



درس خارج فخر سال ۸۸-۸۹

حضرت آیت الله جوادی آملی

((به همراه صوت دروسی))

WWW.GHBOOK.IR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی جوادى آملى ۸۸-۸۹

نویسنده:

آیت الله العظمی جوادى آملى

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاہت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۸۸-۸۹	۱۰
مشخصات کتاب	۱۰
آیات ۱ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۶	۱۰
آیات ۱ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۷	۱۹
آیات ۲ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۸	۲۸
آیات ۲ تا ۸ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۱	۳۸
آیات ۵ تا ۹ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۲	۵۰
آیات ۷ تا ۹ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۳	۵۹
آیات ۷ تا ۱۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۴	۶۹
آیات ۸ تا ۱۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۵	۸۰
آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۸	۹۰
آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۹	۹۷
آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۰	۱۰۵
آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۱	۱۱۵
آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۵	۱۲۸
آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۶	۱۳۵
آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۷	۱۴۵
آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۸	۱۵۶
آیات ۱۷ تا ۲۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۹	۱۶۴
آیات ۲۲ تا ۲۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۲	۱۷۳
آیات ۲۳ تا ۳۰ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۳	۱۸۲
آیات ۲۵ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۴	۱۹۰
آیات ۲۷ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۵	۲۰۰

آیات ۲۷ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۶	۲۱۰
آیات ۳۰ تا ۳۷ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۹	۲۲۱
آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۰	۲۳۲
آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۱	۲۴۰
آیات ۴۲ تا ۴۶ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۲	۲۵۰
آیات ۴۲ تا ۴۷ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۳	۲۵۹
آیات ۴۲ تا ۴۸ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۶	۲۶۵
آیات ۴۶ تا ۵۰ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۷	۲۷۴
آیات ۴۹ تا ۵۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۸	۲۸۶
آیات ۴۹ تا ۵۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۹	۲۹۷
آیات ۵۱ تا ۵۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۰	۳۰۶
آیات ۵۵ تا ۵۸ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۳	۳۱۵
آیات ۵۴ تا ۵۸ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۴	۳۲۵
آیات ۵۸ تا ۶۱ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۵	۳۳۴
آیات ۵۸ تا ۶۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۶	۳۴۴
آیات ۵۹ تا ۶۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۳۰	۳۵۴
آیات ۶۳ تا ۶۵ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۱	۳۶۴
آیات ۶۳ تا ۶۴ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۲	۳۷۸
آیات ۶۴ تا ۶۵ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۳	۳۸۸
آیات ۶۳ تا ۶۵ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۸	۳۹۴
آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۹	۴۰۳
آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۰	۴۱۱
آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۱	۴۲۰
آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۴	۴۳۱
آیات ۶۸ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۶	۴۴۱
آیات ۷۱ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۷	۴۵۵

آیات ۷۱ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۸	۴۶۵
آیات ۷۱ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۲۲	۴۷۵
آیات ۷۳ تا ۷۶ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۲	۴۸۶
آیات ۷۳ تا ۷۶ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۳	۴۹۳
آیات ۷۳ تا ۸۰ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۴	۵۰۱
آیات ۷۷ تا ۸۲ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۶	۵۱۰
آیات ۸۱ تا ۸۶ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۹	۵۲۴
آیات ۸۱ تا ۸۷ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۰	۵۳۶
آیات ۸۳ تا ۹۵ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۱	۵۴۹
آیات ۸۳ تا ۹۵ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۲	۵۵۵
آیات ۹۲ تا ۹۹ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۳	۵۶۷
آیات ۹۲ تا ۱۰۱ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۶	۵۷۳
آیات ۹۹ تا ۱۰۱ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۷	۵۸۳
آیات ۱ تا ۷ سوره طه ۸۸/۱۰/۲۸	۵۹۴
آیات ۱ تا ۸ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۹	۶۰۷
آیات ۱ تا ۸ سوره مریم ۸۸/۱۰/۳۰	۶۱۸
آیات ۵ تا ۱۲ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۴	۶۳۲
آیات ۸ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۵	۶۴۱
آیات ۸ تا ۱۲ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۶	۶۵۰
آیات ۹ تا ۱۶ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۷	۶۶۰
آیات ۱۳ تا ۱۸ سوره مریم ۸۸/۱۱/۱۰	۶۷۱
آیات ۱۳ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۱۱/۱۱	۶۸۰
آیات ۱۷ تا ۲۳ سوره مریم ۸۸/۱۱/۱۲	۶۹۱
آیات ۲۴ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۱	۶۹۸
آیات ۲۴ تا ۳۶ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۲	۷۰۷
آیات ۲۴ تا ۳۶ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۳	۷۱۸

آیات ۳۷ تا ۴۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۵	۷۲۷
آیات ۳۶ تا ۴۳ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۸	۷۳۹
آیات ۳۷ تا ۴۷ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۹	۷۵۳
آیات ۴۱ تا ۵۱ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۰	۷۶۵
آیات ۴۲ تا ۵۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۱	۷۸۱
آیات ۴۲ تا ۵۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۲	۷۹۵
آیات ۴۷ تا ۵۵ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۵	۸۰۹
آیات ۴۷ تا ۵۵ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۶	۸۲۲
آیات ۵۳ تا ۵۸ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۷	۸۳۸
آیات ۵۱ تا ۶۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۸	۸۵۱
آیات ۵۷ تا ۶۴ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۲	۸۶۹
آیات ۶۱ تا ۶۹ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۳	۸۸۳
آیات ۶۲ تا ۷۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۴	۸۹۸
آیات ۶۵ تا ۷۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۵	۹۱۰
آیات ۶۷ تا ۷۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۶	۹۲۶
آیات ۶۸ تا ۷۱ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۴	۹۴۰
آیات ۷۰ تا ۷۳ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۵	۹۵۲
آیات ۷۱ تا ۷۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۶	۹۶۹
آیات ۷۱ تا ۷۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۷	۹۸۵
آیات ۷۳ تا ۷۹ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۸	۱۰۰۰
آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۱	۱۰۱۳
آیات ۷۷ تا ۸۲ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۲	۱۰۲۵
آیات ۷۷ تا ۸۴ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۳	۱۰۳۵
آیات ۸۰ تا ۸۸ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۴	۱۰۴۶
آیات ۸۸ تا ۸۱ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۵	۱۰۵۹
متن درس تفسیر حضرت آیت الله عبدالله جوادی آملی - شنبه ۲۸ فروردین ماه ۸۹/۰۱/۲۸	۱۰۷۲

آیات ۸۳ تا ۸۹ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۹	۱۰۸۰
آیات ۸۶ تا ۹۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۳۰	۱۰۹۰
آیات ۸۸ تا ۹۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۳۱	۱۱۰۱
آیات ۹۲ تا ۹۷ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۱	۱۱۱۳
آیات ۹۲ تا ۹۸ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۴	۱۱۲۴
آیات ۹۲ تا ۹۸ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۵	۱۱۳۶
آیات ۹۵ تا ۱۰۱ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۶	۱۱۴۹
آیات ۹۷ تا ۱۰۲ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۷	۱۱۶۲
آیات ۱۰۵ تا ۱۱۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۱	۱۱۷۲
آیات ۱۰۵ تا ۱۱۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۲	۱۱۷۹
آیات ۱۰۵ تا ۱۱۲ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۳	۱۱۹۱
متن درس تفسیر حضرت آیت الله عبدالله جوادی آملی - سه شنبه ۱۴ اردیبهشت ماه ۸۹/۰۲/۱۴	۱۲۰۱
آیات ۱۰۹ تا ۱۱۴ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۵	۱۲۱۰
آیات ۱۱۴ تا ۱۲۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۸	۱۲۲۰
آیات ۱۱۳ تا ۱۲۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۹	۱۲۳۲
آیات ۱۱۶ تا ۱۲۳ سوره مریم ۸۹/۰۲/۲۰	۱۲۴۴
آیات ۱۱۷ تا ۱۲۳ سوره مریم ۸۹/۰۲/۲۱	۱۲۵۳
آیات ۱۲۰ تا ۱۲۴ سوره مریم ۸۹/۰۲/۲۲	۱۲۶۳
آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۱	۱۲۷۳
آیات ۱۲۴ تا ۱۲۸ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۲	۱۲۸۴
آیات ۱۲۴ تا ۱۲۹ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۳	۱۲۹۷
آیات ۱۲۴ تا ۱۳۰ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۴	۱۳۰۶
آیات ۱۲۸ تا ۱۳۱ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۵	۱۳۱۶
آیات ۱۲۹ تا ۱۳۲ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۸	۱۳۲۴
آیات ۱۳۲ تا ۱۳۵ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۹	۱۳۳۷
درباره مرکز	۱۳۴۸

سرشناسه: جوادى آملی ، عبدالله، ۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآور: آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی جوادى آملی ۸۹-۸۸ / عبدالله جوادى آملی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاها

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج تفسیر

آیات ۱ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۶

Your browser does not support the audio tag.

(کهیص (۱) ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) اِذْ نَادَى رَبُّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)

سوره مبارکه «مریم» در مکه نازل شد گذشته از جنبه تاریخی عناصر محوری خود سوره شاهد داخلی محل نزول اوست زیرا سوری که در مکه نازل می شد عناصر محوری آنها اصول اعتقادی بود یعنی مسئله توحید بود، وحی و نبوت بود، معاد بود و اعجاز بود، خطوط کلی حقوق بود، خطوط کلی اخلاق بود و مانند آن. مسائل فرعی امثال زکات، حج، صوم این گونه از عناوین فقهی اینها در مدینه نازل شد مسئله جهاد، اسیرگیری، مسئله شهادت و مانند آن که مربوط به استقرار حکومت اسلامی است در مدینه نازل شد در مکه سخن از جنگ و مبارزه و دفاع و شهادت و غنیمت و اسیرگیری و اسیرشدن و اینها نبود مسئله صوم و زکات اغنام و امثال ذلک مطرح نبود، مسئله نماز جمعه و امثال ذلک مطرح نبود چون مایز اصلی مکی و مدنی بودن سور همین است و همین مایز و میزان در سوره «مریم» مشهود است معلوم می شود این در مکه نازل شد پس به دو دلیل این سوره مکی است یکی دلیل نقلی از بیرون که روایت است، خبر است که این در مکه نازل شد، یکی تحلیل درونی با آشنایی به عناصر محوری خود سوره این مطلب اول.

آیه □ اولش که مربوط به (کهیعص) است این مربوط به حروف مقطعه است که در اول سوره □ مبارکه □ «بقره» بحث مبسوطی در همین زمینه ارائه شد چندین قول درباره □ این حروف مقطعه هست اما یک قول قطعی که تَطْمِئُنْ به النفوس والقلوب آن هنوز ارائه نشده سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) همان طوری که سبک تفسیری شان تفسیر قرآن به قرآن است این حروف مقطعه را هم با یکدیگر تفسیر می کنند این حروف مقطعه بعضها را با بعض تفسیر می کنند می فرمایند مثلاً (المص) (۱۱) این مرکب است از «الم» و حرف «صاد» قرآن در این سه سوره که یک سوره مصدر به «الم» است، یک سوره مصدر به «صاد» است، یک سوره هم مصدر به «المص» می فرمایند ما وقتی این سه سوره را بررسی می کنیم می بینیم روال سوره □ مبارکه □ «الم» به یک سیمت است یک، سوره □ مبارکه □ «ص» به سیمت دیگر است دو، سوره □ «المص» جامع بین این دو روال است سه، این نشان می دهد که حروف مقطعه هم بعضها یفسر بعضها مشابه این تحلیل را هم درباره □ (کهیعص) دارند که اگر شما سوری که مصدر به آن حروف است مخصوصاً سوره □ «ص» یا سور دیگر ارزیابی کنید خطوط اساسی آنها را در سوره □ مبارکه □ «مریم» می یابید (کهیعص) برخیها هم گفتند که برای اینکه به عرب بفهمانند که قرآن راز معجزه بودنش چیست فرمود این قرآن از همین حروف تشکیل شده «الم» است، «صاد» است، «عسق» است و مانند آن، این قرآن از همین حروف تشکیل شد مواد اصلی اش در اختیار شماست که شما در منشور و منظوم با این حروف سر و کار دارید اما نمی توانید مثل این بیاورید برای اینکه بفهمانند قرآن اعجازش از جای دیگر نیست از همین حروف تشکیل شده متنها اراده □ الهی کاری کرده است که مقدور شما نیست این حروف را در بخشی از سور قرآن یادآوری کرده تا مردم عنایت کنند که مواد اصلی قرآن از همین حروف رایج و دارج است ولی مقدورشان نیست. به هر تقدیر بخشی از این احتمالات در اوایل سوره □ مبارکه □ «بقره» مبسوطاً مطرح شد.

ص: ۳

مطلب دیگر این است که رحمت‌های الهی در این سوره به خوبی تبیین شده خداوند یک رحمت خاصه دارد که مخصوصاً مؤمنین است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَارْكَعُوا مَعَ رَبِّكُمُ اللَّيْلَ نَسْفَةً يَسُفَ السَّجْدَ) (۱) یک رحمت عامه دارد که (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) (۲) در سوره مبارکه «انعام» آمده در دعای نورانی «کمیل» هم می‌گوییم «بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۳) آن رحمت رحمانیه فراگیر است هیچ موجودی از رحمت رحمانیه محروم نیست اما رحمت رحیمیه مثل رحمت علم، رحمت شفا، رحمت رزق، رحمت کرامت، رحمت عفت، رحمت صبر این از اوصاف کمالی همه در اثر رحمت‌های خاصه الهی است این رحمتها هم وسیع است گرچه «وسعت کل شیء» نیست اینکه در بعضی از دعا‌های ماه مبارک رمضان آمده «وَكُلُّ رَحْمَتِكَ وَاسِعَةٌ» (۴) همین طور است او رحمتی دارد به نام شفا، شفای او محدود نیست که بعضیها را بتواند بعضیها را نتواند رزق او، احیای او و مانند آن، این رحمت‌های خاصه ای که به مؤمنین عطا می‌کند اینها هم واسعه است لذا جا برای حسد نیست اگر کسی از رحمت خاصه برخوردار است ما هم می‌توانیم به همان خدایی که دیگری رحمت داد به ما هم عطا کند لذا «وَكُلُّ رَحْمَتِكَ وَاسِعَةٌ» این رحمت خاصه است اما «بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» آن رحمت رحمانیه است. در این سوره مبارکه «مریم» بسیاری از این رحمت‌های خاصه الهی چه به زن چه به مرد، چه به پیرمرد چه به نوجوان چه به میانسال عطا کرده گاهی به زن رحمت خاصه داده گاهی به مرد، گاهی به کهنسال مثل زکریا داده گاهی به میانسال مثل موسی و هارون گاهی به نوسال مثل یحیا و مانند آن، این رحمت الهی گاهی شامل پیر است گاهی شامل نوجوان است گاهی شامل جوان است گاهی شامل میانسال است گاهی شامل کودک است گاهی شامل مرد است گاهی شامل زن است این رحمت خاصه را در سوره مبارکه «مریم» بیان کرده. در بخشهای فراوانی از این سوره دارد (وَادْكُرْ)، (وَادْكُرْ)، (وَادْكُرْ) به یاد اینها باش این (وَادْكُرْ) یعنی به یاد اینها باش گاهی در مسئله صبر و استقامت و پایداری و پایداری و اینهاست مثل اینکه به وجود مبارک حضرت رسول (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) می‌فرماید نام مبارک ابراهیم را متذکر باش، نام موسی را متذکر باش اینها مبارزه کردند آدم‌های نستوه بودند (وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوَيْ) (۵) مثل ذالنون نباش که صحنه را ترک کنی فرار کنی مردم را تنها بگذاری این یک بحث است «واذکر ابراهیم»، «واذکر موسی»، «واذکر کذا»، (وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوَيْ) به یاد ذالنون نباش به یاد ابراهیم و موسی باش این یک بخش است. بخش دیگر مربوط به این است که رحمت‌هایی که به اینها دادیم به یاد این رحمتها باش این بخش از آیات ناظر به نستوه بودن و مقاوم بودن و مبارز بودن و جبهه رفتن و جنگ کردن نیست ناظر به این است که اگر با او ارتباط برقرار کنی در رحمت را باز می‌کند این در از دو طرف باز است و نزدیک است هم از آن طرف نزدیک است (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (۶) هم از این طرف نزدیک است در بیان نورانی امام سجاد است در ادعیه دیگر این ذوات مقدس است که «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ» (۷) یعنی اگر کسی بخواهد به طرف خدا برود هم راه باز است هم در باز است هم نزدیک است «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ» این همان اوایل دعای نورانی امام سجاد در دعای «ابوحمره ثمالی» در سحرهای ماه مبارک رمضان است پس از هر دو طرف هم در باز است، راه باز است، نزدیک هم هست نه اگر خدا بخواهد فیضی به ما برساند در وسط بند و گیری است نه اگر ما بخواهیم از او فیض بگیریم بند و گیری است مگر این بندی را که خودمان ببندیم «وَأَنَّكَ لَا تَخْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ» تنها چیزی که نمی‌گذارد ما این در را باز کنیم قفل این در است گناه ماست «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَأَنَّكَ لَا تَخْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ» پس راه از دو طرف باز است اگر راه از دو طرف باز است یا ما باید بکوشیم که قفل نکنیم یا اگر قفل کردیم با دست خودمان با توبه و انابه این قفل را باز کنیم بالأخره راه باز است لذا فرمود: (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا) درست است مسائل مبارزاتی، مقاومت و مانند آن ممکن است در جنب این داستانها طرح بشود اما محور اصلی اش دریافت رحمت الهی است آن هم رحمت خاصه

انواع رحمت را ذات اقدس الهی داد داشتن خانواده صحیح و طیب و طاهر از بهترین رحمت‌های الهی است داستان اولین داستانی که در این سوره مبارکه «مریم» یاد می شود همان تشکیل یک خانواده صحیح است فرمود: (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا) حالا یا خبر است برای مبتدای محذوف یا مبتداست برای خبر محذوف ولی آنچه به ذهن نزدیک تر می رسد این است که (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ) یعنی «اُذکر ذکراً» که آن ذکر (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ) است به یاد رحمت پروردگارت نسبت به زکریا باش به شهادت وحدت سیاقی که در این سوره است در همین سوره آیه شانزده این است (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا) باز در همین سوره آیه ۴۱ آمده (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ) در همین سوره آیه ۵۴ آمده (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ) در همین سوره آیه ۵۷ آمده (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ) همه جا (وَاذْكُرْ) است بعید است که اینجا خبر برای مبتدای محذوف و یا مبتدا برای خبر محذوف باشد و از سنخ (وَاذْكُرْ) نباشد یعنی «واذکر رحمت ربِّک» به یاد بیاور که خدا چگونه بنده خاص خود را مشمول رحمت قرار داده است (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ) نه «ذکر ربِّک عبده بالرحمه» این نیست که خدا بنده اش را از راه رحمت رسانی فراموش نکرده به یاد بنده اش بود ذاکر تویی نه خدا، تو به یاد رحمت پروردگارت باش نسبت به چه کسی است؟ نسبت به زکریا، مستحضرید یک زکریای اول است یک زکریای دوم چه اینکه درباره اسماعیل هم یک اسماعیل صادق الوعد است یک اسماعیل ذبیح اینها یکی نیستند طبق بعضی از نقلهای تاریخی ولی این زکریا همان زکریای معروف است که از انبیاست و پدر یحیای حسور است. (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا) خب آن رحمت چیست؟ این متن است شرحش این آیات بعدی است، این اجمال است تفصیلش آیات بعدی است (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا).

ص: ۴

۱- (۳) . سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲- (۴) . سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۳- (۵) . اقبال الأعمال، ص ۷۰۶.

۴- (۶) . بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۹۴.

۵- (۷) . سوره قلم، آیه ۴۸.

۶- (۸) . سوره ق، آیه ۱۶۰.

۷- (۹) . بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۸۳.

در جریان ذکر و یادآوری اگر نسبت به پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) باشد خب قابل توجه است که آن حضرت در بعضی از عوالم به این مطالب آگاه بود در این عالم به وسیله آیات قرآنی تذکره ای است برای او که آنچه را در آن عالم آگاه شدی الآن به یاد بیاور اما برای توده مردم این «واذکر» یعنی چه؟ درباره (وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ) که خطاب به شخص پیامبر (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) است روشن است اما درباره ما این ذکر تام نیست مگر اینکه اصل اعلام باشد به ما نمی گویند متذکر باش برای اینکه ما قبلاً یادمان نبود تازه اولین بار است داریم یاد می گیریم بنابراین چون خطاب به وجود مبارک پیامبر است می شود گفت که به یاد این باش برای اینکه در صحنه ای این مطالب را آگاه بودی الآن که اینجا آمدی باید تو را متذکر کنیم به آنچه را که در آن مطلب.

مطلب دیگر اینکه در سوره مبارکه «اسراء» ذات اقدس الهی نسبت به پیامبرش تعبیری کرده اما آن (عَبْدُهُ) با این (عَبْدُهُ) خیلی فرق دارد در سوره «اسراء» فرمود: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى) (۱) جریان معراج طلعه اش اسراء بود اسراء از مکه شروع شد معراج از قدس شروع شد بالأخره در این سفر غیبی تعبیری که ذات اقدس الهی از رسولش دارد این است که (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ) اما در اینجا (ذِكْرٌ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدُهُ) که به او یحیا داد این (عَبْدُهُ) با آن (عَبْدُهُ) این عطا با آن عطا خیلی فرق می کند بنابراین در جریان وجود مبارک حضرت یعنی رسول خدا (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) چون خاتم انبیاست اشرف از آنهاست برکات خاصّی دارد رحمتی که نصیب آن حضرت شد نصیب دیگر انبیا نشد اما بالأخره چون آن حضرت از این مطالب باخبر است می توان به آن حضرت گفت به یاد اینها باش اما نسبت به ماها که تعلیم ابتدایی است (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (۲) است این تذکره نیست در قرآن این گونه از مسائل را به عنوان تذکره نشمرند آن مطالب اخلاقی را مطالب توحیدی را به عنوان تذکره ذکر کردند برای اینکه آن سرمایه اصلی اش را آن دل مایه را خدا به ما داد فرمود: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۳) ما با آن سرمایه اصلی به دنیا آمديم اگر جریان توحید را مطرح کردند، وحی و نبوت را مطرح کردند، ولایت را مطرح کردند می توانند بگویند این تذکره است چون سرمایه اصلی اش به ما داده شد اما درباره قصص انبیا که ما خبری از آنها نداریم تعبیر به تذکره نشده یا اگر شده فقط ناظر به وجود مبارک پیامبر است.

ص: ۵

۱- (۱۰). سوره اسراء، آیه ۱.

۲- (۱۱). سوره جمعه، آیه ۲.

۳- (۱۲). سوره شمس، آیات ۷-۸.

پرسش: حاج آقا بیخشید در تلاقی دو رحمت صادر مشترک هست ولی جامع مشترک نیست.

پاسخ: چرا، جامع مشترک همان رحمت عامّه است دیگر چون اگر از یک جا آمده است «مِنْ رَحْمَةِ بَدَا وَ إِلَى مَا بَدَا يَعُودُ»

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق مِنْ رَحْمَةِ بَدَا وَ إِلَى مَا بَدَا يَعُودُ

گر وعده دوزخ است و یا خلد غم مخور بیرون مَرند تو را از دیار دوست

آن یک رحمت دیگر است.

خب، (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدُكَ زَكْرِيَّا) چگونه خدا به یاد بنده اش بود رحمتش را به او فرستاد؟ اول منادات بود بعد مناجات شد مناجات بعد از منادات است انسان اول دور است «یا رَبِّ، یا رَبِّ، یا رَبِّ» بعد وقتی نزدیک شد می گوید «رَبِّ» شاید چند سال قبل هم این روایت نورانی از کافی خوانده شد که در روایاتی که مرحوم کلینی نقل می کند این است که شایسته است انسان در آن مراسم نیایش اول بگوید «یا رَبِّ، یا رَبِّ، یا رَبِّ، یا رَبِّ» بعد از اینکه ده بار گفت «یا رَبِّ» بگوید «رَبِّ» دیگر «یا» نگوید این را اگر به یک ادیب بگویی می گوید «یا» محذوف است و حرف ندا حذف شده، به یک حکیم بدهی می گوید جا برای مناجات است نه برای منادات یابی در کار نیست تا حذف بشود اینکه دستور دادند اول ده بار بگو «یا رَبِّ» بعد بگو «رَبِّ، رَبِّ، رَبِّ» یعنی حالا- که نزدیک شدی حالا- که به مناجات رسیدی حالا- که داری نجوا می کنی دیگر جا برای «یا» نیست وقتی در حضور کسی آدم قرار گرفته نمی گوید آی فلان کس که، با او حرف می زند اینکه مرحوم کلینی نقل کرده در باب دعای کافی وظیفه^۱ داعی این است که اول چند بار بگوید «یا رَبِّ» بعد این حرف «یا» را حذف بکند بگوید «رَبِّ، رَبِّ» همین است وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) اول منادات داشت بعد مناجات اول «یا رَبِّ» بود بعد «رَبِّ» همه همین طورند بعضیها در این منادات گیر می کنند همیشه از دور می گویند «یا رَبِّ» احساس قُرب نمی کنند وقتی احساس قُرب نمی کنند چگونه بگویند «رَبِّ» آن که به آن مرحله نرسید نباید به خودش اجازه بدهد بگوید «رَبِّ، رَبِّ، رَبِّ» برای اینکه این هنوز در مرحله^۲ نداست اگر در مرحله^۳ نداست یا باید «یا» را بگوید یا اگر «یا» را نگفته از باب «و حذف ما يُعلم منه جائز» اینجا حرف ندا محذوف است اما وقتی که به قُرب رسیده آنجا نه «یا» را می گوید نه «یا» محذوف است فعلاً وجود مبارک زکریا از دور گفت «یا رَبِّ» و این بحث هم قبلاً گذشت که قُرب و بُعد الهی یک اضافه^۴ اشراقیه یک طرفه است نه دو طرفه ما در مسائل قُرب و بعد مکانی و زمانی حتماً دو طرفه است و هر دو طرف هم علی وزانِ واحد قُرب یا بعیدند مثلاً این ستون مسجد اعظم اگر از دیوار شرقی یا دیوار غربی پنج متر فاصله دارند آن دیوارها هم از این ستون پنج متر فاصله دارند این طور نیست که این دور باشد آنها نزدیک، اگر جسمی از جسم دیگر دور باشد او هم دور است آن جسم دیگر هم دور است اگر جسمی به جسم دیگر نزدیک باشد آن جسم دیگر هم نزدیک است اما در مسائل معنوی یک طرفه است ممکن است «الف» از «باء» دور باشد ولی «باء» به «الف» نزدیک این در مسائل مادی نمونه ندارد ولی شبیه سازی اش ممکن است اگر نایبانی کنار دوست بینایش بنشیند و او را نیند این نایبانی از آن دوست دور است ولی آن دوست به این نزدیک است اگر کسی کور بود واقعاً از خدا دور است ولی خدا واقعاً به او نزدیک است اگر سخن از نداست و سخن از دوری است دوری دو جانبه نیست از این طرف «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ» (۱) است اگر حاجب عمل نباشد، بعید المسافه است اگر حاجب عمل باشد ولی در هر دو حال (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (۲) سر جایش محفوظ است او در هر دو حال نزدیک است (فَإِنِّي قَرِيبٌ

أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ) (۳) اما دعاکننده گاهی نزدیک است گاهی دور (إِذْ نَادَى رَبُّهُ نَدَاءً خَفِيًّا) و چه گفت به عرض پروردگار رساند (قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا) اصل دعا را که شما می شنوی استجابت می کنی را اول ذکر کرده اما خواسته خدا که چه می خواهم را بعد ذکر کرده عرض کرد پروردگارا! قابل هیچ مبدأ قبول در آن نیست من که کهنسالم پیرمردم محکم ترین عضو بدن انسان استخوان است وقتی یک استخوان پوک شد سایر اعضا هم پوک است دیگر عرض کرد خدایا! وقتی عَظْم این استخوان که ستون بدن است و محکم ترین عضو بدن است این موهون شد سست شد دیگر از سایر اعضا خبری نیست موی سر هم که سفید است (إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا). خب، داد از سر پیری و من معتقدم که داد تو را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت دادِ توست ما در این مسائل عادی می گوییم درست است فاعل تام است ولی قابل هم باید تام القابلیه باشد این در کارهای آدم است از فاعلهای عادی بر نمی آید که ناقابل را قابل کند بالأخره قابل زمین باید آماده باشد شوره زار نباشد تا بذرافشان کشاورزی کند اما در برابر قدرت ذات اقدس الهی اگر او بخواهد غیر قابل را هم قابل می کند اگر گفتند:

ص: ۶

۱- (۱۳). بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۸۳.

۲- (۱۴). سوره ق، آیه ۱۶.

۳- (۱۵). سوره بقره، آیه ۱۸۶.

همین است این چنین نیست که او قدرتش محدود باشد به ناقابل نتواند عطا کند قبولِ قابل را هم او عطا می کند قابلیت را هم او عطا می کند منتها به همگان قابلیت داده است اگر کسی در اثر سوء رفتار خود آن قابلیت را هدر داد بار دیگر خدا گاهی ممکن است بدهد ممکن است ندهد ولی برای اولین بار داده است و اگر هم بخواهد عطا کند عطا می کند آن که مُرده را زنده می کند و مانند آن همین است دیگر. خب، لذا عرض کرد خدایا من از نظر قابلیت هیچ وسیله ای ندارم که عرضه کنم ولی قدرت تو بیکران است پس هیچ بهانه ای در کار نیست نمی شود گفت تو دیگر حالا پیرمردی من دوتا ضعف می آورم و اعتراف هم دارم و این دو ضعف را هم تو می توانی ترمیم کنی خود من الآن به کهنسالی رسیدم که وضعم این است همسر من آن وقتی که جوان بود یک زن نازایی بود عَقْم و عَقْر و نازایی در او بود الآن که پیر است (وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا) نه (امْرَأَتِي عَاقِرًا) [\(۱\)](#) این (امْرَأَتِي عَاقِرًا) در بعضی از آیات این است (وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا) عرض کرد خدایا الآن که او پیر است آن وقتی هم که جوان بود عقیم بود لذا ما فرزند نداشتیم. خب، این زنِ پیرِ نازا را تو زائو می کنی مردِ پیر را تو پدر می کنی از تو برمی آید این می شود رحمت خاصه برای داشتن فرزندی مثل یحیا این گونه سرمایه گذاری جا دارد (رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا) اما (وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبَّ شَقِيًّا) بگویم حالا این کار شدنی نیست و نمی شود و اینها نه، مثل اینکه دارند اذان می گویند.

ص: ۷

آیات ۱ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۷

Your browser does not support the audio tag

«كهيعص (۱) ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)»

گذشته از شواهد داخلی که این سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد برخی از شواهد تاریخی هم مکی بودن این سوره را تأیید می کند زیرا وقتی جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کرد اوایل این سوره را برای پادشاه حبشه قرائت کرد در آن محفل معلوم می شود این سوره در مکه نازل شد و جعفر بن ابی طالب و همراهانش از این سوره باخبر بود.

مطلب بعدی آن است که گرچه رحمت الهی واسع است و رحمت های خاصه ی او هم وسیع است لکن در این محور از یک رحمت خاصه ای که مربوط به تحکیم خانواده است سخن به میان آمده داشتن فرزندی که صالح باشد عبد سالک باشد از روزیهای الهی برخوردار باشد چنانچه مریم (سلام الله علیها) بود اینها را زکریا (علیه السلام) دید و رغبت پیدا کرد که چنین فرزندی داشته باشد این دعای فرزندخواهی را خدای سبحان از زکریای سالمند بعد از مشاهده ی مریم نقل می کند و گرنه تاکنون وجود مبارک زکریا چنین درخواستی نداشت یا قرآن نقل نکرد بعد از اینکه مریم (سلام الله علیها) را دید چون کفیل مریم بود «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» (۱) یعنی «جعل الله زَكَرِيَّا كَفِيلًا لِلْمَرِيَمِ» «كَفَّلَ» یعنی خدا تکفیل کرد زکریا را کفیل مریم قرار داد «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» زکریا در مدت کفالت کرامت های فراوانی را از مریم (علیهما السلام) دید از آن جهت «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» (۲) «رَبِّ اجْعَلْ لِي» کذا و کذا، بنابراین فرزند صالح خواستن آن هم چنین فرزندی از بهترین دعا های انبیاست یک، و از برجسته ترین مصادیق رحمت خاصه الهی است دو، اصل فرزند داشتن و فرزند صالح داشتن را ذات اقدس الهی در اسرار نکاح ذکر کرده که فرمود: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لَأَنفُسِكُمْ» (۳) در جریان سنت نکاح وقتی که مراسم ازدواج را مطرح می کند می فرماید اینجا جای مزرعه است به فکر آینده تان باشید مزرعه ی خوبی داشته باشید کشت خوبی داشته باشید زرع خوبی داشته باشید اصل ازدواج که برای فرزند صالح است را قرآن تأیید کرد ترغیب کرد فرمود: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لَأَنفُسِكُمْ» چون انسان نمی خواهد از بین برود با اینکه مرگ قطعی است برای اینکه بماند باید فرزند صالح داشته باشد از بهترین برکات الهی فرزند صالح است که بقای انسان را تأمین می کند لذا کتاباً و سنتاً این امر ترغیب شد وجود مبارک زکریا هم برای اینکه باقی باشد به بقای فرزند صالح از ذات اقدس الهی خیری را مسئلت کرد.

ص: ۸

۲- (۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

۳- (۳). سوره ی بقره، آیه ی ۲۲۳.

مطلب سوم آن است که گرچه در آغاز سوره ی مبارکه ی «مریم» خدای سبحان از زکریا به عنوان بنده یاد کرده است «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ» اما این را با اسم خاصه‌ش که عطف بیان اوست مشخص کرده که این عبد زکریاست ولی آنچه در طلعه ی سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت عبد محض است عبد مطلق است عبد مطلق غیر از وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) کسی نیست «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» (۱)، «بِعَبْدِهِ» نام مبارک پیغمبر همان طوری که بارها ملاحظه فرمودید اصلاً در قرآن کریم به عنوان خطاب نیامده اصل اسم آمده ولی خطاب نیست و هرگز خدای سبحان پیامبر را به اسم خطاب نکرده تا برای ما الگویی باشد واسوه ای باشد که حضرت را به لقب پرافتخار رسول الله، نبی الله و مانند آن خطاب بکنیم. در آغاز سوره ی مبارکه ی «اسراء» عبد مطلق یاد کرد و عبد مطلق همان انسان کامل محض است که غیر از وجود مبارک پیغمبر کسی نیست.

پرسش: ببخشید ایشان غیر از ولد صالح حضرت درخواست کرد که اموالش و اموال به اصطلاح همسرش را وارد کند ..

پاسخ: حالا ان شاء الله به آیه ششم که رسیدیم مشخص می شود که «يَرْثُ وَيَرِثُ مِنْ آلٍ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» این میراث نبوت و رسالت است یا اعم از او یا به خصوص میراث مال است که این خانواده محفوظ بماند حالا ان شاء الله در ذیل آیه ششم این مطرح می شود.

خب، «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا» چگونه این زکریا عبودیت خودش را اظهار کرد «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» اخفا غیر از اخفات است اخفات در قبال جهر وصف قرائت نمازهای ظهر و عصر و امثال اینهاست که می گویند اخفات است در حضور دیگران است ولی آهسته سخن گفتن این اخفات است چه در حضور دیگران باشد چه در غیاب دیگران باشد همین که جوهره ی صدا معلوم نباشد می گویند اخفات، اما اخفا یعنی مخفیانه دور از انظار دیگران چیزی را خواستن که شائبه ریا نباشد، خلوص نیت در او بیشتر باشد، تنهایی باعث این سراب بودن و ناب بودن است و مانند آن پس اخفات یک مطلب است اخفا که در این آیه طرح شده مطلب دیگر. «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) هم اصل دعا، هم روش دعا، هم منش دعا هر سه را رعایت کرده است اصل دعا به عنوان عبادت که انسان موظف است در پیشگاه پروردگارش عرض حاجت کند این یک عبادت است زکریا عرض کرد من همیشه دعاگو بودم «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» شقاوت در قبال سعادت است عبادت، سعادت می آورد محرومیت از عبادت، شقاوت می آورد عرض کرد من نسبت به دعای شما سعید بودم شقی نبودم همیشه دعاگو بودم همیشه دعا می کردم همیشه از شما می خواستم این سیره ی من بود روش من بود چطور دعا می کردم آن را هم عرض می کنم، چه چیزی می خواهم آن را هم عرض می کنم، چطور می خواهم آن را هم عرض می کنم پس اصل دعا «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» چطور باید دعا بکنم باید مخفیانه، من باشم و تو، کسی نباشد، مزاحم نباشد گاهی انسان در اتاق خاص تنها زندگی می کند اما این به حمل اولی تنهاست به حمل شایع در کثرت است تمام خاطراتش در ذهن او هست با او هست حرفهایی که زده، حرفهایی که شنیده انباری از خاطرات در ذهن او هست این در خفا نیست این در علن است آن که مخفی است یعنی طرزی با خدای خود سخن می گوید که کسی نمی فهمد خاطره ای ندارد

بیگانه ای را راه نداده ذات اقدس الهی ادبِ دعا را در سوره ی مبارکه ی «اعراف» در چند جا مشخص کرده یکی در همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۵۵ فرمود: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» با ضراعت و ناله و لابه و ضجّه چیز از خدا بخواهید که معلوم می شود فقر است دیگر. خب، آنهایی که اهل دعای اند می گویند خدایا ما هدیه ای آوردیم پیش کشی آوردیم این پیش کش ما فقر ماست پیش کشی نیست مگر نیستی ام من این فقرم را آوردم این هم هدیه من، حالا اگر کسی با تضرّع و ناله رفت برای اینکه این ناله و لابه ی او مخلوط نشود بهتر آن است که در خفا باشد «وَخُفْيَةً» در ذیل همین بحث که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بود گذشت برخی از مفسّران بزرگوار نظیر فیض در صافی و دیگران فرمودند اینکه خدا فرمود: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (۲) این دلیل است برای آن دوتا حدّ وسط، حدّ وسط اول این است که با تضرّع و ضراعت و ناله و لابه باشد یک، و هر کسی با ناله دعا کرد به مقصد می رسد دو، این قیاس اول و حدّ وسطش هم لابه، قیاس دوم هر کسی در خفا و مخفیانه و بدون ریا و شِمعّه دعا کرد مستجاب می شود این هم دعای خُفیه است مستجاب می شود دلیل این دوتا حدّ وسط ذیل آیه است که «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» اگر کسی اهل ناله و لابه نباشد معلوم می شود از حدّ خود تعدّی کرده است و اگر کسی در خفا دعا نکند معلوم می شود از حدّ خود تعدّی کرده است حالا در جمع این همه ناله کردن برای چیست؟ کسی که نیست خبری از تو ندارد در آنجا با خدا ناله کن این دوتا قیاس است و دوتا حدّ وسط است و دوتا مدّعاست تعلیل آنها در ذیل ذکر شده است «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» خب درست است که این تحلیل عام است و خصوصیت مورد باعث اختصاص آن وارد نمی شود خدا افراد متعدّی را دوست ندارد بله درست است اما این با آیات ظلم و تجاوز سازگار است اگر کسی بگوید غصب نکنید مال مردم را نگیرید «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» این تناسب صدر و ذیل روشن است اما بفرماید مخفیانه دعا بکن «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» این یعنی چه؟ چه تناسبی بین این علّت با آن معلول است معلوم می شود در علن دعا کردن، فریاد کشیدن در حضور جمع این اعتداست مگر آدم با خدا حرف می زند این طور بلند می کند «یا ربّ، یا ربّ» مسجد و همسایه های مسجد را باخبر می کند این اعتداست دعا آرام، آهسته، مخفیانه آرام و آهسته را در بخش دیگر همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» بیان کرد مخفیانه بودن را اینجا بیان کرد جامع همه ی اینها این است که انسان در دعا از حدّش تجاوز نکند در حضور دیگران فریاد برآوردن این تعدّی است خب بالأخره ادب دعا حساب خاصّی دارد هر کسی این ادب را رعایت نکرد متعدّی است دیگر.

ص: ۹

۱- (۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۱.

۲- (۵). سوره ی اعراف، آیه ی ۵۵.

پاسخ: مستجاب تر است اما به همه فرمود آرام دعا کن به همه.

پرسش: در روایت است که امام سجاد(علیه السلام).

پاسخ: بله، دعای در جمع برکات فراوان دارد حتی یک نفر دعا کند بقیه آمین بگویند هم همین دعا را دارد اما این سفارش، سفارش عام است آرام نه فریاد بکشید همه ی همسایه ها را خبر کنید.

پرسش: امام صادق(علیه السلام) دعا می کردند و بچه ها آمین می گفتند.

پاسخ: آن خوب است دیگر در دعا کسی دعا بکند دیگران آمین بگویند همه در ثواب شریک اند و استجاب می شود این یک مطلب، تنها دعا کردن اثر دارد این مطلب دیگر، اما فریاد کشیدن ممنوع است.

پرسش: حاج آقا خود کامل می فرمایند که حضرت با صدای بلند می خواند.

پاسخ: خب حالا یک وقت است کسی یک نفر برای اینکه دیگران آشنا باشند دیگران نمی توانند می خواند این در حقیقت یک نفر به دلیل خاص جهر می دهد اما آنچه را که غالب ماها توده ی مردم ماها موظفیم در دعا با ذات اقدس الهی این روش را رعایت کنیم همین آیه ی ۵۵ سوره ی مبارکه ی «اعراف» است که فرمود: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» چرا، برای اینکه اگر خیلی صدا را بلند کنی این تعدی است و خدا متعذیها را دوست ندارد این کاری ناظر به مسئله ظلم و تجاوز به حقوق دیگران ندارد «إِنَّهُ لَا يَجِبُ الْمُتَعَذِّلِينَ»، اما در درون خود آدم دعا بکنند آیه ی ۲۰۵ همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» است در آنجا فرمود: «وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» این هم خیفه را ذکر کرده بالصراحه، هم اخفات را ذکر کرده فرمود: «دُونَ الْجَهْرِ» و هم خُفْيَه را ذکر کرده بدون اینکه نامش را ببرد فرمود: «وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ» یعنی ذکر قلبی در حقیقت ذکر قلبی است نه ذکر لسانی «وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا» یک، «وَخُفْيَةً» با هراس که آیا لیاقت دارم، مستجاب می شود، نمی شود دو، و آرام «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» یعنی اخفات یعنی همس نظیر آن طوری که انسان در نماز ظهرین اخفاتاً قرائت می کند «وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» (۱)، بنابراین ادب دعا را قرآن کریم به ما آموخت وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) به این ادب مؤدب بود و خدای سبحان را با این ادب الهی دعا کرد «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا»، خب.

ص: ۱۰

پرسش: حاج آقا جهر بودن «أَذْعُوا رَبَّكُمْ» (۱)

پاسخ: آن مثل «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۲) است «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۳) معنایش این نیست که عقد جمعی بخوانید که یعنی «فلیوف کلّ رجل منکم بعقده» «أَذْعُوا» یعنی «ادْعُ یا زید، ادْع یا عمرو، ادْع یا بکر» آن وقت جمع می شود «ادعوا»، «ادعوا» غیر از «ادع» است اول مفرد، مفرد، مفرد است بعد «ادعوا» معنای «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یا «أَقِمْوا الصَّلَاةَ» این نیست که همه تان با هم نماز بخوانید که یعنی هر کسی تکلیف خودش را انجام بدهد و در روایاتی که دارد هر چه جمع شد بهتر آن بحث خاصّ خودش را دارد نظیر نماز جماعت با نماز فرادا، دعای جماعت با دعای فرادا آن خیلی خوب است همه آمین می گویند یا همه آن دعا را می خوانند اما همه «تَضَرُّعاً» است، «فِي أَنْفُسِهِمْ» است، «خِيفَةً» است، «خُفْيَةً» است، «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» است، مستجاب تر هم است این روش را وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) اعمال کرده است.

پرسش:...

پاسخ: بله، این نظیر «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است آن «وَأَزْكُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» (۴) را گفتند درباره ی نماز جماعت است و این یعنی کلّ واحدٍ منهم هر کس تکلیف خاصّ خودش را انجام بدهد.

پرسش:...

پاسخ: آن معنایش رفعت یعنی فریاد کشیدن نیست نفاق را همان «خُفْيَةً» (۵) از بین می برد، «فِي أَنْفُسِهِمْ» از بین می برد و گرنه فریاد کشیدن نفاق را از بین نمی برد آن معنای خاصّ خودش را دارد که «ارفعوا صلواتکم عند ذکر فانها ترفع النفاق» آنچه را که نفاق را از بین می برد «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ» است، «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» (۶) است، «نِدَاءً خَفِيّاً» است، «وَحُفْيَةً» است و امثال ذلك.

ص: ۱۱

۱- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۵.

۲- (۸) . سوره ی مائده، آیه ی ۱.

۳- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۳.

۴- (۱۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۳.

۵- (۱۱) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۵.

۶- (۱۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۵.

خب، در اینجا که فرمود: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» این روش دعا و ادب دعاست. در دعا اول حمد و ثنا مقدم است این دعا «افتتاح» همین است اول حمد الهی و ثنای الهی بعد عرض حاجت ایشان هم اول حاجت خودش را ذکر کرد نه حاجت یعنی من چه می خواهم فقر و فقدان و ضعف و مسکنت خودش را ذکر کرد عنایت الهی را یادآور شد بعد عرض کرد خواسته ی من فرزند صالح است «قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي» که بحثش در دیروز گذشت «وَاشْتَغَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» سرم در اثر پیری دارای موی سفید است مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبيان این شیب را به معنای موی سفیدی که سیاهی مخلوط اوست یا موی سیاهی که سفیدی مخلوط اوست که برای انسانهای میانسال است معنا کرده و مشوب بودن و شائبه و شائب را هم با این شیب هماهنگ دانسته و این تفسیر لغوی ناصواب است زیرا آن شوب به معنای مخلوط بودن و مشوب بودن اجوف واوی است و این شیب اجوف یایی است این شیب که اجوف یایی است یعنی یکسره سفید آن شوبی که اجوب واوی است سفیدی با سیاهی مخلوط است ظاهر این آیه این است که تمام موی سرم سفید شد نه اینکه سفیدی با سیاهی مشوب شد البته شائبه در هر دو لغت آمده چه اجوف واوی چه اجوف یایی می گویند این مطلب بی شائبه است یعنی مشوب نیست یعنی سیره، ناب و خالص است شائبه ای در فلان کس نیست یعنی خالص است مشوب نیست مخلوط نیست ولی بالأخره آن اجوف واوی است این شیب که اجوف یایی است یعنی یکسره مویم سفید شده «ابيض شعره» اینکه عرض کرد «وَاشْتَغَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» این است. بعد ادب خودش را هم ذکر کرد عرض کرد من از سابق تا الآن این طور بودم که از دعا محروم نبودم تازگی ندارد که ما بنده ی دعایم عرض نکرد تو را می خوانم یا عرض نمی کرد می خواستم با این «کان» منفی استمرار سنت خود را ذکر کرد «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» شقی یعنی یک آدم محروم آدمی که دعا می کند سعید است چون دعا عبادت است آدمی که اهل دعا نیست شقی است محروم است انسان محروم را می گویند شقی دیگر شقی شده یعنی محروم شده از سعادت بی بهره شده عرض کرد من از دعا بی بهره نبودم از سابق نه الآن من این طور نبودم که دعا نکنم این ادب خلیها را تربیت کرد شما ببینید مفسران متأخر مطلبی را از معن بن زائده نقل کردند که ریشه اش تا به زمخشری کشاف می رسد حالا شاید ایشان هم از جای دیگری نقل کرده قرآن کریم طرزی مردم را ادب کرد که وقتی می خواهند چیزی به پیشگاه الهی ببرند وسیله ای که می خواهند ببرند وسیله آن احسان اوست و لطف او را وسیله می برند نه کار خودشان را نمی گویند من آنم که فلان کار را کردم چون فلان کار را کردم الآن وسیله آوردم به فلان کار خودم وسیله دادم ولایت اهل بیت هم همین طور است ولایت اهل بیت فیض اوست نه کار ما «وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ» (۱) در آن «مناجات شعبانیه» یا «فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِي» (۲) چه در دعاها ی ماه رجب چه در سحرهای ماه رمضان این بردگی خود را انسان وسیله می برد بزرگی او را وسیله می برد این ادب باعث شد که وقتی کسی رفته نزد معن بن زائده معن گفت «مَنْ أَنْتَ»، تو چه کسی هستی؟ گفت من کسی هستم که «أَحْسَنْتَ إِلَيْهِ عَامَ أُولَ» من همان هستم که پارسال تو مشکلت را حل کردی این بعد خوشش آمد و راهش داد گفت «مرحبا بمن تشفع الینا بنا» (۳) این وسیله ی دیگر نیاورده گفت احسان تو وسیله من است چون تو بزرگواری من بزرگواری تو را وسیله قرار دادم تو همان کسی هستی که قبلاً مشکل مرا حل کردی این ادب را قرآن آموخت بنابراین اگر فرمود: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۴) وسیله را برای شما مشخص کرده مبدا کسی بگوید من همانم که چند سال درس خواندم عالم شدم این را وسیله ببرد این همان بارها به عرضتان رسید که اسلامی حرف زدن و قارونی فکر کردن است هر کس گفت من چندین سال درس خواندم و عالم شدم یا چندین سال زحمت کشیدم و مالک شدم این یک قانون ممثلی است چون آن محروم هم غیر از این نگفت، گفت «إِنِّي أُوْتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي» (۵) من خودم عالم شدم و زحمت کشیدم و مال پیدا کردم اگر کسی دهن باز کرد گفت من آنم که چهل سال زحمت کشیدم عالم شدم این اسلامی حرف زد یک، قارونی فکر کرد

دو، و به جایی نمی رسد سه، اما بر اساس «وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (۶) فکر کرده همیشه در راه است و به مقصد می رسد وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) هم ادب الهی را آموخت عرض کرد ما هرگز دعا را فراموش نکردیم دعا یعنی عرض حاجت و به عنوان «لَمْ أَكُنْ» که نفی «کان» است و مفید استمرار است ذکر کرده عرض کرد بنده همین طورم «وَلَمْ أَكُنْ بِعُدَايِكَ رَبِّ شَقِيًّا» من همیشه الحمد لله در اثر عرض ارادت و عرض حاجت سعادتمند بودم و هیچ وقت شقی نبودم برای اینکه همیشه گفتم «یا رب»، خب.

ص: ۱۲

-
- ۱- (۱۳). البلد الأمين، ص ۱۹۰.
 - ۲- (۱۴). بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۷.
 - ۳- (۱۵). الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۱، ص ۸۰.
 - ۴- (۱۶). سوره ی مائده، آیه ی ۳۵.
 - ۵- (۱۷). سوره ی قصص، آیه ی ۷۸.
 - ۶- (۱۸). سوره ی نحل، آیه ی ۵۳.

پاسخ: نه خب دعا را این شخص باید بکند دیگر عرض حاجت را بکند فرمود: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۱) البته خود توفیق دعا چون نعمت است «مَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ» آن شخص داعی هم می گوید این برکت هم از ناحیه ی شماست، خب.

حالا- چه می خواهی؟ پس روش دعا مشخص، ادب دعا و استمرار بر دعا مشخص، عرض کرد که «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِي مِن وَّرَائِي» این بحث را خوب عنایت کنید بالأخره بحث کلامی دامنه داری است که وجود مبارک صدیقه کبرا (سلام الله علیها) به آن استدلال کرده برای ارث فدک و دیگری انکار کرده اما خب طرح مسئله ی کلامی همیشه نافع بود بدون اینکه _ معاذ الله _ یا خدای ناکرده فتنه ای را به همراه داشته باشد.

پرسش: ببخشید اینکه موهای سرش سفید شده تشبیه کردند به شعله در منار به چه معناست؟

پاسخ: برای اینکه این وقتی سفید باشد کاملاً نظیر نار علی منار برای همه معلوم است دیگر، اگر ناری علی منار باشد برای همه معلوم است این شخصی که دارد می آید موی سرش سفید است کاملاً نشانه ی پیری است دیگر این دیگر خفایی در آن نیست، خب.

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِي مِن وَّرَائِي» این «مِن وَّرَائِي» به «الْمَوَالِي» متعلق است نه «خِفْتُ» من می ترسم بعد از من کسانی ولی من بشوند وارث من بشوند که شایسته نیست آن وقت خانه و زندگی من به دست این اشرار بنی اسرائیل بیفتد یک فرزند صالحی به ما عطا کن «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِي مِن وَّرَائِي» من بالأخره نهاییه عرض ادب اسم نبرده که من فرزند می خواهم اینجا اسم نبرده و خب معلوم بود گرچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» در آیه ی ۳۸ آنجا که قصه ی مریم (سلام الله علیها) و کفالت مریم و رزق غیبی مریم (سلام الله علیها) را دید آنجا آیه ی ۳۷ و ۳۸ زکریا به مریم (سلام الله علیهما) فرمود: «أَنْتِ لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» این «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» آنجا نام برد که ذریه می خواهم فرزند می خواهم چون ذریه هم فرزند بلافصل را شامل می شود هم فرزند مع الفصل را تو سمیع الدعائی یعنی گوش به دعا می دهی این سمیع با «ان الله بكل شیء سمیع» دوتاست اصلاً ارتباطی به او ندارد خدا سمیع است یعنی هر چیزی را می شنود صدق و کذب را، غیبت و تهمت و افترا و دروغ را، وفا و هجا را هم می شنود او «بكل شیء سمیع» است این سمع تکوینی است اما «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (۲) سمع اعتباری است در نظام تشریع وقتی ما می گوئیم خدا دعا را می شنود یعنی گوش می دهد بیند داعی چه می گوید یعنی گوش شنوا دارد یعنی به حرف داعی عمل می کند وقتی کسی به دیگری حرفی زد و او قبول نکرد می گوئیم این حرف ما را گوش نمی دهد این از ما حرف شنوایی ندارد اینکه تکوینی نیست این شنید و رد کرد پس سمیع دوتاست یک سمیع تکوینی است که ذات اقدس الهی «بكل شیء سمیع» است یک سمیع اعتباری است که ما می گوئیم فلان کس گوش به حرف ما می دهد حرف ما را زمین نمی زند به حرف ما عمل می کند خدا این چنین است «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» یعنی این یعنی خدایا! اگر کسی چیزی از تو خواست رد نمی کنی و گرنه او سمیع السب و اللعن هم هست سمیع الدعاء هم هست از نظر تکوین، آنچه در سوره ی «آل عمران» آیه ی ۳۸ آمده «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» ناظر به همین بخش است.

۱- (۱۹). سورة ی غافر، آیه ی ۶۰.

۲- (۲۰). سورة ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

خب، حالا- عرض کرد من فرزند می خواهم نه من آن توان را دارم نه همسر، من که «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» همسر هم که «وَكَاَنَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» الآن که پیر است آن وقتی هم که در دوران جوانی بود عاقر بود عاقر به آن زن عقیم می گویند چون این وصف، وصف خاص است دیگر تاء تأنث نمی آورند نمی گویند حائضه می گویند حائض چون تاء برای فرق بین مذکر و مؤنث است و اگر صفتی مخصوص مؤنث بود دیگر تاء فارقه نمی خواهد عاقر و عاقره نداریم عاقر یعنی زن نازا «وَكَاَنَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» نه «عاقره» آن وقتی هم که جوان بود نازا بود خب، من می خواهم «مِنْ لَدُنْكَ» باشد نه «مِنْ لَدَى الْعَادَةِ» یعنی غیر عادی باشد می خواهم از راه کرامت باشد برای اینکه من مریم را دیدم دیگر در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بعد از اینکه کراماتی را از مریم (سلام الله علیها) دید «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» (۱) اینجا هم عرض کرد «مِنْ لَدُنْكَ» جریان فرزند عادی شرایط عادی حاصل نیست ولی به طور غیر عادی لدی الاهی باشد کرامت باشد عنایت الاهی باشد از تو برمی آید «وَكَاَنَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» که این ولی وارث من باشد دودمان آل یعقوب محفوظ بماند و مانند آن که دارند اذان می گویند.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۲ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۸

Your browser does not support the audio tag.

«ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ يَتَدَاءُ خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهِنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)»

ص: ۱۴

۱- (۲۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

تاکنون روشن شد که محتوای این سوره بیان عناصر اصلی اعتقادی است یعنی اصول دین، توحید و وحی و نبوت و ضمناً بیان خطوط کلی اخلاق و حقوق است این محتوای سوره. غرض سوره تزکیه و تربیت ماست از راه اعتقاد به این امور اولاً، تخلّق به مسائل اخلاقی این امور ثانیاً، عمل برابر احکام فقهی و حقوقی این ثالثاً، زیرا جریان «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱) در همه ی سور قرآن کریم مطرح است منتها در سور مکی «يُعَلِّمُهُمُ اصول الدین» در سور مدنی «يُعَلِّمُهُمُ فروع الدین» مسئله ی نماز، مسئله ی روزه، مسئله ی خمس، مسئله ی زکات، مسئله ی جهاد، مسائل اخلاقی کفّارات و حقوقی دیگر اینها در سور مدنی است در هر سوره ای جریان تعلیم از یک سو، تزکیه از سوی دیگر مطرح است در این سوره ی مبارکه ی «مریم» هم تعلیم مسائل اعتقادی و تخلّق و عمل به ایمان چون در پایان فرمود ما برای شما بشیر و نذیریم آیه ی ۹۷ که یکی مانده به پایان این سوره است فرمود: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» تبشیر و انذار به دنبال آن تزکیه است یعنی اگر باور نکردید انذار، اگر باور کردید تبشیر این هم یک مطلب. پس محتوای این سوره مشخص است که بر اساس محتوای این

سوره «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» سامان می پذیرد، غرض این سوره معین است که بر اساس غرض این سوره «يُرْكَبُهُمُ» (۲) سامان می پذیرد.

اما مسئله ی اعتقاد، باور که بعد از تعلیم است در بحثهای قبل این نکته را داشتیم که در منطق ملاحظه فرمودید که قضیه را عقد می گویند عقد یعنی گره بستن بین موضوع و محمول اگر بین موضوع و محمول طبق برهان کسی گره بست می گویند این قضیه برای او معلوم است این شده عالم اما عقیده کاری به علم ندارد علم دستگاه دیگری دارد، اندیشه دستگاه دیگری دارد کارهای حوزه و دانشگاه دستگاه دیگری دارد اینها کاملاً از ایمان جدای اند ایمان، اعتقاد، تدین عبارت از آن است که عصاره ی آن علم را انسان به جان خود گره بزند این می شود عقیده، پس اگر کسی عالم شد ممکن است عادل نباشد زیرا دستگاه اندیشه کاملاً از دستگاه ایمان جداست مجاری ادراکی، تحقیقی، فهمی، برهانی جداست این کار عقد است که روابط موضوع و محمول را انسان سامان می دهد اما عصاره ی این روابط را به جان خود گره بزند این را می گویند عقیده این کار علم نیست این کار عقل نظری نیست این کار عقل عملی است که «عِبِدْ بِهِ الرَّحْمَنَ؟» و اکتساب به الجنان» (۳) بعضی این را ندارند بعضی این را دارند آنهایی که دارند آنچه فهمیدند به این جانیشان گره می زنند این می شود «يُرْكَبُهُمُ» آن می شود «يُعَلِّمُهُمُ» قرآن برای اینکه اسرار عالم را به ما بفهماند یک، کیفیت گره زدن این محتوا را به جان ما بفهماند ما را بیاموزاند دو، یعنی «يُرْكَبُهُمُ» این کارها را کرده. در جریان تعلیم نمونه نمی خواهد چون علم را انسان با برهان حل می کند ادله اقامه می شود محمول برای موضوع ثابت می شود اما در تزکیه نمونه ذکر می کنند لذا قصص انبیا که ذکر می شود می گوید اینها مردان الهی اند که هم دانا شدند و هم دارا شدند این خواجه عبدالله انصاری که لطائفش زیاد مانده، مناجاتهایش زیاد مانده برای همین است که این دارایی را مقدم بر دانایی ذکر کرده او می گوید دانایی مهم نیست که انسان دانا بشود چیزی را بداند دارایی مهم است که علم را به جان خود گره بزند که بشود مال او در مناجاتهایش وقتی ملاحظه می فرمایید عرض می کند خدایا! دانایی خیلی دارند مرا دارا کن که دارای علم باشم علم مال من باشد در اختیار من باشد نه اینکه در کنار دیوار باشد من پشت دیوار باشم این «يُرْكَبُهُمُ» (۴) همین است. در بخش «يُرْكَبُهُمُ» الگو ذکر می کند جریان انبیا را ذکر می کند وجود مبارک زکریا، ابراهیم، ادریس، اسماعیل و مانند آن را ذکر می کند ذکر این انبیا سهم مؤثری در بخش «يُرْكَبُهُمُ» دارد به ما هم در نماز گفتند هر روز بخوانید که «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۵) این «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» را چه در سوره ی مبارکه ی «نساء» که قبلاً گذشت و چه در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» آیه ی ۵۸ به این صورت بیان می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ» اینها مُنْعَم علیهم اند ما در نماز عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» خدایا! راه آنهایی را به ما نشان بده که اینها مُنْعَم علیه اند اینها همراه ما باشند ما همراه آنها باشیم در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که «حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا» (۶) اینها همراهان خوبی اند اگر مشکلی داشتیم مشکل ما را حل می کنند این طور نیست که ما اردویی حرکت کنیم کسی از ما باخبر نباشد که انسان وقتی به همراه قافله ای به نام قافله ی انبیا حرکت می کند هر جا مانده اینها دستگیری می کنند اینکه فرمود: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» که در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت همین است اینها رفقای خوبی اند رفیق اند با رفیق اند نه همراه اند هم راه اند، هم همراه ما با این همراهی داریم همراهی می کنیم آنکه گفت «مرا همراه و هم راه است یارم» همین است این راه ماست صراط اینها راه ماست اینها همراه اند و هم راه ما هستند لذا رفیق خوبی اند اگر در نماز در سوره ی «فاتحها الكتاب» عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۷) در سوره ی مبارکه ی «نساء» هم مُنْعَم علیهم را مشخص

کردند در همین سوره ی «مریم» هم منعم علیهم را مشخص کردند فرمودند در آیه ی ۵۸ همین سوره «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» بنابراین نقل قصص انبیا برای «يُزَكِّيهِمْ»^(۸) است برای «يُعَلِّمُهُمْ» چه نقشی دارد حالا شما ردیف بکنید اقوال علما را آن برای کسی که به دنبال مشهور است دنباله رو یک عده است برای او بد نیست اما اگر کسی به دنبال برهان باشد حالا بر فرض خلیها گفته باشند آن هم مسائل عقلی، مسائل اعتقادی چه ده نفر بگویند چه نگویند اما جریان نقل انبیا برای آن «يُزَكِّيهِمْ» است که حالا- که فهمیدی راهیان این راه این اند، رهروان این راه این اند، رهپویان این اند، مسافران این راه این اند با اینها همسفری اینها همسفران تو هستند این باعث تبشیر و انداز است از اینها مانده گرفتار «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»^(۹) می شود، گرفتار «الضَّالِّينَ» می شوی بنابراین جریان تعلیم و تزکیه در همه ی سور هست منتها در بعضی از امور تعلیم اصول و تزکیه، در بعضی از سور تعلیم فروع و تزکیه.

ص: ۱۵

- ۱- (۱). سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- ۲- (۲). سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- ۳- (۳). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۴- (۴). سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- ۵- (۵). سوره ی فاتحها لکتاب، آیه ی ۷.
- ۶- (۶). سوره ی نساء، آیه ی ۶۹.
- ۷- (۷). سوره ی فاتحها لکتاب، آیه ی ۷.
- ۸- (۸). سوره ی جمعه، آیه ی ۲.
- ۹- (۹). سوره ی فاتحها لکتاب، آیه ی ۷.

بعد فرمود وجود مبارک زکریا فقر خود را تثبیت کرده است یعنی با جمله ی اسمیه و او را مؤکّد کرده با «إِنَّ» اگر کسی با جمله ی اسمیه با تأکید «إِنَّ» ضعف خود را ارائه کند معلوم می شود ضعف او برای او بین الرشد است که این هیچ نیازی به گفتن نیست «رَبِّ إِنِّي وَهَيْنَ الْعَظْمُ» هم جمله ی اسمیه است هم تأکید. کلمه ی «رَبِّ» گفتن «یا» را حذف کردن کسره را گذاشتن این برای جذب عاطفه است خدای سبحان که «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ» (۱) است وقتی انسان با صدای عجز و الحاح از یک سو، با کلمات عاطفه و مهربانگی از سوی دیگر خدا را بخواند اثر دارد درست است خدای شافی همان خدای منتقم است خدای مُحیی همان خدای ممیت است ولی انسان برای شفای مریض که نمی گوید «یا ممیت، یا منتقم» می گوید «یا شافی» که تناسب داشته باشد با این کار و گرنه محیی همان ممیت است، شافی همان منتقم است و اگر چنین دعایی باشد یعنی بنده خدای خود را از راه عاطفه و مهر و محبتی که در او سراغ دارد از این راه می خواند گفتن رَبِّ حذف «یا» ذکر رب با کسره یک قسم عاطفی است تکرار او آن چنان که قبلاً گذشت عاطفه ی دیگر، و نشان دادن این کلمه بین دو عنصر یک جمله از یک سو، خب بین مبتدا و خبر بگوید رَبِّ، بین دو مفعول جعل بگوید رَبِّ این معلوم می شود این نشانه ی اهمیت است دیگر نمی گذارد اصلاً کلام تمام بشود بعد بگوید «رَبِّ» «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» اصلاً صبر نمی کند که خبر این «کان» بیاید این نشانه ی عاطفه است دیگر برای جذب عاطفه است اینکه عرض می کند «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» نظم طبیعی این است که عرض کند «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» یعنی «یا رَبِّ» یا اول بگوید یا آخر بگوید وسط کلام بین مبتدا و خبر یا بین اسم و خبر بگوید رَبِّ این برای آن است که این سراسیمه است ربوبیت خدایش را می خواهد. در بخش بعدی بین دو مفعول جَعَلَ کلمه ی رَبِّ را ذکر می کند همین است «وَأَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» آن مفعول اول جعل، این مفعول دوم جعل بین آن مفعول اول و مفعول دوم رَبِّ را ذکر می کند این نشانه ی آن است که این سراسیمه به دنبال ربوبیت خداست این ادبِ خاص وجود مبارک زکریاست در کیفیت جذب مهر الهی.

ص: ۱۶

مطلب دیگر اینکه چه انگیزه ای داشت حالا او از اینجا معلوم می شود آن خطبه ی نورانی صدیقه ی کبرا (سلام الله علیها) که به این آیه استدلال کرده که انبیا ارث می گذارند انبیا ارث می برند این چنین نیست که پدرم که پیامبر بود ارث نگذارد وقتی ارث گذاشت تنها وارثش منم و فدک برای من است اگر نحله را قبول نکردید باید میراث را قبول بکنید به همین آیات استدلال کرده آنها گفتند «انبیاء» «لا یورثون» الان شما در کشف نگاه می کنید می گوید این ارث، ارث نبوت است امام رازی هم که اصلاً معرکه گیر این صحنه هاست که گفتند که میراث در اینجا میراث نبوت است حالا شواهد قرآنی باید اقامه بشود که منظور میراث مال است و اینها ارث می گذارند منتها حالا دنیا طلب نیستند مال فراوان نمی گذارند و مانند آن.

از تحلیل انگیزه ی فرزندخواهی وجود مبارک زکریا معلوم می شود که او چه وارثی طلب می کرد اولاً انبیا اگر سؤالی دارند خواسته ای دارند این چنین نیست که هر وقت دهن باز کنند زبان باز کنند چیزی را بخواهند کسانی که تربیت شده ی الهی اند بدون اذن الهی و فرصت مناسب حتی دعا هم نمی کنند دعای به معنای خواستن نه خواندن دعای به معنی خواندن را همیشه دارند این دعای سحر می بینید اول تا آخرش نور است همه اش خدا هست و اسمای خدا، خدا هست و صفات خدا، خدا هست و افعال خدا این دعای نورانی سحر. خب، دعا یعنی خواندن این عبادت است همیشه دارد اما خواستن، پیشنهاد بدهند، چه چیزی بخواهند یک فرصت مناسبی می طلبد در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» هست که فرشتگان الهی «يَلْ عِبَادُ مُكْرَمُونَ؟ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ» (۱) بدون اذن خدا کاری نمی کنند حرفی نمی زنند این در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» درباره ی ملائکه همین تعبیر در زیارت نورانی «جامعه کبیره» درباره ی ائمه (علیهم السلام) است شما وقتی به زیارت جامعه نگاه می کنید می بینید مشابه این جمله ای که در سوره ی «انبیاء» است درباره ی اهل بیت هم هست که اینها هم «عِبَادُ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ» این مقام است اینها چه موقع بخواهند، چه چیزی بخواهند، چطور بخواهند، چه چیزی بخواهند اینها باید مسبق به اذن الهی باشد وقتی هم که اذن پیدا کردند درخواست می کنند این یک مطلب وجود مبارک زکریا هم از همین قبیل است اینها جزء انبیای الهی اند تا مصلحت نباشد نمی خواهند درست است فرزندداشتن چیز خوبی است ولی تاکنون در سنّ پیری وجود مبارک زکریا فرزندى نخواست یعنی چنین دعایی نکرد انگیزه ی درخواست دعا در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بود که آن آیه اش قبلاً خوانده شد وقتی وجود مبارک مریم را دید که «كُلَّمَا دَخَلَ» آیه ی ۳۷ و ۳۸ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بود «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ؟ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ» وقتی دید چنین فرزندى هم در عالم هست از اینجا گفت خب چه خوب است که ما هم چنین بچه ای داشته باشیم این معلوم می شود به دنبال فرزندى مثل مریم است نه به دنبال این است که خدا سلسله ی انبیا را قطع نکند اینکه عرض می کند که «وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» یعنی فرزند که وارث من بشود «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» پس انگیزه ی دعای او مشخص است که او فرزند می خواهد.

ص: ۱۷

پرسش:....

پاسخ: بالأخره برابر آیه سوره ی مبارکه ی «انبیاء» این چنین نیست که هر وقتی به هر کسی هر چیزی بخواهد بدهند تا خدای سبحان برابر حکمتش مصلحت نداند اذن نمی دهد درباره ی ملائکه هست که «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ» (۱) این در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» درباره ی ملائکه.

پرسش:....

پاسخ: این دیگر برابر مصلحت الهی است چون در همین خود حضرت مریم (سلام الله علیها) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ» این بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در صحیفه ی سجادیه این است که «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ» (۲) تفسیر قرآن به روایات تنها این نیست که در نورالثقلین ببینیم چه هست در تفسیر برهان ببینیم چه هست یعنی گوشه ای از تفسیر قرآن به روایات است در ادعیه مطالب زیاد هست در زیارات مطالب زیاد هست در خُطَب اینها مطالب زیاد هست که به عنوان تفسیر آیه ذکر نشده اما می شود کاملاً از آن استفاده کرد این بیان لطیف حضرت مریم (سلام الله علیها) که «إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۳) آن بیان نورانی امام سجاد در صحیفه این است که خدایا! هیچ وسیله ای حکمت تو را تغییر نمی دهد درست است تو فرمودی «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۴) درست است که ولایت وسیله است، نماز وسیله است «اشْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۵) ولی ما هر توسّلی داشته باشیم خواهیم مسیر حکمت را عوض بکنیم که _ معاذ الله _ تو کاری بکنی که مصلحت نباشد و حکیمانه نباشد این کار را نمی کنی حکمت الهی هم «عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ» کسی نمی داند که البته ممکن است اسرار خاصش را به اولیای الهی بفهماند بنابراین چه موقع اجازه می دهد، چطور اجازه می دهد، به چه کسی اجازه می دهد «مَنْ يَشَاءُ» است و هیچ وسیله ای هم حکمت او را تغییر نمی دهد لذا بهتر این است که ما در دعا خیر را بخواهیم پیشنهاد ندهیم که خدایا به من این بده یا آن بده آنهایی که به اوج رسیدند از خدا غیر خدا را نمی خواهند آنها همیشه خواندن دارند نه خواستن شما می بینید در شرح حال دعاهای امام صادق (سلام الله علیه) هست که وقتی حضرت نیازی داشت و با ذات اقدس الهی گفتگو می کرد مناجات داشت، منادات داشت، دعا می کرد «یا ربّ، یا ربّ» می گفت وقتی جواب الهی را شنید حضرت فرمود شنیدن جواب خدا و لذّت یاد و نام و کلام او از ذهنم بُرد که من چه خواستم این یک سهو ممدوح است این یک نسیان محمود است این نسیان مذموم نیست برای اینکه مطابق ادب هم هست یک وقت است کسی هوس کرده که وقتی خدمت امام هفتم رسید مثلاً آنجا میوه ای آوردند از آن خرما استفاده کند ولی وقتی به زیارت حضرت رسید جمال حضرت را زیارت کرد اصلاً یادش رفته که چه می خواست بخورد این یک یادرفتن ممدوح و محمود است بنابراین حضرت می فرماید اصلاً من یادم رفت که چه چیزی می خواستم بگویم آنها در آن مرحله هستند که برای آنها خود دعای من یعنی خواندن عبادت است نه خواستن لذا چه موقع می خواهند چطور می خواهند این بر اساس «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ» (۶) مشخص است ولی طبق آیه ی ۵۷ و ۵۸ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» انگیزه ی این دعا مشخص است که او فرزند صالح می خواست اینها مثل زمخشری مثل امام رازی اینها می گویند که وجود مبارک زکریا پیامبر بعدی می خواهد یعنی کسی باشد که پیامبر باشد که از من نبوّت را ارث ببرد اولاً- نبوّت ارثی نیست نبوّت بر اساس «اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۷) به افاضه و عنایت الهی است کسی نبوّت را از پدرش ارث نمی برد که «اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» و ثانیاً اگر منظور وجود مبارک زکریا نبوّت بود و منظور از این ارث، ارث نبوّتی بود دیگر بعدها نمی فرمود: «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» خب شما اول از خدا پیامبر خواستی بعد عرض می کنی

خدایا او را رضی قرار بده یعنی مرضی المذهب قرار بده اگر هم کسی توهم تکرار کند توهم تأیید کند این تأکید یا باید معادل باشد یا برتر اگر بگویند که این نبی را اولوالعزم بکن یا به این نبی شریعت بده یا به این نبی کتاب بده که بین شریعت و کتاب فرق است اینها تأکید است اما بگویند این نبی را آدم خوب بکن این تأکید نیست «وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا» را بعد از اینکه عرض کرد «وَلِيًّا؟ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» ذکر کرد اینها همه آن انگیزه ی اولی این دعای وسطی این دعای سومی آخری که «وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا» اینها همه نشان می دهد که وجود مبارک زکریا از ذات اقدس الهی یک فرزند صالح طلب کرد.

ص: ۱۸

۱- (۱۲) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۲- (۱۳) . صحیفه ی سجادیه، دعای ۱۳.

۳- (۱۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۴- (۱۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۵.

۵- (۱۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

۶- (۱۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۷- (۱۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۴.

پرسش: حاج آقا شاهده حضرت مریم را شاهد گرفتیم حضرت مریم که انسان معمولی نبود که.

پاسخ: مریم بالأخره دارای کرامت بود دیگر یعنی در آیه ی ۳۷ این طور بود زکریا (سلام الله علیه) هر وقت وارد می شد «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمَحْرَبَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» نزد مریم یک روزی خاصی می دید به مریم فرمود: «أَنْتِ لَكِ هَذَا» (۱) این روزی از کجاست این میوه ی غیر فصل از کجاست یا این میوه از این اطرافی که درهای مسجد همه بسته است از کجاست چه کسی آورده؟ خود این میوه، میوه ی این فصل نیست همه ی درها بسته است ورود ممنوع است چه کسی آورده این میوه را؟

پرسش: حاج آقا حضرت زهرا (سلام الله علیها) که.

پاسخ: خب آنکه بالاتر است که.

پرسش: از خاندان نبوت بود.

پاسخ: آنکه مرحله ی بالاتر از حضرت مریم (سلام الله علیها) را دارد که.

پرسش: نه، کشاف گفته که حضرت زهرا (سلام الله علیها) رفت نزد خلیفه دوم.

پاسخ: بله، ولی این جریان مریم (سلام الله علیها) را کسی انکار نمی کند از آنها چون صریح قرآن است ولی می گویند زکریا اینکه گفت «وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» یعنی خدایا! پیامبری از خاندان ما مبعوث بکن.

پرسش: اتفاقاً حضرت مریم شاهد قوی ای می تواند باشد که اهل کرامت بود.

پاسخ: نبی نبود که، کرامت بود ایشان هم همین طور می خواست یک فرزند کریم می خواست که دارای کرامت باشد، همین.

«أَنْتِ لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» بعد دارد «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» (۲) خب منشأ پیدایش انگیزه ی وجود مبارک زکریا مشاهده ی مریم (سلام الله علیها) بود این هم از خدا خواست چنین فرزندی داشته باشد دیگر سخن از نبوت نبود سخن از میراث نبوت نبود و میراث هم لغتاً و عرفاً همین میراث مال است دیگر آنچه در قرآن کریم از ارث و میراث و مورث و یورث و یورث و همه ی اینها ذکر شد مسائل مالی است دیگر ما جایی نداریم در قرآن کریم که سخن از میراث باشد و ارث نبوت معیار باشد آخر بالأخره شاهدی باید باشد نعم، ممکن است میراث را انسان درباره ی امور معنوی به کار ببرد ولی بالأخره قرینه می خواهد دیگر شما یک نمونه در قرآن کریم ندارید که این واژه ی ارث با مشتقاتش در ارث معنوی به کار برده بشود یا وارث هست یا یرث هست یا یورث هست یا یرثه هست، وارثان هستند امثال ذلک همه اش در مسائل مالی است.

ص: ۱۹

۱- (۱۹). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

پرسش: اطلاق مجازی که اشکال ندارد.

پاسخ: با قرینه اشکال ندارد بی قرینه بالأخره اصالتها الحقیقه مُحکّم است دیگر ممکن است میراث به معنای نبوّت، ولایت، علم و مانند آن باشد اما مع القرینه و گرنه اصالتها الحقیقه مُحکّم است دیگر.

پرسش: استاد حضرت زکریا از اینکه دین به خطر بیفتد می ترسید و گرنه از انفال نمی ترسید.

پاسخ: خب اگر از دین می ترسی باید سالیان متمادی بخواهد چطور حالا وقتی مریم را دید می خواهد.

پرسش:...

پاسخ: بسیار خب، حالا- وقتی که خودش هم گفت آن عیال من در دوران جوانی عقیم است این باید از ذات اقدس الهی همیشه ادامه ی نبوّت را طلب بکند حالا سنّ پیری درخواست احساس خطر کرده! اگر احساس خطر کرده آن وقت باید که به فکر این باشد که سلسله ی انبیا قطع نشود.

پرسش:...

پاسخ: چرا، این چرا خانواده ی من باید به دست فرزند صالح من مثل پسری یا دختری مثل مریم که این چراغ من روشن باشد که نام من محفوظ باشد ما که نمی خواهیم پیوسیم که داشتن فرزند صالح و روشن بودن چراغ از بهترین برکت عمر آدم است تا بچه زنده است انسان در «ولد صالح یدعوله» (۱) چه نعمتی بهتر از این!

پرسش:...

پاسخ: بالأخره به آن مقام رسید خدا به او داد و یحیای شهید الآن ما می گوئیم یحیای زاهد، یحیای شهید به هر وسیله ای بود قرّه العین بود برای زکریا و شد.

پرسش:...

پاسخ: چرا، آن مسئله ی دیگر است که حالا- تا چه موقع مُرد آن را باید تاریخ ثابت کند غرض این است که وجود مبارک زکریا اگر به این فکر بود که نبوّت ادامه پیدا کند باید سالیان قبل به این فکر بود اما با مشاهده ی مریم از خدای سبحان تصریح کرد «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۲) سخن از انبیای بعدی نیست خب اگر صریح قرآن این است که او ذریّه می خواهد ما بگوئیم او مثلاً- سلسله نبوّت را می خواهد اراده کند اما اینکه احیاناً گفته می شود وجود مبارک زکریا از کجا فهمید که همسر او عاقر بود علم که آن وقت پیشرفت نکرده بسیاری از علوم آن وقت بود و الآن نیست این جنگهای جهانی که همین مستکبران تحمیل کردند بسیاری از کتابخانه ها را سوزاندند بسیاری از علما را از بین بردند خیلی از مطالبی که تازه الفبای او دارد کشف می شود در قبل بود کتاب نوشتند همین جریان شبیه سازی که تازگی الفبایش شروع شده در بحثهای سالهای قبل هم یک وقت این قصّه را به عرضتان رساندیم مرحوم ابن سینا در پایان اشارات و

تنبيهات قصه سلمان و ابراهيم را ذكر مي كند يك، خواجه طوسي (رضوان الله عليه) مرحوم خواجه نصير در شرح او مي گويد آن وقتي كه من شرح كردم به متن فرمايش ابن سينا آشنا نشدم دو، بعد از بيست سال كه اين متن اشارات و تنبيهات او را شرح كردم به اين قصه رسيدم سه، آن قصه ي سلمان و ابراهيم داستانش اين است براي اينكه فرزندی از غير رحم به دنيا بيايد نطفه را گرفتند در شيشه اي گذاشتند با هواي گرم با حرارت خاص و فرزندی از آن راه به در آمده چه زماني اين را قبل از هزار سال مرحوم بوعلی نقل مي كند براي چند قرن قبل حالا براي دو هزار سال قبل است، سه هزار سال قبل است، چهار هزار سال قبل است اين بشر بود كه جنگهاي اول و دوم و سوم پشت سر هم الان چه آثار فراواني در بغداد بود كتابخانه هاي عميق بود نسخ خطي بود همه خاكستر شد آن جنگهايي كه صليبي و غير صليبي كتابها خاكستر شد خيلي از علوم است كه به آن روز كه بلوغ رسیده امروز تازه الفبايش دارد شروع مي شود بنابر اين نمي شود گفت آن وقت جريان عاقر بودن و نازا بودن را بشر كجا فهميده است البته وجود مبارك زكريا ممكن است استثنائي بداند ولي اين چنين نيست كه علمها تازه پيدا شده باشد بقيه سؤالات ان شاء الله براي فردا.

ص: ۲۰

۱- (۲۱). الكافي، ج ۷، ص ۵۶.

۲- (۲۲). سوره ي آل عمران، آيه ي ۳۸.

Your browser does not support the audio tag

«ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهِنَ الْعَظْمِ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸)»

جریان دعا همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید گاهی به صورت حمد و ثناست که آن خواندن الهی است، گاهی دعا به معنای سؤال است درخواست است ادعیه ای که در جوامع روایی ما هست چه در صحیفه سجاده چه در موارد دیگر به همین دو قسم مُنْقَسِم می شود گاهی ملفق از این دو قسم است بعضی از دعاها فقط حمد و ثنای الهی و ذکر اسمای حسنی خداست بعضی از دعاها با سؤال و درخواست همراه است البته آن دعاهایی که با اسمای حسنی الهی شروع می شود با همان اسما ختم می شود در درون این خواندن، خواستن هم مطرح است منتها آن داعی که اسمای حسنی الهی را می خواند از خدا می خواهد که مظهر آن اسما بشود اگر می گوید «یا رازق، یا حبيب، یا صبور، یا ستار، یا حنان، یا منان» یعنی «اجعلنی صابراً ساتراً حناناً مناناً رزاقاً» و مانند آن برای اینکه رازقین در عالم زیادند تو خیرالرازقینی، حافظها در عالم زیادند «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا» (۱) فاصلها و داورها در عالم زیادند «وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» (۲) حاکمها در عالم متعدّدند «وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (۳) یا مانند آن چون اینها اوصاف فعلی خداست یک، دیگران هر چه دارند به فعل الهی دارند دو، آن که به اینها داد و مبدأ اینهاست از همه ی اینها برتر است سه، و این کسی که در اسمای الهی متوقّل است می طلبد که مظهر این اسما باشد چهار، بنابراین در درون هر خواندن، خواستن هم هست لکن آنچه به صورت دعا مطرح است گاهی به صورت خواندن است که خدا را با حمد و ثنای یاد می کنند، گاهی به صورت سؤال است که درخواست می کنند از ذات اقدس الهی چیزهایی را می خواهند و انسانی که مضطّر است اگر مضطرب هم بشود کاری از پیش نمی برد ولی اگر مضطّر بر اساس «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۴) مضطرب نشود مضطّر باشد عاقلانه می داند به کجا مراجعه کند وقتی مضطّر بود و مضطرب بود می شود سرگردان به این متوسّل می شود، به او متوسّل می شود به کلّ حشیش متوسّل می شود اما اگر مضطّر بود ولی مطمئن و مضطرب نبود می فهمد از چه کسی بخواهد دیگر، وقتی بداند از چه کسی بخواهد و چه چیزی بخواهد کاملاً دعایش مستجاب است آن وقت آن مضطرب را اجابت می کنند «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ» (۵) مشکلات بسیاری از ماها این است که حوادث تلخ پیش می آید یک، ما را مضطّر می کند دو، چون آن طمأنینه قلب نیست در کنار اضطراب، اضطراب هست سه، سرگردانیم چهار، نمی دانیم چه بکنیم ولی اگر کسی بر اساس «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» بداند هیچ مشکلی نیست مگر اینکه حلّش به دست خداست، هیچ راهی نیست مگر اینکه راهنمایش الهی است خب به خدا مراجعه می کند دیگر لذا به ما گفتند که در مشکلاتتان با ذات اقدس الهی هماهنگ کنید.

۱- (۱). سوره ی یوسف، آیه ی ۶۴.

۲- (۲). سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.

۳- (۳). سوره ی اعراف، آیه ی ۸۷.

۴- (۴). سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

۵- (۵). سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) یک خوف معقولی داشت و آن این است که این زندگی او بعد از رحلت او به دست پسر عموهای اسرائیلی اش می افتد و این از این نگران بود مهم ترین عامل درخواست فرزند همین است که عرض کرد «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ» سابقه ی اینکه خداوند به سالامندان فرزند عطا کند در دوده ی انبیا بود برای اینکه در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گذشت که خدای سبحان در دوران سالامندی به ابراهیم (سلام الله علیه) فرزند عطا کرد و این برای همه ی انبیای بعدی مشخص بود در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» آیه ی ۳۹ به این صورت است «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» این «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» در کنار «وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ» چند مطلب را می فهماند یعنی خدای سبحان به انسان سالامند فرزند می دهد این یک، منشأش هم دعاست دو، خدا هم دعا را مستجاب می کند سه، اینکه ابراهیم (سلام الله علیه) فرمود خدا را سپاس که در دوران پیری به من فرزند داد بعد با جمله ی اسمیه تعلیل کرد فرمود تحقیقاً خدای سبحان دعا را مستجاب می کند یعنی ما در پیری دعا کردیم خدا دعا را مستجاب کرد به ما فرزند داد. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» که سمیع الدعاء قبلاً معلوم شد که با «ان الله بكل شیء سمیع» فرق می کند خدا دعا را می پذیرد چنین سابقه ای در دودمان انبیا بود وجود مبارک زکریا هم باخبر بود که دعا اثر دارد پیرمردی ممکن است به وسیله ی دعا پدر بشود لذا از این فرصت استفاده کرده قبل از اینکه جریان مریم مطرح بشود منتها آن انگیزه را بیشتر کرده تشویقی شده، ترغیبی شده عاملی روی عامل آمده و گرنه عامل اصلی اش «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» بود این هم یک. اصراری که جناب زمخشری دارد، جناب فخررازی دارد که منظور از این ارث، ارث نبوت است یا احياناً ارث تقوا و علم و امامت و ولایت است و منظور این است که بعد از من پیامبری مثلاً بیاید که نبوت را ارث ببرد اینها بیراهه رفتن است برای اینکه وجود مبارک زکریا از آن خوی آدم گشی اسرائیلیها باخبر بود برای اینکه «وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۱) را اینها مشاهده کردند، «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۲) را مشاهده کردند، «وَقَتْلُهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۳) را مشاهده کردند این همه آیاتی که در قرآن کریم از روش مشئوم همین اسرائیلیها نقل کرده است که اینها پیامبرگشی شیوه ی اینها بود اینها می دیدند دیگر چه اینکه خودش هم در معرض شهادت بود و شهید شد، بنابراین اینکه می گوید من می ترسم نه از اینکه پیامبری نیامده و من می ترسم که بدون پیامبر اینها به ضلالت بیفتند و امثال ذلک این همه انبیا آمدند و بسیاری از انبیا را اینها شهید کردند پس ترس وجود مبارک زکریا از این بود که این زندگی من بعد از من به دست پسرعموهایم بیفتد اینها هم که آدم اصراری اند «وَأِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» من می ترسم بعد از من اینها دست به کار بشوند خب اگر اینها با جریان نبوت و امامت ارزیابی بشود که اینها همیشه دست به کارند خود حضرت هم شهید کردند از اینکه به خدا عرض می کند من می ترسم بعد از من موالی من از آنها می ترسم بعد از مرگ اینها آسیب برسانند حالا به چه کسی آسیب برسانند یعنی من می ترسم که زندگی من به دست اینها بیفتد.

- ۱- (۶). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۱۲.
- ۲- (۷). سوره ی آل عمران، آیه ی ۲۱.
- ۳- (۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۱.

پاسخ: خب البته، آن تطبیق باطنی اینهاست اما آنکه اصلاً می خواهد این است که «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» وجود مبارک صدیقه کبرا (سلام الله علیها) در مجلس رسمی به همین آیه استدلال کرده است بر اینکه انبیا ارث می دهند و ارث می برند منتها حالا- مال فراوانی در کار نیست آنها اصرار دارند که این احتجاج صدیقه کبرا (سلام الله علیها) را نادیده بگیرند مستحضرید که وجود مبارک صدیقه کبرا (سلام الله علیها) پیغمبر نیست، امام نیست ولی تمام سنت و سیره ی آن حضرت مثل امیرالمؤمنین مثل ائمه دیگر حجت است دیگر، ملاک حجیت عصمت است نه امامت کسی می خواهد امام باشد می خواهد نباشد اگر معصوم یا معصومه بود تمام حرفهای او حجت الهی است همان طوری که قول امیرالمؤمنین، فعل امیرالمؤمنین، امضا و تقریر امیرالمؤمنین و ائمه دیگر (علیهم الصلاه و علیهم السلام) سند فقهی فقهاست بیان نورانی حضرت صدیقه کبرا هم همین است دیگر اگر حضرت مطلبی را فرمود کاملاً- می شود برابر او فتوا داد مثل بیان امام صادق است معیار حجیت قول عصمت آن قائل است نه امامت او، می خواهد امام باشد می خواهد نباشد، می خواهد پیغمبر باشد می خواهد نباشد اگر کسی معصوم است یعنی حرف او حرف حقیقی است دیگر حرف حق است دیگر آنها می خواهند این را انکار کنند که وجود مبارک صدیقه کبرا مثلاً استدلالش - معاذ الله - درست نبود و آیه ناظر به ارث نبوت است یا تقواست یا علم است و مانند آن، پس اینکه زکریا (سلام الله علیه) دارد من می ترسم پسرعموهای من بعد از من مشکلی ایجاد کنند معلوم می شود مسائل خانوادگی است دیگر مربوط به نبوت نیست آنها که با تقوا و علم و نبوت و امامت کاری نداشتند آنها اگر کاری داشتند در مسائل سیاسی مملکت خیلی از انبیا را شهید می کردند این هم همین طور و از آن طرفی آن که به فکر نبوت مردم است دیگر سخن از «خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» و امثال ذلک ندارد که. وجود مبارک حضرت ابراهیم آن طوری که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت به ذات اقدس الهی عرض می کند که آیه ی ۱۲۹ سوره ی مبارکه ی «بقره» «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» عرض کرد خدایا ما حالا کعبه را ساختیم این معبد است بالأخره یک متولی می خواهد یک راهنما می خواهد یک رهبر می خواهد داشتن یک معبد بدون اینکه عبادتگاه خاصی باشد عبادتی باشد طریقی باشد دینی باشد سودی ندارد که ساختن کعبه بدون اینکه پیامبری باشد که مشکلی را حل نمی کند که بعد از اینکه ساخت عرض کرد خدایا پیامبری که این خصوصیات را داشته باشد برای اینها مبعوث بکن معلم کتاب و حکمت باشد، مزگی مردم باشد، مربی مردم باشد این دیگر سخن از «خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» و امثال ذلک نیست اما آنکه زکریا (سلام الله علیه) به خدا عرض می کند معلوم می شود امر خانوادگی است و اگر هم پیامبر بخواهد دیگر نمی گوید که «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» چه اینکه قبلاً- اشاره شده، پس آنچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آمده که بعد از مشاهده ی مریم تشویقی شده از خدا فرزند طلب کند «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» این یک تشویق زائد است، یک انگیزه ی زائد است، یک رغبت زائد است و مانند آن، آن عنصر اصلی درخواست و انگیزه ی وجود مبارک زکریا این است که زندگی من بعد از من به دست این پسرعموهای نااهل می افتد خواستن فرزند صالح هم اذکار اولیای الهی است، اذکار متقیان است، اذکار مؤمنان است و ذات اقدس الهی ضمن نقل این جریان مردم را به چنین دعایی ترغیب کرده است در سوره ی مبارکه ی «فرقان» ادعیه ای که برای مردان الهی و عبادالرحمان هست این است آیه ی ۷۴ سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» خب داشتن همسر با ایمان، فرزند با ایمان و خود انسان هم امام متقیان بشود یک فضیلتی است چه فضیلتی بهتر از اینکه انسان طرزی در جامعه زندگی بکند که افراد با تقوا به او اقتدا کنند اینکه امام اختصاص به امام

ندارد، اختصاصی به پیغمبر ندارد که «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» آنهایی که فکر می کردند که چنین مقامی برای مؤمنان بسیار دشوار است چنین قرائت کردند «واجعل لنا من المتقين اماما» می بینید در همین دوران کودکی در میدان بازی یا اوایل آن بچه ای که می گوید من یار چه کسی این به جایی نمی رسد، آن بچه ای که می گوید چه کسی یار من این بالآخره به جایی می رسد خلیها هستند که می گویند «واجعل لنا من المتقين اماما» خب این چه همت نازلی است همت آن است که انسان بگوید خدایا آن توفیق را به من بده که متقیان به من اقتدا کنند «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» ما امام آنها باشیم چه عیب دارد اینکه نظیر نبوت و ولایت و امامت به معنای با عصمت همراه باشد نیست که کسبی نباشد که «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱) نه، اینها ائمه ای که «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (۲) باشند غرض این است که هیچ خواسته ی مرغوبی است ما را هم ترغیب کردند به این دعاها در آن بخشهای پایانی سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است که عبادالرحمان این اند «يَمْشُونَ» کذا، «يَقُولُونَ» کذا، «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (۳) اینها دیگر مخصوص ائمه و مخصوص انبیا(علیهم السلام) نیست که بندگان صالح خدا این طورند اینها قره‌العین تعبیر می کنند، قره‌العین هم یعنی چشم روشنی معنایش این نیست وقتی انسان اشکی می ریزد یا بر اساس حزن و غم و افسردگی است این اشک، اشک گرم است یا در اثر دیدار فرزند یا دوستی است که سالیان متمادی به انتظار او بود اشک شوق است این اشک شوق اشک سرد است اشک خنک است این اشک خنک را می گویند قره، قار هوای سرد را می گویند قره به معنای اشک نیست به معنی روشنائی چشم هم نیست آن خنکی اشک است وقتی انسان دوستش را می بیند اشک شوق می ریزد وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «قره عینی فی الصلاه» برای اینکه دوستش را در نماز می دید، می دید می گوید «إِيَّاكَ» با او حرف می زد «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» با او گفتگو می کرد اینکه فرمود: «حُبِّ إِلَى مِنْ الدُّنْيَا ثَلَاثُ قَرَّةٍ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» (۴) همین است نور چشم من است، چشم روشنی من است برای اینکه من در نماز می بینم و اشک شوق می ریزم این اشک شوق مثل آن اشکی که برای خوفاً مِنَ النَّارِ است هیچ کدام مُبْطِلِ صَلَاتِ نیست چه اشک شوق باشد چون هر دو عبادت است چه اشک خوفاً مِنَ النَّارِ باشد این می شود قره‌العین و به ما هم فرمودند طرزی نماز بخوان که گویا مخاطب را می بینی با او حرف می زنی از حضرت سؤال کردند احسان چیست؟ این در طریق ما هم هست در طریق اهل سنت هم هست ابن اثیر جزری هم در جوامعش نقل کرده که «الإحسان أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» (۵) بالاتر از «كَأَنَّكَ تَرَاهُ»، «أَنَّكَ تَرَاهُ» است وقتی «أَنَّكَ تَرَاهُ» بود آدم دوست خودش را می دید اشک شوق می ریزد وقتی اشک شوق ریخت می شود «قره عینی فی الصلاه» به ما گفتند اینها حرف حق است به این راه بروید حالا هر چه رسیدید نصیبتان شد این خواستن فرزند صالح نعمتی است زندگی آدم ولو کم به دست پسرعموهای اسرائیلی بیفتد خب هراسناک است دیگر وجود مبارک زکریا عرض کرد «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» خب اگر مسئله نبوت بود که سخن از «خِفْتُ الْمَوَالِيَ» نبود پس کسی به من بده که «يَرْثُنِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» این آل یعقوب را، خاندان یعقوب را، این سلسله را او حفظ بکند «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا».

ص: ۲۳

۱- (۹). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۴.

۲- (۱۰). سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.

۳- (۱۱). سوره ی فرقان، آیه ی ۷۲.

۴- (۱۲). وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۴۴.

پرسش: اینکه بعضی از مفسّرین مثل مرحوم علامه «خِفْتُ الْمَوَالِي» را ترس از ضلالت آنها گرفتند حکمش چیست؟

پاسخ: حفظ چه چیزی را؟

پرسش: مرحمو علامه می فرمایند که «خِفْتُ الْمَوَالِي» را به این معناست که می ترسید آنها منحرف بشوند.

پاسخ: نه ایشان هم راهی که دارند این است که می فرمایند این پسرعموهای من بیایند بساط خانوادگی مرا به هم بزنند اینها یک مختصر مالی که من دارم این چراغی که روشن است به دست اینها بیفتد وقتی بیفتد هم مال را هدر می دهند هم فکر را هدر می دهند اما داشتن فرزند صالح هم مال من محفوظ است هم عرض من محفوظ است آبروی من محفوظ است نام من محفوظ است ایشان هم همین راه را دارند که «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» نشان آن است که منظور نبوت نیست البته این بیان در بیان مرحوم شیخ طوسی هم هست که اگر منظور این بود که «وَلِيًّا؟ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» یعنی نبوت را ارث برد بعد دیگر عرض نمی کرد «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» خب اگر زکریا (سلام الله علیه) از خدای سبحان کسی را می خواست که وارث نبوت باشد اگر کسی نبی است یقیناً مرضی الدین است چگونه بعد از او عرض می کند «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» این «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» علی وزان «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً»^(۱) است در سوره ی «آل عمران» عرض کرد «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» این صفت و موصوف را کنار هم ذکر کرده اینجا صفت و موصوف را هم کنار هم ذکر کرده منتها با تخلّل «رَبِّ»، «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» که قبلاً گذشت که سرّ اینکه این «رَبِّ» تکرار شده بین دو مفعول جعل برای همان عاطفه انگیزی و اشتیاق به رب و مانند آن است.

ص: ۲۴

پاسخ: نه، محور اصلی اش چیست؟ محور اصلی اش این است که زندگی من به دست پسرعموهایم نیفتد و گرنه اگر آن بنی اسرائیل فاسد که انبیا را کُشتند دیگر اختصاصی به موالی او نداشت به پسرعموهای او اختصاص نداشت این مشکل خانوادگی را مطرح می کند عرض می کند «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» و گرنه انبیای بنی اسرائیل را همین اسرائیلیها مرتب شهید کردند این دیگر اختصاصی به امر خانوادگی ندارد «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي».

مطلب دیگر در جریان گفتنِ رَبِّ است مستحضرید که این دعاها چون توقیفی است گاهی می گویند این «یا رَبِّ» را به امتداد نفس بگویند «حَتَّى يَنْقُطَ النَّفْسُ» این یک دعاست نظیر دعای «ابوحمره ثمالی» و بعضی از ادعیه «یا رَبِّ، یا رَبِّ، یا رَبِّ حَتَّى يَنْقُطَ النَّفْسُ» به یک نفس بعد هم دیگر اسمی از اسمای خاص را ذکر نمی کند جمله های بعدی دعاست. طایفه دیگر نصوصی است که می گویند این «یا رَبِّ» را وقتی گفتید بعد بگو «یا رحیم، یا رحمان» یا کذا و کذا این هم یک طایفه. طایفه ی دیگر می گویند وقتی «یا رَبِّ» را گفتی ده بار گفتی دیگر «یا» را نگو بگو «رَبِّ» این طایفه ی سوم که چند بار انسان می گوید «یا رَبِّ» بعد می گویند «رَبِّ» آن طوری که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرد این همان مطلبی است که قبلاً تعبیر شده که منادات به مناجات تبدیل می شود وقتی انسان خودش را نزدیک یافت به بارگاه بار یافت دیگر ندا نیست نجواست وقتی نجوا شد دیگر سخن از «رَبِّ» است نه «یا رَبِّ» پس آنجاهایی که به اسمای دیگر منتقل می شود لکنه خاصه است، آنجایی که بعد از «رَبِّ» باز به الله ختم می شود چون الله اسم اعظم است بالاتر از «رَبِّ» است ممکن است نسبت به «رَبِّ» نجوا باشد اما نسبت به الله ندا باشد لذا ممکن است «یا رَبِّ» که تمام شد «رَبِّ» شروع بشود، «رَبِّ» که تمام شد دوباره «یا الله» شروع بشود چون مقام اللّهی بالاتر از مقام ربوبیت است این اسمی از اسمای الهی است ولی نام الله می شود اسم اعظم که اینها عظیم اند آنها اعظم اند بنابراین دعاها چون توقیفی است کیفیت ورودش هم به وسیله ی نصوص خاصه است اگر روایتی داشتیم آن طوری که مرحوم کلینی نقل می کند که اول بگویند «یا رَبِّ» بعد وقتی این «یا رَبِّ» به رقم ده رسید بگویند «رَبِّ» نکته اش همان است که قبلاً گفته شد. این حائلهایی که اینها دارند اگر شما این را به ادیب بدهید می گویند «یا» محذوف، اگر به مفسر بدهید می گویند جای «یا» نیست نظیر همان «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيُعْبُدُونِ»^(۱) که اگر این را به ادیب بدهی بگو این را ترکیب بکن می گویند این «إِلَّا لِيُعْبُدُونِ» این «لام» حرف جرّ آن متعلّق به «خَلَقْتُ» می شود متعلّق به «خَلَقْتُ» اما به مفسر و حکیم بدهی می گویند این غایت یا مفعول له برای خَلَقَ به معنای فعل خالق نیست غایت «تاء» «خَلَقْتُ» نیست غایت خلق به معنای مخلوق است یعنی غایت و هدف انسان عبادت است که اگر عبادت نکرد به مقصد نرسید نه اینکه هدف من عبادت او باشد که اگر او عبادت نکرد من به هدف نرسم خدا در سوره ی «ابراهیم» به زبان موسای کلیم فرمود به مردم بگو «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً»^(۲) اگر همه ی مردم عالم کافر باشند این چنین نیست که خدا به مقصد نرسیده باشد خدا خودش مقصد است هر فاعلی کاری را برای نیل به کمال انجام می دهد و اگر خود کمال نامحدود خواست کاری انجام بدهد دیگر برای چیزی نیست لذا این شعر ناصواب است که کسی بگوید

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

کارِ خدا تا بر نمی دارد نه برای سود است نه برای جود «فهو الجواد إن أعطى؟ و هو الجواد إن منع» (۱) طبق تفسیری که وجود مبارکِ ابی ابراهیم کرده که از حضرت سؤال کردند خدا جواد است یعنی چه، پس اگر به ادیب بدهیم این «لِيُعْطِيَهُ دُونَ» را مفعول له می داند و متعلق به «خَلَقْتُ» دیگر بررسی نمی کند که آیا برای «تاء» «خَلَقْتُ» است خلق به معنی خالق است یا خلق به معنی مخلوق، به یک حکیم و مفسّرِ بدهی تحلیل می کند می گوید «تاء» «خَلَقْتُ» غایت بردار نیست چون خودش غایت است هر فاعلی کاری را برای نیل به کمال می کند اگر فاعلی کمال نامحدود بود او چون کمال نامحدود است کار از او صادر می شود نه اینکه کاری را انجام بدهد برای اینکه به جایی برسد بنابراین آیه سوره ی «ابراهیم» حق است که «إِنْ تَكْفُرُوا فَمَا لِلَّهِ مَيَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً» (۲). غرض این است که وجود مبارک زکریا گاهی دارد «یا رب»، گاهی دارد «رب» این حالتهاى اینها گاهی حالت نداشت گاهی حالت نجوا ولى انگیزه ی آن حضرت این است که من می ترسم این چراغ زندگى من این خانه ی من این اثاث من به دست پسرعموهای نااهل بیفتد يك کار معقولى هم هست مطلوبی هم هست عبادالرحمان چنین دعایی دارند آن حضرت هم چنین دعایی کرده بنابراین استدلال صدیقه ی کبرا (سلام الله علیها) به این آیه که انبیا ارث می دهند و ارث می برند تام است.

ص: ۲۶

۱- (۱۷). الکافی، ج ۴، ص ۳۹.

۲- (۱۸). سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۱.

خب، «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» که این هم گذشت که به صورت فعل ماضی ذکر کرده «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» یعنی علل و اسباب عادی عاجزند ولی لدی الله که باشد مستحضرید که مقدور است سرش این است که هیچ تجربه ای زبان نفی ندارد علوم تجربی فقط باید حرف خودشان را بزنند یعنی علوم تجربی می گوید ما آزمودیم که فلان بیماری از فلان راه شروع می شود با فلان دارو هم حل می شود همین، هیچ تجربه و هیچ علم تجربی زبان نفی ندارد برای اینکه آن را که نیازمود او نمی تواند بگوید دعا اثر ندارد، صدقه اثر ندارد، صِلَه رَحِم اثر ندارد، هفت حمد اثر ندارد اینها که تجربیدی است و نه تجربی این از کجا می تواند نظر بدهد که اینها اثر ندارد تجربه با همه ی گستره ای که دارد فقط زبان اثبات دارد اگر تجربه باشد نه فرضیه یعنی ما آزمودیم که فلان بیماری با فلان دارو درمان می شود این می شود علم، اما فلان بیماری با دعا درمان نمی شود او را اگر یک طبیب ثابت کند می شود گفت حق تو نیست، نفی کند می شود گفت حق تو نیست، شک کند می گوید حق تو نیست برای اینکه این سه مطلب یک مبادی می خواهد یک میزان می خواهد اگر کسی وارد آن مسائل ماورای طب شد وارد علوم تجربیدی شد از تجربی به در آمد این می تواند بگوید که ادله در این زمینه کافی هست یا ادله کافی نیست یا هنوز من به جایی نرسیدم اثبات و نفی و شک برای کسی است که وارد آن قلمرو بشود کسی که در این حوزه هست حتی حق شک هم ندارد یک عالم ریاضی یک ریاضیدان بگوید خدا هست می گوئیم تو نمی توانی اثبات کنی، بگوید خدا نیست می گوئیم تو نمی توانی نفی کنی، بگوید من شک دارم می گوئیم تو هم حق شک نداری برای اینکه ریاضیات که کاری به او ندارد قلمرو علوم ریاضی کم است یا متصل یا منفصل این بیاید درباره ی اصل عالم اظهارنظر کند که آیا اصل عالم خدایی دارد یا ندارد ابزارش در ریاضیات نیست ولی وقتی از سطح ریاضیات بالا آمد به حوزه ی فلسفه و کلام رسید هر کدام از این سه مطلب را بگوید حق دارد بگوید من ثابت کردم هست، ثابت کردم نیست، شک کردم این بالأخره کار اوست، ابزار اوست منتها در مسئله شک و نفی می گویند بیراهه رفتی، بنابراین در جریان علوم تجربی کسی بگوید که زنِ نازا در دوران سالمندی مادر نمی شود این حق ندارد بگوید برای اینکه این با دارو که این کار را نکرده که با دعا این کار را کرده مسئله ی تأثیر دعا، صدقه، صِلَه رَحِم در علوم تجربی نیست تا کسی نفی بکند عرض کرد «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» سابقه هم که دارد شما در زمان پیری به ابراهیم فرزند دادی شاید وجود مبارک زکریا که صبر کرده در دوران پیری چنین دعایی بکند فکر کرد که نظیر حضرت ابراهیم بشود مثلاً در آن وقت دعا اثر بکند دیدن جریان حضرت مریم تشویق کرده که او شوق بیشتری پیدا شده که «هَذَاكَ دَعَا زَكْرِيَّا» (۱).

ص: ۲۷

خب، «وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا» حالا جوابی که می شنود «يَا زَكَرِيَّا» آیا این جواب را بلاواسطه شنید یا مع الواسطه از اینکه نداست می سازد که مع الواسطه باشد می سازد که بلاواسطه، آیه ی سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که قبلاً گذشت این بود که «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ» (۱) این معلوم می شود که مع الواسطه بود یک، در نماز خدای سبحان فرشته ها را فرستاده بود به او بشارت بدهند که تو فرزند پیدا می کنی دو، این نماز که رابط بین خلق و خالق است «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۲) مشکلی خلیها را حل کرده مشکل وجود مبارک زکریا را هم حل کرده «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ» محراب نه یعنی این محرابی که در مسجدهاست این محراب بود اصلاً نماز، محراب است دیگر برای اینکه با شیطان انسان می جنگد در جهاد اکبر است دیگر با نفس می جنگد، با خاطرات می جنگد این می شود محراب، اگر نماز محراب است و شخص در محراب دارد با هوس می جنگد با خاطرات می جنگد با شیطان می جنگد لذا این جزء محارب اوست در حال نماز فرشته ها به او بشارت دادند معلوم می شود این گونه از گفتگوها منافعی با خلوص و اخلاص و قربت و اینها نیست برای اینکه انسان با پیک خدا حرف می زند تازه این هم ندا بود نه نجوا کدام ملائکه بودند با چه فاصله ای به وجود مبارک زکریا بشارت دادند آنها را نصوص خاصه باید معین کند. غرض این است که اگر در سوره ی «آل عمران» گذشت که ملائکه ندا دادند با این «يَا زَكَرِيَّا» که ظاهرش این است که خدای سبحان ندا می دهد منافات ندارد چون آنها به اذن خدا دارند پیام خدا را می رسانند نظیر توفی که گاهی به خدا اسناد داده می شود گاهی به حضرت عزرائیل گاهی به فرشته های نازل این هم همین طور است سخن فرشته هایی که مأموران الهی اند سخن پروردگار تلقی می شود که الآن طلعه ی اذان است.

ص: ۲۸

۱- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.

۲- (۲۱). سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹)»

رحمت خدا که شامل حال زکریا (سلام الله علیه) شد شئون گوناگونی دارد که بخشهایی از آن شئون در سوره یمنبارکه ی «مریم» مطرح است بخشهایی هم در سوره دیگر. وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) عرض کرد من می ترسم پسرعموهای من بعد از من به زندگی من دسترسی پیدا کنند من از اینها می ترسم این نشان می دهد که یک مسئله ی خانواده گی است که اگر زکریا (سلام الله علیه) به آن مطلب نرسد این پسرعموهای او و بستگان برادری او به خاندان او آسیب می رسانند قهراً این به مسئله ی خانواده گی برمی گردد مربوط به نبوت و ارث نبوت و امثال ذلک نیست. «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» این یک، «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» همسر من الآن که در دوران سالمندی است قبلاً که در دوران جوانی بود و در دورانی بود که همسالان او مادر می شدند او عاقر و عقیم بود و شما هم مسئله ی عقر و عقم را برابر حکمت دامنگیر بعضیها می کنید آن طوری که در سوره یمنبارکه ی «شوری» آیه ی ۴۹ و ۵۰ آمده است این است که «يَهَبْ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَانَّا وَيَهَبْ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ» خدا به بعضیها دختر می دهد به بعضیها پسر می دهد «أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَانًا» یا به بعضیها هم پسر می دهد هم دختر، گروه چهارم کسانی اند که «وَيَجْعَلْ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا» (۱) این برابر حکمت و مصلحتی است که خدای سبحان دارد و شما هم عقر را نصیب همسر کردید «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» اما درخواست من از نزد شما که به عنوان کرامت غیبی است این است که «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» که این چراغ خانه ی مرا و روشن نگه بدارد اموال من به دست او برسد بیگانه یعنی پسرعموهای من که نااهل اند به امور خانواده گی من دسترسی پیدا نکنند. «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» * یَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» هم وارث خاندان من بشود هم همسر من که خواهر مریم است و از فرزندان سلیمان بن داود است و از آل یعقوب به شمار می رود از او ارث ببرد این خود زکریا از این جهت از آل یعقوب نبود اما همسر او که خواهر مریم (سلام الله علیهما) است دختر عمران بود و فرزند هارون و از فرزندان و احفاد یعقوب (سلام الله علیهم اجمعین) «يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» و چون فرزندان عموماً فتنه اند یعنی آزمون اند و برخی از فرزندان دشمن اند طبق دو آیه که «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (۲) این آزمون عمومی است که هر فرزندی بالأخره آزمون است درباره ی بعضی از فرزندان هم فرمود: «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ» (۳) پس هر فرزندی و هر مالی به نحو موجب یکلیه آزمون الهی است که «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» آزمون است، اما همه ی فرزندان دشمن نیستند، همه ی همسران دشمن نیستند «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ» چون مسئله ی فتنه و آزمون از یک سو، مسئله ی عداوت از سوی دیگر درباره ی فرزندان مطرح است وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) برابر آیه یسوره ی «آل عمران» عرض کرد «مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۴) که دیگر فتنه نباشد برای ما، دشمن ما نباشد. در اینجا فرمود: «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» که دیگر فتنه ای در کار نباشد عداوتی در کار نباشد این رضی اگر به معنای مرضی بود مسبوق به رضوان است یعنی وقتی بنده راضی به قضا و قدر

الهی بود، راضی به احکام و حکم الهی بود، راضی به دستورهای پروردگار بود چنین بنده ای مرضی المذهب است اگر راضی به معنای مرضی باشد و اگر راضی به معنای راضی باشد اگر کسی راضی بود به قضای الهی، قدر الهی، دستورهای الهی یقیناً خدا هم از او راضی است اگر «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (۵) دو جمله است و از دو معنا حکایت می کند چون تحقیق در مسئله این است که استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است و هیچ محذور عقلی پیش نمی آید این «رَضِيَاً» هم می تواند به معنای راضی باشد هم می تواند به معنای مرضی قهراً مشمول «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (۶) هستند حالا در آن آیه پیاپانی سوره مبارکه ی «فجر» سه فضیلت ذکر شده یکی مقام طمأنینه، یکی راضی بودن، سوم مرضی بودن. اگر «رَضِيَاً» در هر دو معنا استعمال بشود مقام طمأنینه را باید از جای دیگر کسب کرد که آیا این دارای نفس مطمئنه است یا نه و فعلاً از حوزه بحث هم بیرون است ولی بالأخره این «رَضِيَاً» یا بالمطابقه یا بالالتزام هر دو را می فهماند هم «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» را می فهماند، هم «رَضُوا عَنْهُ» را می فهماند هم می شود راضی هم می شود مرضی و کسی که راضی به قضای الهی است و دین و عمل صالح او مرضی خداست چنین فرزند صالحی نه فتنه است برای پدر و مادر و نه دشمن برای اینکه آن پیش نیاید عرض کرد «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا».

ص: ۲۹

۱- (۱). سوره یشوری، آیه ی ۵۰.

۲- (۲). سوره یتغابن، آیه ی ۱۵.

۳- (۳). سوره یتغابن، آیه ی ۱۴.

۴- (۴). سوره یال عمران، آیه ی ۳۸.

۵- (۵). سوره یمائده، آیه ی ۱۱۹.

۶- (۶). سوره یفجر، آیات ۲۷ و ۲۸.

پرسش:...

پاسخ: نبوت آخر ارثی نیست «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعِلُ رِسَالَتَهُ» (۱) رسالت، نبوت، امامت اینها به عصمت برمی گردد اینها ارثی نیست.

پرسش:...

پاسخ: آنجا هم همین طور است دیگر این میراث کتاب به معنای اینکه نبوت را ارث بردند نیست کتاب را پیامبر به امت ارث می دهد یعنی برای آنها مثل اینکه فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» (۲) از ارث به تریکه یاد می کنند و ما ترک در تعبیّرات دینی تریکه یاد شده است ما هم تعبیر عرفی مان این است که ترک یمیت چیست حضرت هم فرمود میراث من قرآن و عترت است «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» این تریکه، این ارث در بین شما هست به این معنا خب همه چیز برای همه امت چه ظالم، چه صالح، چه طالح ارث است.

پاسخ: بله دیگر، وقتی که وجود مبارک زکریا از ذات اقدس الهی فرزند می خواهد چون طبق دو آیه دو خصیصه یتلخ برای فرزندها ذکر شده برای اینکه به آن دو خصیصه مبتلا نشود هم در آیه سوره یمبارکه ی «آل عمران» به خدا عرض کرد «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» یعنی فرزند طیب، هم در این سوره و در آیه سوره یمبارکه ی «مریم» عرض کرد «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا».

در مسئله یارث اقوال متعددی است گفتند میراث منظور نبوت است یک، میراث علم و حکمت است دو، میراث مال هست سه، این اقوال سه گانه را در غالب کتابهای تفسیری مخصوصاً در جامع قرطبی آمده منظور نبوت نیست برای اینکه نبوت امر ارثی نیست بر اساس «اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۳) ارثی نیست و هیچ کدام از انبیا نبوت را از نبی قبلی ارث نبردند سلسله یانبیای ابراهیمی (علیهم السلام) از وجود مبارک حضرت ابراهیم و انبیای بعدی اینها هر کدام بر اساس اعطای الهی به نبوت رسیدند نه اینکه ارث برده باشند. درباره علم حکمت «العلماء ورثه الأنبياء» (۴) این سر جایش محفوظ است که اینها وارثان انبیا هستند برای اینکه انبیا معلّم کتاب و حکمت اند و اینها هم علم و حکمت را از انبیا به ارث می برند این هم اختصاصی به هیچ پیغمبری ندارد. می ماند مسئله یمال، در جریان مسئله یمال که قول سوم است اختصاصی به ما شیعه ها ندارد عده ای هم از اهل سنت و از قدما و از اصحاب مثل ابن عباس و دیگران اینها این ارث را ارث مال دانستند ما باید ببینیم که این ارث، ارث مال است یا غیر مال. روایتی را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کافی نقل می کند که انبیا درهم و دینار را به ارث نمی گذارند اینها علم را به ارث می گذارند (۵) این روایت را که مرحوم کلینی نقل کرد حق است یعنی بنای انبیا بر این نیست که اینها مال جمع بکنند مال را به دیگری منتقل بکنند اینها نیست آنچه محور نزاع بین دو فرقه است آن ذیلی است که جعل شده «ما ترکناه صدقه» (۶) این «ما ترکناه صدقه» را که آنها نقل کردند سند ندارد و جعلی است و در جوامع روایی معتبر نیامده و در کتاب شریف کافی هم نیست آنها این را جعل کردند تا بگویند این فدک و امثال فدک صدقه است وقتی صدقه یعمومی شد به بیت المال می رسد وقتی به بیت المال شد به حاکم وقت منتقل می شود و همین کار را هم کردند. ما برای اینکه ببینیم این روایت درست است یا نه، اولاً- متن این روایت به همین جمله ختم می شود که مرحوم کلینی در کافی نقل کرده که انبیا «لا یورثوا» مثلاً درهماً و لا دینار اینها علم را ارث می گذارند. آن «ما ترکناه صدقه» در جوامع روایی معتبر نیست این یک، و ثانیاً در حجّیت روایت چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد اولاً و بالذات باید بر کتاب خدا عرضه بشود این دو طایفه روایات است که هر دو را مرحوم کلینی نقل کرد بزرگان دیگر هم در جوامع روایی ما آوردند یک طایفه مربوط به عنوان نصوص علاجیه است که در کتابهای اصولی فراوان مطرح است که اگر دو خبر متعارض بودند چه بکنیم؟ حضرت فرمود: «ما وافق کتاب الله» می شود حجّت، «ما خالف کتاب الله فدعوه» (۷) و مانند آن، اینها به عنوان نصوص علاجیه است که روایتی که معارض هم اند معیار حجّت و لا- حجّت یا ترجیح احدی الحجّتين عرض بر قرآن کریم است. طایفه ید دیگر روایاتی است که مطلق است چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) و همچنین ائمه (علیهم السلام) فرمودند به نام ما حدیث جعل می کنند ولی به نام خدا آیه یقرآن را نمی توانند جعل بکنند «ستكثر على القالة» (۸) به نام ما روایات جعلی زیاد است هر روایتی که از ما به شما رسید بر کتاب خدا عرضه کنید اگر مطابق با کتاب خدا نبود مخالف کتاب خدا بود این حجّت نیست و حرف ما نیست خدا غریق رحمت کند مرحوم علامه

مجلسی (رضوان الله علیه) را ایشان می فرماید طبق همین روایت معلوم می شود که چیزهایی را به نام پیغمبر جعل کردند برای اینکه این روایت «ستکثر علی القاله» یا صادر شده یا صادر نشده، اگر صادر شده و پیغمبر فرمود که به نام من دروغ جعل می کنند معلوم می شود احادیث موضوع داریم و اگر این روایت صادر نشده باشد همین دلیل بر جعل است برای اینکه همین را از پیغمبر نقل کردند لذا ایشان می فرماید این روایت چه صادر شده باشد چه صادر نشده باشد مضمونش حق است یعنی معلوم می شود که به نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) احادیثی جعل می کنند پس هر روایتی چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد باید بر قرآن کریم عرضه بشود لذا اول ما باید خطوط کلی قرآن را ارزیابی کنیم بعد روایت را بر قرآن عرضه کنیم وقتی آیات قرآن را بررسی می کنیم می بینیم عموماً دارای اطلاقاتی دارد و خصوصیات هم عموم و اطلاقاتش شامل انبیا و غیر انبیا می شود، هم آنچه مخصوص انبیاست عموم و اطلاقات تمام این اطلاقات از «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» (۹) از «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (۱۰) از مسئله یجهاد، از مسئله یحج، از مسائل امر به معروف و نهی از منکر همه یتکالیف شامل انبیا (علیهم السلام) و معصومین هم می شود البته آنها احکام مختص هم دارند نظیر وجوب نماز شب بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مانند آن، ولی «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» (۱۱) این گونه از عموماً شامل پیغمبر می شود مسئله یارث را تبیین می کند همه یاینها مشمول اند یک، اینها عموماً. آیه یسوره یمبارکه ی «احزاب» که «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (۱۲) که طبقات ارث را تبیین می کند شامل انبیا می شود دو، قصه ی «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (۱۳) درباره یخصوص نبوت است سه، اینجا هم «وَلِيًّا» *يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ* ظاهرش مال است چهار، برای اینکه ارث نبوت یا ارث علم یا ارث حکمت اینها قرینه می خواهد وقتی عرفاً گفتند ارث یعنی مسئله یمال دیگر، فلان کس وارث است، فلان کس ارث برد یعنی مال دیگر درست است که می شود گفت فلان شخص وارث علم فلان کس است، وارث حکمت فلان کس است ولی مع القرینه است با قرینه می شود ارث را درباره یمسائل علم و حکمت مطرح است ولی بی قرینه همان مسئله یارث مال است دیگر لغتاً این طور است، عرفاً این طور است، اعتبار عقلاً- این طور است، پس این چهار دلیل نشان می دهد که انبیا همانند افراد دیگر مشمول این عموم و اطلاقات اند.

ص: ۳۰

- ۱- (۷) . سوره یانعام، آیه ی ۱۲۴.
- ۲- (۸) . مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۵۵.
- ۳- (۹) . سوره یانعام، آیه ی ۱۲۴.
- ۴- (۱۰) . الکافی، ج ۱، ص ۳۴.
- ۵- (۱۱) . الکافی، ج ۱، ص ۳۴.
- ۶- (۱۲) . بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۳۲۹.
- ۷- (۱۳) . مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۴.
- ۸- (۱۴) . تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۳.
- ۹- (۱۵) . سوره یبقره، آیه ی ۴۳.
- ۱۰- (۱۶) . سوره یبقره، آیه ی ۱۸۳.

۱۱- (۱۷). سورة ينساء، آیه ی ۱۱.

۱۲- (۱۸). سورة يانفال، آیه ی ۷۵.

۱۳- (۱۹). سورة ينمل، آیه ی ۱۶.

مهم تر از همه استدلال صدیقه یکبرا (سلام الله علیها) است در حضور همه یمهاجر و انصار با اطلاع وجود مبارک امام زمانش یعنی علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) حضرت باخبر بود که وجود مبارک صدیقه کبرا چگونه دارد احتجاج می کند از کسانی که این خطبه را حفظ کرد و نقل کرد همان زینب کبرا (سلام الله علیها) بود که این خطبه را حفظ کرده بود و برای دیگران نقل کرد یکی از روات این خطبه همان زینب کبرا است حالا شما ملاحظه بفرمایید این خطبه نورانی حضرت از چند بخش تشکیل می شود و از چند جهت حضرت استدلال می کند البته این خطبه طلیعه ای دارد این بزرگان یعنی معصومین (علیهم السلام) آن بخشی را که با مردم حرف می زنند بالأخره قابل فهم هست با تبیین، اما آن بخشی که با خدا حرف می زنند آنها را اوحادی می فهمند این دعاها این طور است، این «مناجات شعبانیه» این طور است شما الآن این بیست جلد وسائل را که می بینید غالب اینها قابل فهم است یعنی کسی پنج، شش سال درس بخواند بالأخره اگر هم به کتاب لغت بخواهد مراجعه کند مقدورش است این روایات را به خوبی می فهمد اما وقتی بخواهد صحیفه یسجادیه را مطالعه کند یا نهج البلاغه را مطالعه کند این طور نیست که با هفت، هشت سال درس خواندن فقه و اصولی حل بشود خطبه مثلاً همین «مناجات شعبانیه» از این قبیل است آن بخشی که با خدا حرف می زنند خب توده ی مردم می خواهد بفهمد می خواهد نفهمند «هَبْ لِي كَمَالِ الْانْقِطَاعِ» (۱) این قطع چیست، انقطاع چیست، کمال انقطاع چیست، حضرت چرا مرحله ی سوم را خواسته اینها نه با بنای عقلا- حل می شود نه با لغت حل می شود نه با عرف حل می شود اینها با درسهای دیگر حل می شود خطبه ها از این قبیل است خطابه ها حساب دیگری دارد می بینید وجود مبارک حضرت امیر وقتی خطبه می خواند با خدا حرف می زند حمد و ثنا دارد ازلیت خدا را تشریح می کند بسیاری از افراد متوجه نمی شوند اما وقتی می گوید «یا ایها الناس! یا ایها الذین آمنوا» دستور می دهد خب آنها می فهمند. یک خطبه ینورانی دارد وجود مبارک حضرت امیر مرحوم کلینی آن خطبه را نقل می کند چون بسیاری از این خطبایی که در نهج البلاغه آمده است مرحوم صدوق نقل کرده مرحوم کلینی نقل کرده دیگران نقل کردند بعدها مرحوم سید رضی انتخاب کرده گزیده هایی از آنها را ذکر کرده. خطبه ای در کافی شریف در همان جلد اول در مسئله یتوحید هست که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) این خطبه را نقل می کند بعد می گوید که این مرحوم کلینی مستحضرید که حرف در کافی خیلی کم دارد غالباً حدیث است اما بعد از آن خطبه این جمله ها را دارد، دارد که علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) این خطبه را ایراد کرده این خطبه به قدری اوج دارد که اگر تمام جن و انس جمع بشوند و در بین آنها پیغمبر نباشد بخواهند مثل این حرف بزنند مقدورشان نیست این حرف مرحوم کلینی است می گوید کسی که «بأبی و أُمّی» پدر و مادر من فدای او این مقدورشان نیست این فرمایش مرحوم کلینی است در اصول کافی در جلد اول در بحث توحید بعد از نقل این خطبه. اصول کافی را عده ی زیادی شرح کردند مهم ترین شرح برای مرحوم صدرالمتألهین است بعد مجلسی اول، مجلسی دوم، بعد ملا صالح مازندرانی اینها شروحاتی بود که بعدها پیدا شد گوشه هایی از اصول کافی را مرحوم میرداماد استاد ایشان شرح کردند ولی شرح عمیق برای مرحوم ملا صدراست ایشان به شرح این قسمت که رسیدند اضافه می کنند می گویند که جناب کلینی اگر این جمله را اضافه می کرد بهتر بود که اگر همه ی جن و انس جمع بشوند و در بین آنها پیغمبران هم باشند اما پیغمبران اولوالعزم نباشند نمی توانند مثل علی حرف بزنند یعنی شمای کلینی که گفتی انبیا هم می توانند مثل او حرف بزنند بگویند انبیای اولوالعزم و گرنه انبیای دیگر هم بعید است که این طور بتوانند حرف بزنند این از آن خطبه هاست. آن خطبه شاه بیستی دارد و بیت الغزلی دارد واسطه‌العقدی دارد که آن واسطه‌العقد را گره اش را مرحوم میرداماد در شرح اصولی کافی گشود آن واسطه‌العقد آن شاه بیت آن نقطه بیرجسته ی خطبه یعلی (سلام الله علیه) در خطبه یفاطمه (سلام الله علیها) است و عصاره ی آن مطلب این است که آن ماده ای که شبهه یازلیت عالم را مطرح می کنند می گویند آیا خدا عالم را

از ماده ای خلق کرد پس معلوم می شود ماده قبلاً بود قبل از خدا بود قبل از خلقت خدا بود به خدا محتاج نبود، عالم را من شیء خلق کرد پس معلوم می شود آن شیء ازلی بود یا من لا شیء خلق کرد لا شیء که نمی تواند مبدأ چیزی باشد که خدا از لا شیء چیزی را خلق بکند و شیء هم که از نقیضین بیرون نیست من شیء باشد محال، من لا شیء باشد محال این شبهه، آنکه میرداماد (رضوان الله علیه) از خطبه یحضررت امیر و همچنین از خطبه یحضررت زهرا (سلام الله علیهما) می توان استفاده کرد و جواب داد این است که نقیض من شیء، من لا شیء نیست و گرنه هر دو می شود موجب نقضی من شیء، لا من شیء است نه من لا شیء شبهه این است که عالم را من شیء خلق کرد یا من لا شیء هر دو محال است من شیء خلق کرده باشد محال، من لا شیء خلق کرده باشد محال رفع نقیضین هم که محال. پاسخش این است که نقیض من شیء، لا من شیء است «نقیض کل رفع أو مرفوع» نقیض من شیء، من لا شیء نیست و گرنه هر دو می شود وجودی نقیض من شیء، لا من شیء است این نکته هم در خطبه یوجود مبارک حضرت امیر هست هم در خطبه یوجود مبارک حضرت زهرا (سلام الله علیها) آغاز این خطبه این است که بعد از چند جمله «ابتدع الأشياء لا من شیء» (۲) خدا بدیع السماوات و الأرض است نوآور است عالم را از چیزی خلق نکرد نه از لا شیء خلق کرد «ابتدع الأشياء لا من شیء» نه من لا شیء این جمله هم در خطبه ینهج البلاغه است هم در خطبه یحضررت زهرا (سلام الله علیها) با این تفاوت که وجود مبارک حضرت زهرا تقریباً ۲۵ سال قبل از حضرت امیر این را گفته چون خطبه های وجود مبارک حضرت امیر در زمان حکومتشان و خلافتشان این خطبه ها را ایراد می کردند و گرنه آن وقتی که خانه نشین بودند یا کشاورزی می کردند که جای سخنرانی نداشتند این خطبه را هم مرحوم کلینی نقل کرده فرمود وقتی که بار دوم سپاهیان را برای شام در تتمه یجنگ صفین اعزام کرده بود «فلما حشد الناس قام خطيباً» (۳) این ایراد کرده تقریباً ۲۵ سال بعد یا نزدیک سی سال این خطبه آن خصیصه را دارد بعد از آن حمد و ثناء و توحید الهی و جریان وحی و نبوت و اینها و اینکه ایمان اثرش چیست، نماز اثرش چیست، زکات اثرش چیست به این جمله ها می رسند به مسئله یارث می رسند که به مهاجر و انصار در مسجد خطاب می کنند بعد به دستگاه حکومت هم خطاب می کند «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۴) أَفَلَا تَعْلَمُونَ بَلَى؟ قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاهِيَةِ أَنِّي ابْتِئْتُ بَعْدَ فَرَمُودِ: «أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ! أَغْلَبَ عَلَى إِرْثِيهِ يَأْبَنُ أَبِي قَحْفَاهُ أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَبِي» در قرآن آمده که تو ارث می بری ولی من از پدرم ارث نمی برم «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا» (۵)، «أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَنَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (۶) و قال فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا (عليه السلام) إذ قال ربّ «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» پس این آیاتی است مربوط به انبیا که ارث می برند و همچنین «و قال: «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۷) و قال «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خِطِّ الْأُنثِيَيْنِ» (۸) و قال «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَوَّلَادَيْنِ وَالْأَقْرَبَيْنِ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» و زعمتم ألا حظوه لي ولا- ارث من أبي و لا رجم بيننا أفضيكم الله بآيه أخرج منها أبي» (۹) يك آيه يخاصي داريم دليل مخصوصي داريم که پدرم ارث نمی گذارد؟! بعد هم آن جمله یجگرسوز را فرمود که مسئله یدر و پیکر زدن با این جمله اصلاً قابل قیاس نیست فرمود شما هیچ دلیلی ندارید که مرا از ارث محروم کنید مگر اینکه بگویید _ معاذ الله _ نقل نکنم.

- ٢- (٢١) . بحار الأنوار، ج ٢٩، ص ٢٢١.
- ٣- (٢٢) . الكافي، ج ١، ص ١٣٤.
- ٤- (٢٣) . سورة يمائدة، آيه ٥٠.
- ٥- (٢٤) . سورة يمریم، آيه ٢٧.
- ٦- (٢٥) . سورة ينمل، آيه ١٦.
- ٧- (٢٦) . سورة يبقره، آيه ١٨٠.
- ٨- (٢٧) . سورة ينساء، آيه ١١.
- ٩- (٢٨) . بحار الأنوار، ج ٢٩، ص ٢٢٦ و ٢٢٧.

خب، بعد در آن جمله های بعدی این خطبه را ادامه می دهد در بعد از یک صفحه می فرماید: «أَهْضَمُ تُرَاثَ أَبِي» به مردم خطاب کرد «وَأَنْتُمْ بَمِرْأَى مِثِّي وَمَسْمُوعٌ وَمُتَدَيٌّ وَمَجْمَعٌ» (۱) همه تان حاضرید دارید می بینید ارث مرا دارند هضم می کنند شما در نهج البلاغه می بینید وجود مبارک حضرت امیر وقتی حضرت زهرا (سلام الله علیها) را می خواهد دفن کند این جمله ها را گفته در خطبه ی ۲۰۲ نهج البلاغه آمده است که هنگام دفن رو کرد به قبر مطهر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَعَيْنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ وَالسَّرِيعَةِ اللَّحِاقِ بِحُكِّ قَلِّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبْرِي» تا به این جمله فرمود: «وَسَيَتَّبِعُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا» این هضم همان است که در خطبه ی حضرت زهرا آمده «أَهْضَمُ تُرَاثَ أَبِي وَأَنْتُمْ بَمِرْأَى مِثِّي» (۲) همه تان می بینید روز روشن دارند ارث مرا می برند اینجا هم حضرت فرمود: «وَسَيَتَّبِعُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَخْفِهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْرِهَا الْحَالَ» (۳) بنابراین اطلاقات حاکم است عموماً حاکم است دلیل خاص درباره ی ارث انبیا حاکم است مهم تر از همه تفصیل و تبیین و تشریح صدیقه کبرا (سلام الله علیها) حاضر است و قبلاً هم بحث گذشت که وجود مبارک حضرت زهرا (سلام الله علیها) مطلبی را بفرماید مثل اینکه امیرالمؤمنین فرمود، امام صادق فرمود، امام باقر فرمود معیار حجت عصمت گوینده است نه امامت او می خواهد امام باشد می خواهد نباشد اگر کسی معصوم بود خب قولش حجت است دیگر، بنابراین این تفسیر که منظور از ارث، ارث مال است می شود مُحکَّم عموماً و اطلاقات هم حاکم اند و دلیلی خاصیتی هم که بود تأیید می کند و تفصیلی هم که از حضرت زهرا (سلام لاله علیها) شده است تبیین می کند.

ص: ۳۲

۱- (۲۹) . بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۸.

۲- (۳۰) . بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۸.

۳- (۳۱) . نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۲.

Your browser does not support the audio tag.

«يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹)»

تاکنون روشن شد که خواسته ی اوّلی وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) فرزند صالح بود زیرا بالصراحه در آیه ی سوره ی «آل عمران» آمده است که «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» که «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» مسئله ی وارث بودن و ارث بری و امثال ذلک اینها قرینه است که مقصود از این ولی، فرزند است در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» چون سخن از ذریّه است دیگر سخن از قرینه نیست آیه ی ۳۸ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بود که «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبُّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» دیگر «يَرْثُنِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۱) لازم نبود برای اینکه این وارث بودن و ارث بردن قرینه است بر اینکه منظور از ولی، فرزند است ولی وقتی کلمه ی ولی به کار نرفته نیازی به قرینه نیست دیگر سخن از ارث مطرح نشده «ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» اما در آیه ی محلّ بحث در سوره ی مبارکه ی «مریم» کلمه ی «ذُرِّيَّةً» نیامده کلمه ی ولی آمده این ولی چون صریح در فرزند نیست نیازی به قرینه داشت و آن قرینه این است که من وارث می خواهم ارث ظهور اوّلی اش در ارث مال است دیگر مال فرزند است مسئله ی ارث نبوّت، ارث علم، ارث حکمت و امثال ذلک که برخی از مفسّران اهل سنت نقل کردند همه ی اینها محتاج به قرینه است پس خواسته ی اوّلی وجود مبارک زکریا فرزند است ذات اقدس الهی هم بشارت داد «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ» یعنی اصلِ دعای شما را خدای سمیع الدعاء شنید یک، و ترتیب اثر داد و آن اعطای فرزند است و آن فرزند پسر است نه دختر و در حدّ غلام بودن هم می ماند این چنین نیست که در دوران نوزادی مثلاً رخت بربندد به حدّ غلام شدن می رسد و نام او را هم خود ما گذاشتیم به شما که پدر و مادر او هستید واگذار نکردیم و یک نام خوبی هم انتخاب کردیم که این نام سابقه ندارد این پنج، شش مطلب را ذات اقدس الهی به عنوان کرامت به زکریا گفت «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ» یعنی سَمِعْنَا و أَجَبْنَا تو گفتی خدا سمیع الدعاست راست گفتی ما شنیدیم، شنیدیم نه یعنی شنیدنِ تکوینی کما مرّ چون خدا همه ی حرفها را کذب و غیبت و تهمت و افترا را هم می شنود چون «بِكُلِّ شَيْءٍ سَمِيعٌ» است چه اینکه دعا و مناجات را هم می شنود «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (۲) نه یعنی می شنوی یعنی گوش به حرف ما می دهی حرف ما مورد قبول شماست که در تعبیرات عرفی هم می گوئیم فلان کس حرف ما را می شنود یعنی قبول می کند نه می شنود یعنی دستگاه فیزیکی گوش او شنواست اینکه منظور نیست وقتی ما در دعاها می گوئیم «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» یعنی خدایا تو آن بزرگواری و کرامتی که داری این است که حرفهای ما را می شنوی ترتیب اثر می دهی این ترتیب اثر دادن که در کلام زکریا (سلام الله علیه) بود با این پنج، شش کرامت همراه بود خدا فرمود بله، من ترتیب اثر می دهم و آن این است که به تو فرزند می دهم آن فرزند پسر هم هست تا به دوران غلامی و مثلاً نوجوانی و جوانی و اینها می رسد و انتخاب اسم را هم به عهده ی خودم گذاشتم به شما واگذار نکردم یک اسم بی سابقه هم برای او گذاشتم این پنج، شش کرامت است که به شما دادم «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى» این مظهر حیات ماست شما در بحث روایات می بینید در قیامت بین الصّفین مرگ را احضار می کنند مگر به صورت کبش اُمّح

در می آید و وجود مبارک زکریا این مرگ را ذبح می کند یعنی مرگ را می میراند کسی که مظهر حیات است و عامل حیات است و یحیاست این مرگ را باید بمیراند مرگ یعنی تحوّل وقتی مرگ مُرد یعنی انسان به دارالقرار می رسد دیگر هیچ موتی نیست انسان مرگ را می میراند نه اینکه مرگ انسان را بمیراند ما به حدّی می رسیم که تحوّل و تغیر و دگرگونی را می میرانیم و از بین می بریم و به دارالقرار می رسیم و ابدی خواهیم بود، بنابراین این کار یعنی ذبح مرگ به دست یحیی؟ (سلام الله علیه) است طبق تعبیرات روایات و این سیّد حضور است و همسر هم انتخاب نکرده این پنج، شش کرامت را خدا در اجابت همراه کرده «يُغْلَمُ اسْمُهُ يَحْيَى» ما باید اسم قرار بدهیم و ما یک اسم بی سابقه ای برای او انتخاب کردیم «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» برای او همانمی ما انتخاب نکردیم بعد از وجود مبارک یحیی عده ای زیادی به یحیی نامیده شدند اما قبلاً کسی یحیی نبود این اسم بی سابقه ای بود که ما انتخاب کردیم سَمِيٌّ یعنی همانم گاهی سَمی به معنای همانم است مثل اینجا، گاهی هم سَمِيٌّ به معنای مثیل، نظیر، مثل و مانند است چه اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» آمده که «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» (۳) برای خدای سبحان سَمی ای نیست، همانمی نیست منظور از این نام یعنی اگر خدا رب است موجود دیگر رب نیست، اگر خدا خالق است موجود دیگر خالق نیست و اگر غیر خدا را دیگران رب گفتند «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (۴) که در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» و مانند آن این بحثش گذشت می فرماید این رب برای خداست خدا سَمِيٌّ و همانم ندارد که یک موجود دیگری هم رب باشد و اگر این ارباب متفرّقون را، اگر این اصنام و اوّثان را شما ارباب گفتید این لفظی است که زیرش خالی است این راء و باء مشدّد را بر لفظ جاری می کنید این مفهومی دارد در ذهن هست اما این مفهوم زیرش خالی است «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا» مثل کلمه ی عدم که «عین» و «دال» و «میم» است یک لفظ است مفهومی دارد به معنای نیست و نیستی اینکه مُهمَل نیست مستعمل است وضع شد معنا هم دارد ولی این مفهوم زیرش خالی است چیزی در خارج باشد بگوییم هذا عدمٌ این چنین نیست این مفهوم از هیچ چیز حکایت نمی کند این عدم الحکایه را ما حکایت عدمی می پنداریم اصلاً حکایت نیست این مفهوم زیرش خالی است فرمود اینکه شما اصنام و اوّثان را رب نامیدید ارباب متفرّق قائل شدید این اسم بی مسماست این مفهوم زیرش خالی است «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (۵) پس خدا سَمِيٌّ ندارد، همانم ندارد این اسما مختصّ به ذات اقدس الهی است و لاغیر که در آیات بعد خواهد آمد که «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» (۶) وجود مبارک یحیی مظهر چنین خدایی است خدا سَمِيٌّ ندارد مظهر او می شود یحیی او هم سَمِيٌّ ندارد خصیصه ای که در یحیای شهید (سلام الله علیه) بود در انبیای دیگر نبود بنابراین این پنج، شش کرامت را خدای سبحان درباره ی زکریا و یحیی اعمال کرده است.

ص: ۳۳

۱- (۱). سوره یمریم، آیه ی ۶.

۲- (۲). سوره یّال عمران، آیه ی ۳۸.

۳- (۳). سوره یمریم، آیه ی ۶۵.

۴- (۴). سوره ینجم، آیه ی ۲۳.

۵- (۵). سوره ینجم، آیه ی ۲۳.

۶- (۶). سوره یمریم، آیه ی ۶۵.

پرسش:....

پاسخ: بله دیگر با شهادتش دین را حفظ کرده دیگر خدا هم که فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» (۱) آن با قوت گرفت دیگر و وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) در این مسافت بسیاری از این مقاطع سفر را با نام مبارک یحیی می گذراند می فرمود: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَهْدَى إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغْيَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (۲) در همین سفر کربلا در بسیاری از این مقاطع نام مبارک یحیی (سلام الله علیه) را می برد.

پرسش:....

پاسخ: خب، یعنی مقامی برای اوست که برای دیگری نیست چون هر کدام از این انبیا خصیصه ای دارند وجود مبارک نوح خصیصه ای دارد فرمود: «وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» (۳) که خصیصه ی نوح برای انبیای دیگر نیست، وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) با مادرش (سلام الله علیها) خصیصه ای دارند که فرمود: «وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» (۴) اینها یک آیه ی جهانی اند خصیصه ای که برای یحیای سید حضور هست خصیصه ای است که برای انبیای دیگر نیست که آن طور او شهید شده و انبیای دیگر این خصیصه را ندارند هر کدام از اینها خصوصیتی دارند که انبیای دیگر ندارند.

خب، «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» این بشارتی است که ذات اقدس الهی داد و در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آن طوری که گذشت این بشارت مع الواسطه بود برای اینکه «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ» (۵) آن گاه وجود مبارک زکریا استعجاباً نه استبعاداً او خودش منتظر این کرامت بود ولی شگفت زده عرض می کند که من چگونه فرزند داشته باشم در حالی که نه من نه همسر من هیچ کدام در حدّ قابلیت نیستیم اینها استبعاد نیست اینها تعجب است شگفتی است یعنی به به! در حال تعجب این حرف را می زنند چون در سوره ی مبارکه ی «هود» این مشابه این مطلب آنجا چون مفصل گذشت اینجا ما دیگر آن بحث مبسوط ارائه نخواهد شد در سوره ی مبارکه ی «هود» این است که وقتی خدای سبحان فرستاده های خود را برای ابراهیم (سلام الله علیه) اعزام کرد «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ؟ فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَّرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أَزْمَلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ؟ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ» (۶) همسرش آنجا ایستاده بود «فَضْحَكْتَ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ؟ قَالَتْ» این همسر با اینکه کرامتهای فراوانی را به برکت ابراهیم (سلام الله علیه) دید عرض کرد «إِنِّي أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا» (۷) اینکه همسر من است پیرمرد است من هم که پیرزنم به چه صورت مادر بشویم فرمود: «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ» (۸) در شگفت هستی؟! سخن از تسبّعین نیست سخن از شگفتی است بنابراین آنچه را که آن بانو گفت شگفت زده شده و گفت آنچه را وجود مبارک زکریا می گوید شگفت زده می گوید به به گفتن است نه چطور می شود اینها محمول بر تعجب است استعجاب است نه استبعاد اینجا هم وجود مبارک زکریا عرض کرد که «رَبِّ أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» هیچ جهتی از جهاتی که بتواند فرزنددار شدن ما را توجیه کند نیست هم من پیرم و پیری ام به فرتوتی رسیده است عتوّ یعنی از حد گذشتن اگر کسی از حدّش بگذرد می گویند «عطا عتّوا» می گوید پیری من به عتوّ رسید یعنی از حدّ معمول گذشت من فرتوتم از حدّ میانسالی گذشتم به حدّ شیخی رسیدم و به حدّ فرتوتی رسیدم این هم که عیال من است که در دوران جوانی طبق تجربه هایی که اینها داشتند عقیم بود «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» نه «وامرأتی عاقراً» «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» این کسی که رابط بود

«قَالَ كَذَلِكَ» بله این چنین است جای شگفتی نیست برای شماها شگفت است برای ذات اقدس الهی امر عادی است.

ص: ۳۴

-
- ۱- (۷) . سوره یمریم، آیه ی ۱۲.
 - ۲- (۸) . بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۵.
 - ۳- (۹) . سوره یعنکبوت، آیه ی ۱۵.
 - ۴- (۱۰) . سوره یانبیاء، آیه ی ۹۱.
 - ۵- (۱۱) . سوره یآل عمران، آیه ی ۳۹.
 - ۶- (۱۲) . سوره یهود، آیات ۶۹ _ ۷۱.
 - ۷- (۱۳) . سوره یهود، آیه ی ۷۲.
 - ۸- (۱۴) . سوره یهود، آیه ی ۷۳.

پاسخ: نه، برای اینکه اگر استبعاد بود که عرض نمی کرد «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبَّ شَقِيًّا» (۱) با جمله ی اسمیه و با ضرس قاطع از خدا چیزی را خواست عرض کرد وضع ما این است «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْئًا» (۲) الآن ما «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبَّ شَقِيًّا» کسی که این طور با ضرس قاطع از ذات اقدس الهی فرزند می خواهد معلوم می شود از خدا بعید نمی داند دیگر.

پاسخ: غرض آن است که او یقین دارد که خدا

حُکم آنچه تو اندیشی لطف آنچه تو فرمایی

این امر یقینی است برای انبیا این «أَنِّي»، «أَنْتِي» شگفت زدگان است نه مستبعدان نه اینکه بعید است برای اینکه او به ضرس قاطع از خدا چیزی را می خواهد خب اگر خب اگر به ضرس قاطع از خدا چیزی را می خواهد معلوم می شود که توان الهی را، عنایت الهی را، کرامت الهی را همه را دیده دیگر با این قرائن قطعی که نمی شود گفت _ معاذ الله _ او استبعاد کرده که. خب، این نظیر به به ای است چه عجب! در سنّ پیری! این تعبیرات «قَالَ كَذَلِكَ» بله، این چنین شد قصّه این است خدا تصمیم گرفته بعد همین کسی که به وجود مبارک زکریا دارد می گوید «كَذَلِكَ» بله، کار تمام شده است برهان مسئله را هم ذکر می کند می فرماید: «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» این تنها درخواستی نیست که یک دعاکننده از خدا چیزی بخواهد و خدا استجابت کند این طور نیست کار انبیا، سیره ی انبیا آموزنده است این را قرآن تشریح می کند تا همگان بدانند که این راه باز است بالأخره هر کسی توانست این راه را به اندازه ی خود طی کند به ثمر می رسد برهانی را هم که دارد اقامه می کند این است که این کسی که رابط بود بشیر بلا واسطه بود عرض کرد «كَذَلِكَ» بله قضیه از این قبیل است بعد عرض کرد ربّ تو می فرماید که این کار آسان است به این دلیل هم سهولت و هَیِّن بودن کار را ذکر می کند و هم دلیل را «قَالَ» یعنی این مبشّر به عرض زکریا (سلام الله علیه) رساند «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» اینکه یک زن عاقر را، یک پیرمرد فرتوت کهنسال را پدر و مادر بکند برای خدا آسان است «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» چرا، برای اینکه مهم تر از این کار را کرده آن کار چیست؟ این است که «وَقَدْ خَلَقْتَك» یعنی ربّ تو به تو می فرماید که من تو را آفریدم «وَقَدْ خَلَقْتَك مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» اگر ذات اقدس الهی چیزی که معدوم محض است او را موجود بکند خب یقیناً می تواند چیزی که موجود است وصفی به او بدهد اگر چیزی که «لیس» تامّه دارد خدا به او «کان» تامّه می دهد چیزی که کان ناقصه دارد خدای سبحان به او «کان» تامّه عطا می کند یعنی فعل را به او عطا می کند یعنی قبلاً فاقد بود الآن واجدش می کند این برهان مسئله است.

پرسش:....

پاسخ: بله، این «قَالَ» اولی برای مبشر است اینکه ارتباط تنگاتنگ با وجود مبارک زکریا دارد بشارت را آورده به عرض زکریا رسانده وقتی زکریا گفت به به در این شرایط ما فرزندان می شویم «قَالَ كَذَلِكَ» بله این چنین است قضیه تمام شده است این تمام شد. بعد همین مبشر به یحیی عرض می کند که پیام الهی را من دارم به شما می رسانم و آن این است که پروردگار تو می گوید این کار برای من آسان است چرا، برای اینکه من مهم ترش را درباره ی تو انجام دادم نه مهم ترش را درباره ی دیگری «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» تو وقتی که هیچ نبودی من تو را آفریدم خب کسی که موجود هست ولی وصفی را ندارد خب یقیناً اعطای وصف به یک موجود آسان تر از آن است که معدومی را موجود کند که.

پرسش:....

پاسخ: نه، «قَالَ كَذَلِكَ» الله يفعل ما يشاء آنجا هم همین طور باید معنا کرد.

پرسش:....

پاسخ: بله، «قَالَ كَذَلِكَ» این تمام شد، «قَالَ رَبُّكَ» این مبشر دوتا حرف زد یکی اینکه در برابر تعجب وجود مبارک زکریا عرض کرد قضیه تمام شده است بعد برهان مسئله را از طرف خداوند ذکر کرد «قَالَ رَبُّكَ» یعنی این مبشری که با وجود مبارک زکریا دارد گفتگو می کند به زکریا عرض کرد پروردگار تو می گوید این کار برای من آسان است چرا، برای اینکه مهم تر از این را درباره ی خود تو انجام دادم «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» «لِمَ؟» برای اینکه «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» خب.

ص: ۳۶

پرسش:....

پاسخ: تعجب را رفع کند شگفتی ندارد نزد شما افراد عادی شگفتی است ولی نزد ذات اقدس الهی امر عادی است وقتی که عادی باشد شگفت ندارد کار خدا همیشه این طور است دیگر خدای سبحان دائم الفضل است، دائم الفیض است علی البریه چون سؤال از هر موجودی دائمی است پاسخ از طرف خدا هم دائمی است «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» چرا، چون «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) این یک آیه است چرا خدا هر لحظه یوم نه یعنی ۲۴ ساعت یوم نه یعنی روز در برابر شب، یوم یعنی ظهور چون خود یوم فعل خداست در هر ظهوری خدا کار جدید انجام می دهد چرا، چون در هر ظهوری نیاز تازه عرضه می کند «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» لم؟ چون «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این سؤال که مقطعی نیست این سؤال دائمی است همگانی است و همیشگی هر موجودی در هر لحظه می گوید «یا رب» چون فقیر است دیگر در هستی خود محتاج به اوست اگر سؤال دائمی است جواب دائمی می خواهد نتیجه ی این سؤال و جوابی که در صدر و ذیل این آیه ی نورانی است همان دعای شبهای جمعه است که «دائم الفضل علی البریه» (۲) است خب برهان مسئله این است که خدای سبحان نسبت به شما یک کار مهم تری انجام داده این جا برای تعجب نیست این قضیه را بازگو می کند تا همگان توجیه بشوند، خب.

پرسش:....

پاسخ: چیز تعجیبی است دیگر یعنی شگفتی خداست.

پرسش:....

پاسخ: بله، شگفتی است نه استبعاد، استبعاد نیست بعید نیست ولی خب این معجزه است دیگر معجزه یک امر شگفتی است دیگر.

ص: ۳۷

۱- (۱۷). سوره یالرحمن، آیه ی ۲۹.

۲- (۱۸). مصباح الکفعمی، ص ۶۴۷.

پرسش:....

پاسخ: برای زکریا (سلام الله علیه) برای اینکه این زکریا و همسرش در سنی بودند که نمی توانستند پدر و مادر بشوند و خدای سبحان بشارت داد اینها گفتند به به! این به به را آدم در حال تعجب می گوید دیگر.

پرسش:....

پاسخ: بله، خدای سبحان می فرماید جای تعجب نیست برای اینکه خداوند کار مهم تر از این کاری که الآن درباره ی شما کرده قبلاً درباره ی شخص شما کرده بود «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا»، خب.

اگر «لَمْ تَكُ شَيْئًا» است یعنی تو قبلاً شیء نبودی این حرف که معمولاً در برخی از متکلمین هست که قائل اند به شیئیت معدوم یک، به ثبوتات ازلی دو، واسطه بین موجود و معدوم سه، این تعبیرات گوناگون دارند برای آن است که بسیاری از مشکلات کلامی را چون نتوانستند حل بکنند و یک سلسله آرای نپخته هم از جای دیگر آمده اینها ملتزم شدند که بین وجود و عدم واسطه است و اشیاء در حال عدم ثابت اند همین حرفهایی که به برخی از متکلمان اسناد داده شده. تعبیر قرآن کریم آن طوری که مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان به آن اشاره کرده برای ابطال این گونه از آراست که این شیء در حال معدوم شیء نیست لا شیء است نه «کان شیئاً» «لَمْ تَكُ شَيْئًا» است معدوم در حال عدم شیء نیست بلکه لا شیء است «لا یصدق علیه شیء» فرمود: «قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» نه اینکه تو در حال عدم شیئی بودی این برداشت خوبی است که مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارند آنها چون در مسئله ی علم ازلی گیر کردند که خدای سبحان عالم قبل الخلق به معدومات عالم است چون معدومات معلوم حق اند معلوم می شود که در ازل ثابت اند نتوانستند علم ازلی را توجیه کنند به این حرف تن دادند و از طرفی هم یک بیان لطیفی مرحوم شیخ اشراق نقل می کند این شیخ اشراق تحوّل در فلسفه ایجاد کرد قبل از مرحوم خواجه بود حتی خواجه نصیر را هم در بعضی از مبانی تابع خود کرد این شیخ اشراق می فرماید برخی از آرای ضعیفی که در علوم عقلی راه پیدا کرد برای آن است که آن روزهایی که بازار ترجمه رواج داشت هر حرفی که از یونان می آمد عده ای قبول می کردند هر اسمی که یونانی بود خیال می کردند فیلسوف است هر نامی که از یونان به این منطقه می آمد خیال می کردند فلسفه است این ترجمه ی بی گدار به آب زده وقتی از یونان به این قسمت خاورمیانه آمد باعث پیدایش این آرای فاسد شد این حرف جناب شیخ اشراق را مرحوم صدر المتألهین در اسفار هم نقل می کند الآن هم شما می بینید بسیاری از آرای خام و نپخته از دیار غرب اینجا می آید چون بازار ترجمه روان است خیال می کنند هر کسی در آن طرف آب است فیلسوف است و هر کتابی هم که آن طرف آب نوشتند درباره ی فلسفه است و جهان بینی است و مثلاً مطلب صحیح است معدوم لا شیء است نه شیء و اگر در بعضی از تعبیرات یا دعاها آمده است که اشیاء را من العدم خلق کرد این به صورت قضیه موجهه است ولی به سیرت سالبه است و شاهدش هم همین تعبیر سوره ی مبارکه ی «مریم» است که «وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» نه تو در حال عدم، معدوم بودی شیء بودی قضیه موجهه نیست قضیه سالبه است همه ی ما هم به این معنا مبتلاییم یعنی یک معنای سلبی را با ادبیات اثباتی بیان می کنیم و اگر از ما سؤال بکنند مقداری این سؤال را بیچانند ما بالصراحه آنچه حق است بیان می کنیم. بیان ذلک این است که ما اگر وقتی کتابی را خواستیم به قفسه ی کتاب مراجعه کردیم یا شخصی را خواستیم به دفترش مراجعه کردیم تمام این اتاقها را دیدیم یا تمام آن قفسه ها را دیدیم می گویم دیدم که نبود این تعبیر رایج ماست

دیگر این دیگر ادبیات همه ی ماست دیدم که نبود وقتی در اتاق را باز می کنند می بینند که زید نیست می گویند دیدم که نبود به قفسه مراجعه می کنیم کتاب را نمی یابیم می گویند دیدم که نبود کسی هم اعتراض نمی کند که چرا این طور حرف زدی اما وقتی می نشینیم بررسی می کنیم می گوئیم عدم که تحت دید نمی آید که، نبودن را که کسی نمی بیند که باید بگوئیم ندیدم که بود، نیافتم می گوئیم بله حق با شماست منتها مجاز عرفی است این یعنی چه، یعنی ما قضیه سالبه را عادت کردیم به صورت قضیه موجه بیان بکنیم وگرنه قضیه، قضیه سالبه است من ندیدم نه دیدم که نبود در عرف انسان یک حرف می زند در کرسی تحقیق طور دیگر حرف می زند در «خلق الأشياء من العدم» لسان، لسان دعای عرفی است اما «لَمْ تَكُ شَيْئاً» لسان، لسان تحقیق است یعنی تو هیچ نبودی بعد در سوره ی مبارکه ی «روم» مشابه این تعبیر هست ولی چون در اینجا آن تعبیری که ذهن را بگزد نبود برای دفع توهم هم کلمه ی دیگر را نیاورد ولی چون در سوره ی مبارکه ی «روم» تعبیری که احیاناً ذهن را می گزد آمده فوراً برای مرهم این گزش هم تعبیر دیگری دارد در سوره ی مبارکه ی «روم» فرمود اینها که درباره ی معاد مشکل جدی دارند باید بدانند که خدای سبحان مبدأ را به عهده گرفت، معاد را به عهده می گیرد، معاد برای خدا آسان تر از مبدأ است چرا، برای اینکه در مبدأ در آغاز انسان هیچ نبود خدا انسانی که هیچ نبود او را موجود کرد در معاد انسان موجود است روح که از بین نمی رود بدن هم که متفرق است این متفرق را جمع می کند روح و بدن را به هم مرتبط می کند خب این آسان تر است دیگر این تعبیر که ذهن را می گزد در سوره ی «روم» آمده آیه ی ۲۶ و ۲۷ سوره ی مبارکه ی «روم» این است «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ؟ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» خدا بشر را آفرید بعد معاد حق است دوباره زنده می کند اعاده برای خدا آسان تر از ابتداست اهون است «ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» آن وقت این ذهن را می گزد برای اینکه خدا طبق بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه «فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ» (۱) آنکه با حرکت و ابزار کار نمی کند یک، با اراده کار می کند با اراده آدم خسته نمی شود شما الان تصوّر کنید یک قطره آب در ذهنتان تصوّر کنید اقیانوس آرام را هر دو را تصوّر کردید با اراده پدید آمده اراده که خسته کننده نیست اراده که یک جا سبک باشد یک جا سنگین باشد نیست آن هم در برابر قدرت ازلی خدا آن وقت این ذهن را می گزد که چگونه بعضی از کارها برای خدا هین است بعضی از کارها برای خدا اهون چون این گزش ذهنی در آیه ی ۲۸ سوره ی «روم» آمده فوراً برای حلّ او فرمود: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» ما این را برای فهم شما گفتیم وگرنه آنجا همه چیز یکسان است وصف اعلا برای اوست یعنی او منزّه از آن است که چیزی برای او هین باشد چیزی برای او اهون، همه چیز برای او یکسان و هین است هیچ چیز برای او دشوار نیست یک، همه چیز آسان است و علی حدّ سواه آسان است چون نسبت به قدرت نامتناهی که با اراده کار بکند همه علی وزان واحد است اما در آیه ی محلّ بحث چون نفرمود آن کار آسان است و این کار آسان تر لذا آن جواب سؤال مقدّر را هم لازم نبود بگوید لذا فرمود این کار ما انجام دادیم بعد در سوره ی مبارکه ی «انسان» هم فرمود انسان مراتبی را پشت سر گذاشت یک وقت که لا شیء بود یعنی لم یک شیء این «لیس» تأمه است یک وقت مرحله ای بود که قابل ذکر نبود «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ» که «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» (۲) یعنی شیء قابل ذکر نبود این شیء قابل ذکر نبودن را در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قیامه» فرمود: «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنًى يُمْنًى» (۳) مگر همین نبود که گاهی مُحْتَلِم می شد لباسش را خیس می کرد همان بود دیگر یک چیز دیگری که نبود که «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنًى يُمْنًى» این «مِنْ مَنًى يُمْنًى» اشاره به تحقیر اوست دیگر یعنی قابل ذکر نبود ما همین را آوردیم به این صورت در آوردیم الآن صدها دانشکده است تا بفهمند انسان کیست تازه بخش علوم تجربی اش آن کسی که متخصص چشم چپ است در چشم راست اظهار نظر نمی کند صدها بیماری مربوط به چشم است که هنوز کشف نشده این تازه مربوط به چشمش است تازه اینها انسان را در حدّ دام دارند می

شناسند درمان بسیاری از بیماریهای انسان را از آزمایشگاه موش می گیرند اینها انسان را واقعاً یک حیوان ناطق می دانند همین، انسان در فرهنگ قرآن حیّ متألّه است نه حیوان ناطق، حیّ متألّه را که نمی شود با آزمایشگاه موش درمان کرد که برای آنها حلال و حرام و اینها یکسان است انسان یعنی حیوانی که حرف می زند بسیاری از بیماریها را مشترک بین انسان و دام می دانند هنوز انسان را نشناختند با اینکه انسان را نشناختند صدها دانشکده برای همین بدن است همین «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَى» است. غرض آن است که این دو نکته ای که در آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «روم» هست چون اینجا نیامده آن جواب سؤال هم این جا نیامده لکن فرمود پروردگار برای اینکه دیگران توجیه بشوند و از این گونه از دعاها ناامید نباشند بدانند مهم ترش را انجام داد.

ص: ۳۸

۱- (۱۹). نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

۲- (۲۰). سوره یانسان، آیه ی ۱.

۳- (۲۱). سوره یقیامت، آیه ی ۳۷.

Your browser does not support the audio tag

«يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَقَدْ خَلَقْتَكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)» وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) بعد از مشاهده ی مریم (سلام الله علیها) رغبت پیدا کرد که فرزندی این چنینی داشته باشد که «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ» و عرض کرد «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۱) داشتن فرزند صالحی همانند مریم از بهترین نعمتهای الهی است حالا این شخص در درازمدت بماند یا نماند آن مطلب دیگر است همین که انسان دارای فرزند باکرامت باشد برای او سعادت است. وجود مبارک زکریا در همان آغاز دعای خود به دو مطلب اشاره کرد یکی قدرت بی کران فاعل، یکی ضعف و عدم قابلیتِ قابلِ عرض کرد «وَاشْتَغَلَ الرَّأْسُ شَيْئًا» (۲) و از طرفی «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» (۳) پس قابلِ هیچ صلاحیتی ندارد قدرت تو هم بیکران است من از نظر مبدأ قابلی امیدی ندارم ولی قدرت تو نامتناهی است پس با این دو عنصر محوری دعای زکریا (سلام الله علیه) شروع شده و اگر تعجبی بود از ناحیه فقدان شرایط قابلی است نه در ناحیه ی فاعل برای اینکه او در ناحیه ی فاعل با قدرت تمام با ایمان تمام چه در سوره ی «آل عمران» چه در این سوره از خدای سبحان فرزند خواست هبه طلب کرد و «مِنْ لَدُنْكَ» خواست اگر تصمیم گیری از نزد خدا باشد او بخواهد هبه کند که قدرت نامتناهی چیزی رادع او نیست فرض ندارد نه اینکه فرضش محال است زیرا سراسر عالم سپاه و ستاد خدایند این یک، هر کاری که بخواهند بکنند باید به فرمان الهی انجام بدهند دو، «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۴) خب اگر سراسر عالم ستاد الهی اند هر کاری که آنها می خواهند بکنند باید به امر الهی باشد فرض ندارد که موجودی از موجودات آسمانی یا زمینی بخواهد جلوی اراده ی الهی را بگیرد چون هر کاری که می خواهد بکند باید به اذن خدا باشد نه اینکه آن مفروض محال است این فرض محال است چگونه موجودی که تمام هویت او به اذن خداست آن وقت این در برابر اراده ی خدا بخواهد مانع تراشی کند بنابراین اگر چیزی را ذات اقدس الهی بخواهد هیچ موجودی توان جلوگیری او را ندارد چون وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) با این دو عنصر محوری دعای خود را شروع کرد هر گونه تعجبی و شگفتی که باشد به قابل برمی گردد نه به فاعل، اگر زکریا (سلام الله علیه) بعد از دریافت آن معجزه عرض کرد «أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ» همین را برای رفع توهم استبعاد نیست استعجاب است یک، این استعجاب را این شگفت زدگی را به قابل برگرداند نه به فاعل به دلیل اینکه گفت «أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ» من هم که «وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» همسرم که عاقر است نه اینکه تو چگونه دادی تمام این تعجبها و شگفتیها به مبدأ قابلی برمی گردد که من تعجب می کنم چگونه یک پیرمرد پدر شد، یک پیرزن مادر شد نه چگونه تو دادی بنابراین بسیاری از این سؤالات خود را از نحوه ی تعبیر وجود مبارک زکریا دریافت می کند که تمام بحثهای تعجب انگیز وجود مبارک زکریا به این برمی گردد که چگونه یک پیرزن نازا مادر می شود، چگونه یک پیرمرد فرتوت پدر می شود این چگونه، چگونه به قابل برمی گردد و گرنه از همان اول با ضرس قاطع طبق این دو تعبیری که در آیه سوره ی «آل عمران» و سوره ی «مریم» آمده از خدای سبحان هبه خواست «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ» (۵).

۱- (۱). سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.

۲- (۲). سوره ی، مریم، آیه ی ۴.

۳- (۳). سوره ی، مریم، آیه ی ۵.

۴- (۴). سوره ی، فتح، آیه ی ۷.

۵- (۵). سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.

پرسش:....

پاسخ: کسی که اشکال یا سؤال دارد باید نزدیک بنشیند و گرنه این اشکال یا سؤال هدر می رود برای اینکه ما نمی شنویم که.

پرسش:....

پاسخ: نه، یک تکلف زائدی است ممکن است ذات اقدس الهی این کار را انجام بدهد اما نیازی به او نیست سرش این است که علوم تجربی کما تقدّم غیر مَرّ زبان نفی ندارد علوم تجربیدی است که هم عهده دار نفی است هم عهده دار اثبات علوم تجربیدی یعنی مثل فلسفه مثل کلام این می تواند دوتا فتوا بدهد که فلان چیز ممکن است نقیضش محال این کار جهان بینی است اما کار علوم تجربی این است که ما تا حال این چنین آزمودیم که از راه اجتماع مذکر و مؤنث در دوران جوانی فرزندان پدید می آید همین، اما دعا اثر ندارد، صَمَله رَجَم اثر ندارد، صدقه اثر ندارد، کرامت اثر ندارد اینها جزء علوم طبّی نیست یک طبیب با شواهد طبّی با علم طب بخواهد معجزه را ثابت کند موفق نیست، بخواهد با علم طب معجزه را نفی کند موفق نیست، بخواهد با مبادی طبّی درباره ی معجزه شک کند هم موفق نیست این فقط باید بگوید به من مربوط نیست چون ابزار علوم تجربیدی را به تجربی نمی دهند علم تجربی فقط زبان اثبات دارد من تاکنون آزموده ام، بشر تاکنون آزموده است که فلان دارو برای فلان بیماری اثر دارد اما حالا دعا اثر ندارد را اینکه جزء علوم تجربی نیست این هم همین طور است چه اصراری که حالا- همسرش جوان بشود و خودش جوان بشود گرچه ذات اقدس الهی در بخشی از آیات دارد «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» (۱) ما همسر او را برای مادرش آموخته کردیم اما آیا جوان کردیم یا نه، عَقْرش را برداشتیم، عَقْمش را برداشتیم، نازایی اش را برداشتیم خب آن خدایی که بدون همسر زنی را مادر می کند خب همان خدا توان آن را دارد که یک زن و مرد پیر فرزندان به بار بیاورد منتها چون جریان حضرت عیسی بعداً محقّق شد نه بعداً معجزه ی این چنینی طرح نشده بنابراین هم ممکن است پیری را جوان بکند هم ممکن است نازایی را زائو بکند و مانند آن این تعبیر «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» (۲) نشان می دهد که همسر او را که عاقر بود ولود کرد همین، اما حالا جوان کرد او دلیل دیگر می طلبد پس تمام فرمایشات زکریا به تعجّب برمی گردد نه استبعاد یک، تعجّب هم به مبادی قابل برمی گردد نه مبدأ فاعلی این دو، تعجّب می کنم که چگونه یک پیرزن نازا مادر شد، یک پیرمرد فرتوت پدر شد خب این تعجّبی است دیگر کار شگفتی است بالأخره.

۱- (۶) . سوره، یانبیاء، آیه ی ۹۰.

۲- (۷) . سوره ی، انبیاء، آیه ی ۹۰.

مطلب دیگر اینکه این «كَذَلِكَ» یعنی «الامر كذلك» یعنی جریان این است این ضمیر «هُوَ» که «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» یعنی به بار آوردن یحیی هبه یحیی یا الامر یا الشأن «عَلَيَّ هَيِّنٌ» یعنی این کار برای خدا آسان است.

پرسش:....

پاسخ: برای اینکه در طلوعه ی دعاها وجود مبارک زکریا به ضرر قاطع گفت ببخش از لدن خودت تو دعاها را اجابت می کنی خب اگر کسی تردید داشته باشد در اینکه _ معاذ الله _ چنین قدرتی را خدای سبحان دارد پیغمبر هم باشد دیگر دعا نمی کند و برهان اقامه نمی کند می گوید تو دعا را گوش می دهی خب اگر این دعا قابل استجابت نباشد که دعا نمی کنند که عرض کرد «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (۱).

خب، «قَالَ كَذَلِكَ» یعنی آن مبشّر آن رابط به زکریا گفت جریان از همین قبیل است یک، بعد پیام خدا را می رساند «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» این بیان کرد، آن رابطه ای که بین مُرْسَل و رسول است نیازی به این برهان نیست اما این رسول وجود مبارک زکریا پیام خدا را به مردم می رساند تا مردم هم با برهان آشنا بشوند خدای سبحان برهان اقامه کرد فرمود تویی زکریا یک فرد عادی هستی از پدر و مادر عادی به دنیا آمدی با یحیی تفاوت داری حسابتان جد است تو از پدر و مادر متعارف به دنیا آمدی یحیی می خواهد از پدر و مادر غیر متعارف به دنیا بیاید این هیچ، اما تو از آن جهت که انسانی نه از آن جهت که زکریایی انسان بما هو انسان سه دوره را گذرانده و می گذرانند این دوره ی اخیر آن است که پدری هست و مادری هست و همه ی مبادی هست و جنینی هست و بعد به دنیا می آید دوران قبلی «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» (۲) اصلاً قابل ذکر نبود یا نطفه ای بود «مِنْ مَنًى يُمْنَى» (۳) یا خاکهایی بود که در باغها و بوستانها پراکنده است الان اگر کسی برود پشت بام این نظام دویست سال قبل را ببیند بعد توان آن را داشته باشد دویست سال بعد ببیند می بیند همه ی این هفت میلیارد قبلاً در این خاکها بودند و در باغها بودند بعد از دویست سال هم همه در همین باغها و خاکها هستند این خاکهای باغها و بیابانها در اثر اینکه کنار این شکوفه ها و خوشه ها و شاخه های زراعت گاه یا باغها قرار داشتند کم کم به صورت میوه در آمدند یا کم کم علفی شدند که دام از این علف استفاده کرد شده شیر، شده گوشت، شده میوه بعد از مدّتی همین خاکهای مزارع و مراتع به صورت میوه و گوشت و لبنیات در آمدند بعد آمدند به بازار نسل قبل اینها را مصرف کردند شده نطفه بعد کم کم شده انسان بعد از مدّتی هم اینها می میرند و قبرستان می شود و پարک می شود و بیابان می شود و باز می شود باغ و مزرعه و مرتع در ظرف چند قرن یک مُشت خاک بودند بعد هم دوباره خاک شدند این «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» است همه ی ما همین طور بودیم. از این مرحله جلوتر آن وقتی که آسمان و زمینی نبود که «لیس»، «لیس» تاّمه بود وقتی به زکریا می فرماید: «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» نه از آن جهت که زکریا بودی خب از آن جهت که زکریا بود که خب قبلاً همین مراحل را گذرانده جنین بود و قبلش هم نطفه بود بعدش هم خاک بود این مراحل را وجود مبارک یحیی هم گذرانده پس در بخش اول زکریا از پدر و مادر متعارف به دنیا آمده یحیی از پدر و مادر غیر متعارف ولی قرآن روی این جهت تکیه نکرده می ماند «قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً»، «وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» نسبت به زکریا که خب او شیئی بود یک، شیء غیر مذکور بود دو، و از آن جهت که انسان است و انسانی خلق نشده بود بله، انسان سابقه ی عدم دارد حادث است و قبلاً معدوم بود و بعد موجود شد سه، اینکه می فرماید: «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» نه از آن جهت که زکریایی از آن جهت که انسان این چنین است دیگر سابقه ی عدم دارد روحش این چنین است بدنش هم این چنین است بدنش که فواضح، روحش بالأخره درست است مجرد است اما

یک موجود ممکن است هر ممکنی مسبوق به عدم است دیگر پس روحاً و بدنأً حادث اند حالا روح نه قدیم زمانی است نه حادث زمانی برای اینکه اصلاً مترمّن نیست اگر چیزی زمان مند نبود مجرد بود با زمان هماهنگ نبود در ظرف زمان نبود نه قدیم زمانی است نه حادث زمانی چون مقسم حدوث و قدم زمانی موجود مترمّن است الآن نمی شود گفت که دو دوتا چهارتا قدیم زمانی است یا حادث زمانی این نه قدیم زمانی است نه حادث زمانی اینها نقیض هم نیستند که ارتفاعشان محال باشد مقسم اینها الموجود المترمّن است موجود زمان مند که در ظرف زمان است یا در گستره ی زمان است یا در گوشه ای از زمان اگر در همه ی گستره ی زمان باشد می شود قدیم زمانی، اگر در گوشه ای باشد گوشه ی دیگر نباشد می شود حادث زمانی، اما حقایق مجرد که متمکن نیستند مترمّن نیستند نه قدیم زمانی اند نه حادث زمانی اصلاً زمانی نیستند روح از این قبیل است و بالأخره حادث است دیگر مخلوق است قبلاً-لا-شیء بود بعد شیء شد دیگر. خب، اگر تعبیر قرآن نسبت به زکریا(سلام الله علیه) این است که «وَقَدْ خَلَقْتَك مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» این ناظر به اصل انسان است یعنی انسان قبلاً معدوم بود بعد شیء شد توی زکریا و همه ی انسانها و آبا و اجدادشان همه این چنینی هستید. خب، عرض کرد «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» این با آن اعتقاد عرض می کند که برای من علامت قرار بده اینها چون آن عنصر اصلی دعا مورد عنایتشان نشد آن گاه در این تک تک جمله ها گیر دارند خیال می کند که این تعجب به فاعل برمی گردد یک، این آیت و علامت را هم درست به جا توجیه نمی کنند دو، این خیال می کنند که این آیت و علامتی که زکریا(سلام الله علیه) درخواست کرد ناظر به این است که من از کجا بفهمم این وعده وفا می شود علامتی برای من بگذار این نیست وقتی که عرض می کند «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» یعنی خدایا من یقین پیدا کردم که دعای مرا مستجاب می کنی اما نفرمودی چه موقع من می خواهم بفهمم چه موقع مستجاب می کنی علامتی برای من قرار بده که من بفهمم آن وعده ی تو دارد وفا می شود نه اینکه این علامت برای صدق وعده باشد علامت برای فهم ظرف وفای به وعده است.

ص: ۴۱

۱- (۸) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.

۲- (۹) . سوره ی، انسان، آیه ی ۱.

۳- (۱۰) . سوره ی، قیامت، آیه ی ۳۷.

پاسخ: نه، چون وقتی که یقین دارد «هَبْ لِي» (۱)، «هَبْ لِي» این یقین دارد او صادق است این شک ندارد که این قرینه ی لَبی با خود کلام است این را تقدیر نمی گیریم که وقتی که این ذات مقدس زکریا با ضرس قاطع می گوید که همه کار از تو برمی آید دیگر شک ندارد که خدای سبحان به وسیله ی فرشته به او بشارت داد که ما به تو فرزند می دهیم این بگوید خدایا من از کجا بفهمم _ معاذ الله _ تو راست می گویی این یعنی چه، من یقین دارم شما راست می گویی یقین دارم به من فرزند می دهی اما چه موقع هست من می خواهم بفهمم آیت و علامت و نشانه قرار بدهید که من بفهمم چه موقع پدر می شوم نه اینکه «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» آیه برای صدق وعده باشد نه خیر من یقین دارم شما صادقید یقین دارم به این وعده انجام دارید اما ظرف وفای به این وعده برای من روشن نیست شما آن ظرف را تعیین کنید.

پرسش: یقین به تعجب معنا ندارد.

پاسخ: تعجب قبل بود به قابل برگشت دیگر، جای تعجب هست دیگر خب وقتی انسان می بیند وجود مبارک موسای کلیم به دستور خدای سبحان عصا را به این صخره صَمَا زد «أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» (۲) خب چوبی را به یک سنگ صَمایی بزند چندین چشمه از این سنگ بجوشد تعجب دارد دیگر تعجب از این سنگ است نه تعجب از خالق سنگ همه معجزات این طور است، همه کرامتها این طور است جای شگفتی است که این کار تعجب برانگیز است پس تعجب است نه استبعاد آن هم به قابل برمی گردد نه به فاعل بنابراین کسی که با ضرس قاطع از ذات اقدس الهی چیزی را طلب می کند بعد بشارت را به وسیله فرشته ها دریافت می کند این دیگر _ معاذ الله _ به این فکر نیست که بگوید خدایا من هنوز شک دارم برای اینکه شک زدایی بشود شما علامتی برای من قرار بدهید از آن قبیل نیست.

ص: ۴۲

۱- (۱۱). سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.

۲- (۱۲). سوره ی، اعراف، آیه ی ۱۶۰.

پرسش:...

پاسخ: حالا- درباره حضرت مریم در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» خواهد آمد که چگونه تکلم کرد، چگونه تکلم نکرد ولی الآن این «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» یعنی آیت و علامت ظرفِ وفای به وعده نه علامت اینکه بفهمم شما راست می گویی این یعنی چه، کسی که یقین دارد ذات اقدس الهی قدرتش نامتناهی است فرشته ها هم این بشارت را به او دادند «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ» (۱) دیگر جا برای شک نیست که.

پرسش:...

پاسخ: دیگر تکرار نکرده «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» علامت قرار بده من بفهمم چه موقع به وعده وفا می کنی همین، این چیز خوبی است دیگر که من هم به استقبال این عمل بروم من هم شکرگزار باشم به وظیفه ی خودم عمل کنم چیز خوبی هم هست.

پرسش: «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» از باب «لِيُطْمَئِنَّ قُلُوبِي» (۲) نمی شود؟

پاسخ: نه، از آن هم نیست چون درباره ی صدق وعده ایشان هیچ تردیدی نداشت وعده برای او یقینی شد و خدا هم «لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ» (۳) اما حالا ظرف وفای به وعده چه موقع است؟ این نمی داند چون درست است که انبیا عالم اند به غیب هم عالم اند ولی معلّم غیبی شان الله است دیگر این همه تعبیرات قرآنی که غیوب را بسیاری از اخبار غیب را انبیا(علیهم السلام) می دانند در آغاز آن علوم می فرماید: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» (۴) یک، «نُوحِيهِ إِلَيْكَ» (۵) دو، فرمود اینها را ما به تو یاد دادیم خب بله، درست است که اینها عالم اند به غیب اما به تعلیم الهی است دیگر اگر ذات اقدس الهی تعلیم کرد اینها عالم اند اینها منتظر تعلیم الهی اند عرض کرد علامتی قرار بده من بفهمم چه موقع پدر می شوم و همسرم چه موقع مادر می شود.

ص: ۴۳

۱- (۱۳) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۹.

۲- (۱۴) . سوره ی، انسان، آیه ی ۱.

۳- (۱۵) . سوره ی، زمر، آیه ی ۲۰.

۴- (۱۶) . سوره ی، هود، آیه ی ۴۹.

۵- (۱۷) . سوره ی، یوسف، آیه ی ۱۰۲.

پاسخ: بله دیگر، چون آدم وقتی فضیلتی را می بیند تشویق می شود دیگر شاید این را هم ذات اقدس الهی پیدایش یحیی را خواست با مقدماتی که فراهم کرده عطا کند در بین همه ی داوطلبها که عده ای قرعه انداختند که چه کسی سرپرست و کفیل مریم (سلام الله علیها) بشود «مَا كُنْتَ لَعَدِيهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» (۱) در بین همه ی قرعه ها قرعه به نام وجود مبارک زکریا افتاد که فرمود: «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» «كَفَّلَ» ضمیرش به الله برمی گردد یعنی ذات اقدس الهی جعل زکریا را کفلاً للمریم «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» (۲) «جعل الله کفیلها زکریا» این کار الهی است از آن راه که زکریا کفیل مریم شد «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ مِنْ عِنْدِهَا رِزْقًا» بعد می فرمود: «أَنِّي لَمَكِّ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا (۳) اینها ابزاری است که انسان به کمالی آشنا می شود و آن کمال را از خدا می خواهد فرزند عادی خواستن خیلی کمال نیست اما فرزندى همانند مریم طلب کردن کمال است دیگر «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ» که «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۴) پس این آیت و علامت خواهی برای روشن شدن ظرف وفای به وعده است «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» که من باید بفهمم برای توده ی مردم که لازم نیست بفهمند که «قَالَ آيَتُكَ» چیزی که تو باید بفهمی دیگری خبر ندارد از این کار «أَلَا تَكَلَّمُ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» تو سه شبانه روز زبانت بند می آید سوئی ای عارضه ی قلبی، عارضه ی لسانی، عارضه ی حنجره ای، عارضه ی فکى، عارضه ی کامی، عارضه ی فومی هیچ عارضه ای نداری سوئی، سالم هر کاری بخواهند بکنند در تو یک بیماری تشخیص بدهند نیست همه ی دستگاه گویندگی تو سالم است ولی زبانت بند می آید اما بند می آید از اینکه حرف عادی بزنی بخواهی نماز بخوانی، دعا بکنی، مناجات داشته باشی با ذات اقدس الهی گفتگو داشته باشی کاملاً زبانت باز است بخواهی با افراد عادی حرف بزنی زبانت بند می آید این می شود معجزه. «سَوِيًّا» را برای همین ذکر کرده در جریان ید بیضای وجود مبارک موسای کلیم هم همین طور بود که «وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» (۵) این دستت سفید می شود اما مبدا کسی خیال کند این دست برص گرفته یا بیماری دیگر گرفته نه، این دست سالم است ولی درخشان است اینجا هم مبدا کسی خیال بکند این عارضه ای است، یک بیماری است در فضای گویش شما نه، از آن قبیل نیست سه شبانه روز نه سه شب در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» سخن از روز است در این سوره سخن از شب است از مجموع این دو آیه برمی آید که سه شبانه روز در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که قبلاً گذشت آیه ی ۴۱ این بود «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلَّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ» اینجا دارد «ثَلَاثَ لَيَالٍ» خب یعنی سه شبانه روز زبانت بند می آید بخواهی با خدا حرف بزنی زبانت گویاست، بخواهی با مردم حرف بزنی باید با اشاره حرف بزنی می خواهی بگویی در را ببند باید اشاره بکنی و گرنه نمی توانی بگویی در را ببند «إِلَّا رَمَزًا» «أَلَّا تُكَلَّمَ النَّاسَ» نه «أَلَّا تُكَلَّمَ الله» با الله بخواهی حرف بزنی کاملاً زبانت گویاست با مردم بخواهی حرف بزنی زبانت بند می آید «أَلَّا تُكَلَّمَ النَّاسَ» نه «أَلَّا تُكَلَّمَ» قدرت گویش از تو گرفته نشده بخواهی با مردم حرف بزنی نمی توانی «أَلَّا تُكَلَّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَادَّكَّرَ رَبُّكَ كَثِيرًا وَسَبَّحَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» این در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» در این سوره ی «مریم» که به محل بحث است به این صورت آمده «قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلَّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» این سه شب آن سه روز یعنی سه شبانه روز اما «سَوِيًّا» مستوی الخلقه ای در دستگاه گویش تو هیچ عارضه پزشکی رخ نداده و نمی دهد به دلیل اینکه با خدا کاملاً می توانی مناجات کنی، عبادت کنی.

- ۱- (۱۸) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۴۴.
- ۲- (۱۹) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۷.
- ۳- (۲۰) . سوره ی، آل عمران، آیات ۳۷ و ۳۸.
- ۴- (۲۱) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.
- ۵- (۲۲) . سوره ی، نمل، آیه ی ۱۲.

پاسخ: بله این قبلاً اشاره شد که وجود مبارک یحیی چه به عنوان وارث نبوت چه به عنوان وارث مال ولو عمر طولانی نکرده اما همین که انسان پدر یک فرزند صالح باشد که این در دوران کودکی کار عیسی را بکند و خدا در دوران کودکی بفرماید: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» این کودک یک شبه ره صدساله رفته اگر کسی پدر کودکی باشد که خدا در دوران کودکی درباره ی او بفرماید: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۱) کفی؟ بذلک فخرا وقتی مریم را دید علاقه پیدا کرد او هم چنین فرزندی داشته باشد خب خدا به او داد حالا- طول عمر یا قصر عمر او که دخیل نیست چه به عنوان نبوت باشد چه به عنوان وارث مال باشد بالأخره داشتن فرزندی که آدم پدر کسی باشد که در دوران کودکی خدا به او حکم داد این خیلی فخر است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: آن با انتظار همراه است چه موقع است اینها یک وظیفه ی شکری هم دارند دیگر می خواهند شاکر باشند چه موقع این اتفاق می افتد jh ما ادب شکر را داشته باشیم بیشتر مواظب باشیم بیشتر خضوع کنیم بیشتر خشوع داشته باشیم وظیفه ای هم اینها دارند دیگر «قَالَ آتَيْكَ الْآلَ- تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ إِلَّا سَوِيًّا» نشانه ات این است که وسیله ی ارتباط تو با مردم کم می شود و از این فرصت حداکثر بهره را می بری با خدای خودت مناجات می کنی خب این بهترین توفیق است دیگر لذا در سوره ی مبارکه ی «مریم» به دنبال آنکه فرمود: «أَلَّا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ أَیَّامٍ إِلَّا رَمَزًا» فرمود: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعِشَاءِ وَالْبُكْرِ» (۲) خب انسان منقطع الهی این فیضش افزوده می شود بیشتر می شود رابطه اش با خدا، ذکرش با خدا. در بحثهای قبلی هم ما داشتیم این علمها که ما در حوزه و دانشگاه مبتلاییم که گفتند علم حجاب اکبر است این اختصاصی ندارد به کسانی که بخواهند علم فروشی کنند یا داعیه ای داشته باشند نه خیر، خود علم برای عالم ولو عالم عادل باشد، متدین باشد، متقی باشد، وارسته باشد خود این علم حجاب اکبر است برای اینکه کسی که عالم است یک سلسله مفاهیم، مبادی تصویری و تصورات، مبادی تصدیقیه و تصدیقیات در ذهن او هست اینها این مفاهیم حاجب بین عالم و معلوم اند ما هر چه به سراغ معلوم می رویم علم گیرمان می آید یعنی مفاهیم از مفاهیم کاری ساخته نیست آنکه ما به دنبالش هستیم گیرمان نمی آید آنکه گیرمان می آید یک سلسله مفاهیم است این مفاهیم لا یضرّ و لا ینفع می شود حجاب اکبر، راهی را ذات اقدس الهی به انسان نشان می دهد که با خود آن معلوم رابطه داشته باشد آن که می گوید

ص: ۴۵

۱- (۲۳). سوره ی، مریم، آیه ی ۱۲.

۲- (۲۴). سوره ی، آل عمران، آیه ی ۴۱.

یک حمله ی مردانه ی مستانه نمودیم از علم رهیدیم به معلوم رسیدیم

این است، کم نیست روایاتی که به ما می گوید طعم ایمان را کسی می چشد که با دین بازی نکند این تعبیرات کم است؟! چه در روایات ما که از اهل بیت (علیهم السلام) آمده چه روایاتی که از طریق آنها از وجود مبارک پیغمبر رسیده فرمود اگر کسی نسبت به پدرش، نسبت به مادرش بد کرده حقوق آنها را رعایت نکرده نسبت به همسرش حقوق آن را رعایت نکرده بیراهه رفته، کج رفته «لا- یجد طعم الایمان» این طعم ایمان نه در حوزه است نه در دانشگاه در حوزه و دانشگاه درس ایمان است نه طعم ایمان الآن کسی ممکن است یک ساعت بحث تفسیری بکند ولی به اندازه ی یک سیب یا یک گلابی از این آیه لذت نبرد بله فهمیده این چه کار به آیه دارد فهم که لذت نیست آن مفهوم لذت است آن متعلق لذت است آن بو دارد آن آدم را سیر می کند اگر کسی عاق والدین بود بوی بهشت را نمی شنود معلوم می شود بهشت بو دارد دیگر بوی بهشت تا پانصد فرسخی در روایات ما هست که می آید بوی بهشت را شنیدن، مزه ی دین را چشیدن آن آدم را کامل می کند این به وسیله ی مناجات و امثال ذلک است ذات اقدس الهی می خواهد این راه را تقویت کند فرمود ارتباط با مردم قطع می شود فقط باید با اشاره وقتی مردم ببیند تو با آنها نمی توانی حرف بزنی نه اینکه حرف نمی زنی، نمی توانی با آنها حرف بزنی اصلاً خب خیلی مزاحم تو نیستند تو هستی و خدای تو «وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» (۱) بعد حالا جریان مریم را در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» نقل می کند اینجا هم می فرماید: «آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا».

ص: ۴۶

مطلبی که مربوط به کلمه ی «وراء» هست که در آیه ی پنجم بود «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» این «وراء» همان طوری که در سوره ی مبارکه ی «کهف» گذشت هم به معنای خلف است هم به معنای امام «وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِيهَةٍ غَضَبًا» (۱) دوتا احتمال بود گرچه یکی از این دو تقویت شد یکی اینکه پشت سر اینها کسانی بودند که اینها را تعقیب می کردند و کشتی سالم را غصب می کردند، یکی اینکه در این اسکله و بندری که در پیش داشتند «كَانَ وَرَاءَهُمْ» یعنی جلوی اینها ایستگاهی بود توقف گاهی بود کشتیهای سالم را غصب می کردند در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» «وراء» هم به معنای امام آمده آیه ی هفده سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» این است «يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» خب قیامت که پشت سر ما نیست جلوی روی ماست ما به طرف او داریم می رویم فرمود جلوی اینها عذاب غلیظ است پس «وراء» گاهی به معنای پشت سر است گاهی پیش رو این پسرعموها که پیش روی او بودند در دستگاه او حضور داشتند از اینها هراسناک بود غرض این است که این «وراء» به هر دو معنا می تواند تام باشد. خب «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ» که بحث دیگر است.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۸ تا ۱۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۵

Your browser does not support the audio tag.

«...وَكَانتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)»

ص: ۴۷

۱- (۲۶). سوره ی، کهف، آیه ی ۷۹.

تاکنون روشن شد که وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) به ذات اقدس الهی عرض کرد هم من سابقه ی دعا کردن دارم یک، هم سنت شما بر اجابت دعاها ی من است دو، که «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (۱) ناظر به این دو مطلب است نه من از دعا کردن محروم نه من از اجابت دعا یم به وسیله ی شما محروم لکن این بار امری می خواهم که نسبت به من معتاد نیست ولی از سنت شما دور نیست برای من بعید است ولی از سنت شما بعید نیست و آن اینکه «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۲) خواسته ی وجود مبارک زکریا به صورت شفاف و روشن فرزند است دیگر از این عبارت روشن تر لازم نیست وقتی طبق آیه ی سوره ی «آل عمران» معلوم شد که خواسته ی زکریا (سلام الله علیه) فرزند است در تعبیر «وَلِيًّا * يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (۳) اگر درباره ی ارث تردیدی است که آیا ارث و نبوت است یا ارث الارث والحکمه است یا ارث المال وقتی به قرآن کریم مراجعه می کنیم می بینیم در همه ی موارد مخصوصاً درباره ی ارث فرزند این کلمه ی ارث ذکر شد ارث مال است در هیچ جای قرآن سخن از ارث نبوت، ارث علم، ارث حکمت مطرح نیست نعم، می شود گفت «العلماء ورثه

الأنبياء» (۴) کلمه ی ارث را درباره ی علم، درباره ی حکمت به کار برد اما مع القرینه پس وجود مبارک زکریا خواسته اش مشخص است سنت او هم مشخص است و یقین هم دارد که ذات اقدس الهی به دعای او پاسخ مثبت می دهد چه اینکه انبیا (علیهم السلام) این چنین بودند و ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» نیازهای شخصی انبیا را ذکر کرد و اجابت این ادعیه شخصی را هم بازگو کرد در آیه ی ۸۳ به بعد سوره ی «انبیاء» این است که «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» که یک نیاز شخصی بود «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ» بعد درباره ی ذوالنون فرمود: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» آیه ی ۸۷ همان سوره ی «انبیاء» «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ» که یک نیاز شخصی بود «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ» اینها همه اش نشانه ی آن است که اینها امور شخصی خواستند و ذات اقدس الهی هم جواب داد و وجود مبارک زکریا هم به این امر جازم بود پس ارث همین قبیل است، اما درباره ی «وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» درست است که بدن حادث زمانی است اما ارواح را ذات اقدس الهی قبل از سماوات و ارض خلق کرده است وقتی قبل از آسمان و زمین باشد یعنی قبل از زمان است بالأخره زمینی می خواهد، یک منظومه شمسی می خواهد، یک حرکت زمین به دور خود می خواهد تا لیل و نهار پدید بیاید، یک حرکت زمین به دور شمس می طلبد تا ماه و سال پدید بیاید اگر نه شمس باشد نه قمر، نه ارض باشد نه سما زمانی در کار نیست در آن حوزه ارواح انبیا، ارواح مؤمنین اینها را خدا آفرید آن موجودات که قبل از آسمان و زمین اند فقط حادث ذاتی اند، مخلوق الهی اند، ممکن اند، فقیر محض اند و مانند آن اما سال و ماه بر آنها نگذشت اگر بساط آسمان و زمین هم جمع بشود که «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۵) این صحنه کاملاً برچیده بشود دیگر زمان و زمینی در کار نیست آن موجوداتی که قبل از زمان خلق شده بودند فقط حادث ذاتی اند این برای ارواح، اما ابدان البته حادث زمانی اند این «وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» معنایش این نیست که من از ازل چیزی را آفریدم این «لیس» تام قبلاً صادق بود الآن «کان» تامه ناقص است قبلاً چیزی لا- شیء بود لا- یصدق علیه شیء بود سالبه به انتفاء موضوع بود الآن موضوعی پیدا شد و آن شیء است نه اینکه «وَقَدْ خَلَقْتَنِي مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» معنایش این است که من تو را از عدم خلق کردم یعنی تو از چیزی خلق نشدی، خب.

ص: ۴۸

۱- (۱) . سوره ی، مریم، آیه ی ۴.

۲- (۲) . سوره ی، آل عمران، آیه ی ۳۸.

۳- (۳) . سوره ی، مریم، آیات ۵ و ۶.

۴- (۴) . الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

۵- (۵) . سوره ی، زمر، آیه ی ۶۷.

پاسخ: خب، آنجا با قرینه همراه است اگر اینجا چون ورثه ی انبیا مشخص اند که علمای اند و امثال ذلک اما وقتی در قرآن کریم هیچ جا کلمه ی ارث به معنای ارث النبوه، ارث الولایه، ارث الامامه، ارث العلم، ارث الحکمه به کار نرفت همه جا ارث مال به کار رفت مخصوصاً درباره ی فرزند معلوم می شود که این «یَرِثُنِی» (۱) هم ارث مال است دیگر خود زکریا (سلام الله علیه) متعدّد بود نظیر اسماعیل صادق الوعد با اسماعیل ذبیح این باید مشخص بشود که چندتا زکریا بود و در کدام عصر زندگی می کردند این هم یک مطلب، و زکریا گفتند از نوه های هارون برادر موسای کلیم (سلام الله علیهما) بود مطلب دیگر، پسرعموهای زکریا اگر اسرائیلی بودند خود زکریا دیگر لازم نیست اسرائیلی باشد مطلب سوم، عیال زکریا چون همشیره ی مریم (سلام الله علیهما) بود اینها فرزندان سلیمان اند آل یعقوب اند اگر فرمود: «مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» (۲) به لحاظ همسر است این دو، اگر خود زکریا (سلام الله علیه) از آل یعقوب باشد باز هم این دعا صادق است برای اینکه می گویند نه تنها من، دودمان من، خاندان من می خواهم محفوظ باشد، اجداد من می خواهم محفوظ باشند تو وارث همه ی اینها می توانی باشی.

پرسش: حاج آقا حضرت زکریا شوهرخاله ی حضرت مریم است.

پاسخ: نه، شوهرخاله ی حضرت عیسی بود خواهر مریم همسر حضرت زکریا بود اینها خواهر خواهر بودند و عیسی و یحیی (سلام الله علیهما) پسرخاله بودند و این داستانها هست که وجود مبارک یحیی در رَحِم مادر به عیسی در رَحِم مادر سلام عرض می کرد این در کتابهای ادبی و نظمی و شعری در شعرای پیشین هست به هر تقدیر اینها خواهر یکدیگر بودند و وجود مبارک زکریا شوهرخاله ی عیسی بود نه شوهرخاله ی مریم حالا اینها باید بحث تاریخی بشود اینها مهم نیست منظور آن است که اگر خود زکریا از آل یعقوب باشد باز درست است که «یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» (۳) اگر خودش از آل یعقوب نباشد پسرعموهای او باشند چون همسر او از آل یعقوب بود باز این تعبیر درست است که بفرماید: «یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» اما اینکه فرمود: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَیِّمًا» (۴) اگر این سَیِّمِی به معنای هم نام باشد معلوم می شود نامی را که ذات اقدس الهی انتخاب می کند نام بابرکتی است و برخیا نقل کردند که یحیی عربی نیست اعجمی است معلوم می شود لغتی را که خدای سبحان او را انتخاب بکند چه تازی، چه فارسی قداست دارد یحیی اگر عربی است به عربی منتقل شده است نظیر «یعیش» و «یأمر» و امثال ذلک که اسمای بعضیهاست از فعل به اسم منتقل شده ولی گفتند یحیی اعجمی است این در اعرابش مشخص می شود اما اینکه فرمود من قبل از او برای او سَیِّمِی قرار ندادم اگر به این معنا باشد یعنی مثیل و نظیری قرار ندادم برای اینکه وجود مبارک عیسی بعد از یحیی (سلام الله علیهما) به دنیا آمده اگر عیسی در دوران کودکی فرمود: «آتَانِی الْكِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیًّا» (۵) در دوران کودکی فرمود و ذات اقدس الهی درباره ی یحیی هم فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۶) و مانند آن، چون وجود مبارک عیسی بعد از یحیی بود پس تا زمان یحیی کسی به این خصیصه مختص نشده بود که از یک پدر و مادر این چنینی به دنیا بیاید در دوران کودکی نبوت بگیرد و سید حضور باشد و مانند آن، اگر فرمود: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَیِّمًا» (۷) از همین قبیل است حالا- یا هم نام یا سَیِّمِی به معنای نظیر چه اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» درباره ی ذات اقدس الهی آمده است که آیه ی ۶۵ همین سوره درباره ی ذات اقدس الهی این است که «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَیِّمًا» (۸) خدا سَیِّمِی ندارد یعنی نظیر ندارد «لَا شَرِیْكَ لَهُ» است وجود مبارک یحیی هم مظهر «لَا شَرِیْكَ لَهُ» است و اما اینکه گفته شد او مظهر حیات است حیات دو قسم است نظیر علم یک حیات

ذاتی است که عین ذات اقدس الهی است یک حیات فعلی است که از احیای الهی انتزاع می شود بعضی از اسما اسم ذات و اسم فعل دوتا است نظیر قدرت، قدرت صفت ذات است و شئون قدرت، شعب قدرت که خلق و رزق و شفا و امثال ذلک باشد اینها قدرت نیستند اینها هر کدام نام خاص دارند دیگر قدرت ذاتی و قدرت فعلی نداریم اما علم همین «عین» و «لام» و «میم» این دو قسم است یک علم ذاتی داریم که عین ذات اقدس الهی است یک علم فعلی داریم که در مقام فعل است و از معلوم انتزاع می شود این در بحثهای امتحانی گذشت که خدا می فرماید ما یک عده را امتحان می کنیم «لِنَعْلَمَ أَى الْحَزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا» (۹) یا می فرماید شما خیال نکنید همین که گفتید ما مؤمنیم اکتفا بشود ما شما را می آزمایشیم به جبهه رفتن و امثال ذلک «لِنَعْلَمَ» که چه کسی صابر است چه کسی صابر نیست این «لِنَعْلَمَ»، «لِنَعْلَمَ» در قرآن کم نیست این علم، علم فعلی است نه علم ذاتی. فتحصیل که بعضی از هم اسم ذات اند هم اسم فعل و در لفظ مشترک اند نظیر علم، نظیر اراده و مانند آن، بعضی اسما نه خیر صفت ذات نام خاص دارد و صفت فعل نام مخصوص، حالا اینجا ذات مقدس زکریا (سلام الله علیه) عرض کرد که من برای اینکه روشن بشود چه موقع این وعده وفا می شود علامت می خواهم اینکه زکریا (سلام الله علیه) عرض کرد «رَبِّ اجْعَلْ لِّى آيَةً» این همان طور که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید مناسب این است که بر زمان وفای به وعده حمل بشود دوتا احتمال دیگر هم داده شد یک احتمال از این دو احتمال قابل قبول هست اما احتمال دیگر مردود است آن احتمالی که قابل قبول هست تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) است که نظیر وجود مبارک حضرت ابراهیم که حضرت ابراهیم وقتی به ذات اقدس الهی عرض کرد «أَرِنِى كَيْفَ تُحْيِى الْمَيِّتَ» (۱۰) خداوند فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِن» عرض کرد «بَلَى وَلَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِى» این برای درجه ی برتر و بالاتر از کشف و شهود علامتی می خواهد این چیز بدی نیست بلکه خوب هم هست حالا این توضیح دارد که باید عرض بشود. احتمال بعدی که مردود است این است که وجود مبارک زکریا _ معاذ الله _ شک داشت که این حرف، حرف فرشته هاست یا حرف شیطان است جزء القائات شیطان است یا القای فرشته است چون شک داشت از خدا آیت و علامت طلب کرد این احتمال مردود است برای اینکه ذات اقدس الهی طبق آنچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بیان کرد فرمود آیه ی ۳۹ سوره ی «آل عمران» این بود «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّى فِى الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا» خب اگر خدا بفرماید ما ملائکه را فرستادیم ملائکه به او بشارت دادند آن پیغمبر نتواند ملک را از غیر ملک، پیام ملک را از وسوسه و القائات شیطان تشخیص بدهد _ معاذ الله _ او پیغمبر است؟! با اینکه خدا بالصراحه فرمود ملائکه را ما فرستادیم ملائکه با او گفتگو کردند بشارت دادند او سخنی گفته ملائکه سخنی گفتند «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ» پس این احتمال مردود است. سر مردود بودن این احتمال این است که ماها که گرفتار علم حصولی هستیم چه در حوزه چه در دانشگاه مطالب نظری را به وسیله ی بدیهی می فهمیم تصوّرات نظری را با تصوّر بدیهی می فهمیم، تصدیقهای نظری را با تصدیقهای بدیهی می فهمیم ما اگر مطلبی را شک داشتیم معنای کلمه ای را متوجه نشدیم ما را منتقل می کنند به بدیهی ترین مفهوم تصوّری و آن مفهوم وجود و عدم است وقتی به وجود و عدم رسیدیم دیگر برای ما شفاف می شود وجود یعنی هستی، عدم یعنی نیستی کسی ممکن است در عالم باشد انسان باشد معنای هستی و نیستی را نفهمد اینکه نیست این بدیهی است از این بدیهیات ما مفاهیم نظری را کشف می کنیم این درباره ی تصوّرات، درباره ی تصدیقات هم ما هر مطلبی را برای اثبات بالأخره به اجتماع ضدّین و اجتماع نقیضین و امثال ذلک منتهی می شویم بعد به اینکه اجتماع نقیضین محال است بسنده می کنیم وقتی رسیدیم به اینجا که اگر فلان مطلب این چنین باشد که شما می گوئیم مثلاً لازمه اش جمع نقیضین است جمع نقیضین هم که محال است یعنی یک شیء هم باشد هم نباشد در امتناع اجتماع نقیضین که یک قضیه اوّلی است هیچ شکی نیست این سرمایه ماست اگر این را از آدم بگیرند هیچ درکی برای آدم نمی ماند پس ما یعنی بشرهای عادى در مفاهیم

حصولی و علمهای عادی نظری را از بدیهی می گیریم این کار ماست در مسئله ی کشف و شهود هم بشرح ایضاً آنهايي که به سراغ کشف و شهود می روند در راه تهذیب نفس اند عده ای تمثالات نفسانی گیرشان می آید هیچ، یک عده به دام القائات شیطانی می افتند این هم هیچ، یک عده از مثال منفصل طرفی می بندند ولی مخلوط است مشوب است گاهی حق است گاهی باطل یعنی گاهی درست ارتباط پیدا می کنند گاهی مثلاً درست ارتباط پیدا نمی کنند اینها قابل اصلاح است انبیای الهی با کشف و شهود کار می کنند کشف و شهود اینها کشف و شهود اولی است نه بدیهی فضلاً از نظری، نظری احتیاج به برهان دارد و باید هم برهان اقامه کرد دوتا کار در مطالب نظری هست بدیهی برهان دارد ولی نیازی به برهان ندارد اجتماع ضدّین همه ی ما می دانیم محال است این بدیهی است اولی نیست اجتماع مثلین محال است همه ی اینها برهان دارند چون بازگشت اینها به اجتماع نقیضین است نیازی به برهان ندارند دو دوتا چهارتا حتماً برهان دارد ولی نیازی به برهان ندارد این می شود بدیهی، اولی آن است که اصلاً برهان پذیر نیست مثل اجتماع نقیضین به هیچ وجه نمی شود اجتماع نقیضین را برهانی کرد پس ما یک اولی داریم یک بدیهی داریم یک نظری اینکه در کتابهای منطق از اجتماع نقیضین به مبدأ المبادی یاد می کنند سرّش همین است که او دلیل بدیهیها هم هست اگر اجتماع نقیضین نباشد اجتماع مثلین دلیلی بر محال بودنش نیست اجتماع ضدّین هم دلیل نیست دوتا ضد با هم جمع بشود مگر چطور می شود اگر ما اجتماع نقیضین نداشته باشیم هیچ راهی برای اثبات امتناع اجتماع ضدّین نداریم اما وقتی چون او را داریم می گوئیم اگر اجتماع ضدّین بشود به اجتماع نقیضین برمی گردد چرا، برای اینکه اگر الف ضدّ باء است و باء ضدّ الف است چون الف ضدّ باء است وقتی آمد باء حتماً باید نباشد پس باء یقیناً نیست این یک، اگر باء موجود باشد الف حتماً نباید باشد چرا، چون باء ضدّ الف است و طارد الف است این دو، اگر الف و باء هر دو باشند یعنی الف هم هست هم نیست، باء هم هست هم نیست لذا بازگشت اجتماع ضدّین به اجتماع نقیضین است و چون اجتماع نقیضین مستحل بالذّات است اجتماع ضدّین هم مستحیل بالذّات این سرمایه ی علوم حصولی ما، در کشف و شهود مشاهدات انبیا به منزله ی اولی است فضلاً از بدیهی شک بردار نیست اینها به منطقه ای می رسند که اصلاً باطل در آن منطقه نیست وقتی باطل در آن منطقه نبود شکی هم در آن منطقه نیست اگر ما خواستیم درباره ی چیزی شک بکنیم الاً ولا بد باید دو امر باشد قد مرّ غیر مرّ این مثال بازگو شد که اگر کسی خواست شک بکند در چیزی الاً ولا بد آنجا حتماً باید دو چیز باشد اگر وارد کتابخانه ای شدیم این کتابخانه کتابهای زیاد دارد یک میلیون کتاب دارد و همه ی این کتابها هم قرآن است ما هر کتابی را از نزدیک یا دور بینیم یقین داریم قرآن است دیگر چون اینجا غیر از قرآن چیز دیگر نیست اما اگر وارد کتابخانه ای شدیم که بعضی از قسمتهایش قرآن بود بعضی از قسمتهایش غیر قرآن آن وقت کتابی را ما از دور دیدیم اینجا جای شک است نمی دانیم که این قرآن است یا غیر قرآن باید برویم از نزدیک بررسی کنیم پس اگر در جایی دو شیء نبود فقط یک شیء بود آنجا اصلاً شک حضور ندارد انبیا(علیهم السلام) می رسند بالا می آیند، بالا می آیند تا به مقام مخلصین آنجا اصلاً باطل نیست وقتی بطلان در آن منطقه نبود شیطان که در آنجا حضور ندارد تا القا بکند شیطنت تجرّدش تا تجرّدهای وهمی است دیگر به مرحله ی بالا- بار نمی یابد آنجا جا برای شیطان و شیطنت نیست جا برای وهم و خیال نیست جا برای بطلان نیست هر چه هست حق است اگر در حوزه ای جز حق چیز دیگر نبود این پیغمبر هر چه را دید حق است اصلاً شک در آنجا وجود ندارد این از غرر روایات ماست که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در همان جلد اول اصول کافی از صحابی نقل می کند که از وجود مبارک ظاهراً امام صادق(سلام الله علیه) می پرسد که انبیا از کجا می فهمند پیغمبر شدند؟ فرمود: «یوقّق لذلک» خب او توضیح می خواهد انسان وقتی به مقام نبوّت رسید به جایی می رسد که اصلاً از هیچ کسی شما سؤال می کنید به چه دلیل اجتماع نقیضین باطل است؟ چون می گوئیم معلوم بالذّات است دیگر اولی بالذّات است

نبیّ آن چنان است این یک بیان نورانی از وجود مبارک حضرت امیر است یک مطلب عمیقی از حضرت سؤال کردند حضرت بدون درنگ جواب داد آن شخص عرض کرد این مطلب عمیق علمی است شما چگونه بدون مطالعه جواب دادی؟ حضرت فرمود چند تاست عرض کرد این انگشتهای شماست پنج تاست فرمود چرا فکر نکردی، عرض کرد خب چیز روشنی است من وقتی می بینم دست شما پنج تا انگشت دارد دیگر فکر کردن لازم ندارد فرمود معارف الهی نزد ما این طور است این «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» از همین قبیل است «فَلَا تَأْتِ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (۱۱) از همین قبیل است. خب، اگر نبی به جایی می رسد که در آنجا بطلان نیست چون بطلان منشأ شیطنت و وسوسه و وهم و خیال است در عقل ناب جا برای وهم و خیال و گمان و امثال ذلک نیست آنجا هر چه هست حق است اگر هر چه هست حق است جا برای شک نیست چون غیر از حق اگر چیز دیگری بود یعنی باطل آن گاه مطلبی که پدید می آمد جا برای شک بود ولی اگر در حوزه ای غیر از الف چیز دیگر نیست انسان هر چه می بیند یقین دارد که الف است دیگر در فضای وحی و نبوت این چنین است اصلاً جا برای شک نیست وجود مبارک زکریا فرشته ها را می شناخت دیگر در دوران پیری آن حضرت بود فرشته ها آمدند بشارت دادند با او گفتگو کردند او سؤال کردند او سؤال کرد اینها جواب دادند بعد شک می کند که _ معاذ الله _ این حرف شیطان است یا حرف فرشته است پس احتمال سوم بین الغی است.

ص: ۴۹

- ۱- (۶) . سوره ی، مریم، آیه ی ۶.
- ۲- (۷) . سوره ی، مریم، آیه ی ۶.
- ۳- (۸) . سوره ی، مریم، آیه ی ۸.
- ۴- (۹) . سوره ی، مریم، آیه ی ۷.
- ۵- (۱۰) . سوره ی، مریم، آیه ی ۳۰.
- ۶- (۱۱) . سوره ی، مریم، آیه ی ۱۲.
- ۷- (۱۲) . سوره ی، مریم، آیه ی ۷.
- ۸- (۱۳) . سوره ی، انعام، آیه ی ۱۶۳.
- ۹- (۱۴) . سوره ی، کهف، آیه ی ۱۲.
- ۱۰- (۱۵) . سوره ی، بقره، آیه ی ۲۶۰.
- ۱۱- (۱۶) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

پرسش: اینجا ندا به معنی گفتگو است؟

پاسخ: بله دیگر گفت چگونه؟ گفتند: «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ» اینجا همه گفتگوست دیگر چطور شده، گفتند: «كَذَلِكَ» یعنی امر این چنین است بعد خطاب کردند به زکریا «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ» خدای تو این پیام را فرستاده که دادن فرزند به پدر و مادر فرتوت و نازا بر من آسان است اینجا همه گفتگوست دیگر.

پرسش: راجع به حضرت آدم سوره آوردید خب، مقام پیغمبری را داشت و بعد دچار وسوسه شیطان شد.

پاسخ: آن در عالم قبل از نبوت بود در آن سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت در یک عالم دیگری بود اولاً هنوز به زمین نیامدند و قبل از نبوت حضرت آدم (سلام الله علیه) بود ثانیاً، چون دارد که «اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» (۱) هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» هم در سوره ی مبارکه ی «طه» جریان نبوت حضرت آدم بعد از هبوط الى الأرض است نه آنجا، آنجا یک حساب خاص خودش را دارد به هر تقدیر زکریایی که دوران فراوانی از نبوت را پشت سر گذاشت هرگز در گفتگوی خود با فرشته ها شک نمی کند که این فرشته بود، خب.

پرسش: حاج آقا نماز خواندن با وحی نازل شدن چطور جمع می شود؟

پاسخ: اینکه گفتگو آسان است دیگر این کلام آدمی نیست که نماز را باطل کند که.

پرسش: اینکه حرفهایی زکریا در چند جای قرآن به وجه های مختلف ذکر کرده شاید نقل به مضمون است خب ایرادی وارد بشود اگر بگوییم همان حرف را نقل می کند چرا مختلف شده.

ص: ۵۰

پاسخ: نقل به مضمون اگر باشد چه ایرادی دارد؟

پرسش: ایرادش این است که خب کمی سست می شود پایه های آن.

پاسخ: نه، آنها یقیناً نقل مضمون است برای اینکه عبری و عربی و تازی و اینها یکسان نبود که تمام گفتگوهایی که وجود مبارک موسای کلیم با فراعنه داشت به زبان عبری و سریانی و امثال اینها بود انبیای دیگر که عربی سخن نمی گفتند همه ی اینها نقل به مضمون است ولی ذات اقدس الهی آن مضمون را امینانه و صادقانه نقل می کند یک، پس منقول حق است نقل معجزه است دو، طرزی قالب بندی کرده که احدی نمی تواند آن مضمون را به این لفظ در بیاورد، خب.

پرسش: ترک اولاهای انبیا به خاطر چیست؟

پاسخ: ترک اولی؟ ندارند که، اگر مقام برتری برای آنها فرض بشود یعنی انبیا چون «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (۱) یک، «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (۲) دو، ممکن است وقتی پیغمبری را با پیغمبر دیگر (علیهما السلام) می سنجند چون آن اولی اعلم و افضل از دومی است کار دومی بالقیاس به اولی مثلاً ترک اولی؟ باشد چون اینها که یکسان نیستند که اگر بالصراحه فرمود: «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (۳) یک آیه، «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (۴) آیه ی دیگر آن وقت کارهای اینها را که ما به یکدیگر می سنجیم می بینیم این کار نسبت به کاری که فلان پیامبر برتر انجام داده اند مثلاً در درجه ی متوسط قرار دارد.

پرسش: ...

پاسخ: بله، آنجا سه قسمت بحث شد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود سه قسمت بحث شد در هر سه قسمت عصمت وجود مبارک پیغمبر محفوظ بود، خب.

ص: ۵۱

۱- (۱۸). سوره ی، بقره، آیه ی ۲۵۳.

۲- (۱۹). سوره ی، اسراء، آیه ی ۵۵.

۳- (۲۰). سوره ی، اسراء، آیه ی ۵۵.

۴- (۲۱). سوره ی، بقره، آیه ی ۲۵۳.

«قَالَ كَذَلِكَ» یعنی آن فرستاده گفت امر این چنین است و خدای متعال فرمود که آسان است «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكْ شَيْئًا»، «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» علامت قرار بده، علامتی که ذات اقدس الهی قرار می دهد آیت خداست دیگر این آیت، معجزه درجاتی دارد گاهی حرف زدن معجزه است که کسی که قدرت بر تکلم ندارد عادتاً قادر بر تکلم بشود بر اساس خرق عادت این تکلم معجزه است یک، گاهی عجز از تکلم معجزه است یعنی کسی که قدرت بر تکلم دارد عادتاً با حفظ همه ی دستگاه گویش او عاجز از گفتن بشود این دو، قسم سوم آن است که نه تکلم معجزه است نه عجز از او، کلام معجزه است نه تکلم این سه قسم را ذات اقدس الهی در قرآن کریم بیان کرده آنجا که تکلم معجزه است یعنی کسی که طبق جریان عادی عاجز از حرف زدن است و دیگران هم که در این شرایط اند عاجز از حرف زدن اند ولی او به طور فصیح سخن می گوید «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (۱) اگر عده ای گفتند: «كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» (۲) برای آنکه عادت بر این نیست که یک کودک گهواره ای بتواند سخن بگوید این را ذات اقدس الهی به حرف در می آورد این تکلم می شود معجزه وجود مبارک زکریا با حفظ همه ی عناصر دستگاه گویشی او از حرف زدن ماند و این هیچ نقص پزشکی و طبّی نداشت به دلیل اینکه هر چه خواست مناجات بکند می توانست، نماز بخواند می توانست، ذکر بگوید می توانست اما می خواست با مردم حرف بزند نمی توانست این می شود معجزه، کاری که بر خلاف عادت است و از هیچ کس ساخته نیست می شود معجزه، گاهی قسم سوم است مثل کلام پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) این «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۳) این کلام یعنی قرآن این معجزه است هیچ کس نمی تواند مثل این کلام بیاورد در اینجا وجود مبارک زکریا آیت خواست تا به استقبال شکر الهی برود خب من باید بفهمم چه موقع این وعده انجام می شود که وظیفه ی خودم را انجام بدهم این کجا و آن تردید کجا اینکه گفتند که شما «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (۴) یک بخش، بخش عملی است یک بخش، بخش علمی فرمود این پاینها نباشید یک، این میانه ها هم نباشید دو، سعی کنید بالا بروید دسترسی به مراتب برتر داشته باشید این سه، «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» خدای سبحان خیلی از مسائل اخلاقی و حقوقی را ذکر کرده گفته اگر کسی نسبت به شما بد کرد شما هم می توانید بد کنید نه باید بد کنید «مَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا» (۵) این امر به اعتدا در مقام توهم حذر است یعنی می توانید نسبت به او پاسخ مماثل بدهید «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» اما «وَلَكِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» (۶) اگر «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» (۷) این اتاق میانی است این کلاس میانی است بالاتر از عدل، احسان است «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» خدا مرحوم صاحب جواهر را غریق رحمت کند یک عبارت تنیدی مرحوم صاحب حدائق در بعضی از عبارت چون ایشان از عبارتهای تند زیاد دارد نسبت به علمای اصولی چند جا عبارت تند داشت نسبت به علما و بزرگان اصولی مرحوم صاحب جواهر در بخشی از این جواهر می فرماید اگر نبود آیه ی پایانی سوره ی «نحل» این قلم می توانست جواب صاحب حدائق را بدهد و گرنه ما هم بالأخره می توانیم حرف بزنیم چون در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «نحل» کما مرّ این است که «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» اما «وَلَكِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» (۸) فرمود اگر نبود آیه ی پایانی سوره ی مبارکه ی «نحل» ما هم صاحب حدائق را سر جایش می نشاندیم خب این طور که با علما حرف نمی زنند که خب این معنایش این است که «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ» (۹) عدل واجب است ولی بالاتر از عدل هم کمالی هست دیگر قرآن هم آیاتی دارد، درجاتی دارد شما نه تنها در مسائل عملی آن بالا- را بگیرید در مسائل علمی هم آن بالا- را بگیرید، خب زکریایی که پیرمرد شد عمری را با فرشته ها گذراند بیاید بگوییم که این - معاذ الله - شک کرده این حرفی که می بیند این شک کرده که حرف کیست خب این را شما در تفسیر فخر رازی ببینید در تفسیر نمی دانم دیگری می بینید و بعد آنها هم تا حدودی رد کردند اما در کلمات بزرگان شیعه این طرز تفکر را هرگز نمی بینید.

- ۱- (۲۲) . سوره ی،مریم، آیه ی ۳۰.
- ۲- (۲۳) . سوره ی،مریم، آیه ی ۲۹.
- ۳- (۲۴) . سوره ی،نجم، آیات ۳ و ۴.
- ۴- (۲۵) . سوره ی،زمر، آیه ی ۵۵.
- ۵- (۲۶) . سوره ی،بقره، آیه ی ۱۹۴.
- ۶- (۲۷) . سوره ی،نحل، آیه ی ۱۲۶.
- ۷- (۲۸) . سوره ی،نحل، آیه ی ۹۰.
- ۸- (۲۹) . سوره ی،نحل، آیه ی ۱۲۶.
- ۹- (۳۰) . سوره ی،زمر، آیه ی ۵۵.

آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۸

Your browser does not support the audio tag.

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)»

تاکنون روشن شد که وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) از ذات اقدس الهی فرزند صالح که از او به طیب و رضی یاد کرده است مسئلت نمود آن طوری که مرحوم کلینی نقل کرد زکریا رحلت کرد و وجود مبارک یحیی وارث او شد نه اینکه یحیی قبل از زکریا رحلت کرده باشد این دو مطلب، و وجود مبارک زکریا برای عرض ادب و شکرگزاری از ذات اقدس الهی آیت و علامت زمان فرارسیدن وفای به وعده را مسئلت کرد که این وعده چه موقع انجام می شود که من شاکراً تو را عبادت کنم نه اینکه درخواست آیت برای این بود که بفهمد _ معاذ الله _ این وعده حق است الهی است یا شیطانی عرض کرد «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» اگر کسی شک داشته باشد به ضرس قاطع با خدایش گفتگو نمی کند. مطلب بعدی آن است که این «قَالَ» های مکرر هم می سازد که مع الواسطه باشد هم بلاواسطه چون در جریان تبشیر که مع الواسطه بود تعبیر به «قَالَ» شد پس در این گونه از موارد چون فرشته هایی که مأمور الهی اند جز پیام خدا سخنی ندارند گفته ی اینها را می شود به خدا اسناد داد در حقیقت خدا گفته است زیرا اینها کلام خدا را ابلاغ کرده اند چیزی از خود نگفتند و بر آن نیفزودند اینجا هم که زکریا عرض می کند «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ» این می تواند مع الواسطه باشد می تواند بلاواسطه «قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» که بحثش گذشت یعنی سه شبانه روز زبانت بند می آید در حالی که تو دستگاه گویش تو سالم است هیچ نقصی در دستگاه گویش تو راه ندارد اما نمی توانی با مردم حرف بزنی ولی می توانی با خدا مناجات کنی نماز و دعا به جا بیاوری. «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ» آنها منتظر بودند گویا از جریان باخبر شدند و وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) هم به آنها اعلام کرد که چنین حادثه ای در پیش است آنها منتظر بودند دیدند وقتی وجود مبارک زکریا از محراب بیرون آمد به آنها اشاره کرد قدرت حرف زدن ندارد «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» این محراب را که به معنای اشراف نشین یعنی جای برجسته است به همان غرفه معنا کردند که در جای بلندی بود زکریا (سلام الله علیه) مشغول عبادت بود از غرفه پایین آمد که بر قومش اشراف داشت تعبیر فرمود: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» برخی هم محراب را معنای مصلاً معنا کردند زیرا مصلی هم با خدا مناجات می کند طبق روایتی که مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه نقل کرد «إِنَّ الْيُصَلِّيَ يَنَاجِي رَبَّهُ» هم با شیطان و نفس درگیر است که مصلاً محراب است جای جنگ با شیطان در بیرون و نفس در درون است، اگر محراب به معنای جایگاه نماز باشد محراب یعنی جای حرب و اگر به آن غرفه باشد جایی که اشراف نشین است و کسانی که مقامی دارند آنجا مستقرند و مادون آنها در مکانهای دیگر قرار می گیرند «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» و دیگر قدرت حرف زدن او گرفته شد این ایحاء یعنی اشاره کرد هم بر کتابت تطبیق شد که دیدند وجود مبارک زکریا با دستش نوشت که بامداد و شامگاه به یاد خدا باشید عبادت و نماز صبح و شام را فراموش نکنید یا اشاره کرد و آنها به زبان اشاره بودند فهمیدند که صبح و شام باید به یاد

پروردگارشان باشند ولی دیدند قدرت حرف از حضرتش گرفته شد.

ص: ۵۳

پرسش: حاج آقا می شود رو به سمت باشد خودش...

پاسخ: نه، چون «أَلَّا تُكَلِّمَ» خدای سبحان خبر داد فرمود نمی توانی نه حرف زن فرمود نمی توانی حرف بزنی در حالی که سَوَى هستی، سالم هستی اینکه فرمود «أَلَّا تُكَلِّمَ» خبر می دهد یعنی چنین چیزی اتفاق می افتد که قدرت حرف زدن نداری.

آن وقت «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» وجود مبارک زکریا به آنها دستور داد که عبادتها را شما فراموش نکنید صبح و شام به یاد خدا باشید خب از آن جهت که پیامبر است باید ارشاد کند هدایت کند دستور بدهد قبلاً دستور می داد و الآن قدرت حرف ندارد ولی این دستور را با ایحاء و ایماء مشخص کرد آیا این است یا نه در این زمانی که فیض خاص الهی باید تنزل کند باید مردم هم فضا را فضای عبادت قرار بدهند گفتند اگر نماز استشقا بخوانید باران رحمت نازل می شود «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» فرمود اگر این چنین باشد ما برکات آسمان و زمین را نازل می کنیم در بعضی از روایات دارد که به وجود مبارک پیامبر عرض کردند یک چند روزی است وحی نمی آید فرمود چگونه وحی بیاید در حالی که شما ناخنها را نمی گیرید خب رعایت نظافت، رعایت بهداشت، رعایت تمیزی اینها منشأ ریزش برکت است آخر آنها هم دستور اسلام است منتها دستورهای توسل، دستورهای تعبیدی اش در نماز و روزه است دستورهای توسلی اش در بحثهای بهداشت و امثال بهداشت است اگر کسی بخواهد ثواب ببرد در روز پنج شنبه یا جمعه که ناخن می گیرد می گوید برای اینکه خدا دستور داد این هم بهداشتش را رعایت کرده هم ثوابش را برده اگر قصد قربت نکرد بالأخره دستور دین است این هم دین دستور داده که ناخنها را روز پنج شنبه و جمعه بگیرد هفته ای یک بار لااقل این ناخنها را بگیرد فرمود چگونه وحی بیاید در حالی که شما بهداشت را رعایت نمی کنید ناخنهایتان بلند است این چنین نیست که اگر کسی کثیف باشد فیض خدا مرتب می آید اینها چون این روایات کمتر مطرح شده به ذهن ما نمی آید شما در روایتهای غسل ثياب بخوانید حضرت فرمود این لباسها را بشویید تمیز کنید تا خدا را تسبیح کند اینکه بارها عرض شد ما جلد دوم مفاتیح الجنان لازم داریم برای همین است جلد اول مفاتیح الجنان که سعی بلیغ مرحوم محدث قمی (رضوان الله علیه) است ثواب عبادات را ذکر کرده فلان نماز، فلان روزه، فلان زیارت، فلان دعا، فلان مناجات، فلان اعتکاف چقدر ثواب دارد یک جلد دوم، جلد دوم یعنی جلد دوم مفاتیح جایش خالی است که درختکاری چقدر ثواب دارد، راهسازی چقدر ثواب دارد، احیای قنوات چقدر ثواب دارد، فضای محیط زیست را سالم نگه داشتن چقدر ثواب دارد، آن جاهای عمومی را ثواب کردن چقدر عقاب دارد اینها هم در روایات ماست دیگر رعایت پرورش گوسفند چقدر ثواب دارد، پرورش درخت چقدر ثواب دارد، «أَيُّ مَا رَجُلٍ سَقَى صِدْرَةً فَكَأَنَّمَا سَقَى مُؤْمِنًا» فرمود اگر کسی یک درخت بکارد زیر درخت آب بریزد مثل اینکه مؤمن عطشانی را از مرگ نجات داده ثواب بُرده خب اینها هم گفته ی دین است دیگر اگر یک جلد دوم مفاتیح الجنان نوشته بشود دیگر آدم باور می کند که تأمین فضای سالم برای زندگی عبادتی است دین هر دو قسمت را گفته حضرت رسول (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) فرمود این لباسها را زود به زود بشویید تمیز نگه دارید «لَتَسْبِّحَ اللَّهُ» تا تسبیح کند خدا را دستمال کثیف با غیر کثیف فرق می کند، جامه ی کثیف با غیر کثیف خیلی فرق می کند عده ی زیادی که می گویند ما حرف اینها

را می شنویم حالا ما واقعاً چشم ما بسته است گوش ما بسته است اینها آدمهای کوچکی نیستند می گویند ما حرفهای اینها را می شنویم تسبیح سنگ را می شنویم تسبیح در و دیوار را می شنویم هم از مرحوم شیخ طوسی نقل شد هم جناب زمخشری در کشاف نقل کرد در ذیل آیه ی «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَنْ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» آنجا این بحث گذشت که هر دو بزرگوار یعنی هم زمخشری در کشاف هم مرحوم شیخ طوسی در تبیان نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) فرمود سنگی بود که قبل از اینکه من به مقام نبوت برسم هر وقت مرا می دید سلام می کرد «وإني لأعرفه الآن» من الآن هم آن سنگ را می شناسم آخر اینها یکی دوتا روایت نیست فرمود قبل از اینکه من پیغمبر بشوم این سنگ هر وقت مرا می دید سلام می کرد احجاز هم، نباتات هم مثل همان انسانها هستند انسان دو قسم است، حیوان دو قسم است، حجر دو قسم است، شجر دو قسم است فرمود: «وإني لأعرفه الآن» هر دو بزرگوار این را نقل کردند. خب، از مجموع اینها برمی آید که شما اگر فضا را فضای دیانت کردید برکات نازل می شود اگر حضرت به افرادی فرمود چگونه وحی بیاید در حالی که شما بهداشت را رعایت نمی کنید این زیرمجموعه همان آیه است که «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ» اگر کسی جامعه ای باتقوا باشند ما برکات الهی را زیاد می کنید قهراً در جامعه ی بابرکت مردان متبرک و مبارک هم پدید می آیند.

خب، فرمود: «سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» این «سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» برای همیشه بود اما الآن که می خواهید فیض وجود یحیی پدید بیاید جامعه باید جامعه ی نورانی باشد «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» بعد یحیی به دنیا آمد. خدای سبحان به یحیی فرمود درباره ی یحیی فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» در دوران خردسالی و کودکی به وجود مبارک یحیی حُکم داد، حکمت داد حالا- این حکمت هم قابل تطبیق بر نبوت است هم قابل تطبیق بر معرفت حقایق الهی است اما از اینکه فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» این کتاب ظاهراً همان توراتی بود که از وجود مبارک موسی مانده بود خود یحیی (سلام الله علیه) از انبیای اولوالعزم نیست مثل عیسی و موسی (علیهم السلام) نیست این حافظ شریعت است آنهایی که جزء انبیای اولوالعزم اند کتاب دارند آنها که جزء انبیای اولوالعزم نیستند حافظ شریعت آن انبیای اولوالعزم اند «الْكِتَابَ» که اینجا هست همان معهود ذهنی و خارجی است که به تورات برمی گردد که این تورات را با قوت بگیر «خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» در قرآن کریم هم نسبت به انبیا دستور می دهد که شما این را با قدرت بگیرید، هم درباره ی اُمّت‌ها دستور می دهد که شما دین را با قوت بگیرید سرّ آن در بحثهای مطالبی است که آن را باید کم و بیش بعد از ذکر این آیات مطرح بینیم در سوره ی مبارکه ی «بقره» چند جا سخن از اخذ بقوه است نظیر آیه ی ۶۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» ذیل این آیه از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل شده است که از آن حضرت سؤال کردند این «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» «أَهِيَ بِقُوَّةِ الْقُلُوبِ أَمْ بِقُوَّةِ الْأَبْدَانِ» یعنی ما باید خوب بفهمیم یا خوب عمل کنیم و دفاع کنیم؟ حضرت فرمود: «بِقُوَّةِ الْقُلُوبِ وَ قُوَّةِ الْأَبْدَانِ» هم باید عاقلانه و حکیمانه خوب بفهمید هم شجاعانه خوب دفاع کنید «بِقُوَّةِ الْقُلُوبِ وَ قُوَّةِ الْأَبْدَانِ» این جریان «وَأَعِذُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» ناظر به همین قسمت خواهد بود. در بخشهای دیگری از همان سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۹۳ باز به این صورت آمده است «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» آن حدیث در ذیل این آیات است نه آیه «وَأَعِذُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ». در سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم مشابه این مضمون به نحو دیگر آمده آیه ی ۱۴۵ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این است که «وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ» به وجود مبارک موسای کلیم می فرماید «فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» تو به قوه بگیر به شاگردان هم بگو که تورات را به احسن وجوه بگیرند اگر درباره ی قرآن آمده است که قرآن ذلول است و ذو وجوه است و «فاحملوها على احسن وجوه» مشابه همان است که ذات اقدس الهی به موسای کلیم درباره ی تورات دستور داد که به قومت بگو «يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُوْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» اما اصل مطلب که «خُذْ بِقُوَّةٍ»، «خُذُوا بِقُوَّةٍ» و مانند آن هم به انبیا دستور داده می شود هم به اُمم آنها گفته می شود که «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» سرّش آن است که این کتاب، کتاب الهی خواه تورات خواه انجیل خواه کتاب انبیای دیگر (علیهم السلام) کتابی است قوی یعنی ضعف در آن نیست بطلان در آن نیست کذب در آن نیست و هم در آن نیست بطلان پذیری در آن نیست کتاب الهی «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» است منتها کمالش برای قرآن کریم است در طول زمان و گرنه آن کتابهای دیگر هم قبل از تحریف «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» بود منتها بطلان به معنای نسخ برای آنها نیست و گرنه بطلان به این معنا که حرف، حرف حق است همه ی «وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ» همه ی کتابها این طورند پس کتابهای الهی حقّ اند محتوایشان مُتَقَن است لذا قوی است این «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» مرحله ی کاملش برای قرآن است و پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) و گرنه تمام کتابهای الهی قول ثقیل است این اصل اول.

پاسخ: کتب الهی آنکه اصل است خب قابل تحریف نیست اما همان کتاب را «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» یک، «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» دو، آن روز که چاپ نبود همین و راقها تورات و انجیل را می نوشتند و عرضه می کردند احبار و رهبان دین فروش کم و زیاد می کردند یا تفسیر به رأی می کردند بالأخره این آیات نشان می دهد که عده ای «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ».

خب، پس اصل اول این است که این کتاب، کتاب سنگین است آن وقت دو ضلع این مثلث را با تلازم می شود حل کرد و قرآن هم به هر دو ضلع اشاره کرد اگر کتاب، کتاب وزین بود سنگین بود یک معلّم سنگینی باید این کتاب را بیاورد تدریس کند لذا فرمود: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»، «شَدِيدُ الْقُوَى» نه یعنی وزنش زیاد است، عقلش زیاد است، علمش زیاد است، درایتش زیاد است، حکمتش زیاد است، این می شود «شَدِيدُ الْقُوَى» اگر ذات اقدس الهی باشد او شدید القواست برای اینکه «مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» او قوی است، او متین است اینها از اسمای حسناى اوست این تعبیر هم مفید حصر است که «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» این چنین نیست که شدید القوی؟ قابل تطبیق بر ذات اقدس الهی نباشد معلّم بالاصاله خداست که شدید القواست بعد از او فرشته هایی هستند که شدید القواى اند بعد از آنها وجود مبارک پیامبر است که شدید القواست پس معلّم این کتاب، معلّم کتاب قوی یک انسان قوی است این ضلع دوم، شاگردانش هم باید یک انسان قوی باشند «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» مگر کتابهای علمی را هر کسی می تواند بگیرد قول ثقیل را هر کسی می تواند تحمّل کند لذا فرمود: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» برای اینکه ما که قوی هستیم، حرف ما که قوی است مستمع ضعیف به درد ما نمی خورد «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» اگر در تعبیرات آمده که قرآن هم برای ذو وجوه است «فاحملوها على أحسنها» یعنی این کتاب همه ی راههای بطلان را، وهم و خیال را، اشکال پذیری را، نقدپذیری را بسته و حق شده شما تمام این راههای قابل نقد و اینها را رها کنید به حق برسید حالا که به حق رسیدید آن مرحله ی نازلش برای شما حجت است ولی به این مرحله بَسَنده نکنید «اقرأ وارقى؟» نه تنها این آیه را بخوان و ثواب بیشتری ببر این آیه را بخوان به عمقش پی ببر، به عمق عمق پی ببر، به عمق عمق پی ببر و مانند آن «فاحملوها على أحسنها» همان طوری که تورات هم همین طور است انجیل هم همین طور است این اختصاصی به قرآن ندارد منتها کمالش برای قرآن است و گرنه اصلش برای همه صحف الهی است به وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» این تورات مثل انجیل مثل قرآن و مثل سایر کتابهای آسمانی همه ی اینها جبل متین اند اینها وحی الهی اند اینها انزال شده اند انزالشان کما مرّ غیر مرّ نظیر انزال مَطَر و برف و تگرگ نیست خدا تورات را نازل کرد یعنی آویخت نه انداخت صحف ابراهیم این طور است انجیل موسی این طور است کامل تر از همه قرآن این طور است اینها جبل متین اند اینها انزال الهی اند که خدا آویخت نه انداخت آن باران است که او را انزال می کنند می اندازند و گرنه کم نیست روایاتی که می فرماید این ثَقَلین و ثَقَلین اکبرش و اعظمش قرآن است که خدا نازل کرده «أحد طرفیه بید الله سبحانه و تعالی؟ و الطرف الآخر بأیدیکم» این را آویخت نه انداخت حالا که آویخت بگیرید و بالا بیایید هر مرتبه ای مادامی که در متن قرآن باشد قرآن است اگر خدای ناکرده با حرفهای عترت هماهنگ نباشد با عقل هماهنگ نباشد با علوم حقّ هماهنگ نباشد این قرآن نیست اگر قول ثقیل است در درجه ی اول با حرفهای عترت موافق است با عقل موافق است با علومى که به حدّ تجربه ی قطعی رسیده است نه هر فرضیه مطابق قرآن این می شود صراط مستقیم چون یک

طرفش به دست خداست و الطرف الآخر بایدیکم «إقرأ وارقی؟» بخوان و بالا برو به هر درجه که رسیدی یک مرحله از مراحل قرب الهی را طی کردی «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» چون این قول، قول ثقیل است معلّم شدید القواست شاگردش هم باید شدید القوا باشد لذا «فأحملوها على أحسن الوجوه» یک وقت است که انسان در راه نیست وقتی در راه نبود «الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ» چپ و راست هر دو گمراهی است «والوسطی؟ هی الجاده» و اینجا همان است که از وجود مبارک پیغمبر نقل شده است ابن اثیر جزری در جامع الاصول نقل کرد که حضرت فرمود: «خیر الأمور أوساطها» نه «أوسطها» اینکه ایشان نقل کرده «خیر الأمور أوساطها» این در محورهای اصلی که آدم چپ را رها کند، راست را رها کند «الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ» که در نهج البلاغه آمده «والوسطی؟ هی الجاده» حالا که به متن صراط مستقیم آشنا شد و در متن صراط مستقیم قرار گرفت از آن به بعد «خیر الأمور أكثرها و أوفرها و أشدها و أعلاها و أعقلها و أعظمها» از آن به بعد دیگر «خیر الأمور أوسطها» نیست برای اینکه اینجا کج و راستی نیست اینکه در دعای کمیل عرض می کنیم «وَأَقْرَبَهُمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصَصَهُمْ زُلْفَةً لِعَدِيكَ» همین است دیگر یعنی ما اینجا منتظر وسط باشیم یک آدم متوسط بشویم یا به ما گفتند بلندپروازی برای همه جایز است حالا تا که را بخواهد و نصیب چه کسی بشود و گرنه ما اگر در راهیم هر چه تندتر بیشتر چرا، برای اینکه اینجا خودش به ما دستور سرعت داد فرمود: «سَارِعُوا» خودش به ما دستور سبقت داد «فَاسْتَبِقُوا» و «سَارِعُوا» جای تصادف نیست برای اینکه راهی است که «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» یک میدان مسابقه ای است به اندازه ی آسمان و زمین خب چه کسی با چه کسی تصادف می کند اگر کسی بخواهد سرعت بگیرد با چه چیزی تصادف می کند اگر میدان مسابقه به اندازه ی «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» بود «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» اگر میدان مسابقه به اندازه ی آسمان و زمین است و هیچ مانعی در کار نیست برای اینکه فرض در این است که ما وارد صراط مستقیم شدیم با چه کسی تصادف بکنیم چه چیزی جلوی ما را می گیرد لذا سرعت هیچ مانعی ندارد و سبقت نه تنها مانعی ندارد بلکه دستور دادند که جلو بزن اما اگر گفتی «أَنَا أَعْلَمُ» معلوم می شود اصلاً در راه نیستی من بهترم، من مجتهدترم، من اعلمم معلوم می شود اصلاً در راه نیست آدم، اما اگر گفت من الهی هو الله گویم معلوم می شود در راه است وقتی در راه است نه کج راهه می رود نه راه کسی را می بندد آن وقت چنین آدمی دستور الهی این است که جلو بزن «سَابِقُوا»، «سَابِقُوا»، «سَابِقُوا» چرا، مبدا بگویی افراط و تفریط بد است اینجا جای افراط و تفریط نیست اینجا جای «خیر الأمور أشدها و أكثرها و أوفرها» است اگر بخواهی راه پیدا کنی بله، «خیر الأمور أوسطها» وقتی صراط مستقیمی مشخص شد هر چه توانستی «تا سر رود به سر برو تا پا به پا پیو» این طور نیست که کسی مزاحم آدم باشد بگویند چرا جلو میزنی اگر کسی در این صراط بود مثل معصوم (سلام الله علیه) همه ی اموالش را اگر ببخشد اسراف نیست مثل وجود مبارک امام .. این زیر سؤال نمی رود که چرا شما همه ی موال را بخشیدی، همه ی اموال را ببخشی این می شود اسراف این چون معصوم است در صراط مستقیم است می داند کجا همه ی اموال را ببخشد به جاست، کجا اموالش را با فقرا تقسیم بکند به جاست چون در متن صراط است در متن صراط جا برای اسراف و تبذیر نیست اسراف و تبذیر برای بیراهه هاست. بر اساس این مثلث که کتاب آسمانی قول ثقیل است، معلّم شدید القواست هر کدام از اینها بشود شدید القواست آن وقت شاگردش هم باید شدید القوا باشد لذا «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» تعبیرات گوناگون آمده به یحیی گفته، به موسی گفته، به قومشان گفته اختصاصی به یک گروه ندارد بعد فرمود به قومت بگو به موسای کلیم فرمود به قومت بگو «يَاخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» در روایات ما هم هست که شما این قرآن را به احسن وجوه حمل کنید، خب.

پاسخ: آن عمل است، عمل است دیگر در مقام عمل انسان نباید افراط و تفریط بکند اما وقتی سخن از معرفت باشد و سخن از گاهی ایثار یک جانبه باشد آن دیگر جای افراط و تفریط نیست گاهی در مقام عمل بله، به ما گفتند عمل معتدل باشد روزه اگر ضرر دارد جایز نیست و مانند آن، انسان که تمام فضیلتش در محدوده ی کار نیست.

فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» بعد فرمود: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» این حکم می تواند بر نبوت حمل بشود لکن در بخشی از آیات در مقابل نبوت است «آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ» آنجا چون تفصیل قاطع شرکت است نمی توان حکم را بر نبوت حمل کرد اما اینجا که تفصیلی در کار نیست قابل تطبیق هست می تواند حکم همان نبوت باشد. برخی وجود مبارک امام جواد (سلام الله علیه) را از نزدیک مکرر مطالعه می کردند که قدّ مبارکش چقدر است، پای مبارکش چقدر است، سر مبارکش چقدر است خوب داشت نگاه می کرد حضرت نشست فرمود چه کار می کنی؟ عرض کرد می خواهم وضع شما را بینم وقتی به مصر می رسم به مردم مصر بگویم که امام نهم شیعیان این است فرمود خیر، «إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ بِالْإِمَامَةِ كَمَا احْتَجَّ بِالنَّبُوءِ» و قال «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» تو چه کار داری قدّ من چقدر است از من کوچک تر وجود مبارک یحیی بود جریان امامت مثل جریان نبوت فضل الهی است این به قد و قامت و سن و سال ارتباط ندارد مگر ذات اقدس الهی به یحیی (سلام الله علیه) در دوران کودکی نبوت نداد چه کار داری حالا- سنّ من چقدر است، پای من چقدر است «إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ بِالْإِمَامَةِ كَمَا احْتَجَّ بِالنَّبُوءِ» و قال «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا». خب، اینها هست با شواهد می شود گفت که حکم یعنی نبوت و آنجایی که حکم و نبوت در کنار هم اند چون تفصیل قاطع شرکت است حمل حکم بر نبوت آسان نیست اما اینجایی که نبوت ذکر نشده قابل حمل بر نبوت هم هست.

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)»

بعد از اینکه محور اصلی دعای زکریا (سلام الله علیه) مشخص شد که او خواهان فرزند طیب و رضی و مرضی بود و جریان ارث به عنوان قرینه بود و گرنه او وارث طلب نمی کرد او فرزند می خواست و خدای سبحان هم دعای او را مستجاب کرد فرمود به تو مژده ی فرزند صالح می دهیم از ذات اقدس الهی علامت خواست که بفهمد این وعده چه موقع انجام می شود خدای سبحان فرمود آن روزی که آن شبانه روزی که زبانت بند آمد و جز یاد حق و نام حق چیزی بر زبانت جاری نمی شود آن زمان هنگام وفای به وعده و انجام وعده است برخیا خیال کردند که این «أَلَّا تُكَلِّمَ» این روزه ی صِیْمَت است یعنی سه روز حرف نزن که حکم تشریعی است اگر سه روز حرف نزدن معیار باشد این دیگر آیت نیست باید وقت را خدای سبحان مشخص بکنند دوباره باید زکریا سؤال بکنند که از چه موقع من حرف زدن را ترک کنم، از چه موقع صوم صِیْمَت بگیرم و مانند آن در حالی که این آیت خواستن و علامت خواستن را به همین بسنده کرد معلوم می شود مقصود از «أَلَّا تُكَلِّمَ» که خبر است نه انشاء همان کار تکوینی است یعنی وقتی که زبانت فقط توان یاد خدا داشت و از ذکر غیر خدا بند آمد این یکی، همین معنا ممکن است درباره ی دست و پا انجام بگیرد می توان گفت وقتی که دست از قدرت حرکت افتاد یا پایت از قدرت حرکت افتاد این علامت است لکن علامت را در زبان قرار دادن که زبان فقط به ذکر خدا گویا باشد و از کلمات دیگر عاجز باشد این تمرکز در عبادت است این تمهّز در عبادت است از این جهت فقط زبان انتخاب شد و کار، کار تکوینی است آن گاه «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» بنا بر اینکه محراب یعنی جای حَرَب یعنی مکان نماز گزار باشد این دلیل نیست بر اینکه امام جماعت بتواند جای بلند بایستد ولی برخی از علمای سُنّت آن طوری که قرطبی در جامع المقاصد نقل کرد فتوا دادند گفتند امام جماعت می تواند جای بلند بایستد به این آیه استشهاد کردند بنا بر اینکه حکمی که در شریعت قبل بود بتوان آن را استصحاب کرد گفتند چون زکریا (سلام الله علیه) در محراب بود و محراب هم جای بلندی بود و همان جا نماز می خواند و نماز جماعتش هم همان جا می خواند پس امام جماعت می تواند بلندتر از مأوموم باشد. برخیا گفتند این کار جایز نیست برای اینکه این بوی تکبر و مَیِّت می دهد امام جماعت باید پایین تر باشد این تعلیل تام نیست برای اینکه این جواز پایین تر بودن را ثابت نمی کند حدّا کثر هم سطح بودن را ثابت می کند دلیل اصلی اش روایتی است که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است آنها هم نقل کردند که امام جماعت نمی تواند در جای بلندتر بایستد حالا شاید حکمتش هم این باشد که او بخواهد متواضع تر باشد به زمین نزدیک تر باشد جایی که احتمال تکبر هست در آن نباشد و اینها ولی در جریان خطابه و سخن گفتن برای اینکه مردم باید ببینند مخصوصاً در جریان نماز جمعه که گفته شد «کُلِّ وَاِعْظِ قَبْلَهُ و کُلِّ مَوْعُظٍ قَبْلَهُ»^(۱) این در روایات خطبه ی نماز جمعه است یعنی هر واعظی باید روبه روی مردم باشد قبله یعنی مقابل

هم باشد نه قبله یعنی رو به قبله چون امام جماعت پشت به قبله است «كُلُّ وَاعِظٍ قَبْلَهُ وَ كُلُّ مُوعِظٍ قَبْلَهُ» این در روایات خطبه های نماز جمعه است یعنی خطیب باید مقابل مردم باشد مردم هم باید مقابل خطیب باشند که روبه روی یکدیگر باشند که همان چهره به چهره است. خب، در خطبه های نماز جمعه ارتفاع جای خطیب مشخص است در خطبه های نماز جمعه و همچنین در محورها لکن در نماز برابر روایتی که هم ما نقل کردیم هم آنها نقل کردند حتماً امام جماعت یا باید مساوی یا باید مادون باشد. خب، پس این سخن که چون محراب احتمالاً به معنای غرفه بالاست امام جماعت می تواند جایش بالاتر باشد این ناصواب است. «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» حالا یا اشاره کرده یا نوشته یک بحث مبسوطی که خارج از حریم این آیه است جناب قرطبی طرح کرده که اگر کسی نذر کرده است حرف نزنند آیا نامه نوشتن باعث حنث نذر است یا نیست خب این مربوط به سعه و ضیق آن نذر است دیگر اگر این حرف نزدن منحصر در تکلم به دستگاه گویش باشد خب شامل کتابت نمی شود اما اگر کنایه از قطع رابطه باشد یعنی نه با قلم نه با بنان نه با بیان با او رابطه نداشته باشند اگر نامه نوشته به قسم یا به نذرش وفا نکرده «أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا». آن گاه از جمله ی «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» نبوت در می آید حالا چه منظور از «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» این حکم نبوت باشد یا نه، چون بالأخره وحی است دیگر اینکه خدای سبحان به یحیی (سلام الله علیه) خطاب می کند «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» این یک وحی است منظور از این کتاب یا جنس است که همه ی کتابهای انبیای قبلی است یا نه، خصوص تورات است که مصدق کتابهای انبیای قبلی هم هست در قرآن کریم به اصطلاح قرآن کریم عنوان کتاب برای همین پنج پیامبر اولوالعزم است کتاب یعنی مجموعه ی قوانین، عقاید، اخلاق، احکام فقهی و حقوقی این اصطلاح قرآنی است هر نوشته ای را قرآن کتاب نمی داند لذا آنچه را که به داود (سلام الله علیه) داده شد از او به عنوان زبور یاد کرده نه به عنوان کتاب وقتی از کتابدارها نام می برد همین پنج نفر است «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ» (۲) و کذا و همین پنج نفرند هر جا سخن از کتاب است همین پنج نفرند، هر جا سخن از رسالت رسمی است همین پنج نفرند بقیه حافظان شریعت اینها هستند.

ص: ۵۸

۱- (۱). من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۸۰.

۲- (۲). سوره ی شوری؟، آیه ی ۱۳.

پرسش: ...

پاسخ: بله، کتاب اصطلاح قرآنی اش این است و از داود (سلام الله علیه) «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا» (۱) مجموعه نصایح اخلاقی و امثال ذلک است و گرنه کتاب در اصطلاح قرآن مجموعه ی عقاید، اخلاق، احکام فقهی و حقوقی است که کشورداری است حدود در آن هست، تعزیرات در آن هست، قصاص در آن هست، احکام معاملات در آن هست، روابط بین الملل در آن هست این را می گویند کتاب در اصطلاح قرآن.

پرسش: حاج آقا زبور را هم کتاب معنا کردند.

پاسخ: زبور لغتاً به معنی کتاب است زُبر و بینات این چنین است معنای لغوی اش است اما به اصطلاح قرآنی نیست، خب.

پرسش: ببخشید در آیه ی شانزده .. خطاب نشده ...

پاسخ: نه، «وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ» (۲) یعنی «فی القرآن»، در قرآن قصه ی مریم را ما برای تو بازگو می کنیم «الْكِتَابِ» یعنی قرآن «وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» خب آن هم گذشته از اینکه وجود مبارک عیسی دارای کتاب بود دیگر انجیل کتاب است در هیچ جای قرآن ذات اقدس الهی عنوان کتاب را برای غیر انبیای اولوالعزم ذکر نکرده این یک اصطلاح قرآنی است و گرنه کتاب به معنی مکتوب و امثال آن که معنای لغوی است بر خیلی از این چیزها صادق است.

پرسش: ...خرج علی قومه شد

پاسخ: بله دیگر، چون اشراف پیدا کرد بر قومش این اشراف حالا یا آن محراب آن غرفه بود بالا بود و از بالا آمد پایین یا نه، وقتی که اشراف پیدا کرده همان اشراف رهبری، اشراف ارشادی، اشراف موعظتی «علی» صادق است.

ص: ۵۹

۱- (۳) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۳.

۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۶.

پاسخ: بله چون مواعظ در آن است چون وجود مبارک داود جزء انبیای حافظ شریعت موسای کلیم (سلام الله علیه) است که فرمود انبیای بعدی بعد از وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) حافظ همان دین بودند و به همان کتاب موسای کلیم عمل می کردند و حکم می کردند، خب.

پرسش: حاج آقا، قبل از حضرت نوح.

پاسخ: دیگر حالا آن آثاری در دست نیست فقط آنچه را که قرآن کریم نقل می کند چون جریان طوفان بسیاری از حوادث قبل از طوفان را از یاد تاریخ و هاضمه ی تاریخ بیرون برد خبری از قبل از طوفان نیست.

«يَا يَحْيَىٰ» همین وحی الهی نشانه ی بخشی از نبوت است. «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» خب این را ذات اقدس الهی به یحیی وحی فرستاد که «الْكِتَابَ» همان عهد خارجی است و جریان موسای کلیم است یا جنس است که همه ی کتابهای انبیای قبلی را شامل می شود. این «بِقُوَّةٍ» همان طوری که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) در ذیل آیه ی «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» (۱) روایتی بود که در بحث دیروز گذشت از حضرت سؤال کردند «أَقُوَّةٌ فِي الْأَبْدَانِ أَمْ قُوَّةٌ فِي الْقُلُوبِ» حضرت فرمود: «فیهما جمیعاً» (۲) یعنی معارف این کتاب الهی را خوب بفهمید و به احکامش هم خوب عمل بکنید این «بِقُوَّةٍ» جامع هر دو مطلب است. درباره ی قرآن کریم و وظیفه ی امت اسلامی اینها جداگانه ذکر شده هم به عنوان تدبیر «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ» (۳) هم به عنوان تدبیر در آیه ی «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۴) این دو، اینها مربوط به تدبیر است و فهم آیات الهی است. درباره ی عمل محکم و متقن هم فرمود شما بنیان مرصوص باشید و ذات اقدس الهی کسانی را که در راه او در حدّ «بُتَيَّانٌ مَرْصُوصٌ» (۵) مبارزه می کنند دوست دارد و در کلّ جریانهای اسلامی هم فرمود شما ستر باشید، نفوذناپذیر باشید، سلطه ناپذیر باشید «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» (۶) این آیه مکرر معنا شد «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» خطاب به امت اسلامی است که مسلمانها طرزی زندگی کنید که به عنوان امر غایب بیگانه ها حتماً در شما ستبری را احساس کنند بفهمند نفوذناپذیرید و به طرف شما نیایند حمله نکنند قصد سرزمین شما را نکنند نه شما نسبت به آنها خشونت اعمال کنید نفرمود «اغْلظُوا عَلَيْهِمْ» فرمود طرزی باشید که آنها بفهمند شما نفوذناپذیرید «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» خب مستحضرید آنها که خدا و قیامت را قبول ندارند که نه امر حاضر او را قبول دارند نه امر غایب او را این خطاب این امر غایب به کفار امر حاضر به مؤمنین است فرمود حتماً این لامش هم تأکید را می فهماند البته حتماً آنها باید بیابند که شما نفوذناپذیرید این امر غایب است به کفار لکن به طور دقیق امر حاضر است به مؤمنین یعنی بنیان مرصوص باشید، نفوذناپذیر باشید که آنها طمع در شما نکنند نه شما حمله بکنید آن حمله کردن در زمان جهاد به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وابسته است که فرمود: «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (۷) آن میدان جنگ است اما در شرایط عادی مسلمانها آن قدر باید ستر باشند که بیگانه هوس حمله نکند، هوس تجاوز نکند، هوس نفوذ نکند «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» (۸) خب این غلظه که دیگران در مؤمنین احساس می کنند در اثر «قُوَّةِ الْقُلُوبِ وَ قُوَّةِ الْأَبْدَانِ» است دیگر اگر اینها به اسلام عمل نکنند دیگر قوتی در کار نیست این می شود «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ» می شود «كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ» (۹) در بیت عنكبوت که دیگر غلظتی نیست بنیان مرصوصی نیست. فتحصل این «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» (۱۰) که به امم دیگر گفتند «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» که به وجود

مبارک یحیی فرمود به امت اسلامی جداگانه آن بخشی که به معرفت برمی گردد فرمود: «يَذَّبُرُوا»، (۱۱) «أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ» (۱۲) و مانند آن، آن بخشی که به عمل برمی گردد فرمود بنیان مرصوص باشید، فرمود: «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» باشید و مانند آن، بعد می فرماید کسانی که خوب فهمیدند و خوب عمل کردند ما به آنها جایزه می دهیم آنهايي که خوب فهمیدند و خوب عمل کردند ما به آنها جایزه دادیم آن را در سوره ی مبارکه ی «ص» درباره ی انبیای ابراهیمی ذکر فرمود در سوره ی مبارکه ی «ص» آیه ی ۴۵ و ۴۶ به این صورت است فرمود: «وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدَى وَالْأَبْصَارِ» اینها چشم دارند و دست خب این چشم و دست را همه دارند چشم دارند یعنی خوب می فهمند دست دارند خوب دفاع می کنند خیلها کورند خیلها اعرج اند اگر از یک عده یاد کرد که اینها «صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» ناظر به همین است فرمود آن که بت شکن است دست دارد و گرنه آن که بت تراش و بت پرست است که دست ندارد آن که می فرماید: «أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» او بصر دارد و گرنه دیگران که بت پرست اند که بصر ندارند فرمود این چند نفر دست دارند و چشم، چشم دارند کنایه از آن است که قدرت درک دارند معرفت دارند بصر دارند بصیرت دارند و مانند آن، دست دارند یعنی کار می کنند اینها «أُولَى الْأَيْدَى وَالْأَبْصَارِ» هستند. خب، خدای سبحان به این بزرگانی که خوب می فهمند و خوب عمل می کنند چه چیزی جایزه داد؟ فرمود: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ» (۱۳) ما یک جایزه خالص صد درصد ناب به اینها دادیم آن جایزه چیست؟ این است که اینها به یاد خانه شان اند ذکر الدار، ذکر الدار یعنی ذکر الدار یعنی به یاد خانه شان اند آدرس خانه شان فراموش نشده می فهمند کجایی اند کجا می خواهند بروند ما به اینها یک جایزه ی خالص دادیم «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ» سؤال می شود «ما تلك الخالصه؟» جواب «ذِكْرِي» (۱۴)، دار یعنی خانه، خب خیلها خانه شان را فراموش کردند خب کسی که آدرس خانه اش را فراموش بکند نداند کجاست می شود گمراه دیگر نمی داند اصلاً کجا می خواهد برود کجایی است اگر ندانست او را می برند با «خُدُوءُهُ فَعُلُوءُهُ» (۱۵) می برند آن کسی که به یاد خانه ی خودش است او را آباد می کند فرمود این جایزه را ما به کسانی که چشم دارند دست دارند دادیم در بخشهای دیگری از قرآن کریم وقتی که بر این گروه سلام می فرستد می فرماید این جایزه ها این سلامها این عنایتهای الهی مخصوص این انبیا نیست البته قلّه اش صد درصدش نابش مخصوص اینهاست اما شاگردان اینها که راهی راه اینها هستند «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۱۶) در غالب این جایزه ها بعد از اینکه نام انبیا (علیهم السلام) و پاداش آنها را ذکر می کند می فرماید ما این چنین به مؤمنین جایزه می دهیم جریان ذکر یونسی هم همین است دیگر این ذکر یونسیه که خیلها تجربه کردند «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؟ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ» (۱۷) تا اینجا برای یونس است «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» یعنی این چنین نیست که این ذکر مخصوص یونس (سلام الله علیه) باشد این نجات دادن مخصوص او باشد نه، حالا- آن مرحله ی کاملش برای اینهاست نظیر همان سنگی که در بحثهای قبل اشاره شد خب همه ی احجار و اشجار مَسْبُوحِ الهی اند «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (۱۸) اما در بین اینها یک برجستگی برای بعضی از اشجار هست که از آن شجر وجود مبارک موسای کلیم «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» (۱۹) می شنود بعضی از احجار هستند که از آن احجار وجود مبارک پیغمبر سلام خاص می شنود که می فرماید این سنگ قبل از اینکه من پیامبر بشوم به من سلام می کردند و من الآن می شناسمش همه مَسْبُوحِ اند منتها بعضیها شجر، بعضیها حجر آن ذکر برجسته تر را دارد اینجا هم همین طور است انبیا و اولیای الهی از فیض برتری برخوردارند اما تعلیم ذیل آیه عام است فرمود: «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (۲۰) خب پس بنابراین اگر کسی دارای چشم بود و دارای دست بود یعنی خوب فهمید و خوب عمل کرد جایزه اش این است که خانه اش یاد است وقتی بفهمد خانه اش یادش است جای دیگر نمی رود دیگر خب «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرِي الدَّارِ» (۲۱) در جریان یحیی (سلام الله علیه) که فرمود: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ

صَبِيًّا» برخیا خواستند بگویند این حکم نبوت است سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) می فرمودند چون در آیات فراوان حکم در قبال نبوت و در کنار نبوت قرار گرفت منظور از حکم نبوت نیست که این بحث در مباحثات دیروز اشاره شد گوشه ای از این در سوره ی مبارکه ی «انعام» هست که حکم در کنار نبوت است آیه ی نود سوره ی مبارکه ی «انعام» این است «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» چون تفصیل قاطع شرکت است پس منظور از حکم، نبوت نیست چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «جاثیه» هم حکم در کنار نبوت ذکر شده باز بر اساس اینکه تفصیل قاطع شرکت است منظور از حکم نبوت نیست آیه ی شانزده سوره ی «جاثیه» این است «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» این فرمایش در سوره ی «جاثیه» و سوره ی «انعام» درست است اما در محلّ بحث آیه ی محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «مریم» که نبوت ذکر نشده ما شاهدی نداریم بر اینکه حکم در اینجا مقابل نبوت است احتمالاً قابل تطبیق بر نبوت است مگر اینکه آنها را قرینه قرار بدهید که حتماً حکم غیر از نبوت است ولی به هر حال حکم و حکمت در اصطلاح قرآن کریم یک درک خاصی از معارف الهی است البته حکمت به اصطلاح قرآن کریم حکمتِ مصطلح حوزه نیست چه اینکه فقه به اصطلاح قرآن کریم فقه مصطلح حوزه ها نیست فقه مصطلح حوزه ها حکمت است چه اینکه حکمت مصطلح حوزه ها هم فقه است فقه به معنای دین شناسی حالا خواه اصول خواه فروع بر علوم عقلی صادق است چه اینکه حکمت بر فقه هم منطبق است اما اینجا که فرمود: «وَأَتَيْنَاهُ الْهُكْمَ صَبِيًّا» در دوران کودکی ما حکمت آموختیم این هم قابل تطبیق بر نبوت است و هم قابل تطبیق بر نوع خاصی از ادراک معارف الهی. چند نعمت را ذات اقدس الهی به وجود مبارک یحیی داد قبلاً اشاره شد که از این «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَيِّمًا» (۲۲) وجود مبارک یحیی مظهر «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۲۳) است مستحضرید که اولیای الهی که مظاهر اسمای حسنی خدای اند این مظهریت برای بعضیها نسبی است برای بعضیها مطلق است مطلقش برای وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که اولین صادر است که «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نوري» (۲۴) او مظهر تام «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» است مظهر اسم اعظم است به طور مطلق در بین ممکنات اما هر کدام از ممکنات دیگر مظهر «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» هستند درباره ی اسمی از اسمای خاصه وجود مبارک یحیی از همین قبیل است و گر نه آن اطلاقش یعنی مظهر «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» بالقول المطلق وجود مبارک رسول گرامی است. خب، اینکه فرمود: «وَأَتَيْنَاهُ الْهُكْمَ صَبِيًّا» مطالب دیگری را هم فرمود که ما به وجود مبارک یحیی دادیم و آن مطالب عبارت از این است «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا؟ وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا» ما چند چیز به او دادیم او هم چند وصف را فراهم کرد که البته آنها هم باز به عنایت الهی بود ما هم مجدداً چند پاداش به او دادیم این یک در بین عطای خودش را ذکر می کند عمل صالح او را ذکر می کند بعد پاداش او را هم ذکر می کند فرمود ما به او کتاب دادیم و گفتیم کتاب را بقوه بگیر او هم بقوه گرفت چون بقوه گرفت سه تا کار کرد آن سه تا کار را می گوئیم ما هم سه بار به او سلام فرستادیم برای اینکه آن سه تا کار را خوب کرده پس ما گفتیم «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» این بقوه گرفت و نتیجه اش آن سه کار بود ما هم سه سلام سه جایزه به او دادیم که آنها را ذکر می کنیم خب ما غیر از اینکه به او گفتیم «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» چیزهای دیگری هم به او اعطا کردیم «أَتَيْنَاهُ الْهُكْمَ صَبِيًّا» یک، «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» این «مِنْ لَدُنَّا» هم می تواند گرچه از نظر آیه، آیه ی بعد است می تواند متعلق باشد به «أَتَيْنَاهُ الْهُكْمَ» یعنی «أَتَيْنَاهُ الْهُكْمَ صَبِيًّا» «مِنْ لَدُنَّا آتِنَاهُ» هم متعلق باشد به «وَحَنَانًا» که علی التنازع مفعول واسطه باشد برای هر دو «آتِنَاهُ الْحُكْمَ مِنْ لَدُنَّا، آتِنَاهُ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» همه چیز لدی اللهی است منتها بعضی از امور اسباب دخیل است بعضی از امور اسباب دخیل نیست آنجایی که اسباب دخیل نیست لدی اللهی و لدنی بودنش شفاف است آنجا که اسباب دخیل است ما عادت کردیم به علل و اسباب اسناد بدهیم و گر نه «مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (۲۵). خب، «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» ما یک حنان، یک انعطاف، یک گرایش، یک علاقه، یک کششی بین ما و او هست او شیفته ی ماست ما

حَنَانِیم از این حَنان بودن به او حنان دادیم عاطفه دادیم، عطوفش کردیم، مهربان کردیم، وابسته به خودمان کردیم این دلبسته ی ماست این سید است و حضور است و به چیزی دلبسته نیست و دلبسته ی ماست «وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا». باز چه دادیم «زَكَاهَ» به او نمُو دادیم، طهارت دادیم اینکه فرمود: «يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا» (۲۶) از همین قبیل است خب حالا این قدر این مطالب نازل شده است که آمدند گفتند زکات یعنی برکت است، صدقه است صدقه ای به زکریا دادیم و باعث برکت است اینها همان «فأحمِلوه علی أحسن الوجوه» (۲۷) است قرآن بر آن مراحل عالی تر باید حمل بشود فرمود ما او را زکات دادیم یعنی طهارت دادیم تطهیرش کردیم این بیان نورانی را مرحوم امین الاسلام در ذیل آیه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (۲۸) از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می کند «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» یعنی «يُطَهِّرُهُم عن كُلِّ شَيْءٍ سَوِيَّ اللَّهُ» (۲۹) این مضمون آیه این حرف چه کسی است هر علاقه ای انسان در برابر آن جمال محض دَنَس است فرمود این شراب اهل بهشت را از هر چه غیر خداست از چرک هر چه غیر خداست پاک کرده این از غرر روایات ماست مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان ذیل آیه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» ذکر می کند وقتی ساقی او باشد چنین شرابی را هم عطا می کند خب زکات هم دادیم به او طهارت دادیم حالا این چنین که ما کردیم او چه کرد؟ او نسبت به ما تقوا داشت در خانواده اش بار بود در جامعه جَبَّار عصی نبود ببینید اینها خیال کردند عصی یعنی با خدا معصیت نکرده خب نسبت به خدا که جَبَّاری نمی شود که انسان بالأخره سه رابطه دارد با خدای خود با محیط زندگی خود با جامعه، با خدای خودش «كَانَ تَقِيًّا» در محیط خانواده «بِرًّا بِوَالِدَيْهِ» بود، در محیط جامعه نسبت به کسی اهل جبر و ستم و ظلم و عصیان نبود باز را باز گفتند بَر را بَر گفتند چون دریادل است و صحراصفت به کدام بخش از صحرا کوچه و بازار را که نمی گویند بَر که به بیابان وسیع می گویند بَر آن انسانی که خیرش خیلی وسیع است باز است آن ذوالبری که مثل بَر است می گویند باز است و گرنه به هر آدمی نیکوصفتی نمی گویند این بَر جزء ابرار است باز است چه اینکه در اصطلاح حوزوی به چه کسی می گویند بحرالعلوم آن که انبار علم باشد آن که حافظ مثلاً چندین جلد کتاب باشد آنکه بحر نیست دریا مثل استخر نیست که آب در آن ذخیره بشود این آبهای فراوانی که از باران و امثال باران خدا به دریا داد او به قدری هنرمند است که خودش گوهر می سازد این می شود بحر این دریا گوهر دارد موزه ها هم گوهر دارند بانکها هم گوهر دارند اما آنها دریا نیستند آنها را از خارج یک مقدار گوهر در آن ریختند بعد برمی دارند موزه و بانک و مانند آن با دریا فرق می کند به کسی می گویند بحرالعلوم که نوآوری داشته باشد، ابتکار داشته باشد نه مجمع خاطرات باشد چیزهایی را حفظ کرده باشد می گویند متبخر است یعنی این، بحرالعلوم است یعنی این، و اگر کسی باز شد جزء ابرار شد و بَر شد و مانند آن یعنی صحراصفت است وسیع است و اگر تنگ نظر باشد شرح صدر نداشته باشد جزء ابرار نیست وجود مبارک یحیی نسبت به مسائل خانوادگی صحراصفت بود شرح صدر داشت پس نسبت به پروردگارش تقی بود، نسبت به مسائل خانوادگی باز بود نسبت به جامعه هم جَبَّار عصی نبود نه نسبت به خدا عصی نبود خب جَبَّار را چه کار می کنید اینها این عصی را نسبت به خود زدند نسبت به فرمان خدا معصیت نمی کرد خب اینکه اول بود نسبت به فرمان خدا باتقوا بود اگر مَلِکَهِ ی تقوا ثابت است دیگر بعد نمی گویند معصیت نکرده که نسبت به جامعه و خلق خدا این است. خب، اگر خدای سبحان از راه وحی فرمود بقوّه بگیر و اگر در دوران خردسالی به او حکم داد و اگر گرایش و حنان و عاطفه به او عطا کرد و اگر طهارت به او عطا کرد او هم به قوّت اینها را گرفت هم کتاب را به قوّت گرفت، هم حکم را به قوّت گرفت، هم حنان را به قوّت گرفت، هم طهارت را به قوّت گرفت، لذا هم تقوای او کامل بود هم نسبت به مسائل خانوادگی که جای حنان و عاطفه و رأفت و رحمت و مهربانی است به قوّت گرفت هم نسبت به جامعه «وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا» به قوّت گرفت پاداشی که خدای سبحان داد فرمود: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُنْعَثُ حَيًّا».

- ۱- (۵) . سورة ی بقره، آیه ی ۶۳.
- ۲- (۶) . بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۲۶.
- ۳- (۷) . سورة ی ص، آیه ی ۲۹.
- ۴- (۸) . سورة ی محمد، آیه ی ۲۴.
- ۵- (۹) . سورة ی صف، آیه ی ۴.
- ۶- (۱۰) . سورة ی توبه، آیه ی ۱۲۳.
- ۷- (۱۱) . سورة ی توبه، آیه ی ۷۳.
- ۸- (۱۲) . سورة ی توبه. آیه ی ۱۲۳.
- ۹- (۱۳) . سورة ی عنکبوت. آیه ی ۴۱.
- ۱۰- (۱۴) . سورة ی بقره. آیه ی ۹۳.
- ۱۱- (۱۵) . سورة ی مؤمنون. آیه ی ۶۸.
- ۱۲- (۱۶) . سورة ی نساء. آیه ی ۸۲.
- ۱۳- (۱۷) . سورة ی ص، آیه ی ۴۶.
- ۱۴- (۱۸) . سورة ی ص، آیه ی ۴۶.
- ۱۵- (۱۹) . سورة ی حاقه. آیه ی ۳۰.
- ۱۶- (۲۰) . سورة ی صافات، آیه ی ۱۱۰.
- ۱۷- (۲۱) . سورة ی انبیاء، آیات ۸۷ و ۸۸.
- ۱۸- (۲۲) . سورة ی اسراء، آیه ی ۴۴.
- ۱۹- (۲۳) . سورة ی قصص، آیه ی ۳۰.
- ۲۰- (۲۴) . سورة ی انبیاء، آیه ی ۸۸.
- ۲۱- (۲۵) . سورة ی ص، آیه ی ۴۶.
- ۲۲- (۲۶) . سورة ی مریم، آیه ی ۷.
- ۲۳- (۲۷) . سورة ی شوری، آیه ی ۱۱.
- ۲۴- (۲۸) . بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷.
- ۲۵- (۲۹) . سورة ی نحل، آیه ی ۵۳.
- ۲۶- (۳۰) . سورة ی احزاب، آیه ی ۳۳.
- ۲۷- (۳۱) . عولای الثالی، ج ۴، ص ۱۰۵.
- ۲۸- (۳۲) . سورة ی انسان، آیه ی ۲۱.
- ۲۹- (۳۳) . تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۲۳.

آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۰

Your browser does not support the audio tag.

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)»

چون وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) مشتاق فرزند طیب و رضی بود و این بشارت را از ذات اقدس الهی تلقی کرد بی صبرانه منتظر زمان وفای به این وعد بود لذا عرض کرد علامتی برای من قرار بدهید تا من بفهمم در چه زمانی این وعده وفا می شود که «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» یعنی علامتِ زمانِ رسیدنِ آن وفاست و آنچه برخیاها نقل کردند که این علامت برای تشخیص آن است که این تلقی از فرشته است یا _ معاذ الله _ جزء القائنات شیطان است این درست نبود.

مطلب دیگر آن است که در این گفتگو و در این تبشیر و در جعل آیت و در وفای به عهد هم سخن فرشته ها مطرح است هم کلام الهی آن که مظهر «لا یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» (۱) است، «لا یَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ» (۲) است این می تواند جامع همه ی این مراحل باشد هم گفتگو را، تبشیر را، سلام را، جعل آیت را این عناوین یاد شده را از خدا تلقی کند و از فرشته ها، اما آن که مظهر چنین نامی نیست اگر سرگرم تلقی این امور و عناوین یاد شده از فرشته هاست از خدا غافل است یا سرگرم تلقی این عناوین از خدای سبحان است از فرشته ها غافل است آن نمی تواند جامع هر دو قسم باشد جزء جوامع الکلم باشد یا وجود مبارک زکریا به این جامعیت نرسیده است یا حالاتشان گوناگون است البته وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چون مظهر تام این «لا یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» (۳)، «شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ» (۴) و مانند آن است اگر «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (۵) را تلقی می کند از بالا-تر غافل نیست اگر «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» (۶) را تلقی می کند از بالا-تر غافل نیست از «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۷) طرفی می بندد از مادون غافل نیست بنابراین اثبات اینکه وجود مبارک زکریا در همه ی این عناوین و امور هر دو بخش را می دید کار آسانی نیست و اگر در بعضی از امور هر دو قسمت را ببیند ممکن است اما در همه ی مراحل هم اشرافی به بالا-هم به میانی، هم به پایین این برای کسی است که جوامع الکلم نصیبش بشود مظهر تام «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۸) باشد و مانند آن. در این «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» گرچه با خدا سخن می گوید چه اینکه در جریان خواستن فرشته ها با خدا سخن گفته در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» دارد «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (۹) ولی جوابش را فرشته ها می دهند «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ» (۱۰) خب همین «إِنَّا نُبَشِّرُكَ» (۱۱) که در سوره ی مبارکه ی «مریم» هست به صورت تبشیر مع الواسطه در سوره ی «آل عمران» آمده وسائط همیشه محفوظ اند منتها آن شخص گاهی وسائط را می بیند گاهی نمی بیند ذوالواسطه همیشه محفوظ است گاهی شخص ذوالواسطه را می بیند گاهی نمی بیند تنها انسان کامل یعنی اهل بیت (علیهم السلام) اند که «لا یَشْغَلُهُمْ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» و «لا شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ» که هم از ذوالواسطه غافل نیستند هم از وسائل غفلت ندارند.

- ۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۵۴.
- ۲- (۲). الکافی، ج ۲، ص ۵۹۴.
- ۳- (۳). بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۵۴.
- ۴- (۴). الکافی، ج ۲، ص ۵۹۴.
- ۵- (۵). سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.
- ۶- (۶). سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.
- ۷- (۷). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.
- ۸- (۸). سوره ی شوری، آیه ی ۱۱.
- ۹- (۹). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی مریم، آیه ی ۷.

مطلب بعدی آن است که این جریان درخواست و تبشیر و مانند آن که در سوره ی مبارکه ی «مریم» محلّ بحث است قبلاً در سوره ی «آل عمران» آمده یک تفاوت ادبی و لفظی هست که این به تفنّن در تعبیر شبیه تر است تا نکته های تفسیری در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» وقتی وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) ضعفهای خود را می شمارد اول عرض می کند «قَالَ رَبِّ اَنْتَیْکُونُ لِیْ غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِیْ مِنَ الْکِبَرِ» (۱) نمی گوید من به پیری رسیدم عرض می کند پیری به من رسید ولی در سوره ی «مریم» دارد «قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا» (۲) من پیرِ فرتوت شدم اینها تفاوتی نیست که مثلاً به نکات معرفتی برگردد به نکات عمیق تفسیری برگردد. خب، «وَقَدْ بَلَغَنِیْ الْکِبَرُ» یک، «وَأَمْرَأَتِیْ عَاقِرٌ» عَقْر همسرش را بعد ذکر کرد پس سالمندی خود را اول نازایی همسرش را دوم ذکر کرد این یکی، سالمندی خود را هم به عنوان پیری مرا گرفت نه من به پیری رسیدم این دو، در محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «مریم» تعبیر این است عرض می کند که «اَنْتَیْکُونُ لِیْ غُلَامٌ وَكَانَتْ اَمْرَأَتِیْ عَاقِرًا» عَقْر همسر را اول ذکر می کند بعد «وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا» این پیرِ فرتوت شدن را عِتّی و عُتَوّ و تجاوز از حد را اینجا ذکر می کند در «آل عمران» نیست در «آل عمران» می فرماید پیری مرا فرا گرفت در «مریم» می فرماید من به پیری رسیدم این تقدیمها و تأخیرها و تفاوت در تعبیر یک نکته ی عمیق معرفتی را به همراه ندارد اینها جزء تفنّن در تعبیر است، خب.

- ۱- (۱۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۰.
- ۲- (۱۳). سوره ی مریم، آیه ی ۸.

پرسش: درخواست حضرت یک دفعه بوده یا دو دفعه؟

پاسخ: یک دفعه بله، حالا ممکن است که ذات اقدس الهی همان جریان موسای کلیم را مثلاً در جریان طور مکرر ذکر کرده است آن کسی که این قصه را از عبری به عربی نقل می کند چون ترجمه است دیگر عبری به عربی نقل می کند گاهی از درون او خبر دارد نقل می کند، گاهی از نحوه ی تعبیر او حکایت می کند، گاهی از ماینبغی آن یذکر تعبیر می کند و مانند آن.

پرسش: ...همه انبیا این طوری بودند؟

پاسخ: بله، بالأخره خدای سبحان این تقسیم است دیگر خدای سبحان با هیچ بشری حرف نمی زند مگر سه راه یا بلاواسطه است یا من وراء حجاب است نظیر شجره ی موسای کلیم و مانند آن «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ» (۱) از این سه قسم به در نیست قبلاً هم که به مناسبتی این بخش پایانی سوره ی «شوری» مطرح می شد آنجا اشاره شده است که این مانع‌الخلو است که جمع را شاید این او و او به نحو منفصله ی مانع‌الخلو ذکر شده یعنی کلام خدا به بشر و دریافت بشر کلام الهی را از این سه قسم بیرون نیست اما اینها مانع‌الجمع اند یا نه، اشاره شد که نه مانع‌الجمع نیستند. خب، پس این تفتن در تعبیر هست که آنجا با این تفاوت اینجا با این عبارت ذکر شده است.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک زکریا بشارتی که دریافت کرد ممکن است مع الواسطه و بلاواسطه درخواست آیت که کرد ممکن است مع الواسطه پاسخ شنیده باشد ممکن است بلاواسطه، جوابی که خدای سبحان دارد عطا می کند ممکن است او بلاواسطه تلقی کند ممکن است مع الواسطه تلقی کند این به حالات مختلف گیرنده فرق می کند و گر نه هیچ فرشته ای بدون اذن خدا سخن نمی گوید و تمام کلمات اینها هم مسبوق به کلمات پروردگار است. حالا فرمود ما به وعده وفا کردیم و اگر وجود مبارک زکریا درخواست نمی کرد عرض نمی کرد «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» خب فرصتی خدای سبحان به او یحیی عطا می کرد بدون اینکه او بفهمد که زمانش چه موقع است اما با درخواست آیت می فهمد که زمانش چه موقع است به شکرانه ی اینکه وفای به وعده نزدیک است بیشتر تسبیح و تقدیس و تحلیل و تکبیر دارد این خاصیت آشنا شدن به وفای وعد است. حالا خداوند به یحیی (سلام الله علیه) فرمود این کتاب را بگیر کتاب الف و لامش بالأخره عهد ذهنی، عهد خارجی ظاهرش همان تورات موسای کلیم است چون دیگر در قرآن کریم کتابی به یحیی اسناد داده نشد «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» بعد عناوین و اموری که به یحیی (سلام الله علیه) اعطا کرد این است که فرمود: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» این حکم معرفه است مثل آنچه در سوره ی مبارکه ی «جاثیه» آمده آنچه در سوره ی مبارکه ی «انعام» آمده که همه جا «الحکم» معرفه است اما اینجا خصیصه ای دارد که اگر این حکم نکره بود و گفته می شد «وَأَتَيْنَاهُ حُكْمًا صَبِيًّا» این موهم بود «حُكْمًا صَبِيًّا» یعنی چه، اما «الحکم» که معرفه باشد مشخص است که ما در دوران صبا و کودکی او به او حکم دادیم و در روایات فراوانی که در ذیل این آیه است ملاحظه فرمودید نشان می دهد که منظور از این حکم همان معرفت خدا و اسمای حسنی الهی و احکام و حکم الهی است به معنای نبوت نیست چون روایتی که از وجود مبارک امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نقل کردند در کلمات نورانی آن حضرت این است که خدای سبحان به پیامبر در دوران صبا حکم داد به من در دوران کودکی حکم داد به اهل بیت من به حسن و حسین در دوران کودکی حکم داد این حکم همان حکمت الهی، معرفت خدا، اسمای حسنی الهی، آشنای به معارف

الهی و مانند آن است اگر این حکم مربوط به نبوت بود فقط درباره ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صادق بود آن هم با توجیهی ولی درباره ی ائمه صادق نبود معلوم می شود این حکم همان حکمت الهی است، خب.

ص: ۶۳

۱- (۱۴). سوره ی شوری، آیه ی ۵۱.

پاسخ: بله، این روایت را از وجود مبارک امام جواد در بحث دیروز خواندیم که «إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النَّبَوَةِ» (۱).

پرسش:.... پاسخ: بله، اما از این «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» برمی آید چون وحی است دیگر خدای سبحان به یحیای شهید وحی فرستاد که همین نبوت است دیگر.

خب، این «وَحَنَانًا» حنان یعنی گرایش و انعطاف و مهر و لطف و صفا و اینها حنانی از طرف ما یعنی اسباب و علل عادی نقش نداشت مثل علم لدنی، کمالهای لدنی و مانند آن، از طرف ما حنان و گرایشی هست نسبت به او یک، او هم حنان و انعطاف و دعا و نیایش و گرایش به طرف ما دارد دو، حنان و گرایش و انعطافی نسبت به جامعه دارد سه، اما حالا جامعه نسبت به او حنان و انعطاف داشته باشد یا نه روشن نیست چه اینکه نقل هم نشده این حنان این گرایش جزء عتیه های الهی است اینها جزء انگیزه هاست و نه اندیشه ها می بینید قلب انسان به یک طرف مایل است آنجا که محدوده ی عزم است و اراده است و اخلاص است و تبت است و محبت است و امثال ذلک آن محدوده را می گویند محدوده ی عقل عملی که «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ؟» واکتسب به الجنان (۲) این کاری به علم و اندیشه و امثال اینها ندارد آن را عقل نظری به عهده می گیرد این گرایش که می بینید بعضیها به یک سمت گرایش دارند، علاقه دارند به یک دعا علاقه دارند به یک نماز علاقه دارند به یک مسجد علاقه دارند بعضیها گریزان اند آن گرایشهای لطیفانه ی الهی می شود حنان و این حنان بودن از اسمای فعلی خدای سبحان است آنهایی که اهل ناله و از مناجات لذت می برند از ناله از گریه بیش از خنده لذت می برند او همیشه خوشحال است با اشک خوشحال است لذا قره العین دارد اشک غم ندارد اشک نشاط دارد خب چطور آدم دوست خودش را که می بیند از سفر آمده اشک شوق می ریزد این نشاطش با اشک است هر اشکی غم بار نیست وجود مبارک یحیی نشاطش در اشکش بود قره العین گفتن همین است قره یعنی خُنکی هوای سرد را می گویند قارّ می گویند فلان شخص قره العین است، فلان پسر قره العین است یعنی پدر وقتی این پسر را می بیند اشک شوق می ریزد چون اشک شوق خنک است سرد است می شود قره العین و گرنه قره به معنای نور عین که نیست، خب اینکه وجود مبارک یحیی حنان دارد اختصاصی به آن حضرت ندارد برای اینکه درباره ی پیغمبر اسلام (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) هم مشابه این تعبیرات آمده در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آیه ی ۱۵۹ به این صورت است «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» چون رحمت الهی شامل حال تو شد تو مسیر رحمتی این رحمت نازل شده است در شبستان قلب تو ظهور کرد از قلب تو با دست و زبان تو به مردم رسید «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» اگر تو لینی، اگر نرمی، اگر نرم رفتاری، اگر همه را تحمل می کنی برای اینکه معبر رحمت الهی هستی آن رحمت آمده در این فضا ظهور کرده از این سکو پرش کرده به مردم رسیده این رحمه الله است منتها به دست تو رسیده همان طوری که «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۳) «فَمَا لَنْتَ إِذْ لَنْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ لَانَ» این «لین» صفت فعل خداست چون اگر رمی را به خدا می شود نسبت داد، لین و حنان را هم می شود به خدا نسبت داد پس «فَمَا لَنْتَ إِذْ لَنْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ لَانَ»، «فَمَا رَحِمْتَ إِذْ رَحِمْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَحِمَ» آن وقت تو می شود مظهر هو الرحیم آن گاه همان دو صفتی که ذات اقدس الهی برای خود ذکر کرد که خداوند رئوف رحیم است در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «توبه» درباره ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود آیه ی ۱۲۸ که یک آیه به پایان سوره ی «توبه» مانده است فرمود: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ

رَوْفٌ رَحِيمٌ» خب همین «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ» وصف خداست در آیات دیگر منتها اینها برای فصل سوم، فصل سوم یعنی فصل سوم آن دو منطقه، منطقه ی ممنوعه است مقام هویت مطلقه که مقام ذات الهی است احدی راه ندارد یک، اسما و صفات ذات که عین ذات است اکتناه پذیر نیست دو، غالب این اسمای حسنا که در دعای نورانی «جوشن کبیر» است اینها اسماء فعلیه است اسماء فعلیه خارج از ذات است و در مقام فعل خداست و ممکن الوجود است به وسیله ی فرشته، به وسیله ی انبیا، به وسیله ی اهل بیت (علیهم السلام) عملی می شود رأفت این چنین است، رحمت این چنین است، حنان بودن این چنین است پس فرمود: «فِيَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَنْظُرِ» (۴) نظیر «فَيَقْعُدُهُ مِنَ اللَّهِ الَّذِي أَقْدَرُكَ رَمِيَتْ» پس «وَمَا رَمِيَتْ إِذْ رَمِيَتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۵) مردم لین الهی را و نرمی الهی را از دست و زبان تو می شنوند به دست و زبان تو تلقی می کنند همین معنای جامع را درباره ی یحیی (سلام الله علیه) ذکر کرد فرمود: «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» پس بنابراین اگر وجود مبارک یحیی نسبت به مردم حنان بود این حنین الهی است که از دست و زبان یحیی ظهور کرده این برای همه ی موجودات هست منتها آنها که غافل اند از این حنین الهی طرفی نمی بندند آنها که غافل نیستند در حدّ خودشان متنعم اند آن قصه ی اُستن حنانه آن ستون حنان که هم شیعه ها نقل کردند هم ما نقل کردیم هم برادران اهل سنت نقل کردند که در کنار ستون وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حالا یا مشغول نماز بودند یا مشغول سخن و خطابه بودند وقتی منبری برای حضرت تهیه کردند حضرت از کنار آن ستون آمدند روی منبر بنشینند همه شنیدند که این ستون ناله کرده حنین داشت، ناله داشت و حضرت برگشت این ستون را در بغل گرفت و ستون آرام شد الآن در کنار روضه ی منوره حضرت این اُستن حنانه معروف است دیگر جایش معروف است آنجا هم نماز خاص دارد و می خوانند این اُستن حنانه ستون حنانه از زمان حضرت به وسیله ی عامه و خاصه به ما رسیده است در ادبیات ما تازی و فارسی، نثر و نظم از ستون حنان، اُستن حنانه کم سخن به میان نیامده اگر کسی گفت

ص: ۶۴

- ۱- (۱۵). الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴.
- ۲- (۱۶). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۳- (۱۷). سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.
- ۴- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۹.
- ۵- (۱۹). سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

بنواخت نور مصطفی آن اُستن حنانه را کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو

همین است اگر کسی از این طرف اهل ناله بود از آن طرف کسی هست که او را در آغوش بگیرد خب اگر کسی اهل ناله نبود هیچ کسی نیست که او را در آغوش بگیرد همان کاری که وجود مبارک پیغمبر کرد الیوم هم وجود مبارک امام زمان می کند این طور نیست که حالا فرقی داشته باشد از این طرف احساس نیست کسی که خواب است نمی داند چه کسی او را جابه جا می کند «الناس نیامُ فإذا ماتوا انتهبوا» (۱) در بخشهایی از قرآن کریم فرمود شما در خواب چند بار از این پهلوی به آن پهلوی ما شما را می غلتانیم که خسته نشوید خبر ندارید که چه کسی شما را جابه جا می کند که، یک مادر کودک را چند بار جابه جا می کند برای اینکه خسته نشود انسان هم که در خواب خسته می شود از پهلویی به پهلوی دیگر می غلتد تا خطری او را تهدید نکند خسته نشود و مانند آن، اما چه کسی او را جابه جا می کند اصلاً متوجه نیست «قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ» (۲) چه کسی شما را شب و روز از الرحمن حفظ می کند حالا- روز خیال کردند خودتان بیدارید خودتان حافظ خودتان هستید شب چه کسی شما را حفظ می کند. خب، اگر کسی اهل ناله بود کسی هست که او را در آغوش بگیرد آرام بکند این می شود حنان الهی، اگر حنان الهی مرحله ی کاملش مخصوص زکریا (سلام الله علیه) یا اهل بیت بود آن مراحل نازله اش که بهره ی شاگردان آنها می شود که فرمود: «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» ما از نزد خودمان این وصف ممتاز را به وجود مبارک یحیی دادیم و اگر درباره ی پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) آمده است که «وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۳) از همین راه است یعنی خفص جناح بکن، پَر پهن بکن اینها را زیر پر بگیر اینها را زیر بال بگیر خب بالأخره پرنده ای که قدرت پرواز دارد وقتی مادر شد این چنین نیست که کودکان خود را رها بکند فرمود تو که قدرت پرواز داری «دَنَا فَتَدَلَّى» (۴) را پشت سر می گذاری، اسرا داری، معراج داری این طور نباشد که مردم را رها کنی «وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» و آنها را زیر پر بگیر تا اینها پر در بیاورند پرواز را یاد بگیرند و از تو مدد بجویند این خاصیت، ثواب این هم کم نیست یعنی کسی در شهری یا در روستایی جلساتی تشکیل بدهد مردم را هدایت کند این طور نیست که این کم ثواب داشته باشد کم اجر داشته باشد به مردم پَر دادن به مردم آئین پرواز کردن آموختن، با هم پرواز کردن داشته باشند کفی؟ بذلک فخر. خب، «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً» یعنی طهاره «وَكَانَ تَقِيًّا» حالا- به برکت آن حکمت و این حنین و این طهارت این چند صفت را داشت یکی اینکه نسبت به پروردگار باتقوا بود یکی اینکه نسبت به مسائل خانوادگی جزء ابرار بود یکی اینکه در مسائل اجتماعی جبار عَصی نبود چنین عنصر طَیِّب و طاهری شایسته ی درود الهی است حالا- این «سَلَامٌ» نظیر «إِنَّا نُبَشِّرُكَ»، نظیر «قَالَ» هایی که تاکنون آمده از دو منظر قابل بررسی است هم ذات اقدس الهی گفته باشد هم فرشتگان الهی، هم خدا بفرماید: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» هم فرشتگان فرموده باشند چون ملاحظه فرمودید در جریان تبشیر یک مطلب را قرآن هم به خدا نسبت داد هم به فرشته ها جمع هر دو هم کاملاً معقول و مقبول است. «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» این سلام چون از اسمای حسنا ی الهی است که در پایان سوره ی مبارکه ی «حشر» آمده مؤمن است، سلام است، متکبر است، عزیز است، جبار است این خدا سلام است و نام بهشت هم سلام است و خود خدا که سلام است بهشت چون خانه ی اوست ما را به خانه ی خود دعوت کرده است که «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (۵) این هم می تواند اضافه ی صفت و موصوف باشد یعنی داری که این دار سلام است و سلامت است «لَمَّا لَعَنُوا فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ» (۶) هم اضافه ی مملوک به مالک باشد که این دار سلام است، دار الله است، دار الرحمان است و مانند آن به هر دو معنا می تواند درست باشد حالا سلام را خدا بر یحیی نازل کرده است آن دو سلامی که در مرحله ی دوم و سوم قرار دادند این می تواند پاداشی باشد

اما سلام اول یقیناً تفضّلی است وجود مبارک یحیی کاری نکرده که استحقاق جزایی داشته باشد تا در روز میلادش ذات اقدس الهی به او سلام بفرستد پس سلام اول یقیناً تفضّل است سلام دوم و سوم ممکن است که جزای محض باشد، ممکن است تفضّل محض باشد، ممکن است مخلوط باشد خب حالا- این سلام را طبق بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که حضرت فرمود تلخ ترین و سخت ترین وضع مردم در کلّ این سفرنامه ها سه روز است بالأخره انسان از عالمی وارد دنیا می شود از دنیا وارد برزخ می شود از برزخ وارد صحنه ی قیامت قبل از دنیا مشکلی نبود برای اینکه آنجا عالم طهارت بود تکلیفی نبود معصیتی نبود و مانند آن «خلق الله الأرواح قبل الأجساد» (۷) آنجا مشکلی نبود وقتی می خواهد به دنیا بیاید یا سالماً به دنیا می آید یا معیباً و ناقصاً به دنیا می آید اگر ان شاء الله الرحمان پدر و مادر طیب و طاهری داشت، غذای طیب و طاهری خوردند سالم به دنیا می آید اگر خدای ناکرده گرفتار تلخی و آلودگی شدند «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (۸) دامنگیر آنها شد این یک فرزند مشترک است این یک فرزند مشترک بالأخره مشکل دارد دیگر پس «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» وقتی که به دنیا آمده مورد عنایت الهی بود طیب و طاهر بود طبق بیان نورانی حضرت رضا(سلام الله علیه) که «أوحش ما يكون هذا الخلق في ثلاثه» (۹) یکی ورود به دنیا، یکی ورود به برزخ، یکی ورود به قیامت این سه مقطع اگر سالم بود انسان راحت است بعد به همین آیه مربوط به حضرت یحیی و آیه مربوط به حضرت عیسی (سلام الله علیهما) حضرت استدلال فرمودند. خب، پس اولی که درست شد زمینه ی دومی هم فراهم است وقتی دومی درست شد زمینه ی سومی هم فراهم است ممکن است در اثنا انسان آسیب ببیند ولی بالأخره سلامت در میلاد بسیار سازنده است و کمک می کند برای سلامت ورود در برزخ «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» که به فعل ماضی یاد کرد اما «وَيَوْمَ يَمُوتُ» این احضار قضیه گذشته است و گرنه فعل ماضی درباره ی «يَمُوتُ» درست نیست اینکه «مات رضوان الله عليه واستشهد» این احضار قضیه گذشته است یعنی ما را می برد به مقطعی که تازه یحیی (سلام الله علیه) به دنیا آمده چون تازه به دنیا آمده از میلاد او با فعل ماضی یاد کردن به جاست «سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» و چون تازه به دنیا آمده هنوز رحلت نکرده جریان رحلت را با فعل مضارع یاد می کند «يَوْمَ يَمُوتُ» جریان بعث هم که خب روز قیامت باید ظهور بکند فعل مضارع جایش هست عمده آن است که در این کلمه ی «بَعَثَ» فرمود روزی که زنده مبعوث می شود یک وقت است ما می گوئیم این مفعول مطلق نوعی است چون بعث در آن معنای حیات هست و کسی که مبعوث می شود یقیناً زنده است دیگر یعنی زنده می شود در قیامت این مفعول مطلق تأکیدی است اما اگر این «حَيّاً» مخصوص یحیی باشد و مفعول مطلق تأکیدی نباشد نشان شهادت اوست که شهید حیّاً وارد برزخ می شود، حیّاً از برزخ وارد قیامت می شود و گرنه همه ی افراد خب وقتی مبعوث می شوند زنده اند دیگر یعنی زنده می شوند و مُرده وارد برزخ می شوند و مُرده از برزخ وارد قیامت می شوند ولی شهدا زنده وارد برزخ می شوند و زنده از برزخ وارد قیامت می شوند خیلیها نمی فهمند چه خبر است وقتی مُردند ممکن است در جریان تشییعشان باخبر باشند اما وقتی وارد قبر شدند بسیاری از الفبای دین از یادشان می رود انسان که اینها را تلقین می کند برای اینکه الفبای دین یادشان بیاید اصلاً واقع یادش نیست که مسلمان بود واقع یادش نیست که کتاب او قرآن بود واقع یادش نیست که پیغمبر او وجود مبارک حضرت بود ائمه (علیهم السلام) اولیای او بودند این تلقین برای اینکه او به یادش بیاید جریان مرگ این طور نیست که یک جریان عادی و ساده باشد تمام اعصاب و سلولها آن چنان درهم کوبیده می شود که همه ی خاطرات آدم از یاد آدم می رود.

-
- ۱- (۲۰) . بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۳.
 - ۲- (۲۱) . سورة ی انبیاء، آیه ی ۴۲.
 - ۳- (۲۲) . سورة ی شعراء، آیه ی ۲۱۵.
 - ۴- (۲۳) . سورة ی نجم، آیه ی ۸.
 - ۵- (۲۴) . سورة ی یونس، آیه ی ۲۵.
 - ۶- (۲۵) . سورة ی طور، آیه ی ۲۳.
 - ۷- (۲۶) . بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۳۲.
 - ۸- (۲۷) . سورة ی اسراء، آیه ی ۶۴.
 - ۹- (۲۸) . بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۸.

پاسخ: این برای بعث قیامت است در قیامت وقتی که این چنین شد همه را دوباره ذات اقدس الهی آورد «كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۱) بنابراین بسیاری از افراد نمی فهمند چه خبر است چه شده اینجا کجاست دفعته می بیند وضع عوض شده اما شهدا می فهمند که مُردند و وارد برزخ شدند به دلیل سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که فرمود: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» (۲) کذا و کذا اینها همواره مُستبشِرند یعنی به خدا عرض می کنند خدایا بشارت مرا بده راهیان راه ما کجا هستند الآن «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» این گفتگویی است که شهدا با خدا و فرشته ها دارند معلوم می شود زنده اند از خدا بشارت می خواهند می گویند این آثار خون ما چه شد اینها که به راه افتادند الآن کجا رسیدند «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» آنها می فهمند چه کسی راه افتاده چه کسی راه نیفتاده آنها که راه نیفتادند در منزلهایشان پارک کردند به آنها نمی گویند «لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» عدم ملکه است می گویند کسانی که هنوز نرسیدند خب اگر دو نفر در شهری باشند یکی مشغول خواب و کار خودش است یکی به راه افتاده آن که راه افتاده می گویند هنوز نرسید اما آن که گرفته خوابیده می گویند هنوز راه نیفتاده هنوز نرسید «يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» یعنی آنهایی که راه افتادند و هنوز نرسیدند پس لحظه به لحظه شهید زنده است یک، سؤال می کند دو، جواب می گیرد سه، این وقتی مُرد در حال حیات حياً وارد برزخ می شود از آنجا هم باخبر است حياً وارد قیامت می شود «يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» بنابراین اگر این چنین باشد این «حَيًّا» اشاره به شهادت یحیای شهید (سلام الله علیه) است نه مفعول مطلق تأکید.

۱- (۲۹). سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۲- (۳۰). سوره ی آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

.Your browser does not support the audio tag

«يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)»

توضیح کوتاهی درباره ی این دو آیه ای که قبلاً مطرح شد ارائه بشود بعد چون در آستانه ی شهادت وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) هستیم و حضرت نه تنها رئیس مذهب ماست بلکه رئیس حوزه های علمیه است وظیفه ی ما در نگهداری و نگهبانی حوزه های علمیه برابر سیره و سنت آن بزرگوار چیست یک مقدار مطرح بشود. خدای سبحان به وعده اش وفا کرد به وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) یحیی عطا کرد حالا- حضرت یحیی (سلام الله علیه) در زمان حیات زکریا (سلام الله علیه) رحلت کرد یا بعد از زکریا روایات متعارض اند آنکه مرحوم کلینی نقل کرد این است که حضرت یحیی در زمان زکریا زنده بود و بعد از حضرت زکریا رحلت کرده است شاید آیات سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که دارد یحیی «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»^(۱) نشان می دهد که وجود مبارک یحیی تا زمان حضرت عیسی زنده بود و مصدق حضرت عیسی بود او را تصدیق می کرد برخی از روایات هم دلالت دارد در ذیل آیه «کهیصص»^(۲) که اگر آن روایات معتبر باشد اینکه وجود مبارک زکریا به داغ حضرت یحیی (علیهما السلام) مبتلا- شد تا جریان کربلا را هم از نزدیک تجربه کرده باشد این روایات باید جداگانه بحث بشود. از اینکه خدای سبحان فرمود: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» این نسبت به سرنوشت و سرشت یحیی (سلام الله علیه) است نه نسبت به اینکه حضرت یحیی کارهایی را کرده و خدای سبحان به او بخواهد پاداش بدهد در نوبت دیروز اشاره شد که این سه سلامی که خدای سبحان نسبت به یحیی افزوده فرمود اولی حتماً تفضل است، دومی و سومی ممکن است تفضل باشد و ممکن است پاداش باشد اولی حتماً تفضل است برای اینکه درباره ی میلاد آن حضرت است و حضرت یحیی هنوز کاری نکرده که خداوند به عنوان پاداش به او سلام اعطا کند اما جریان موت او و جریان بعث او بعد از جریان زندگی اوست می تواند از سنخ پاداش باشد لکن این قصه مربوط به جریان یحیی (سلام الله علیه) است که خدا از اول دارد این مراحل را می گوید نه اینکه کارهای آن حضرت را نقل کرده باشد و حالا دارد پاداش می دهد که ما پرسیم چرا با «فاء» تعبیر نکرده با «واو» تعبیر کرده اگر جریان عمل صالح او را قبلاً نقل کرده باشد بله با «فاء» ذکر می کرد که «فسلامٌ علیه یوم یموت» اما این دارد سیر زندگی حضرت را از آغاز شروع می کند یعنی این در همه ی مراحل مورد سلام الهی و عنایت الهی است.

ص: ۶۷

۱- (۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۲- (۲). سوره ی مریم، آیه ی ۱.

عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» که این جمله ی اولی؟ است، «و یوم یموت حیاً و یوم یبعث حیاً» که این «حیاً» حال باشد هم برای فاعل «یَمُوتُ» هم برای نائب فاعل «یُبْعَثُ». تا اشاره باشد که او شهید می شود شهید «یموت حیاً» دیگران «یموت میتاً» عالِمان دین، عالِم دینی «یموت حیاً» شهید «یموت حیاً» انبیا و اولیا که حسابشان روشن است برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «بقره» و «آل عمران» شهید زنده وارد برزخ می شود «لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»، (۱) «لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۲) حیات دارد، درک دارد، روز دارد، نشاط دارد، استبشار دارد، گزارش می طلبد و بشارت دریافت می کند همه ی این کارها آثار حیات است دیگر درست است که بدنش مُرده است ولی روحش کاملاً متوجّه است اما افراد دیگر بدنشان می میرد و روحشان می خوابد به عده ای می گویند «نَم» یعنی در عالم قبر فرشته ها که آمدند می گویند بخواب حالا- یا خواب خوب یا خواب بد دیگر خبر ندارد که در دنیا چه می گذرد ولی شهید کاملاً باخبر است آثار خون خودش را می بیند، راهیان راه خودش را می بیند، آنهایی که متوقف بودند راهی راه او نبودند آنها را هم می داند آنهایی که راهی راه او بودند به راه افتادند ولی در راه اند هنوز به مقصد نرسیدند آنها را می داند مرتّب استبشار می کند «استبشّر» یعنی از طرف مقابل بشارت طلب می کند مژده ی مرا بدهید اینجا کجای اند رسیدند یا نرسیدند اینجا استبشار می کنند از الله چون این جریان را خدا نقل می کند معلوم می شود همه اش حق است چون «مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»، (۳) «مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (۴) پس «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» (۵) مرتّب استبشار می کنند به خدا عرض می کنند خدایا مژده بده، بشارت بده، به ما مژده بده اینهایی که راه افتادند و راهی راه ما شدند و هنوز به ما نرسیدند کجای اند در چه مقطعی اند «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» قبلاً گذشت که این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» عدم ملکه است «لیس» محض نیست که نقیض باشد مثل اینکه ما به دیوار نمی گوئیم «الجدار جاهل» یا «الجدار أعمى؟» برای اینکه او لیاقت دیدن یا لیاقت عالِم شدن را ندارد ولی به انسانی که قابلیت عالم شدن و قابلیت دیدن را دارد ولی عالم نشد و بینا نشد می گوئیم «زید جاهل» این «زید جاهل» قضیه موجه نیست یک، سالبه محضیله هم نیست دو، موجه ی معدوله المحمول است سه، حرف سلب در درون محمول نهادینه شد چهار، یک وقت می گوئیم «زید غیر عالم» یک وقت می گوئیم «زید جاهل» این «زید جاهل» موجه ی محضیله نیست موجه ی معدوله المحمول است منتها حرف سلب در درون محمول جاسازی شده اگر خواستیم سالبه بگوئیم می گوئیم «زید لیس بعالم» و اگر گفتیم «زید غیر عالم» می شود موجه ی معدوله المحمول و اگر این غیر را این نفی را این حرف سلب را در درون محمول ضمیمه کردیم از او به جاهل یاد کردیم می شود موجه ی معدوله المحمول مثل «زید أعمى؟» خب این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» (۶) موجه ی معدوله المحمول است آنها که راه نیفتادند که نمی گویند هنوز نرسیدند که آنها که راه افتادند در راه اند به مقصد نرسیدند می گویند هنوز نرسیدند شهدا از ذات اقدس الهی بشارت طلب می کنند می گویند اینجا که راهیان راه ما بودند راه افتادند هنوز به ما نرسیدند الآن کجا هستند مژده بدهید نزدیک اند یا نه؟ «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» پس اینها زنده اند وقتی زنده شدند معلوم می شود «مات حیاً» دیگران «مات میتاً» اینها «مات حیاً» «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ» در حالی که حی است، «يَوْمَ يُبْعَثُ» در حالی که حی است خلیها وقتی از قبر سر برمی دارند نمی فهمند کجا هستند اینجا قیامت است یعنی چه، کجا هستند، چه حادثه ای اتفاق افتاده هنوز مُرده اند چون خبر ندارند اما اینها کاملاً آگاه اند که صحنه ی قیامت قیام کرده اینها از برزخ خارج شدند وارد صحنه ی قیامت شدند.

۱- (۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

۲- (۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۳- (۵) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۲.

۴- (۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۸۷.

۵- (۷) . سوره ی آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

۶- (۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۰.

پاسخ: خب بله، اینها نسبت به افراد خاص است دیگر آن اولیا که سر جایش محفوظ، عالمان دین که مرکب اینها همتای خون شهداست آنها هم این چنین اند شهدا هم این چنین اند اگر این طور است دیگر این «حَیًّا» تأکید باشد و مفعول مطلق تأکیدی و امثال ذلک باشد برای جمله ی سوم نیست بلکه حال است هم برای فاعل «یَمُوتُ» هم برای نائب فاعل «یُبْعَثُ».

پرسش: حاج آقا در این آیه «یَمُوتُ» دارد اما در آن آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۱).

پاسخ: بله، این آن مرگ را که در جاهلیت می گفتند همان معنای پوسیدن بود فرمود نگوئید اینها مُردند یعنی پوسیدند اینها از پوست به در آمدند.

پرسش: اما آنجا «یَمُوتُ» دارد.

پاسخ: بله، این موتی که قرآن تعبیر می کند همان است که «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۲) اما موتی که آنها تعبیر می کردند موتی بود که موت آنها را می چشید اینها می پوسیدند می گفتند «إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» (۳) انسان می میرد می پوسد دین آمده گفته شما با مُردن از پوست به در می آید نه بپوسید نگوئید ما مُردیم یعنی پوسیدیم مُردید برای اینکه از پوست در آمدید مرگ را اماته کردید خیلی فرق است بین اینکه انسان به وسیله ی مرگ بپوسد یا با مُردن مرگ را بپوساند ماییم که مرگ را می میرانیم مرگ یعنی تحوّل و دگرگونی ما مرگ را آن چنان چُماله مُچاله می کنیم و می میرانیم و متغیّر می کنیم و به ابدیت می رسیم که می مانیم این کار ماست.

ص: ۶۹

۱- (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۲- (۱۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۳- (۱۱) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۸۲.

پرسش: حاج آقا ببخشید بنا بر آن حدیثی که از امام صادق به ما رسیده است آنجا در سه مقطع خداوند به حضرت سلام داده نه اینکه جزا و پاداش باشد.

پاسخ: خب همان احتمال اینکه مقطع اولی یقیناً تفضّل است مقطع دوم و سوم هم می تواند تفضّل باشد هم می تواند پاداش اعمال باشد مثل اینکه قرآن کریم وقتی جریان انبیا را ذکر می کند می فرماید اینها احسان کردند هم کار خوب کردند هم نسبت به دیگران احسان کردند «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ» (۱) یا «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ * إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۲) این گونه از سلامها معلوم می شود سلامهای پاداشی است غرض این است که این «حَيًّا» می تواند حال باشد برای فاعل «يَمُوتُ» این مرگی که قرآن می گوید مرگی است که انسان او را می چشد نه او انسان را بچشد در حقیقت در فرهنگ قرآن انسان مرگ را می میراند نه مرگ انسان را بمیراند انسان به دارالقرار می رسد و برای ابد می ماند مرگی در کار نیست مرگ را در صحنه ی قیامت همین یحیای شهید (سلام الله علیه) ذبح می کند که روایتش قبلاً خوانده شد این با آن منظری که در جاهلیت بود و می گفتند انسان با مُردن نابود می شود خیلی فرق دارد فرمود: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ» (۳) هیچ کس این چنین نیست مخصوصاً درباره ی شهدا بر اساس این منظری که در سوره ی مبارکه ی «بقره» و «آل عمران» شهدا را زنده معرفی کرد معلوم می شود که مُحتمل است که این کلمه ی «حَيًّا» حال باشد برای فاعل «يَمُوتُ» و همچنین حال باشد برای نائب فاعل «يُبْعَثُ»، «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا».

ص: ۷۰

۱- (۱۲). سوره ی صافات، آیه ی ۷۹.

۲- (۱۳). سوره ی صافات، آیات ۱۲۰ و ۱۲۱.

۳- (۱۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

پرسش: حاج آقا حضرت عیسی هم همین طور است «يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ».

پاسخ: آن هم حیا دارد دیگر چون این اختصاصی به شهادت ندارد اشاره شد که شهید و اولیای الهی و عالمان دین چون خون شهدا را با مرگب عالمان دین می‌سنجند همان بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در قیامت خون شهدا را با مرگب عالمان دین می‌سنجند و در آن روایت دارد که مرگب عالمان دین بر خون شهدا برتری دارد خب همان اعلامیه های امام (رضوان الله علیه) بود مرگب قلم امام بود که شهید تربیت کرد فتوای علما و مراجع بود که شهدا را به جبهه ها اعزام کرد حضور خود علما در شبهای عملیات در صحنه ی جبهه بود که شهدا و بسیجیها را اعزام می کرد لذا اینها زنده اند اولیای الهی زنده اند، عالمان دین زنده اند، شهدا هم زنده اند، حالا یک مقدار توضیح کوتاه بود مربوط به بحث دیروز.

اما آنچه در آستانه ی شهادت وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) هستیم وظیفه ی همه ی شیعیان بلکه همه ی مسلمانها تکریم آن ذات مقدس است اما حوزه یک وظیفه ی خاصی دارد اینکه وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) رئیس مذهب بود و این مذهب را او تبیین کرد او ترویج کرد او تعلیم کرد او تبلیغ کرد او از آن دفاع کرد او احتجاجات را ذکر کرد در اثر فرصت مناسبی بود که وجود مبارک حضرت امام باقر و امام صادق (سلام الله علیهما) داشتند این مطلب اول.

مطلب دوم آن است که فرصت مناسب نه معنایش این است که مردم آماده بودند یا دولت همکاری کرد معنای فرصت مناسب این بود که مردم آماده نبودند هیچ، دولت هم همکاری نکرد هیچ، لکن این مردم مزاحمت نکردند یا کمتر مزاحمت کردند دولت مزاحمت نکرد یا کمتر مزاحمت کرد و گرنه نه تأییدی از مردم داشتند نه حمایتی از دولت این بیان را که به عنوان مطلب دوم است مرحوم محدث قمی (رضوان الله علیه) در سفینه نقل کرده بسیاری از بزرگان نقل کردند که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) از مردم مدینه گله داشت اگر کسی از خارج مدینه می آمد مطلبی سؤال می کرد وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) به او پاسخ می داد تعبیری که مرحوم محدث قمی نقل می کند این است این را در سفینه در طبع جدید جلد پنجم صفحه ی ۷۳ بالآخره سفینه البحار زیر کلمه ی «صدقه» این حدیث هست ایشان از رجال کشی و همچنین از کافی نقل می کنند که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) وقتی افراد خاصی از خارج مدینه می آمدند حضورشان می دید می فرمود: «أشکو إلی الله وحدتی و تقلقی» من از تنهایی خودم به خدا شکوه می کنم از اضطراب فکری خودم درباره ی حمایت دین به خدا شکایت دارم «أشکو إلی الله وحدتی و تقلقی من أهل المدینه» یک بیان نورانی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید که «أزهد الناس فی العالم بنوه... ثم جیرانه» [۱](#) این دستور نیست این بیان وصف است حضرت فرمود طبیعی این طور است بی رغبت ترین مردم هر شهر نسبت به عالم مردم همان شهرند از کودکی این را دیده همسایه او بوده حاضر نیست او ترقی بکند «أزهد الناس فی العالم بنوه... ثم جیرانه» حرف عالمان دین را بچه های او کمتر می شنوند، همسایه های او کمتر می شنوند، هم محلی و شهری و روستایی او کمتر می شنوند ایشان اگر مهاجرت کرده به جای دیگر رفته موفق است این طبیعی است البته، دستور نیست بیان وصف است وجود مبارک امام صادق می فرماید من از مردم مدینه شکایت دارم که ما را تنها گذاشتند «أشکو إلی الله وحدتی و تقلقی من أهل المدینه حتی تقدموا» مگر اینکه شما از خارج مدینه بیایید چیزی از ما پرسید «و أراکم و أَسْرَ بِکم» شما را ببینیم با دیدن شما هم مسرور بشوم «فلیت هذا الطاغیه» این کاش این حکومت عباسی که جزء طغای است حکومت طاغوتی دارد «أذن لی» موافقت می کرد «فأخذت قصرًا» من مدرسه ای می ساختم «فسکنته و أسکنتکم معی» می رفتم در همان مدرسه ساکن می شدم شماها که علاقه مند به این اموری شما را هم در همان مدرسه جا

می دادم و این علوم را منتشر می کردم «فلیت هذا الطاغیه اذن لی فأتخذت قصراً فکسته و أسکنتم معی و أضمنُ له ألا یجیء من ناحیتنا مکروه أبدا» اگر بخواهد تعهد هم بگیرد من تعهد می دهم که ما کاری به حکومت او نداریم برای اینکه با چه وضعی با حکومت او درگیر بشویم اگر از ما تعهد هم بخواهد تعهد هم می دهم ولی بالأخره ما باید دین را حفظ بکنیم یا نه؟ این وضع وجود مبارک امام صادق بود، خب.

ص: ۷۱

۱- (۱۵). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۸۲.

مطلب سوم اینکه اگر گفته شد وجود مبارک حضرت چهار هزار شاگرد داشت نه یعنی این طور اینها به برکت تلاش امام (رضوان الله علیه) و خونهای پاک شهدا و فداکاری مردم این سرزمین بود مگر این طور مجلس برای امام صادق بود مگر جلسه ی صد نفره برایش مقدور بود، بیست نفره مقدور بود این با جان کندن در تمام این مدت چهار هزار شاگرد فراهم کرده دوتا، سه تا، شب، روز کم کم شده چهار هزار نه اینکه مجلس صد نفره یا پنجاه نفره داشت گاهی ممکن است به مناسبتهایی جمعیتی جایی بودند و حضرت مطالبی می فرمود ولی به عنوان رسمی که به او اجازه بدهند در مسجد مدینه بنشینند و صدها نفر یا دهها نفر حضور پیدا کنند که چنین قدرتی نبود آن جریان قصه ی خیارفروش را که در بحث صبح برای دوستان نقل کردیم که کسی به بهانه ی خیارفروشی رفته خدمت حضرت «مَنْ یَشْتَرِ خیاراً» (۱) یا «مَنْ یَشْتَرِ ال..» گفته رفته خدمت حضرت و چهارتا مسئله سؤال کرده در آمده به عنوان اینکه من دست فروشم خیار می فروشم و حضرت هم باخبر بود دستور داد که خیارفروش را به منزل دعوت کنید به بهانه ی اینکه از آنها خیار بخرند او رفته مسئله طلاق و اینها را پرسیده خب پس وجود مبارک حضرت با این جان کندن چهار هزار شاگرد درست کرد با این جان کندن اصول اربعمائه درست کرد و اساس مذهب ما آن است این هم مطلب سوم.

مطلب چهارم این است که وجود مبارک امام باقر که رحلت کرد وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیهما) تا زنده بود آن اتاق مخصوص پدر را روشن نگه می داشت وقتی امام صادق (سلام الله علیه) رحلت کرد وجود مبارک کاظم (سلام الله علیه) تا در حجاز بود در مدینه بود اتاق مخصوص پدر را شبها چراغ روشن می کرد وقتی از مدینه به بغداد تبعید شد و به زندان دیگر حالا خبری ندارند که چه کسی روشن می کرد و اینها روشن نگه داشتن اتاق امام یعنی فکر او این سنتی است درست است که به حسب ظاهر یک یادآوری است یک تذکره است اما اساس کار این است که شما این چراغ را روشن نگه دارید این مصباح هدایت را روشن نگه بدارید این دین را، این علم را، این فن را نگه بدارید خیلی هنر است انسان چهار هزار شاگرد این جز معجزه چیز دیگری نیست آن طور بتواند شاگردانی نظیر هشام بن سالم، هشام بن حکم، زراره، عمران بن أعین، زرارهبن أعین با چه تشویقی نجاشی نقل می کند همین ابان بن تغلب خب شاگرد امام بود ابان بن تغلب شاگرد مخصوص امام صادق (سلام الله علیه) بود نجاشی (رضوان الله علیه) نقل می کند وقتی همین ابان بن تغلب می آمد خدمت وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) حضرت می فرمود: «أمر بوساده فألقیت له» (۲) فرمود بالش را برای آقا بیاورد این خیلی است یک امام زمان دستور بدهد بالش را برای شاگردش بیاورند «أمر بوساده فألقیت له» و ساده یعنی بالش این فخر نیست آدم وارد محضر امام زمانش بشود امام زمان بگوید بالش را برای آقا بیاورید علمای دین یعنی این، مراجع دین یعنی این، قدر اینها را هر چه ما بیشتر بدانیم از عمر ما بیشتر برکت می گیریم دین و نظام و جامعه و ملت به این عالمان دین و مراجع بسته است خب همین امام صادق است مگر عوان بن تغلب از این علما و مراجع ما مُلاتر بود او شاگرد حضرت بود چندتا حدیث یاد گرفت چندتا مسئله یاد گرفت چندتا حکم فقهی یاد گرفت چندتا آیه یاد گرفت چندتا روایت یاد گرفت شده یک فقیه، یک مرجع دینی بعید است که آنها از این مراجع مُلاتر بودند ولی خب حضرت فرمود بالش را برای آقا بیاورید این را نجاشی نقل می کند. خب، این طور از عالمان دین تشویق می کردند و عالم پروری می کردند بعد به حرمان فرمود برو در مسجد جامع کوفه بنشین من علاقه مندم بنشینی فتوا بدهی از حجاز فارغ التحصیل شدی برو در عراق.

١- (١٦). بحار الأنوار، ج ١٠١، ص ١٥٤.

٢- (١٧). رجال نجاشي، ص ١١.

مطلب چهارم یا پنجم آن است که خود امام صادق (سلام الله علیه) از این جریان آگاه بود دیگران آگاه بودند و خودشان هم نقل کردند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مخصوصاً وجود مبارک امام کاظم نقل کرد آن طوری که مرحوم کلینی نقل کرد که وجود مبارک پیغمبر وارد مسجد شدند دیدند دور کسی حلقه زدند حضرت فرمود چه کسی است؟ گفتند این علامه است، فرمود چه کار می کند؟ فرمود انساب عرب را بلد است و اینها فرمود اینها که علمی نیست که نافع باشد که این علمی است که «لا یضرّ من جهله و لا ینفع من علمه ثم قال النبیّ إنّما العلم ثلاثه آیه محکمه أو فریضه عادله أو سنّه قائمه» (۱) علم اینهاست خب این را دین نقل کرده بیان کرده وجود مبارک امام کاظم نقل کرده امام صادق (سلام الله علیه) اینها را برای شاگردانشان بیان کردند همان دینی که گفت: «طلب العلم فریضه» (۲) همان دینی که گفت باید عالم بشوید همان دین گفته چه چیزی باید بخوانید فرمود سه رشته را یادتان نرود آیه محکمه بخوانید، فریضه عادله بخوانید، سنّت قائمه بخوانید ما گفتیم آیه محکمه فقه و اصول، فریضه عادله فقه و اصول، سنّت قائمه فقه و اصول این وضع حوزه ی ما شد چهارتا شبهه مربوط به عقاید پیدا بشود وحی و نبوّت و فرشته ها و اینها بشود دست ما خالی است کارها را وجود مبارک امام صادق تقسیم کرد یک عدّه از شاگردان را به آیه محکمه، یک عدّه شاگردان را به فریضه عادله، یک عدّه شاگردان را به سنّت قائمه مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) این دوره ی تخصّصیها که الآن به لطف الهی به برکت خونهای پاک شهدا و تلاش امام حوزه ها به این سیمت دارد حرکت می کند عده ای در تفسیر، عده ای در کلام، عده ای در رجال، عده ای در حدیث، عده ای در فقه، عده ای در اصول دارند متخصّص می شوند این کار بسیار خوبی است اما قبلاً این طور نبود الآن تازه آغاز شده وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) که تحوّل در حوزه های علمیه ایجاد کرد با آن دشواری که نه از ملّت کمک به او می رسید و نه از دولت حمایت می شد شاگردان را تقسیم کرده استعدادها را شناسایی کرده مستحضرید که همه برای فقه و اصول خلق نشدند، همه برای فلسفه و کلام خلق نشدند تفسیر که از بهترین علوم الهی است همه برای تفسیر خلق نشدند اطلاعات عمومی ممکن است آدم داشته باشد ذات اقدس الهی به هر کسی یک گرایش خاصّی داد تا نظام شکل بگیرد همه ی آن علوم لازم است خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را می فرمود پای درس مرحوم آقای نائینی در آن مسجد پر از جمعیت بود ما خیال کردیم همه ی اینها دنبال فقه و اصول اند بعد معلوم می شود دوتای از آنها در تفسیر، دوتای از آنها در حدیث، دوتای از آنها در کلام، دوتای از آنها در رجال دارند تلاش و کوشش می کنند آن گرایش فقه برای همه نیست ما یعنی مُعَمِّمین مادامی که این لباس را در برداریم تا زنده ایم باید با فقه مأنوس باشیم برای اینکه هم خودمان باید عمل بکنیم هم مردم از ما این را می پرسند اما یا با درس گفتن یک درس یا با درس خواندن یک نوار یا با مباحثه با همسان تا زنده ایم این فقه را یک روحانی نباید ترک بکند بقیه وقت را می گذارد در آن رشته ای که خدا او را برای آن رشته خلق کرده مسائل فقهی را نمی شود یک روحانی بگذارد کنار چون هم محلّ ابتلای خودش است هم محلّ ابتلای جامعه است مردم از او سؤال می کنند ولو در حدّ عروه ولو در حدّ تحریر این باید مسائل فقهی باید دستش باشد بقیه را در آن رشته ای که خدا او را برای آن رشته خلق کرده باید باشد حالا همه ی اینها در محضر امام زمان بودند دیگر ببینید حضرت امام صادق (سلام الله علیه) چگونه تربیت کرده.

مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) آن طوری که در جلد ۴۷ این بحار الأنوار به طبع بیروت صفحه ی ۴۰۷ نقل می کند این است که ایشان از کشی نقل می کند که یونس بن یعقوب می گوید هشام بن سلام نقل کرد که «كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)» ما شاگردان مخصوص بودیم خدمت امام صادق (سلام الله علیه) «فورد رجلٌ من أهل الشام» این معلوم می شود دوره دیده سؤالا را آماده کرده پخته شده برای مناظره خب، «فورد رجلٌ من أهل الشام» او جامع بین این علوم نبود بلکه از هر مسئله چند مطلب را یاد گرفته برای مناظره «فاستأذن فأذن له» از وجود مبارک امام صادق اجازه خواست حضرت هم اذن داد «فلما دخل سَلَّمَ فأمره أبو عبد الله بالجلوس» سلام عرض کرد به وجود امام صادق جواب داد و بعد فرمود بنشین بعد وجود مبارک امام صادق از این مرد شامی سؤال کرد که برای چه آمدی؟ «قال بلغني أَنَّكَ عَالِمٌ بِكُلِّ مَا تُسْأَلُ عَنْهُ» به من گفتند که هر چه بخواهند از شما، شما بلدی بالآخره اینها از خاندانی اند «سَلُّونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» (۱) که برای اینهاست درست است غیر از امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) کسی نگفته غیر از او یعنی غیر از اهل بیت و گر نه هر کدام از اینها باشد «سَلُّونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» درباره ی آنها صادق است به من گفتند هر چه از شما سؤال بکنند بلدی «فَصِرْتُ إِلَيْكَ لَنَاظِرَك» من آمدم با شما مناظره بکنم «فقال أبو عبد الله (عليه السلام) فيماذا» در چه رشته ای می خواهی با ما مناظره کنی «قال في القرآن و قطعهُ و اسكانه و خفضه و نصبه و رفعه» قرآن و تجوید قرآن و قرائت قرآن و امثال ذلك «فقال أبو عبد الله (عليه السلام) يا حمران دونك الرجل» اینها که نشسته بودند حضرت خطاب کرد به حمران فرمود تو که در تفسیر کار کردی در قرآن کار کردی با این شخص مناظره بکن این شخص گفت «إنما أريدك أنت لا حمران» من می خواهم با شما مناظره کنم نه حمران، حضرت فرمود: «إن غَلَبْتَ حمران فقد غلبتني» من حمران بن اعین را طرزی تربیت کردم که اگر او شکست خورد شکست او شکست من است با او مناظره کن با این تعهید «فأقبل الشامي يسأل حمران حتى ضَجِرَ و ملَّ و عَرَضَ» خسته شد نه «عَرَضَ» و حمران «يُجِيبُهُ» هر مطلبی که او سؤال می کرد حمران جواب می داد «فقال أبو عبد الله (عليه السلام) كيف رأيت يا شامي؟ قال رأيت حاذقاً ما سألتُهُ عن شيء إلا أجابني فيه» حضرت فرمود چگونه دیدی؟ اعتراف کرد گفت یک مرد حاذقی است هر سؤالی کردم جواب داد بعد حضرت به حمران بن اعین فرمود حالا تو یک سؤال از شامی بکن بعد از یک مختصر مناظره دیدند که شامی افتاد این برای بحثهای قرآنی. بعد شامی گفت «أرأيت يا أبا عبد الله اناظرك في العربية» آن گاه وجود مبارک امام صادق رو به عوان بن تغلب کرد گفت «يا عوان بن تغلب ناظره، فناظره فما ترك الشامي يكشر» دیگر نگذاشت او خوشحال بشود مسرور بشود «قال أريد أن اناظرك في الفقه، فقال أبو عبد الله (عليه السلام) يا زراره ناظره» به زراره فرمود تو در فقه با او مناظره کن «فما ترك الشامي يكشر قال أريد أن اناظرك في الكلام، فقال يا مؤمن الطاق ناظره فناظره فضجر الكلام بينهما ثم تكلم مؤمن الطاق بكلامه فغلبه به، فقال أريده أن اناظرك في الاستطاعة» جریان جبر و تفویض و آیا انسان قدرت دارد یا نه، آیا قدرت قبل از فعل است یا نه و مانند آن «فقال للطيار كلمه فيها، قال فكلمه فما ترك يكشر، فقال أريد اناظرك في التوحيد» در جهان بینی در الهی در علوم عقلی «فقال لهشام بن سالم كلمه فسجل الكلام بينهما ثم خصمه هشام، فقال أريد أن اتكلم في الإمامه فقال (عليه السلام) لهشام بن الحكم كلمه يا أبا الحكم فكلمه ما تركه يرتم ولا يحلى ولا يمر فبقى يضحك أبو عبد الله حتى بدت نواجذه فقال الشامي كأنك أردت أن تخبرني أن في شيعتك مثل هؤلاء الرجال؟ قال هو ذلك» بله در شیعیان ما مثل اینها هستند به حضرت عرض کرد تو می خواهی به من بفهمانی متخصیص زیاد داری، حضرت فرمود بله من می خواستم به تو بفهمانم «ثم قال يا أخا اهل الشام أميا حمران» بعد حضرت فرمود ما نمی خواهیم که حق روشن نشود ولی تو آن قدرت را نداشتی با شاگردان من مناظره کنی در این مناظره ها بعضی از مطالب بود که لازم بود تذکر بدهم الآن دارم تذکر می دهم ولی تو قدرت تشخیص نداشتی که بحث مفصّلی است حالا دارند اذان می گویند ولی منظورم این است که اینها را حضرت تربیت

کرده با این وضع هم تفسیر فراهم شد، هم علوم عقلی فراهم شد، هم کلام فراهم شد، هم رجال و درایه فراهم شد، هم حدیث فراهم شد، هم فقه فراهم شد. بهترین سلام و صلوات انبیا و اولیا ملائکه و قدّیسین بر روح مطهر امام صادق (صلوات الله علیهم اجمعین).

ص: ۷۴

۱- (۲۰). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَلِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱)»

در قرآن کریم از راههای متعددی معارف الهی به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) القا می شود تا از آن راه جامعه ی بشری هم به علوم گوناگون از راههای مختلف برخوردار بشود یکی از آن معارف قصص انبیای الهی است و بازگویی جریان انبیا و اولیای الهی از راه اعلام به غیب به وجود مبارک آن حضرت رسیده است هم آن حضرت عالم شد هم به اُمت اسلامی اعلام کرد و هم اسوه ای شد برای دیگران. تذکره ی انبیا چندین خاصیت دارد برجسته ترین خاصیتش آن است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم عالم به غیب می شود و هم مطمئن است که امدادهای غیبی او را تنها نمی گذارد هم مطمئن می شود که در سایه ی استقامت پیروزی قطعی است و هم مطمئن می شود که پیام او الی یوم القیامه می ماند. یکی از آن جریانها مربوط به عیسی (سلام الله علیه) است چون عیسی و مادرش (سلام الله علیهما) مجموعاً یک معجزه ی جهانی اند که خدا درباره ی این دو بزرگوار فرمود: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً» (۱) همان طوری که طوفان نوح آیت جهانی است این مادر و فرزند دوتایی روی هم آیت جهانی اند «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً» عیسی (سلام الله علیه) بدون پدر به دنیا بیاید معجزه است، مریم (سلام الله علیها) بدون همسر مادر بشود معجزه است مجموعه ی این دو معجزه یک اعجاز جهانی است درباره ی معجزات انبیای دیگر چنین تعبیری نشده فقط درباره ی حضرت نوح طوفان حضرت نوح است. فرمود در قرآن یا در این سوره که جزئی از قرآن است جریان مریم را متذکر باش یعنی هم به ذکر می آوریم که تو عالم می شوی، هم به ذکر می آوریم که این الفاظ را باید بگویی خودت توجه کنی جامعه را هم به اینها متوجه کنی اینها را یادآور باش «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» این جریان اذن که ظرف است برای اینکه داستان مطروف را این ظرف در بردارد می تواند بدل اشتمال باشد این «إِذِ انْتَبَذَتْ» را گفتند بدل «مَرْيَمَ» است برای اینکه آن جریان مریم (سلام الله علیها) در این ظرف واقع شده داستان آن حضرت را در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» و سایر سور اشاره کردند اما اینجا برای جریان تمثّل است کلمه ی تمثّل یک بار در قرآن کریم ذکر شده آن هم مربوط به قصه ی حضرت مریم و عیسی (سلام الله علیهما) است چه قسمتش را به عنوان ذکر و ذکر مطرح کن؟ آن وقتی که از اهل خودش فاصله گرفت «بَذَ» یعنی ترک کردن، به دور انداختن «فَبَذَلُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (۲) همین است «بَذَ» یعنی القاء کردن، چیز دیگری را گرفتن وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) اهل خود را طرد کرد و چیز دیگر گرفت این را می گویند انتباز، بَذَ کرد، رها کرد اهل خود را به معبد خود با معبود خود انس پیدا کرده «إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا» این «مَكَانًا شَرْقِيًّا» برخیا گفتند یعنی در شرط بیت المقدس، شرق بیت المقدس باشد ممکن است این مکان شرقی باشد، غربی باشد، شمالی باشد، جنوبی باشد الآن ما در قسمت شبستان شرقی زیر گنبد این مباحثه هست قبلاً در شبستان غربی

زیر گنبد بود اگر ما جایی را اصل قرار بدهیم آن طرفی که به طلوع آفتاب متوجه است و نزدیک است مشرق اوست، طرف مقابل مغرب اوست آیا منظور از مکان شرقی این است که در شرق بیت المقدس جایی را انتخاب کرد، در شرق بیت المقدس باشد ممکن است روی آن به طرف شمال باشد، جنوب باشد، غرب باشد، شرق باشد یا نه یک مکان شرقی یعنی مکانی که رو به شرق است اگر مسیحیها قبله ی آنها شرق است و از همین راه که وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) یک مکان شرقی را اتخاذ کرده است این ناظر به شرق آن بیت المقدس نیست یعنی جایی رو به مشرق مثل اینکه ما می گوییم رو به جنوب یا رو به شمال یا رو به غرب این مکان شرقی بود یعنی رو به مشرق بود از این جهت آنها قبله شان را مشرق قرار می دهند طبق این تناسب وجه دوم مناسب تر است اما اگر «شَرْقِيًّا» یعنی شرقی بیت المقدس باشد این با همه عناوین می سازد ممکن است منطقه ای از زمین در مشرق بیت المقدس باشد اما رو به غرب یا رو به شرق یا رو به شمال یا رو به جنوب، ولی اگر وجه دوم شد یعنی این مکان رو به مشرق بود این با اینکه قبله ی ترساها رو به شرق است سازگارتر است «إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» و این دخیل در مسئله است و گرنه قرآن کریم ذکر نمی کرد می فرمود بالأخره از اهلش جدا شد این یک حالت اعتکافی داشت بحث حالت اعتکاف در زمان ابراهیم (سلام الله علیه) بود از انبیای ابراهیمی تا زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فاصله می گرفتند مشغول عبادت می شدند در یک معبد خاصی چون «انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» با «فاء» تفریع ذکر فرمود: «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» از اهل خود فاصله گرفت قهراً راه را بسته است حالا یا پرده یا با دیوار یا با عوامل و علل دیگر بین خود و اهل خود حجابی قرار داد که آنها از اسرار این باخبر نباشند نیایند و مانند آن. برخیها نقل کردند که حضرت فاصله گرفت برای اینکه آن عادت زنانه که فرار رسید و پایشان نزدیک شد رفت خودش را تطهیر کند در آن حالت این فرشته ی وحی برای او متمثل شد اثبات این معنا البته آسان نیست چه اینکه روایت معتبری هم در این زمینه نیامده «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» یعنی در آن معبد خاصی که داشت محجوب بود از اهلش نه آنها با این رابطه داشتند نه این با آنها رابطه داشت فقط زکریا (سلام الله علیه) با او مرتبط بود آن هم در فرصتهای مناسب که می رسید بر اساس «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (۳) مطرح می شد. در چنین حالتی «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» (۴) خدای سبحان فرمود ما روحمان را برای او فرستادیم این روح را که ما فرستادیم بشر نبود یک، وجود مثالی هم نبود دو، وقتی به فضا و حوزه ی هستی مریم رسید متمثل شد سه، تمثّلش هم به صورت بشر در آمد چهار، و این بشرِ مستوی الخلقه، مستوی القامه و سالم و سَوِيّ و شاید جمیل به این صورت در آمده پنج، خب ما روح فرستادیم او تمثّل بشری دریافت کرد «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» این روحی که قرآن کریم از او یاد کرده است در مواردی بر جبرئیل (سلام الله علیه) تطبیق شده است زیرا در سوره ی مبارکه ی «بقرة» آیه ی ۹۷ به این صورت آمد «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» این وحی را، قرآن را جبرئیل (سلام الله علیه) آورد این یک، که از آورنده ی وحی و قرآن به جبرئیل یاد کرده است در بخشهای دیگر از جبرئیل به عنوان روح یاد کرده است.

ص: ۷۵

۱- (۱). سوره ی مؤنون، آیه ی ۵۰.

۲- (۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۷.

۳- (۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

پرسش: حاج آقا این قرآنِ دفعی هم جبرئیل آورده یا اینکه روح، کس دیگری بوده که دفعتاً شب قدر آورده.

پاسخ: حالا- ان شاء الله آن هم الآن در خلال این بحث مطرح می شود که وجود مبارک جبرئیل آورد یک، «بِأَيِّدِي سَيِّفَرِهِ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (۱) آوردند دو، ذات اقدس الهی القا کرده است سه، که هر سه مسئله درست است.

در سوره ی مبارکه ی «نحل» که بحثش گذشت آیه ی ۱۰۲ به این صورت است «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ» در سوره ی «بقره» فرمود جبرئیل نازل کرد در سوره ی مبارکه ی «نحل» آیه ی ۱۰۲ فرمود رُوحُ الْقُدُسِ نازل کرد، در سوره ی مبارکه ی «شعراء» به این صورت فرمود آیه ی ۱۹۳ سوره ی مبارکه ی «شعراء» این است «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» این «باء» برای تعدیه است «نَزَّلَ بِهِ» همان «نَزَّلَهُ» در می آید او را روح القدس نازل کرده است «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» هم برابر سوره ی «نحل» روح القدس نازل کرد، هم برابر سوره ی «شعراء» روح امین نازل کرده است «الرُّوحُ الْأَمِينُ» در سوره ی مبارکه ی «حاقه» از این جبرئیل و از این روح الامین و از این روح القدس به عنوان رسول یاد کرده است آیه ی چهارم سوره ی مبارکه ی «حاقه» این است که «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» که این بر وجود مبارک پیغمبر این حرف را آورده نه اینکه برای خود رسول بشری باشد. خب، احتمالاً- منظور از این روح جبرئیل است اگر ما دلیل روشن تری داشتیم که منظور از این روح غیر جبرئیل است قابل جمع است پس آنچه را که ذات اقدس الهی برای مریم فرستاده است فرشته ای بود که از او به روح یاد شده روح القدس یاد شده، روح امین یاد شده، جبرئیل یاد شده، رسول کریم یاد شده این هست اگر دلیل معتبرتری داشتیم که یک فرشته ی دیگری بود آن مأخوذ است ولی فعلاً تا حال ظواهر بر این دلالت می کند که وجود مبارک جبرئیل را فرستاد. خب، این روح خداست اضافه ی روح به او به خداوند اضافه ی تشریفی است نظیر بیت الله «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي» (۲) و مانند آن که برای شرافت کعبه به ذات اقدس الهی اسناد داده شد که «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» خب پس این اضافه، اضافه ی تشریفی است برای اینکه ذات اقدس الهی که منزّه از تجزیه و ترکیب و امثال ذلک است نمی شود گفت که ذات اقدس الهی جزئی از خودش را _ معاذ الله _ به کسی داد خب پس این اضافه، اضافه ی تشریفی است.

ص: ۷۶

۱- (۵). سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲- (۶). سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۵.

ارسال گاهی به صورت تجافی است مثل اینکه انسان به تعبیر این کارگزاران پُست مرسوله ای دارد می بینید از طرفی باب افعال است از طرفی ثلاثی مجرّد این مربوط به کیفیت استعمال است در همین زیارت «امین الله» می خوانیم نفس مرا «مُحِبَّةً لِصَفْوَةِ أَوْلِيَاءِكَ مُخَوَّبَةً فِي أَرْضِكَ وَسَمَاءِكَ» (۱) یکی محب است دیگری محبوب خب اگر یکی مُحِب است دیگری باید مُحَب باشد ولی خب چون مُحَب استعمال نشده اینها را در سیوطی ملاحظه فرمودید که گاهی باب افعال از یک طرف و ثلاثی مزید است در طرف مقابلش ثلاثی مجرّد است اگر احب هست، مُحِب هست آن باید مُحَب باشد ولی محب به کار نرفته محبوب به کار رفته اینجا هم ارسال می گویند ما ارسال کردیم ولی این مرسل است نه مُرسل درباره ی انبیا کلمه ی مرسلین به کار برده می شود اما درباره ی این کالاهای پستی نمی گویند اینها مرسل است می گویند مرسل است به هر تقدیر خدای سبحان این رسول را ارسال کرده است این یک مطلب. ارسال همان طوری که ملاحظه فرمودید گاهی به صورت تجافی است مثل اینکه فرستنده ی بار یا نامه در مبدأ این نامه یا بار را از خود جدا می کند به وسیله ی کارگزاران پُست به مقصد می رساند این کالا یا این نامه مادامی که در مبدأ است در مقصد نیست، مادامی که در مقصد است در مبدأ نیست، مادامی هم که در بین راه است نه در مبدأ است نه در مقصد این معنای ارسال مادی ما، اما اگر ارسال ملکوتی شد و معنوی شد در عین حال که در مبدأ هست بین راه هست در عین حال که در مبدأ و بین راه هست در مقصد هم هست اگر کسی یک مطلب عمیق علمی را یک قاعده ی عقلی یا نقلی را در فضای ذهن خود استنباط کرد جزء نوآوریهای بود ابتکار کرد اجتهاد کرد به بار آورد این مطلب را حالا می خواهد به دیگران منتقل کند یا با بنان یا با بیان یا با مقال یا با مقالت یا با سخن یا با نوشتن بالأخره می خواهد منتقل کند وقتی می خواهد این مطلب عقلی یا نقلی را منتقل کند این طور نیست که تجافی بشود این مطلب از ذهنش بیفتد آن طوری که اشک از چشم می آید پایین علم هم از ذهن بیاید پایین دیگر چیزی در ذهنش نباشد این طور نیست این شخص تصمیم می گیرد که این مطلب را به زبان فارسی بگوید یا عربی بگوید با مقدمه ای بگوید با مؤخره ای بگوید چندتا فصل برایش ذکر بکند همه ی اینها را تصمیم می گیرند بعد از اینکه این مطلب عقلی را در فضای خیال ترسیم کرد، تمثیل کرد که من این را به فارسی بگویم یک، پیش گفتاری داشته باشم و چند فصل باشد و یک نتیجه گیری و یک فهرست دو، وقتی این کار را کرد شروع می کند دست به قلم می کند به نوشتن یا زبانش را باز می کند به گفتن، وقتی که این مطلب را در ذهن خود جا داد فهمید این مطلب آنجا موجود است وقتی او را تنزل داد در حوزه ی خیال آورد که من این را باید با این فرض تنظیم بکنم هم در مبدأ هست هم در بین راه وقتی شروع کرد به گفتن یا نوشتن هم در عاقله است هم در خیال است هم در ناطقه وقتی به گوش طرف رساند یا به دست طرف رساند هم در مبدأ است هم در مسیر است هم در مقصد چون به نحو تجلی است نه تجافی این طور نیست که فرستادم یعنی از خود گرفتم به دیگری منتقل کردم آن فرستادهای مادی و مکانی و زمانی است ما از این کارها همواره داریم هر روز از این قبیل داریم می گوئیم آنچه را که می دانستم عین همان را گفتم، عین همان را گفتم نه معنایش این است که آنکه در ذهن من بود منتقل شد نزد آقا است دیگر چیزی در ذهنم نیست وجود مثالی اش تمثیل همان وجود عقلی است، وجود لفظی اش هم تحقق و تجسم همان وجود مثالی است وقتی به دیگری رسید عین همان است که از مبدأ شروع کرده به مقصد رسیده دوباره ذات اقدس الهی این مسئله را تشریح می کند در مسئله ی انزال همین طور است، ارسال همین طور است چیزی از خدای سبحان به نحو تجافی نیست این در بیانات نورانی حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در نهج البلاغه است که همه چیز با تجلی خدا حل است «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (۲) خلقت تجلی است چیزی از خدا جدا نشد که _ معاذ الله _ کم بیاید از آنجا کوتاه بیاید در این گونه از مسائل نظیر انزال قرآن، نظیر ارسال جبرئیل و مانند آن اینها شفاف تر و روشن تر است لذا وجود مبارک حضرت امیر (سلام

الله علیه) در عین اینکه کلّ خلقت را تجلّی می داند درباره ی خصوص قرآن می فرماید: «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَآؤُهُ» (۳) هر دو در نهج البلاغه است هم آن تجلّی عام هم این تجلّی خاص فرمود ذات اقدس الهی در کتابش برای بندگان تجلّی کرده است منتها اینها می خوانند و نمی بینند توقّع در این است که انسان قرآن را که می خواند کلام الهی را می شنود متکلم را ببیند منتها در فصل سوم، در فصل اول و دوم که منطقه های ممنوعه اند کسی توقّع ندارد یعنی مقام ذات منطقه ی ممنوعه است بالقول المطلق، اکتناه صفات ذات که عین ذات است منطقه ی ممنوعه است بالقول المطلق می ماند مقام فعل، مقام فعل مقام امکان است و خارج از ذات است و ظهورات حق است فرمود قرآن را ذات اقدس الهی به عنوان مجلای خود به عنوان آینه فرستاد تا در این آینه متکلم را ببیند ولی نمی بینند

ص: ۷۷

۱- (۷) . بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۶۴.

۲- (۸) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۸.

۳- (۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۷.

جرمش آن بود که در آینه عکس تو ندید ورنه بر بوالبشری ترک سجود این همه نیست

به تعبیر شیخناالاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای (رضوان الله علیه) خب پس کسی اهل قرآن است که متکلم را در آینه ی کلام ببیند اگر ندید خب بالأخره می شود اعمی، اگر دید «طوبی؟ له و حُسن مآب» ارسال از همین قبیل است فرمود ما روح فرستادیم اینجا تمثّل نبود پایین تر متمثّل شد آن هم برای او متمثّل شد دیگری اگر یک زن دیگری در کنار مریم (سلام الله علیها) ایستاده بود نمی دید اگر خود آن صاحب نفس و میزبان عنایت کند ممکن است دیگری هم ببیند مکرّر در مکرّر فرستاده های الهی برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) متمثّل می شدند و دیگران نمی دیدند مثل جریان حجّ تمتّع در کوه صفا و مانند آن، گاهی هم به عنایت پیغمبر با لطف پیغمبر با کرامت پیغمبر دیگری می دید نظیر جریان دحیه ی کلبی این طور نبود که هر کسی در هر حالی چه پیغمبر بخواهد چه پیغمبر نخواهد بتواند آن فرشته را ببیند اگر وجود مبارک پیغمبر می خواست پرده از چشمش برمی داشت او می دید مرحوم میرداماد و سایر بزرگان عقلی می گویند که آن کسی که آمده حضور پیغمبر عرض کرد که یک مُشت سنگی سنگ ریزه ای در دستش گذاشت به حضرت عرض کرد که چه چیزی در دست من است حضرت فرمود من بگویم یا آنکه در دست توست بگوید آن مشرک حجاز دید این دومی مشکل تر است عرض کرد آنکه در دست من است بگوید آن وقت سنگ ریزه ای که در دست آن مشرک بودند تسبیح کنان خودشان را معرفی کردند این بزرگان می گویند معجزه ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در این نبود که این سنگ ریزه ها را گویا کرد، معجزه ی حضرت در این بود که این پرده ی غفلت و حجاب را از گوش شنونده برداشت و گرنه تسبیح گوی او نه فرشته و اینها نبود بلکه هر موجودی در عالم باشد تسبیح گوی اوست، بنابراین اگر آن حضرت بخواهد که به صورت دحیه کلبی فرشته متمثّل شد دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد می دیدند ولی تا نخواهند مقدور دیگران نیست فرمود ما فرستادیم روح فرستادیم اینجا که نزد ما بود بشر نبود برای او متمثّل شد متمثّل هم از لطیف ترین تعبیرات دینی ماست که در همین قسمت ذکر شده تمثّل غیر از تجسّم است، تمثّل غیر از تجسّد است وجود مثالی است نمونه هایی از این همان است که هر کدام ما کم و بیش در عالم رؤیا می بینیم این وجود مثالی است کسی خواب می بیند حرم مشرف شده است، مکه رفته، مدینه رفته، با اولیای الهی تماس گرفته، سفر خیری داشت اینها همه وجود مثالی است اگر هم حرکت کرده تمثّل حرکت است یا حرکتِ مثالی است علی الفرض حرکتِ واقعی و این حرکتِ مادی نیست برای اینکه ماده اش در بستر افتاده. فرمود ما این روح را دادیم او متمثّل شد تمثّلش هم باز به عنایت الهی بود ما پیام فرستادیم این پیام را او ضبط کرد عین پیام ما را به مریم (سلام الله علیها) رساند «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» آن گاه در جریان انسان سخن از نفخ است که «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) درباره ی حضرت آدم اما در اینجا سخن از ارسال روح است نه نفخ روح گاهی هم در بعضی از آیات که به خواست خدا اشاره خواهد شد از جریان مادر شدن مریم (سلام الله علیها) به عنوان نفخ روح در زهدان او سخن به میان آمده که ما در زهدان او دمیدیم و او مادر شد حالا او هم باید جداگانه بحث بشود، پس تمثّل در مرحله ی میانی است نه در آغاز این سیر «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» نه وجود مثالی را این روح به اذن ما در حوزه ی هستی مریم متمثّل شد به صورت بشر و بشر مستوی القامه و سالم و مانند آن. مریم (سلام الله علیها) هم کارِ یوسف (سلام الله علیه) را کرد چه اینکه یوسف (سلام الله علیه) هم کار مریم (سلام الله علیها) را می کند فرقی بین مؤنث و مذکر در عصمت نیست منتها آن برهان رب را دید «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» (۲) این هم چون برهان رب را دیده بود گفت «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» هر دو سخن از پناه بردن به خداست یکی «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» می گوید یکی «مَعَاذَ اللَّهِ» می گوید فرقی نیست البته تعبیر «مَعَاذَ اللَّهِ» لطیف تر از تعبیر «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» است ولی زن باشد، مرد باشد وقتی

برهان رب را ببیند به این برهان پناه می برد به رب پناه می برد «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» یعنی پناهنده شدم به رب، خب اگر کسی پناهنده بشود این پناهگاه هم در کنار جان آدم است این طور نیست که یک فاصله داشته باشد نظیر اینکه آثر خطر را در زمان دفاع مقدس می شنیدیم می گفتند بروید به پناهگاه انسان تا برود به پناهگاه یک چند دقیقه ای طول می کشید اما در اینجا اگر کسی واقعاً بخواهد به ذات اقدس الهی پناه ببرد گفتن همان و پناهندگی همان برای اینکه «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۳) است، «يَجُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۴) هست و مانند آن، گفت «إِنِّي أَعُوذُ» با جمله ی اسمیه و تأکید «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» آن هم «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» هیچ فرقی از این جهت نیست.

ص: ۷۸

۱- (۱۰) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۲- (۱۱) . سوره ی یوسف، آیه ی ۲۳.

۳- (۱۲) . سوره ی ق، آیه ی ۱۶.

۴- (۱۳) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.

Your browser does not support the audio tag.

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَلِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱)»

تذکره ی مریم (سلام الله علیها) گذشته از اینکه جریان عیسای مسیح (علیه السلام) را به همراه دارد کرامتهای خاص خود را هم در بردارد لذا به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که در قرآن و در این سوره جریان مریم را به یاد بیاور چه موقع، آن وقتی که از اهل و خانواده ی خود فاصله گرفت هم فاصله گرفت، هم تنها شد، هم مستور و در حجاب «نَبَذَ» یعنی انداختن، «نَبِذَ» آن چیزی است که انداخته می شود اگر انگوری را، کشمش را، چیزی را در جایی بیندازند که مثلاً جوش بیاید و مانند آن می گویند نَبِذَ است، یعنی منبوذ است، یعنی مطروب است از اهلش فاصله گرفت در یک مکان شرقی آنجا وجود مبارک عیسی به دنیا آمد لذا برای مسیحیها قسمت شرقی از قداستی برخوردار است خب «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِ» اهل خود «حِجَابًا» پس هم تنها شد هم در حجاب بود شاید حجاب برای آن بود که نیازهای شخصی خود را در حال حجاب و مستور بودن عملی کند «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» در این حالت «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» ما روح خودمان را برای او ارسال کردیم که در بحث دیروز اشاره شد ارسال روح، انزال روح همان تجلی روح است این روح در مرتبه ی بالا اگر جزء حاملان عرش بود همچنان وجود دارد در مرحله ی نازل در محدوده ی وجود مثالی مریم (سلام الله علیها) متمثل شد اینجا هم هست آنجا هم هست خب، درباره ی این کار گاهی خدای سبحان سیمت پیدایش عیسی را به این روح نسبت می دهد به عنوان عامل قریب که آن روح گفت «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا» من مأمورم از طرف پروردگار که به تو فرزند زکّی و طیب و طاهر بدهم خب، پس به این روح اسناد داده شد که این شده واهب در حالی که واهب حقیقی خدای سبحان است این به عنوان اسناد به فاعل قریب است اما ذات اقدس الهی به عنوان فاعل اصلی خود را عامل پیدایش و پرورش عیسی قرار داد چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آنجا سخن از ارسال نیست سخن از نفخ است در آیه ی ۹۱ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده است که «وَالَّتِي أَحْصَيْتُ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» همان طوری که درباره ی آدم (سلام الله علیه) فرمود: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^(۱) درباره ی پیدایش عیسی نه در عیسی بلکه در مریم فرمود ما در مریم روح خود را دمیده ایم «فَنَفَخْنَا فِيهَا» در مریم «مِنْ رُوحِنَا» خب، پس وجود مبارک عیسای مسیح دو قسمت خواهد داشت آن قسمت جنینی اش را فرشته به عهده گرفته برای اینکه گفت «لَأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا» آن قسمت روحی روح بخش وجود مبارک عیسی را ذات اقدس الهی به عهده گرفته که فرمود: «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» بالاخره انسان بدنی دارد و روحی وجود مبارک عیسای مسیح بخش بدنی اش به این تمثّل فرشته تأمین شده است بخش روحی و ملکوتی او با نفخ الهی تأمین شده است این «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» که در آیه ی ۹۱ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده است در بخش پایانی سوره ی «تحریم» یعنی آیه ی دوازده سوره ی

«تحریم» هم آمد که «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» بنابراین وجود مبارک عیسی بخش بدنی اش به هبه ی جبرئیل تأمین شده است، بخش روحی اش هم به نفخ الهی گرچه کار جبرئیل و فرشته های دیگر همان عنایت الهی است آنها واهب حقیقی نیستند آنها عامل قریب اند آنها ابزار کارند آنها رساننده ی پیام مُرسِل اند که «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا» آن جنبه ی بشری، جنبه ی جسمی، جنبه ی مادی وجود مبارک مسیح را با هبه ی جبرئیل تقریر فرمود آن جنبه ی روح الهی وجود مبارک مسیح را با نفخ خودش تأمین فرمود لذا این دو آیه ی سوره ی مبارکه ی «انبیاء» و «تحریم» با آیه ی محل بحث سوره ی «مریم» می تواند هماهنگ باشد.

ص: ۷۹

۱- (۱). سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

پرسش: حاج آقا روح انسانی را که خداوند نفخ کرد قسمتی از روح را خودش نفخ کرده در همه ی انسانه مثل حضرت عیسی.

پاسخ: نه، اصل اضافه همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید اضافه ی تشریفی است در روایات هم بود وقتی از معصومین (علیهم السلام) سؤال می کنند این اضافه ی روح به الله چیست؟ آنها می فرمایند همان طوری که خدا منزّه از مکان است ولی به ابراهیم و اسماعیل (سلام الله علیهما) می فرماید: «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ» (۱) خانه ی مرا برای معتکفان و مؤتمران و حاجیان تطهیر کنید این اضافه، اضافه ی تشریفی است اگر اضافه ی بیت به الله اضافه ی تشریفی است اضافه ی روح به الله هم بشرح ایضاً وگرنه این طور نیست _ معاذ الله _ جزئی از ذات اقدس الهی را خدا به کسی داده باشد که چه بفرماید «رُوحِي» (۲) چه بفرماید «رُوحِنَا» هر دو برای تشریف است.

پرسش: چرا به دنیا آمدن حضرت عیسی (علیه السلام) این طوری بوده به صورت غیر طبیعی.

پاسخ: آن فرمود «آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا» که در ذیل همین بحث به خواست خدا خواهد آمد یعنی آیه ی ۲۱ همین سوره فرمود: «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» معجزه ی جهانی باشد تا مردم بفهمند که تنها علوم تجربی نیست کار با تجرید هم باید حل بشود تنها اسباب عادی نیست اسباب غیرعادی هم که کرامت و معجزه است باید تأمین بشود که در آیه ی ۲۱ ان شاء الله خواهد آمد.

این گفتگوی بین مریم (سلام الله علیها) این گفتگوی بین مریم (سلام الله علیها) و جبرئیل در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» مطرح شد با یک تفاوت مختصری در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آیه ی ۴۵ به بعد به این صورت است «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» این کلمه من الله است از ناحیه ی خداست و اسم شریفش هم مسیح بن مریم است که «وَجِيهًا فِي الْأَدْنَى وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» نزد خدا آبرومند است موجه است «یا وجیهاً عند الله» یعنی سهمی از وجه الله دارد اگر کسی وجیه عند الله بود نزد خدا موجه بود آبرویی داشت وجه الهی پیدا می کند اگر وجه الهی پیدا کرد به اذن خدا خیلی از کارها به دست او انجام می شود چون مستحضرید که خداوند این وجه را با جلالت و با کرامت

معرفی کرده فرمود: «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» نه «ذی الجلال» «كُلَّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ؟ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ» (۳) «ذوال» یعنی «ذوال» که این برای آن وجه است نه برای رب، وجه الله می شود ذوالجلال اگر ذی الجلال بود یعنی رب ذی الجلال بود اما چون ذوالجلال است وجه الله ذوالجلال است آن که وجیه عند الله است ذوالجلال و الإکرام است، آن که موجه عند الله است ذوالجلال و الإکرام است لذا دعای «توسل» سهم خودش را پیدا می کند که چرا ما متوسل بشویم چرا به اولیای خدا که می گوئیم «یا وَجِیهاً عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۴) برای اینکه این وجه الله ذوالجلال است ذوالاکرام است خب اگر ذوالجلال بود صاحب جلال بود، صاحب اکرام بود کاری از دست او برمی آید اینها چون مقام سوم است مقام فعل است به عنایت الهی است بدون تفویض است محذوری ندارد، خب پس عیسای مسیح وجیه عند الله است وجه الله است ذوالجلال و الاکرام هم هست این عیسای مسیح (سلام الله علیه) را که از مقربین هم هست خدای سبحان به وسیله ی فرشته ها به مریم (علیها سلام) بشارت داد بعد فرمود این بچه بزرگ می شود کودکی را پشت سر می گذارد نوجوانی را پشت سر می گذارد جوانی را پشت سر می گذارد و به میانسالی می رسد «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا» (۵) به پیرمرد نمی گویند کاهل، کهولت برای همین میانسالی است به پیرمرد می گویند شیخ و از آن مرحله که گذشته می شود فرتوت «فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ» حالا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) با این فرشته ها گفتگو دارد اصلش این بود که «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ» فرشته ها وقتی این سخن را با مریم (علیها سلام) در میان گذاشتند مریم این چنین فرمود: «قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ» (۶) اینها که فرشته هستند پیام آوردند ولی این همچنان با خدا گفتگو می کند عرض می کند پروردگارا من چگونه مادر بشوم در حالی که هیچ بشری با من تماس نگرفت و نمی گیرد «قَالَ» آن رابط «كَذَلِكَ» این «كاف» «كَذَلِكَ» خطاب است ما وقتی اشاره می کنیم یک وقت اشاره به شیئی می کنیم می گوئیم «ذا» یک وقت با مخاطب گفتگو می کنیم و چیزی را به مخاطب اشاره می کنیم اگر با مخاطب سخن می گوئیم چیزی را می خواهیم به مخاطب نشان بدهیم می گوئیم «ذاک» یعنی جنابعالی این را بین اگر آن مشارالیه ما حضور دارد نزدیک است می گوئیم «ذاک» اگر یک مقدار فاصله دارد می گوئیم «ذلک» یا اگر دور باشد قدری بیشتر اگر خیلی نزدیک باشد که می گوئیم «هذا» اگر قدری فاصله داشته باشد می گوئیم «ذاک» اگر قدری بیشتر می گوئیم «ذلک» این «كاف»، «كاف» خطاب است جزء اشاره نیست در حرف اشاره نیست در محدوده ی اشاره نیست مشارالیهما چیزی است که «ذا» به او برمی گردد، مخاطب ما که با او حرف می زنیم با «كاف» از او یاد می کنیم اینجا چون مخاطب مؤنث است گفتند «كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ» آن فرشته به مریم (سلام الله علیها) می گوید این چنین قضا و قدر الهی ترسیم شده است که تو مادر بشوی «قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ»، «قَالَ» آن فرشته «كَذَلِكَ» یعنی این چنین است بدان که تو باید مادر بشوی «اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۷) تفاوت آنچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت با آنچه در سوره ی «مریم» مطرح است این است که اینجا فرمود: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» مریم (سلام الله علیها) فرمود: «أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ» یک، «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» این «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» زیرمجموعه ی «لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ» است لذا در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» «لَمْ أَكُ بَغِيًّا» نیامده بالأخره تماس بشر یا حلال است یا حرام وقتی جامع ذکر بشود هر دو قسم را در برمی گیرد دیگر فرمود اصلاً کسی با من تماس نمی گیرد چه حلال چه حرام نه من همسر دارم بغی هم که نیستم این بغی «فعل» بود چون آن «واو» تبدیل به «ياء» شده و تشدید پیدا کرد خب، من که بیراهه نمی روم از راه هم که همسر ندارم چون «لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ» شامل «لَمْ أَكُ بَغِيًّا» است لذا در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» ذکر نشده اما اینجا ذکر خاص بعد از عام است برای اهتمام برای اینکه این دید آن را از نزدیک دید نامحرمی به حسب ظاهر نامحرم را این را بالصراحه ذکر کرده خب، لذا آنجا که ندیده بود آنجا سخن از تمثّل نبود آنجا فقط

گفتگوی تبشیری بود اما اینجا چون سخن از تمثّل است بالصراحه این را ذکر کرده پس ذکر خاص بعد از عام که برای اهتمام است نکته ای می طلبد که آن نکته در تمثّل پیدا شده و در جریان سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این تمثّل نبود آن نکته نبود لذا ذکر خاص بعد از عام نبود، خب «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا». «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» دوتا کار هست یکی اینکه خودم را بخواهم نجات بدهم چه تو تقی باشی چه بغیّ باشی من به خدا پناه می برم مردان الهی، زنان الهی پناهگاهشان عنایت الهی است که توحید خدا و عنایت الهی حصن است «کلمه لا اله الا الله حصنی» (۸) این پناهگاه هست، دژ هست حصین این حصن خداست، دژبان این دژ خداست در آن زمان دفاع مقدس به ما می گفتند وقتی آژیر خطر را شنیدید بروید پناهگاه در قرآن دارد که «وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» اگر وسوسه ای شده، حالی شده، نامحرمی از جلویان دارد می گذرد و خیال کردی بینی یا غیبتی را بشنوی یا تهمتی را روا بداری احساس خطر کردی فوراً برو پناهگاه «وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (۹) این «فَاسْتَعِذْ» یعنی برو پناهگاه نه بگو «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» این «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» البته ذکر است ثواب دارد ولی این پناهگاه رفتن نیست مثل اینکه در حال آژیر خطر اگر به ما گفتند بروید پناهگاه معنایش این نیست که آدم در همان خیابان بایستد بگوید من می خواهم بروم پناهگاه اینکه استعاذه نیست این فوراً باید بدود برود در پناهگاه اگر یک حالت وسوسه ای گناه در آدم پیدا شده فوراً باید مضطراً به ذات اقدس الهی پناهنده بشود این اضطرار این التجاء او را نجات می دهد این می شود استعاذه این در همه ی انسانها هست البته انبیا و اولیا به طریق اولی، اما فرمود: «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» ناظر به مسئله قابل هست فرمود پناه بردن من به خدا یعنی تو هم باید به خدا پناه ببری این حرف در تو اثر می کند اگر تو باتقوا باشی نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «بقره» راجع به ترک ربا آمده است آیه ی ۲۷۸ سوره ی مبارکه ی «بقره» درباره ی ترک ربا آمده که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» وجود مبارک مریم دوتا حرف زد یعنی هم من به خدا پناه می برم هم تو به خدا پناه ببر، من به خدا پناه می برم چه تو تقی باشی چه بغیّ باشی، تو هم به خدا پناه ببر اگر تقی هستی اگر بغیّ هستی که دیگر پناهندگی ندارد برای یک آدم پاک که خب، پس «إِنْ كُنْتَ» مربوط به مخاطب است نه مربوط به متکلم من در هر دو هر حال به خدای سبحان پناه می برم.

ص: ۸۰

۱- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۲.

۲- (۳). سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۳- (۴). سوره ی الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴- (۵). بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۴۸.

۵- (۶). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۶.

۶- (۷). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۷- (۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۶.

۸- (۹). بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.

۹- (۱۰). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۰.

پاسخ: پناه بردن آدم مضطر می شود اگر کسی این «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ»^(۱) را چه موقع می خواند وقتی به آدم گفتند فلان دوستت در اتاق عمل است و در حال کُماست آدم چهره اش زرد است زبانش می گیرد مضطرب است پایش می لرزد این حالت است.

پرسش: آدم است بالأخره پیش می آید.

پاسخ: خب بله خطر است دیگر ما وقتی احساس خطر می کنیم چنین حالتی باید پیش بیاید آن وقت به چه کسی متوسل می شویم آن وقتی که دعا می کنیم می گویم «اللهم اشف» چطور دعا می کنیم آن طور در حال عادی دعا می کنیم یا واقعاً می خواهیم همان حالت را می گویند استعاذه.

پرسش: منظورم این است که حالت اضطرار را باید معرفت داشته باشد.

پاسخ: خب همین معرفت است، درک است، تمرین است، احساس خطر هست گناه آبروبر است بالأخره این چند جای نهج البلاغه هست وجود مبارک حضرت امیر فرمود نروید در بساط خب دنیا این آبروبر است این وبی است این موبی است این اوباست چندبار کلمه ی «وبی»^(۲) این با خانواده اش در نهج البلاغه تکرار شده آن چراگاه وباخیز را نمی گذارند که حیوانات بچرند وبا هم یک بیماری آبروبر است دیگر مثل سل و سرطان نیست که مکرر بالا لگن، مکرر پایین طاس این دیگر آبرو نمی گذارد برای کسی که فرمود رفتی به دنبال ریاست، مقام، جاه و حرام بالأخره رفتی در چراگاه وبا و «وبی» و «موبی» و «اوبی»^(۳) راه افتادی آبرو می برد دیگر خب آدم وقتی بالأخره یا اینها را از نزدیک باید ببیند «لمن كان له قلب» یا حرف خاندان عصمت را گوش بدهد «لمن كان له سمع» اگر کسی دارای گوش شنوا باشد یا قلبی بینا باشد بالأخره اینها این مسائل برایش حل می شود دیگر به هر تقدیر وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) گفت من به خدا پناه می برم یک، تو هم به خدا پناه ببر «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» وگرنه متکلم فعل خودش را به تقوای مخاطب مکی بکند نیست که یعنی تو هم به خدا پناه ببر نیا، من هم به خدا پناه می برم که جلو نیایم هر دو طرف باید باتقوا باشیم تا کاری انجام نشود «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» یک، تو هم «تَعُوذُ بِالرَّحْمَانِ» «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» دو.

ص: ۸۱

۱- (۱۱). سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

۲- (۱۲). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۵.

۳- (۱۳). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱۱.

پرسش: اگر تقوا داشته که ازم نیست به خدا پناه ببرد.

پاسخ: چرا، مگر انسان با تقوا معصوم است تقوا غیر از عصمت است این همه متّقیان اند که بعد آلوده می شوند دیگر معصوم البته، معصوم، معصوم است، خب.

پرسش: خطا اول از او سر زده باشد اشکال دارد؟

پاسخ: بالأخره این معنا معقول نیست که متکلم پناه ببرد به خدا از وصفی که مخاطب دارد «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» در سوره ی مبارکه ی «بقره» ملا-حظه فرمودید خطاب به رباخوارهاست فرمود: «وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ» (۱) اگر ایمان دارید خاصیت ایمان این است که ربا را ترک کنید اینجا هم اگر تقوا دارید خاصیت تقوا این است که ترک کنید خب وظیفه ی متکلم کار متکلم با استعاذه ی خودش به خدا حل می شود اما تهاجم مخاطب چطور، تهاجم مخاطب را با استعاذه ی او به خدا می شود حل کرد در صورتی که او آدم با تقوا باشد.

پرسش: اگر به منزله تأدیب بگیریم در موضع تأدیب بوده؟

پاسخ: که چه؟

پرسش: چون اگر با تقوایی چون با تقوایی و وصف تقوا را خودت قبول داری من اعوذ بالرحمن ام.

پاسخ: خب من «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» تو باید چه کار بکنی اگر با تقوا باشی چه من «أَعُوذُ» چه «لم اعوذ» تو حمله نمی کنی من هم باید از این طرف «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» مثل وجود مبارک یوسف «قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» (۲) از این طرف طهارت از آن طرف هم باید طهارت باشد، خب.

ص: ۸۲

۱- (۱۴). سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۸.

۲- (۱۵). سوره ی یوسف، آیه ی ۲۳.

بعد آن فرشته به وجود مبارک مریم (سلام الله علیهما) فرمود: «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ» گرچه تو بشر می بینی ولی گوهر اصلی من چیز دیگر است و خدا من را فرستاده «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا» یک فرزند پسر طیب و طاهر به تو عطا بکنیم اینجا به خودش اسناد داد به عنوان فاعل قریب آن گاه مریم (سلام الله علیها) فرمود: «أَتَنِي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» که اشاره شد آن وقت «قَالَ» همان بشر سوئی «كَذَلِكَ» یعنی این چنین است قصه که تو باید مادر بشوی چرا، برای اینکه «قَالَ رَبُّكِ هُوَ» آفرینش یک فرزند بدون پدر، مادر شدن یک زن بدون همسر «عَلَيَّ هَيْئٌ» این «هُوَ» می تواند به این مراجع یاد شده برگردد این آسان است خب حالا این کار آسان را چرا انجام می دهی برای اینکه در جهان کنونی نیاز هست که یک معجزه ی عالمی پیدا بشود «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا» برای مردم معجزه ی جهانی باشد از طرف ما رحمت باشد که «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا» هست، «ذکر ربك مریم» هست، «ذکر ربك عیسی» هست و مانند آن و این امر تصمیم شده سرشت و سرنوشت شما تنظیم شده است و قضای الهی بر این است. این تقریباً ترجمه گونه ی این آیات، اما آنچه مهم است این است که در جریان حضرت عیسی برخی از اهل معرفت ذیل همین آیه گفتند سر پیشرفت هنر ترسیمی، تصویری، تجسیمی در مسیحیت و در کلیساها همین جریان تمثّل است اساس دینشان به این است که یک موجود مجزّد معقولی متمثّل شده است به صورتی این ترسیم و تمثّل که معقول بشود متمثّل این زمینه ی رشد هنر سینمایی و تلویزیونی غرب را فراهم کرده است گرچه آن روز که این بزرگوار یعنی هفتصد هشتصد سال قبل این را گفته سخن از تلویزیون و سینما نبود اما این نقاشیها و ترسیمها و تصویرهای کلیساها فراوان بود الیوم هم هست که معقولی متمثّل شده است به این صورت در آمده اگر این چنین باشد هنر می شود اسلامی یعنی معقول بشود متمثّل اما اگر خیال را مجسم کردند این دیگر خیالبافی و وهم سازی و امثال ذلک است نه اثر علمی دارد نه برکات اخلاقی وقتی هنر می شود اسلامی، سینما می شود اسلامی، تلویزیون می شود اسلامی که معقول را متمثّل کنند آن ممثّل را محسوس کنند و به همراه این پیام داشته باشند این یک مطلب. جریان سریال حضرت امیر (سلام الله علیه) این قصه ی جنگ صفین است که در روضه خوانیهای ما فراوان است این هنر علوی نیست این همان روضه خوانی صفین را به این صورت در آوردند این دیگر علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) که نهج البلاغه او را معرفی می کند «سَيَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (۱) این آن نیست و همان طوری که ما بر اساس ادبیاتی که در شرق و غرب عالم هست معقول را محسوس می کنیم، مسموع می کنیم با کلمات این کلمات یک امر اعتباری است که هر ملّتی برای خودش ساخته این کلمات که تکوینی نیست قراردادی است بعضی از کلمات است که برای ملّتی خیلی محترم است چندین معنا دارد نزد یک ملّت دیگری مُهمَل است این کلمه ی «عین» که می گفتند دارای هفتاد معناست مشترک لفظی است بعضی از ادبا هنرشان در این بود که مثلاً چندین بیت بگویند مثلاً هفتاد بیت بگویند در هر بیت کلمه ی عین تکرار بشود و در هر بیتی عین به یک معنا باشد و این جزء ذخایر ادبی ما به شمار می رفت و به شمار هم می رود دو قدم آن طرف تر که بروی می بینی مهمَل است این کلمات این کلمه نزد بعضیها اصلاً معنا ندارد بنابراین ادبیات ابزاری است که انسان باید به اندازه ای که از این ابزار مدد می گیرد خودش را وقت صرف بکند وقتی جایی برود این هیچ ارزش ندارد نباید عمر دوباره ی او صرف بکند ما آن معنای معقول را بشر توانست با این قراردادها قابل مفاهمه قرار بدهد هیچ دلیلی هم نداریم که فعل نتواند آن معنای معقول را بفهماند نقشه نتواند آن معنای معقول را تفهیم کند، جسم نتواند او را مفهوم کند، اجسام می توانند، صور می توانند، حروف می توانند، علائم می توانند و صورتهای گوناگون می توانند منتها ابزار می خواهد چقدر بشر زحمت کشید تا ادبیات را تولید کرد این ادبیات بیانگر آن معارف عقلی اند اگر هنر اسلامی شد می توان تلاش و کوشش کرد با رفتارها با گفتارها با نماها و نمایشها آن معانی معقول را به یکدیگر منتقل کنند

آن وقت این می شود علی نهج البلاغه (سلام الله علیه) وگرنه سریالی که مفاهیم بلند او را همراهی نمی کند متخیل شده محسوس این دیگر سریال دینی نیست وقتی سریال یا تلویزیون یا سینما دینی است که از نشئه عقل مدد بگیرد رابطه ی معقول و متخیل تنظیم بشود رابطه ی متخیل و محسوس ترسیم بشود آن گاه به صورت نمایش در بیاید تا بشود هنر اسلامی این بزرگوار می گوید سر پیشرفت هنر در کلیساها و مسیحیت همان جریان تمثّل است اساس دینشان بر این است که معقول می شود متمثّل بشود اگر معقول و مجرّد عقلی می شود متمثّل بشود و از آنجا به برکت تمثّل اثر جسمانی و مادی را به همراه داشته باشد که عیسی به دنیا بیاید پس ما به دنبال این هنر برویم لذا خلیها رفتند و پیشرفت هم کردند منتها حالا بخش وسیعی از اینها در بین راه ماندند.

ص: ۸۳

مطلب دیگر این است که در قرآن کریم نبوت را سهم انبیا دانست «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ» (۱) چه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» چه در سایر سور در سوره ی «نحل» فرمود آنها که رسالت الهی را به عهده داشتند مرد بودند چون کار اجرایی است اما کرامت، معجزه، ولایت زن و مرد ندارد کار اجرایی که انسان با مردها باید تماس بگیرد مردها باید با او مراجعه کنند بخش وسیع از کارها را با نامحرما باید انجام بدهد گفتند این کار را مرد باید انجام بدهد خدا فرمود ما پیامبری به عنوان زن نداریم اما ولی الله داریم که زن است چون ولایت مربوط به کمالها و قداستهای روحی است که بین خدا و آن شخص است مثل وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) وجود مبارک فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، زینت کبرا (سلام الله علیها)، فاطمه ی معصومه که در جوار مضجع ملکوتی اش هستیم (سلام الله علیهم اجمعین) این است ولایت که باطن رسالت است این برای انسان کامل است چه زن و چه مرد اما کار اجرایی کاری که با توده ی مردم در ارتباط است صدها بار باید با مردم تماس بگیرد این کار را گفتند به عهده ی زنها نگذارید این کار اجرایی است این هنر نیست این کمال نیست که یک زن محروم باشد این یک کار اجرایی است تماس گرفتن با نامحرم است نعم، نیمی این مملکت مثلاً زن اند آن دانشکده ها آن دانشراها آن دبیرستانها آن دبیرستانها آن دانشکده ها که همه شان دخترها هستند بهترین کار این است که ریاستش را مسئولیتش را زنها داشته باشند اما کارهای اجرایی که با توده ی مردم سر و کار دارند با نامحرم سر و کار دارند اولی؟ این است که اولای تعیینی احتیاط، احتیاط تعیینی اقوا این است که مردها به عهده بگیرند بنابراین اینکه فرمود: «مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ» (۲) آن راجع به کارهای اجرایی است یعنی رسالت اما نبوت، کرامت این زن و مرد ندارد لذا نیازی نیست آن چنان که جناب فخررازی در تفسیرش نقل کرده گرچه خیلی مایل به این قول نیست این بحث در کتابهای کلامی هست نظیر تجرید مرحوم خواجه و اینها که آیا این عظمت و جلالی که فرشته ها با مریم (سلام الله علیها) داشتند برای خود مریم بود یا ارهاص عیسی بود «ارهاص» یعنی پیش درآمد معجزه برخیا که عظمت زن را نشانختند گفتند این کرامتهایی که بهره ی وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) شد اینها ارهاص عیسی بود یعنی پیش درآمد معجزه ی عیسی بود خیر، نیازی به این نیست مگر مریم کم آدمی است مگر زن و مرد دارد در مسئله ی ولایت، ولایت برای انسان است انسانیت انسان به روح اوست روح نه مذکر است نه مؤنث این بدن است که یا این چنین ساخته شده یا آن چنان ساخته شده اگر روح مجرد هست که هست مجرد نه مذکر است نه مؤنث این ذکورت و اناثت برای تن است این تن که با فرشته ها تماس نیست مناجات نمی کند آن که با خدا مناجات می کند نه زن است نه مرد بنابراین اینکه فرمود: «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» (۳) در بحثهای قبلی هم داشتیم معنایش این نیست که زن و مرد با هم تفاوت نمی کنند غربی می گوید زن و مرد با هم تفاوت نمی کنند ما هم می گوئیم زن و مرد با هم تفاوت نمی کنند او می گوید انسان یا زن است یا مرد با هم همتای اند ما می گوئیم انسان نه زن است نه مرد این ارشاد به نفی موضوع است زن و مردی در کار نیست تن را می گویی تن برابر است روح را می گویی نه مذکر است نه مؤنث ما اگر می گوئیم زن و مرد فرق نمی کند ارشاد به نفی موضوع است سالبه به انتفاء موضوع است یعنی روح نه مذکر است نه مؤنث آنها انسان را در همین تالار تشریح خلاصه می بینند می گویند انسان یا مذکر است یا مؤنث با هم فرق نمی کند این دوتا دید خیلی فرق است ما هم می گوئیم زن و مرد فرق نمی کنند آنها هم می گویند زن و مرد فرق نمی کنند اما تفاوت رأس از کجاست تا به کجا اگر ولایت برای روح است چرا مریم نداشته باشد چرا فاطمه نداشته باشد چرا زینب (سلام الله علیهم اجمعین) نداشته باشد این ارهاصات برای پیش درآمد معجزه ی وجود مبارک عیساست یعنی چه خود مریم (سلام الله علیها) به این قداست رسیده است.

۱- (۱۷) . سورة ی انبیاء، آیه ی ۷.

۲- (۱۸) . سورة ی انبیاء، آیه ی ۷.

۳- (۱۹) . سورة ی نحل، آیه ی ۹۷.

Your browser does not support the audio tag.

وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَتْ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَلِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱)»

چون ذات متعلق ذکر یا حکم قرار نمی گیرد اگر گفته شد به یاد مریم باش یعنی به یاد قصه و جریان مریم باش «و اذکر فی الکتاب قصه مریم» نظیر «حَرَمْتُ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ»^(۱) که حرمت اگر به ذات اسناد داده شد لابد متعلق وصف یا فعلی است که از او متوقع است جریان مریم را در این کتاب ذکر بکن چه موقع، آن وقتی که «انْتَبَذَتْ» این «انتباز» متابعه «نَبَذَ» است معلوم می شود یک سلسله علل و عواملی از خارج باعث شد که حضرت کناره گیری کند آنها عامل نبذ بودند و وجود مبارک مریم انتباز کرد آنها «نبذوها» ایشان هم «انْتَبَذَتْ»، «انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا». حالا یا بی مہری را از آن طرف دید یا بی لیاقتی را از آن طرف مشاهده کرد به هر تقدیر انتباز حاصل شد آن طوری که قرطبی در جامع نقل می کند آفتاب را می گویند شَرَق و جای طلوع آفتاب را می گویند شرق، شمس شَرَق است مطلع شمس شرق، مکان شرقی یعنی مکانی که آفتاب طلوع می کند یعنی رو به شرق به آن طرف رفته است نه تنها فاصله گرفت بلکه حجاب هم هست می دانید در این مسئله ی نماز جماعت یک مشکل فاصله است یک مشکلش حجاب، اگر کسی در صف اول یک نفر نمازش تمام شده مسافر است نمازش تمام شده وقتی نمازش تمام شد برخیزد برود محذوری پیش نمی آید برای اینکه فاصله زیاد نیست اما آنجا بنشیند و مشغول ذکر و دعا باشد چون حاجب بین دو طرف هست برای طرف دیگر مشکل ایجاد می کند این بلند بشود برود بهتر است یا مشغول عبادت نماز دیگر بخواند خودش را به جماعت ملحق بکند یا بلند بشود برود چون فاصله کم است ضرر ندارد ولی حجاب مانع صحت صلات است غرض این است که یک مشکل مربوط به فصل است یک مشکل مربوط به حجب این حجاب هم آمده آن فسخ هم آمده تا هم تنها باشد و هم کسی او را نبیند و از حال او باخبر نباشد.

ص: ۸۵

۱- (۱). سوره ی نساء، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا از این نظر که حضرت مریم (سلام الله علیها) نذر بیت المقدس بود ممکن است که این دلیل واجب تر از آن نذر باشد.

پاسخ: بالأخره باید که نذری است که آن ناذر کرده است ولی آن متعلق و آن فضا و آن محیط هم باید پذیرد دیگر تنها اگر نذر کار شخصی باشد بالأخره آدم انجام می دهد اما وقتی مربوط به مؤسسه ای، نهادی، مسجدی، معبدی بود شرایط دیگر هم

مطلب دیگر اینکه قرطبی در جامع نقل می کند آیا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) نبی بود یا نبود دو قول نقل می کند بعد می گوید اول که نبی بود قول اول که نبی بود اظهر است برای اینکه فرشته ی الهی آمده با او گفتگو کرده و مانند آن، منتها باید مطرح می کردند که نبوت اقسامی دارد یک نبوت تشریعی است که شریعت می آورد حالا یا ابتدائاً شریعت می آورد مثل انبیای اولوالعزم (علیهم السلام) یا حفظ شریعت قبلی را به پیامبری واگذاری می کند مثل انبیای غیر اولوالعزم ولی در حوزه ی شریعت است، احکام است و مانند آن مریم (سلام الله علیها) یقیناً از این قبیل نبود چون سخن از شریعت و حکم و اینها نبود. اقسام دیگر و فراوانی برای نبوت است نبوت تعریفی هست، انبائی هست، اخبار غیب هست و مانند آن این گونه از نبوتها برای اولیای الهی هست برای ائمه هست نبی یعنی خبر بگیرد و خبر به او برسد اگر اخبار مربوط به شریعت نباشد مربوط به غیب باشد جریان گذشته باشد حال باشد آینده باشد اینها محذوری ندارد چه به زن برسد چه به مرد چون از این جهت که زن دارای مقام انسانیت است این کرامت را می تواند تحمل بکند فرشته ها هم که نازل می شوند فرق می کنند بعضیها هستند که زیرمجموعه ی میکائیل (سلام الله علیه) هستند گزارشهای کِل و پیمان و رزق و روزی و گرانی و ارزانی و اینها را مطرح می کنند برخیها زیرمجموعه اسرافیل (سلام الله علیه) هستند گزارش حیات و میلاد و امثال ذلک را طرح می کنند، برخیها زیرمجموعه ی عزرائیل (سلام الله علیه) هستند که «تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا» (۱) بیماری و مرگ و مرضهای منتهی به مرگ و مدت مرگ و تقدیم و تأخیر مرگ و اینها را گزارش می دهند که فلان کس چه موقع می گیرد چطور می میرد و از اینها، برخیها زیرمجموعه ی جبرائیل (سلام الله علیه) هستند که علوم و معارف را گزارش می دهند اینها هر کدام مسئولیتهایی دارند منهای مسئله شریعت و دین و احکام الهی این ممکن است برای اولیای الهی مطرح بشود چه زن چه مرد.

مطلب دیگری که در بحث دیروز گفته شد مناسب است که زن کارهای اجرایی نکند اگر درباره ی وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) رسیده است که عده ای از اصحاب آن حضرت زن اند هرگز وجود مبارک آن حضرت زنها را وارد کارهای اجرایی که به عهده ی مردهاست واگذار نمی کند بخشهای وسیعی در جامعه برای زنها هستند چون نیمی از جمعیت جامعه زن اند اینها دبستان دارند، دبیرستان دارند، راهنمایی دارند، دانشکده دارند، دانشرا دارند، مقدماتی دارند، لیسانس دارند، فوق لیسانس دارند، دکترا دارند، همه ی این بخشها را دارند بیمارستان دارند، بهداشت و درمان دارند، نیمی از جمعیت اینها هستند اینها استاد می خواهند، استادیار می خواهند، دانش یار می خواهند، رئیس می خواهند، مسئول می خواهند، مدیر اجرایی می خواهند چه بهتر که در این بخش فقط زنها حضور داشته باشند اگر وجود مبارک حضرت (سلام الله علیه) ظهور می کند و اگر بخشی از اصحاب آن حضرت زن اند آنها را در کارهایی که مربوط به زن هست واگذار می کند نه کارهایی که بخش مهمش مربوط به نامحرم باشد زنها را آنجا واگذار بکند این کار را که حضرت نمی کند که. خب، بنابراین ولایت و کرامت برای انسان است انسان چه مرد باشد چه زن به این مقام می رسد، اما اینکه چرا زنها کمتر به این مقام رسیدند در ذیل آیه مبارکه ی «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (۱) مفصل بحث شد که گوشه ای از این بحثها در تسنیم هم چاپ شد بخشهای از این بحثها هم در کتاب زن چاپ شده که اگر به زن میدان بدهند اگر موفق تر از مرد نباشد همتای با مرد است در صدر اسلام بعضی از زنها معارف الهی را پذیرفته بودند موعظه ی پیغمبر، نصیحت پیغمبر در آنها اثر کرده اسلام آوردند ولی هنوز شوهرهای اینها در میدان جنگ علیه اسلام شمشیر می زدند این در کتاب زن نوشته شده در آن موطأ مالک هست مدارکش هم هست که در صدر اسلام بخشی از زنها قبل از مردها معارف را تشخیص دادند و فهمیدند و پذیرفتند.

ص: ۸۷

پرسش: حاج آقا با آن بحثی که فرمودید چه مشکلی داریم پس اگر همتای با مرد هست پس تمام آن چیزهایی که در مرد داریم در زن هم داشته باشیم.

پاسخ: در بخشهای زنانه چرا می بینیم دیگر.

پرسش: در بخشهای مردانه چگونه

پاسخ: آخر نامحرم اند.

پرسش: با نامحرم می تواند ارتباط نداشته باشد.

پاسخ: دیگر نمی شود کسی مسئول باشد و کار طلب نکند این باید سرکشی بکند باید بازرسی بکند.

پرسش: نیرویی که حضرت می گیرد از زن خیلی مقامش مشخص است فرق می کند با.

پاسخ: با کارهای اجرایی که نیمی از جمعیت زن هستند به آنها واگذار می کنند دیگر راحت هم هست کارهای زنهای آن ما مشکل جدی ما در بیمارستانها همین است در مطبها همین است در کلینیکها همین است برای اینکه مرد به اندازه ی کافی نیست زنهای ناچارند به اضطراب با مردهای نامحرم در تماس باشند خب اگر زنهای به اندازه ی کافی طیب باشند به اندازه ی کافی بهیار باشند، به اندازه ی کافی پرستار باشند، به اندازه ی کافی تزریقی داشته باشند ما دیگر مشکلی نداریم که زنهای با زنهای مردها با مردها دانشکده ها هم همین طور است تمام تلاش و کوشش از حوزه و غیر حوزه در این راه صرف می شد که شما کلاس دختر و پسر را مخلوط نکنید اینها را با هم نکنید دوتا کلاس بگذارید اینها می گویند ما استاد نداریم.

پرسش:...

پاسخ: بله، زن برجسته نامحرم و غیر محرمش فرق نمی کند که.

پرسش:...

پاسخ: نه، وجود مبارک پیغمبر به حضرت زهرا(سلام الله علیها) که فرمود کمال زن در چیست؟ در آزمونی فرمود: «أن لا تری؟ رجلاً ولا یراها رجل»^(۱) دیگر فرق نمی کند زن برجسته نامحرم و محرم بیشتر رعایت می کند که.

ص: ۸۸

پاسخ: این جزء خواص اصحاب بود آن هم «من وراء حجاب» بود و گر نه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برابر همین آیه سوره ی «احزاب» فرمود: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَطْلَبِي رَأَيْتُمُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» (۱) مطلبی دارید مستقیم با آنها تماس نگیرید «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» بگویید حالا این واجب نیست که مثلاً آدم از پشت پرده فقط با زنها حرف بزند اما عظمت این زن عفت باعث می شود که زنها کار زنها را انجام بدهند که نیمی از مملکت اینها هستند مردها هم کار مردها را حالا اگر یک زن و شوهری همسر هم بودند هر دو پزشک بودند یا هر دو استاد دانشگاه بودند اینها می توانند رابط هم باشند غرض این است که ما حتماً باید زن در کارهای اجرایی شرکت کند رئیس باشد نمی دانم مدیر باشد اما در بخشهای زنانه برای اینکه هم از این طرف مشکل داریم هم از این طرف این دخترها و این زنها را که نمی شود به دست نامحرم داد که چقدر آدم بگوید «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (۲)

پرسش: روایات آخرالزمان که راجع به زنان نقل می کنند که سلطنت.

پاسخ: سلطنت هم آنها کار اجرایی سوره ی اسراء است دیگر ولی وجود مبارک حضرت که آمدند اینها را حتماً وارد بخشهای زنانه می کنند یعنی حتماً ما باید حوزه ی علمیه خواهران داشته باشیم به نام جامعهالزهران مثلاً، حتماً دبیرهایشان باید خانم باشند این نعمت خوبی است اما وقتی نداشته باشند مجبورند که از آقایان استفاده بکنند هیچ فرقی از این جهت بین زن و مرد نیست بالأخره از این طرف طلب علم واجب است از این طرف تحصیل هم واجب است از آن طرف تعلیم هم واجب است از آن طرف ما معلم به اندازه ی کافی نداریم حالا یا مرد می رود یا زن و مرد در یک کلاس با هم مخلوط اند این مشکل دارد دیگر، بنابراین جمع بین این دو طایفه از ادلینی که هم نیمی از جمعیت به همه ی علوم دسترسی پیدا کنند و هم مشکلات خودشان را خودشان حل کنند خب از نظر کمال فرقی نیست.

ص: ۸۹

۱- (۵). سوره ی احزاب، آیه ی ۵۳.

۲- (۶). سوره ی نور، آیه ی ۳۰.

پرسش: در نهج البلاغه هم روایت گفته شده که «هن ناقص العقول»

پاسخ: این در آن کتاب جواب داده شد که در نهج الفصاحه هم هست در بیان نورانی وجود مبارک پیغمبر هم هست این چندتا جواب داده شد که هم در ذیل آیه «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (۱) آمده هم در کتاب زن، خب.

فرمود: «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» ما روحمان را فرستادیم این ارسال هم مستحضرید که به نحو تجلی است نه به نحو تجافی که بحثش گذشت و این روح ما برای او تمثّل شده است یعنی مترتب بود بر ارسال ما، تمثّل او همه ی ما از تمثّل سهمی داریم برای اینکه به همه ی ما کم و بیش خوابهای راستی خوابهایی داریم بالأخره حالا گاهی راست گاهی مخلوط گاهی اضغاث احلام خواب همان صورت مثالی است این مطلب اول، ما چرا در خواب آنها را می بینیم برای اینکه این حواس پنج گانه که روزنه و رابط ما با خارج است اینها تعطیل است وقتی چشم جایی را نمی بیند گوش چیزی را نمی شنود اعضا و جوارح با خارج تماس ندارند ما آرامیم وقتی آرام شدیم درون ما شروع به فعالیت می کند این دو که ما خواب می بینیم سه، اگر کسی این هنر را داشت که در حالت بیداری هم خودش را کنترل کند که چشم و گوش او هرزگی نکنند معصیت نکنند یک، مباحات هم نبینند دو، «ما رأيت الا جمیلاً» کارشان باشد سه، چنین آدمی که در بیداری کار خواب را انجام می دهد یعنی این حواس پنج گانه ی ادراکی و تحریکی مزاحم او نیست این در بیداری می بیند آنچه را که دیگران باید خواب ببینند این را می گویند حالت منامیه نوم نیست وضو باطل نیست در این حالت انسان حالت منامیه دارد. چهارم، سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) بارها می فرمود در بارها هم این قصّه از ایشان نقل شده که جریان سیدالشهداء (سلام الله علیه) ایشان حدس می زدند می فرمودند به نظر من آنچه را که در بین راه برای وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) اتفاق افتاده حالت منامیه بود نه نوم یعنی آنجا که فرمود: «إِنَّا لله وَاِنَّا اليه راجعون» به علی بن الحسین (سلام الله علیهما) چرا استرجاع می کنی لذا فرمود خواب دیدم یعنی به من گفته شد پیغمبر به من فرمود یا منادی به من فرمود این حالت منامیه بود نه حالت خواب در شب عاشورا این چنین بود، صبح عاشورا کنار خیمه این طور بود، عصر تاسوعا کنار خیمه همین حالت بود که الآن پیغمبر را من دیدم به من فرمود زودتر بیا فردا شب مهمان مایی این حالتها حالت منامیه است که همه به آن می گویند کشف و شهود و چون معصوم است مصون از غفلت است خواب نبود که بخوابد در خواب ببیند که مثلاً وضو باطل می شود اینها نبود این حالت، حالت منامیه است هر کس الآن هم همین طور است هر کس مواظب این حواس ظاهری باشد اینها را آلوده نکند و چیزی از این حواس به درون نیاید الا طاهر و طیب در حالت بیداری هم ببیند آنچه را دیگران می بینند این می شود حالت منامیه. وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) که خواب ندید که در حالت بیداری این حالت بود دیگر این حالت هست دحیه کلبی برای پیغمبر بود خلیها این حالت را داشتند و وجود مبارک رسول اکرم که مکرر اینها را دید و گاهی هم به عنایت حضرت دیگران هم می دیدند اگر حضرت نمی خواست نمی دیدند، اگر حضرت می خواست می دیدند این حالت، حالت تمثّل است. مهم تر از همه این است که ما اگر این حواس را یا کنترل کنیم یا برای ما کنترل کنند آنچه واقعیت است می بینیم حالا در خواب قهراً کنترل شده ایم در حال احتضار از ما گرفتند دیگر، دیگر تمام شد یعنی این چشم و گوش و این مجاری ادراکی و تحریکی مدّتی دارند دیگر در خواب می گیرند آن وقت آن روایتی که ان شاء الله اگر فرصت بشود فردا از کافی مرحوم کلینی بخوانیم که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد پنجم از این هشت جلد کافی یا هشت جلدی که در کنار جنائز که محتضر چه چیزی را می بیند مال را می بیند، اولاد را می بیند با او

گفتگو می کنند مال را به او چه می گوید اولاد به او چه می گوید اینها را می بیند در حالی که چشمش بسته است گوشش ناشنواست پرستارها را نمی بیند، بچه ها را نمی بیند یا اگر چشمش باز باشد نمی شناسد هیچ چیزی را نمی فهمد هیچ چیزی را نمی شنود فقط مال خودش با مال خودش گفتگو می کند دیگران نمی شنوند که او دارد حرف می زند چون او با زبان مُلکی حرف نمی زند با زبان مثالی حرف می زند با چشم مثالی می بیند مال خودش را می بیند و فرزندان خودش را می بیند این فرزندان مُلکی که کنار بستر او هستند اینها را نمی شناسد اما آنها را کاملاً می شناسد با آنها حرف می زند با همین فرزندانش حالا ان شاء الله اگر فرصت شد فردا آن روایات باب تمثّل را می خوانیم تمثّل از شیرین ترین و لطیف ترین واژه های دینی است که قرآن کریم و روایات اینها را عرضه کرده در روایات مسئله تمثّل فراوان است در جریان قبر که مستحضرید هشت گروه حمله می کنند یا به طرف مُرده در قبر می آیند گروه های متعدّد می آیند تمثّل است و چندین گروه هم به نفع او بالای سر او هستند پایین پای او هستند طرف راست او هستند طرف چپ او هستند بالای او هستند اینها هم متمثّل اند همه ی اینها در درون قبر این محتضر با او هستند و با او گفتگو می کنند که ما از هر طرف تو را حافظیم و زیاتر از همه و اجمل از همه که بالای سر آنهاست ولایت است، ولایت علی و اولاد علی حالا اگر شد ان شاء الله آن روایت را می خوانیم غرض این است که مسئله تمثّل از شریف ترین و زیباترین تعبیرات دینی ماست «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» شما می بینید این روایات در کلمات اهل سنت این معارف نیست به وسیله ی ائمه (علیهم السلام) اینها پرورانده شده که مال حرف می زند، فرزند با آدم حرف می زند، در قبر نماز به صورتی در می آید، روزه به صورتی در می آید با آدم حرف می زند این طور است مسئله تمثّل برای آن عالم برزخ است بالأخره اگر کسی برزخی شد عالم تمثّل دارد. «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا؟ قَالَتْ إِنَّيَأَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» می بینید اینکه دارد قرآن را به احسن وجه حمل کنید خودتان را بالا- بیاورید قرآن را پایین بیاورید برای همین است برخی از مفسّران اهل سنت اینها تلاش و کوشش شان این است که این بشر آن روح خدا حالا یا جبرئیل (سلام الله علیه) بود یا فرشته ی دیگر که به صورت بشری زیبا در آمد برای آن است که مثلاً مریم (سلام الله علیها) تحریک بشود تهییج شهوت بشود چیزی در زهدان او حاصل بشود که زمینه ی تکوّن مسیح را فراهم بکند این چون راه غیبی را درست درک نکرده است فقط همان تجربی و حسی را دیده این قرآنی حرف می زند ولی مادی فکر می کند در حالی که وجود مبارک مریم در این حال غرق در استعاذه است مثل یوسف (سلام الله علیه) این آن حالت عادی را ندارد که تا تهییجی بشود تحریکی بشود وجود مبارک یوسف «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» (۲) وقتی که «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ»، (۳) «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هم استعاذت «قَالَتْ إِنَّيَأَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ» به آن رحمت رحمانیه که فراگیر است من به او دارم متوسّل می شوم این غرق آن حالت است این آن حالت را نمی بیند او می گوید بشر سوئی آمده تا در زهدان او تحریک و تحرّکی پیدا بشود، خب. «قَالَتْ إِنَّيَأَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» پناه بردن به خدا چندتا کار است یکی اینکه خود آدم پناه می برد وظیفه ی خودش است، یکی اینکه او را هم دعوت می کند به پناهندگی که پناه ببر اگر با تقوا هستی پناه ببر به خدا این چهارتا امر است یکی مریم است دوم استعاذه ی او، سوم آن شخص متمثّل است چهارم استعاذه ی او اینها را گاهی بالمطابقه گاهی بالالتزام می فهماند فرمود من پناهنده شدم به خدا تو هم اگر متقی هستی به خدا پناه ببر.

۲- (۸) . سوره ی یوسف، آیه ی ۲۳.

۳- (۹) . سوره ی یوسف، آیه ی ۲۸.

مطلب دیگر اینکه، اینکه فرمود: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» معلوم می شود از طرف او احساس خطر کرده یا احساس حمله کرده مثل اینکه ما بگوییم «اعوذ بالله من الشيطان» این «اعوذ بالله من الشيطان» لذا در جامع قرطبی این کلمه ی «تَقَى» به معنای اسم مفعولی تفسیر شده یعنی «إِنْ كُنْتُ مَمَّنْ يُتَّقَى؟ منه» اگر تو جزء کسانی هستی که از تو باید پرهیز کرد و پناه برد من از تو به خدا پناه می برم بالأخره معنایش این است که «إِنْ كُنْتُ بَغِيًّا» اگر تقی هستی یعنی «مَمَّنْ يُتَّقَى؟ منه» هستی یعنی شقی هستی یعنی بَغی هستی یعنی جزء شیاطینی من از تو به خدا پناه می برم ولی غرض این است که خود وجود مبارک مریم (سلام الله علیه) غرق در استعاذه است آن هم رحمت رحمانیه «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا» که با «مِنْ» هم ذکر شده است. «أَنِّي يَكُونُ» بعد او گفت که نه، جای استعاذه نیست مستحضرید که اینها درست است معصوم و معصومه اند ولی علم اینها که ذاتی نیست اولین بار وقتی حادثه ای را می بینند برای آنها شگفت آور است با تعلیم الهی حل می شود وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) اولین بار که عصا را القا کرده ترسید بعد دیگر عصا ازدها می شد دست می گذاشت می گرفت «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سُنْعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» (۱) بعد عادی می شد ولی اولین بار در کوه طور وقتی خدای سبحان فرمود: «فَالْقَاهَا» (۲) وقتی القا کرد شده مار خب هراسناک شد بعد فرمود: «قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سُنْعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» بعد دیگر عادی شد.

ص: ۹۱

۱- (۱۰). سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

۲- (۱۱). سوره ی طه، آیه ی ۲۰.

پاسخ: بله آن کرامتهای عادی بله، این کرامت این چینی که سابقه نداشت که چون آخر اینها نه در سابق بود نه در دوران او، نه در بین انبیا بود نه در بین اولیا مسئله ی میوه آوردن و میوه های غیر فصل را پیدا کردن و کرامتهای طی الارضی و امثال ذلک داشتن برای انبیا و اولیا فراوان بود اما این کار که کسی بدون همسر مادر بشود این در احدی سابقه نداشت لذا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) برای اولین بار تعجب کرد که این چطوری ممکن است «أَنْتِ يَكُونُ» برای من ولد در حالی که «وَلَمْ يَمْسَسْنِي» مَس و لمس کنایه از نکاح است لمس در «لَا مَسْتَمُ النَّسَاء» (۱) آمده، مسح در مسئله ی «مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ» (۲) آمده هم مَس کنایه عن النکاح در قرآن آمده، هم لمس کنایه عن النکاح در قرآن آمده «وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ» (۳) یعنی من که نکاح نکردم و الآن هم که بخواهد نکاح بشود من هم که «لَمْ أَكُ بَغِيًّا» تاکنون که نبود از این به بعد هم که نیست، تاکنون که نبود «لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ» الآن هم که رخ نمی دهد برای اینکه «لَمْ أَكُ بَغِيًّا».

پرسش: اگر حضرت متوجه این باشد که استعاذه نمی کردند.

پاسخ: چرا؟

پرسش: به هر حال مکاشفه است و خدا نصیب شان کرده.

پاسخ: بله دیگر لحظه به لحظه باید به عنایت الهی تعلیم بشود لحظه به لحظه چون حدوثاً و بقائاً به عنایت الهی باید باشد بعد دیگر عادی شد چطور در مسئله ی میوه اولین بار که برای حضرت تعجب داشت بعد دیگر عادی شد اولین بار برای موسای کلیم عصا به صورت مار در بیاورد هراس آورد بعد دیگر عادی شد بعد هر جا می خواست برود با این وضع می رفت با عصا کارش را انجام می داد اگر علم اینها ذاتی باشد بله، اما وقتی «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (۴) شامل اینهاست برای اینکه فرمود: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (۵) لحظه به لحظه باید با تعلیم الهی اینها آرام بشوند، لحظه به لحظه با افاضه ی الهی اینها مستفیض می شوند.

ص: ۹۲

۱- (۱۲). سوره ی یوسف، آیه ی ۶.

۲- (۱۳). سوره ی مائده، آیه ی ۶.

۳- (۱۴). سوره ی احزاب، آیه ی ۴۹.

۴- (۱۵). سوره ی علق، آیه ی ۵.

۵- (۱۶). سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.

مطلب دیگر اینکه چون وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) مثل زکریا (علیه السلام) نبود که مأموریتی و رسالتی تبلیغی و تبیینی داشته باشد آن برهان و استدلالی که خدای سبحان برای زکریا کرد که فرمود: «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» (۱) آن برهان را دیگر برای مریم (سلام الله علیها) ذکر نکرده برای اینکه او دیگر رسالت نبوی داشته باشد تبلیغ داشته باشد و امثال ذلک نبود ولی درباره ی زکریا که گفت چگونه برای من فرزند هست در حالی که «قَدْ بَلَغْتَ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيّاً» (۲) ذات اقدس الهی فرمود: «قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» (۳) اینجا دیگر به وجود مبارک مریم چنین استدلال نکرده گفتگو بین مریم و آن روح (سلام الله علیهما) است و گفت از کجا «وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ» (۴) یعنی آن فرشته، فرشته ی ممثّل گفت کار این چنین است یک، «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» چند جمله را گفته این کار برای خدا آسان است هیچ سختی نیست یک، حالا کاری که برای خدا آسان است مبدأ فاعلی اش تأمین است آدم هر کار آسانی را که انجام نمی دهد که خب این کار برای آدم آسان است خب چرا انجام می دهد مبدأ غایی چیست، هدف چیست، فرمود: «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» آن یکی به لحاظ مبدأ فاعلی، این یکی به لحاظ مبدأ غایی خدا تواناست یک، بر اساس حکمتی دارد این کار را انجام می دهد دو، و برنامه تثبیت شده است «وَكَانَ أَمراً مَّقْضِيّاً» سه، دیگر وجود مبارک مریم تحمل کرد از آن به بعد دیگر هیچ نگرانی از آن به بعد برای وجود مبارک مریم نبود.

ص: ۹۳

- ۱- (۱۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۹.
- ۲- (۱۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۸.
- ۳- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۹.
- ۴- (۲۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۷.

آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۸

Your browser does not support the audio tag

و«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱)»

بخشی از نکاتی که مربوط به مباحث قبل بود عبارت از این است که سرّ اینکه وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) فرزند خواست برابر آیه ی سوره ی «آل عمران» این است که وقتی مریم (سلام الله علیها) را دید «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» (۱) علاقه پیدا کرد که فرزند صالح داشته باشد در برخی از روایات آمده است که جریان سیدالشهداء (سلام الله علیه) را در عالم غیب به زکریا (سلام الله علیه) ارائه کردند او هم علاقه مند شد که فرزندی پیدا کند که به سرنوشت حضرت ابی عبدالله مبتلا بشود شهید بشود وجود مبارک یحیی را به آن حضرت دادند آن روایات در صورت صحّت سند قابل جمع است با آیات چون ممکن است برای یک مطلب چندین جهت و چندین راه ذکر شده باشد اینها مانع الجمع نیستند هم آن قصّه ی مریم درست باشد هم جریان سیدالشهداء اگر روایات معتبر بود قابل جمع است.

مطلب دوم جریان فرق بین معجزه و کرامت است که در بحثهای قبل هم اشاره شد اگر با خارق عادت با تحدّی همراه باشد و با دعوای نبوّت و امثال اینها طرح شده باشد می شود معجزه و اگر با تحدّی یعنی مبارز طلب کردن نباشد با دعوای نبوّت همراه نباشد می شود کرامت آنچه برای مریم (سلام الله علیها) اتفاق افتاده از سنخ کرامت است مثلاً نه معجزه، اما چرا برای آن حضرت اتفاق افتاده است برای دیگران اتفاق نیفتاده است خب برای طهارت روح آنهاست اگر کسی «إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (۲) دو بار تطهیر را خدای سبحان درباره ی مریم ذکر کرده یا اصطفا را دو بار ذکر کرده چنین خصیصه ای برای آن زن هست برای افراد دیگر نیست. اما جریان اینکه «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ» حتماً باید مثلاً قصّه و مانند آن در تقدیر گرفته بشود «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» برای این است که درست است که «إِذِ انْتَبَذَتْ» بدل اشتمال برای مریم هست البته با توجیه چون فعل یا وصف نمی تواند بدل باشد برای ذات مگر با توجیه ولی بر فرض هم که این بدلیت تام باشد آنچه در قرآن کریم آمده تنها جریان انتباز نیست مجموعه ی داستان مریم (سلام الله علیها) است تا آخر، پس اگر «إِذِ انْتَبَذَتْ» هم بدون تکلف و توجیه بدل باشد برای مریم باز ما نیاز به تقدیر داریم برای اینکه آنچه در قرآن مطرح است فقط جریان انتباز که نیست تا ما بگوییم انتباز چون بدل است برای مریم دیگر نیازی به قصّه نیست «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» آن وقت این قصّه از انتباز شروع می شود.

۱- (۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

۲- (۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.

مطلب مهم جریان تمثّل هست که استادی بحث خوبی دارند به عنوان تمثّل فرق المیزان با تبیان مرحوم شیخ تا تفسیر صافی مرحوم فیض (رضوان الله علیه) یعنی در طّی این هفت، هشت قرن همین مطالب خصوصی المیزان است که المیزان را المیزان کرده شما می بینید این گونه از معارف نه در تبیان مرحوم شیخ طوسی است نه در روضهالجنان مرحوم ابوالفتح رازی است، نه در مجمع البیان امین الاسلام طبرسی است، نه در تفسیر صافی و نه در سایر تفاسیر این تمثّل چیست فرمود: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ» فخر رازی پنج، شش اشکال ذکر می کند بعد اشکالها را جواب می دهد نه اشکالها پخته است نه جوابها پخته هر دو سوخته است مشکل را آن حرفهای فخر رازی و امثال فخر رازی حل نمی کنند در این مسائل همان حرفی که آن بزرگوار گفت «از شافعی نرسید امثال این مسائل» یعنی جای فخر رازی و امثال فخر رازی نیست اصل اشکال این است که اگر تمثّل هست از کجا آدم بفهمد حق است اگر وحی و الهام و اینها از سنخ تمثّل است از کجا ما بفهمیم حق است اگر چیزی او دید و دیگران نمی بینند از کجا بفهمیم حق است سرّش این است که اینها نه اصل تمثّل را می دانند چیست نه بین مثال متّصل و مثال منفصل فرق می گذارند ما یک کون و فساد داریم و یک تمثّل در جریان کون و فساد این شیء که حالت اول را دارد حالت دوم را ندارد وقتی به حالت دوم رسید حالت اول را از دست می دهد مثل اینکه آبی که هوا می شود صورت قبلی اش را از دست می دهد صورت بعدی را می گیرد از قبل فساد هست نسبت به بعد تکوّن است این می شود کون و فساد که عالم ماده با کون و فساد همراه است چیزی قبلاً در آن صورت بود الآن به این صورت در می آید و مانند آن، تمثّل با کون و فساد فرق دارد تمثّل آن است که آن حقیقت در عین حال که حقیقت هست و محفوظ هست در حوزه ی ادراک کسی به صورتی در می آید همان حقیقت است قرآن کریم می فرماید خدای سبحان روح را حالا یا جبرئیل یا فرشته ی دیگر این را فرستاد این روح با حفظ روحانیتش در فضای ادراکی مریم به صورت بشر در آمده نه اینکه به بشر تبدیل شده نه تبدّل بشراً، تمثّل بشراً یعنی آن حقیقت علی ما هی علیها محفوظ است به صورت پایین تر آمده در تبیین این مسئله همان طلیعه ی بحث گفته شد حالا یک فقیه یا یک حکیم یک قاعده ی عقلی یا یک قاعده ی نقلی را در فضای عاقله ترسیم می کند این جزء نوآوریهای اوست مثلاً همان قاعده را می خواهد به دیگران منتقل کند حالا یا با گفتار یا با نوشتار این قبل از اینکه به زبان بیاورد یا به زبانه ی قلم منتقل کند در فضای خیال خود این را متمثّل می کند که من این مطلب عقلی را یا نقلی را به فارسی بنویسم یا عربی، اگر فارسی یا عربی است یک مقدّمه و پیش گفتار می خواهد سه تا باب می خواهد یک خاتمه می خواهد همه ی اینها را در فضای خیال ترسیم می کند. آن مطلب معقول که در عاقله ی اوست یک امر بسیط است وقتی تنزّل کرده همان مطلب در قوّه ی خیال او ترسیم شده به این صورت در می آید یک پیش گفتار است و سه فصل است و یک نتیجه مثلاً همان ترسیم شده ی خیال را به صورت یک سخنرانی یک ساعت بیان می کند یا به صورت یک مقاله ده صفحه می نویسد این ده صفحه تجسّم آن مثال است آن مثال تمثّل آن عقل این قابل کون و فساد است یعنی آنچه گفته می شود یا نوشته می شود چون مادی است ممکن است تغییرپذیر باشد تحوّل پذیر باشد از بین برود و مانند آن ولی آن صورت مثالی همچنان محفوظ است که معقول شده متخیّل نه اینکه تجافی کرده پایین آمده دیگر چیزی در عاقله اش نیست از سنخ کون و فساد نیست و اگر گوینده می گوید من عین آنچه در ذهنم بود منتقل کردم به شما رساندم مصحّح عینیت همان ربط وجودی است و گرنه عین آن که نیامده ما الآن اصولاً با این داریم زندگی می کنیم یعنی زندگی شبانه روزی ما با تمثّل اداره می شود هر کسی بالأخره

مطلبی را می فهمد بعد ترسیم می کند که بشود زبان بگوید این می شود خیال و تخیل منتها در حوزه ی خیال است این را نمی بیند بعد آن را منتقل می کند ما اصلاً با تنزل دادن مطلب عقلی داریم زندگی می کنیم منتها هر دو چون علم حصولی است برای ما محسوس نیست. خب، اگر کسی حواسش را کنترل کند آنچه را که به خیال او آمده شب در عالم خواب می بیند همین علم حصولی برای او می شود علم حضوری، همین صورت خیالی برای او می شود صورت مثالی اگر انسان وارسته باشد نسبت به دیگران هم همین حال را پیدا می کند، نسبت به گذشته همین حال را پیدا می کند، نسبت به آینده همین حال را پیدا می کند، بنابراین تمثّل فرق جوهری دارد با کون و فساد عین آن مطلب عقلی تنزل می کند در حوزه ی خیال این تازه برای مثال متّصل، اما در مثال منفصل آنچه را که از ذات اقدس الهی به عنوان فیض نازل می شود بخشی مربوط به عالم لوح محفوظ است بعد از آنها نازل تر به لوح محو و اثبات برمی گردد که «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» (۱) بعد هم به عالم پایین تنزل می کند که «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (۲) آنچه به قَدَر و اندازه خلق شده مسبوق به عالم محو و اثبات است آن مسبوق به عالم لوح محفوظ است آنچه را که در لوح محفوظ است اگر کسی ببیند تغییرناپذیر است و اگر کسی با لوح محو و اثبات ارتباط برقرار کند این به امید خبر می دهد می گوید آنچه را که ما فعلاً در لوح محو و اثبات دیدیم این است ممکن است بدا حاصل بشود، کمتر بشود، بیشتر بشود، اظهار بعد الاخفاء بشود نه ظهور بعد از خفا اینها هست. سیدناالاستاد تا عالم مثال متّصل را بیان کردند ولی آنچه را که در جریان حضرت مریم و یا حضرت ابراهیم و یا حضرت زکریا و سایر انبیاست اینها ظاهراً با عالم مثال منفصل رابطه برقرار می کنند مثال منفصل نه مثال متّصل نه تنها در حوزه ی ادراکی اینها این طور است در مثال منفصل هست اینها با مثال منفصل رابطه برقرار می کنند ارتباط با عالم مثال منفصل مقدور همه نیست بر فرض هم مقدور برخیها باشد با سهو و نسیان همراه است با خطا و خطیئه همراه است لذا آنها که اهل معرفت اند، اهل تلاش و کوشش اند که با عالم مثال رابطه برقرار کنند اهل کشف و شهود باشند به این باور رسیدند و تصریح کردند گفتند همان طوری که علوم حصولی چه در حوزه، چه در دانشگاه یک سلسله علوم نظری پیچیده است که الا ولابد باید به بدیهی ختم بشود اگر علم نظری به بدیهی ختم نشود که همچنان مجهول می ماند و اگر کسی علم بدیهی نداشته باشد دسترسی به نظری ندارد پیوند نظری و ضروری هم معصوم است یعنی رابطه ی بین نظری و بدیهی معصوم است آن سالک و رونده است که اشتباه می کند منطق معصوم است منطقی است که اشتباه می کند منطق یعنی راه بدیهی به نظری این مطلب پیچیده بالأخره به جایی ختم می شود دیگر اگر به جایی ختم نشود که دیگر مطلب نیست می شود امر باطل، هر مطلب دقیق نظری پیچیده به بدیهی ختم می شود یک، این راه معصوم است دو، رونده گاهی می لغزد گاهی نمی لغزد این چنین نیست که صراط نباشد، راه نباشد اگر راه نبود که ما را دعوت نمی کردند که بین مطالب نظری و مطالب بدیهی راهی است معصوم که نه تخلف در آن هست نه اختلاف این سالک، این ناظر، این حکیم، این فقیه، این محدّث، این اصولی که رونده ی این راه است گاهی می لغزد «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّراطِ لَنَّاَكِبُونَ» (۳) گاهی نمی لغزد چون گاهی می لغزد باید به کسی مراجعه کند که هرگز نمی لغزد و آن اهل بیت اند آنها می گویند ما احتیاج به وحی و الهام معصومین داریم برای اینکه اینها روندگانی اند که نمی لغزند اگر کشف و شهود ما که پیچیده و نظری است و کشف و شهود اینها عرضه شد و مطابق در آمد معلوم می شود این نظری به بدیهی رسیده در عین حال که از عمیق ترین مسائل نظری است اگر به کشف و شهود اینها نرسیده معلوم می شود این نظری ما به بدیهی ختم نشده همچنان پیچیده است کشف و شهود معصوم به منزله ی بدیهی است، کشف و شهود غیر معصوم به منزله ی نظری است الاّ ولابد کشف و شهود آنها باید عرضه بشود به کشف و شهود معصوم همان طوری که در علوم حصولی نظریها به بدیهی ختم می شود در علوم شهودی هم کشف غیر معصوم باید به معصوم برگردد این

حرف آن کَمَلین و اساتید آنهاست که سرّ نیاز ما به معصوم برای همین است هر عالم و صاحب نظری می گوید من یک مبادی باید داشته باشد، یک بدیهیات باید داشته باشد که نظری را با آن حل کنم اینها می گویند ما یک کشف معصوم باید داشته باشیم که کشفهای خودمان را با او حل کنیم. فتحصل که ما دوتا عالم داریم دوتا مثال داریم یک مثال متصل است که در حوزه ی ادراکی بشر است که آن فرشته از بالا در درون انسان متمثل می شود به این صورت، یک مثال منفصل داریم که چه ما باشیم چه نباشیم آن وجود عالم مثالی برای آن فرشتگان است و این انسانی که صاحب کشف و شهود است به آن مثال منفصل رابطه برقرار می کند او دیگر یقیناً معصوم است و هیچ اشتباهی در آن نیست حالا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) از کدام سنخ بود ظاهر قرآن همان طور که سیدنا الاستاد فرمودند این است که به مثال متصل در آمد چون دارد «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» نه اینکه مریم (سلام الله علیها) با مثال رابطه برقرار کرده بلکه او برای مریم متمثل شده و این تمثّل اختصاصی به صورت ندارد وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) چندین کار کرده و همه ی اینها مربوط به عالم مثال است اگر حرف زده شاید زبانش همین طور عادی بود و دیگری حرفش را نمی شنید اگر کسی همراه مریم (سلام الله علیها) بود ولی او داشت حرف می زد مثل اینکه آدمی که خوابیده دارد حرف می زند خواب می بیند کسی که در کنار اوست بیدار است حرف او را که نمی شنود که، حرف زدنش حرفِ مثالی بود، حرف شنیدنش با سامعه ی مثالی بود، نفخ او نفخ مثالی بود، انتفاخ این انتفاخ مثالی بود منتها چون عالم مثال با عالم طبیعت ارتباط دارد در عالم طبیعتش اثر گذاشته شما می بینید کسی خواب بد می بیند هراسناک از خواب برمی خیزد در حالی که عرق کرده است در حالی که می بیند در اتاق امن خوابیده احتلام هم از همین قبیل است در این کتابهای عقلی در بحث منام در بحث برزخ در عالم مثال گوشه ای درباره ی احتلام بحث کردند این کسی که مُحْتَلَم می شود یک چیز دیگری را می بیند بعد می بیند جامه ی او خیس شده این طور نیست که رابطه بین طبیعت و مثال گسیخته باشد آن که دیده در جای دیگر دیده در عالم مثال دیده ولی همین شخص دیده چون بین عالم طبیعت و بین عالم مثال رابطه هست در عالم طبیعت اثر گذاشته آن حوزه ی اولی حوزه ی مثال بود همه ی ما منتها در این اوضاع عادی با مثال رابطه داریم مثل اینکه همه ی ما حرف می زنیم اما خیلی از حرفهای مُهمَل است یک عده محقق اند حرف می زنند اما همه اش مستعمل است حرف زدن یکی است، مثالها یکی است، خوابیدنها یکی است، خواب دیدنها یکی است منتها یکی بد می بیند یکی خوب، یکی اضغاث احلام می بیند یکی حق می بیند مثل اینکه همان حرف زدن ما همان طوری که «کما تعیشون تموتون» (۴)، «کما تعیشون تنامون» هر طوری که زندگی می کنیم حرف می زنیم همان طور هم می خوابیم دیگر. خب، بنابراین پس ما دو مثال داریم یک مثال متصل یک مثال منفصل و مثال متصل احياناً اشتباه پذیر است ولی مثال منفصل کارِ خداست و خلقت است و سرّ جایش محفوظ است و همواره هست ظاهر آیه مثال متصل است که فرمود: «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا».

ص: ۹۵

۱- (۳). سوره ی رعد، آیه ی ۳۹.

۲- (۴). سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.

۳- (۵). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۷۴.

۴- (۶). عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۲.

پرسش: یعنی در حالت تمثّل زوجیت برای مریم پیش آمد؟

پاسخ: نه، او تمثّل کرده که «لَأَهَبَ لَكَ» را شنیده آن وقت این دوتا آیه ای که یکی در سوره ی «انبیاء» بود یکی در سوره ی «تحریم» که «أَخَصَيْتَ» بعد «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» (۱) آن در عالم مثال بود در عالم طبیعت اثر گذاشته این «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» یک جا، «فِيهَا» (۲) جای دیگر «مِنْ رُوحِنَا» او «رُوحِنَا» که این دوتا آیه قبلاً خوانده شد یکی در سوره ی «انبیاء» یکی در سوره ی «تحریم» این در عالم مثال طبیعت اثر گذاشته مثل اینکه کسی خواب می بیند بعد جامه ی او خیس می شود آن که خواب دیده در عالم مثال است خواب دیده که مسافرت کرده فلان شهر رفته آن حالت احتلامی باعث می شود جامه ی او خیس بشود اگر بین طبیعت و مثال رابطه هست که هست از آن طرف اثر می گذارد از این طرف اثر می گیرد وجود مبارک مریم حرفی که زده مثالی بود، حرفی که شنیده مثالی بود، نفخی که شده مثالی بود، انتفاخی که شده مثالی بود، صورتی که دید مثالی بود در اثر ارتباط عالم مثال و عالم طبیعت اثر گذاشته این ارتباط را ما مرتّب داریم می بینیم منتها ما در اضغاث و احلامیم آنها جای دیگر اصلش حق است.

مطلب دیگر اینکه آنها که واقعاً به تجرّد روح معتقد نیستند نظیر متفکران مادی اینها الاً و لابد گرفتار سفسطه و شکّ اند البته برخیا تصریح می کنند ابایی هم از این کار ندارند، ابایی هم از این مطلب ندارند رابطه ی انسان با واقعیت کلاً قطع است آنها می گویند ما از واقع هیچ خبری نداریم مگر همان مقداری که در حوزه ی ادراک ماست چرا، برای اینکه ما با این مجاری حواس پنج گانه با عالم طبیعت ارتباط داریم مَس می کنیم، می بینیم، می شنویم، می چشیم و استشمام می کنیم و مانند آن این یک، این امور که عوارض و کیفیات اند وارد دستگاه ادراکی ما می شوند این دو، چون دستگاه ادراکی کلاً مادی است وقتی این کیفیات از بیرون به فضای درون می آید از کانالهای پنج گانه عبور می کند این سه، این کانالهای پنج گانه مادی اند وقتی چیزی از این کانال بخواهد بگذرد هم در این کانال و مجرا اثر می گذارد هم از این کانال و مجرا اثر می پذیرد برای اینکه اینها که معبر خاص نیستند برای او یک سلسله اعصاب مادی موجود مادی وقتی معبر یک سلسله کیفیات بود یک تعامل متقابلی بین این اعصاب و این کانال با این عابر هست این خصوصیتهای دست خورده ی تعامل یافته ی با کانال بعد به دستگاه بالا که تصمیم گیرنده اند می رسند آن دستگاه تصمیم گیرنده وقتی بخواهد نظر بدهد فتوا بدهد درباره ی چیزی فتوا می دهد که محصول تعامل کیفیات از خارج آمده با کانال درونی اوست این از کیفیات دست نخورده خبر ندارد این اصلاً نمی داند حرارت یعنی چه، برودت یعنی چه، شیرینی یعنی چه، ترشی یعنی چه اینکه دست گذاشته کنار بخاری حرارت را احساس کرده این حرارت به وسیله ی نیروی لامسه به دستگاه مغز او می رسد وقتی این کیفیت گرم بخواهد برسد از این کانال عبور می کند یک تعامل متقابلی بین این اعصاب لامسه با این حرارت ملموس است وقتی تعامل شد چیزی اعصاب به آنها داد، چیزی آنها به اعصاب دادند جمع بندی شده اش به آن مغز می رسد آن مغز بخواهد درباره ی حرارت فتوا بدهد می گوید این که فعلاً نزد من است از معنای حرارت این است اما واقعه دست نخورده همین است یا نه لست ادری آنها ناچارند بگویند سفسطه و ما در واقع از واقع خبر نداریم و شکاکیم چه اینکه می گویند اما اگر ما گفتیم آن که می گیرد روح مجرّد است و حواس حتی در مرحله ی لمس از تجرّد ولو تجرّد ضعیف برخوردارند اینها امین الله اند آنچه را در خارج به اینها رسیده است عین همان را تحویل مراحل بالاتر می دهند لذا قوه ی واهمه می تواند بگوید حرارت یعنی چه، قوه ی خیال می تواند بگوید حرارت یعنی چه، قوه ی عاقله می تواند بگوید حرارت یعنی چه هر کدام در حدّ خاصّ خودشان اینها هستند

که به واقع ارتباط دارند البته گاهی هم اشتباه می کنند بعد به بدیهی ختم می شود ولی یک متفکر مادی الا ولابد باید اعتراف بکند که سوفیست است، شکاک است، راهی به واقعیت ندارد نه شکاک است یعنی واقعیتی نیست بلکه شکاک است یعنی ما راه به واقعیت نداریم ولو درباره ی بدیهیات ولی اگر روح مجرد بود این مسیر مجرد بود هیچ تأثیر و تأثیری بین ماده و مجرد نیست اینها در دست اثر می گذارند این دست را گرم می کنند نه نیروی لامسه را، نیروی لامسه سهمی از تجرد دارد و همچنان ادراک خودش است.

ص: ۹۶

۱- (۷) . سوره ی تحریم، آیه ی ۱۲.

۲- (۸) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۱.

مطلب بعدی درباره ی تمثّل است حالا اگر کسی خواست پایان نامه ای درباره ی تمثّل بنویسد، رساله ای بنویسد و مانند آن مافکر کردیم این شانزده روایتی که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد پنجم کافی چون احکام جنائز را «ما یعاین المحتضر حین الموت» را ایشان در کتاب جنائز ذکر کرده یعنی در بحث طهارت بحث اینکه اول اقسام طهارت را ذکر می کنند، حکم اموات را ذکر می کنند، غسل میّت را ذکر می کنند که بعضی از فقهای ما هم احکام میّت را در باب طهارت ذکر کردند غسل میّت و احتضار میّت و تکفین میّت و تدفین میّت و اینها را در کتاب طهارت ذکر می کنند مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) هم در کتاب طهارت به عنوان کتاب الجنائز آداب محتضر و احکام محتضر و اینها را آنجا ذکر کرده شانزده تا روایت است که ایشان آنجا ذکر کرده که وقتی شخص به حال احتضار رسیده و بخش پایانی عمرش فرا رسیده در دالان انتقال به برزخ است چه چیزهایی را می بیند و چه کسانی را می بیند وجود مبارک پیغمبر را می بیند، وجود مبارک حضرت امیر را می بیند، این لبخندی که بعضیها می زنند این است، اشکی که از چشم بعضی از محتضران می ریزد اشک نشاط است قُرّهالعين است این شانزده تا روایت خیلی جالب است برای اینکه دیدیم جامع تر باشد به وافی مرحوم فیض مراجعه کردیم می بینید مرحوم فیض در وافی به روال کلینی و اینها این کار را نکرده مسئله ی احتضار اینها را گذاشته آن جلدهای آخر وافی یعنی وقتی که انسان به پایان عمر می رسد مسئله ی وصیّت را آنجا ذکر می کند بعد بیماری شخص را ذکر می کند استحباب عیادت مریض را ذکر می کند بالین محتضر انسان می رود چگونه ذکر می کند حالت احتضار را ذکر می کند تجهیز را ذکر می کند مرگ را ذکر می کند برزخ را ذکر می کند قیامت را ذکر می کند این نظم مرحوم فیض است در وافی شاید از نظری نظم خوبی باشد. دوتا روایت است که قبلاً هم به مناسبتی از همان بخش پایانی وافی فیض خواندیم و از روی روضه ی کافی یعنی جلد هشت کافی مرحوم کلینی هم خواندیم و آنکه مرحوم کلینی نقل می کند علی ما بیالی یک روایت است ولی آنکه مرحوم فیض در وافی نقل می کند دوتا روایت است مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف کافی جلد هشتم آنجا نقل می کند که بشر اوّلی که می خوابید خواب نمی دید انبیا اینها را دعوت می کردند به احکام شرعی اینها انکار می کردند بعد می گفتند اگر عمل بکنیم چه می شود می فرمودند پاداش دارید بعد از مرگ، عمل نکنیم چه می شود کیفر دارید بعد از مرگ اینها انکارشان بیشتر می شد می گفتند انسان که مُرده دیگر خبری بعد از مرگ نیست هر چه اینها می خواستند بفهمانند انسان با مرگ نمی پوسد از پوست در می آید متوجه نمی شدند آن بشرهای اوّلی بعد خدای سبحان رؤیا را نصیب اینها کرده اینها آمدند نزد انبیایشان می گفتند این چیست که ما وقتی خوابیدیم در عالم خواب می بینیم اینها چیست؟ انبیا به اینها می فرمودند اینها نمونه ی آن حرفهایی است که ما می زنیم ما که می گوئیم بعد از مرگ خبری هست از این نمونه ها خبر هست نه اینکه اینها که در قبرستان اند دوباره زنده بشوند بیایند در خیابان و بیابان از این قبیل است. (۱) این دوتا روایت هم از غرر روایات ماست که مرحوم فیض در وافی در بخش بعث و قیامت ذکر کرده ولی جامع تر از همه اگر کسی خواست در این زمینه رساله ای پایان نامه ای چیزی بنویسد بحارالأنوار مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) هست که ایشان تقریباً نه تنها آن شانزده روایت کلینی را و نه تنها آن مقداری که مرحوم فیض در وافی نقل کرده ۵۶ حدیث نورانی در این زمینه در همین جلد ششم بحارالأنوار نقل کردند جلد ششم بحارالأنوار طبع بیروت از صفحه ی ۱۷۳ تا صفحه ی ۲۰۲ این ۵۶ روایت را نقل کردند بعد در صفحه ی دوست دارند که جریان حارث همدانی «یا حار همدان من یمت یرنی» را در این قسمتها ایشان زیاد نقل کردند. در صفحه ی دوست دارند که «تذیل إعلم أنّ حضور النبی (صلی الله علیه و آله و سلّم) والأئمة (صلوات الله علیهم) عند الموت ممّا قد ورد به الأخبار المستفیضة و قد اشتهر بین الشیعه غایه الإشتهار و انکار مثل ذلك لمحض استبعاد الأوهام لیس من طریقہ الأخبار» این بیان لطیف را ایشان ذکر کرده در بعضی از روایات هم هست که برای همه نقل نکنید که وجود

مبارک صدیقه کبرا می آید آنجا برای اینکه شاید آنها نتوانند بفهمند که آنجا محرم و نامحرم ندارد چون در آن روایت دارد این را برای همه نقل نکنید که حضرت زهرا. به هر تقدیر ایشان در صفحه ی ۲۰۱ می فرمایند چندتا توجیه دارد یکی از آن توجیهات این است که «أنه يُمكن أن يكون حضورهم بجسدٍ مثاليٍّ لطيفٍ لا يراه غير المحتضر» بعد می فرمایند اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر و حضرت امیر که رحلت کرده بودند ندارند آن ائمه ای هم که زنده بودند آنها هم همین طورند حالا کسانی نظیر زرارهبین أعین، حمران بن أعین اینها اگر رحلت کردند وجود مبارک امام صادق هم می دیدند این اختصاص ندارد که آن امام رحلت کرده باشد وجود مبارک ولی عصر الیوم هم همین طور است بعد می گوید اشکال نکنید خب دفعتهً واحده صدها نفر می میرند از شیعیان و مؤمنان الهی چطور یک امام حاضر می شود فرمود این تمثیل است وقتی وجود مثالی باشد ذات اقدس الهی مثال اینها را خلق بکند محذوری ندارد که امام زمان در یک جا در یک لحظه صد جا حاضر بشود آن وقت این جریانی که از حضرت امیر(سلام الله علیه) نقل شده است که در یک شب مهمان چهل نفر بود هم قابل توجیه است با این بیان. اینها را اگر فرصت بود بعضی از این مطالب را می خوانیم حالا حیف که فرصت برای اینها نیست.

ص: ۹۷

Your browser does not support the audio tag

«فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَلِنَجْعَلَ لَكِ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَهِتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمُضْطَخُضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا (۲۳) فَادَّاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَهَزَى إِلَيْكِ جِذْعَ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا حَیًّا (۲۵)»

انسانهای معصوم گرچه مکتب نرفتند ولی بالأخره اگر در بخش علمی شکی داشتند یا در بخش عملی هراس و تردیدی و خوفی داشتند به وسیله ی همان فرشته ی وحی برطرف می شود نباید گفت که اگر مریم (سلام الله علیها) دارای ملکه ی عصمت بود چگونه تردید کرد و نشناخت اینها که عالم بالذات نیستند به وسیله ی تعلیم الهی عالم می شوند. وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اولین باری که در کوه حرا آن صحنه را دید با تعلیم الهی عالم شد وجود مبارک موسای کلیم در طور وقتی اولین بار عصا را القا کرد به صورت مار در آورد هراسناک شد آن گاه خدا فرمود نترس «لَا تَخَفْ سَعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» (۱) بعد دیگر برای او عادی شد غرض آن است که انبیای الهی، اولیای الهی اگر بخواهند عالم بشوند باید به تعلیم پروردگار باشد اگر بخواهند خوفشان برطرف بشود باید به تعلیم الهی باشد پس آنچه را که وجود مبارک مریم (علیها سلام) احساس کرد با عصمت او منافاتی ندارد.

ص: ۹۸

۱- (۱). سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

پرسش:....

پاسخ: خب بله، اینها تا به آن درجه برسند در اوایل این چنین نیست آن عدالت را همیشه دارند اما آن مراحل بالاتر را باید به تعلیم الهی و افاضه ی الهی پیدا کنند دیگر اینکه درباره ی حضرت رسول فرمود: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (۱) از همین قبیل است.

مطلب دوم آن است که تنها بودن، خلوت کردن، مقداری از کثرت فاصله گرفتن، با هیاهو انس نداشتن این سهم تعیین کننده ای دارد که انسان با ملکوت رابطه برقرار کند به همان دلیل که انسان در خواب با ملکوت رابطه برقرار می کند در بیداری برقرار نمی کند اگر افرادی در بیداری مواظب خود باشند و مقداری هم به تنهایی انس پیدا کنند اینها هم ببینند آنچه را که دیگران می دیدند کوه حرا را، غار حرا را وجود مبارک حضرت برای همین انتخاب کرده آن طوری که در نهج البلاغه است

وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود وجود مبارک پیامبر هر سال مجاور حرامی شد فقط من باخبر بودم و دیگران بی اطلاع بودند وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هم این «انْتَبَذْتُ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» (۲) یک، «فَاتَّخَذْتُ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» دو، هم فاصله گرفت هم در حجاب بود که با تنهایی خدا را عبادت کند چنین حال مناسب است برای مشاهده ی ملکوت.

مطلب بعدی آن است که این اولین بار یک وقت است کسی برای او رعب آور است نظیر آنچه را که مثلاً زکریا (سلام الله علیه) یا حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) فرشته ها را دیدند برای آنها آشنا نبود غذا حاضر کردند و دیدند که «فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ» (۳) برای حضرت ناشناس شد مقداری هم احساس کردند خب بعد فرشته ها گفتند ما فرشته ایم ما موریم اهل غذا نیستیم و مانند آن، این یک مقدار هراس دارد یا مثلاً ناشناختگی دارد اما نامحرمی را چنین شخصیتی ببیند گذشته از آن تازگی، هراس را هم به همراه دارد لذا آن فرشته ی وحی وقتی شروع کرد به صحبت کردن با کلمه ی حصر در طلعه ی سخن مطلبی گفت که آرام بخش بود گفت «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ» بدان تنها صبغه ی من رسالت است من مأمور الهی ام بشر نیستم هراسی نداشته باش و مانند آن «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ»، خب.

ص: ۹۹

۱- (۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.

۲- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۶.

۳- (۴) . سوره ی هود، آیه ی ۷۰.

پاسخ: تشخیص اینکه تمثّل بود یا تجسّم بود خب بالأخره باید با همین وحی مشخص بشود الآن انسان کسی را می بیند از کجا تشخیص بدهد که این تمثّل است آن هم در آن حالت ولی وقتی که گفت «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ» دیگر آرام شد طرزی گفت که گفتن همان و آرام شدن همان دیگر حضرت سؤال نکرد از کجا بفهمم تو راست می گویی این برای اولیای الهی دیگر نیست اگر کسی به این صورت در بیاید بگوید من فرستاده ی خدا هستم و بشر نیستم از کجا آدم باور کند ولی گفتن همان و باور کردن همان برای اینکه طرزی ادا کردند و طرزی او دریافت کرد که برای او مشخص شده است که این رسالت الهی را به همراه دارد.

جریان تمثّل الا ولابد ما باید روی آن بیشتر کار بکنیم نه کار حوزوی یا دانشگاهی کاری که بالأخره با زندگی ما ارتباط دارد ما حالا امروز نشد فردا، فردا نشد پس فردا بالأخره با اینها کار داریم دیگر ماییم از این به بعد با تمثّل یعنی با وجود ملکوتی، با وجود مثالی، با تمثّلات اعمال، با تمثّلات عقاید، با تمثّلات اخلاق روبه روییم آن ۵۶ روایتی که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) نقل کرده این برای «ما یعاین المحتضر عند الاحتضار و الموت» بود که مربوط به مشاهده ی اهل بیت (علیهم السلام) و اینها این یک بخش بود اما حالا مال او برای او متمثّل می شود، فرزندان او برای او متمثّل می شوند، عمل او برای او متمثّل می شود این در دالان ورودی به آن عالم است مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) و سایر بزرگان در جوامع روایی شان این تمثّلات حال احتضار را از تمثّلات ورود در عالم برزخ و این دو را از تمثّلات در برزخ اینها همه را از هم جدا کردند مرحوم فیض (رضوان الله علیه) در وافی یک مقدار روایت را چون جمع کرده روایات ابواب چهارگانه را کتب اربعه را آن بیشتر از تک تک اینها دارد در جلد ۲۵ وافی از این طبع جدید وافی را شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی تعلیقات پربرکتی دارند با آن تعلیقات ایشان چاپ شده در جلد ۲۵ طبع جدید صفحه ی ۵۹۹ آنجا بابی دارد به عنوان «باب ما یخلق المیت من نعیم القبر و عذابه» آن روایت را از کافی نقل می کند و همچنین از من لا یحضره الفقیه نقل می کند که وجود مبارک امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) این چنین فرمود: «قال امیرالمؤمنین (علیه السلام) إنّ العبد إذا کان فی آخر یوم من أیام الدنیا و أوّل یوم من أیام الآخرة مُثّل له ماله و ولده و عمله» برای او متمثّل می شوند حالا چشم او یا باز است یا بسته بستگانش را نمی شناسد و فرزندانش را نمی شناسد پرستارانش را نمی شناسد هیچ کس را نمی شناسد اما می بیند که مال او و فرزند او و عمل او نزد او صف بستند «فیلتفت إلی ماله» حالا این با مالش گفتگو می کند «فیقول والله إنّی کنت علیک حریصاً شحیحاً» به مال می گوید من خیلی نسبت به تو بخل می ورزیدم آزمندانه در تحصیل تو می کوشیدم چه کار از دست تو برمی آید در این روز خطر مشکل مرا حل کنی «فمالی عندک» چه سهمی من نزد تو دارم؟ «فیقول» مال به او می گوید «خُذ مِنّی کفّنک» فقط به اندازه ی کفن از من حق داری «قال» وجود مبارک امیرالمؤمنین فرمود: «فیلتفت إلی ولده» این از مال که ناامید شد رو به بچه می کند که چقدر کار از تو برمی آید؟ «فیقول» یعنی این کسی که محتضر است در حال رفتن است به فرزندش می گوید «والله إنّی کنتُ لکم بُولده» نه «ولده» از اینکه ضمیر جمع آورد فرمود وُلد است «إِنّی کنت لکم مُحَبّاً و إنّی کنتُ علیکم مُحامیاً فمأذالی عندکم فیقولون» فرزندان می گویند «نؤدّیک إلی حُفرتک نواریک فیها» ما تا کنار گور می آییم تو را در خاک دفن می کنیم همین، «قال فیلتفت إلی عمله فیقول والله إنّی کنتُ فیک لزاهدا» به عمل می گوید من در تو بی رغبت بودم زهد اگر با «فی» استعمال بشود یعنی بی رغبتی زاهد در او «و کَانُوا فِیه مِنَ الزَاهِدِینَ» (۱) یعنی بی رغبت بودن «إِنّی کنتُ فیک لزاهدا و

إِنْ كُنْتَ عَلَىٰ لَثْقِيلَا» تو برای من دشوار بودی و من در تو بی رغبت «فمالي عندك» من چه سهمی نزد تو دارم؟ «فبقول» عمل به او می گوید «أنا قرينك في قبرك و يوم نَشْرُكُ حَتَّىٰ أُعْرَضَ أَنَا و أَنْتَ» من با تو هستم تا در صحنه ی قیامت که بر ذات اقدس الهی عرضه بشوی درست است که درس و بحثهای حوزه خوب است بالأخره ما باید چیزهایی را یاد بگیریم و عمل بکنیم اما اینها برای ما اصل است اینها با سرنوشت ما، با سرشت ما ارتباط تنگاتنگ دارد معلوم نیست چه موقع ما با اینها روبه رو می شویم لذا اینها باید همیشه برای ما نقد باشد این مسئله ی تمثیل برای همه ما هست اگر اینها را خوب روی آن کار کرده باشیم وقتی آن صحنه پیش آمد می بینیم که چیز آشناست یک چیز ناآشنایی نیست هم سؤالهای ما خوب خواهد بود، هم جوابهای آنها خوب خواهد بود خود فشار مرگ برای ما بس است دیگر اینها ما را در فشار قرار نمی دهد اما اگر اینها را بحث نکرده باشیم همان بحثهای این طرف مرگ باشد آنجا که می رویم چیزی به دردخور باشد فراهم نکردیم این روایت اول بود که نقل کردند. بعد روایت دوم درباره ی عمل هست که باز مبسوط است که ملاحظه بفرمایید خیلی اینها «کلامکم نور».(۲)

ص: ۱۰۰

۱- (۵). سوره ی یوسف، آیه ی ۲۰.

۲- (۶). من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۶.

پرسش: فرمود: «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» یعنی حضرت مریم لطف خدا و رحمت خدا را دیده بود آشنا بود برایش.

پاسخ: خب بله، اینها هراس آور نیست اما همان حضرت که دارای ملکه ی عصمت است یک نامحرم را ببیند هراس دارد دیگر.

در حدیث صفحه ی ۶۰۴ از کلینی نقل می کند که وجود مبارک امام صادق فرمود: «إِذَا وُضِعَ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ مُثِلَ لَهُ شَخْصٌ» خب پس یک سلسله تمثلات است در حال احتضار، یک سلسله تمثلات است در حین ورود به عالم برزخ، یک سلسله تمثلات است بعد از ورود در برزخ وقتی سؤال کردند که برزخ چه موقع است امام (سلام الله علیه) فرمود: «مُنْذُ الْقَبْرِ» (۱) ما چهارتا عالم نداریم یکی دنیا، یکی قبر، یکی برزخ، یکی قیامت سه تا عالم داریم دنیا داریم و برزخ داریم و قیامت، برزخ از همان وقتی است که انسان را گذاشتند در قبر این قبر یک حسابِ فقهی دارد احکامی دارد باید رو به قبله باشد انسان از همین قبر و برکات این قبر آثاری نصیبش می شود اما قبر حقیقی در برزخ است می بیند قبر یا «روضه من ریاض الجنّه» یا «حفره من حفر النیران» (۲) در روایات قبر دارد وقتی انسان مؤمن وارد قبر شد «مَدَّ الْبَصَرَ» (۳) قبر او وسیع می شود تا آنجا که چشم می بیند از طرفی قبر کفّار «حفره من حفر النیران» وقتی مشهد مشرف می شویم قبری است که «روضه من ریاض الجنّه»، «مَدَّ الْبَصَرَ» آن قبر وجود مبارک امام هشتم (سلام الله علیه) است گودالی از گودالهای عمیق و وسیع جهنم آنجاست که قبر هارون است اینها کنار هم است در دنیا از نظر زمین کنار هم اند ولی فاصله فراوان است یکی در روضه است یکی در حفره شبیه اینها نه خود اینها مثل اینکه دو نفر مسافرنند و در مسافرخانه خوابیدند یکی مؤمن است و دیگری کافر، مؤمن خوابهای بسیار خوبی می بیند «فی روضه من ریاض الجنّه» آن کافر خوابهای بد و مار و عقرب می بیند که به او نیش می زنند نه او از این باخبر است نه این نه از او باخبر است چون کاری با هم ندارند هر دو در برزخ اند دیگر چنین صحنه ای برای همه ما هست این روایت را که حضرت نقل می کند فرمود کسی در قبر متمثل می شود این شخص به او می گوید «یا هذا کُنَّا ثَلَاثَةً» ما سه نفر بودیم «کان رزقک فانقطع بانقطاع أجلک و کان أهلك فخلّفوک و انصرفوا عنک و کنت عملک فبقیت معک» به این شخص مُرده می گوید که ما سه نفر بودیم مال تو بود و فرزند تو بود و من آنها رفتند و من ماندم «أَمَا إِنِّي كُنْتُ أَهْوَنَ الثَّلَاثَةِ عَلَيْكَ» در بین این سه نفر یعنی مال و فرزند و من، من نزد تو بی ارزش تر از همه بودم این مسئله قبل.

ص: ۱۰۱

۱- (۷) . الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲.

۲- (۸) . بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۱۴.

۳- (۹) . الکافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

روایت بعدی که باز در صفحه ی ۶۰۵ آمده سالم از وجود مبارک ابی عبدالله (علیه السلام) نقل می کند «ما من موضع قبرٍ الا و هو یَنطق فی کلّ یوم ثلاث مرّات انا بیت التراب، انا بیت البلاء، انا بیت الدود» اینها را که نمی شود بر تشبیه و امثال ذلک حمل کرد یکی دوتا روایت هم نیست هر روز قبر می گوید «اُنا بیت الوحده، انا بیت الوحشه» به یاد من باش اینجا باید بیایی اینجا خانه ی توست اینجا را آباد بکن اینجا را قبلاً بخر اینهاست آنهایی که اهل ملکوت اند اینها را می شنوند این صداها را می شنوند یعنی با تمثّلات، آنهایی که مثل ما چشم بسته و گوش بسته اند یا از اینها خبر نداریم یا اینها را بر تشبیه حمل می کنیم.

پرسش: حاج آقا مظهریّت مرگ چون آنّا دارد متعفن می شود جا برای ممیزی نمی ماند.

پاسخ: خب حالا آنها به برکت معصومین به جایی می رسند.

و روایتی که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل می کند مرحوم فیض در وافی در همین جلد ۲۵ صفحه ی ۶۰۶ نقل می کند این است که وجود مبارک امام صادق فرمود: «کلّ شیعتنا فی الجَنّه علی ما کان فیهم قال» از حضرت سؤال کرد همه ی شیعه ها در بهشت اند فرمود بله همه شیعه ها در بهشت اند عرض کردم «إِنَّ الذنوب کثیرهٌ کبار» و چطور اینها در بهشت اند؟ «قال (علیه السلام) اما فی القیامه» اینکه من می گویم در بهشت اند این مربوط به بهشت کبراست یعنی قیامت «و کلّکم فی الجَنّه بشفاعه النبی المطاع أو وصی النبی» أمّا «ولکنّی والله أَتَخَوّف علیکم فی البرزخ» قسم به خدا من از برزخ می ترسم برای شما «قلت و ما البرزخ؟ قال القبر مُنذ حین موته الی یوم القیامه» خب مگر انسان می تواند تحمل بکند فشار قبر یک روزش، یک لحظه اش عذاب برزخ و آتش را نمی تواند تحمل بکند در این عذاب برزخی بالأخره مدّتی سوخت و سوز هست انسان وقتی که طاهر شد بله در قیامت وارد بهشت می شود اما یک لحظه اش قابل تحمل نیست تا اینکه چند سال آدم در قبر در برزخ در عذاب الهی باشد دیگر، خب.

مطلب بعدی سایر روایاتی که ایشان نقل می کنند

پرسش: این روایتی که قبر حرف می زند مربوط به برزخ است یا قبر در زمین است.

پاسخ: برزخ حرف می زند ما از اینجا می شنویم ولی اینجا به برکت همان برزخ حرف می زند.

پرسش: استاد در برزخ شفاعت نیست.

پاسخ: چرا، ولی دسترسی از این طرف کم است آنها اولیای الهی قدرتشان چه در برزخ چه در قیامت کبرا محفوظ است اگر فشاری هست محرومیتی هست از این طرف است.

در باب دیگر مرحوم فیض (رضوان الله علیه) این حدیث را نقل می کند این حدیث را ملاحظه بفرمایید چند بار ما این حدیث را در این سالها خواندیم در همان جلد ۲۵ صفحه ی ۶۴۱ این روایت است البته در روضه ی کافی در جلد هشت کافی این روایت هست و اینجا هم به همین صورت است سرّ اینکه ما چندین بار این روایت را خواندیم این است که شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله علیه) یک تعلیقه ی پربرکتی در همین وافی دارند می فرمایند این روایت مثل این در جوامع روایی اهل سنت اصلاً نیست این از برکات اهل بیت است که مشکل برزخ را حل می کند آنها چون چنین روایتی ندارند در جریان برزخ واقع با دشواری می خواهند مشکل را حل کنند خب قبر از طرفی «روضه من ریاض الجنّه» (۱) شما لابد بعضی از شما که مکه مشرف شدید بین راه به بدر رسیدید وجود مبارک حضرت الآن به برکتهای عنایتهای اسلامی در همین بدر دیواری کشیدند که قبور شهدای بدر درون دیوار است بیرون همان قلیب و چاهی است که کفار را دفن کردند وجود مبارک پیغمبر با یک فاصله ی معینی چاهی کند و اجساد نحس این کفار و مشرکین را دستور دادند در آن چاه بیندازند الآن برای اینکه یک قبرستان نباشد چون نمی شود قبرستان مشترک باشد کاملاً دیواری کشیده شده در همین صحنه ی بدر که بین مکه و مدینه است یک چاه و دلو نمادینی هم آنجا دارد که چاه بدر را دارد نشان می دهد کسانی هستند که به خوبی معرفی می کنند که شهدای بدر را می شناسند شناسنامه های آنها، تاریخ آنها را می شناسند معرفی می کنند که اینجا چه کسانی شهید شدند قبر چه کسی است و چه کسی در جریان قلیب بدر که عده ای به آن صورت دفن شده بودند وجود مبارک حضرت فرمود به آنها آیا «هل وجدتم ما وعدکم ربکم حقاً» (۲) به حضرت عرض کردند که با مُرده ها داری حرف می زنی فرمود: «ما أنتم بأسمع لما أقول منهم» (۳) این چنین نیست که شما حرفهای مرا بهتر از آنها بشنوی آنها حرفهای ما را می شنوند ولی قدرت جواب ندارند این گونه از تعبیرات که قبر مؤمن «روضه من ریاض الجنّه» و قبر کافر «حُفره من حفر النیران» (۴) کم نیست آنها چون این روایتی که الآن می خواهیم بخوانیم این را و امثال این را ندارند در حلّ این معضل ماندند که خب فاصله ی آن قلیب و چاه بدر که اجساد نحس مشرکان آنجا انداخته شد با قبور شهدا بسیار کم است اینجا «روضه من ریاض الجنّه» است «مدّ البصر» آنجا «حُفره من حفر النیران» اینها را چطور توجیه بکنیم؟ شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی در همین تعلیقه می فرمایند چون مشابه این روایت در جوامع روایی اهل سنت نیست آنها برای توجیه جریان برزخ ماندند آن روایت که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در روضه کافی جلد هشتم نقل می کند و مرحوم فیض این روایت را بازگو کرده این است از وجود مبارک ابی الحسن (علیه السلام) است که حضرت فرمود: «إِنَّ الْأَحْلَامَ لَمْ يَكُنْ فِيمَا مَضَى؟» در گذشته ی دور بشر می خوابید ولی خواب نمی دید رؤیا نبود «لَمْ يَكُنْ فِيمَا مَضَى فِي أَوَّلِ الْخَلْقِ وَ إِنَّمَا حَدَّثَتْ» این أحلام و رؤیا بعداً پدید آمد راوی

عرض می کند «قلت و ما العله فی ذلک» چطور شد خدا رؤیا را نصیب مردم کرد؟ «فقال» سرّش این است «إِنَّ الله تعالی؟ بعث رسولاً إلى أهل زمانه» در گذشته ی دور پیامبری آمده برای هدایت مردم «ودعاهم إلى عباده الله و طاعته فقالوا إن فعلنا ذلک فما لنا» به پیامبرشان گفتند اگر ما به این راهنماییهای شما عمل بکنیم چه می شود و اگر نکنیم چه می شود؟ «فوالله ما أنت بأكثرنا مالاً و لا بأعزنا عشیره» نه سرمایه دارتر از مایی نه قوم و قبیله ات از ما بیشترند ما چرا حرفت را گوش بدهیم اگر اینها را عمل بکنیم چه می شود مگر؟ «فقال» آن پیامبر فرمود: «إِنْ أَطَعْتُمُونِي أُدْخِلْكُمْ الله الْجَنَّةَ و إِنْ عَصَيْتُمُونِي أُدْخِلْكُمْ الله النَّارَ» اگر اطاعت کردید بهشت می روید و اگر اطاعت نکردید جهنم می روید «فقالوا و ما الجنّة و النار» بهشت و جهنم چیست؟ «فوصف لهم ذلک» آن پیامبر بهشت و جهنم را که به بعد از مرگ است برای آنها معرفی کرده «فقالوا متى؟ نصیر إلى ذلک» چه موقع به بهشت و جهنم می رسیم؟ «فقال إذا مِتُّم» وقتی مُردید می رسید «فقالوا لقد رأينا أمواتنا صاروا عظاماً و رُفُتاً» گفتند که ما دیدیم مُرده ها همه رفتند و خاک شدند کسی برنگشته «فأزادوا له تكذیباً و به استخفافاً» تکذیبشان بیشتر شد، استخفاف و استهزا بیشتر شد و مانند آن، از این به بعد «فأحدث الله تعالی فیهم الأحلام» رؤیا را نصیب این مردم کرد که اینها در خواب چیزهایی را می دیدند برای اینها تازگی داشت «فأتوه فأخبروه بما رأوا و ما أنکروا من ذلک» به حضور پیامبرشان رسیدند جریان رؤیا را بازگو کردند گفتند اینها چیست که ما می بینیم «فقال» آن پیامبر فرمود: «إِنَّ الله تعالی؟ أراد أن یحتجّ علیکم بهذا کذا تکنون أرواحکم إذا مِتُّم» اینکه من می گویم بعد از مرگ چنین عالمی را می گویم توقع نداشته باشید که مُرده های شما از این قبرستان بیایند در کوی و برزن شما ما سیر رفتنی داریم رجوع ما الی الله است نه الی الدنيا «إِنَّ الله تعالی أراد أن یحتجّ علیکم بهذا کذا تکنون أرواحکم إذا مِتُّم و إن بليت أبدانکم» گرچه ابدانتان کهنه بشود، فرسوده بشود ولی ارواحتان «تصیروا الأرواح إلى عقابٍ حتی تُبعث الأبدان» تا دوباره ذات اقدس الهی بدن‌ها را در قیامت زنده کند ولی در برزخ با وجود مثالی شما مأنوس هستید بنابراین با این سرشت ما، سرنوشت ما، زندگی ما، حیات ما، با همه ی شئون ما مرتبط است این بحثهای برزخی آنهایی که در بصائرالدرجات نقل کردند که مؤمن وقتی وارد قبر شده کسی طرف راست کسی طرف چپ یکی بالاً، یکی پایین، یکی فوق او می ایستد آنها می گویند نگران نباش اگر خطر از طرف راست آمده من دفاع می کنم، آن یکی می گوید خطر از طرف چپ آمده من دفاع می کنم یکی نماز اوست، یکی روزه ی اوست، یکی زکات اوست، یکی حجّ اوست آنکه از همه شفاف تر و درخشان تر است مسئله ولایت است که از همه مقتدرتر این را در بصائرالدرجات دارند مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد دوم کافی در باب ادخال سرور مؤمنین در جلد دوم کافی که ایمان و کفر است آنجا نقل می کند وقتی مؤمن را وارد قبر کردند یک جوان خوش چهره ای، زیبایی به عنوان حامی او وارد قبر می شود این از او سؤال می کند تو چه کسی هستی؟ می فرماید این ادخال سروری هستم که تو در قلب کسی انداختی مشکل کسی را حل کردی، مریضی را درمان کردی، به کسی وام دادی، به دنبال کار کسی رفتی، گره کسی را گشودی نه خندیدی و خنداندی اینکه ادخال سرور نیست ادخال سرور واقعاً این است که نیاز کسی را انسان برطرف بکند فرمود ادخال سرور در قلب مؤمن به صورت یک انسان زیبا در می آید یکی و دوتا و ده تا و صدتا نیست روایات در باب تمثّل، اگر کسی حالا وسیله ی کامپیوتر و امثال ذلک دارد واژه ی تمثّل و اینها را جستجو کند که خیلی است در بعضی از مطالب روایات کلمه ی تمثّل نیست نظیر همین روایتی که الآن خوانده شد عرض شد مرحوم کلینی در جلد دوم کافی در بحث ایمان و کفر باب ادخال سرور مؤمن این روایت را نقل می کند کلمه ی تمثّل در آن نیست یا آن که مرحوم صاحب بصائرالدرجات نقل می کند که زیباتر از همه ولایت است اینها کلمه ی تمثّل در آن نیست این روایات را آدم مأنوس باشد با تمثّل اُنس می گیرد آن وقت با زندگی ما سر و کار دارد ما اگر مُردیم آنها را می بینیم چه با موت طبیعی چه با موت ارادی.

- ١- (١٠) . بحار الأنوار، ج ٦، ص ٢١٤.
- ٢- (١١) . شرح نهج البلاغة، ج ١، ص ٤٧.
- ٣- (١٢) . شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج ١٤، ص ١٧٩.
- ٤- (١٣) . بحار الأنوار، ج ٦، ص ٢١٤.

Your browser does not support the audio tag

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَیْذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمُسَخَّاسُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُّسِيًّا (۲۳) فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَهَرَىٰ إِلَيْكِ الْجِذْعُ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَثِيًّا (۲۵)

جریان مریم (سلام الله علیها) در سوره ی مبارکه ی «مریم» قبل از سوره ی مبارکه ی «آل عمران» ذکر شد لذا آن تفصیلهایی که در سوره ی «مریم» هست در سوره ی «آل عمران» نیست برای اینکه قبلاً گفته شد.

مطلب دوم آن است که اگر اهمتامی به امری داده بشود قرآن کریم خداوند او را به عنوان «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ» یاد می کند و اگر نیمه اهتمام باشد با «وَاذْكُرْ» ذکر می کند دیگر لازم نیست بفرماید: «واذکر کتاب» و اگر از این مرحله نازل تر باشد با همان «اذ» ظرفیه که منصوب است به «اُذکر» مقدّر یاد می کند «واذ کذا» این «اذ» ظرف است، منصوب است به «اُذکر» مقدّر تا موارد چه باشد تا تفسیر چه اقتضا کند.

مطلب بعدی آن است که فرق اساسی جریان زکریا و مریم (سلام الله علیهما) در این بود که زکریا (سلام الله علیه) منتظر و راغب و مشتاق فرزند بود ولی مریم (سلام الله علیها) چنین رغبت و اشتیاقی از ایشان ما نشان نداریم لذا وقتی به زکریا (سلام الله علیه) بشارت فرزند داده شد او مشعوف و خوشحال شد منتها آیت طلب کرد که چه موقع این معجزه و این کرامت رخ می دهد اما درباره ی مریم (سلام الله علیها) وقتی سخن از بشارت داده شد «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ» (۱) این نگران شد چون سابقه ی رغبت و اشتیاق و انتظار و ترغبی نداشت لذا نگران بود و از تهمت هم هراسناک بود بنابراین زکریا (سلام الله علیه) راغب بود و خوشحال شد منتها منتظر تعیین وقت و آیت بود مریم (سلام الله علیها) چون چنین انتظار و رغبتی در او نبود مسئله را با نگرانی استقبال کرد لذا در جریان زکریا سخن از استعاذه نیست که به خدا پناه ببرد ولی در جریان مریم (سلام الله علیها) سخن از استعاذه است «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» (۲) وقتی زکریا (سلام الله علیه) آن فرستاده را می بیند خوشحال می شود، مریم (سلام الله علیها) آن فرستاده را با این کلام می شنود در صدد رفع تهمت برمی آید به خدا پناه می برد.

ص: ۱۰۴

۱- (۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۲- (۲). سوره ی مریم، آیه ی ۱۸.

مطلب بعدی آن است که این «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» تنها جمله ی خبریه نیست بلکه جمله ی خبریه ای است که به داعی انشاء القا شده حضرت نمی خواهد بفرماید من در آینده از شرّ تو به خدا پناه می برم بلکه با همین جمله دارد استعاذه می کند

مثل اینکه ما می گوییم «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» این «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» صیغه ی انشائی است نه صیغه ی اخباری نظیر «بعت و اشتريت» یا نظیر «أنکحْتُ» و مانند آن که صیغه خبر نیست انشاء است انشای عقد نکاح است انشای عقد بیع است و مانند آن، اینجا هم انشاء پناهندگی است «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» خبر نیست یعنی من دارم پناهنده می شوم وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هم که این جمله را گفت «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا» یعنی الآن من پناه می برم به خدا نه اینکه جمله ی خبریه باشد که من بعدها پناه می برم.

مطلب بعدی آن است که در سوره ی «مریم» «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» (۱) آمده و در «آل عمران» نیامده که نکته اش قبلاً ذکر شد عمده آن است که گفتند بَغِيٌّ وصف امرأه ی زانیه است لذا «بَغِيَّةً» نفرمود برای اینکه یک وصف خاص است و به علامت تأیید نیاز نداشت «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» به هر تقدیر وجود مبارک مریم با این نگرانی روبه رو بود که اگر فرزند پیدا کنم تهمت را چه کنم چون این نگرانی در مریم بود و در زکریا (سلام الله علیهما) نبود اینجا سخن از استعاده است آنجا سخن از استعاده نیست یک، اینجا تعلیل را به همراه دارد آنجا این تعلیل را به همراه ندارد دو، آنجا دیگر نفرمود «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ» (۲) با اینکه یحیی آیت الله بود، آیه للناس بود اما خدا درباره ی پیدایش یحیی به زکریا (سلام الله علیهما) نفرمود من به تو فرزند می دهم «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ» اما درباره ی مریم (سلام الله علیها) این جمله را دارد که «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا» برای اینکه آن نگرانی را برطرف کند خب حالا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) به خدا پناهنده شد و مشکل داخلی او و جریان میلاد حل شد اما تهمت مردم را چه کار کند، وجود مبارک عیسی که به دنیا آمد تهمت زدایی کرد فرمود من او را آیه الله قرار می دهم، آیت للناس قرار می دهم جلوی هر تهمتی را می گیرم نمی گذارم به تو تهمت بزنند «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ» او اگر در گهواره است حرف می زند، بزرگ شد کار معجزه آسایی می کند، کوچک است کارهای اعجازی دارد که تو را تبرئه می کند قداست خودش را ثابت می کند تو از این جهت نگران نباشد پس این فرق اساسی یعنی چندین فرق اساسی بین جریان مریم و زکریا (سلام الله علیهما) هست که همه ی آن فروق را قرآن کریم با یک کلمه یا یک کلام تبیین کرده در جریان یحیی با اینکه او «آيَةً لِلنَّاسِ» بود ولی مطرح نفرمود اما اینجا فرمود: «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» (۳) خب حالا مشکل مریم با این حل نمی شود که مشکل مریم (سلام الله علیها) این است خب من چه کنم تهمت مردم را درست است این کرامت از طرف ذات اقدس الهی میسر است که بدون همسر زنی را مادر بکند اما تهمت را چطور ارائه بکنم فرمود: «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ» ما این را آیت مردم قرار می دهیم چگونه اینها می خواهند تهمت بزنند.

ص: ۱۰۵

۱- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۰.

۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

۳- (۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

مطلب مهم تفسیری که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» هم اشاره شد این است که در این گونه از موارد ذات اقدس الهی از اول شروع نمی کند چون به حسب ظاهر باید بفرماید «كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ لِنَجْعَلَهُ لِلنَّاسِ» این «واو» «وَلَنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» عطف بر چیست، چه چیزی را بر چه چیزی دارد عطف می کند و او را آیت مردم قرار می دهیم این ممکن است در تفسیرهای دیگر هم باشد ولی ابتکار و شاهکارش را شما در المیزان می بینید در ذیل آیه ی سوره ی مبارکه ی «انعام» مبسوطاً این بحث گذشت که گویا ذات اقدس الهی که گوینده است و وجود مبارک پیغمبر که شنونده است اسراری را در میان می گذارند بعضی را آرام می گویند بعضی را بلند اسراری که خدای سبحان به پیامبر می فهماند آن اسرار برای گوش عدّه ای نامحرم است خدای سبحان آن رازها را از اینجا شروع می کند من این کار را برای فلان شیء، برای فلان شیء، برای فلان شیء و برای فلان کار انجام می دهم آنها که اسرار رمزی بین متکلم و مخاطب است آنها را ذکر نمی کند یا جهراً ذکر نمی کند از آن به بعد که قابل فهم برای توده ی مردم هست آن را ذکر می کند سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۷۵ را ملاحظه می فرمایید سوره ی «انعام» آیه ی ۷۵ «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» این «وَلِيَكُونَ» عطف است بر اهداف و اغراض و علل محذوف حالا چه چیزهایی حذف شده روشن نیست نه اینکه _ معاذ الله _ در قرآن بود و نگفتند آن متکلم و مخاطب رمزهایی بین آنها هست فرمود ما ملکوت آسمان و زمین را نشان ابراهیم خلیل دادیم برای فلان کار، برای فلان کار، برای فلان کار و برای اینکه او یقین پیدا کند این «وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» عطف است بر محذوف که آن محذوف در حدّی نبود که قائل به فهم باشد برای توده ی مردم آنها را ذکر نفرمود اینجا هم همین طور است که بخشیدن عیسی به مریم (سلام الله علیهما) برای فلان هدف، برای فلان هدف، برای فلان هدف که آنها می فهمند «وَلَنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» که بشود معجزه ی مردمی، اگر آیت الله شد دیگر جا برای تهمت نیست اگر آیت شد علامت شد خودش از خودش دفاع می کند دیگر در گهواره باشد حرف می زند، بزرگ که شد حرف می زند کاملاً دفاع می کند از حریم خودش، از حرم مادر دفاع می کند این «وَلَنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» این نکته را دارد لذا صدر را به ذیل و ذیل را به صدر بست از باب ردّ العجز إلى الصدر که یکی از لطایفی بدیهی است که لابد در مطّول ملاحظه فرمودید اینجا هم همین کار را کرده اول با متکلم مع الغیر شروع کرده این وسطها به ضمیر غایب و فعل غایب برگردانده بعد به متکلم مع الغیر برگشته فرمود: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» بعد دیگر ضمیر غایب شد «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا»، «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» این وسطها مطالبی میانی بود که با ضمیر مُغایب و فعل مغایب طرح شد به آن نکته حسّاس و اصیل که رسید دوباره با «فَأَرْسَلْنَا» که متکلم مع الغیر برگشت فرمود: «وَلَنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ».

پرسش: در سوره ی مبارکه ی «زمر» آن جریان ورود جهنمیان به جهنم و بهشتیان به بهشت آنجا دارد «فَتَحَّتْ أَبْوَابُهَا» (۱).

پاسخ: بله آنجا برای اینکه از بس جزا مهم است ذکر نشده در یک جا ذکر شده در یک جا حالا چقدر خطر هست ذکر نشده در سوره ی مبارکه ی «زمر» بخش پایانی اش که یکی مربوط به جهنمیهاست و یکی هم مربوط به بهشتیها به این صورت است «وَسِيقَ الَّذِينَ» (۲) هر دو را سوق می دهند هر دو سوق است، سِيق است یک جا «سِيقَ» است «سِيقَ» آن کسی که از جلو رهبری می کند قائد است و کار او قیادت است آن که از پشت می راند سائق است اینکه از پشت می راند از پشت می آید گاهی از پشت می راند مثل اینکه حیوانها را می کند یک وقت از پشت بدرقه می کند فرشته ها دو قسم اند یک عده بهشتیها را از پشت بدرقه می کنند فرمود: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» اینجا سوق است به عنوان بدرقه یک وقت از پشت سر می می کنند آن طوری که دامدار دام را می کند فرمود: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا» (۳) پس بدرقه کردن با از پشت می کردن فرق دارد این برای پشت سر، وقتی که به هدف رسیدند آنجا می فرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» این دیگر جزا و شرط روشن است لکن درباره ی بهشتیها فرمود: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» (۴) جزا ندارد از بس جزا مهم است که نمی شود آن را ذکر کرد که چه می شود آنجا خب درها را باز می کنند چه می شود برای بهشتیها آنها چه می بینند این تفاوت اصیل است که در پایان سوره ی مبارکه ی «زمر» است که یک جا «واو» هست یک جا «واو» نیست اما اینجا که از وسط شروع می کنند معلوم می شود چیزهایی قبلاً بوده دیگر و از اینکه این وسطها را به غایب دادند رشته سخن را به فرشته و مریم (سلام الله علیهم) دادند اول را خدا خودش با متکلم مع الغیر شروع کرده، آخر را خودش با متکلم مع الغیر شروع کرده این از اهتمام این دو مطلب اول و آخر حکایت می کند «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» (۵) یک، «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» (۶) این دو، بنابراین نگرانی مریم (سلام الله علیها) هم برطرف شده این را درباره ی وجود مبارک یحیی نفرمود برای اینکه زکریا (سلام الله علیه) نگران نبود تا خدا بفرماید ما او را «آيَةً لِلنَّاسِ» قرار می دهیم، خب «وَرَحْمَةً مِنَّا» (۷) نه تنها آیت است، رحمت است هم برای خودش هم برای مادرش هم برای جامعه ولی برای تهمت زدایی او آیت حق است و این امر هم اتفاق افتاده و می افتد و یقینی است حالا-وجود مبارک مریم (سلام الله علیه) این بار را در زهدانش تحمیل کرد «فَحَمَلَتْهُ» این حمل در مقابل وضع است که «حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (۸) یک، «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ» (۹) دو، حمل در مقابل وضع یعنی بارداری وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) حالا باردار شد این بار را برای اینکه پنهان نگه بدارد فاصله گرفت از اهلش «فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ» که این «باء» برای تعدیه است یعنی این حملی که در رحم داشت این حمل را به راه دور بُرد «مَكَانًا قَصِيًّا» حالا- کجا برد چون دخیل نبود قرآن کریم ذکر نکرد ولی از قومش فاصله گرفت یک وقت است که حجاب است که «مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» (۱۰) خب بالأخره قوم می توانند ببینند باخبر بشوند اما یک وقت مکان قاصی است، مکان اقصاست، مکان دور است حالا کجاست روشن نیست «مَكَانًا قَصِيًّا». بین این حمل و لحظه ی وضع چقدر فاصله شد آن را قرآن کریم ذکر نمی کند اما فرمود: «فَأَجَاءَهَا الْمُسَخَّصُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ» مَخَاض همان درد زایمان است «جاء» یعنی آمد این آمد گاهی با حرف «باء» تعدیه می شود مثل «اجعلنی برجلٍ» یا «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» (۱۱) گاهی با همزه ی باب افعال تعدیه می شود مثل همین آیه «فَأَجَاءَهَا الْمُسَخَّصُ» یعنی درد زایمان مریم (سلام الله علیها) را آورده به کنار درختی بالأخره جایی تکیه بدهد درختی باشد آمد اینجا این درخت کاری کرد که هم مشکل جریان زکریا را به ما فهماند قابل حل است، هم مشکل خود مریم را «فَأَجَاءَهَا الْمُسَخَّصُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ» هنگام زایمان است و هنگام وضع حمل. «قَالَتْ» وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) فرمود: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» چون حالا که می خواهد مادر

بشود اینکه سابقه نداشت چنین کاری چون سابقه در جهان نبود یک کار بی سابقه است کسی مادر بشود آن هم با قداستی که دارد، با قداستی که دارد با آن کرامتهایی که از او شنیدند و دیدند چگونه این بار را تحمل کند این مشکل را «قَالَتَ يَا لَيْتَنِي مَتَّ قَبْلَ هَذَا» ای کاش قبل از اینکه من به این وضع در بیایم و زایمان کنم می مردم مستحضرید که این «مات، يموت» باید «مَتَّ» بیاید نه «مِتَّ» برخیا گفتند این از «ماتَ يَمَاتُ» است لذا «مَتَّ» آمده نظیر «خاف، يخاف» که «خَفْتُ» آمده این دوتا بحث در ذیل آیه «وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمُ» (۱۲) «وَلَيْنَ مُتُّمُ أَوْ قُتِلْتُمْ» مطرح شد که بعضیها «مُتُّمُ» قرائت کردند که از «مات، يَمَاتُ» است، بعضیها «مُتُّمُ» قرائت کردند که از «مات، يموت» است «وَلَيْنَ مُتُّمُ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ» (۱۳) و مانند آن اینجا هم دوتا قرائت شده هم «مِتَّ» قرائت شده که از «ماتَ يَمَاتُ» است هم «مَتَّ» قرائت شده که از «مات، يموت» است «قَالَتَ يَا لَيْتَنِي مَتَّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا» این نَسِي یعنی چیز حقیر غیر قابل اعتنا «نَسَا» که آخرش همزه دارد به معنای تأخیر است این نقد و نَسِيَّه نه نسیه، نَسِيَّه که در معاملات است همین است اگر کالا نقد باشد ثمن تأخیر بیفتد می گویند نَسِيَّه است نَسِيَّه، نَسَاؤه و اُنْسَى یعنی «أَخَّرَ» و عصا را هم که گفتند مَنْسَه گفتند برای اینکه وسیله ی تأخیر است یعنی چیزی را به عقب می اندازد این مهموز اللام است به معنی تأخیر است یک «نَسَوُ» است که نساب و نسوه و امثال ذلک از او تشکیل می شود یک «نَسِيَّ» است که لامش «ياء» است که نسیان و فراموشی و امثال ذلک از او پیدا شده و شیء حقیری که قابل اعتنا نیست و فراموش می شود و جزء فراموش شده هاست می گویند نَسَى و تأکید مَنْسَى نشانه ی حقارت کامل آن شیء است در کارهای عرب هم این چنین است که برخی از اهل تفسیر گفتند وقتی کسی رفت جایی مهمانی یا رفت اردویی در بیابان مسئول آن منطقه می گوید «خذوا أنسائکم» یعنی این چیزهای حقیری که فراموش می شود جا می اندازید آن را بگیری خب، وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هم فرمود ای کاش من یک شیء حقیری بودم که به حساب نمی آمدم و این را تأکید کرده با «مَنْسَى» «وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا» و چیز حقیر چون به ذهن نمی آید فراموش می شود این را چه موقع گفت، در زمانی که احتمال تهمت درباره ی آن وجود مبارک بود لکن متفرعاً بر این «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» و برخیا «مَنْ تَحْتِهَا» قرائت کردند از زیر خود یا به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان که «تحت» به معنای وراء است نه به معنای زیر از ورای او کسی به او ندا داد که محزون نباش «أَلَا تَحْزَنِي» چرا، برای اینکه «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا» اینجا که می بینید خبری از آب نیست شما می خواهید خودتان را شستشو کنید چون اولین نیاز یک زن زایمان کرده آب است اگر آب بخواهی اینجا برایتان آب فراهم می شود نهی جاری می شود و مانند آن، ولی در کتابهای اهل معرفت شما وقتی به فَصَّ عِيسَى مراجعه می کنید می بینید این سِرِّی را به سید القوم معنا کردند سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) معنای دوم سِرِّی را شریف القوم ذکر کرد فرمود (۱۴) و معنای اول اظهر است سِرِّی یا به معنای نهر و جدول آب است یا به معنای فرد شریف ایشان می فرمایند که سِرِّی همان معنای جدول و آب است و امثال ذلک البته غالب مفسرین این را می گویند اما دیگران معنای سِرِّی را سید القوم می گویند و این با رفع حُزن مریم سازگارتر است وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) نگرانی اش این نبود که حالا من که مادر شدم وضع نفاس پیش آمد من که احتیاج به آب دارم اینجا آب نیست بی آبی را چه کنم تمام نگرانی مریم (سلام الله علیها) این بود که من این بچه را چطوری ببرم آن که ندا می دهد باید این مشکل را حل کند نه مشکل بی آبی را لذا آنها می گویند که «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَيْدَ الْقَوْمِ، الرَّجُلُ الشَّرِيفُ»، کسی می آید از تو دفاع می کند نگران چه هستی، حُزن مریم را عیسی می زداید نه حُزن مریم را جدول آب غالب مفسرین حتی سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) این سِرِّی را به همان جدول آب معنا می کنند خب بله غالباً سِرِّی همان آب است اما تناسب صدر و ساقه ی آیه نشان می دهد که وجود مبارک مسیح آن کسی که از زیر با مادرش با مریم (سلام الله علیها) سخن می گوید می خواهد حُزن او را برطرف کند «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا

تَحْزَنِي» چرا، چون «قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكِ سَرِيًّا» کسی آمده از تو دفاع می کند.

ص: ۱۰۷

-
- ۱- (۶). سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.
 - ۲- (۷). سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.
 - ۳- (۸). سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.
 - ۴- (۹). سوره ی زمر، آیه ی ۷۳.
 - ۵- (۱۰). سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.
 - ۶- (۱۱). سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.
 - ۷- (۱۲). سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.
 - ۸- (۱۳). سوره ی احقاف، آیه ی ۱۵.
 - ۹- (۱۴). سوره ی لقمان، آیه ی ۱۴.
 - ۱۰- (۱۵). سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.
 - ۱۱- (۱۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.
 - ۱۲- (۱۷). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۷.
 - ۱۳- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۷.
 - ۱۴- (۱۹). تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۱۷۷.

پرسش: اگر به معنای سید القوم بگیریم دیگر با آیه ی «وَهْزَى إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ» نمی خورد آخر آنجا می خواهد بگوید که خوراکی را می خواهد.

پاسخ: نه، منظور آن است که حزن مریم (سلام الله علیها) از تنهایی و بی کسی و بی آبی بود یا اینکه «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُنْسِيًّا» بود.

پرسش: از دو آیه ی بعد معلوم می شود که «فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا» «سریا» منظور جدول آب است.

پاسخ: نه، حالا- برسیم به آن آیه تا روشن بشود که آن کاری که وجود مبارک مسیح به مادرش گفت، گفت قصه ی تو و زکریا، قصه ی زکریا و تو را ما با یک شاخه حل می کنیم حالا صبر کنید تا به آنجا برسیم.

پرسش: از اینکه تعبیر کوثر به حضرت زهرا (سلام الله علیها) می شود چه اشکالی دارد که سرّی هم تعبیر به حضرت عیسی بشود.

پاسخ: خب بله خود او، بله او تأیید می کند این مطلب را که وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) خب انسان کاملی است که فوق اینهاست لکن آن که مشکل مریم (سلام الله علیها) را باید حل کند باید چیزی باشد که دیگر او نگوید «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُنْسِيًّا» وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) از این روزیها که فراوان دیده «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (۱) را که مریم پشت سر گذاشته او که برای نان و آب نمی نالد مگر آنجا بود در محراب بود کسی برای او روزی می آورد یا «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۲) اگر بانویی سالیان متمادی رزق من حیث لا یحتسب را آزمود الان برای او نگران نیست نگرانی مریم (سلام الله علیها) از این است که گفت «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُنْسِيًّا» بنابراین مناسب این است که این سرّی بشود شریف القوم، سید القوم و مانند آن، حالا برسیم به جریان «وَهْزَى إِلَيْكَ» این جریان «وَهْزَى إِلَيْكَ» به این صورت است «وَهْزَى إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا» تو دوتا مشکل داری یکی درباره ی زکریاست که خب حالا یا مشکل شما بود یا نبود، یکی هم مشکل خود شماست با یک کار این دو کرشمه حاصل می شود زکریای پیر جوان شد یک، مریم بی همسر مادر شد دو، این شاخه ی نخل که پیر است با اشاره ی الهی جوان می شود یک، نخل بدون همسر میوه نمی دهد باید تلقیح بشود باید مذکر ببیند کدام درخت خرماسد بدون تأبیر و بدون تلقیح مادر می شود گفت تو تکان بده این دوتا کار را خدا می کند هر دو کار را کرد هم مشکل مربوط به یحیی و زکریا حل شد این جزع بالی این درخت خشک شده شاداب همان طوری که زکریا شده جوان یعنی کار جوانی کرد و درخت خرما بدون تلقیح و بدون تأبیر میوه نمی دهد این هم میوه داد فرمود تو نگران چه چیزی هستی این سید القوم باید باشد چنین حرفی بزند نه جدول آب حالا خلیها گفتند بله، الان شما ده دوره مثلاً المیزان نوشته بشود باز ببینید قرآن تازه است نمی دانم متوجه می شوید در بعضی از مسائل یا نه، ما وقتی به جاهایی می رسیم که می بینیم اصلاً جای ما نیست از وحشت یا ترس وارد نمی شویم حالا می فهمید یا نه، نمی فهمم این قدر آیات سنگین است این قدر مطالب پیچیده و عمیق است که ما همین که می خواهیم پا بگذاریم می بینیم که جا برای آرامش پا نیست فوراً برمی گردیم از بس این کتاب سنگین است این با کتابهای دیگر فرق می کند. خب، بنابراین اولین باری که ما این جمله را یعنی این جمله ای که می خواهم عرض کنم شنیدیم از شیخنا الاستاد مرحوم آقای آملی بزرگ بود در تهران ایشان این را تدریس می کردند که درست است که ذات اقدس الهی کارها را با معجزه و کرامت و عنایت انجام می دهد

برای خلیها «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^(۳) و مانند آن است اما ما هم باید کوششی بکنیم آن بزرگوار که گفت

ص: ۱۰۸

۱- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۲۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۳- (۲۲). سوره ی طلاق، آیه ی ۲.

گرچه مثالش نه به کوشش دهند آن قدر ای دل که توانی بکوش

همین است ایشان می فرمودند تمام کارهای مریم (سلام الله علیها) با معجزه بود «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا» (۱) با معجزه بود، فرشته ها را دیدن کرامت بود، مادر شدن کرامت بود، به جذع نخل آمدن کرامت بود، جذع را جوان کردن کرامت بود، میوه های شاداب دادن کرامت بود، اما همین خدا به وسیله ی وجود مبارک مسیح به مریم می فرماید تو هم دستی تکان بده خب مگر نمی شد این درخت خشک که پر خرما شد این شاخه اش یک مقدار خم بشود چرا فرمود تو تکان بده، تو دستی هم تکان بده تو هم کاری بکن این همه کار برای خدا ولی تو هم به احتراز در بیاور تو هم دستی دراز بکن تو هم کاری بکن منتظر نباش که همه از راه غیب به دهنّت بیاید چه حاجت که حالا یک تکان بدهد خب این شاخه اگر خم می شد و وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) این میوه را می چید به جایی بر نمی خورد که ما تا آنجا که وظیفه داریم باید تلاش و کوشش کنیم حالا- لطف الهی تا که را بخواهد و نظرش به که باشد «وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا» ما که نمی خواهیم تو را تغذیه کنیم یک میوه هم به تو بدهیم الآن تو احتیاج به میوه داری نه به غذا این تازه بودن خرما وقتی خشک شد دیگر جزء غذاها در می آید اما وقتی رطب تازه است جزء فواکه در می آید «رُطَبًا جَنِيًّا» آن گاه «فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا» (۲) اگر کسی را دیدی با زبان رسا و گویا از خودت دفاع بکن.

ص: ۱۰۹

۱- (۲۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۲۴). سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

Your browser does not support the audio tag

فَفَاجَأَهَا الْمَضْحَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا (۲۳) فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَهَزَى إِلَيْكِ جِذْعُ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ زُطْبًا جَنِيًّا (۲۵) فَكَلَىٰ وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ النَّبَشِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۶) فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰)

وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) بعد از اینکه باردار شد این بار و حمل خود را به مکان دور بُرد تا از دید دیگران پنهان باشد و به آسانی این بار را وضع کند. «فَاجَأَهَا الْمَضْحَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ» درد زایمان آن حضرت را وادار کرد که به کنار یک درخت خرمایی که به حسب ظاهر خشکیده بود آنجا برود این «جِذْعِ النَّخْلِ» تکرار می کند برای اینکه سبب کرامت آن حضرت در همین جذع نخله است یک بار این جذع نخله را در همین آیه ۲۳ ذکر فرمود بار دیگر در آیه ی ۲۴ «فَاجَأَهَا الْمَضْحَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ» حالا این را هنگام وضع حمل فرمود یا وجود مبارک عیسی به دنیا آمده فرمود در آستانه ی میلاد فرمود این را آیه روشن نکرد فرمود وضع زایمان و درد زایمان مریم (سلام الله علیها) را وادار کرد که به کنار درخت خرمای خشکیده ای برود در این حال این جمله را فرمود: «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا» مستحضرید که یک بحث بین خود مریم (سلام الله علیها) با خدای سبحان و جبرئیل و فرستاده های الهی است آن «علی بیته من ربها» بود برای اینکه فرشته ی الهی را دید فرشته سخن گفت بشارت داد و او مادر شد و این قضا و قدر الهی را هم پذیرفت یک ارتباط با مردم دارد مردمی که طبق بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) یک عاقل در بین آنها نبود تا مسئله ی کرامت و معجزه را بفهمد مریم (سلام الله علیها) را درک نکند و سخنان مریم را به جامعه منتقل نکند وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) طبق این روایت فرمود یک فرد رشید در آن امت نبود مشابه آنچه درباره ی حضرت لوط آمده «أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ» (۱) این مضمون درباره ی حضرت لوط هست که فرمود یک آدم عاقل نیست که من با او گفتگو کنم او را از قبح این عمل آگاه کنم تا به دیگران منتقل کند داشتن یک آدم عاقل هم برای یک جامعه گاهی راهگشاست طبق این بیان امام صادق (سلام الله علیه) یک آدم بفهم در بین آن مردم نبود لذا این تهمت را کسی که بخواهد در جامعه ی قداست دین را حفظ نکند دردناک است مرگ آور است یک وقت کسی را متهم می کنند این خانه نشین می شود خب کاری هم ندارد یک وقت است کسی اصلاً پروریده شده برای نشر معارف دین برای حفظ دین با آبروی او بازی کردن یعنی او را از تمام حیثیتهای شغلی انداختن او می شود آدم بیکار اما اگر کاسبی را، کشاورزی را، دامداری را متهم کردند بالاخره او مشغول کار خودش هست اما یک روحانی را انسانی که از راه آبرو دارد خدمت می کند او را متهم کردن این دیگر مُرده است دیگر، بنابراین برای کسی که بخواهد ناشر دین باشد اگر با آبروی او بازی کردن یعنی او را از هویت انداختن ولی دیگران نه، این چنین نیست اگر کسی کشاورز است، دامدار است، پیشه ور است، کارمند است، کارگزار است بالاخره یک هتک حیثیتی شده ولی مشغول کار خودش است

وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) که عمری را در معبد الهی گذراند برای نشر دین بود اگر با این تهمت روبه رو بشود دیگر از هستی ساقط است بنابراین در ارتباط با فرشته ها و ذات اقدس الهی او «علی بینة من ربها» است درباره ی مردم چون یک انسان عاقل که مسئله کرامت را بفهمد نبود وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) گفت «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا» مشابه این را ما درباره ی انبیا (علیهم السلام) هم داشتیم.

ص: ۱۱۰

۱- (۱). سوره ی هود، آیه ی ۷۸.

پرسش: ...

پاسخ: خب الآن دیگر «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا» فرزندی آورده و هیچ کسی هم سابقه ندارد که بدون همسر مادر بشود خب توجیه می خواهد دیگر. وجود مبارک حضرت امیر این قسمت را قبلاً هم ما از نهج البلاغه خواندیم وجود مبارک حضرت امیر فرمود طبق خطبه ی چهار نهج البلاغه فرمود من در حق هیچ شکی نکردم «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ» از آن لحظه ای که خدای سبحان حق را به من نشان داد من شک نکردم اینها سخن از رؤیت در حق است نه نظر در حق سخن از نظریه پردازی و نگاه علمی نیست سخن از رؤیت است و شهود فرمود شک بردار نیست ما حق را به ما نشان دادند ما هم یقین داشتیم آن گاه این سؤال پیش می آید که خب نه تنها شما این طور هستید انبیا هم همین طورند انبیا هم در حق شک نمی کنند پس چرا وجود مبارک موسای کلیم در آن صحنه ی مسابقه ترسید چون دارد وقتی که سحره آمدند آن طنابها را و آن چوبها را در میدان مسابقه انداختند «فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» (۱) همه فرار کردند این میدان شد میدان مار در این صحنه «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» (۲) وجود مبارک موسای کلیم ترسید خب موسی که می داند این سحر است سحر که ترسی ندارد معجزه به دست موسای کلیم است سحر به دست آنهاست چگونه موسای کلیم ترسید؟ وجود مبارک حضرت امیر می فرماید «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ» آن وقت جواب سؤال مقدّر که اگر شما نترسیدید این برای آن عصمت است بلکه ی عصمت است و انبیای الهی هم همین طورند پس چطور موسای کلیم شک کرد و ترسید آن گاه در جواب می فرمایند: «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ» (۳) فرمود موسای کلیم از این مار نترسید از اینکه سحر عظیم آوردند نترسید از جهل و نفهمی مردم ترسید فرمود خب الآن اینجا میدان مسابقه است این همه مارها و طنابهای مارشده را به مردم نشان دادند من هم اگر عصا را بیندازم مار بشود آنها نتوانند بین معجزه ی من و سحر آن ساحران فرق بگذارند چه کنم سحر چیزی است باطل معجزه امری است حقیقت تشخیص این حق از آن باطل که کار هر کسی نیست اینها که حس گرایند در محدوده ی حس فکر می کنند اگر ببینند من هم چوبی را مار کردم آنها هم چوبی را مار کردند آن وقت چه می شود اگر آنها تشخیص ندهند من چه کنم وجود مبارک حضرت امیر می فرماید هراس موسای کلیم از جهل مردم بود که مبادا در این فرصت دولت ضلال بر دولت حق غالب بشود «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ» آن گاه «الْيَوْمَ تَوَقَّفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ» فرمود اگر کسی تکیه گاه داشته باشد به کوثر برسد تشنه نمی شود بنابراین موسای کلیم با اینکه از انبیای اولوالعزم بود ترسش از جهل مردم است با اینکه «علی بینة من ربّه» بود هیچ تردیدی هم نداشت بار اول ترسید برای اینکه سابقه نداشت اینها که

علمشان بالذات نیست باید به تعلیم الهی باشد ذات اقدس الهی فرمود عصا را بینداز عصا را انداخت این شده مار خب در شب تار چوبی مار بشود هراس دارد دیگر برای اولین بار موسای کلیم ترسید بعد فرمود: «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَيُعِيدُهَا سَيَرَتَهَا الْأُولَى» (۴) بگير نترس ما اين را دوباره عصا می کنیم اين در کمال شهامت دست گذاشت و گرفت از آن به بعد ديگر هراسی نبود اولین بار ترس دارد برای اینکه علم اينها مثل علم ذات اقدس الهی ذاتی نیست اينها به تعلیم الهی عالم می شوند به تأمین الهی در امنیت قرار می گیرند و مانند آن، اما اینجا بارها وجود مبارک موسای کلیم آزمود و عصا را مار کرد دوباره مار به صورت عصا در آمد اینجا در میدان مسابقه از جهل مردم ترسید بنابراین یک رابطه، وظیفه بین معصومین با ذات اقدس الهی است که اينها «علی بینه من ربهم» اند یک رابطه با مردم اند خب اگر مردم جاهل باشند اينها چه کنند اينها «يَا لَيْتَنِي مَتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا» طبق بیان نورانی امام صادق (سلام الله عليه) بر این بود که در اينها یک آدم عاقل نبود که حضرت بفهماند من از راه غیب مادر شدم آن وقت چاره جز این نبود مگر اینکه معجزه ی شفاف و روشن جهل مردم را در جریان مسابقه ی حضرت موسای کلیم و تهمت مردم را در جریان حضرت مریم (سلام الله عليهم) برطرف کند در آنجا به وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (۵) نترس تو پیروز می شوی تو عصا را بینداز سحری در میدان نمی ماند در بحثهای آیات گذشته به این نتیجه رسیده بودیم که گرچه در بعضی از روایات ظاهرش این است نظیر قصه ی وجود مبارک امام رضا (سلام الله عليه) که عصای موسی آن طنابها و آن چوبها را بلعید ولی ظاهر قرآن کریم این است که سحر را از بین برد یعنی همه ی تماشاچيها دیدند این میدان شده میدان مار سحر عظیم است «وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» (۶) آنها «يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَتَاهَا تَسْعَى» (۷) خیال کردند این حبال، خبها این عصا این عصاها این چوبهای فراوان این طنابهای فراوان که در میدان ریختند پر از مار شد وجود مبارک موسای کلیم همین که عصا را انداخت تمام چوبها شده چوب، تمام طنابها شده طناب همه دیدند این میدان یک دانه مار هست بقیه چوب و طناب افتاده سحر را از بین بُرد نه چوب را خورد «تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» (۸) که این هم متأسفانه «انما» نوشته شده فرمود تو این را بینداز ما آنچه را که اينها کردند از بین می بریم اينها چه کردند؟ اينها عصا ساختند؟ نه، طناب ساختند؟ نه، چه کار کردند؟ سحر کردند «تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» این به صورت شفاف دلالت دارد که عصای موسی کید را از بین بُرد نه چوب را خورد وقتی همه دیدند که قبل از اینکه وجود مبارک موسای کلیم عصا را بیندازد مارهای فراوانی در این میدان مسابقه بود وقتی عصا را انداخت آنکه چوب بود شده چوب، آنکه طناب بود شده طناب، آنکه کید و مکر و حيله و سحر بود رخت برپست بنابراین انبیا (عليهم السلام) تا خدای سبحان چیزی به آنها افاضه نکند خب نمی دانند در اینجا هم وجود مبارک مریم (سلام الله عليها) که از تهمت هراسناک بود ذات اقدس الهی به هر وسیله ای بود به آن حضرت دلداری داد که هراس نداشته باش محزون نباش مسئله به بهترین وجه بر اساس قره العین تو تأمین می شود وقتی این بچه را گرفت خواست به طرف شهر بیايد به او همان فرشته ی وحی از طرف ذات اقدس الهی دستور داد که هر کس را دیدی بگو من روزه دارم و صوم صمت دارم و نذر کردم روزه بگیرم و با احدی سخن نگویم و اگر گفتند این کودک را از کجا آوردی به خود کودک اشاره بکن البته این از آن کار مریم (سلام الله عليها) برمی آید نه از متن پیام «فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» هر کسی دیدی بگو من روزه دارم این باید واقعاً روزه داشته باشد صوم صمت گرفته باشد و گرنه می شود کذب نه اینکه روزه نداشته باش بگو من روزه دارم این نیست این باید روزه داشته باشد یک، و صوم صمت هم باید داشته باشد و نذر کرده باشد که با کسی سخن نگوید دو، اینکه خدا فرمود هر کس را دیدی بگو یا تخصیصاً خارج شده است به همراه این دلیل یا تخصیصاً خارج شده است که منظور از «قُل» این نیست که لفظاً بگو با اشاره بگو به قرینه ی «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» نه «فَقَالَتْ لَهُمْ» این قرینه ی بعدی که فرمود کسی

را که دید «أَشَارَتْ إِلَيْهِ» معلوم می شود حرف نزد معلوم می شود که قول به معنای جامع هم بر کتابت اطلاق می شود هم بر اشاره اطلاق می شود هم بر لفظ اطلاق می شود اینکه می گویند خبرِ کذبِ عمدی بر خدا و پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) روزه را باطل می کند اگر کسی شبِ مطلبی را گفت روز در حال روزه از او سؤال کردند این خبر درست است یا نه، او با سر اشاره بکند خب پس روزه ی او می شود باطل برای اینکه این هم یک قول است این هم یک خبر است با دست اشاره بکند هم روزه ی او می شود باطل این کذب گاهی به قول است گاهی با اشاره آن هم یک نحو قول است گاهی با نوشتن است دیگر، پس اینکه خدای سبحان به وجود مبارک مریم از راه فرشته ها دستور داد که اگر کسی را دیدی بگو من روزه دارم و نذر کردم با کسی سخن نگویم این یا تخصیصاً خارج شده است کما احتمال یا نه، تخصیصاً خارج است این قول نیست اصلاً وجود مبارک مریم همین کار را هم کرده حرف نزده بلکه اشاره کرده، خب.

ص: ۱۱۱

- ۱- (۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۱۶.
- ۲- (۳) . سوره ی طه، آیه ی ۶۷.
- ۳- (۴) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴.
- ۴- (۵) . سوره ی طه، آیه ی ۲۱.
- ۵- (۶) . سوره ی طه، آیه ی ۶۸.
- ۶- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۱۶.
- ۷- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۶۶.
- ۸- (۹) . سوره ی طه، آیه ی ۶۹.

پاسخ: نه چون آخر «فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَكَانًا قَصِيًّا» (۱) اصلش كه «إِذِ انْتَبَذْتُ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا * فَاتَّخَذْتُ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» (۲) هم در قسمت شرق بيت المقدس مثلاً جا گرفته بودند و هم يك حجاب و پرده اى يا ديوارى بين آن حضرت و ساير اهلش بود كه از اهلش هم فصلاً هم حجاباً فاصله گرفته بود كسى خبر نداشت بنابر اين آن حالت كه پيش آمد و وجود مبارك مریم (سلام الله عليها) احساس باردارى كرد اين بارش را گرفته فاصله گرفته با فاصله ى بشتري «فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَكَانًا قَصِيًّا» كسى خبر نداشت فقط غيبت مریم را احساس مى كردند اما الآن كه بارش را به زمين نهاد مشكل جدی پيدا كرد «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مَتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُسِيًّا». اين «فَنَادَاهَا» منادى آيا همان فرشته است كه با مریم (سلام الله عليها) سخن مى گفت يا عيسى (سلام الله عليه) است كه به دنيا آمده دوتا احتمال است مرحوم شيخ طوسى در تبیان فقط اين دو احتمال را ذكر مى كند كه «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» اين منظور جبرئيل (سلام الله عليه) است يا وجود مبارك عيسى (۳) البته در كلمه ى «تحت» دو قول هست ايشان مرحوم شيخ طوسى مى فرمايد دو قول هست يكي «تحتك» تحت يعنى ماوراء نه تحت يعنى زير به دليل اينكه در جمله ى بعد دارد كه «قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكِ سِرِّيًّا» ايشان چون سِرِّى را به معنای نهر گرفتند فرمودند اين سِرِّى كه نهر است كه از زير پاى مریم و از زير مریم (سلام الله عليها) كه جارى نشد اين تحت يعنى ماوراء چون تحت يعنى ماوراء آنجا هم «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» هم يعنى ماوراء بالأخره منادى يا جبرئيل (سلام الله عليه) است همان «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» (۴) يا عيسى (سلام الله عليه) «تحت» را طبق بيان مرحوم شيخ طوسى در تبیان و بعضى از بزرگان ديگر به معنای ماوراء معنا كردند چه اينكه درباره ى سِرِّى هم دوتا احتمال هست سِرِّى طبق منتخب مرحوم شيخ طوسى و همراهانشان به معنای نهر است يعنى خيلى از مفسرين اين سِرِّى را به معنای نهر معنا كردند نهر را چون سريان دارد سِرِّى گفتند ولى عده اى گفتند كه منظور از اين سِرِّى سيد القوم است و شخص شريف است و مانند آن، سيدنا الاستاد همان سِرِّى به معنای نهر را انتخاب كرده و تأييدش هم با «وَاشْرَبِي» است كه در جمله ى بعد آمده «فَكُلِي وَاشْرَبِي» (۵) اما آنها كه مى گویند مشكل اساسى مریم (سلام الله عليها) در اكل و شرب نبود تا با بشارت اكل و شرب حزن او برطرف بشود الآن او در يك موقعيت حساسى قرار گرفته كه مى گويد «يَا لَيْتَنِي مَتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُسِيًّا» مشكل او را خرما حل نمى كند، آب حل نمى كند مشكل تهمت را چيز ديگر حل مى كند و وجود مبارك مریم (سلام الله عليها) هم در تمام اين مدت اصلاً مشكل غذا نداشت كسى كه «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (۶) او مشكل بى آبى و بى نانى نداشت تا با او بشارت بدهند تمام دشوازيهاى مریم (سلام الله عليها) در اين است كه او اگر هتك حيثيت بشود از هويت ساقط شده است ديگر نمى تواند خدمتگزار دين باشد اين مشكل را بايد حل كرد اگر كسى «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي» محزون نباش بايد چيزى به او بشارت بدهد كه اين تهمت را برطرف كند لذا اگر سِرِّى به معنای سيد القوم باشد با اين مشكل گشاى راه دارد يعنى نگران نباش كسى مى آيد از تو دفاع مى كند بالأخره چيزى نيست كه چون آخر هيچ كسى نمى فهمد كه، چون هيچ كسى نمى فهمد با گفتگو حل نمى شود از راه غيب بايد حل بشود يك سيد القومى مى آيد مشكل را حل مى كند.

- ۲- (۱۱) . سورة ی مریم، آیات ۱۶ _ ۱۷.
- ۳- (۱۲) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۱۷.
- ۴- (۱۳) . سورة ی مریم، آیه ی ۱۷.
- ۵- (۱۴) . تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۴۳.
- ۶- (۱۵) . سورة ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

پرسش:....زنی که در بیابان است تنهاست موقع وضع حملش است آب می خواهد بهترین چیز در آن موقع آب است.

پاسخ: بله، ولی برای مریم (سلام الله علیها) که در همه ی مدّت از کرامت‌های الهی برخوردار بود جا برای اینکه بگوید محزون بشود نبود «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا».(۱)

پرسش:....

پاسخ: اگر وجود مبارک مریم رزق غیبی را سالیان متمادی تجربه کرده است الآن نگران چیست الآن که موقعیتش بهتر شد که قبلاً که فرشته نیامده بود قبلاً که با جبرئیل سخن نمی گفت الآن فرشته آمد، جبرئیل سخن گفت، پیام خدا را به او رساند گفت خدا می خواهد تا تو مادر بشوی آن وقتی که این کرامتها را نداشت روزیهای غیبی می رسید الآن که این کرامتها را یافت نگران روزی است؟!

پرسش:....

پاسخ: غرض این است که این حزن وجود مبارک مریم با چه چیزی باید حل بشود؟

پرسش:....

پاسخ: بسیار خب، «أَلَّا تَخْزَنِي» چرا؟ برهان مسئله چیست؟ برای اینکه «فَدَّ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا» اگر کسی تکلم بکند بعد از مادرش دفاع نکند این تهمت همچنان هست اگر عیسی حرف بزند بگوید که مادر غصه نخور یک درخت خرمايي خشکیده سرسبز می شود آبی هم پیدا می شود این مشکل مریم حل نمی شود حزن مریم برطرف نمی شود چیزی باید به مریم گفته بشود که تو نگران این تهمت نباش ما حل می کنیم این «نادی؟» ضمیرش یا به عیسی (سلام الله علیه) برمی گردد یا به جبرئیل (سلام الله علیه) برمی گردد باید طوری باشد که این مشکل مریم را حل کند فرمود: «هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنتًا» آنهایی که گفتند منظور از این سِرِّی شریف است و سید القوم است اُکل را به رطب مرتبط دانستند، شرب را به عصاره ی رطب مرتبط دانستند چون تمر که نیست رُطب جنّی و تازه آب دارد میوه است رُب دارد و مانند آن، بنابراین محور اساسی نگرانی مریم همان تهمت است فرمود کسی می آید تهمت زدایی می کند نگران نباش.

ص: ۱۱۳

پرسش: حضرت مریم از تهمت نمی ترسید یعنی تهمت چون مقام مریم مثل چهارده معصوم ما بالا نبود که

پاسخ: نه خب در اینکه مقام عصمت داشت و ذات اقدس الهی فرمود مریم «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (۱) این دو بار تطهیر را درباره ی او ذکر کرد اصطفای او ذکر کرد فرشته آمد، با او گفتگو کرد این یقیناً «علی بینة من ربّها» بود اما الآن مشکلش این است که این تهمت را چگونه حل کند.

پرسش:...

پاسخ: نه، منظور این است که اینها که قبل از نذر است الآن کسی بخواهد به او دلداری بدهد که غمگین نباش غم مریم در چه چیزی بود؟ در اکل و شرب بود؟ اینکه سالیان متمادی از راه غیب روزی می گرفت نگرانی مریم در تهمت زدایی بود که من این تهمت را چطوری بزدایم کسی گفت نه، حامی پیدا می شود.

پرسش: ظاهراً الفاظ را چه کار کنیم؟

پاسخ: ظاهر است دیگر.

پرسش: ظاهر سَرّی.

پاسخ: سَرّی دو معنا دارد دیگر.

پرسش: خب «وَأَشْرَبِي» را چه کار کنیم؟

پاسخ: «وَأَشْرَبِي» آیه بعد است حمل می شود بر عصاره ی رطب اگر تمر بود شُرب نداشت این رطب هم عصاره دارد هم خودش قابل اُکل است آن شرب برای عصاره ی رطب است و آن خود جِرمش برای اکل است غرض این است که ما برای اینکه مشکل «أَلَّا تَحْزَنِي» را حل کنیم باید یک راه نزدیک تری یک راه دلپذیرتری را بپذیریم.

ص: ۱۱۴

Your browser does not support the audio tag

فَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا (۲۵) فَكَلَىٰ وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينِ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۶) فَآتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْيًّا (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۴) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵)

این یک صفحه تقریباً شناسنامه وجود مبارک عیسی مسیح است که در پایانش می فرماید عیسی این است. در بخش طمانینه ی وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) مستحضرید صرف اینکه چیزی معجزه باشد، کرامت باشد حتی برای انبیای اولوالعزم مشکل را برطرف نمی کند مادامی که مردم جاهل اند در جریان همان خطبه ی چهارم نهج البلاغه که وجود مبارک حضرت امیر فرمود سرّ اینکه موسای کلیم در میدان مسابقه ترسید این بود که اگر من این عصا را بیندازم و به صورت یک مار در بیاید ساحران هم با عصاها و طنابها مار ساختند و این مردم نتوانند بین سحر آنها و معجزه ی من فرق بگذارند من چه کنم دیگر نمی شود گفت سحر با معجزه پهلوی نزنند دل خوش دار چطور ی آدم دل خوش دارد برای خود آدم حل است ولی برای جهل مردم چه کار بکنند لذا وجود مبارک موسای کلیم ترسید که اگر مردم نتوانند تشخیص بدهند چه کنم که خدای سبحان به این مقطعش هم پاسخ داد که «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (۱) در جریان مریم (سلام الله علیها) هم همین طور بود فرمود: «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةَ لِلنَّاسِ» (۲) فرشته ها با او سخن گفتند «أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ» (۳) فرشته ی وحی برای او متمثل شد «أَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (۴) برای خود مریم (سلام الله علیها) بینها و بین الله مسئله حل شده بود اما همین معجزه را به مردم القا کنند آنها نفهمند و نپذیرند چه بکنند خدای سبحان فرمود در این مقطع ما کاری می کنیم که آنها ساکت بشوند یعنی آیت را آیه ی بینه می کنیم در قرآن کریم کم جایی است که آیه ی الهی معجزه ی الهی به وصف بینه موصوف شده باشد درباره ی وجود مبارک موسای کلیم که قومش گرفتار حس و تجربه ی حسّی بودند آنجا فرمود: «آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (۵) درباره ی جریان مکه هم فرمود: «فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (۶) اما درباره ی سایر آیات و معجزات تعبیر به بینه نشد یعنی آفتابی و روشن وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) داشتن معجزه و آیت را برای مردمی که هیچ نمی فهمند کافی نمی دانست عرض کرد خدایا «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا» (۷) برای اینکه اینها نه آن درک را دارند که معجزه را بفهمند، نه سابقه ی ما را حرمت می نهند و نه ما را از تهمت رها می کنند در چنین موقعیتی وجود مبارک عیسی سخن گفت یا جبرئیل سخن گفتند که ما تأمین می کنیم و تأمین کردنش هم از همین جاها شروع شده اصرار قرآن کریم بر این است که بفرماید این به جذع نخله آمده جذع نخله را تکیه داده، جذع نخله را تکان داده «فَأَجَاءَهَا الْمَضْخَاصُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ» (۸) نه «إِلَى النَّخْلَةِ» «وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» نه «هَزَىٰ إِلَيْكَ نَخْلَةَ» درخت خرما نبود درختی بود که سرهایش از بین رفت سرشاخه

هایش از بین رفت یک تنه ی خشکش مانده تکرار اینکه حتماً جَدْع را کلمه ی «جذع» را قرآن کریم ذکر می کند برای اثبات این مطلب است که یک تنه ی خشک درخت خرما بود نه درخت خرما فرمود ما از همین جا آیات را بینه می کنیم، شفاف می کنیم که تو مطمئن تر بشوی «فَأَجَاءَهَا الْمَصْحَاظُ إِلَى جَدْعِ النَّخْلَةِ» (۹).

ص: ۱۱۵

- ۱- (۱) . سوره ی طه، آیه ی ۶۸.
- ۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.
- ۳- (۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.
- ۴- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.
- ۵- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۱.
- ۶- (۶) . سوره ی نور، آیه ی ۱.
- ۷- (۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.
- ۸- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.
- ۹- (۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا حضرت مریم (سلام الله علیها) قبل از اینکه بچه دار بشود مائده را آماده یافته؟

پاسخ: بله، اما مائده که از بهشت بیاید فرشته بیاورد یک راه است، با دستان مریم (سلام الله علیها) این تنه ی خشکیده ی درخت سرشاخه پیدا کند شاخه های سبز پیدا کند در فصل زمستان که فصل خرما نیست میوه ی خرما بدهد به دست خود مریم این یک مطلب دیگر است.

پرسش: در آیات هیچ اشاره ای به مائده بودن غذاهایی که برای حضرت مریم (سلام الله علیها) آمده نشده.

پاسخ: چرا دیگر آن «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (۱) همین بود دیگر.

پرسش: آخر خیلی از طلبه ها می گویند که خیلی از اوقات که یک چیزی «من حیث لا یحتسب» به آنها برسد می گویند من عند الله بود.

پاسخ: بله، من عند الله آمد و درست هم هست اما معجزه نیست خدای سبحان دل کسی را هدایت می کند به اینکه وظیفه ی خودش را انجام بدهد طعام هم فرق می کند همان طعام عادی است اما طعامی که برای مریم (سلام الله علیها) بود طعام غیر عادی بود نه تنها زمان و زمینش غیر عادی بود اصلاً طعام غیر عادی بود نظیر آن طعامی که برای صدیقه ی کبرا (سلام الله علیها) آمده نظیر آن طیر مشوی خود این طعام غیر عادی است. خب، اگر کرامتهایی را وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) پشت سر گذاشت اما هیچ کدام با دست او انجام نشده الآن با دستان او کرامتها به صورت آیات بین یکی پس از دیگری

ظهور می کند این کم کم زمینه ی آرامش اش فراهم می شود بنابراین اگر خدا بفرماید: «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ» (۲) [خُب](#) بسیاری از آیات بود که انبیا می آوردند و مردم می گفتند این سحر است جریان شق القمر بود این سحر است، جریان این روایت را چند بار خواندیم وجود مبارک حضرت امیر در خطبه ی «قاصعه» فرمود مشرکان مکه جمع شدند به حضرت عرض کردند که اگر معجزه بیاوری ما باور می کنیم حضرت فرمود چه کنم؟ فرمود این درختی که اینجا هست دستور بدهید دو نیم بشود یک نیم بیاید نیمی بماند که قصه اش مفصل است که از روی همان خطبه ی قاصعه ی نهج البلاغه خواندیم حضرت فرمود این درخت دو نیم شد آمد حرکت کرد شاخه هایش روی دوش من قرار گرفت روی دوش پیغمبر قرار گرفت دو نیم شد آنها گفتند آن نیم دیگر هم حرکت کند حضرت این کار را کرد عرض کردند دوباره دستور بده این دو نیم مثل حالت اول به هم ملحق بشود حضرت این کار را کرد، عرض کرد دستور بده اینها به جای خودشان برگردند این کار را کرد اینها دیگر تاریخ بیهقی و نمی دانم ناسخ التواریخ و اینها که نیست این خطبه ی «قاصعه» حضرت امیر است فرمود این را دیدند و ایمان نیاوردند کاری باید کرد که دهن اینها را بست و اگر دهن اینها بسته نشود خب همین تهمت هست دیگر این است که جای نگرانی برای موسای کلیم بود در آن صحنه، جای نگرانی برای مریم (علیها سلام) هست در این صحنه «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» (۳) [خُب](#)

ص: ۱۱۶

۱- (۱۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

۳- (۱۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پرسش: فقط فرقشان این بود که حضرت مریم (سلام الله علیها) پیامبر نبود و دخیلی هم ندارد و مردم هم نیازی نداشتند.

پاسخ: خب چرا، وقتی که دودمان کسی که تربیت شده ی زکریاست کسی که از خاندان طیب و طاهر است آلوده در بیاید مردم را آلوده می کند دیگر آنها مشکلشان این نبود که تو پیغمبری یا امامی مشکلشان این است که تو از دودمان خوبی یک، در تحت تکفل زکریا که پیغمبر است تربیت شدی دو، چرا این کار را کردی خب اگر کسی عضو یک خانواده ی شریف باشد در تحت تکفل یک مربی مثل زکریا بشود بعد خلافکار در بیاید راه برای خلافکارها باز است آنها سه تا برهان اقامه می کردند می گفتند اُخت هارونی یک، پدرت امرئه سوء نبود دو، مادرت بَغی نبود سه، از طرفی هم در تحت تکفل زکریا بودی چهار، این چه کار بود کردی اگر چنین کسی تبهکار در بیاید راه برای توجیه تبهکاری تبهکاران باز است آنها نگفتند که تو که پیغمبری چرا این کار را کردی که وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هم عمری را به خدمت معتید گذرانده می خواهد حافظ دین پروردگار باشد لذا درخواست مرگ کرد، بنابراین صَرف اینکه وجود مبارک مریم سوابق فراوانی از آیات داشت آن مشکل فعلی را حل نمی کند باید آیات بین باشد به دست خود مریم انجام بشود تا آنچه درباره ی شخص مریم هم هست مشکلش را حل بکند اصرار قرآن کریم این است که نَخْلَه نبود، جذع نخله بود «فَأَجَاءَهَا الْمُسَخَّاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ» (۱) «وَهَزَّى إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» خب اگر درخت خرماست خب می گویند درخت خرما را تکان بده دیگر چرا می گویند این تنه ی خشکش را تکان بده اینکه سرشاخه ندارد اینکه سرسبز نیست این تنه ی خشک را تکان بده بین چه چیزی در می آید خب اینها را که دید دیگر تقریباً دارد مطمئن می شود دیگر.

ص: ۱۱۷

پرسش: حاج آقا این چیزها برای مردم است، انبیا نیازی به معجزه ندارند که باور کنند نگرانی ندارند هم به سمت دریا فرار می کنند هم به سمت.

پاسخ: بله، برای خودشان و بین خودشان و خدای خودشان دارای نفس مطمئن هستند اما از نفهمی مردم رنج می برند اینها نیامدند که مشکل خودشان را حل کنند آمدند مردم را هدایت کنند اگر این مردم گفتند این سحر است چه کنیم این خطبه ای که دیروز خواندیم خطبه ی چهار نهج البلاغه این بود وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُدْأَرِيَّتُهُ» بعد این جواب سؤال مقدر است که اگر شما شک نمی کنی برای اینکه معصومی خب چطور وجود مبارک موسای کلیم شک کرد و ترسید «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» (۱) آن را به عنوان جواب سؤال مقدر دارد جواب می دهد که موسی «لَمْ يُوجَسْ مُوسَى خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبِهِ الْجَهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ» (۲) این گفت خب اگر من هم این کار را بکنم این عصا بشود مار و اینها نتوانند بین معجزه و سحر تشخیص بدهند من چه کنم.

پرسش: بله، اما این معجزه فقط شامل حضرت مریم (سلام الله علیها) است نه مردم.

پاسخ: خب نه، منظور آن است که وجود مبارک مریم از تهمت مردم می ترسید دیگر.

پرسش: این جذع النخلة فقط شامل حضرت مریم است مردم که نیستند.

پاسخ: خب خدا می خواهد به مریم بفهماند که نگران نباش ما مسئله را به صورت آیت بینه حل می کنیم دهن اینها را می بندیم و بست اینها دیگر نمی توانند بگویند که تو _ معاذ الله _ از راه خلاف مادر شدی وقتی کسی که در گهواره است این طور سخن بگوید معلوم می شود حق است دیگر فرمود ما آیت را آیت بینه می کنیم حتی صلاح نیست تو یک جمله با آنها حرف بزنی کما سیظهر بنابراین پس نگرانی مریم به جا بود.

ص: ۱۱۸

۱- (۱۴). سوره ی طه، آیه ی ۶۷.

۲- (۱۵). نهج البلاغه، خطبه ی ۴.

پرسش: حاج آقا ناراحتی اش از این است که چرا حضرت عیسی (علیه السلام) تشریف بیاورد و ناراحتی حضرت مریم (سلام الله علیها) از این توقع بیجا بود.

پاسخ: آن وقت مدتها باید طول بکشد که.

رسش: خب، هنوز که به دنیا نیامده بود که، دارد «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ».

پاسخ: نه، بسیار خب، الآن مادامی که در بین مردم نبود که فرزند را نمی دیدند چون.

پرسش:...

پاسخ: خب بالأخره این باید بیاید مردم کم کم با عیسی آشنا بشوند آیت حق است کودکی او را ببینند، معجزه بودن او را ببینند بعد به او ایمان بیاورند.

پرسش: همان نخل و همان مائده کافی بود برای مردم.

پاسخ: مردم که آن صحنه نبودند که، مردم که آن صحنه نبودند چون «فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا» (۱) بعد «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا» (۲).

پرسش: این نخل بی خودی که خشک نشد چون نخلی نبوده درختی نبوده.

پاسخ: نبودند مردم تا ببینند که جای دوردستی بود «فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا» از مردم خیلی فاصله گرفت حالا کجا رفت معلوم نیست جای دوردستی این حادثه اتفاق افتاده نگرانی مریم (سلام الله علیها) این است که من اگر این بچه را ببرم در جامعه، ببرم در شهر بگویند از کجا آوردی من چه کنم؟ درست است که این آیه ی خداست اما آیه ای که آنها با این آیه کنار نیایند من چه کنم آن وقت با این مسئله آیات بینه ای درست کرد که با دست خود مریم (سلام الله علیها) کرامتهای شفاف و روشن یکی پس از دیگری ظهور کرده.

ص: ۱۱۹

۱- (۱۶). سوره ی مریم، آیه ی ۲۲.

۲- (۱۷). سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.

مطلب دیگر اینکه این «فَكَلِي وَاشْرَبِي» چون با «فاء» ذکر شده و مترتب شد بر «هَزِي إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ» معلوم می شود که این اکل و شرب محصول همین درخت خرماست نه نظیر «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ»^(۱) محصول آن غذاهاى غیبی باشد و گرنه با «فاء» تعبیر نمی کرد چون با «فاء» تعبیر کرده معلوم می شود مأکول و مشروب او همین نتیجه ی این نهر و این درخت خرماست اگر سَرِی منظور نهر باشد نه از قبیل «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ» است.

مطلب دیگر اینکه قرطبی نقل کرده دیگران هم آوردند که حال معصومین، حال انبیا، حال اولیا یکسان نیست وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) که در محراب عبادت مشغول بود این مُسْتَغْرَق در عبادت بود لذا نیازی نداشت که از وسایل و ابزار عادى کمک بگیرد اما وقتى مادر شد و علاقه اش تقسیم شد و یک مقدار به خدا متعلق شد و یک مقدار هم به عیسی (سلام الله علیهما) لذا خدای سبحان او را ارجاع داده که شما باید از درخت با تکان دادن روزی بگیری این وجهی است گفته شد دلیلی هم بر بطلانش نیست اما اثباتش محتاج به برهان است که مثلاً حالا فرق کرده باشد استغراق توحیدی وجود مبارک مریم قلبش قبلاً مُمَهَّز بود، مَتِّيم بود به حَبِّ الهی الآن هم حَبِّ الهی را دارد هم حَبِّ روح الله را دارد اینها مقداری حرف سستی است.

پرسش: حاج آقا منافات ندارد که حضرت مریم (سلام الله علیها) هم به فرزند حب داشته باشد هم به خدا.

پاسخ: خب بله منافات ندارد ولی منظور این است که اگر کسی قلبش متیم به حَبِّ الهی بود چون «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»^(۲) آن محبوب که آمد جای خالی نمی گذارد تا دیگری آنجا جا پیدا کند.

ص: ۱۲۰

۱- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۱۹). سوره ی احزاب، آیه ی ۴.

پرسش: حاج آقا اینکه حضرت مریم (سلام الله علیها) آرزوی مرگ کرده به خاطر زن بودن حضرت نبوده.

پاسخ: نه، زن و مرد بودن نیست همان جریان تهمت و اینهاست، خب.

«فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا» مطلب «فَكُلِي وَاشْرَبِي» چون با «فاء» عطف شده معلوم می شود که نتیجه ی آن سَرِّی و نتیجه ی آن جذع نخل است از ابن عباس نقل شده است که نهری بود در آن منطقه خشک شده بود و این نهر آب روان پیدا کرد سَریان پیدا کرد شده سَریّ نهر را سَرِّی می گویند برای سَریان مستحضرید که این اسناد الی غیر ما هو له است رودخانه جاری نیست چون رودخانه ی خانه ی رود است این خانه جریان ندارد رود است که جریان دارد آن آب سَریّ است نه نهر هرگز رودخانه که خانه ی رود است این تکان نمی خورد رودی که در بستر خانه است و در این خانه می گذرد او سَریّ است نه نهر و اگر نهر را گفتند سَریّ است نظیر «جری النهر» اسناد الی غیر ما هو له است و مجاز است به هر تقدیر آن هم که ابن عباس گفته احتیاج به اثبات دارد ولی دلیلی هم بر منعش نیست. مسئله ی قُرْهالین است در جریان قُرْهالین قبلاً هم این تعبیر گذشت که اشک چشم گاهی بر اساس غم و اندوه است می گویند اشکِ حُزن گرم است گاهی بر اساس نشاط و خوشحالی است و سرور است این اشک، اشکِ خنک است یک وقت انسان مصیبت دیده اشک می ریزد این اشک می گویند گرم است یک وقت کسی منتظر دوستش، پسرش و برادرش بود که از سفر دور بیاید حالا که موفقانه آمده است این اشکِ شوق می ریزد این اشکِ خنک است این قُرْهالین را گفتند از قارّ آمده قارّ یعنی سرد هوا قارّ است در برابر قارّ یعنی سرد، اشکِ خنک را می گویند قُرّه و اگر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «قُرّه عینی فی الصلاه»^(۱) یعنی در صلات من اشک شوق دارم چون حبّاً دارم عبادت می کنم نه اشک غم که «خوفاً من النار» باشد و مانند آن، یا برای آنکه محبوب خود را در نماز می بیند لذا چشمش با آن اشک شوق روشن می شود این معروف است ولی برخیا آن طوری که در جامع المقاصد قرطبی آمده گفتند اشک مطلقاً گرم است و اشکِ خنک و اشک گرم ندارم اشک مطلقاً گرم است و این قُرْهالین از قارّ به معنای خنک و بارد نیست از قارّ است انسان وقتی یک موفقیت و کامیابی را می بیند قلبش قرار می گیرد، چشمش آرام می شود، اعضای بدنش مطمئن می شود این از قرار است نه از قُرّه به معنای سردی. به هر تقدیر آن آرامش مریم را با این معجزه فراهم کرده فرمود آرام باش هیچ اضطرابی نداشته نباش شاید این «قَرِّی عَيْنًا» با آن اضطرابی که وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) داشت سازگارتر باشد یعنی آرام باش.

ص: ۱۲۱

پرسش: پس چرا عیناً فرمود قلباً می فرمود.

پاسخ: بله، این تعبیر ادبی است دیگر این محاوره محفوظ و روشن است می گویند چشمتان روشن وقتی گفتند چشمتان روشن یعنی آرام باش یعنی قلبتان خنک چون انسان اول با دیدن قلبش آرام می شود.

خب، «فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» هر کس را دیدی هیچ حرفی با کسی زن اینها لایق نیستند تو یک جمله هم با آنها حرف بزنی این قومی که بین معجزه و سحر فرقی نمی گذارند و بین عصمت و بی عفتی فرق نمی گذارند یک کلمه هم با اینها حرف زن نگاه کنید ببینید با یک کلمه وجود مبارک مریم اگر حرف می زد مطلب حل می شد دیگر نیازی به اشاره نبود و نیازی به آن صوم صمت نبود اما خدا نمی خواهد او با این مردم یک کلمه هم حرف بزند «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا» که این در بحث دیروز اشاره شد «قُولِي» یعنی بگو یا نه، قول اعم از لفظ و اشاره است در سوره ی مبارکه ی «یوسف» این گذشت که گاهی قول بر چیزی اطلاق می شود که سخن از لفظ نیست در سوره ی مبارکه ی «یوسف» آیه ی ۷۷ این بود که وقتی آن جام و سُوءِ مَلِك را در کنار گندم برادر یوسف پیدا کردند و آنها گفتند که «نَفَقْدُ صُوعِ الْمَلِكِ» (۱) مأموران مَلِك مصر و عزیز مصر این قافله را برگردانند برادران یوسف با همین برادری که پیمانه در ظرف او پیدا شد همه آمدند حضور یوسف (سلام الله علیه) اینها به وجود مبارک یوسف این حرف را زدند به یوسف عرض کردند «قَالُوا إِنْ يَسِرِّقْ» اگر این شخص سُوءِ و پیمانه ی مَلِك را به سرقت بُرد «فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ» این برادری هم داشت که آن برادرش هم سابقه ی سرقت دارد _ معاذ الله _ این مطلب را یوسف (سلام الله علیه) شنیده بود از اینها «فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ» این قصه را وجود مبارک یوسف در دل خود به عنوان سرّ نگه داشت «وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» این قصه را برای اینها آشکار نکرد که یوسف سابقه ی سرقت نداشت «قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» (۲) به اینها گفت شما خیلی مکان و مکانتان شرّ است خب حضرت یوسف که با آنها این حرف را نزد این «قَالَ» یعنی «فی نفسه» نه «قَالَ» یعنی «بلسانه» حضرت به اینها نگفت که شما آدمهای بدی هستید که فقط حرفهای اینها را شنیده پس معلوم می شود که گاهی قول بر همان راز درونی و مانند آن اطلاق می شود حالا- یا با اشاره فهمانده یا با رازداری تفهیم کرده بالأخره قول بر چیزی اطلاق می شود که لفظ نیست اینجا هم خدا فرمود: «قُولِي» اگر اینها آمدند کسی را دیدی «قُولِي» یا بگو که این تخصیصاً خارج می شود یا با اشاره بفهمان که تخصیصاً خارج می شود «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا» و این صوم در آن روز مشروط به صِیْمَت و سکوت بود با «فاء» تفریع فرمود: «فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» امروز چون من نذر روزه کردم و یکی از مبطلات این روزه حرف زدن است یا یکی از شرایط صِحّت این روزه صِیْمَت و سکوت است من با بشر حرف نمی زنم اما تکلم با خدا، تکلم با فرشته اینها مبطل صوم نیست «فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» که خدا نخواست یک جمله هم وجود مبارک مریم با این قوم حرف بزند این دستور داد وجود مبارک مریم با این دستور از آن مکان قصی حرکت کرده بیاید شهر «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» این حمل را تکرار کرده با کلمه ی «به» مطلب فهمیده می شد اما چون محور اساسی این قصه آوردن این کودک به صحنه است این را تکرار کرده فرمود: «فَأَتَتْ مَرْيَمُ بِقَوْمِهَا» در حالی که «تَحْمِلُ مَرْيَمُ عِيسَى» را یعنی قبلاً حمل بود الآن حمل است قبلاً در رَحْم حمل کرده بود «فَحَمَلَتْهُ» الآن در روی دست یا روی دوش یا روی آغوش حمل می کند وقتی قوم او این صحنه را دیدند «قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» فری آن منکر قبیح عظیم را می گویند که «يَأْتِينَ بُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ» (۳) از همین قبیل است فَرِیه هم از همین قبیل است. اینها با سه جهت وجود مبارک مریم را محکومه کردند گفتند تو اولاً برادرت هارون است هارون از اولیا و ضیلعهای آن عصر بود یا نه، هارونی که برادر موسای کلیم

بود و به تعبیر زمخشری هزار سال بینشان فاصله است چون مریم از نسل آن هارون بود از این جهت گفته شد «يَا أُخْتَ هَارُونَ» این یک، دو «مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوًّا» پدرت پدر پاکدامنی بود. سه، «وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» تو با داشتن برادر خوب یا نسل خوب، پدر خوب، مادر خوب چرا این کار را کردی قبلاً هم گذشت که این «بَغِيًّا» وصف خاص زنی زانیه است لذا نیازی به «تاء» تأنیث نداشت آنجا هم وجود مبارک مریم فرمود: «لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» (۴) نه «بَغِيَّةً» اینجا هم فرمود: «وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» چون وصف خاص است نیازی به «تاء» نداشت. وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) طبق دستور الهی هیچ حرفی نزد این قوم قابل مکالمه و مشافحه نبودند «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» گفت جوابتان را از این کودک پرسید «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» حالا گوینده یکی از احتمالات این است که وجود مبارک زکریا این حرف را زده ولی خب اثبات آن آسان نیست «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» چون ضمیر جمع دارد «قَالُوا» آنها گفتند «فَأَشَارَتْ» وجود مبارک مریم به این کودک، آنها که اعتراض کرده بودند «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ» در حالی که صبی است هم تکرار است و حال تأکیدی است، هم در گهواره است، هم کودک است فوراً وجود مبارک عیسی مسیح سخن گفته این دیگر می شود آیه ی بینه «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» یک عده افراطی بودند که مریم (سلام الله علیها) را به فری و فریه و تهمت های دیگر مبتلا می کردند، یک عده هم قائل به حلول و تثلیث و امثال ذلک بودند وقتی حرف زد مادر را تطهیر کرد، وقتی گفت «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» دیگر سخن از اقامیم ثلاثه و حلول و اتحاد و تثلیث و ابن الله بودن و امثال ذلک را ابطال کرد «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابُ» این مستقبل محقق الوقوع چون در حکم ماضی است از او به فعل ماضی یاد کرده «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» این هم چون مستقبل محقق الوقوع است در حکم ماضی است «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) این است که فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» «أَيُّ نَفَاعًا لِلنَّاسِ» من هر جا باشم به نفع مردم حرکت می کنم «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؟ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» رابطه ی بین خود من و خود من با طهارت است، رابطه ی بین من و خدای من با عبادت است، رابطه ی من با خاندان من با بر و نیکی و احسان است پس بنابراین من از هر جهت مشمول عنایت الهی ام «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» که بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) که فرمود سه مقطع حساس است لذا من این سه مقطع سلام داده شده «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ».

ص: ۱۲۲

- ۱- (۲۱). سوره ی یوسف، آیه ی ۷۲.
- ۲- (۲۲). سوره ی یوسف، آیه ی ۷۷.
- ۳- (۲۳). سوره ی ممتحنه، آیه ی ۱۲.
- ۴- (۲۴). سوره ی مریم، آیه ی ۲۰.

.Your browser does not support the audio tag

«فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا (۲۸) فَأُشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۴) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵)»

چون میلاد وجود مبارک مسیح (سلام الله علیه) معجزه بود و خارق عادت تبیین شناسنامه ی آن حضرت هم خارق عادت هست یعنی وجود مبارک عیسی با شناسنامه اش در قرآن معرفی شده بر خلاف انبیای دیگر. مطالبی که مربوط به آیات قبل است یکی این است که این «وَهْزَى إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ» (۱) برای آن است که شما این درخت خرما را بتکانی تا میوه اش بریزد یا نه، این درخت را به اهتزاز در بیاور تا از جذع، نخله بشود اولاً وقتی بارور شد بارش به تو برسد ثانیاً، آنچه دیگران می گفتند این است که این درخت را تکان بده تا میوه اش بریزد اما اصرار قرآن کریم بر این است که این نخله نبود جذع بود تکرار این جذع برای آن است که بفهماند این یک سرشاخه داشته باشد سبز باشد این چنین نبود یک تنه ی بی سرشاخه و مُرده ای بود تو باید این را تکان بدهی که زنده بشود یا اگر خوابیده است بیدار بشود میوه بدهد به تو تقدیم بکند اگر وجود مبارک موسای کلیم دست به این مار نمی زد این مار عصا نمی شد یا اگر دست به این عصا نمی زد این عصا مار نمی شد در هر دو حال دستِ موسوی لازم است دستِ کلیمی لازم است اینجا هم اهتزاز مریمی لازم است بنابراین تنها امر به اهتزاز برای این نیست که میوه بریزد برای آن است که این جذع، نخله بشود، اگر یک درخت خشکیده بود حیات نداشت مادر کسی که «يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» این هم مُحیی شجر شد درختِ مُرده را زنده کرد و اگر نه، درختی بود پژمرده و زنده لکن در زمستان این درختها خواب اند نه مُرده بعضی از درختها در زمستان هم بیدارند مثل درخت سرو، درخت مرکبات و اینها، اینها در زمستان و تابستان بیدارند منتها در بهار رشد می کنند ولی در زمستان رشد نمی کنند لکن بیدارند به دلیل سبزی برگ آنها بعضی از درختها هستند که زمستان به خواب می روند درخت انار این طور است، درخت انجیر این طور است اکثر درختان زمستان به خواب می روند این درختانی که بیدارند آسیب می بینند برای اینکه سرما با اینها کار دارد این درختهایی که خواب اند از سرمای زمستان کمتر آسیب می بینند به هر تقدیر این یا جذع مُرده بود که با اهتزاز مریم (سلام الله علیها) زنده شد یا نه، درخت خوابیده بود که با اهتزاز مریم بیدار شد یا اعطای حیات است یا اعطای يَقْظَه در هر دو حال کرامت است و معجزه، بنابراین درست است که آن عصا گاهی مار می شود، گاهی از حالت ماری در می آید «سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» (۲) ولی دستِ کلیم لازم است اینجا هم درست است که جذع نخله می شود و بار می دهد ولی دست مریم (سلام الله علیها) لازم است مادر کسی که «يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» او هم می تواند این سمت را داشته باشد.

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.

۲- (۲). سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

پرسش: حاج آقا در بعضی روایات داریم که پیغمبرها وقتی یکی از معجزاتشان این بوده که زیر درخت که می نشستند.

پاسخ: خب بله و اصلاً خضر را می گفتند خضر به همین مناسبت است.

پرسش: حضرت عیسی که به دنیا آمد خب همان پیغمبر بود زیر همان درخت بود نظر حضرت عیسی بوده که حضرت مریم خواست در نخله کرده.

پاسخ: نه، حالا این قبلاً گذشت که آنچه برای مریم (سلام الله علیها) بود اینها کرامت خود مریم بود یک قول یا نه ارهاصی بود ارهاص که یک اصطلاح کلامی است پیش در آمد معجزه ی پیغمبر را می گویند یا ارهاص عیسی (سلام الله علیه) بود که به دست مادرش ظهور کرد قول دوم هر دو قول در کتابهای کلامی هست و چون مریم (سلام الله علیها) را قرآن خیلی عظمت می ستاید «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (۱) بعد می فرماید: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ» (۲) یا «صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا الظَّاهِرُ» (۳) این جلال و عظمتی که برای مریم (سلام الله علیها) قائل است استبعادی ندارد که برای خود مریم بود نه ارهاص برای عیسی. به هر تقدیر این اهتزاز گذشته از آن است که برکت ریزش میوه را به همراه دارد برکت احیای میت از یک سو، ایقاز نائم از سوی دیگر را هم به همراه دارد اگر این درخت خشکیده بود با اهتزاز مریم زنده شد و اگر درخت خوابیده بود با اهتزاز مریم (سلام الله علیها) بیدار شد.

ص: ۱۲۴

۱- (۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.

۲- (۴). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۰.

۳- (۵). سوره ی تحریم، آیه ی ۱۲.

پرسش: اگر تفاوتی نیست قول «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» نیست یعنی خود حضرت عیسی امر نکرده «وَهْزَى».

پاسخ: بسیار خب، اما منظور این است که امر از طرف هر کسی باشد این دست باید زنده کند یا بیدار کند و گرنه خود ذات اقدس الهی این درخت را می توانست به صورت نخله در بیاورد اگر مُرده بود زنده کند و اگر خوابیده بود بیدار کند مثل اینکه وجود مبارک موسای کلیم دست او لازم است که بالأخره این عصا گاهی مار بشود گاهی مار عصا بشود و گرنه خدای سبحان می تواند آن عصا را مار کند مار را دوباره عصا کند اما «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَيُعِيدُهَا سَيَرَّتْهَا الْأُولَى» (۱) یا «أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ» (۲) برای تفهیم این نکته است که این دست، دست الهی است و اثر دارد، بنابراین گوینده هر که می خواهد باشد چه وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) چه وجود مبارک جبرئیل (سلام الله علیه) هر که می خواهد باشد نشان آن است که دست مریم سهم تعیین کننده ای در این سه امر داشت احیای جذع میّت، ایقاظ جذع نائم و ریزش میوه هر کدام از این سه امر باشد به برکت اوست.

خب، مطلب دیگر اینکه درباره ی سِرِّی دو قول بود یکی اینکه نهر بود، یکی اینکه سید القوم و شریف القوم بود اگر این مصادیق یک جامع واحدی داشته باشند می شود با اراده ی جامع هر دو معنا را در نظر گرفت و اگر جامع واحد نداشته باشند و بین اینها یک بُون بعیدی باشد اگر کسی قائل شد که استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است می توان گفت که منظور از این سِرِّی هم سید القوم است هم نهر و اگر استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز نبود چه اینکه برهانی بر امتناع او نیست باید احدالمعنین اراده بشود.

ص: ۱۲۵

۱- (۶). سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

۲- (۷). سوره ی طه، آیه ی ۶۹.

پرسش: مرحوم علامه هر دو را قبول کرده؟

پاسخ: نه، ایشان فرمودند: «وَالأول أظهر» یعنی سرّی به معنای نهر باشد اظهر است یکی را قبول کردند.

خب، مطلب بعدی آن است که این حرفها همه برای وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) است که فرمود: «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» (۱) اینجا بعضی از اینها به صورت نفی و نهي است بعضی از اینها به صورت امر و اثبات «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» به این امور یک، «أَلَّا تَحْزَنِي» چرا، چون «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا» (۲) یک، این نهي «وَهْزَى إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» برای اینکه «تُسَاقِطَ عَلَيْكَ رُطْبًا جَيًّا» (۳)

پرسش:...

پاسخ: حُزن دیگر، حزن اختصاصی به گذشته ندارد انسان وقتی که یک حادثه ی تلخی را پیش بینی می کند هم اکنون غمگین است الآن کسی که تقریباً مقدمات قبول نشدن او در کنکور روشن است در امتحان موفق نیست هم اکنون افسرده است این حزن اختصاصی به زوال شیء در گذشته ندارد وقتی چیزی را در آینده از دست می دهد و تقریباً مطمئن است که از دست او می رود هم اکنون غمگین است.

خب، «فَكَلِمَى وَاشْرَبِي» (۴) در جریان وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) هم همین طور بود حالا- وقتی وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) آن چهار مرغ را گرفت و سِر بُرید و آن اجزا را در هم کوبید و مخلوط کرد دیگری اگر می گفت یا طاووس، یا کذا و کذا که نمی آمدند که این فقط ندای ابراهیمی می خواهد «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا» (۵) تو بگو یا طاووس این زنده می شود دیگری که بگوید نمی شود که، بنابراین هر زبانی اثر ندارد، هر دستی اثر ندارد دست موسای کلیم (سلام الله علیه) می خواهد زبان ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) می خواهد فرمود: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا» همان طوری که ذات اقدس الهی در معاد برای احیای نفوس «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْئِهِمْ» (۶) تو هم اینها را به امامشان بخوان امام هر کسی همان مغز و دستگاه فکری اوست تو هم آنها را سِرها را که نزد خودت نگه می داری آنها را بخوان می آیند بنابراین اینکه وجود مبارک مریم مأمور شد به اهتزاز جذع النخلة برای اینکه دست اوست که می تواند مُرده را زنده کند و گفتند عیسی بالا-تر از یحیی (سلام الله علیهما) است برای اینکه یحیی مظهر حیات بود و وجود مبارک عیسی مظهر احیاست اوست که می گوید «أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» (۷) و خدا درباره ی او فرمود: «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي» (۸) این می شود مظهر «هُوَ الْمُحْيِي»، او می شود مظهر «هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوت». خب، اینکه فرمود: «فَكَلِمَى» نظیر امر «هْزَى» (۹) اینها همه ندای آن منادی است آن منادی ندا داد «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» به اموری یک «أَلَّا تَحْزَنِي» (۱۰) به این دلیل، «وَهْزَى إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» (۱۱) به این دلیل اولی به دلیل «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا» (۱۲) دومی «تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَيًّا» (۱۳) سوم و چهارم و پنجم سه تا امر «فَكَلِمَى» یک، «وَاشْرَبِي» دو، «وَقَرَّيْ عَيْنًا» سه، این سه با آن دو امر تحت نداست می شود پنج، این «فَكَلِمَى وَاشْرَبِي» می تواند امر باشد اما این «قَرَّيْ» یک انشاست یعنی چشمت روشن باشد نه روشن چشم باش این قابل امر نیست که تو روشن چشم باشی یعنی خبر است به صورت انشاء بیان شده یعنی چشم تو روشن می شود. ششم، «فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» این هم تحت آن نداست اینها دستور است که اگر دیدی این حرفها را بزَن اصلاً حرف زن فقط با اشاره سخن بگو این «فَقُولِي» ناظر یعنی «فأشیری» به دلیل همان تعبیری که در بحث دیروز گذشت و به قرینه ی «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» دو، «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَةِ إِن صَوْمًا» چون این چنین است

«فَلَنْ أَكَلَّمَ الْيَوْمَ إِنْشَاءً» (۱۴) صِمت و سکوت از بهترین نعمتهاست که آدم گزیده گو باشد، کم گو باشد، پرحرف نباشد ولی می تواند روزه بگیرد و در حال روزه گرفتن کمتر حرف بزند اما بخواهد صِمت و سکوت را جزء شرایط صَحّت صوم قرار بدهد یک، یا کلام را جزء موانع صَحّت صوم قرار بدهد دو، هم جعل آن شرط می شود بدعت، هم جعل این مانع می شود بدعت نه صِمت و سکوت شرط صَحّت است، نه نطق و کلام مانع صَحّت صوم از خود چیزی را اضافه کردن می شود بدعت لذا در عین حال که روایات ما سکوت را و صِمت را تشویق کردند کم گویی را، گزیده گویی را تشویق کردند پرحرفی را مذمت کردند اما اجازه ندادند که این را ما جزء دین قرار بدهیم بگوییم صِمت شرط صَحّت روزه است، کلام مانع صَحّت روزه این حق را ندادند «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا» چون در حال روزه نباید سخن گفت صوم سکوت و صِمت گرفتم «فَلَنْ أَكَلَّمَ الْيَوْمَ» اما «إِنْشَاءً» با خدا حرف می زنم، با فرشته ها حرف می زنم، مناجات می کنم، ذکر دارم همه ی حرفها را دارد با بشر حرف نمی زنم «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» این بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) که یک آدم عاقل در آنها نبود که وجود مبارک مریم با او گفتگو کند سرش همین است اینها عمری مریم (سلام الله علیها) را به طهارت شناختند هم در زادروز او که دیدند مادرش نذر کرده بود که این را به معبد بدهد هم در هنگام قرعه کشی که این تحت کفالت چه کسی باشد «مَا كُنْتُ لَمَدِيهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» (۱۵) قرعه به نام زکریا افتاد خب یک پیغمبر پیرمردی مرّی و سرپرست این کودک شد این را دیدند و در معبد هم بود و آن جریان «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ» (۱۶) را به وسیله ی زکریا (سلام الله علیه) متوجه شدند کسی که عمری به طهارت گذراند و تحت کفالت یکی از انبیای الهی بود اگر یک کار تازه ای کرد باید استفهام کنند، استعلام کنند نه مبادرت کنند به سه، چهار حرف تلخ گفتند فرّی است یعنی کار مُنکر عظیم، گفتند مادرت بَغی نبود یعنی این بَغی است خب شما اولاً- سؤال کنید استفهام کنید که این بچه را از کجا آوردی همین که دیدند بچه در آغوش او یا در دست او یا در دامن اوست این تهمتها را زدند این طور مبادرت کردن جاهلانه باعث شد که وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) اینها را می شناخت فرمود: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» (۱۷) فرصت سؤال ندادند اصلاً، همین که دیدند «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» یک، بعد «مَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا» دو، از این تهمتها بدتر؟! شما اولاً سؤال کنید، استعلام کنید، استفهام کنید اگر او جواب گویا نداشت شما شروع کنید به قذف این بود که وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) فرمود: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» و بیانش هم وجود مبارک صادق (سلام الله علیه) فرمود اگر یک آدم عاقلی در اینها بود وجود مبارک مریم تقاضای مرگ نمی کرد.

ص: ۱۲۶

- ۱- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
- ۲- (۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
- ۳- (۱۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
- ۴- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
- ۵- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰.
- ۶- (۱۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.
- ۷- (۱۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

- ۸- (۱۵) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۰.
- ۹- (۱۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
- ۱۰- (۱۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
- ۱۱- (۱۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
- ۱۲- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
- ۱۳- (۲۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
- ۱۴- (۲۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
- ۱۵- (۲۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۴.
- ۱۶- (۲۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.
- ۱۷- (۲۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پاسخ: بالأخره آنهایی که در معرض این سؤال هستند آنهایی که می خواهند اعتراض بکنند بگو من حرف نمی زنم آن وقت در جواب آنها چه بگو؟ در جواب آنها «فَأَشَارَتْ» با این «فاء» «فَأَشَارَتْ» آن کمبودی که در مسئله ی «فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» حل می شود این «فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» یعنی هر کس دید بالأخره سؤال می کند دیگر که از کجا آوردی و گرنه صرف اینکه آدم کسی را ببیند بگوید من روزه ی صِمت گرفتم اینکه دلیل ندارد خب بسیاری از این رهگذرها رد می شوند آدم دلیل ندارد بگوید که من صوم صمت گرفتم که این معلوم می شود که اینها با اعتراض روبه رو می شوند چون با اعتراض روبه رو می شوند خودت حرف نزن پس چه کار بکن؟ اشاره بکن، از کجا معلوم می شود که دستور اشاره است؟ از همین «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» خب آن دارد راه نشان می دهد برای رفع تهمت هیچ سخن نگو فقط به کودک اشاره بکن «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ». خب، یعنی فری را او پاسخ می دهد، «مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» را او پاسخ می دهد «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» حالا از دور بود یا نزدیک بالأخره اشاره یعنی من با شما سخن نمی گویم از این کودک پرسید «قَالُوا» قوم او گفتند «كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ» یک، «صَبِيًّا» دو، چه در مهد باشد چه غیر مهد بالأخره کودک است گذشته از اینکه این کودک گهواره ای است صبی بودن این صبابت مانع گفتن است گذشته از اینکه هنوز در گهواره است یعنی نوزاد است ما چگونه جواب بدهیم آن گاه چون دستور این بود که تو به این کودک اشاره بکن این کودک شروع کرده قبل از اینکه مادرش را تبرئه کند ذات اقدس الهی را تنزیه کرده این مسیحیهای افراطی و مسیحیهای تفریطی یک گوشه شان به تنزیه خدا اهانت کردند، یک گوشه شان به براءت و نزاهت مادر عیسی، آنهایی که افراطی بودند گفتند این ابن الله است و وجود مبارک عیسی مسیح حرف افراطیهای ترساها را برطرف کرد فرمود من عبدالله ام نه ابن الله، تفریطیها که گفتند «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا»، «مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» تهمت زدند حرف براءت مادرش را، نزاهت دامن مادرش را ثابت کرد ولی قبل از اینکه بگوید مادرم معصومه است ذات اقدس الهی را از داشتن فرزند تنزیه کرد که مبادا کسی خیال کند من چون پدر ندارم پسر خدا هستم من فرزند خدا نیستم من بنده ی خدایم.

پرسش:....

پاسخ: برای اینکه همین دیگر، کسی که اصلاً مستقر در گهواره است لحظه ای نیست که حالا اتفاقاً در گهواره باشد کسی که هویت او گهواره ای است، کسی که هویت او گهواره ای است که نمی شود با او گفتگو کرد وجود مبارک عیسی اول تنزیه کرد ذات اقدس الهی را بعد تبرئه کرد مادرش را «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» این به دلالت مطابقه تنزیه خداست، به دلالت التزام تبرئه ی مادر است خب آنها می گفتند کسی که کودک است و گهواره ای است و گهواره ای بودن وصف مستقر اوست یعنی تازه در گهواره شد این نوزاد شد این «كَانَ فِي الْمَهْدِ» است مستقر در گهواره است این سه جهت اشکال دارد چگونه با او حرف بزنیم این معلوم می شود که معجزه است این کرامت است یک آدم ناپاک و ناپاک زاده که «عَبْدُ اللَّهِ» بودن و «جَعَلَنِي نَبِيًّا» و «آتَانِي الْكِتَابَ» و امثال ذلک نمی گوید که.

پرسش:....

پاسخ: نه، اصلاً هیچ کس نمی تواند با بچه حرف بزند.

پرسش:....

پاسخ: آن قضیه ای بود در تاریخ خیلی روشن نبود آن هم «شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا»^(۱) روشن نیست آن بچه بود «شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» حالا گفتند کودک بود مگر چنین چیزی برای همه روشن شده بود این قرآن است که تمام اسرار گذشته را به مقدار لازم تبیین کرده و گرنه «شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» مگر برای همه ی بنی اسرائیل مشخص بود آنهایی که یهودی بودند و تازه می خواستند مسیحی بشوند.

پرسش:....

پاسخ: همین دیگر، کسی که هویتش گهواره ای است نه اینکه اتفاقاً در گهواره باشد یک وقت است کسی که اتفاقاً در گهواره است نه، اصلاً هویتش هویت گهواره ای است که توضیح داده شد. «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» یک، که تنزیه خداست بالمطابقه و تبرئه مادر است بالالتزام «آتَانِي الْكِتَابَ» که همان انجیل باشد، «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» چون اینها مستقبل محقق الوقوع است با ماضی تعبیر شده بعد فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» که اینجا در این قرائتها و رسم الخطهای معمول منفصل نوشته شد.

ص: ۱۲۸

پرسش: ...از بچه سؤال کند.. که هم می خواهد مادرش را

پاسخ: بله دیگر این مستقبل محقق الوقوع در حکم ماضی است مثل «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» (۱) چیزی که یقیناً واقع می شود از او به فعل ماضی یاد شده.

پرسش: عرض می کنم که سه تا نکته است یعنی حضرت عیسی (علیه السلام) به اصطلاح با یک تیر سه نشان است هم خودش را تبرئه کرد من فرزند مشروعم چون باید معرف اعراف از معرف باشد پس با این چند جمله هم خودش را تبرئه کرد هم مادر را و هم اثبات کرد که فرزند خدا نیست

پاسخ: بله، آنکه با جمله ی اسمیه با تأکید به دلالت مطابقه بیان کرد مسئله ی تنزیه خداست «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» لازمه ی اینکه کودکی که هیچ توقع نیست بگوید «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» این است که حلال زاده است این است که طیب و طاهری او را به بار آورده آن «آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» هم تأکید این مطلب است.

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» من در هر جا باشم منشأ برکتی که این را وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) در آن بیان نورانی اش فرمود: «نفاعاً» (۲) من هر جا باشم به نفع مردم کار می کنم خب پربرکتی «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» من هم رابطه ی خودم را با خدای سبحان تا زنده ام باید حفظ بکنم چون خدا مرا وصیت کرده و هم رابطه ام را در فقرزدایی با مردم محروم باید حفظ بکنم چون خدا وصیت کرده زکات بدهم مادامی که من زنده ام اگر وجود مبارک عیسی هم اکنون زنده باشد هم اکنون اهل صلات است و هم اکنون اهل زکات که زمان ظهور مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) حضرت ظهور می کنند و پشت سر وجود مبارک امام زمان هم نماز می خوانند، اگر رحلت کرده باشند تا زنده بودند اهل زکات و اهل صلات بودند، اگر هم اکنون زنده باشند که یکی از احتمالات مسئله است این «مَا دُمْتُ حَيًّا» شبیه «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (۳) شود برای اینکه اگر گفتند «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» یعنی مادامی که دنیا هست چون وقتی قیامت قیام می کند «وَالْمَأْرُضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» می شود، «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۴) می شود، «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۵) می شود، «فَدَكَّنَا ذَكَهً وَاحِدَةً» (۶) می شود بساط این منظومه ی شمسی برچیده می شود این تقریباً وقتی هم که وجود مبارک حضرت ظهور کردند و عیسی (سلام الله علیهما) آمدند دیگر در آستانه ی قیامت است دیگر پس اگر حضرت زنده باشند این «مَا دُمْتُ حَيًّا» به منزله ی «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» است و اگر رحلت کرده باشند که خب نظیر موت افراد دیگر است و علی ای تقدیر تکذیب قول صلیبهاست برای اینکه سخن از قتل نیست نفرمود: «مَا دُمْتُ حَيًّا» یا در تعبیر دیگر نفرمود «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ أُقْتَلُ» فرمود: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ» و خدای سبحان هم می فرماید: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (۷) هم آن آیه تکذیب صلیبهاست هم بیان نورانی خود عیسی (سلام الله علیه) که می فرماید: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ» این چنین است. «مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي» درباره ی یحیی (سلام الله علیه) آمده است «وَبَرًّا بِوَالِدَتِهِ» اما درباره ی عیسی (سلام الله علیه) آمده است «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» که این اقسام در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» درباره ی یحیی به این صورت آمده است «وَحَنَانًا مِن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا» (۸) نسبت به مردم اهل جبروت و ظلم و معصیت نبود، نسبت به ذات اقدس الهی باتقوا بود در امور خانوادگی هم اهل بر و نیکی بود این سه ضلع مثلث را او با طهارت تأمین کرد درباره ی حضرت عیسی هم همین طور است نسبت به باری تعالی که

عبد او هستم و نماز گزار هستم و امثال ذلک، نسبت به فقرا هم که اهل زکاتم، نسبت به مادرم که بارم «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» که در جریان حضرت یحیی گذشت لذا فرمود: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ» با تعریف بر خلاف آنچه درباره ی یحیی آمده که فرمود: «وَسَيَلَامٌ» بدون تعریف آنجا نکره آمد «وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» روزی که من مبعوث می شوم حیا این «حیّا» برای آن است که عده ای مُرده اند و زنده می شوند، عده ای حیاتشان ادامه دارد الی یوم القیامه.

ص: ۱۲۹

-
- ۱- (۲۶). سوره ی واقعه، آیه ی ۱.
 - ۲- (۲۷). الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵.
 - ۳- (۲۸). سوره ی هود، آیه ی ۱۰۷.
 - ۴- (۲۹). سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.
 - ۵- (۳۰). سوره ی تکویر، آیه ی ۱.
 - ۶- (۳۱). سوره ی حاقه، آیه ی ۱۴.
 - ۷- (۳۲). سوره ی نساء، آیه ی ۱۵۷.
 - ۸- (۳۳). سوره ی مریم، آیات ۱۳ و ۱۴.

Your browser does not support the audio tag

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۴) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵)

بعد از اینکه وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) خزنش را با مکالمه ی عیسی (سلام الله علیه) برطرف کرد و فهمید این کلام، کلام الهی است به وسیله ی فرزندش به او القا شده است و چند دستور را از راه توصیه ی الهی به وسیله ی عیسی تلقی کرد آن گاه در کمال شهامت بچه را در آغوش گرفت و به دامن گرفت و به حضور مردم آمد دیگر مخفیانه و زیر حجاب و زیر چادر و اینها نگه داشته بشود نبود «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» چون می دانست که دیگر کاملاً قابل دفاع است برای اینکه آن کسی که با او این حرفها را زده این مکالمه را کرده فرمود جواب را من می دهم «فَإِمَّا تَرِينَ مِنْ الْبَشَرِ أَحَدًا» (۱) این سفارشها را کرده لذا این چنین نبود که حالا مخفیانه وارد جمعیت بشود، شبانه وارد جمعیت بشود، بچه را مستور و پنهان کند، زیر لباس بگیرد اینها نبود «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» در کمال شهامت. وقتی آنها آمدند گفتند «يَا أُخْتَ هَارُونَ» این «يَا أُخْتَ هَارُونَ» را نصارای نجران بر برخی از مسلمانها انتقاد کردند که بین هارون و بین مریم قرنهای فاصله بود هارون برادر موسی (سلام الله علیهما) است و مریم مادر عیساست فاصله ی اینها چندین قرن است چگونه مریم خواهر هارون می شود؟ این اعتراض را آنها نتوانستند جواب بدهند آمدند حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فرمود تسمیه افراد به اسمای انبیا جایز است برادر مریم (سلام الله علیها) نامش هارون بود نام گذاری افراد به اسمای انبیا جایز است این درباره ی اسماء الله هست مثلاً گفته شد توقیفی است و اینها و گرنه کسی اسم خودش را اسم پیغمبر انتخاب نکند که بد نیست فرمود مریم برادری داشت به نام هارون و این اُخت هارون بود این یکی از اقوال چهارگانه ای است که در مسئله اُخت هارون مطرح است. خب، «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» که بحثش گذشت. «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» آن طوری که در کتابهای تفسیر هست این است که شما از من سؤال نکنید از این کودک سؤال نکنید ولی آن سفارشهایی که کودک به مادر کرد معنای «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» این خواهد بود گوش کنید ببینید او چه جواب می دهد برای اینکه سؤالهای شما را شنیده دیگر شما گفتید «يَا أُخْتَ هَارُونَ» او شنیده، «مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ» او شنیده، «مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» او شنیده حالا گوش کنید ببینید او چه جواب می دهد نه اینکه «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» از او پرسید آنها متوجه نشدند که این اشاره مریم (سلام الله علیها) چیست «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» بعد همین که حرفشان تمام شد دیدند وجود مبارک عیسی دارد حرف می زند «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» جواب آنها را نداد نگفت مادرم کذا و کذا جواب آنها را نداد او مشغول سخنرانی خودش بود وجود مبارک مریم فرمود گوش کنید ببینید او چه می گوید اینها خیال کردند که می فرماید از او سؤال کنید این کلمه ی «كَانَ» هم سهم تعیین کننده

دارد برای اینکه وقتی مریم (سلام الله علیها) این کودک را در آغوش گرفته یا در دامن گرفته آورده پیش اهلش، نزد آن مردم در گهواره که نبود ممکن است گهواره ای باشد در گهواره گذاشته باشد اما این کودک گهواره ای است آنها گفتند «مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ» یعنی اینکه گهواره ای است نه اینکه حالا شما گذاشتید در گهواره چون حضرت هنوز فرصتی نکرد که این را بیاورد در منزل و در گهواره بگذارد و امثال ذلک که همین که «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ» بنابراین این «كَانَ» آن سهم را دارد که این اصلاً هویتش گهواره ای است با گهواره ای چگونه می شود حرف زد دیگر نمی دانستند که

ص: ۱۳۰

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

از سر پستان عشق چون که دمی شیر یافت قامت سروی گرفت کود کک یک مه

بیان لطیف مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) شاید چندین بار در طی این سالها گفته شد که فرمود قرآن حق عظیمی نسبت به همه ی ادیان و ملل دارد و اگر قرآن نبود و اسلام _ معاذ الله _ نبود نه یهودیتی می ماند نه مسیحیتی با پیشرفت علم این یهودیت و این مسیحیت که پایگاه علمی ندارد آن اهانتها را به انبیا اسناد دادند، آن تحریفها که در کتابهای آسمانی روا داشتند این ماندنی نبود قرآن آمد انبیای ابراهیمی را به عظمت و عصمت معرفی کرد وجود مبارک موسای کلیم را با مناجات الهی و استکبارستیزی و مبارزه کردن با آل فرعون معرفی کرد، عیسی را تطهیر کرد، مریم را عذرا نامید، سخنان عیسی را بازگو کرد بخشی از کلماتی که قرآن کریم درباره ی حضرت عیسی آورد اصلاً در انجیل نیست بیان لطیف مرحوم کاشف الغطاء در کتاب قیم کشف الغطاء این است که اگر قرآن نبود دینی روی زمین نمی ماند برای اینکه این مسیحیت ماندنی نیست، این یهودیت ماندنی نیست آدم عاقل که یهودی یا مسیحی نمی شود این دین تحریف شده که همه چیز در آن هست شرب خمر در آن هست، کشتی خدا با یعقوب در آن هست فرمود این آمد انبیا را معرفی کرد، موسی را معرفی کرد، عیسی را معرفی کرد، مریم را معرفی کرد، عصمت را معرفی کرد، معجزه را معرفی کرد، کرامت را معرفی کرد، دین را معرفی کرد و ماندنی کرد آنها خلیهایشان در پناه قرآن به انجیل احترام می گذارند شما حرفهای آنها را این اقالیم ثلاثه را این تثلیث را امثال ذلک را ببینید بعد از قرآن اصلاح شده. به هر تقدیر اگر وجود مبارک مریم در کمال نشاط و شهامت آن حزنش برطرف شد «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا» (۱) برطرف شد این بچه را در آغوش گرفت روی دست گرفت آمد با اطمینان صد درصد آمد و گرنه با خجالت که نمی شد این طور آدم بچه را بیاورد در جمع که یا شبانه می آید یا زیر لباس نگه می دارد نه خیر «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» چون مطمئن بود.

ص: ۱۳۱

۱- (۲). سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا اینها قبل از کلام عیسی (علیه السلام) بوده آورده.

پاسخ: نه بعد از کلام حضرت عیسی بود.

پرسش: دلیل اش همین آیه «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» است.

پاسخ: آن فرمایشات حضرت عیسی که «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» این کلام حضرت عیسی بود با مردم اما «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي»، (۱) «وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ»، (۲) «فَكُلِي وَاشْرَبِي»، (۳) «فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» همه ی این حرفها، حرفهای عیسی بود دیگر این با اطمینان آمد آن که می گفت «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مُنْسِيًّا» (۴) دیگر شبانه نیامد یا بچه را زیر دامن نگرفت در زیر چادر نگرفت علنی آورد دیگر.

پرسش: استاد از این «وَقَرَىٰ عَيْنًا» (۵) استفاده می شود که فرشته بود که این «هُزِّي إِلَيْكِ» را آورد.

پاسخ: نه، فرشته ای در کار نبود چون آنجا.

پرسش: خود حضرت عیسی (علیه السلام) بگوید، عیبی ندارد.

پاسخ: بله دیگر، مادرا چشمش روشن من از تو دفاع می کنم این «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» (۶) که نمی شود جبرئیل باشد که این «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» این کلمه ی «مِنْ تَحْتِهَا» نشان می دهد آن که از دامنش دارد متولد می شود این حرف را می زند «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا».

پرسش:...

پاسخ: او بله فاصله اش خیلی گذشت او در بله خیلی چندین آیه قبل بود اما اینجا دارد «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» تمام این کلمات برای کسی است که از دامن او با او دارد گفتگو می کند «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي» یک، «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا» (۷) دو، «وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» (۸) سه، «تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا» چهار، «فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرَىٰ عَيْنًا» هفت، «فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ» (۹) هشت، این حرفها را که شنید با اطمینان خاطر حرکت کرد لذا «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» معنایش این است که گوش کنید ببینید این چه می گوید لذا آنها از این سؤال نکردند که سؤال را تکرار نکردند که اینها فقط گفتند ما چگونه حرف بزنیم چگونه بپرسیم دیدند جواب نقد از زبان مطهر عیسا است دیگر سؤال جدید نکردند یا سؤال را تکرار نکردند سؤال از مادر هست ولی جواب از فرزند لذا وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) فرمود گوش کنید ببینید چه می گوید نه اینکه از او بپرسید لذا آنها سؤال را تکرار نکردند آن تعریف مشهور و تفسیر مشهور هم می تواند درست باشد اما خب مستحضری قرآن مراتبی دارد که «اقرأ وارق» (۱۰) بنابراین «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» گوش کنید ببینید او چه می گوید دیدند که دارد جواب می دهد دیگر از او سؤال نکردند و اینکه «مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ» یعنی کسی که کودک است دیگر بالأخره گهواره ای است نه اینکه حالا- فعلاً- در گهواره است اثبات اینکه وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) آمده باشد در منزل و این کودک را در گهواره گذاشته باشد بعید نیست اما باید ثابت بشود اما همین که بچه را در آغوش گرفته آمده نزد

اهلش با این سؤال روبه رو شده این هم جواب داده فرمود گوش کنید ببینید چه می گوید «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» آن گاه وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) این حرفها را زده «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» که در بحث دیروز گذشت اولین هدف وجود مبارک عیسی مسیح تنزیه خدا بود بعد تبرئه ی مادر این را با دلالت مطابقه گفت تبرئه ی مادر را به دلالت التزام.

ص: ۱۳۲

-
- ۱- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
 - ۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
 - ۳- (۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
 - ۴- (۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.
 - ۵- (۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
 - ۶- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
 - ۷- (۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.
 - ۸- (۱۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
 - ۹- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
 - ۱۰- (۱۲) . الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

پرسش: «فَنَادَاهَا» را به حضرت مریم قبل از تولد گفت.

پاسخ: بله دیگر یا در حین تولد «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» (۱) حالا حین زایمان بود یا همین که به دنیا آمده فرمود بالأخره «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» این مکالمه را مریم (سلام الله علیها) از فرزندش به یاد داشت لذا با طمأنینه نه شبانه آمد نه در خفا آمد نه زیر لباس گذاشت علناً بچه را آورد به میدان.

پرسش: ...

پاسخ: خب دیگر «ذلک» فضل الهی است دیگر «يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» (۲).

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» یک، ویژگی هر پیامبری مخصوص خود اوست در پیامبر دیگر نیست یا ظهور نکرده یکی از ویژگیهای وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) این بود که فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» خب درست است نبوت برکت است و هر نبی ای منشأ برکت است اما او بیاید افراد عادی را حواری خود قرار بدهد این جزء برکت اوست دیگر «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» همان بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) فرمود من هر جا بودم منشأ نفع و برکت بودم همین طور بود حالا- یا آن زمان اقتضا می کرد یا فیض الهی نصیب آنها شد ولی بالأخره وجود مبارک عیسی گذشته از مسئله ی نبوت و برکت عام یک برکت ویژه ای هم داشت که فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» از این سفارشهای بعدی هم معلوم می شود که خصیصه ای در او هست که در توده ی مردم نیست حالا- یا این اختصاص بالقول المطلق است یا نسبت به توده ی مردم است حالا این ملاحظات بعدی را بفرمایید.

ص: ۱۳۳

۱- (۱۳). سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.

۲- (۱۴). سوره ی مائده، آیه ی ۵۴.

پرسش: یک سؤال اینجا مطرح می شود حضرت مریم (سلام الله علیها) وقتی به او بشارت دادند که صاحب فرزندی خواهد شد یک گونه اضطراب و نگرانی برایش حاصل شد و گفت که با این بشارت اساساً من «نَسِیْتُ مَنْسِیًّا» (۱) باشم.

پاسخ: نه، آنجا نفرمود «نَسِیْتُ مَنْسِیًّا»، تعجب کرد برای اینکه من که همسر ندارم.

پرسش: خب همین حالت.

پاسخ: «نَسِیْتُ مَنْسِیًّا» برای این حالت نیست.

پرسش: دلیل بر اضطراب او هست یا نه؟

پاسخ: تعجب هست نه استبعاد، اضطراب نیست، استبعاد نیست، استعجاب هست مثل جریان زکریا.

پرسش: همین استعجاب با زمینه ی روحی و ایمانی حضرت مریم چطور به او اجازه داده که اینجا استعجاب کند.

پاسخ: استعجاب برای پیغمبران ضرر ندارد استبعاد ضرر دارد چون هر کاری بالأخره چیز شگفت انگیز اولین بار تعجب آور است دیگر.

پرسش: استعجاب خلاف اطمینان خاطر اوست.

پاسخ: نه، استبعاد یک، اضطراب دو، اینها خلاف است اما یک کار خلاف عادت تعجب برانگیز است دیگر شگفت انگیز است دیگر این شگفت انگیزی سؤال می خواهد که چطور می شود من مادر بشوم مثل اینکه زکریا (سلام الله علیه) خودش خواسته عرض کرد «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (۲) اما وقتی که خدای سبحان به وسیله ی ملائکه «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحَارِبِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى» (۳) استعجاب کرد شگفتی است شگفتی که آدم شگفت انگیز بشود که نقص نیست بعد اولین بار این است بعد وقتی که معجزه آمد و کرامت آمد مستمراً با او مانوس می شود.

ص: ۱۳۴

۱- (۱۵). سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

۲- (۱۶). سوره ی مریم، آیه ی ۴.

۳- (۱۷). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.

پرسش: استعجاب را در مقابل این عارضه، یعنی بحث فرزندش را، صحبت کردن فرزندش را...

پاسخ: نه دیگر حالا- تعجب برطرف شد برای اینکه معجزه را دید دیگر معجزه را دید، بنابراین اینکه فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» یک برکت ویژه است.

مطلب بعدی آن است که «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» هم یک توصیه ی ویژه است برای اینکه ما هم همین طوریم ما که فرد عادی هستیم مگر ذات اقدس الهی ما را به صلات و زکات «ما دُمنا أحياء» سفارش نکرده هر کسی که مکلف است تا اینکه زنده است نماز باید بخواند، زکات فطر باید بدهد، مال اگر دارد زکات مال باید بدهد همه ما این طوریم اما وجود مبارک عیسی نمی گوید من مادامی که زنده ام مأمور به نماز مثل افراد عادی خیر، من مادامت الحیاه مأمور به نماز این همان می شود که «خوشا آنان که دائم در نمازند» این روایات را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در باب ذکر نقل کرده که اگر کسی دائم الذکر باشد دائم الصلات است اگر کسی در تمام حالات به یاد خدا باشد با اذکار الهی با ذکر و ذکر الهی مشغول باشد فهو فی الصلاه دائم است «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (۱) همین است وگرنه آنهایی که فی صلواتهم کذا و کذا افراد عادی اند خب همه ی ما مکلفیم تا زنده ایم مکلف به نمازیم دیگر، تا زنده ایم مکلف به روزه ایم دیگر این دیگر خصیصه ی وجود مبارک عیسی نیست اما می گوید من تا زنده ام باید نماز بخوانم این همان است که «خوشا آنان که دائم در نمازند» این روایاتی که مرحوم صاحب وسائل در باب ذکر کرده که اگر کسی در تمام شئون به یاد حق باشد و متذکر باشد و آنی غافل نباشد «فهو فی الصلاه دائماً» صلات او این است چنین توسعه ای را ذات اقدس الهی به وجود مبارک عیسی دارد زکات هم همین طور است یا زکات مال است یا زکات وقت است یا زکات جاه است یا زکات علم است بالأخره یا تزکیه ی نفس است دائماً مشغول انفاق اند، دائماً مشغول خدمات اند، دائماً مشغول تزکیه نفس اند «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا».

ص: ۱۳۵

پاسخ: آن در اثر «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» رد کرده دیگر.

پاسخ: نه، آنکه «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» باشد توهم تثلیث را، توهم ابن الهی یا اینها را رد کرده دیگر.

خب، «بَرَّأَ بَوَالِدَتِي» نسبت به مادرم باید بَر باشم مسئله ی بَر و بَر در جریان حضرت یحیی مبسوطاً گذشت که هر کار خیری را بَر نمی گویند و هر گروهی که کارهای نیک می کنند جزء ابرار نمی گویند آن کسی که صحرادل است مثل بَر بیابان باز خیرش وسیع و فراگیر و مشروح است به او می گویند از ابرار است به چنین آدمی می گویند او ذوالبَر است، او بَر است، او بَر است و مانند آن، «وَبَرَّأَ بَوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا» چرا، چون جَبَّار شقی است شقاوت دنیا دارد، شقاوت آخرت دارد، عذاب الهی دارد و چون من جَبَّار قرار داده نشدم اهل شقاوت هم نیستم نتیجه اینکه تمام مقاطع من با درود الهی همراه است یک وقت برابر آن بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) که انسان سه مقطع حساس دارد مقطع میلاد، مقطع موت، مقطع مبعث این معنایش این است که این سه مقطع خیلی حساس است لذا گفته شد «سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (۱) درباره ی حضرت یحیی (سلام الله علیه)، «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» درباره ی حضرت عیسی یک وقت است نه، منظور امام رضا (سلام الله علیه) این است که وقتی مسئله ی میلاد حل شد تا موت حل می شود ان شاء الله، وقتی مسئله ی موت حل شد تا برزخ و قیامت حل می شود وقتی مسئله ی این فاصله حل شد در قیامت هم وقتی که سر از قبر برداشت در روح و ریحان است نه اینکه این سه مقطع مهم است این وسطها را رها کنید این «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» یعنی «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ دَائِمًا مِنَ الْمِيلَادِ إِلَى الْبَعْثِ» نه اینکه این وسطها رهاست. خب، این برای وجود مبارک عیسی تعبیری که درباره ی حضرت یحیی بود با این جلال و عظمت نبود آنجا نکره بود اینجا معرفه است، آنجا سلام از خود است «سَلَامٌ عَلَيْهِ» بود نه «وَالسَّلَامُ» اینجا سلام از زبان خود عیسی مسیح (سلام الله علیه) است که این همه حرفها را که می زند به اذن الله سخن می گوید، «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» می گوید، «آتَانِي الْكِتَابَ» می گوید که همه ی اینها مستقبل محقق الوقوع است و به زمان ماضی بیان شده به اذن خدا مجاز است که بگوید «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ» و ما بینهما، «يَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» و ما بینهما، همان طوری که «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» یعنی «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَا دُمْتُ حَيًّا، وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَا دُمْتُ كَذَا وَ كَذَا إِلَى الْبَعْثِ» تمام این حالات در زیارت «آل یاسین» به جمیع شئون وجود مبارک حضرت ولی عصر ما سلام نمی کنیم سلام بر شما وقتی که می نشینید و سلام وقتی که بلند می شوید، سلام وقتی که قرائت دارید، سلام وقتی که رکوع دارید، «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَزْكَعُ وَتَشْجُدُ» (۲) به جمیع حالات حضرت سلام می کنیم دیگر همین است، خب اگر کسی «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» شد «وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ شُؤْنِهِ» هم درست است دیگر برای اینکه او در جمیع شئون غرق در توحید الهی است ما هم به جمیع شئون او سلام می کنیم.

۱- (۱۹). سورة ی مریم، آیه ی ۱۵.

۲- (۲۰). بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۱.

پرسش: این یک نوع درخواست نیست سلامت خواستن.

پاسخ: خب نه، بالأخره یا خواستن است بالأخره به اذن خدا می خواهد دیگر و بدون اجابت که نیست ولی منظور آن است که این چنین نیست که در این سه مقطع سلام بر عیسی بلکه در تمام حیات سلام بر عیسی به دلیل اینکه در تمام شئون «ما دمتُ حَيًّا اَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ» اگر آن وجود مبارک در جمیع شئون بنده ی صالح خداست بر آن وجود مبارک در جمیع شئون سلام است آن وقت زیارت «آل یاسین» معنای خاصّ خودش را روشن پیدا می کند که ما به تک تک شئون وجود مبارک ولی عصر سلام عرض می کنیم دیگر آن وقتی که بلند می شوید، آن وقتی که قرائت دارید، آن وقتی که قنوت دارید، آن وقتی که رکوع دارید، آن وقتی که سجود دارید «السَّلَامُ عَلَیْكَ حَیْنَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ»، «السَّلَامُ عَلَیْكَ حَیْنَ تَقْرَأُ وَتُبَیِّنُ» (۱) همین است دیگر یعنی سلام بر جانب شما.

پرسش: حاج آقا در یک روایتی از حضرت رضا سفارش شده که «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذْكُرَ» (۲) اینجا هم آورده که «وَأَوْصِيَانِي بِالصَّلَاةِ» قید «حَيًّا» هم تکلیف برای حیّ است و گرنه برای میت که تکلیفی نیست.

پاسخ: بله، تکلیف برای حیّ است اما ما هم مادامی که زنده ایم مکلف به نمازیم اما مکلف به نمازیم در پنج وقت وجود مبارک عیسی می خواهد بفرماید من مثل سایر مکلفین در اوقات نماز مکلف به صلاتم خب همه مردم همین طورند یا می خواهد بفرماید نه، در تمام حیات من مکلف به نماز نظیر آنچه در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت که «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۳) اگر کسی حیاتش و مماتش لله است جمیع شئونش الهی است دیگر اینکه ما در نماز می گوئیم «بحول الله و قوّته أقوم و أقعد» این یک مکتب است نه «بحول الله أقوم فی الصلاه و أقعد فی الصلاه» نه خیر، «بحول الله أقوم فی الصلاه و غیرها أقعد فی الصلاه و غیرها» در جمیع شئون «بحول الله أقوم» در جمیع شئون «بحول الله» این یک مکتب است که در نماز به ما گفتند برای شئون زندگی نه فقط در نماز «بحول الله أقوم» و در غیر نماز «بحولی أقوم و أقعد» این طور نیست که خب اگر «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» شد سلام هم جمیعاً خواهد بود همین سلام را ذات اقدس الهی بر پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) داد و برای ماها هم که بندگان خداییم همین مژده را داد البته آن مراحل عالیّه ی این سلام مخصوص انبیا و اولیاست بالأخره وجود مبارک حضرت رسول، اما مراحل وُسطا و نازلّه اش شامل حال مؤمنین می شود. در سوره ی مبارکه ی «احزاب» هم که به مناسبتی قبلاً این آیه بحث شد آیه ی ۵۶ سوره ی مبارکه ی «احزاب» ملاحظه بفرمایید در آنجا آمده است «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» خب، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (صلی الله علیه و آله و سلّم) این آیه ی ۵۶ سوره ی مبارکه ی «احزاب» که خدا و فرشته ها بر ذات مقدّس آن حضرت تسلیم دارند ما هم موظفیم تسلیم و تسلیه داشته باشیم در همان سوره ی مبارکه ی «احزاب» آیه ی ۴۳ به این صورت است «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ» خدا بر شما مؤمنین صلوات می فرستد «وَمَلَائِكَتُهُ» ملائکه خدا بر شما مؤمنین صلوات می فرستند حالا- روشن می شود که انسان تا کجا می تواند برسد «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» خب آن قلّه و آسمان و اوج برای آن خاندان این پائینها و میانه برای ما، پس ما می توانیم به جایی برسیم که خدا بر ما صلوات بفرستد خدا بر ما سلام بفرستد ملائکه ی خدا بر ما صلوات بفرستند، ملائکه ی خدا نسبت به ما سلام بفرستند. مرحوم بحر العلوم (رضوان الله علیه) در الفوائد الرجالیّه نقل می کند وقتی مرحوم خواجه نصیر اسم سید مرتضی را در درس می بُرد می گفت «قال السید المرتضی صلوات الله علیه» شاگردان درس

مرحوم خواجه تعجب می کردند که چرا ایشان بر سید مرتضی صلوات می فرستد ایشان می فرمود: «کیف لا یُصلّی؟ علی المرتضی» (۴) خب اگر کسی مؤمن باشد خدا بر او صلوات می فرستد منتها آن صلواتی که برای انبیا و اولیاست در اوج است آن مراحل نازله و وسطایش برای مؤمنین است این است که خواجه می گوید مواظب باش خودتان را ارزان نفروشید اگر هم چیزی گیرتان آمده ببینید که چه چیزی از دست دادید که آن گیرتان آمده این شعر منسوب مرحوم خواجه نصیر طوسی است که بر فرض شما صیاد شدید آهو را صید کردید مُشکَش را گرفتید می گویند بهترین عطر دنیا همان نافه ی آهوست عطر طبیعی و معطر و خوب ایشان می فرماید «گرفتم صید تو شد آهوی مُشک» اما «مکافات سگ و سگ بان نیارزد» انسان مدّتی باید با سگ شکاری و سگ دار و سگ بان و اینها سرگردان بشود و سرگرم بشود تا نافه ی آهو گیرش بیاید این فری که در اینجا آمده که «لَقَدْ جِئْتُ شَيْئاً فَرِيّاً» ناقص یائی است «فَرِيٌّ» یعنی قطع کردن همین فری اوداج، فری اوداج همین است این گاهی للإصلاح است گاهی للإفساد است فربه هم از همین فربه است قطع کردن، بُریدن، جدا کردن و مانند آن است، اما آن فرع مهموز اللام به تعبیر صاحب مقایس ابن فارس در مقایس آن غیر از این «فَرِيٌّ» به معنای قطع و فربه و امثال ذلک است که آن حمارِ وحش را می گویند «فراء» و این حدیثی که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است «کلّ صید فی جوف الفراء» (۵) یعنی حمارِ وحش آن از فراء مهموز اللامی است که در آن حدیث آمده یعنی تمام صید در همان شکارِ این حمارِ وحش است که هم گوشتش تُرد و طیب است و هم احیاناً نظیر بعضی از آهوها آن فضیلت را دارند که این مربوط به کلمه ی «فَرِيٌّ» بود که «لَقَدْ جِئْتُ شَيْئاً فَرِيّاً» و خطری که دامن گیر یهودیت شد و قرآن کریم آن خطر را از حوزه ی موخدان زدود همین است این سه مقطع را وجود مبارک عیسی با طهارت گذراند و می گذراند و قرآن این سه مقطع عیسوی را با جلال و شکوه تبیین کرد و یهودیت همین صهاینه همین اسرائیلیها این سه مقطع را آلوده کردند قرآن می فرماید: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً» این یهودیت این سه مقطع را آلوده کرده گفته _ معاذ الله _ او از راه ناپاکی به دنیا آمده این «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ» را انکار کرده، با صلیب و دار زدن از بین رفته «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ أَمُوتُ» را انکار کرده، در قیامت _ معاذ الله _ او اهل دوزخ است چون به تورات ایمان نیاورده در صف یهودیها نبیوسته _ معاذ الله _ این در قیامت در آتش است این حرفِ همین صهیونیستهاست، حرفِ همین اسرائیلیهاست که این سه مقطع را آلوده کردند با اینکه قرآن کریم این سه مقطع را در کمال جلال و شکوه تطهیر کرده.

ص: ۱۳۷

۱- (۲۱). بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۱.

۲- (۲۲). سوره ی طه، آیه ی ۱۴.

۳- (۲۳). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۲.

۴- (۲۴). الفوائد الرجالیه، ج ۳، ص ۸۷.

۵- (۲۵). لسان العرب، ج ۱، ص ۱۲۱.

آیات ۳۰ تا ۳۷ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۹

Your browser does not support the audio tag

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۴) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۶) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۷)»

بعد از اینکه وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) آن بار الهی را به زمین نهاد و محزون شد که اگر از من بپرسند این فرزند را از کجا آوردی چه کنم و آن فرزند چندین جمله به او فرمود او را از حزن و اندوه نجات داد و این کلمات سنگین را به عرض مادر رساند از آن به بعد مریم (سلام الله علیها) این بچه را در کمال شهامت به نزد قومش آورد «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهَا» (۱) تکرار وجود مبارک مسیح با ضمیر برای همان است که این مثل کسی که مدتها منتظر مادر شدن بود و هم اکنون مادر شد با نشاط فرزند را می آورد بعد فرمود: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا» دیگر لازم نبود بفرماید: «تَحْمِلُهَا» که خب ضمیر «به» به عیسی برمی گردد عیسی را آورد دیگر، دیگر «تَحْمِلُهَا» برای چه، اگر کسی با نشاط چنین کاری بکند خب بچه را در آغوش می گیرد می آورد می شود گفت بچه را در آغوش گرفته و آورده اما اگر کسی نگران باشد و غمگین همان حداکثر بفرماید: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا» اما «فَأَتَتْ بِهِ» یعنی با عیسی آمد یا عیسی را آورد «قَوْمَهَا تَحْمِلُهَا» (۲) این نشانه ی آن است که او در کمال شهامت و نشاط این فرزند را به حضور مردم آورد.

ص: ۱۳۸

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.

۲- (۲). سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.

پرسش: حاج آقا این اصرار از اینکه صحبت می کند فرزندش به دست آمد یا از اینکه خودش مطمئن شد.

پاسخ: به وسیله ی معجزه ی عیسی (سلام الله علیه) چندین مشکل مریم حل شد مشکل تغذیه او حل شد، مشکل آب آشامیدنی او حل شد، مشکل رفع تهمت حل شد، مشکل پرستاری و نگهداری این کودک حل شد.

مطلب دیگر اینکه یکی از کلمات عیسوی (سلام الله علیه) این بود که فرمود: «فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا» (۱) این «فَقُولِي» یعنی هم روزه بگیر روزه ی صِیْمَت و هم به مردم بگو، الآن شما می بینید در بین مسیحیها این رایج است که برای احترام مُرده ها یک لحظه ساکت می شوند این سکوتِ یک لحظه تَرَحُّمًا لِلْمِيت از همین صوم صِیْمَت و امثال صمت به دست می آید معلوم می شود یک لحظه سکوت برای آنها یک تکریم الهی است نظیر درودهایی که ما می

فرستیم و گرنه صَرف سکوت اگر سابقه ی دینی نداشته باشد این را ممکن است در مراسم رسمی چنین کاری بکنند اما برای مُرده ها به عنوان تَرَحُّم و طلب مغفرت برای مُرده یک لحظه سکوت بکنند این درست نیست مگر اینکه ریشه ی دینی داشته باشد اینکه گفت: «فَلَنْ أَكَلَّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا»^(۲) زمینه ی رشد این سَنّت در بین مسیحیها هست.

مطلب دیگر اینکه اگر می فرمود «فَإِمَّا تَرَيَنَّ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَظَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَكُنْ الْيَوْمَ بَشْرًا» همان معنای «إِنْسِيًّا» را می فهماند اما «إِنْسِيًّا» فرمود برای اینکه تمام فواصل این هیجده آیه همه با «یاء» مشدّد ختم می شود از آیه ی «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» که آیه ی شانزده است تا آیه ی ۳۳ همه با «یاء» مشدّد ختم می شود برای رعایت این فواصل فرمود: «فَلَنْ أَكَلَّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا».

ص: ۱۳۹

۱- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک عیسی این جمله ها را گفت «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» یعنی معجزه ی من تنها نبوت و آن اسرار غیبی نیست بلکه برکتهایی هم برای شما دارد «وَأُبرئُ الْمَأْكَمَةَ وَالْمَأْبَرَصَ» (۱) [خب](#) این مبارک بودن آن حضرت است دیگر. یک وقت است معجزه ای دارد آدم که عصا را ازدها می کند [خب](#) این معجزه است یا شق القمر می کند این هم معجزه است اما معجزه ی طیب بودن و بیماریهای لاعلاج را حل کردن هم یک برکت غیر قابل پیش بینی است دیگر فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» [\(قال نفاعاً\)](#) (۲) [طبق](#) بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) یعنی مشکلات شما را من حل می کنم نابیناها را درمان می کنم، أبرص را درمان می کنم و مانند آن. [خب](#)، اینها هم منشأ برکت است البته برکتهای دیگر هم فراوان داشت حضرت. «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصِيَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» گرچه زکات گاهی به معنای تزکیه ی نفس است نظیر «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» (۳) [که](#) در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» است چون سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» در مکه نازل شده یک، و زکات فقهی در مدینه آمده دو، بنابراین این «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» نمی تواند زکات فقهی باشد حالا- یا زکات مستحب است یا تزکیه ی نفوس این «يُزَكِّيهِمْ» (۴) [که](#) در قرآن هست یا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (۵) [یا](#) «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (۶) [اینها](#) مربوط به تزکیه ی نفس است این در عین حال که احتمال زکات نفس می دهد اما چون در کنار صلات است و در بسیاری از موارد زکات فقهی و مالی در کنار نماز ذکر شده این «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» ظاهراً ناظر به زکات مالی است.

ص: ۱۴۰

۱- (۵). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

۲- (۶). الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۳- (۷). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۴.

۴- (۸). سوره ی جمعه، آیه ی ۲.

۵- (۹). سوره ی شمس، آیه ی ۹.

۶- (۱۰). سوره ی اعلی، آیه ی ۱۴.

پاسخ: بله، همه ی مکلفین مأمور هستند در بحث روز چهارشنبه اشاره شد که منظور این نیست که من تا زنده ام مکلف به نماز و روزه ام خب همه ی ما همین طوریم تا زنده ایم مکلف به نماز و روزه ایم ولی منظور آن است که مادام الحیاه من باید نماز بخوانم نه اینکه نماز پنج وقت باید بخوانم این همان روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده اگر کسی دائماً به یاد خدای سبحان باشد شبانه روز در حال نماز است اگر در آن روایتی که صاحب وسائل دارد حضرت فرمود اگر کسی دائماً به یاد خدا باشد به منزله ی صلوات است همین است که گفتند «خوشا آنان که دائم در نمازند» و گرنه انسان که دائماً نماز نمی خواند که وجود مبارک عیسی مأمور شد که دائماً به یاد ذات اقدس الهی باشد که بحثش روز چهارشنبه گذشت اما الآن نکته ی ادبی این است که گاهی عطف مفرد بر مفرد است، گاهی عطف جمله بر جمله فرمود: «آتَانِي الْكِتَابَ» جمله است، «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» عطف جمله بر جمله است، «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» عطف جمله بر جمله است «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مِأْدُومًا حَيًّا» عطف جمله بر جمله است، «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي» عطف مفرد بر مفرد است یعنی «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» یک، «وَجَعَلَنِي بَرًّا بِوَالِدَتِي» این دو، این عطف مفرد بر مفرد است باز عطف جمله بر جمله شروع شده است فرمود: «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا».

مطلب دیگر اینکه این جعلی که خدای سبحان قرار داد یا از سترشت و سرنوشت وجود مبارک عیسی در لوح محفوظ و عالم قضا خبر می دهد یا نه، چون مستقبل محقق الوقوع است از او به فعل ماضی یاد شده است یعنی این توفیق را من دارم در آینده که تا زنده ام این کار را انجام بدهم.

مطلب بعدی آن است که برخی توهّم بی نیازی از نماز را داشتند گفتند «وَأَعِذْ رَبِّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (۱) انسان وقتی به مقام یقین رسید دیگر نیازی به عبادت ندارد _ معاذ الله _ خب این همیشه بود برای افراد متوّهّم و متخیّل اما درباره ی احسان به پدر و مادر و درباره ی پرهیز از ظلم کسی این توهّم را نکرده که اگر کسی به مقام یقین رسید دیگر تکلیفی ندارد نسبت به پدر و مادر احسان بکند تکلیفی ندارد نسبت به جامعه عادل باشد این توهّم پیدا نشده اصلاً لذا در مسئله ی زکات و صلوات تقیید شده به «مَادُمْتُ حَيًّا» اما در مسئله ی «بَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» مقید نشده برای اینکه این جای توهّم نبود.

پرسش: حاج آقا این بلاواسطه بودن خصوصیت امر نیست. اینکه وصیت به نماز و زکات بلاواسطه از خود خدا به حضرت عیسی (علیه السلام) بوده.

پاسخ: بله دیگر، چون نبیّ همین است دیگر دیگران به وسیله ی نبیّ به صلوات و زکات امر می شوند ولی انبیا که دیگر به وسیله ی نبیّ دیگر که امر نمی شوند که به وسیله ی خود ذات اقدس الهی است دیگر به پیامبران بلاواسطه امر می کند به افراد عادی مع الواسطه خب، «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» مطلب دیگر اینکه این «وَالسَّلَامُ» اگر جنس سلام شد وقتی گفته شد سلام بر من یعنی هر کس مثل من هست و راه مرا دارد چون جنس سلام بر انسان کامل هست و طبق دو آیه ای که در سوره ی مبارکه ی «احزاب» روز چهارشنبه قرائت شد خداوند نسبت به مؤمنان صلوات می فرستد نسبت به انبیا صلوات می فرستد دیگران را هم دستور می دهد که نسبت به انبیا تسلیم باشند و تصلیه داشته باشند «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۲) معلوم می شود مؤمنین مورد صلوات خداوند چه اینکه مورد صلوات فرشته ها هم هستند «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُم اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۳) فرشته با سلام و صلوات می آیند روح مؤمن را قبض می کنند با این جلال و شکوه می آیند پس سلام و صلوات آن قلّه ی رفیعش برای انبیا و اولیاست آن مراحل میانی و نازله اش شامل حال مؤمنین می شود جنس اینها زیر پوشش «السَّلَامُ» است وقتی وجود مبارک عیسی می فرماید: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ» یعنی بر من نه چون عیسی بن مریم هستم از آن جهت که انسان معصوم، از آن جهت که نبیّ ام، از آن جهت که همراهانی دارم، از آن جهت که پیروانی دارم سلام بر من، آن وقت این گونه از کلمات گرچه مفهوم ندارد ولی چون در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ وَاَللّٰعْنُ عَلٰی مُخَالِفِيْ وَمُخَالِفَاتِ عَلٰی مُخَالِفِيْ» این تصریح که در فرمایشات موسای کلیم آمده است به دو منطوق در سخنان وجود مبارک عیسی مسیح با مفهوم و منطوق آمده در سوره ی مبارکه ی «طه» همین مطلب به صورت منطوق در دو آیه ی جداگانه آمده وقتی وجود مبارک موسای کلیم گفتگوی خود را با فرعون ادامه می دهد در آیه ی ۴۷ به این صورت می فرماید: «وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتْبَعَ الْهُدٰی» این «وَالسَّلَامُ» چون در مقام تحدید است اگر جنس سلام نصیب پیروان هدایت می شود خب کسانی که پیروان هدایت نیستند گرفتار ضلالت اند هیچ سهمی از سلام ندارند دیگر برای اینکه کلّ سلام و جنس سلام برای مهتدیان است قهراً برای آنها عذاب می ماند. همین مفهوم در آیه ی بعد به صورت منطوق تصریح شده «وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتْبَعَ الْهُدٰی» آیه ی ۴۷ «اِنَّا قَدْ اُوْحِيَ اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلٰی» آیه ی ۴۸ در آنجا با دو منطوق این مسئله تبیین شد ولی در محلّ بحث با یک مفهوم و یک منطوق تبیین شد وقتی وجود مبارک عیسی می فرماید: «وَالسَّلَامُ عَلٰی» یعنی «وَالْعَذَابُ عَلٰی مُخَالِفِيْ وَمُعَانِدِيْ وَمُنْكَرِيْ» و مانند آن، «وَالسَّلَامُ عَلٰی يَوْمٍ وُلِدْتُ وَيَوْمٍ اَمُوتُ وَيَوْمٍ اُبْعَثُ حَيًّا» در پایان بحث روز چهارشنبه این جمله اشاره شد که یهودیها همین صهیونیستها و اسرائیلیها به این سه مقطع حساس بودند اهانت کردند در مسئله ی میلاد گفتند _ معاذ الله _ او مأهوران به دنیا آمده است، در مسئله ی

مرگ هم گفتند که او به صلیب کشیده شده، در قیامت هم _ معاذ الله _ معتقدند او چون تورات را نپذیرفته و دین یهود را قبول نکرده معذب است این سه تعبیر که «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» ضمن تطهیر و تنزیه وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) ردّ توهمات و تهمتهای آنها هم هست.

ص: ۱۴۲

۱- (۱۱). سوره ی حجر، آیه ی ۹۹.

۲- (۱۲). سوره ی احزاب، آیه ی ۴۳.

۳- (۱۳). سوره ی نحل، آیه ی ۳۲.

پرسش: حاج آقا این عهد الله اسناد به حضرت عیسی باشد اما بقیه تفضلات الهی انیت و عبودیت عیسی نسبت به تفضلات بعدی.

پاسخ: اولین وظیفه این است که انسان اقرار بکند دیگر در الست چه کار کردند، در الست همین «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» (۱) این «بَلَى» را خود انسان باید بگوید وقتی انسان «بَلَى» گفت آن گاه ذات اقدس الهی نعمتهای خود، کرامتهای خود را نسبت به ایشان ارزانی می دارد، خب.

فرمود: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» در جریان وجود مبارک یحیی (سلام الله علیه) این احتمال بود که آیه ی پانزده همین سوره «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» این یکی، «وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» که این «حَيًّا» هم برای «يَمُوتُ» باشد هم برای «يُبْعَثُ» بعضیها مُرده می میرند بعضیها زنده می میرند این مرگ بدنی برای همه است اما درباره ی شهید فرمود او زنده می میرد نه مُرده بمیرد «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ» (۲) یک، «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» (۳) دو چرا، برای اینکه مُرده آن است که از جایی خبر نداشته باشد او که از همه جا باخبر است او خبر دارد چه کسی راهی راه اوست، او خبر دارد که چقدر راه او را طی کردند، او خبر دارد که اصل اطلاق نزد خداست، او خبر دارد که اگر از خدا مُرده بخواهند مُرده می دهند مستقیماً از خدا بشارت طلب می کند «وَيَسْتَبْشِرُونَ» (۴) فعل مضارع دلالت بر استمرار، شهدا مرتب به خدا عرض می کنند خدایا مُرده بده اینهایی که سنگردار بودند الآن کجا هستند خب این حیات است دیگر «يَسْتَبْشِرُونَ»، «يَسْتَبْشِرُونَ» یعنی «يَطْلُبُ الْبَشَارَةَ مِنْ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى؟» نسبت به چه کسی، به «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» (۵) که قبلاً گذشت این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» عدم ملکه است آنها که راه نیافتند که نمی گویند هنوز نرسیدند که آنها که در گاراژ پارک کردند در پارکینگ پارک کردند نمی گویند هنوز نرسید می گویند هنوز راه نیفتاد اما این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» یعنی کسانی که راهیان راه شهدا هستند راه افتادند الآن وضعشان روشن نیست کجا هستند شهدا از ذات اقدس الهی سؤال می کنند بشارت ما را بده اینها کجا هستند الآن، «يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» نه به «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» خب این حیات است دیگر پس شهید زنده می میرد دیگران مُرده می میرند چون وجود مبارک یحیی (سلام الله علیه) شهید شد احتمال اینکه این «حَيًّا» هم به «يَمُوتُ» برگردد هم به «يُبْعَثُ» برگردد هست بعضیها اصلاً خبر ندارند «مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا» (۶) چه کسی ما را آورده اینجا کجا هستیم ما، اما یک عده می فهمند که مبعوث شدند.

ص: ۱۴۳

۱- (۱۴). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۲- (۱۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

۳- (۱۶). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۴- (۱۷). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۰.

۵- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۰.

۶- (۱۹). سوره ی یس، آیه ی ۵۲.

پرسش: اهل عالم که زنده باشند باید اطلاع داشته باشند دیگر قرآن می خواهند چه کنند؟

پاسخ: الآن ما هم زنده ایم از بعضی از امور مطلعیم از بعضی از امور بی خبریم.

پرسش: اهل عالم اطلاق دارند که.

پاسخ: نه خب همه شان که یکسان نیستند که الآن در این عالم انبیا هم زنده اند، اولیا هم زنده اند، ما هم زنده ایم اما فاصله خیلی است آنها از خیلی چیز باخبرند ما از آنها سؤال می کنیم جریان نوح چه بود، جریان ابراهیم چه بود الآن از وجود مبارک پیغمبر سؤال می کنیم جریان مریم چه بود ایشان می فرماید خدا فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» (۱) جریانش این است ما هم زنده ایم آنها هم زنده اند متنها از آنها خبر می گیریم که جریان چیست در برزخ هم همین طور است در صحنه ی قیامت همین طور است در بهشت هم همین طور است سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی از استادشان از مرحوم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی (رضوان الله علیهم اجمعین) نقل می کردند که وجود مبارک سید الشهداء (سلام الله علیه) سالی یک بار برای اهل بهشت تجلی می کند این طور نیست که هر وقت هر کسی خواست خدمت حضرت برسد این عُرف مبنیه یکسان نیست این درجات یکسان نیست این طور است خب پس زنده بودن معنایش این نیست که از همه چیز باخبر باشند که آنها زنده اند و مُستخیرِ لذا وجود مبارک یحیی زنده وارد آن عالم شد زنده از آن عالم وارد قیامت کبرا می شود درباره ی حضرت عیسی (سلام الله علیه) که شهید نشد هم بشرح ایضاً برای اینکه این روایت را فریقین از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کردند که در روز قیامت خونهای شهدا را با مرکب علما می سنجند «فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء» (۲) مرکب عالمان دین چون شهیدپرور است از دمای شهدا بالاتر است بعضیها هستند که وزن و موزون را با هم دارند خون شهدا را با مرکب علما می سنجند بعضی از علما هستند که هم خون آوردند هم مرکب مثل شهیدین که این ایام، ایام بزرگداشت این ذوات مقدس است اینها با یک دست خون آوردند که وزن است، با یک دست موزون آوردند که مرکب است هر دو را با هم آوردند شهدای محراب این طور است، شهدای روحانیت این طور است، شهدای طلبه ها که هر کسی در حدّ خودش به این انقلاب خدمت کرده این طور است اینها با یک دست وزن آوردند با یک دست موزون آوردند هر دو را آوردند تا خدا کدام را بهتر بپذیرد خب، وجود مبارک عیسی هم همین طور است دیگر، اگر انبیای الهی مرکبات آنها بیش از دمای شهدا می ارزد می شود گفت که «والسلام علیّ یوم أموت حیّاً، یوم أبعث حیّاً» این «حیّاً» می تواند حال باشد برای هر دو جمله.

ص: ۱۴۴

۱- (۲۰). سوره ی مریم، آیه ی ۱۶.

۲- (۲۱). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۹.

مطلب بعدی آن است که حالا- درباره ی عالم مثال چون یک آیه بود بحث کمی شده ممکن است در تدوین تسنیم جبران بشود یا اگر مناسبت‌هایی پیش آمد درباره ی عالم مثال بحث بشود چون عالم مثال هم مورد علاقه ی همه ی ماست و هم محلّ ابتلاّی عملی ماست نه تنها علمی ما که ما بفهمیم عالم مثال چه خبر است چون همه ی ما با عالم مثال کار داریم بالأخره باید برویم آنجا آدم اگر بداند آنجا چه خبر است وسایلش هم فراهم می کند دیگر خب حالا ان شاءالله ممکن است به مناسبت‌هایی از عالم مثال بحث بشود.

مطلب دیگر اینکه، اینکه فرمود: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ» تا به اینجا رسیدیم.

پرسش: استاد عذر می خواهم در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) شما فرمودید که «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ» این دارد سه مقطع که یهودیت به ایشان اتهام زدند قبلاً درباره ی حضرت یحیی (سلام الله علیه) هم این سه مقطع آمده آنها چه تعبیری می خواستند بکنند؟

پاسخ: آنها درباره ی او این دو نکته دارد آن حالا لازم نیست دو نکته داشته باشد هر جا که گفته شد «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ» معنایش نیست که سه نکته در آنجا هست این انبیا هم همین طورند همه ی انبیای الهی این طورند منتها بحث در اظهار تأسف بود که یهودیها نسبت به این سه مقطع بدرفتاری کردند و گرنه همه ی انبیا نسبت به این سه مقطع همه ی اولیا این طور است وقتی وجود مبارک امام کاظم به دنیا می آید امام صادق می فرماید: «أَعْظَمُ بَرَكَةٍ عَلَى شِيعَتِنَا مِنْهُ»^(۱) به دنیا آمده سایر ائمه هم همین طورند منتها حالا در جریان حضرت عیسی این سه جنایت را آنها کردند درباره ی ائمه دیگر نکردند معنایش این نیست که هر جا این سه جمله شد سه خطر هم باید باشد، خب.

ص: ۱۴۵

پرسش: آن وقت این «السَّلام» تهیّت است فقط؟

پاسخ: نه یعنی من سالماً به دنیا آمدم من مظهر خدایی هستم که «السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ» (۱) است طهارت مؤمن را با «السَّلام» تأیید کرده.

پرسش: درباره ی حضرت یحیی هم همین است.

پاسخ: بله خب دیگر اینها با سلامت به دنیا آمدند چون نمی شود گفت که حالا پدر که پیر بود مادر آن وقتی هم که جوان بود عقیم بود حالا که پیرزن است نازاست.

پرسش: حضرت عالی فرمودید درباره ی «وَالسَّلامُ عَلَی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى» (۲) اینجا فرمودید دارد رفع عذاب می کند.

پاسخ: نه رفع عذاب می کند منظوقش این است مفهومش رفع عذاب است گاهی منظوق و مفهوم جدای هم ذکر می شوند نظیر آیات سوره ی مبارکه ی «طه» گاهی مفهوم و منظوق یکجا ذکر می شود نظیر آیات محلّ بحث که فرمود: «وَالسَّلامُ عَلَی» یعنی تمام سلام برای من است من که می گوید نه یعنی شخص عیسی یعنی کسی که در این مسیر است اهل نبوّت است، اهل عبادت است که اول از «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» شروع شده، خب. «ذَلِکَ عِیسَى ابْنُ مَرْیَمَ» این همه اختلافاتی که یهودیها با هم دارند، مسیحیها با هم دارند، یهودیها و مسیحیها با هم دارند همه ی اینها را باید شست و کنار گذاشت خود عیسی (سلام الله علیه) خودش را معرفی کرده شناسنامه ی او این است «ذَلِکَ عِیسَى ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ» که می شود مفعول مطلق برای «قال»، «قال قول الحق» خودش را این طور معرفی کرده از عبودیت خود شروع کرده، از نبوّت و دریافت انجیل شروع کرده از سلام مقاطع سه گانه شروع کرده و مانند آن «ذَلِکَ» حالا ذات اقدس الهی این دو جمله را به عنوان جمله ی معترضه دارد بیان می کند «ذَلِکَ عِیسَى ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ» آنها که اهل مریه و شک اند چه یهودیها با هم، چه مسیحیها با هم، چه یهودیها و مسیحیها با هم اینها مریه باطل دارند قول حق همین است که خود عیسی (سلام الله علیه) خودش را معرفی کرده بعد می فرماید: «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ» برای خدا محال است که فرزند داشته باشد فرزند داشتن برای خدا نه اینکه قبیح باشد محال است حقیقتی که هویت محضه است، غنی محض است احدی همتای او نیست «لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» (۳) کسی با او نیست هر که هست مخلوق اوست و هر که هست مادون است فرزندداری برای او فرض ندارد «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبحانَهُ» او منزّه از هر نقص است، منزّه از تماس است، منزّه از تماثل است، منزّه از نکاح است اینها صفات نقص است در اینجا نقص وجود ندارد. این حرفها در سوره ی مبارکه ی «بقره» یک مقدار بازتر بحث شد در سوره ی مبارکه ی «بقره» به این صورت آمده است که خدای سبحان منزّه از آن است که آیه ی ۱۱۶ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبحانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَه قَائِمٌ» آنجا این بحث نزاهت خدای سبحان از اینکه والد و ولد باشد بیان شده «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبحانَهُ» این «سُبحانَهُ»، تعالی او چیست؟ دوتا برهان دارد یکی او منزّه از هر نقص است جسم بودن نقص است، همسر داشتن نقص است، نیاز داشته باشد که کارش را فرزند او انجام بدهد نقص است اینها نقص است بعد او هر کس را بخواهد بیافریند یا هر چیزی را بخواهد بیافریند با اراده کار می کند «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۴) دوتا بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) قبلاً نقل شد که ذات اقدس الهی «فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ» (۵) او کار را با دست و ابزار انجام نمی دهد با اراده انجام می دهد و اراده ی او هم به این است که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ

فَيَكُونُ» (۶) این یک بحث بود در نهج البلاغه که خواننده شد، یکی هم کلام حضرت را معنا کرد در یک خطبه ی دیگر فرمود: «لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِبَدَأٍ يُسْمِعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فَعِلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ» (۷) فرمود حرف حق باری تعالی نظیر حرف دیگران نیست نظیر صوت نیست، نظیر قلع و قم نیست به گوش بخورد کار خدا فعل خداست، حرف خدا فعل خداست سراسر عالم کلمات الهی اند، افعال الهی اند «إِنَّمَا قَوْلُهُ فَعْلُهُ» کلمه ی خدا، کتاب خدا سراسر عالم هست این چنین نیست که ذات اقدس الهی بگوید «کن» لفظی داشته باشد بعد آن شیء بشود «یکون» «لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِبَدَأٍ يُسْمِعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فَعِلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ» اینجا هم فرمود: «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۸) این دو آیه جمله ی معترضه است. اصل بحث این بود «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» این جمله ها را فرمود «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» یعنی «قال إِنَّ اللَّهَ رَبِّي» که عطف است بر آن جمله های قبلی اینجا مقول حضرت عیسی (سلام الله علیه) است «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» این بیان نورانی در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» هم از وجود مبارک حضرت عیسی نقل شده است که سوره ی مبارکه ی «آل عمران» از آیه ی ۴۴ به بعد این است «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» از آیه ی ۴۴ شروع می شود تا آنکه وجود مبارک عیسی کلمات خودشان را دارند بعد از اینکه فرمود: «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۹) بعد در آیه ی بعد «وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ» (۱۰) در آیه ی ۵۱ می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» راه مستقیم این است که من برده ی اویم شما بنده ی او باشید، او معبود من است معبود شما باشد این جمله که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» تتمه ی بیانات نورانی وجود مبارک عیسی بن مریم است که از «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» شروع شده و به «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» ختم شد.

ص: ۱۴۶

- ۱- (۲۳) . سوره ی حشر، آیه ی ۲۳.
- ۲- (۲۴) . سوره ی طه، آیه ی ۴۷.
- ۳- (۲۵) . الکافی، ج ۲، ص ۵۵۱.
- ۴- (۲۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۷.
- ۵- (۲۷) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱.
- ۶- (۲۸) . سوره ی یس، آیه ی ۸۲.
- ۷- (۲۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۶.
- ۸- (۳۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۷.
- ۹- (۳۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.
- ۱۰- (۳۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۰.

Your browser does not support the audio tag.

«ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۶) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۷) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۸) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۹) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۴۰) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۴۱)»

وجود مبارک مسیح که به دنیا آمد برای عدّه زیادی مسئله بود هم دوستان افراطی هم دشمنان تفریطی و مانند آن، ذات اقدس الهی به عیسی مسیح (سلام الله علیه) دوتا معجزه داد یکی اصل گفتن که قول او معجزه بود، دوم مقول و تعیین گفته شده که او چه بگوید هم قدرت بر تکلم هم تعلیم آن مقول و گرنه یک کودک نوزاد از کجا می داند که فقط مادر دارد بدون پدر به دنیا آمده و گذشته این چنین نبود آینده هم این چنین نیست نه در گذشته کسی بدون پدر به دنیا آمده و نه در آینده الی یوم القیامه کسی بدون پدر به دنیا می آید ذات اقدس الهی به مریم (سلام الله علیها) دوبار کلمه ی «صفوه» را و «اصطفایا» را اسناد داد «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (۱) اینکه درباره ی حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) گفته می شود که مریم (سلام الله علیها) سیده ی نساء عالمیان عصر خود بود ولی وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) سیده ی نساء عالمیان من الأولین و الآخرین است این منصوص است، معقول هست و مقبول هم هست که حضرت فرمود اما خصیصه ای که مریم داشت آن برای همیشه جهانی بود و احدی نه در گذشته آن را داشت و نه در آینده آن «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ» که او صفوه الله است مصطفای خداست این نسبت به عالمیان عصر خودش است اما از اینکه بدون همسر مادر شده است این «وَاصْطَفَاكِ» (۲) دوم است که علی نساء العالمین من الأولین و الآخرین این دیگر مقتید نیست آن قداست و علم و معنویت و آنها محدود است بالنسبه الی نساء عالمیان عصر خودش اما از اینکه بدون همسر مادر شده است این علی نساء العالمین من الأولین و الآخرین است این دیگر مقتید نیست، خب این کودک نوزاد از کجا می داند که فقط مادر دارد و احدی همسر مادر او نبود تا بگوید خدای سبحان به من سفارش کرد «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي» خب اینها به تعلیم غیبی است دیگر، پس اصل گفتن را ذات اقدس الهی به عنوان کرامت و معجزه به عیسی (علیه السلام) دارد چه بگوید و چه چیزی بگوید آن را هم خدای سبحان به او آموخت که نسبت به مادر این چنین حرف بزن نگو «والدی» بگو «والدتی» نسبت به توحید و نماز و روزه و اینها هم آموخت که چه بگوید لذا قرآن کریم بعد از جریان بازگو کردن گفتن یک، و گفته ها دو، این دو معجزه را وقتی از وجود مبارک عیسی مسیح نقل کرد فرمود: «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» اگر کسی سؤال کند عیسی بن مریم من هو؟ معرفی اش این است شناسنامه اش این است و همان طوری که درباره ی عیسی گفته می شود او کلمه الله است درباره ی عیسی گفته می شود او قول الله است، قول الحق است این قول الحق چه مرفوع خوانده بشود چه منصوب نظیر کلمه الحق است، کلمه الله است، آیه الحق است و مانند آن، «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ» یعنی قال قول حق را خودش هم قول حق است کلمه الله است و کلمه الحق، دیگران که درباره ی وجود مبارک مسیح سخن گفتند با مریه و شک سخن گفتند گرچه قطع روانی داشتند به

حسب خودشان یعنی معرفت شناسی نداشتند ولی روانی داشتند ولی از نظر معرفت شناسی شک دارند کسی که از نظر روانی یقین دارد ولی از نظر منطقی یقین ندارد این در حقیقت شک دارد منتها حالا- باورهای قومی، سنتی و مانند آن او را وادار کرده که یقین پیدا کند حیف اصول که مسئله ی قطع و یقین و اینها را به جای عقل نشانده یک، و حیف اصول که و اصولیها که این دوتا بحثی که بزرگان مثل مرحوم شیخ و آخوند تا حدودی حل کردند اینها توسعه ندادند این قطع قطّاعی که مرحوم شیخ در اصول دارد که حجّت نیست این قطع روانی است نه قطع منطقی این از آن حرفهای عمیق اصول است منتها حالا- باز نشده اینها منتظرند که از غرب دوتا قطع بیاید یک قطع منطقی یک قطع روانی، یک قطع روان شناختی یک قطع معرفت شناسی بعد درباره آن بحث بکنند خب اگر بحث را به دست شیخ انصاریهای هر عصری بدهند او کاملاً بین اینها تفکیک قائل اند این از آن برکات اصول است که آمده قطع روانی را از قطع منطقی کاملاً جدا کرده او را از حجّت انداخته فقط برای خود قطّاع آن کسی که قطع روانی دارد وقتی در حوزه ی قطع منطقی وارد بشود اهل مریه و شک است قرآن کریم فرمود درست است یک عده قاطعانه تفریطی یا افراطی درباره ی مسیح (سلام الله علیه) سخن گفتند ولی وقتی به بازار استدلال بیایند جز مریه و شک چیزی در دست آنها نیست آنها شک نداشتند آنها با ضرس قاطع حرف می زدند و قطع اینها هم قطع روانی بود نه قطع منطقی فرمود: «قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» در سوره ی مبارکه ی «زخرف» هم باز سخن از امتراء است در سایر سُوَر هم باز سخن از امتراء است خیلیها هستند که در اثر باورهای سنتی و قومی خودشان یقین دارند ولی وقتی به عرضه ی استدلال می رسد و بازار برهان می رسد می بینیم شک دارند. خب، فرمود: «قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» چرا، برای اینکه اولاً ذات اقدس الهی اتّخاذ و لد ندارد در آیات دیگر نظیر سوره ی مبارکه ی «توحید» فرمود: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» (۳) از آنها قوی تر آیه ی سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود که گذشت و آیاتی که در این گونه از سُوَر مطرح است آن «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ» خدا اگر فرزند داشته باشد _ معاذ الله _ حتماً اتّخاذ کرده نه به بار آورده نه زائیده نه والد شده برای اینکه مستحیل است یک حقیقت محض که مجرّد صِرف است اهل توحید مادی و جسمانی باشد اگر فرزند داشته باشد باید یکی از مخلوقها را فرزند خود قرار بدهد دیگر چون ما سوای او مخلوق او هستند و ممکن اند اگر به فرض محال بخواهد فرزند داشته باشد باید اتّخاذ کند لذا غالباً در این گونه از موارد دقیق تر از سوره ی مبارکه ی «توحید» می فرماید: «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ» والد شدنش که بین الغی است محال است اتّخاذ و لد هم محال است اگر کسی فرزند او باشد مخلوق اوست خب چرا کسی مخلوق را فرزند خود قرار بدهد او که سبحانه مطلق است منزّه از هر نقص، مبرّای از هر عیب است اگر سُبُوح قدّوس است منزّه مطلق است نیازی ندارد تا کسی را فرزند خود قرار بدهد «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ» چرا، «شَيْبَحَانَهُ» یعنی نسبّحه سبحانه، نسبّحه سبحانه او سُبُوح است «لأنّه سُبُوحٌ لأنّه سبحانه والسبحان لا يتخذ ولداً فالله سبحانه و تعالی لا يتخذ ولداً» این «سُبُوح» این «سبحان» اینها حدّ وسط برهان اند چرا باز برهان دوم برای اینکه او هر کاری که می خواهد بکند با اراده انجام می دهد این دیگر با نکاح و امثال ذلک که کار نمی کند که بخواهد کسی را ایجاد بکند هر چه را بخواهد بالقول المطلق انجام بدهد ایجاد بکند «إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» مشابه این تعبیر درباره ی وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت آنجا وجود مبارک عیسی را به عنوان امر الله و به اینکه با امر الهی یاد شده است تعبیر فرمود آیه ی ۵۸ به بعد سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این است که «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» جریان حضرت عیسی مثل جریان حضرت آدم است، جریان حضرت آدم یک بخش مادی دارد که «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (۴) یک بخش «كُنْ فَيَكُونُ» دارد آن بخش «كُنْ فَيَكُونُ» آدم با بخش «كُنْ فَيَكُونُ» وجود مبارک عیسی یکی است «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ» (۵) شما اگر اشکال دارید می گوئید چگونه کسی بدون پدر به دنیا آمده خب درباره ی حضرت

آدم (سلام الله علیه) که شما قبول کردید او بدون پدر و مادر به دنیا آمده خدایی که بتواند بدون پدر و مادر خلق کند خب بدون پدر به طریق اولی؟ می تواند خلق کند «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ» که خلق آدم را «مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» آن بخش «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» جداست آن بخش «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۶) با «كُنْ فَيَكُونُ» است وجود مبارک عیسی هم با «كُنْ فَيَكُونُ» به دنیا آمده «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنَ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (۷) اینجا هم بعد از آن جریان فرمود: «فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» اما این آیه ی «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» همان طوری که در بحث دیروز گذشت ظاهراً مقول وجود مبارک خود حضرت عیساست برابر آیه ی سی همین سوره فرمود: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (۸) اینجا گاهی عطف مفرد بر مفرد است، گاهی عطف جمله بر جمله با این دو آیه ای که وسط جمله ی معترضه شد دارد «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي»، «قال انی عبد الله و قال إن الله ربی» عبودیت خود و ربوبیت الهی را تبیین می کند این مقول قول اوست نه این «إِنَّ اللَّهَ» عطف باشد بر صلات و زکات که تعبیر این چنین باشد «و أوصانی بالصلاه و الزکاه ما دمت حیا و أوصانی بأن الله ربی و ربکم» این از آن قبیل نیست که خدا مرا وصیت کرده باشد که گفته باشم این حضاضت دارد یک، و با آیه ی سوره ی مبارکه ی «زخرف» هم هماهنگ نیست دو، در سوره ی مبارکه ی «زخرف» آیه ی ۶۳ به بعد این است «وَلَمَّا حَيَّاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» خب این روشن است کلام عیسی (سلام الله علیه) است پس آنچه در آیه ی محل بحث سوره ی مبارکه ی «مریم» است هم به قرینه ی آیه ی سوره ی مبارکه ی «بقره» که دیروز خوانده شد هم به قرینه ی آیه ی ۶۳ و ۶۴ سوره ی مبارکه ی «زخرف» این مقول قول حضرت عیسی (سلام الله علیه) است «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ».

ص: ۱۴۷

- ۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.
- ۲- (۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.
- ۳- (۳) . سوره ی اخلاص، آیه ی ۳.
- ۴- (۴) . سوره ی ص، آیه ی ۷۱.
- ۵- (۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۹.
- ۶- (۶) . سوره ی ص، آیه ی ۷۱.
- ۷- (۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۰.
- ۸- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۰.

پرسش: استاد ببخشید این آیات دال بر نبوت حضرت عیسی در زمان خود هست یا نه؟

پاسخ: بله خب، چون دارد «آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» اما حالا روایاتی که در این ذیل است ملاحظه فرمودید بعضیهایش دارد که وجود مبارک حضرت بعد دیگر به طور عادی شد دیگر مسئله ی نماز و روزه و اینها داشته باشد در دوران کودکی نماز بخواند و اینها نقل نشده چون دارد «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۱) بعد حالا- عادی شده وقتی که به سن بلوغ و نبوت رسیده آن وقت به احکام و حکم الهی عمل کرده این در روایت هست.

خب، «هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» که این «هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» می شود خلاصه ی بحث. «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» دوستان افراطی، دشمنان افراطی این حزبهای فرهنگی اختلاف فرهنگی پیدا کردند در برابر احزاب سیاسی و نظامی که در سوره ی مبارکه ی «احزاب» است.

پرسش: درباره ی «آتَانِي الْكِتَابَ» شما در جلسات قبل فرمودید در آینده قرار است کتاب بر من بیاید

پاسخ: بله دیگر «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» همین نبوتی است که ذات اقدس الهی از راه وحی به او فرمود آن نبوتی که مأموریت داشته باشد با رسالت همراه باشد تبلیغ بکند آن برای بعد است اما همین نبوت بالفعل است دیگر کسی که از طرف خدا نبأ و خبر دریافت بکند می شود نبی دیگر آن نبوتی که با رسالت همراه است با مأموریت البته آن برای بعد است اما همین که از ذات اقدس الهی دارد خبر می دهد اینها خبرها را از طرف خدا دارد می دهد دیگر تعلیم الهی شامل حالش شده و همین تعلیم را هم بیان کرده این نبوت است دیگر نبوت یعنی خبریابی البته آن نبوتی که با رسالت همراه باشد این برای بعد است.

ص: ۱۴۸

پرسش: ببخشید استاد کسی مگر شأن حضرت عیسی را نداشته آن.. حضرت آدم...

پاسخ: نه، منظور این است که درباره حضرت عیسی اشکال کردند که چطور می شود کسی بدون پدر به دنیا بیاید قرآن کریم در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» می فرماید شما درباره ی قدرت خدا شک دارید خدای سبحان که آدم را بدون پدر و مادر آفرید همان خدا قدرت دارد که عیسی را بدون پدر بیافریند «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۱) خب اگر شما این را می گویند جدال، جدال حق، جدال احسن یعنی مقدمات این قیاس ضمن اینکه حق است مسلم و مورد پذیرش رقیب هم هست اگر از مقدمات مسلم استنباط بشود می شود جدال احسن، اگر از مقدماتی که طرف در اثر جهل باور کرده می شود مغالطه و جدال و مراء باطل اما اگر نه، از مقدمات برهانی کمک گرفته شده چه طرف قبول بکند چه نکند از یقینات کمک گرفته بشود، می شود برهان این یک «جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲) این جدال احسن است یک مطلب حقی است که طرفین قبول دارند و آن این است که ذات اقدس الهی آدم (سلام الله علیه) را بدون پدر و مادر آفرید فرمود شما او را که قبول دارید اینکه وجود مبارک عیسی مادر داشت اینکه آسان تر از اوست چرا این را باور نمی کنید.

خب، «فَاخْتَلَفَ الْأَخْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» اینها عالمانه حرفی نداشتند «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» آنها که در اثر افراط گفتند این ابن الله است یا در اثر تفریط گفتند _ معاذ الله _ این فرزند آلوده است طهارت مولا ندارد «فَاخْتَلَفَ الْأَخْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» از چه چیزی؟ از روزی که مشهد عظیم است هم انبیا شهادت می دهند، اولیا شهادت می دهند، اعضا و جوارح شهادت می دهند این قیامت را می گویند روز مشهد و جای شهود ویل برای اینها از روزی که شهود عظیم دارد خود قیامت هم روز عظیم است و مانند آن، آن روز خیلی از چیزها را می شنوند که نشنیده بودند، خیلی از چیزها را می بینند که ندیده بودند اما نه آن شنیدن اثر دارد نه این دیدن، مشکل کفار و منافقین در قیامت این است که حق برایشان مثل آفتاب روشن می شود می گویند «رَبَّنَا ابْصِرْ رَنَا وَ سَمِعْنَا» (۳) اما توان ایمان ندارند قبلاً هم این بحث گذشت که علم در اختیار کسی نیست وقتی مبادی حاصل شد آدم علم پیدا می کند دیگر نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم اما ایمان کار علم نیست علم یک دستگاه دیگری دارد که مسئول اندیشه است به نام عقل نظر که او اگر مبادی حاصل بشود می فهمد اگر حاصل نباشد نمی فهمد اما ایمان، تدین، باور برای عقل عمل است که کاملاً از عقل نظر جداست آن عقلی که «عُبد به الرحم؟» و اکتساب به الجنان» (۴) صاحب اراده و اختیار است. بین نفس و بین فهمیدن اراده فاصله نیست که کسی بگوید من نمی خواهم بفهمم می شود گفت من نمی خواهم مطالعه کنم، فکر بکنم اینها کار است اما وقتی برهان اقامه شد کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم بین نفس و بین فهم اراده فاصله نیست ولی بین نفس و بین باور، ایمان، تدین و مانند آن اراده فاصل است ممکن است مطلبی صد درصد برای کسی ثابت بشود حق است ولی باور نکند چون کاملاً یعنی کاملاً دستگاه اجرایی از دستگاه اندیشه جداست همان طوری که در فضای بدن ما یک چشم و گوشی داریم که می شنوند و درک می کنند و دست و پایی داریم که کار می کنند و چهار قسمت است که اقسام چهارگانه مبسوطاً در بحثهای قبل گذشت گاهی ممکن است چشم کسی، گوش کسی خیلی قوی باشد اما دست و پای او فلج است راه نمی رود در دستگاه درون هم همین طور است آن حکمت نظری، عقل نظری خیلی قوی است مطالب را خوب تحلیل می کند اما آن مرکز عزم و اراده و نیت و اخلاص که باید تصمیم بگیرد فلج است می شود عالم فاسق خوب می فهمد آیه را ممکن است درس بگوید مقاله هم بنویسد «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (۵) اما

وقتی نامحرم را دید کنترل نمی کند این دستگاه جزم کاملاً جدای از دستگاه عزم است فرمود اینها جدایی اش در قیامت کاملاً مشخص می شود در خواب که کاملاً برای همه ما مشخص است خیلی از ماها در مدت عمر تجربه کردیم خوابهایی دیدیم خوب یا نیمه خوب بعد وقتی بیدار شدیم می گوئیم ای کاش ما این مطلب را سؤال می کردیم ای کاش فلان شخص را که دیده بودیم فلان مطلب را سؤال می کردیم این ای کاش و ای کاش دست ما نیست ما در بیداری هر چه کردیم در خواب برابر همان عمل می کنیم خیلی از ماها خواب خوبی هم می بینیم افرادی را هم می بینیم اما نمی فهمیم چه چیزی سؤال بکنیم بلد نیستیم چه چیزی سؤال بکنیم چه چیزی پرسیم بعد که بیدار شدیم می گوئیم ای کاش این را سؤال می کردیم این ای کاش باید قبلاً می گفتیم روح را آماده می کردیم تطهیر می کردیم تا او بتواند سؤالات خوب داشته باشد. قیامت ظرف تکامل علمی هست خیلی از چیزها را انسان در اینجا که محجوب است نمی بیند آنجا می بیند می گوید «رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا» (۶) اما ظرف تکامل عملی نیست که حالا ایمان بیاورد کار خوب بکند به مقصد برسد تمام حسرت در این است که آدم می فهمد ولی نمی تواند ایمان بیاورد مثل اینکه مار و عقرب را می بیند نمی تواند بدود برای اینکه دست و پای خودش را بسته دیگر اینکه فرمود دست و پای شما بسته است مغلول است «فَفَكُّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ» (۷) این است فرمود اینها خیلی چیز می فهمند خیلی چیز را می بینند اما چون ظالم اند جز جهنم کیفر دیگر ندارند «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوتُنَا» لکن هیچ اثری این سمع و بصر نمی کند «لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» حالا قبل از اینکه این دو آیه پایانی این بخش را بخوانیم بیانی از مرحوم کاشف الغطاء بخوانیم تا روشن بشود که اگر قرآن کریم ادعا کرد که مَهِمَن بر سایر کتابهاست هِمَنه قرآن تنها در این نیست که آنها را از تحریف نجات داد یا مطالب مبهم آنها را تبیین کرد یا بعضی از احکام منهاج و شریعت آنها را نسخ کرد این نامالیماتی که در کتابهای آنها هست بعد آلودگیهایی که در این دینهای تحریف شده راه پیدا کرده باعث شد که مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب قیم کشف الغطاء آن چاپهای رحلی سابق صفحه ی ۳۹۱ در کتاب جهاد این فرمایش را دارد کسانی که در فقه می خواهند کار کنند ناچارند این کتابها را ببینند نباید بگویند که حالا این استدلالی نیست آن قدر مرحوم کاشف الغطاء مسلط بر فقه بود که یَجِب و یَحْرَم برای او مثل آب روان بود مرحوم صاحب جواهر که یک بار همان عبارتش خوانده شد در جواهر دارد که من فقیهیی به حَدِّث ذهن مرحوم کاشف الغطاء ندیدم مرحوم کاشف الغطاء در صفحه ی ۳۹۱ همین کشف الغطاء طبق این چاپهای رحلی دارد «ثُمَّ إِنِّي أَقْسَمُ بِمَنْ تَقَرَّرَ بِالْقِدَمِ وَأَبْرَزَ نَوْرَ الْوُجُودِ مِنْ ظُلْمَةِ الْعَدَمِ وَ جَعَلَ نَبِيَّنَا أَفْضَلَ مَنْ تَأَخَّرَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ تَقَدَّمَ وَ صَيَّرَ أُمَّتَهُ فِي الظُّهُورِ كَنَارٍ عَلَى عِلْمٍ أَنَّهُ لَوْلَا ثَبُوتُ نَبْوِهِ نَبِيَّنَا بِإِعْجَازِ الْقُرْآنِ وَ بِالْمُعْجَزَاتِ الَّتِي يَكْفِي كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا فِقْهَ الْبُرْهَانِ وَ نَصَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيمٍ لَمَا ثَبَّتَ وَ اللَّهُ نَبُوتَ مُوسَى؟ وَ لَا- عِيسَى؟ وَ لَا- نُوحَ وَ لَا- إِبْرَاهِيمَ لِقَضَاءِ مَا فِي الْأَنْجِيلِ وَ التَّوْرَةِ مِنَ الْاِخْتِلَافَاتِ الظَّاهِرَاتِ بَعْدَ صُدُورِهَا مِنْ جَبَّارِ السَّمَاوَاتِ وَ يَكُونَانِ عَلَى نَفْيِ النَّبُوَّةِ أَدْلُ مِنَ الْإِثْبَاتِ» این قسمها را می خورد فرمود اگر قرآن نبود دینی روی زمین نبود برای اینکه این تورات و انجیل تحریف شده کتابی نیست که بشر آن را باور کند مسیحیت رخت برمی بست، یهودیت رخت برمی بست کفر عالم گیر می شد اما قرآن که آمده معجزه را معنا کرده، کرامت را معنا کرده، عیسی را معرفی کرده، موسی را معرفی کرده، مریم را معرفی کرده به عذرا بودن معرفی کرده، به عظمت معرفی کرده، به عصمت معرفی کرده اینها مانده از این جهت می شود مهیمن اگر - معاذ الله - قرآن نبود دینی روی زمین نبود برای اینکه با پیشرفتهای علمی هیچ عالم محقق دین پژوهی این تورات و انجیل را قبول ندارد و آن معجزه ی اصلی هم که نیست آن کتاب اصلی هم که نیست و ایشان می فرمایند اینها دلیل بر نفی نبوت است تا اثبات نبوت چون از بس حرفهای باطل و حرفهای اختلافی در آن هست. «وَأَمَّا الْمُعْجَزَاتُ فَلَا تَثْبُتُ بَعْدَ طَوْلِ الْعَهْدِ وَ تَمَادِي الْأَزْمَنِ وَ الْأَوْقَاتِ وَ لَاحْتِمَالِنَا أَنَّهَا مِنْ جَمْلَةٍ مَثَلًا

المزخرفات الصادرة من اليهود و النصارى؟ و باقى أهل الملل السافات ثم إن بناء مذهبهم على التثلیث و الاتحاد قالوا» تا پایان بحث که این را حتماً می بینید این ایام هم چون مربوط به گرامیداشت شهیدین بود فرمایشی مرحوم کاشف الغطاء در صفحه ی ۴۲۰ در شرایط اجتهاد، وظایف مجتهد که مجتهدین چه کتابی را بخوانند چه کتابی را اهمیت بدهند این فرمایش را دارد این بزرگان مرحوم صاحب جواهر که به مرحوم کاشف الغطاء خیلی بها می دهد اما از آقا باقر وحید بهبهانی به عنوان استاد اکبر یاد می کنند مرحوم کاشف الغطاء هم خیلی حرمت قائل است برای آقا باقر وحید بهبهانی می فرمایند این طلاب فاضل این اساتید این مجتهدین بخواهند کتابهای فقهی را مطالعه کنند کتابهای بعد از قرآن و روایات اهل بیت بخواهند کتاب مطالعه کنند این است «ثم کتب الأموات» در بین کتابهای علمای رخت بر بسته آن را مطالعه کند که «کتاب الآقا نور الله ضریحه» روزی که مرحوم آقای بروجردی زنده بود وقتی در حوزه می گفتند آقا فرمود یعنی آقای بروجردی مرحوم کاشف الغطاء در حوزه ی نجف سایر مراکز علمی وقتی می گویند آقا یعنی وحید بهبهانی «کتاب الآقا نور الله ضریحه و المجتهدین من تلامذه و کتب المحقق و الشهيد الأول» درست است شهیدین هر دو بر تارک اوج اند اما حساب شهید اول خیلی جداست شما شرح حال شهید اول را با قلم خودشان بخوانید که این فقه چقدر خوانده، اصول چقدر خوانده، فلسفه چقدر خوانده، نزد چه کسی فلسفه خوانده می گوید من در دمشق فلسفه را نزد قطب الدین رازی از انفاس قدسی او استفاده کردم قطب الدین رازی همین ورامین کنار تهران است خب این قطب الدین رازی غیر از قطب شیرازی است این کسی که صاحب محاکمات است یعنی اشارات و تنبیهات مرحوم بوعلی را که امام رازی نقد کرده مرحوم خواجه آمده پاسخ داده و دفاع کرده این قطب رازی همین عالم ورامینی محاکمات نوشته بین شارحین و گاهی بین شارحین و ماین کتابی ما در مدّت عمر به عظمت اشارات و تنبیهات ندیدیم یک کتاب جدی است الآن شما می بینید مثلاً مرحوم آخوند نسبت به فرمایشات مرحوم شیخ می خواهد نقد کند خیلی محترمانه قوله (قدس سرّه) با این نرمش نقد می کند اما فخررازی آمده با پدافند به جنگ ابن سینا قدم به قدم نقد کرده آن هم قهارانه و مرحوم خواجه هم آمده در کمال سلطنت حرفهای بوعلی را معنا کرده، نقدهای فخررازی را کاملاً برطرف کرده این یک میزگرد جنگی است قطب رازی آمده بین شارحین گاهی بین شارحین و ماین محاکمه کرده این چنین مردی است همین برای ورامین است مرحوم شهید در شرح حالش می گوید من فلسفه را نزد قطب رازی خواندم و از انفاس قدسی او استفاده کردم بنابراین حساب شهید اول از شهید دوم جداست می دانید یک دور متن عظیم فقهی را انسان در زندان بنویسد خب همه ی ما محلّ ابتلای ماست دیگر دو روز کتاب دست ما نباشد ما مشکل جدی داریم کسی در زندان باشد اول تا آخر فقه را بنویسد این سلطانی باید باشد در فقه مرحوم کاشف الغطاء دارد که در بین کتب اموات کتاب آقا یعنی آقای وحید بهبهانی و کتاب محقق و شهید اول خب شهید ثانی هم از اقدار آسمان معرفت است ولی مع ذلک آن چنان نیست همین تفکر عقلی مرحوم کاشف الغطاء باعث است که در همین کتاب شریف کشف الغطاء در بحث وقف می گوید اگر کسی مالی را وقف اخباریها بکند که مخالف تفکر اصولی اند این وقف باطل است این طور اینها تفکر عقلی را حفظ کردند با شهادت حفظ کردند با قدرت حفظ کردند.

۳- (۱۲) . سورة ی سجده، آیه ی ۱۲.

۴- (۱۳) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۵- (۱۴) . سورة ی نور، آیه ی ۳۰.

۶- (۱۵) . سورة ی سجده، آیه ی ۱۲.

۷- (۱۶) . بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۲۲۰.

Your browser does not support the audio tag

«ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۶) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۷) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۸) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۹) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۴۰) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۴۱)»

بعد از تبیین هویت وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) و نزاهت و طهارت مادر او و قداست خود او فرمود شناسنامه ی عیسی همین است «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» و عیسی بن مریم کلمه الله است، کلمه الحق است، قول الحق است دیگران در او شک دارند حرف عالمانه و محققانه ندارند خدا هم منزّه از آن است که فرزند کسی را به عنوان فرزند اتخاذ کند برای اینکه او سُبوح است، قدّوس است، منزّه از هر عیب است جسم بودن، والد بودن، فرزند اتخاذ کردن نقص است او سُبوح قدّوس است منزّه از هر نقص و عیب است پس فرزند ندارد و اگر کاری را چیزی را بخواهد به صِرف اراده انجام می دهد دیگر نیازی به فرزند داشتن و مانند آن نیست با «كُنْ فَيَكُونُ» کار می کند.

پرسش: حاج آقا اینکه قرآن فرمود... آن جایی است که فرزند در اصل کمک انسان باشد و خداوند منزّه از فرزند باشد.

پاسخ: این یکی در مقام فعل، در مقام ذات هم چون مجرد محض است جسم نیست منزّه از نقص نکاح، مبرای از اتخاذ همسر است «لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً» هست بنابراین «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» (۱) هم هست این دو خب.

ص: ۱۵۰

۱- (۱). الکافی، ج ۲، ص ۵۵۱.

«وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» این صغرای قیاس «فَاعْبُدُوهُ» این نتیجه است کبرا مطوی است خدا رب است رب را باید عبادت کرد پس خدا را باید عبادت کرد کبرا مطوی است نتیجه و صغرا ذکر شده «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» این یکی، «وَالرَّبُّ يَجِبُ أَنْ يُعْبَدَ فَاللَّهُ يَجِبُ أَنْ يُعْبَدَ» «فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» این «فاء» تفریع نشان می دهد که اختلاف داخلی مسیحیها با هم، اختلاف داخلی یهودیها با هم، اختلاف خارجی یهودی و مسیحی با یکدیگر همه اینها بعد البرهان است بعد الحجّه است بعد العلم است یعنی این چنین نیست که یک پدیده ی تبیین نشده ای باعث اختلاف آنها باشد ما مطلب را به صورت شفاف بیان کردیم از این به بعد اختلاف اینها اختلاف مذموم است «فَاخْتَلَفَ» یعنی «تَرْتَبَ اختلاف هؤلاء الأحزاب على العلم» یعنی بعد از اقامه برهان و تمام شدن حجت اینها با هم اختلاف کردند این «فاء» تفریع زمینه ی استحقاق عذاب آنها را فراهم می کند که فرمود: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» اینها کافرنند، ظالم اند و معذّب اند برای اینکه اختلاف اینها بعد العلم است اختلاف را همان طوری که در سوره

ی مبارکه ی «بقره» بیان فرمودند دو قسم است یک سلسله اختلافهای قبل العلم است آیه ی ۲۱۲ و ۲۱۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود اختلاف قبل العلم یک اختلاف منزّه و اختلاف خوبی است یعنی اگر دو صاحب نظری بخواهند درباره ی مطلبی بیاندیشند خب اختلاف نظر دارند آیه ی ۲۱۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأُنْزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» اختلاف اول همان بیانی که سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) ذیل همین آیه ی ۲۱۳ داشتند یک اختلاف محمود و ممدوحی است دو صاحب نظر که اختلاف دارند اختلاف مناظره است نظریه پردازی است و اظهار فتواست تا حق روشن بشود همین مباحثه کردند، این اختلاف قبل العلم را ایشان تشبیه می کردند به اختلاف دو کفّه یک ترازو، دو کفّه ترازو همیشه با هم اختلاف دارند اما قبل العدل بعدالعدل هیچ اختلافی با هم ندارند در یک کفّه وزن می گذارند در یک کفّه موزون، در یک کفّه مثلاً سنگ می گذارند در یک کفّه نان، اگر وزن سنگین تر باشد موزون سبک تر باشد این وزن آن موزون را همراهی نمی کند اگر کفّه ی سنگ سنگین تر باشد و کفّه ی موزون یعنی نان سبک تر باشد او بالا- می رود این همچنان پایین ایستاده است و بالعکس اگر نان سنگین تر از آن وزن باشد نان دو کیلوست و سنگ یک کیلو این کفّه ی وزن بالا- می رود و کفّه ی موزون با او اختلاف دارد همراهی نمی کند این دو اختلاف هر دو منزّه و محمود است برای اینکه آنجایی که وزن می گوید من با تو نیستم برای اینکه تو هم سنگ من نیستی آنجا که موزون به وزن می گوید من با تو نیستم برای اینکه تو هم وزن من نیستی هر دو حرفشان این است که بیایید با هم عادل باشیم، اگر وزن و موزون هماهنگ بودند یعنی یک کیلو سنگ بود یک کیلو نان اینها هیچ اختلافی با هم ندارند از آن به بعد اگر کسی روی این میزان دستکاری بکند وزن و موزون با هم اختلاف پیدا کنند می شود «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» (۱) که روی ترازو دستکاری کردند و گرنه اختلاف قبل از استقرار عدل چیز بسیار خوبی است و اختلاف بعد از استقرار عدل چیز بدی است این مطلب از آیه ی ۲۱۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» به خوبی استنباط می شد برای اینکه فرمود مردم بشرهای اولی اینها اختلاف داشتند خداوند انبیا را فرستاده با آنها کتاب را ذکر کرده «لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» در جایی که اختلاف نظر دارند حل کنند این تمام شد، اما «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» این اختلاف بعدالعلم است بعد از تمام شدن حجت از آن به بعد اختلاف کردن اختلاف ظالمانه است در جریان مسیح (سلام الله علیه) فرمود اول اختلافشان قبل از برهان بود بچه هنوز حرف نزده بود، سخنی نگفته بود، مادرش را تطهیر نکرده بود، از کتاب خودش خبر نداده بود، از انجیل و نبوت آینده خبر نداده بود آنجا جا برای شک بود اما وقتی کلامی گفت و همه ی ادله را اقامه کرد جا برای شک نیست اگر کسی از آن به بعد اختلاف بکند این اختلاف مذموم است و اختلاف دوزخی برای بیان کردن اینکه این اختلاف، اختلاف مذموم است و مُخْتَلِفَانِ اهل جهنّم اند با «فاء» تفریع یاد کرد یعنی بعد از اینکه حق روشن شد صراط مستقیم معلوم شد برهان اقامه شد «فَاخْتَلَفَ الْأَخْرَابُ» یعنی اختلاف اینها بعدالعلم بود چون اختلاف اینها بعدالعلم بود می شود ظلم و چون ظلم و کفر است جایشان دوزخ است «فَاخْتَلَفَ الْأَخْرَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ».

مطلب بعدی آن است که در این جمله ی بعدی اگر به ضمیر اکتفا می کرد مسئله حل بود برای اینکه اینجا فرمود: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لَهُمْ» اگر «فَوَيْلٌ لَهُمْ» می فرمود رسا بود لکن هم از باب تعلیق حکم بر وصف که مُشعر به علیّت است این یک نکته، هم برای اینکه شامل سایر کفار هم بشود این دو نکته اسم ظاهر آورد فرمود: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی «هؤلاء كَفَرُوا فَوَيْلٌ لَهُمْ» و لسانر الکفره «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» به چه چیزی تهدید می شوند؟ «مَنْ مَّشَّهَدَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» آن روز بسیار بزرگ است هم محشر عظیم است هم مشهَد عظیم است هم آنها عظمت را مشاهده می کنند هم شهود فراوانی علیه آنها شهادت می دهند از آغاز معاد تا پایانش هر چه مشهود است عظیم است «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (۱) برای اینکه کلّ عالم عوض می شود پس بنابراین «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» اینها چیزهای عظیمی را مشاهده می کنند شهادت و شهود آنها هم خیلی عظیم است بعد کلمه ی «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» که کلمه ی تعجب است به کار بردند «أَسْمِعْ بِهِمْ» یعنی شگفتا چه چیزهای مهمی را اینها دارند می بینند که اصلاً فکر نمی کردند چقدر دید اینها تیز شد، چقدر دوربین شدند اینها که کور بودند بینا شدند، اینها که نزدیک بین شدند دوربین شدند «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۲) اینها خیلی چیز می بینند و خیلی هم دقیق می بینند دور را می بینند نزدیک را می بینند «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» چه موقع؟ «يَوْمَ يَأْتُونَنَا» این «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» را که صیغه ی تعجب است که این جای تعجب است اینها می بینند برای اینکه در چند جای قرآن فرمود اینها کورند خب کور دفعتاً یک میدان وسیعی را بینند آن هم دورنگر باشد جای تعجب است دیگر در سوره ی مبارکه ی «بقره» چند جا فرمود اینها کورند و کُرنند آیه ی هیجده سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» همین منافقان و همین کفار اینها کورند، کُرنند و گنگ اند باز در همان سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۱۷۱ فرمود: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» خب همین کسی که کور است همین کسی که گنگ است همین کسی که کر است می شود سمیع و بصیر آن هم چقدر سمیع و بصیر است «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» حِدَّت یعنی تیزی، حدید یعنی چشم تیزی چشمی که خیلی دور را می بیند چشم حدید است با حِدَّت است خب همین کور دارد می بیند، همین کر دارد می شنود بنابراین جا برای تعجب است.

ص: ۱۵۲

۱- (۳). سوره ی حج، آیه ی ۱.

۲- (۴). سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

مطلب دیگر اینکه در بخشهای دیگر قرآن فرمود ما کفار و منافق را کور محشور می کنیم در قیامت اینها کورند در سوره ی مبارکه ی «طه» فرمود: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (۱) این مضمون در سوره ی مبارکه ی «طه» هست خب از این طرف فرمود اینها خیلی شنوایند، خیلی بینایند، خیلی چیز می بینند، خیلی چیز می شنوند از آن طرف فرمود ما اینها را کور محشور می کنیم در سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم که بحثش قبلاً گذشت فرمود ما نه تنها اینها را کور بلکه گنگ و کر محشور می کنیم آیه ی ۹۷ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ» اینها مستوی القامه محشور نمی شوند اینها علی الوجوه كالحيوان محشور می شوند همینها که «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»، «نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا» خب برابر سوره ی مبارکه ی «طه» «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»، برابر سوره ی مبارکه ی «اسراء» فرمود: «نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا» آیه ی محل بحث این است که «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» جمع اینها این است که اینهایی که در دنیا فقط رذایل و معاصی و قبايح را می دیدند در قیامت هم نتایج رذایل و قبايح را می بینند جهنم را می بینند، غرش جهنم را، بوی بد جهنم را کاملاً استشمام می کنند همینها که در دنیا مظاهر دین را، مسجد را، حوزه را، حسینیه را، قرآن را، عترت را نمی دیدند آن روز بهشت را نمی بینند، اولیا را نمی بینند، مؤمنین را نمی بینند در آخرت اینها کورند بالقیاس الی الجَنَّةِ، بصیرند بالقیاس الی النار صریحاً می گویند «رَبَّنَا ابْصِرْ زَنَا وَسَمِعْنَا» همینهایی که چه در سوره ی «اسراء» چه در سوره ی «طه» می فرماید ما اینها را کور محشور می کنیم همینها می گویند «رَبَّنَا ابْصِرْ زَنَا وَسَمِعْنَا» درباره ی همینها می فرماید: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» اما همینها که کورند در دنیا و در آخرت خیلی بینایند فقط جهنم را می بینند، صدای جهنم را می شنوند به همان دلیل که در دنیا این همه مراکز دین و عترت و قرآن و اهل بیت بود آنها را نمی دیدند مراکز فساد را می دیدند تبلیغات سوء را می دیدند و مانند آن، همین معنا در قیامت ظهور می کند، بنابراین اگر اینها سمعشان شدید می شود یا «كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» تیزبین می شوند از راه دور جهنم را می بینند.

ص: ۱۵۳

پرسش: ما خلقکم فی السقر حاکی از دیدن نیست.

پاسخ: اینها در جهنم است دیگر وقتی که می خواهند وارد جهنم بشوند خزنه ی جهنم از آنها سؤال می کنند «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِينَ» (۱) بهشت را که نمی بینند فقط می فهمند که بهشتی هست و آبی هست و کوثری هست از بهشتیها تقاضا می کنند که «أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ» (۲) شما سیرابید و ما تشنه ایم اما آنها جواب می دهند «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ» که بحثش در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت بنابراین اگر جای تعجب است برای این است اینها در دنیا هیچ باور نمی کردند که جهنمی هست اما الآن کاملاً جهنم را از دور می بینند خیلی هم چشمشان تیز است همینها بهشت را اصلاً نمی بینند، اولیای الهی را اصلاً نمی بینند.

پرسش: حاج آقا در تفسیر صافی دارد که جهنمیها جایگاهشان را در بهشت می بینند و یکی از عذابهایشان همخین است.

پاسخ: می بینند یعنی باخبر می شوند همان آیه ی سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم همین بود دیگر که می گفتند: «أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» چیزی به ما بدهید مقداری آب به ما بدهید مقداری نان به ما بدهید بهشتیها در جواب می گویند «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ» (۳) خدا اینها را بر کفار تحریم کرده که تحریم تکوینی است نه اعتباری این در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت که اینها می فهمند که خبری از بهشت هست عده ای در بهشت متنعم اند از آنها می خواهند که مقداری نان، مقداری میوه، مقداری آب به ما بدهید بهشتیها می گویند که «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ».

ص: ۱۵۴

۱- (۶) . سوره ی مدثر، آیات ۴۲ و ۴۳.

۲- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۰.

۳- (۸) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۰.

پرسش: آنها بصیرت دارند و می بینند حال بهشتیها را.

پاسخ: نه، با خبر می شوند برای عذاب یک وقت است آدم منظره ای را می بیند برای اینکه لذت ببرد چنین دیدی برای دوزخیان نیست یک وقت نشان می دهند برای اینکه حسرت ببرد بگویند جای آنجا بود آن کسی که را حالا می خواهند ببرند به زندان می گویند جای در قصر بود خودت را هدر دادی، اگر دیدن برای تعذیب باشد منافات با کور بودن ندارد یک لحظه به او نشان می دهند که جای آنجا بود و تو خودت را محروم کردی اما دیدنی که لذت آور باشد نیست منظره ی بهشت لذیذ است، منظره ی کوثر لذیذ است، «لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۱) و کذا و کذا لذیذ است اما اینها از این دیدنهای لذت بخش هیچ نمی بینند یک نگاه حسرت بار را ممکن است داشته باشند.

پرسش: اگر اختلاف مواقف این آیات حل بشود...

پاسخ: آخر آنها اصلاً لذت نمی برند در دیدن بهشت این «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (۲) این طور است آن اختلاف مواقف برای این است که فرمود: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۳) در یک جا می گویند ایست بازرسی است اینها را نگهدارید برای سؤال در جای دیگر می فرماید: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» (۴) خب این به اختلاف موقف حل می شود اما اصلاً دیدن لذت آور برای کافر فرض ندارد که بهشت را ببیند، اولیای الهی را ببیند چون دیدن آنها لذیذ است، دیدن آنها گواراست، شنیدن آن نغمه ها گواراست اصلاً از اینها خبری نیست مگر اینکه یک بار چیزی را از دور به او نشان بدهند که جای در بهشت این بود و خودت عمداً رایگان فروختی این نگاه با حسرت همراه است البته خب بنابراین اینکه فرمود: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» به اسم ظاهر ذکر کرد به همین مناسبت می شود که هم دلیل مسئله باشد و هم تعمیم مسئله «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّسْجِدٍ يَوْمَ عَظِيمٍ * أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا» اما حالا اساس کار این است که اینها خیلی چیز را می بینند و نمی توانند ایمان بیاورند که در بحث دیروز گذشت در قیامت جای تکامل علمی هست اما تکامل عملی نیست یعنی خیلی از اسرار در قیامت برای آدم معلوم می شود انسان جاهل عالم می شود انسان عالم می شود خیلی چیزها را می فهمد و می بیند اما تکامل عملی نیست کاری بکند که بشود ایمان، کاری بکند که بشود عدل ایمان و عدل این امور تکامل عملی است احتیاجی به رسالت دارد، دین دارد اگر در آنجا هم رسالت بود تکلیف بود که می شد دنیا آنجا هیچ کدام از این تکاملهای عملی نیست که انسان کاری انجام بدهد به وسیله ی این کار به کمال برسد این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه نقل کرده دیگران هم نقل کردند که حضرت فرمود: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ» (۵) قیامت دار تکلیف نیست اگر دار تکلیف بود آنجا هم رسالتی داشت، نبوتی داشت می شد دنیا تمام مشکل برای تبهکارها این است که می فهمند ولی نمی توانند ایمان بیاورند نمونه اش همین خوابهایی است که ما می بینیم خیلی از موارد است انسان بزرگانی را خواب می بیند و چیزهایی را می پرسد که لازم نبود چیزهایی که بیدار شد دلش می خواست ای کاش من اینها را سؤال می کردم و مقدورش نبود چون در خواب آنچه انسان می گوید محصول ملکات علمی و عملی گذشته ی اوست زبان ما در خواب محصول آن ملکات اعمال گذشته است در اختیار خود ما نیست در بیداری زبان در اختیار ماست که هر چه خواستیم می گوئیم در قیامت این خطر هست «لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

- ۱- (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.
- ۲- (۱۰) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۴.
- ۳- (۱۱) . سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.
- ۴- (۱۲) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۳۹.
- ۵- (۱۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴۲.

پرسش: در مورد مقدمه بودن علم نسبت به عمل.

پاسخ: در دنیا این طور است ما دلیل نداریم که در جمیع عوالم علم مقدمه ی عمل است که.

خب، اگر دنیا این طور است اینها با همین وضع وارد صحنه ی قیامت می شوند «فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» هم هستند بعد فرمود: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» اینها را از روز حسرت بترسان، انذار بکن روز قیامت روز حسرت است همه متحسر می شوند حسرت می برند هم تبهکاران متحسر می شوند حسرت دارند که چرا بد کردند، هم پرهیزکاران متحسر می شوند که چرا درجات برتر و بالاتر را فراهم نکردند یوم الحسره است بالأخره «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» کار تمام شده است امیدی به آینده نیست کسی بگوید حالا من بعداً توبه می کنم بعداً خوب می شوم بعداً راه حل پیدا می شود بعداً نجات پیدا می کنیم این نیست زیرا آن کسی که أحکم الحاکمین است پرونده را ختم کرده «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» الآن اینها را بترسان از یوم الحسره، الآن اینها غافل اند چون غافل اند حواسشان جای دیگر است نه می شنوند نه می بینند نه می فهمند «صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (۱) اند، «فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۲) اند و مانند آن «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ» چون در غفلت اند «وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» این فعل مضارع است و مفید استمرار است و یعنی مستمراً در حال کفر و نفاق به سر می برند هر چه هم بگوئید لا يؤمن، لا يؤمن، لا يؤمن «وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»، خب.

پرسش: حاج آقا غفلتی وجود ندارد در قیامت به خاطر اینکه غفلت در اینجا معنا ندارد.

ص: ۱۵۶

۱- (۱۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۷.

۲- (۱۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۱.

پاسخ: الآن غفلت می برند دیگر، الآن که «وَأَنْذِرْهُمْ» باید اینها را انذار کنی و اینها را بترسانی برای اینکه از غفلت اینها را بیرون بیاوری اینها غافل اند خیال می کنند که انسان همیشه زنده است یک، «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (۱) خیال می کند همیشه می ماند یک آدم غافل این طور است دیگر «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» و از طرف دیگر هم خیال می کند مرگ پوسیدن است و بعد از مرگ خبری نیست این از بهترین برکات قرآن کریم است که به ما فهماند انسان مرگ را می میراند یک حرف کمی نیست انسان مرگ را می میراند ماییم که بر مرگ فائقیم «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۲) نه «كُلُّ نَفْسٍ يَذُوقُهُ الْمَوْتِ» نه هر کسی را مرگ می چشد، هر کسی مرگ را می چشد این خیلی حرف بلند است اگر انبیا اینها را نگفته بودند چه کسی به این حرفها دسترسی پیدا می کرد اگر آن بزرگوار گفته بود که

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

از این کریمه استفاده کرد گفت من در نبرد با مرگ پیروزم برای اینکه

او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ من از او عمری ستانم جاودان

من او را می میرانم نه او مرا بمیراند و اگر نبود آیات قرآنی این فکرها پدید نمی آمد. خب، برهان مسئله هم این است چرا «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» چرا هیچ اثری ندارد، برای اینکه کلّ اوضاع پرونده ها برچیده می شود این جمله ی اسمیه با تأکید «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» یک، «وَمَنْ عَلَيْهَا» دو، «وَالَّذِينَ يُؤْجَعُونَ» سه، این ارثی که خدا می برد گاهی به زمین اسناد می دهد گاهی به اهل زمین، وقتی فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» ارض می شود میراث، می شود ارث، وقتی فرمود: «وَمَنْ عَلَيْهَا» آنها می شوند مورث، می شوند موروث منه من، ما زمین را ارث می بریم به ما می رسد برای اینکه اهل زمین می میرند زمین به ما می رسد ما کسانی که بر روی زمین قرار دارند ارث می بریم ما می شویم وارث آنها می شوند موروث منه این دو جمله دو معنای خاصی که هر کدام مربوط به خودش است دارد. خب، پس زمین میراث است به خدا می رسد، انسان موروث منه است هر چه دارد به خدا می رسد همین علم و کتاب و کتابخانه ها و اینها به او می رسد مثل کوه و دشت و بیابان.

ص: ۱۵۷

۱- (۱۶). سوره ی همزه، آیه ی ۳.

۲- (۱۷). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

مطلب دیگر اینکه در معاملات ملک به جای ملک می نشیند حالا- یا عین به جای عین یا منفعت به جای منفعت یا انتفاع به جای انتفاع یا حق به جای حق انواع و اقسام معاملات-ی که ما داریم چیزی به جای چیز دیگر می نشیند از اعیان و منافع و انتفاعات و حقوق ولی در ارث مال به جای مال نمی نشیند مالک به جای مالک می نشیند نقل و انتقال ملک نیست این طور نیست که مالی منتقل بشود به مال دیگر تبدیل بشود از آن قبیل نیست پدر می میرد این اموال سر جایش محفوظ است، پسر به جای پدر می نشیند این روابط ملک که قبلاً با پدر بود هم اکنون با پسر است در ارث مالک به جای مالک می نشیند در معاملات مال به جای مال می نشیند ذات اقدس الهی فرمود همه ی اینها رخت برمی بندند ما به جای اینها می نشینیم خب این مطلب خب حالا- چه کنیم که این دو جمله یک معنا بدهد حالا- روشن شد که این دو جمله دو معنا می دهد «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» یعنی ارض میراث است، «وَمَنْ عَلَيْهَا» یعنی آنها موروث منه است با یک «نَرِثُ» دو معنا را از متعلق اراده کنیم این تفکیک متعلقهاست راه لطیفش همان است که سیدناالاستاد به عنوان وجه دیگر اراده کردند فرمودند هر که هر چه دارد به ما می رسد زمین هویتش به ما می رسد اهل زمین هم هویتش به ما می رسد وقتی «نُفَخَ فِي الصُّورِ» (۱) شد سراسر جهان رخت بر بسته شدند هیچ کسی نمی ماند الا الله پس همه ی هستیها به او رسیده است او همان طوری که زمین را ارث می برد هویت زمین را، اهل زمین را هم ارث می برد دیگر کسی نمی ماند این یک معنای دیگر است. خب، پس «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا» یک ارث اعتباری هست که در آیات دیگر بیان کرده که «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ» (۲) یا «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۳) که این ملک حکومت است اعتباری است که فلان اشخاص را، فلان امامها را ما حاکمان زمین می کنیم زمین را ارث اینها قرار می دهیم تا کشور را اداره کنند و مانند آن این یک معناست اما آن که فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» ملک تکوینی است این پس جمله ی «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» یک حساب، «وَمَنْ عَلَيْهَا» حساب دیگر «وَالْإِنَّا» که تقدیمش مفید حصر است برای آن است که «إِلَيْنَا لَا إِلَهَ غَيْرُنَا» یک، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» دو، می شود حصر یعنی فقط به ما برمی گردند جای دیگر نمی روند یک، قدری نزد ما بیایند قدری جای دیگر هم بروند نیست این دو، این تقدیم «وَالْإِنَّا» بر «يُزْجَعُونَ» که مفید حصر است یک موجب دارد و دوتا سالبه موجب اش این است که تنها مرجع ماییم و لا- غیر، سالبه آن است که به جای دیگر نمی روند یک، قدری نزد ما بیایند قدری دیگری که ما شریک در مرجعیت داشته باشیم نیست این دو، «وَالْإِنَّا يُزْجَعُونَ».

ص: ۱۵۸

۱- (۱۸). سوره ی حاقه، آیه ی ۱۳.

۲- (۱۹). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲۸.

۳- (۲۰). سوره ی قصص، آیه ی ۵.

Your browser does not support the audio tag.

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۳) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۵) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۶)»

سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و همان طوری که عنایت دارید سور مکی درباره ی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق بحث می کند جزئیات فقهی و حقوقی و مانند آن را سوره ی مبارکه ی مدنی به عهده دارد. محلّ ابتلای مردم مکه شرک و کفر بود لذا سور مکی درباره ی توحید اولاً، و وحی و نبوّت ثانیاً، و معاد ثالثاً بحث می کند گوشه ای از کفر مردم حجاز در آن روز مسئله ی تثلیث بود و جریان مسیحیت بود که در بخش قبلی همین سوره ی مبارکه ی «مریم» بیان فرمود گوشه ی دیگر جریان بت پرستی است که شرک رایج مردم مکه بود ذات اقدس الهی به رسول خود(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید در این کتاب جریان ابراهیم(علیه السلام) را ذکر بکن قرآن تنها به صورت سور و آیاتی که در اذهان باشد نبود مکتوب بود کتاب رسمی بود و نوشته می شد کاتبانی بودند و به دستور حضرت می نوشتند لذا فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ (۱) این «الف» و «لام» ش هم «الف» و «لام» عهد است یعنی این کتاب خارجی به نام قرآن جریان ابراهیم را بنویس برای اینکه او دو وصف ممتاز دارد یکی صداقت است و یکی نبوّت، صداقت از هر انسانی پذیرفته است نبوّت انبیا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) هم که پذیرفتنی است چون او صدیق است باید او را شناخت، چون او نبی است باید او را شناخت این دوتا برهان است برای اینکه دوتا حدّ وسط ذکر شده تعدّد برهان به تعدّد حدّ وسط است اگر حدّ وسطها متعدّد باشد یقیناً برهان متعدّد است ابراهیم صدیقی است و درباره ی صدیق باید بحث کرد و سنّت و سیرت او را شناخت و پیروی کرد باید از سنّت و سیرت ابراهیم(علیه السلام) پیروی کرد این یک قیاس. ابراهیم نبی است باید از سیرت و سنّت نبی پیروی کرد باید از سنّت و سیرت ابراهیم پیروی کرد این دوتا حدّ وسط است که تقریباً به دو برهان تبدیل می شود «إِنَّهُ» چون استدلال فرمود چرا جریان ابراهیم را در قرآن در کتاب الهی ذکر بکن یعنی به یاد بیاور؟ برای اینکه او صدیق است یک، و نبی است دو. صدیق بودن او به این است که هم حرفهای او مطابق واقع است یک، هم افعال او مطابق با ملاکهاست دو، هم فعل و حرفش و فعلش هماهنگ است سه، هم به تمام تعهّداتش عمل می کند این چهار، اینکه در سوره ی «احزاب» فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ» (۲) معلوم می شود وفای به عهد یک نحوه صدق است یک انسان صادق وفادار به عهد است گرچه خبر نمی دهد اگر کسی معامله ای کرد کالا را یا ثمن را به موقع داد این صادق است دینی دارد به موقع پرداخت کرد صادق است، نذر و عهد و یمینی دارد به موقع وفا کرد صادق است، «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» و هر کاری هم که مؤمن انجام می دهد صدق است برای اینکه وقتی ایمان آورد تعهّد سپرد «قَالُوا بَلَى» (۳) گفت معنایش این است که من تمام دستورهای خدا را انجام می دهم قهراً نماز که می خواند تصدیق همان حرف است روزه که می گیرد تصدیق همان حرف است هر کسی به عهد خودش وفا می کند می شود صادق «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا» یک، و «نَبِيًّا» دو، از آن

جهت که وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) نبأ و خبر را از خدای سبحان تلقی می کرد می شد نبی و از آن جهت که نبوه یعنی برجستگی است آن زمینی که یک قسمتش برجسته است نظیر دامنه های کوه، سینه ی کوه آن را می گویند نبوه، برجسته از آن جهت که این بزرگواران برجستگی دارند و شرافتی دارند نبی اند نبی هم از نبأ گرفته شده هم از نبوه یعنی برجستگی چون از نبأ الهی بهره برده اند دارای نبوه اند، برجستگی اند و جزء اشراف قوم اند «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا». خب، قصه اش حالا- چیست چه چیزی را باید ذکر کنیم مستحضرید که با اینکه جریان حضرت موسی یا جریان انبیای دیگر (علیهم السلام) مکرر در قرآن کریم آمده داستان آنها نیامده در چه زمانی بود، در چه زمینی بود، در کدام عصر بود، قسمتهای تاریخی مربوط به عصر و امثال ذلک است اصلاً درباره ی زمان وجود مبارک ابراهیم یا عصر وجود مبارک موسی (سلام الله علیهما) هیچ سخنی در قرآن نیامده در حالی که عنصر محوری تاریخ همان عصر و زمان است که در چه زمانی بود و هیچ خبری از این زمان نیست برای اینکه اینها یک امر ابدی اند این داستان اگر داستان تاریخی بود و مترن بود با گذشت زمان سپری می شد اما اینها نه متمکن اند، نه مترن اند وقتی زمان مند نیستند مکان مند نبودند لازم نیست بفرماید در کدام تاریخ بود که در چه سالی قبل از فلان بود که در کدام مکان بود که فاصله البته مصر و امثال مصر چون خصوصیات فراوانی از نظر فراعنه داشت نامش آمده و اما بسیاری از بزرگان ائمه (علیهم السلام) که در زمانی در سرزمینی زندگی می کردند نام مکانشان نام عصرشان نیامده حالا خصوص مدین و امثال ذلک که خصیصه ای داشت مطرح شده. فرمود: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ» با تارخ که عموی او یا جد او بود با آزر یا با تارخ که عمو یا جد او بود گفتگو کرد در سوره ی مبارکه ی «بقره» و همچنین سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» مبسوطاً گذشت که این أب، پدر حضرت ابراهیم نبود قرینه ی مبسوطی هم در آن بحثها اقامه شده برای اینکه خدای سبحان به حضرت ابراهیم و سایر انبیا فرمود برای کفار و مشرکین طلب مغفرت نکنید این یک، صریحاً فرمود برای مشرک طلب مغفرت نکنید برای اینکه مشرک بخشوده نمی شود دوم وجود مبارک ابراهیم برای پدرش همین أبی که از او یاد کردند وعده ی طلب مغفرت کرد این دو، و سوم اینکه فرمود اگر وجود مبارک ابراهیم با این نهی که ما کردیم برای أب به همان معنایی که ذکر خواهد شد طلب مغفرت کرد بر اساس وعده ای بود که داد «وَمَا كَانَ اِلهٌ يَغْفِرُ لِبَرِّهِمْ اِلَّا عَنْ مَّوْعَدَةٍ وَعَدَها» (۴) چهارم این است که أب غیر از والد است أب بر جد اطلاق می شود، أب بر عمو اطلاق می شود و مانند آن، ولی والد بر همان پدر ضمیمی اطلاق می شود و وجود مبارک ابراهیم در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» از ذات اقدس الهی طلب مغفرت می کند برای والدش بعد از عبور از همه ی آن مناهی یعنی بعد از اینکه خدا فرمود کسی حق ندارد برای مشرکین طلب مغفرت کند بعد از اینکه فرمود وعده ای که حضرت ابراهیم داد برای تشویق او بود و گرنه استغفار نکرد سرانجام در دوران پیری آنجایی که وجود مبارک ابراهیم می فرماید: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ اِشْرَافًا عَیْلًا وَ اِسْحَاقًا» (۵) فرزند خودش را ذکر می کند بعد می فرماید: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ» (۶) به قرینه ی اینکه در آخر عمر از والد و والده ی خود به نیکی یاد می کند معلوم می شود والد غیر از أب است چون والد بر عمو اطلاق نمی شود اما أب بر عمو اطلاق می شود این بحث به طور تفصیل هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» آمده هم در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» و شفاف شد که پدر حضرت ابراهیم نه آزر بود نه تارخ، نه مشرک بود نه کافر بلکه موحد ناب بود از جمع بندی آیات به دست آمد. خب، پس این اب یقیناً به معنی والد نیست وجود مبارک ابراهیم به عمویش گفت چرا این بتها را می پرستی تعبیر به صنم و وثن نکرد برای اینکه اگر می فرمود چرا وثن را می پرستی یا چرا صنم را می پرستی باید حد وسط برهان را ذکر می کرد می فرمود این صنم چون فلان مشکل را دارد لیاقت معبود شدن را ندارد اما الآن عجز آنها و نقص آنها و عیب آنها را حد وسط قرار داد فرمود چیزی را که سمیع نیست چرا می پرستی اگر می فرمود صنم را چرا می پرستی او سؤال می کرد چرا نپرستم،

ابراهیم جواب می داد برای اینکه معبود باید بفهمد شما چرا در برابرش خضوع می کنی، چرا خضوع می کنی، به او چه می گویی اگر کسی سمیع نباشد که نمی فهمد شما چطوری داری او را عبادت می کنی و اگر کسی بصیر نباشد که نمی بیند چه کسی دارد او را عبادت می کند که معبود باید سمیع باشد، معبود باید بصیر باشد این صنم و وثن نه سمیع اند نه بصیر پس معبود نیستند قبل از اینکه نام صنم و وثن را ببرند آن عیب و نقص اینها را ذکر می کنند که دلیل نتیجه ی سلبی است این موجود که صنم است یا وثن است و مانند آن سمیع نیست سمیع معبود نیست پس این معبود نیست، غیر سمیع معبود نیست معبود باید سمیع باشد بر اساس شکل ثانی نتیجه می گیرند که پس این معبود نیست خب اگر کسی نفهمد شما چه کسی هستید نفهمد شما چه چیزی می گوید چنین کسی قابل عبادت نیست که چه عبادت بکنی چه نکنی او که نمی بیند لذا فرمود: «لَمْ تَعْبُدْ مَا لَا يَسْمَعُ» این یک حدّ وسط، «وَلَا يُبْصِرُ» این هم حدّ وسط دوم دوتا دلیل اقامه کرده برای اینکه این صنم و وثن لیاقت پرستش ندارند.

ص: ۱۵۹

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۴۱.

۲- (۲). سوره ی احزاب، آیه ی ۲۳.

۳- (۳). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۴- (۴). سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۴.

۵- (۵). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۹.

۶- (۶). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۱.

مطلب دیگر اینکه آدم کسی را می پرستد که مشکل او را حل کند نگذارد به مشکل بیفتد یا اگر به مشکل افتاد مشکلش را حل کند آن کسی که عاجز است و هیچ کاری از او ساخته نیست او که معبود نیست معبود آن است که قادر باشد مشکل را حل بکند این یک، صنم و وثن مشکل حل گشا نیستند این دو، پس معبود نیستند این نتیجه آن راجع به علم این راجع به قدرت معبود باید علیم قدیر باشد اینها نه علیم اند نه قدیر آن دوتا برهان مربوط به فقدان علم است برای اینکه «لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ» این اخیری که سومی است راجع به نفی قدرت است «وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» که این نکره در سیاق نفی است هیچ کاری برای تو انجام نمی دهد خب چرا می پرستی اگر او هیچ کاره است و کاری از او ساخته نیست و در حالی که معبود باید همه کاره باشد خب چرا او را می پرستید «وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا». این کلمه ی «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» تقریباً چهاربار در این آیات تکرار شده برای اینکه یک تعبیر عاطفی است و جلب توجه می کند علاقه را متوجه می کند و مانند آن، این کلمه ی «تاء» گفته شد که عوض از «یاء» است به جای «أبی» گفته می شود «أَبَتِ» این وجوه را مرحوم شیخ طوسی در تبیان هم ذکر کرده بعضی از این وجوه را که این «تاء» عوض «یاء» است برخیا گفتند که نه این «تاء» عوض «یاء» نیست آن کسره ی أَبَتِ نشان حذف «یاء» است آن «یاء» محذوف شد و عوضی ندارد فقط علامت دارد این «تاء» همان طوری که در اوصاف صبغه ی مبالغه دارد که می گویند علامه وصف مبالغه ای است در مسائل عاطفی هم برای توجه زیاد و عاطفه بیشتر این «تاء» را ذکر می کنند گاهی می گویند «یا اَبَتی» گاهی می گویند «یا أَبَتِ» اضافه ی این «تاء» برای تکرار و ازدیاد آن عاطفه است. خب، «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ

جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» بعد از اینکه این دوتا برهان را ذکر کرد اینها برهانهای عادی است که هر کسی می فهمد به عمومی خود حالا- یا آزر است یا تارخ است یا هر که هست فرمود من چیزهایی می دانم که به شماها نرسیده نه تنها به تو نرسیده به جاهلها و مشرکان اصلاً نرسیده من از آن علمی مدد می گیرم که شما نمی دانید اگر پیرو من باشید چیزهای دیگر هم من می گویم اینها حرفهای ابتدایی است یعنی معبود باید سمیع و بصیر باشد، صنم و وثن سمیع و بصیر نیستند پس معبود نیستند اینها حرفهای ابتدایی است معبود باید مشکل آدم را حل کند و صنم و وثن مشکل گشا نیستند پس معبود نیستند حرفهای ابتدایی است اگر قدری حرف مرا گوش بدهید من شما را می برم به جایی که سخن از «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» نباشد، سخن از «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» نباشد، سخن از «وَجَدْتِكُمْ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» (۱) باشد، سخن از «وَجَدْتَكُمْ مُجُوبًا» باشد، «عَبَدْتَكُمْ شُكْرًا» و کذا و کذا باشد تا آنجاها هم می برم چون چیزهایی خدا به من داد که به شما نداد این حرفها که گفتم حرفهای ابتدایی است. در سوره ی مبارکه ی «انعام» مقداری در این زمینه درباره ی اوصاف وجود مبارک حضرت ابراهیم بحث شد آیه ی ۷۴ و ۷۵ سوره ی مبارکه ی «انعام» این بود «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً» آیا این صنم را إله اتخاذ کردی اینکه اله نیست شما این را قرار دادی «إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» آن لسان دیگر لسان عاطفی نیست این لسان «يَا أَبَتِ» شاید برای اوایل برخورد باشد بعد فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» این فعل مضارع که دلالت بر استمرار دارد یعنی ما این چنین، این طور باطن آسمان و زمین را نشان ابراهیم خلیل می دهیم این ملکوت دیدن شاگرد ملکوتی تربیت می کند ایشان به آزر و عمو و امثال اینها می گوید که اگر به دنبال من بیایی چیزهای دیگر یادت می دهم اینها را که الان گفتم «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» من از ملکوت باخبرم تو را ملکوتی می کنم آن وقت غیر از این دید ظاهری چیزهای دیگر هم می فهمی البته دیدن ملکوت برای ماها محال نیست اما عقبه کثود است در سوره ی مبارکه ی «اعراف» به ما فرمودند چرا درباره ی ملکوت نظریه پردازی نمی کنید «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲) در سوره ی مبارکه ی «انعام» راجع به حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) فرمود: «كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» درباره ی آن حضرت رؤیت است و دیدن، درباره ی ما که افراد عادی هستیم ترغیب به نظر است ما در تعبیرات فارسی بین نگاه و دیدن فرق می گذاریم گاهی انسان نگاه می کند و نمی بیند مثل اینها که استهلال می کنند به تعبیر مرحوم علامه کسی می گوید من استهلال کردم «نَظَرْتُ إِلَى الْقَمَرِ وَلَمْ أَرَهُ» من نگاه کردم به طرف آسمان که ماه را بینم نگاه کردم ولی ندیدم، نگاه کردن غیر از دیدن است نظر غیر از رؤیت است گاهی انسان می بیند به نظر و رؤیت منتهی می شود، گاهی نمی شود، گاهی از دور است کم رنگ است، گاهی از نزدیک است پررنگ است ولی در سوره ی «اعراف» ما را به نظر کردن در ملکوت تشویق کردند (۳) افراد عادی هستند که قرآن می فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (۴) اینها اگر بر اساس آفرینش این شتر که منظم خلق شده است پی به ناظم می برند این دیگر مُلک است این دیگر ملکوت نیست اما اگر به حارثه بن زید رسید گفت «أَصْبَحْتُ... حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي» (۵) آن نظری است که زمینه ی رؤیت را فراهم می کند بهشت را می بیند، جهنم را می بیند همان خطبه ی نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا» (۶) نه «نَظَرُ إِلَيْهَا» فرمود مردان باتقوا گویا بهشت را می بینند، گویا جهنم را می بینند نه اینکه گویا به بهشت نگاه می کنند یا درباره ی بهشت بحث می کنند. وجود مبارک ابراهیم فرمود بالأخره چیزهایی نصیب من شد که اگر پیروی مرا به عهده بگیری آنها را به تو نشان می دهم در سوره ی مبارکه ی «انعام» هم آمده که ما به نحو مستمر ملکوت آسمان و زمین را نشان ابراهیم خلیل می دهیم «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (۷) اینجا هم به عمومیش فرمود: «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي» این هم برهان است برای اینکه جاهل باید از عالم تبعیت

کند تو جاهلی و من عالمم تو باید از من تبعیت کنی اگر این کار را کردی «أَهْدِكَ» که جواب این امر است «صِرَاطًا سَوِيًّا» من یک راه مستقیمی را به تو نشان می دهم راه مستقیم هم قبلاً ملاحظه فرمودید که نه اختلاف در آن هست نه تخلف، نه گاهی به این سمت است گاهی به سمت دیگر بلکه همیشه یکسان است و نه تخلف دارد که این وسطها بریده نیست اگر چیزی خَلَف و خلیفه و جانشین داشته باشد می گویند این اختلاف دارد یعنی گاهی الف است گاهی باء، باء گاهی جای الف می نشیند الف گاهی به جای باء می نشیند این اختلاف است اما اگر امری باشد وسط بریده باشد و راهی برای رسیدن به نقطه ی بعد نباشد این تخلف است یعنی این وسط بریده است چیزی جایش را پر نکرده صراط مستقیم نه اختلاف پذیر است نه تخلف پذیر می شود صراط سوئی این صراط سوئی هم همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید سالک عین مسلک است یعنی راهی بیرون از حوزه ی جان ما نیست که ما با ره پویی آن راه به جایی برسیم الآن کسی که خواست برود حرم فاصله ی مکانی بین خود و حرم را طی می کند بعد می رسد به حرم اما اگر کسی خواست قربه الی الله جزء مقربان الهی بشود «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ» (۸) می خواست مقرب الهی بشود به خدا نزدیک بشود خدا که زمانی نیست مکانی نیست جایی ندارد که انسان با طی آن جا و مسیر به خدا نزدیک بشود تمام این راهها و مسلکها در درون خود سالک است عقیده، طریق الی الله است اخلاق صالح طریق الی الله است اعمال صالح طریق الی الله است گفتار و رفتار و نوشتار صالح طریق الی الله است همه ی اینها در حوزه ی جان خود آدم است این می شود سالک با مسلک یکی و شخص در درون خود سفر می کند و بالا می آید نه اینکه راهی باشد جدای از جای انسان فرمود اگر این کار را کردید من آن راه مستقیم را که اختلاف و تخلف در آن نیست نشانت می دهم «فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» این قسمتهای مثبتات قضیه. در قسمت منفی فرمود: «يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» شیطان را همه قائل بودند بالأخره یک خاطره های تلخی در درون همه ی ما کم و بیش هست این یک به نام وسوسه که انسان هیچ کسی نمی تواند بگوید من از این خاطرات مصونم و انسان را می شوراند به طرف کاری بعد هم انسان پشیمان می شود اینها را هیچ کسی نمی تواند انکار بکند یا ما باید قائل به تصادف و بخت و اتفاق بشویم که این خاطره ها این وسوسه ها بدون عامل خودبه خود پیدا می شود اگر قائل به بخت و اتفاق و شانس شدیم هیچ سنگی روی سنگ بند نمی آید اصلاً راه اندیشه بسته است اگر قائل به نظام علی و معلولی نباشیم برای هر فعلی فاعل قائل نباشیم نظم علی را انکار کنیم به دام شانس و خرافه دیگر بیفتیم اگر این باشد هیچ راه علمی نداریم برای اینکه حالا- کسی دوتا مقدمه ترتیب داده می خواهد به نتیجه برسد خب دوتا مقدمه که علت نتیجه نیست نظام علی را که شما ثابت نکردید شاید همین دوتا مقدمه را دیگری ترتیب بدهد نتیجه ی ضد بگیرد اگر نظام علی نباشد، اگر هر فعلی یک فاعل مشخص نداشته باشد، اگر انفکاک علت و معلول مستحیل نباشد خب حالا دوتا مقدمه تشکیل دادید از کجا دوتا مقدمه علت نتیجه است هیچ یعنی هیچ چاره ای برای اندیشیدن نیست مگر پذیرش نظام علی و معلولی هر فعلی فاعلی دارد آن فاعل تا به صد درصد نرسد فعل پدید نمی آید فاعل مختار فعل مختارانه انجام می دهد، فاعل غریزی فعل غریزی انجام می دهد، فاعل طبیعی فعل طبیعی انجام می دهد و مانند آن، پس این وسوسه هایی که در ما پیدا می شود و همه اش ما را به شرّ و فتنه و گناه دعوت می کند عاملی دارد این عامل همان است که به آن می گویند شیطان این چنین نیست که ما بگوییم اینها خرافه است این کسی که می شوراند انسان را وادار می کند به کاری شیطان است در مقابلش هم فرشته هایی هستند که در انسان انگیزه ها ایجاد می کنند، گرایشهای خوب ایجاد می کنند، تأیید می کنند و به طرف خیر حرکت می کنند آن می شود فرشته مبدأ فرشته دارد که «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا» (۹) این آرامش به وسیله ی آن فرشته هاست بنابراین هیچ ممکن نیست یک خاطره ی تلخی در فضای نفس پیدا بشود الا- مگر اینکه شیطان دخیل است که «يُؤَسُّوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (۱۰) البته

شیاطین الانس هم هستند که دست پرورده ی آن ابلیس بزرگ اند این شیاطین الانس گاهی با اغوا، گاهی با اضلال، گاهی با درِ گوشی گفتن، گاهی با گمراهی و مقاله یا مقال بالأخره آدم را گمراه می کنند این هم یک نحوه وسوسه است که عامل بیرونی دارد و به وسیله ی گفتنها یا نوشتنها در درون آدم اثر می گذارند «الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ» (۱۱) آن مُوسِس بعضیهایشان جَنه اند بعضیهایشان ناس اند، بعضیها جَنّ اند بعضی انسانهای جَنّی منش اند که اینها «يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» آن موسِس کیست؟ «مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ» خب.

ص: ۱۶۰

-
- ۱- (۷) . بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۴.
 - ۲- (۸) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۵.
 - ۳- (۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۵.
 - ۴- (۱۰) . سوره ی غاشیه، آیه ی ۱۷.
 - ۵- (۱۱) . الکافی، ج ۲، ص ۵۳.
 - ۶- (۱۲) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.
 - ۷- (۱۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۵.
 - ۸- (۱۴) . سوره ی واقعه، آیات ۸۸ و ۸۹.
 - ۹- (۱۵) . سوره ی فصلت، آیه ی ۳۰.
 - ۱۰- (۱۶) . سوره ی ناس، آیه ی ۵.
 - ۱۱- (۱۷) . سوره ی ناس، آیات ۵ و ۶.

پرسش: شیطان این سعه ی وجودی و سیطره را از کجا پیدا کرد.

پاسخ: شیطان این قدرت را ذات اقدس الهی به او داد کسی که شش هزار سال به تعبیر وجود مبارک حضرت امیر عبادت کرده «لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ» (۱) چنین چیزی هست البته ذریه ای دارد که «لَا يَفْتِنُكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (۲) همان طوری که ملائکه های بزرگ زیر مجموعه ی فراوانی دارند در قسمت اضلال و اغوا هم ابلیس زیر مجموعه ی فراوانی دارد، خب.

پرسش: نفس انسان چه.

پاسخ: ابزار داخلی اوست دیگر نفسِ اماره را او اول اماره نبود اول نفسی را که ذات اقدس الهی آفرید یک لوح شفاف بود «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۳) یک لوح شفاف بود بعد کم کم در اثر تربیتهای غلط، مواظب نبودن پدر و مادر، مواظب نبودن محیط، مواظب نبودن رفقا کم کم این راه پیدا می کند از راه تسویل وارد می شود اول که اماره ی بالسوء نیست اول نفس مسؤله است نفس مسؤله یک روان شناس خوب، یک روان کاو خوب، یک درون بین خوب می فهمد که این شخص از چه چیزی خوشش می آید اول این روان کاوی را می کند بعد یک سلسله سمومی را پشت یک تابلو نگه می دارد یک برگ زرین زرورقی از همان مطلوب او روی این تابلو می کشد این تابلو را به او نشان می دهد می گوید این همان کار خیری است که تو تشنه ی آن هستی این را انجام بده این شخص با این کار خیر مأنوس می شود کاری که به صورت خیر است انجام می دهد به این عادت می کند در حالی که این روی زرین و زرورقش همان است که او می خواست درون و پشتش پر از سمومی است که شیطان می خواهد این را می گویند کار تسویل نفس مسؤله اول این کار را می کند مثل کشتن برادران یوسف برای آنها به وسیله ی نفس اماره که نبود که به وسیله ی نفس مسؤله بود که وجود مبارک یعقوب فرمود: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» (۴) یا سامری که بالأخره آن سوابق علمی را داشت جاه طلبی او وادار کرده که گوساله پرستی را ترویج کند گفت «سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» (۵) اول که نفس انسان را وادار به گناه نمی کند امیر نیست آن هم امار باشد با صیغه ی مبالغه اول نفس مسؤله است مرحله ی تسویل است بعد از اینکه انسان را فریب دادند یک برگ زرین زرورقی روی این تابلو کشیدند درون و بیرونش را پر از سموم کردند و این شخص آلوده شد او را به دام می کشند و اسیر می کنند در این مرحله است که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» (۶) انسان به اسارت در می آید اینکه یک معتاد می گوید من نمی توانم ترک کنم کسی که به بددهنی و بدگویی عادت کرده می گوید من نمی توانم ترک کنم راست می گوید بیچاره برای اینکه در اسارت است وقتی ابلیس او را به اسارت گرفت به وسیله ی همین نفس عالماً عامداً معصیت می کند چرا، برای اینکه تحت فرمان دیگری است همین نفس مسؤله که هم اکنون تحت اسارت ابلیس در آمد می شود «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (۷) وگرنه اول که امیر نیست تا آدم را اسیر نکنند امیر نمی شود اول اسیر می کنند بعد امیر می شود و تا تسویل نباشد کسی را اسیر نمی کنند تسویل اول است، اسارت ثانی است، اِمَارَت ثالث است.

ص: ۱۶۱

۲- (۱۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

۳- (۲۰) . سوره ی شمس، آیات ۷ و ۸.

۴- (۲۱) . سوره ی یوسف، آیه ی ۸۳.

۵- (۲۲) . سوره ی طه، آیه ی ۹۶.

۶- (۲۳) . نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۷- (۲۴) . سوره ی یوسف، آیه ی ۵۳.

پرسش: پس حضرت مسیح (علیه السلام) از همان اول فرمود: «لَا تَمَارَهُ بِالسَّوَاءِ».

پاسخ: بله دیگر، فرمود اگر من مواظب نباشم این است حضرت آن مسئله ی تسویل را پشت سر گذاشته، اسارت را پشت سر گذاشته در برابر آنها فرمود این نفس این است شما را الآن دارد به دام می کشد امیر شما شد و اسیر ماست. خب، بنابراین وجود مبارک ابراهیم به عمویش فرمود: «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» برای اینکه، اینکه شما را وادار کرده که از توحید فاصله بگیرید به دام صنم و وثن بیفتید این شیطان است عبادت او همان اطاعت اوست نه عبادت او به این معنا که او را سجده کنید این بیان نورانی وجود مبارک امام جواد (سلام الله علیه) است ائمه دیگر هم فرمودند که «مَنْ أَصْقَى؟ إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ اللَّهِ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ ابْلِيسَ فَقَدْ عَبْدَ ابْلِيسَ» (۱) فرمود اگر کسی گوش به حرف کسی بدهد حرف او را گوش بدهد برابر حرف او عمل بکند دارد او را عبادت می کند اگر او حرف خدا و پیغمبر را زده این در حقیقت از خدا و پیغمبر اطاعت کرده و خدا و پیغمبر را عبادت می کند اما اگر او از هوس و از ابلیس و امثال اینها سخن گفته این در حقیقت دارد ابلیس را عبادت می کند اینکه در سوره ی مبارکه ی «یس» هم آمده «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» آیه ی شصت سوره ی مبارکه ی «یس» آن هم یعنی اطاعت نکنید چه اینکه مشابه این در سوره ی مبارکه ی «نساء» هم گذشت در سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ی ۱۱۷ این است که «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» اینها یا اناس را دعوت می کنند چون ملائکه را اینها اناس می دانستند بنات الله می دانستند یا شیطان را دعوت می کنند یعنی مدعو اینها و منادای اینها و مرجع اینها یا آن فرشته ها هستند که آنها را عبادت می کردند یا این شیاطین که أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا.

ص: ۱۶۲

Your browser does not support the audio tag

وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۳) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۵) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۶) قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۷)

وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) خصیصه ی جهانی دارد لذا قرآن کریم در بخشهایی از قرآن خداوند در بخشهایی از قرآن کریم این خصائص وجود مبارک ابراهیم را یکی پس از دیگری تبیین می کند. جریان امامت ابراهیمی که «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (۱) از آنجا شروع شده حُلَّت و دوستی ابراهیمی که «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (۲) از آنجا شروع شده، مَلَّت ابراهیمی در خاورمیانه از پایان سوره ی مبارکه ی «حج» فرمود: «مَلَّلَ أَيْبُكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَيِّمًاكُمْ الْمُشْرِكِينَ مِنْ قَبْلُ» (۳) از آنجا شروع شده، حَجَّ ابراهیمی از آنجا شروع شده، بنیان گذاری کعبه، کعبه ی ابراهیمی از آنجا شروع شده، قربانی ابراهیمی از آنجا شروع شده، مناسک ابراهیمی از آنجا شروع شده، برائت از مشرکین از آنجا شروع شده این است که جریان حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) در بخش خاورمیانه ممتاز بود درباره ی انبیای قبل از حضرت ابراهیم مثل نوح (سلام الله علیه) چون تاریخ مدوئی با آمدن طوفان جهانی در دست نیست خیلی قرآن کریم از ماقبل طوفان سخن نگفته. درباره ی وجود مبارک ابراهیم حضرتش با هر کسی به اندازه ی اقتضای حال سخن گفته با عمومی خود که درباره ی بطلان بت پرستی سخن می گوید یک براهین متوسط و قابل درک عمومی ذکر کرده درباره ی خودش که «وَجْهَتْ وَجْهِي» (۴) می گوید و مانند آن براهین قوی تری ذکر می کند. آنچه در انجیل فعلی مطرح است از این خصایص ظاهراً سخنی به میان نیامده در انجیل از جریان حضرت مسیح آن طوری که قرآن به عظمت یاد می کند سخن به میان نیامده از زکریا (سلام الله علیه) آن طوری که قرآن به عظمت ذکر می کند به میان نیامده این چند آیه ای که مربوط به زکریا بود، مربوط به یحیی بود، مربوط به عیسی (علیهم الصلاه و علیهم السلام) بود اینها را شما به انجیل فعلی مراجعه می کنید می بینید این معارف بلندی که قرآن درباره ی این بزرگواران فرمود در انجیل فعلی نیست وجود مبارک عیسی تنزیه خدا را بر تبریته ی مادر خود مقدم می دارد هم لفظاً مقدم می دارد هم در کیفیت دلالت مقدم می دارد اولین حرفی که وجود مبارک عیسی می زند «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» (۵) اگر سخن از عبودیت او نسبت به پروردگار است درباره ی اینکه او معبود است، مسبح است، قدوس است سخن به میان می آید این را مقدم داشت بر تبریته ی مادر و این را با دلالت مطابقه ذکر کرد آن را با دلالت التزام نگفت مادر من معصومه و عذراست اما همین حرفش بالالتزام دامن مادر او را تطهیر می کند این چهار کار را با چهار گونه انجام داد تنزیه خدا یک، تبریته ی مادر دو، دلالت مطابقه سه، دلالت التزام چهار، تنزیه خدا را با دلالت مطابقه بیان کرده، تبریته ی مادر را با دلالت التزام بیان کرده، یکی را مقدم داشته یکی را مؤخر این گونه از معارف در انجیل نیست در جریان حضرت ابراهیم هم همین طور حالا وجود مبارک حضرت ابراهیم حرفهای میانی را با عمومی خود در میان می گذارد نه حرفهای نهایی را، حرفهای نهایی را

بعد از رؤیت ملکوت در میان می گذارد این سه دلیلی که ذکر فرمود که «لَمْ تَعْبُدْ مَا لَا يَشْمَعُ» یک، «وَلَا يُبْصِرُ» دو، «وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً» سه، این سه تا برهان است برای اینکه سه تا حدّ وسط است سه قیاس تشکیل می شود معبود تو سمیع نیست، خدا باید سمیع باشد بلکه بشنود حرف تو را مناجات تو را خواسته های تو را، پس این صنم و وثن معبود نیستند صنم و وثن بصیر نیستند معبود آن است که بصیر باشد ببیند تو را نیاز تو را به تو برساند و مانند آن پس اینها معبود نیستند صنم و وثن باید مشکل تو را حل کنند اینها مشکل گشا نیستند «لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً» پس اینها معبود نیستند این سه برهان که با سه حدّ وسط تشکیل می شود یک براهین میانی است اما وجود مبارک ابراهیم در همین مقاطع با «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» شروع کرده فرمود چیزهایی خدا به ما داد که به شما نداد نفرمود من عالم و شما جاهلید، نفرمود من خودم تحصیل کردم شما نرفتید به دنبال علم گفت «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» به ما فیضی آمد و نصیب ما شد که نصیب تو نشد، او را تجلیل نکرده تسفیه نکرده به سفاهت یا به جهالت منسوب نکرده نفرمود تو عالمی و من جاهلم این چنین نفرمود فرمود: «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» اگر پیروی من بکنی در حقیقت پیروی آن علم نافع بکنی من تو را به صراط سوی هدایت می کنم بعد از آن به بعد به نهی پرداخت «يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» در بحث «يَا أَبَتِ» که دیروز این جمله تعبیر شده که گاهی برای مبالغه ی در عاطفه بین «تاء» و «ياء» جمع می شود می گویم «یا اُبتی» در برخی از تفسیرها مثل کنزالدقائق و اینها گفتند این چنین نیست که بین «تاء» و «ياء» جمع بشود بگویند «یا اُبتی» اگر خواستند چیزی اضافه کنند با «الف» اشفاق و عاطفه اضافه می کنند می گویند «یا اُبتا»، «یا اُبتی» می گویند استعمال نشده به هر تقدیر «يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» برای اینکه این شیطان است شما را به صنم و وثن دعوت می کند برای اینکه «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» معصیت کردن خدا قبیح است و اگر خدا را با اسمای جمال مثل رحمت و امثال ذلک ذکر می کنند قبیح تر است کسی که رحمان است رحمت دارد، احسان دارد، لطف دارد، عنایت دارد، رزق دارد، گرم دارد، شفا دارد، نافرمانی او خیلی قبیح است اگر بگویند «لَا تَعْصِي الْمَوْلَى؟» این یک پیام دارد، بگویند «لَا تَعْصِي الْمُنْعِمَ، لَا تَعْصِي الْمُكْرِمَ، لَا تَعْصِي الْمَعْلَمَ» یک پیام دیگری دارد شیطان نسبت به رحمان که ذات اقدس الهی جز رحمت چیزی نسبت به او روا نداشت معصیت کرد تو اگر پیرو او باشی الرحمان را معصیت می کنی با اینکه همه ی انحای رحمت را خدا نسبت به شما ارزانی داشت نسبت به او کجراه و بیراهه می روید «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ» حالا- نهایت عاطفه را رعایت می کند «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ» نفرمود اگر بت پرست بودی به جهنم می روی با اینکه بت پرست به جهنم می رود اما چند تعبیر رقیقانه دارد یکی اینکه فرمود: «إِنِّي أَخَافُ» من می ترسم، خب این امر یقینی است که جای خوف نیست اینکه می گوید می ترسم یعنی آینده خیلی روشن نیست من هراسناکم ممکن است این آسیب به تو برسد در حالی که آینده ی مشرکان یقینی است که دوزخ است دیگر نفرمود تو یقیناً عذاب می بینی تعبیر به خوف کرد ثانیاً تعبیر به مَسّ کرد که نشانه ی قَلت است در حالی که مشرکان هم درون سوزی دارند هم روسوزی، روسوزی شان می بینید این ناناها گاهی خمیر است ولی رویش سوخته است این را می گویند صِلی، صِیلا، یصلی چنین سوخت و سوزی است «يُصَلِّي النَّارُ الْكُبْرَى» (۶) اما اگر درون سوزی و بیرون سوزی و همه جا سوزی باشد از باب ثلاثی مجرّد به ثلاثی مزید می رود می شود «نَصْلِيهِ جَحِيم» (۷) آنکه درونش، بیرونش همه جاییش سوخته می شود «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْتَدَةِ» (۸) درون را می سوزاند «كَلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» (۹) بیرون را می سوزاند این درون سوزی و بیرون سوزی به باب تفعیل می رود و مبالغه و شدّت را می رساند می شود «نَصْلِيهِ جَحِيم» آنها را تعبیر نکرده این برای مشرکین است و برای منافقین است آن طور تعبیر نکرده فرمود: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ» آن هم عذاب آن را در رتبه ی سوم با تنوین تنکیر تحقیری ذکر کرده «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ» خب این سه تعبیر نشانه ی کمال رقت است و گر نه مشرک که دیگر سخن از خوف

نیست، سخن از مس نیست، سخن از «عَذَابٌ» نیست که تنوینش تنکیر باشد «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ» آن هم از ناحیه ی رحمان تو چه کردی که الرحمان نسبت به تو دارد تعذیب اعمال می کند «عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» آن وقت جزء اولیای شیطان می شوی با او قرین می شوی و با او هم جهنمی می شود که «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَتَّبِعُكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» خب، وقتی آن شدی گرفتار عذاب دیگر می شوی همان طوری که در ناحیه ی رحمت و جنبه ی اثباتی بهشت هست و رضوان هست اما «رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۱۰) در جریان نفی و عذاب هم دوزخ هست لعنت الهی هم هست «و لعنه الله أكبر» بدترین عذاب لعنت خداست قهر الهی است طرد الهی است و پایین تر از او همین سوخت و سوز است همان طوری که در طرف اثباتی بهشت فضیلت هست و نعمت است اما رضای پروردگار «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» در طرف نفی و درکات دوزخ هم سوخت و سوز عذاب است اما لعن الهی و بی مهری الهی و طرد الهی عذاب اکبر است فرمود: «فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» اگر ولی شیطان شدی به کنایه فهماند که گرفتار آن عذاب اکبر هم خواهی شد «فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا».

ص: ۱۶۳

- ۱- (۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۴.
- ۲- (۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۵.
- ۳- (۳) . سوره ی حج، آیه ی ۷۸.
- ۴- (۴) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۹.
- ۵- (۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۰.
- ۶- (۶) . سوره ی اعلیٰ؟، آیه ی ۱۲.
- ۷- (۷) . سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.
- ۸- (۸) . سوره ی همزه، آیات ۶ و ۷.
- ۹- (۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.
- ۱۰- (۱۰) . سوره ی توبه، آیه ی ۷۲.

بعد شروع کرد این سخنان وجود مبارک ابراهیم خلیل بود حالا- عموی او در پاسخ این چنین گفت «قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي» این استفهام انکاری همراه با توبیخ است آیا تو از آلهه و بتهای من گریزانی اعراض می کنی از آنها فاصله می گیری «أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ» می بینید تمام این صدر و ساقه ی جوابها و سؤالها آن طرف در کمال عاطفه و رحمت است این طرف در کمال قهر و قساوت وجود مبارک حضرت ابراهیم کلامش مصدّر است به «يَا أَبَتِ» چهار مورد «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» و مانند آن، اما عموی او وقتی می خواهد جواب بدهد دیگر نمی گوید «یا بنی» یا مثلاً «بنی أخیه» و مانند آن این تعبیرات عاطفه انگیز را ندارد یک، و اسم مبارک ابراهیم را هم می برد دو، آن هم آخر ذکر می کند سه، دیگر نمی گوید «یا ابراهیم» اراغب أنت عن آلِهَتِي» خب بالأخره جواب باید مطابق با همان مناظره و سؤال باشد دیگر وجود مبارک ابراهیم در تمام این کلمات چهارگانه اول فرمود: «يَا أَبَتِنَن» «يَا أَبَتِ» این هم باید بفرماید «یا بنی» یا مثلاً «یا بنی أخیه» و مانند آن «یا بنی أخیه» و مانند آن، اما اسم حضرت را می برد نه کنیه و آخر هم ذکر می کند نه اول گفت «أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ» با

لحن تند و استفهام انکاری آمیخته با توبیخ. بعد توبیخ را بالصراحه ذکر کرد «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُ» اگر دست از این کار برنداری و از اعتراض به بت پرستی صرف نظر نکنی «لَأَرْجُمَنَّكَ» تو را رجم می کنم حالا- یا رجم به کلام نظیر سَبَّ و لعن و شتم و امثال ذلک یا رجم بالحجاره یعنی بالأخره طردت می کنم «وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا» این مَلِيًّا یا از ملامت است معنای زمان طولانی یعنی مدت درازمدتی از ما فاصله بگیر من نبینمت یا نه، «مَلِيًّا» یعنی «حَقِيقًا، هَلِيًّا لَاثِقًا بِالذَّهَابِ» تو اصلاً وظیفه ات این است یعنی آنکه شایسته توست این است که از اینجا بروی بیرون و ما نبینمت. خب، پس جواب مبنی بر فُضْ غَلِظَ القلب بودن است از ناحیه این تعبیر به اسم شده یک، تأخیر لفظی است دو، تصدیق به همزه ی انکار است سه، تهدید به رجم است لساناً یا حجاره چهار، امر به هجرت است یا زمان طولیل و مانند آن پنج، این گوشه ای از برخورد ابتدایی وجود مبارک حضرت ابراهیم با عمو. اینها آن مقام ابراهیمی نیست مقام ابراهیمی را که ذات اقدس الهی تبیین می کند او را برتر از وجود مبارک عیسی مسیح می داند درباره ی عیسی مسیح برترین معجزه ی او احیای موتا بود که مُرده را زنده می کرد به اذن الله و خدا هم فرمود: «تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي» (۱) آن هم می گفت «أُحْيِي الْمَيِّتَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲) اما نموداری از حشر اکبر را به دست وجود مبارک ابراهیم خلیل انجام داد به وسیله ی عیسی مسیح انجام داده باشد نبود وجود مبارک ابراهیم خلیل عرض کرد «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» (۳) نه «كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؟» به من نشان بده که تو چگونه مُرده را زنده می کنی به من یاد بده که من هم مُرده زنده کردن را یاد بگیرم «الْمَيِّتَ» را که نموداری از حشر اکبر است نه «الْمَيِّتَ» تو در قیامت چگونه این همه را که با هم مخلوط شدند زنده می کنی؟ فرمود تو هم بالأخره چهارتا حیوان بگیر، بکُش، اجزایشان را در هم مخلوط بکن ذراتشان را به هم مرتبط بکن که هیچ راهی برای امتیاز نباشد وقتی خواندی «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا» (۴) تو بگو یا طاووس یا فلان یا فلان اسم این چهار مرغ را ببر اینها را بخوان اینها همه پَر می کشند می آیند این نموداری از حشر اکبر است که چنین جریانی درباره ی حضرت عیسی که نبود که مثلاً ذرات اجرام پراکنده بشود بعد مخلوط بشود ممزوج بشود راه تشخیص نباشد بعد وجود مبارک حضرت عیسی اینها را بخواند اینها ذرات از هم جدا بشود هر کدام به صاحب بدن اصلی اش برگردد اینکه نبود که مرده ای را بله زنده می کرد اما مُرده ی درهم آمیخته ی با ذرات دیگری که نبود این کار مخصوص حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) بود و کرده وجود مبارک حضرت ابراهیم باید در آن آیات شناخته بشود و در رؤیت ملکوت شناخته بشود در «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (۵) شناخته بشود، «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» (۶) شناخته بشود و مانند آن، حالا اینها براهین میانی است در همین حد هم شاید در انجیل نباشد اما آن مقداری که فحص کردند درباره ی زکریا، درباره ی یحیی، درباره ی خود عیسی (سلام الله علیهم اجمعین) آن عظمتی که قرآن کریم برای اینها قائل است اینها در انجیل فعلی نیست آن وقت اینها تأیید می کند فرمایش مرحوم کاشف الغطاء را که اگر قرآن نبود و معرفی انبیای الهی با این جلال و شکوه نبود اثری از یهودیت و مسیحیت نبود و وجود مبارک ابراهیم اصراری دارد که از اصلاب طاهرین باشد و اینها از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که «لم ازل عن اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات» (۷) خدای سبحان این جریان اینکه اصلاب شامخه و ارحام مطهره مخصوص سیدالشهداء (سلام الله علیه) نیست همه ی این چهارده معصوم این طورند وجود مبارک پیغمبر فرمود: «لا- یزال» خدای سبحان مرا از اصلاب طاهرین به ارحام طاهرات آورده با اینکه قرآن بالصراحه فرمود: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» خب اگر «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» از این طرف هم این ذوات قدسی از اصلاب طاهره به ارحام مطهره منتقل شدند معلوم می شود الی آدم (سلام الله علیهم اجمعین) اجداد اینها مؤمن و موحد بودند حالا- یا بالاجمال یا بالتفصیل آن خصوصیاتش برای ما روشن نیست اما این حدیث نورانی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دلالت می کند بر اینکه پدر ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) موحد بود بحث مبسوط گوشه ای در سوره ی مبارکه ی «بقره» آمده و تفصیل بیشترش در سوره

ی مبارکه ی «ابراهیم» که وجود مبارک ابراهیم در سنّ پیری با اینکه دوران نَهی از استغفار برای مشرکین را قبلاً پشت سر گذاشت در دوران پیری می گوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ» (۸) کذا و کذا بعد «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ» (۹) والد و والده غیر از آب و ام است به عمو هم می گویند آب به جد هم می گویند آب به پدر هم می گویند آب، اما فقط به پدر می گویند والد از اینکه بالصراحه در آخر عمر عرض کرد خدایا پدر و مادر مرا پیامرز با اینکه ذات اقدس الهی فرمود هیچ کسی حق ندارد برای مشرکین طلب مغفرت کند با اینکه فرمود وجود مبارک حضرت ابراهیم اگر برای عمو خواست طلب مغفرت بکند گرچه نکرده است این برابر وعده ای بود که به او داد فرمود اگر تو مؤمن بشوی من گذشته ات را از ذات اقدس الهی درخواست عفو می کنم معلوم می شود با برهان قاطع که پدر وجود مبارک ابراهیم موخّید و مسلمان و معتقد بود چه اینکه اسلام به معنی اعم چه اینکه خود وجود مبارک ابراهیم هم همین طور بود قرآن می فرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱۰) او یهودیت را طرد می کند، مسیحیت را طرد می کند، شرک را طرد می کند، اسلام را به معنای اعم و جامع که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۱۱) او را ثابت می کند یک وقت هم بحث شد که آنچه در خاورمیانه از معارف توحیدی، جهان بینی توحیدی، از فلسفه و کلام توحیدی در کلّ خاورمیانه مطرح است به برکت ابراهیم خلیل است قبلاً چه بود ما نمی دانیم اما کسی که مسئله توحید را، مسئله ی اینکه «لَا أُحِبُّ الْآفَلِينَ» (۱۲) را مسئله ی اینکه هیچ کسی جز خدا معبود نیست او را آورده، «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» را برهان اقامه کرده، «يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» (۱۳) را برهان اقامه کرده، مناظره کرده، مبارزه کرده در آتش رفته و نسوخته آن روز گرچه رسانه های گروهی به این صورتی که مثلاً کسی یک جا برهان اقامه کرده به شرق و غرب عالم برسد نبود اما وقتی یک حادثه ی مهّتی رخ بدهد همه باخبر می شوند وقتی حادثه ی آتش سوزی ابراهیم خلیل مطرح شد که گفتند «حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ» (۱۴) همه رفتند در مراسم آتش سوزی ببینند آتش سنگینی مشتعل شده وجود مبارک را با منجیق انداختند و آن آتش گلستان شده این چیزی نبود که در یک شهر بماند این طولی نکشید که کلّ خاورمیانه را پیچید روم هم در شمال غربی مصر و این قسمتها ترکیه و اینهاست اگر ارسطوها، افلاطونها، حکمای یونان و آن قسمتهای یونان پدید آمدند به برکت همین حرفها بود حالا قبلاً چه بود ما تاریخ مدوّنی نداریم ولی انسان با ضرس قاطع می تواند بگوید نشر معارف توحیدی در خاورمیانه به وسیله ی حضرت ابراهیم بود.

ص: ۱۶۴

۱- (۱۱). سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۰.

۲- (۱۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

۳- (۱۳). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰.

۴- (۱۴). سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰.

۵- (۱۵). سوره ی انعام، آیه ی ۷۹.

۶- (۱۶). سوره ی انعام، آیه ی ۷۶.

۷- (۱۷). بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۴۸.

۸- (۱۸). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۹.

- ۹- (۱۹) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۱.
- ۱۰- (۲۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۷.
- ۱۱- (۲۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹.
- ۱۲- (۲۲) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۶.
- ۱۳- (۲۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸.
- ۱۴- (۲۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۸.

Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۳) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۵) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۶) قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۷) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۸)»

نام مبارک ابراهیم در قرآن کریم از این جهت مطرح شد که از انبیای الهی بود یک، از نعمت صدیق بودن برخوردار بود دو، و خداوند او را رشد ویژه مرحمت کرد که فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ» (۱) این سه، و سنت و سیرت آن حضرت معیاری است برای تشخیص عقل و سفاقت هر کس روش آن حضرت را گرفت عاقل و خردمند است و هر کس از آن روش فاصله گرفت سفيه است که فرمود: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (۲) پس معیار رشد و سفاقت، عقل و جنون سنت و سیرت ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) است از این جهت نام مبارک او را در قرآن با جلال و شکوه ذکر می کند.

مطلب دیگر آن است که وجود مبارک حضرت ابراهیم برای عرب شناخته شده بود و محترم بود خود را نسل ابراهیم می دانستند کعبه ای که محصول بنای آن حضرت بود آن را تقدیس می کردند، مناسک ابراهیمی را محترم می شمردند منتها مخلوط کردند و مشوب از این جهت روش ابراهیم برای آنها محترم بود.

ص: ۱۶۵

۱- (۱). سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۱.

۲- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۳۰.

مطلب سوم آن است که وجود مبارک ابراهیم چون معیار رشد و عقل است از یک طرف و مورد تکریم مردم حجاز و غیر حجاز بود از طرف دیگر و دارای نبوت و مقام صدیقین بود از طرف سوم علمی را خدا به او داد که به دیگری نداد که فرمود: «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» نه تنها به آزر و تارخ و اینها نرسید به دیگران هم نرسید این علم حصول من عند الله است نه تحصیل من عند غیر الله از غیر خدا ساخته نیست این علم تحصیلی نیست که کسی برود درس بخواند همه ی انبیا این طورند اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد که این نگاری است مکتب نرفته همه ی انبیای الهی این چنین اند نگاران مکتب نرفته اند این طور نیست که مکتبی باشد ابراهیم رفته باشد و چیزی یاد گرفته باشد لذا نگفت من علمی را تحصیل کردم گفت علمی به من رسید در این جهت فرقی بین «أت ی» و «جاء» نیست ممکن است این دو لغت در جای دیگر کاربرد خاص داشته باشند اما اینجا گاهی می گویند «آتَانِي الْكِتَابَ» یعنی «آتانی الکتاب من عند الله»، گاهی هم می گویند «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ» یعنی ما درس نخواندیم از کسی نگرفتیم این عطیه و فیض خاص و موهبت مخصوص

الهی است ما از جایی نگرفتیم تا شما هم بگویید ما هم می رویم فراهم می کنیم «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ وَ مَا لَمْ يَأْت غَيْرُكَ» تنها تو نیستی که از این علم بی بهره ای دیگران هم این چنین است پس قصه ی وجود مبارک ابراهیم خلیل تبیین نبوت و صداقت است از یک سو، تشریح مطالب علم الهی است از سوی دیگر و اگر وجود مبارک ابراهیم به عموی خود می گوید پیرو من باش چون تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علّیت است معنایش این نیست که مقلّد من باش معنایش این است که پیرو علم باش برای اینکه فرمود: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي» یعنی «فَاتَّبِع الْعِلْم» پس تقلید نیست تحقیق است لذا برهان را شروع کرده.

مطلب دیگر اینکه رسم رایج عرب این بود که می گفتند «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»، «مُقْتَدُونَ» و مانند آن، وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) دوتا کار کرده یکی این روش را به هم زده، یکی چون مورد تکریم اعراب بود باید قُعدوه قرار بگیرد باید او را احترام بگذارند حرف او را گوش بدهند، اگر شما وجود مبارک ابراهیم را به عظمت می شناسید دیگر نگوید «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» این هم گفته که «إِنِّي وَجَدْتُ أَبِي عَلَىٰ أُمَّهِ وَضَلَّاهُ وَشَرِكٌ وَكُفْرٌ فُهِدِيته و حاجتته و خالفته و عاندته» و اینها دیگر نگوید «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ» نگوید چون پدران ما این کار را کردند ما هم کردیم خب این هم گفت من دیدم عمومی من بیراهه می رود با او درگیر شدم، پس خود ابراهیم خلیل روش دیگران را نداشت و خود ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) چون قُعدوه بود عرب باید حرف او را گوش بدهد این هم پدر شماست بالأخره، اگر شما می گوید «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ» خب بزرگ ترین پدر شما ابراهیم است ببینید او چه کار کرده اگر تقلید است خب از او تقلید کنید این آمده گفته که حرف من این است که شما باید از علم پیروی کنید من هم نمی گویم مقلد من باشید می گویم «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكُمْ» این دوتا وصف است یکی اینکه من علم دارم شما باید از عالم تقلید کنید، دوم اینکه شما نمی توانید بگوید این علم را ما از جای دیگر هم پیدا می کنیم این علم جای دیگر نیست خب اگر این علم جای دیگر نیست فقط باید از اینجا اطاعت کنید دیگر «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكُمْ وَ لَا يَأْتِيَكُم» نه الآن نیامده، قبلاً نیامده، بعداً هم نمی آید خب اگر این است باید از او اطاعت کنید لذا نفرمود «فَاتَّبَعْنِي مُسْتَقِيمًا» بل بعد از بیان آن حدّ وسط فرمود، فرمود شما باید از علم تقلید کنید لذا برهان را شروع کرده نفرمود چرا این کار را می کنید سه تا دلیل آورده که «لَا يُبْصِرُ» هست، «لَا يَشْمَعُ» هست، «لَا يُغْنِي» هست، «لَا يُغْنِي عَنْكَ» غیر از «لَا يَغْنِيكَ» است، «لَا يَغْنِيكَ» یعنی چیزی به تو نمی دهد، «لَا يُغْنِي عَنْكَ» یعنی باری که روی دوش توست بالأخره باید به مقصد برسانی این بر نمی دارد یک کس دیگر باید این بار را بردارد «أَغْنَىٰ عَنْهُ» یعنی مشکل او را حل کرد یک وقت است کسی می گوید من بی نیازم از او نمی خواهم چیزی به من بدهد این یک راه است یک وقت است نه، کسی زیر بار سنگین دوشش خمیده است این نمی تواند بگوید من کسی را نمی خواهم بالأخره انسان است، مسئول است، حیات مسئولانه دارد، در برابر آفریدگار خودش مسئول است، راهی که در پیش دارد باید این راه را طی کند با مرگ که نمی پوسد با مرگ از پوسیدن به در می آید، از پوست به در می آید تازه اول حیات اوست این بار سنگین را چه موقع باید به مقصد برساند، چه کسی باید این مشکل آدم را حل بکند آن تعبیر «لَا يَغْنِيكَ» یعنی چیزی گیرت نمی آید اما «لَا يُغْنِي عَنْكَ» یعنی باری روی دوش توست یک، حتماً باید کسی این بار را بردارد دو، از تو و امثال تو ساخته نیست این سه، زیر بار خم می شوی چهار، که «وَلْيَحْمِلُنْ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ» خب بنابراین تعبیر «لَا يُغْنِي عَنْكَ» است و برهان هم اقامه می کند اول تا آخرش برهان است منتها این برهان را با عاطفه مخلوط کرده اولش عاطفه، آخرش با عاطفه در چهار آیه مصدر به «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» است آخرش هم می گوید من می ترسم خب انسان از چه کسی می ترسد «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ» من می ترسم کسی علقه ای نداشته باشد وابستگی نداشته باشد عطف و مهربان نداشته باشد، عاطفه معنا ندارد خوف معنا ندارد که طیب یک وقت به بیمار بیگانه نمی گوید من می ترسم آسیب ببینی اما به آشنا می گوید به فرزندش می گوید انسان به کسی که به او دلبسته است می گوید من می ترسم آسیب ببینی من خوف دارم، خب پس اول این چهار تعبیر اول با عاطفه شروع شد آن آخرین تعبیری که زمینه ی خداحافظی است آن هم با عاطفه شروع شد هم برهان است هم عاطفه مستحضرید که قرآن کتاب علمی نیست نظیر فقه و اصول و فلسفه نور است نور یعنی نور، علم را با عاطفه می دوزد می ببیند وقتی می خواهد برهان اقامه کند شما اول تا آخر کتابهای فلسفی و کلامی را ببینید می بینید اصلاً چنین برهانی نیست می گوید «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۱) خب اگر شما این

حرف را در فلسفه بزیند می گویند خلط مبحث کرده ظلم جزء بحثهای حکمت عملی است و باید و نباید است توحید جزء حکمت نظری است و بود و نبود است بینهما بوُّ بعید مگر می شود آدم مسائل فلسفی را یا ریاضی را با ظلم و عدل حل کند شما اگر در مسئله ی ریاضی در جبر و مقابله بگویند من دوست ندارم این چنین باشد می خندند جای دوست و دشمنی نیست جای عدل و ظلم نیست اینجا جای بود و نبود است یا هست یا نیست. مسئله ی حُسن و قبح و ظلم و عدل و این گونه از مسائل برای فقه است و اخلاق است و حقوق است و امثال ذلک در مسائل جهان بینی در ریاضیات در الهیات در فلسفه در کلام سخن از قبح ظلم و حُسن عدل و من این را دوست دارم و من آن را دوست ندارم نیست یک علم خشکی است اما قرآن که علم نیست نور است وقتی نور است باید آن بود و نبود را به این باید و نباید گره بزنند تا اثر کند ما یک دین داریم یک تدین، یک دین داریم یک ایمان، دین مجموعه ی قواعد و قوانین الهی است از عقاید و اخلاق و فقه و حقوق، تدین یعنی باور کردن این، قبول این، ایمان یعنی قبول این، این باعث کمال است و آن یک علم خشک است و اگر به این ایمان و تدین و باور نرسد سودی ندارد لذا قرآن کریم برای اینکه علم را به عمل گره بزنند آن بحثهای بود و نبود را با این باید و نباید گره می زنند می گویند شرک یک ظلم است نکن این کار را بعد از اینکه برهان اقامه کرده با بود و نبود مسئله را حل کرده با باید و نباید ترغیب می کند به تدین و ایمان.

ص: ۱۶۷

پاسخ: خب، بنابراین اگر قرآن کریم به این سبک سخن می گوید برای اینکه می خواهد تعلیم را با تزکیه همراه کند اگر «يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱) بود دیگر نمی گفت «إِنَّ الشُّرُكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۲) اما «يُزَكِّيْكُمْ» هم کنارش هست دیگر، چون «يُزَكِّيْكُمْ» هم هست می گوید شرک، ظلم است کارِ بدی است این هم همین کار را کرده وجود مبارک ابراهیم خلیل فرمود این کار اگر بکنی من می ترسم عذاب بینی خب شما دارید برهان بر توحید اقامه می کنید در بود و نبود حرف می زنید در هست و نیست حرف می زنید چرا در باید و نباید سخن گفتید می ترسم یعنی چه، اما چون دارد هدایت می کند بحثهای حکمت عملی را با حکمت نظری عجین کرده تا «يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» را در کنار «يُزَكِّيْكُمْ» القا کند فرمود نکن من می ترسم خب این هم عاطفه است مگر می شود آدم در برهان وسط مناظره بگوید من می ترسم شما آسیب بینی این اول تا آخر سخنان نورانی ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) هم علم است هم تزکیه، هم تعلیم است هم تزکیه.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک حضرت ابراهیم یک سلسله فرمایشاتی فرمود که به حسب ظاهر جای نقد است و آن این است که حضرت فرمود «لَمْ تَعْبُدُوا مَا لَا يَشْفَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» وَثْنِينَ، صنمین آنهايي که می گویند ما اينها را نمی پرستیم ما اگر فرشتگان را می پرستیم، قدّيسين بشر را می پرستیم و آلهه را می پرستیم و اينها نمادِ آنها هستند می پرستیم برای اینکه «لِيَقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»، «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۳) یک، «هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۴) دو، ما سمیع بصیر مغنی عنا را می پرستیم شما می گوید «لَمْ تَعْبُدُوا مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» خب این چه حرفی است ما که اينها را نمی پرستیم ما کسی را می پرستیم سمیع است، می پرستیم بصیر است، مشکل ما را حل می کند، ما را به الله نزدیک می کند، شفعاء ما عند الله هم این است خب آن روش با این استدلال باطل نمی شود پاسخش این است که عدّه ای از وَثْنِينَ در اثر جهالت آن فرشته ها یا قدّيسين بشر یا موجودات سپهری هر چه هست برای او نمادی تراشیدند از سنگ و چوب، کم کم قداست از صاحب تمثال به خود این تمثال رسید که این تمثال شده گرامی، وجود مبارک حضرت ابراهیم برهان اقامه می کند می فرماید از تمثال تا ممثّل، از ممثّل تا تمثال مشمول این برهان است اگر درباره ی تمثال بحث کنیم سالبه به انتفاء موضوع است این نمی تواند مقرب باشد، نمی تواند شفیع باشد «لفقدان سمع والبصر والإغنا» آنها که سمیع و بصیر و توانمندند بدون اذن خدا کار نمی کنند نمی توانند مقرب یا شفیع باشد «لانتفاء المحمول» چون اينها «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۵) پس هیچ کاری فرشته برای شما نمی کند چون آن روز که وجود مبارک عیسی هنوز به دنیا نیامده بود بعدها تثلیث پیش آمد اگر کسی جزء قدّيسين بشر بود خواستید او را بپرستید این هم «لا يشفع الا بإذنه» پس یا به انتفاء محمول است یا به انتفاء موضوع، «لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» بارت را بر نمی دارد حالا یا برای اینکه خودش عاجز است یا برای اینکه اذن ندارد فرشته عاجز نیست اما اذن ندارد بدون اذن ذات اقدس الهی هم که کاری نمی تواند بکند پس این برهان تام است پس اگر جزء جهله ی وَثْنِينَ و صنمین باشند که همینها را می پرستند بخشی از آیات قرآن کریم ناظر به این است که اينها «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا» أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا» (۶) اليوم که بارها به عرضتان رسید اليوم عصر علم است دیگر یعنی بیش از این مقداری که در این کوی و برزن ما دوچرخه و موتور هست بالای سر ما هم همین موجودات ماهواره ای هست چقدر مگر در این کوچه و در این خیابان موتور هست چند هزار یعنی چند هزار ماهواره بالای سر ما هست الآن اگر عصر علم نیست پس چه موقع عصر علم است اليوم که عصر علم است دو قدم آن طرف تر که

بروید هند می بینید پست ترین موجود را دارند می پرستند از موش تا اعضای بدن انسان دارند می پرستند دیگر، بنابراین این حرف همیشه تازه است حالا- چه کسی اینها را به این وثیت و صنمیت گرفتار کرده مطلب دیگر است مگر الان می شود به گاو (جسارت است) ادرار گاو کسی جسارت بکند همان طوری که ما زمزم و آب زمزم را گرامی می داریم اینها مدفوع گاو را گرامی می دارند الیوم، جمعیت آنها هم بیش از ماهاست این حرف همیشه هست وجود مبارک ابراهیم خلیل فرمود قرآن هم دارد که «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَنْطُشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا» (۷) آخر این را چرا محترم می شمارید این برای این. بعد هم اگر بگویید ما فرشته های الهی را می پرستیم آنها هم که بدون اذن خدا کاری انجام نمی دهند پس بنابراین یا به انتفاء موضوع است یا به انتفاء محمول کاری از این صنم و وثن ساخته نیست این حرفهای عالمانه و محققانه ابراهیم خلیل است دیگر نه تقلید بی جا را تصویب کرده نه اجازه داده که بگوید «إِنِّي وَجَدْتُ أَبِي عَلَى أَمَةٍ وَانِي عَلَى أَثَرِهِ لَمُقْتَدُونَ» این بساطش را به هم زده می ماند مسئله ی عبادتی که تکرار شده یک جا فرمود: «لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ»، یک جا فرمود: «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» آن عبادت اولی به معنای همین پرستش است زیرا وثنی و صنمی بت پرست است عبادت دوم به معنی اطاعت است به قرینه ی خاص برای اینکه اینها شیطان را از آن جهت که شیطان است نمی پرستند اینها به اغوای شیطان به دام بت پرستی می افتند پس عبادت تکرار شده است در هر جا به معنایی است طبق قرینه ی خاص. می ماند پنج، شش مطلبی را که وجود مبارک ابراهیم در این اثنا با آزر در میان گذاشته و همه ی اینها نیازمند به برهان است. فرمود تو اگر این بیراهه رفتن را ادامه بدهی «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» از اینجا ضمناً وجود مبارک ابراهیم ادعا کرد که رحمانی هست، شیطانی هست و شیطان از رحمان سرپیچی کرده و او را معصیت کرده و حرف تو اطاعت از شیطان است و هر کس مطیع حرف شیطان باشد مانند شیطان معذب است که فرمود: «فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» این «وَلِيًّا» با همان تلو هماهنگ است این قطرات باران که پشت سر می آیند می گویند «مَطَرٌ وَلِيٌّ» یعنی یکی پس از دیگری می آید این «فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» یعنی تابع اوایی، تلو اوایی، کنار اوایی خب، اینها همه مبادی تصدیقیه است که احتیاج به اثبات دارد لکن در فضای آن روز اصل وجود مبدأ پذیرفته شده بود مثل اینکه در حجاز هم قبول شده بود در حجاز وقتی که «لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۸) الله، الرحمان و مانند آن نزد وثنی و صنمی پذیرفته شده بود اصل اینکه شیطان خلق شده است پذیرفته شده بود اصل اینکه شیطان معصیت کرده است پذیرفته شده بود این بقیه را وجود مبارک حضرت ابراهیم با آن علمی که خدا به او داد تفهیم عمو کرد و گرنه اگر اصل رحمان را کسی قبول نداشته باشد یک مارکسیسم، یک کمونیسم، یک ملحد که رحمان را قبول ندارد کسی بگوید که شیطان رحمان را معصیت کرده او هر دو را افسانه می داند اما از اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم فرمود شیطان رحمان را معصیت کرد معلوم می شود این مبادی همه پذیرفته شده ی مردم آن عصر بود چه اینکه پذیرفته شده ی مردم حجاز هم بود آنها در اصل وجود واجب شک نداشتند، در اینکه خالق سماوات والأرض واجب است شک نداشتند، در اینکه مدیر کل و راهنمای کل و ربّ الأرباب خداست شک نداشتند تمام بت پرستی شان در ربوبیت جزئی بود گرفتار ارباب متفرقه بودند می گفتند ربّ انسان کسی است، ربّ حیوان کسی است، ربّ رزق کسی است، ربّ شفا کسی است، ربّ اقتصاد کسی است اینهاست و گرنه خود اینها را الله آفرید که اینها می گفتند ما این بتها را عبادت می کنیم «لَيَقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۹) یا «هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۱۰) اگر این مبادی مورد پذیرش عمومی حضرت ابراهیم بود پس جا برای نقد نیست و اگر اصلاً او ملحد بود و قبول نمی کرد بله جا برای نقد هست ولی قرآن کریم وجود مبارک ابراهیم را به عنوان دعوت کننده ی به این مطالب معرفی می کند و آن فضا هم فضای پذیرفتن این مبادی تصدیقیه بود.

- ۱- (۴) . سورة ی بقره، آیه ی ۱۵۱.
- ۲- (۵) . سورة ی لقمان، آیه ی ۱۳.
- ۳- (۶) . سورة ی زمر، آیه ی ۳.
- ۴- (۷) . سورة ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۵- (۸) . سورة ی بقره، آیه ی ۲۵۵.
- ۶- (۹) . سورة ی اعراف، آیه ی ۱۹۵.
- ۷- (۱۰) . سورة ی اعراف، آیه ی ۱۹۵.
- ۸- (۱۱) . سورة ی عنکبوت، آیه ی ۶۱.
- ۹- (۱۲) . سورة ی زمر، آیه ی ۳.
- ۱۰- (۱۳) . سورة ی یونس، آیه ی ۱۸.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم در بخشی از نظراتش نظیر آیه ی سوره ی مبارکه ی «یس» یا سایر آیات راهنمایی می کند قرآن کریم ما را در دو جهت از اطاعت شیطان باز می دارد یکی آن مبادی کلی که شیطان بالأخره خوی استکبار را دارد او با اینکه حق برای او روشن شده است نه تنها معصیت کرد بلکه در برابر خدا ایستاد جُرم شیطان ترک سجده نبود که معصیتی کرده خب حالا- کسی گناه کرده سجده ای را نکرده جرمش استکبار بود یعنی در برابر ذات اقدس الهی گفت شما دستور می دهید که باید سجده کنم ولی به نظر من لازم نیست این همان شیطنت است اینکه معصیت نیست این کفر است این استکبار کافرانه است جُرم او همین است که در برابر الله می گوید «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۱) این «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» سِر از آن استکبار در آورده دیگر، خب پس جرم او این است که خود را در برابر الله صاحب نظر می بیند این دیگر جزء گناهان عادی که نیست وجود مبارک حضرت ابراهیم گفت او چنین آدمی است پیروی او انسان را به اینجاها می رساند خدای سبحان گاهی همین خطر را ذکر می کند گاهی هم می فرماید بالأخره شما ریشه ی خانوادگی تان هم حفظ بکنید این پدرتان را از بهشت در آورده اینکه می گویند پدرش را در آورده، پدرش را در آورده این از همین است پدرتان را از بهشت در آورده، مادرتان را از بهشت در آورده مگر نسبت به شما رحم می کند «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» (۲) اینکه می گویند پدرش را در آورده، پدرش را در آورده یعنی این، این پدرتان را از بهشت در آورده، مادرتان را از بهشت در آورده و تمام تلاش و کوشش اش این است که شما را هم مسلوب الحیثیه بکند آبرو را ببرد و انسان هم به آبرو زنده است اگر خدای ناکرده این یک قطره حیثیت به نام آبرو از انسان گرفته بشود انسان زباله ای است انسان مسلوب الحیثیه که کاری از او ساخته نیست فرمود مواظب باشید این در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بحثش گذشت که «لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» و تلاش و کوشش می کند «لِيُرِيَهُمَا سَوْءَآتِيَهُمَا» (۳) این همان تعبیر رایج فارسی است که ما از گفتنش معذوریم فرمود این کاری کرده که اینها را مسلوب الحیثیه کرده جامه اینها را پایین کشیده این کار را می کند شیطان بالأخره اگر مسئله ی قیامت برای شما مطرح نیست آبرویتان را در دنیا بخواهید همین معنا را در ذیل آیه ی «يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ» ذکر کردند گفتند وجود مبارک ابراهیم که دارد من می ترسم عذاب الهی برسد او که به قیامت معتقد نیست این اشکال وارد است الله را قبول دارد، شیطان را قبول دارد، شیطان در برابر الله مستکبرانه معصیت کرده قبول دارد، اما قیامت را قبول ندارد تا شما بگویید «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ» گفتند این عذاب، عذاب دنیاست ممکن است عذاب قیامت هم دنباله ی این باشد ولی لَبَه ی تیز تهدید وجود مبارک ابراهیم عذاب دنیاست آخر عذاب دنیا همین است دیگر تلاش و کوشش شیطان این است که انسان را مسلوب الحیثیه بکند این در جبهه ی جنگ کُشته نمی خواهد اسیر می خواهد فرق جهاد اکبر و جهاد اصغر این است که در جهاد اصغر تلاش و کوشش این است که یا اسیر بگیرند یا بکشند، در جهاد اکبر نمی خواهند ما را بکشند ما را اسیر بگیرند می خواهند تابع آنها باشیم کشته نمی خواهد که این نوکر می خواهد اگر کسی در جبهه ی جهاد اکبر _ معاذ الله _ آسیب دید مشمول همان بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) می شود که «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَتْ حَتَّى هَوَى أَمِيرٌ» (۴) اما اینکه وجود مبارک ابراهیم کاری کرده که بالاتر از کار حضرت عیسا است در مسئله ی احیای موت ی جریان حضرت عیسی خب مُرده را زنده می کرد ولی جریان حضرت ابراهیم سخن از حشر اکبر است تنها مُرده را زنده کردن نیست اینجا دوتا مطلب است یکی اینکه خدایی که بار اول به کسی حیات داد بار دوم به طریق اولی می تواند او را حیات بدهد به حسب درک ما، اما «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» (۵) چون برای خدا اولی و غیر اولی، آسان و آسان تر معنا ندارد ولی در تقریر برهان کسی که بار اول موجودی را حیات داد بار دوم به طریق اولی می تواند او را حیات بدهد، اما وجود مبارک حضرت ابراهیم که بار اول به اینها حیات نداد بار اول حیات را دیگری دارد اینجا وجود مبارک ابراهیم هم تازه

دارد بار اول حیات می دهد اشکال و پیچیدگی کار حضرت ابراهیم این است که هم باید مُرده را به اذن خدا زنده کند، هم «وَأَمْتَّازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (۶) را عملی کند این بدن‌ها به هم تنیده است این ذرات به هم آمیخته است اگر ذرات مؤمن و کافر به هم آمیخته است، عادل و ظالم آمیخته است، فاسق و عادل به هم آمیخته است تفکیک این ذرات چگونه است یکی از شبهات همین است، شبهه ی آکل و مأکول همین است، شبهات دیگر همین است وجود مبارک حضرت ابراهیم دارد حیات تازه می دهد گرچه اینها قبلاً به احیای الهی زنده شده بودند اما نه به حیاتِ ابراهیمی ثانیاً دارد تفکیک می کند تمیز می دهد که هیچ جزیی، هیچ ذره ای جزء بدن دیگری نشود خب وقتی این از بنده ی خدا ساخته است از خدا به طریق اولیا.

ص: ۱۶۹

-
- ۱- (۱۴) . سوره ی ص، آیه ی ۷۶.
 - ۲- (۱۵) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.
 - ۳- (۱۶) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.
 - ۴- (۱۷) . نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.
 - ۵- (۱۸) . سوره ی نحل، آیه ی ۶۰.
 - ۶- (۱۹) . سوره ی یس، آیه ی ۵۹.

أَقَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لِنِ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (٤٦) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (٤٧) وَأَعْتَرِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِمُدْعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (٤٨) فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (٤٩) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (٥٠)»

اینکه خدای سبحان به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ» (۱) و در سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» هم فرمود وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) اسوه برای همه است برای آن خصایصی است که وجود مبارک ابراهیم خلیل داشت و برکات فراوانی به وسیله ی آن خصایص نصیب او شد. در برخورد با اعضای خانواده که آنها را به توحید دعوت می کرد رنجهای فراوان و بی مهریهای زیادی از آنها دید اولین برخورد تند و خشن این بود که عموی آن حضرت به آن حضرت بعد از دعوت توحیدی گفت «أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ» در برابر برهان ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) تهدید به رجم کرد رجم یک طرد با ذلت است یک قتل با ذلت است یک اعدام ذلیلانه است گذشته از اینکه اعدام است ذلت را هم به همراه دارد این اعدام ذلیلانه، طرد و قتل ذلیلانه از دیرزمان بین افراد جاهل و ستمکار بود به وجود مبارک نوح گفتند «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» (۲) به شعیب پیغمبر گفتند به فرستاده های انبیای دیگر گفتند همه ی این رجمها در قرآن کریم به این صورت نقل شده است که آنها به حضرت نوح (سلام الله علیه) گفتند «يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» اگر دست برنداری تو را رجم می کنیم این اختصاصی به وجود مبارک نوح نداشت آیه ی ۱۱۶ سوره ی «شعراء» این بود وقتی نوح فرمود: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ» (۳) به وجود مبارک نوح گفتند «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» ما تو را به همراه سایر پیروان تو ولو اندک باشند اینها را رجم می کنیم یعنی اعدام ذلیلانه چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» از جریان رجم شعیب سخنی به میان آمده است آیه ی ۹۱ سوره ی مبارکه ی «هود» این بود که «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ» این رجم از دیرزمان بود که طرد با ذلت است در سوره ی مبارکه ی «دخان» هم جریان رجم به این صورت مطرح شده است که اگر دست از هدایت مردم برنداری ما شما را رجم می کنیم این تهدید همچنان ادامه داشت در جریان فرعون و بعد از فرعون هم این مسئله درباره ی وجود مبارک موسی و تهدیدی که فراغنه ی موسی کرده بودند آن هم همین بود که تهدید به رجم کرده بودند آنچه در سوره ی مبارکه ی «دخان» آیه ی بیست آمده این است «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» که وجود مبارک موسای کلیم به اینها فرمود اصل قصه در سوره ی مبارکه ی «دخان» از آیه ی شانزده به بعد شروع می شود که «وَلَقَدْ قَتَلْنَا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ * أَنْ أَذُوا إِلَئِي عِيَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * وَأَنْ لَا تَغْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ * وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» این از دیرزمان بود قرآن کریم سنتهای باطل افراد را در اعصار گذشته نقل می کند یک، بعد می فرماید: «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» (۴) این دو، اینها ولو از نظر نژاد و زبان و زمین متفاوت اند ولی از نظر دل یکی اند شبیه هم اند «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» که در سوره ی مبارکه ی «بقره» است ناظر به همین گروه است خب از زمان وجود مبارک نوح تا زمان وجود مبارک موسای کلیم فاصله

خیلی است اما به همه ی این انبیا تهدید می کردند ما شما را رجم می کنیم این بر اساس همان «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» است.

ص: ۱۷۰

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۴۶.

۲- (۲). سوره ی شعراء، آیه ی ۱۱۶.

۳- (۳). سوره ی شعراء، آیه ی ۱۱۴.

۴- (۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۸.

پرسش: طرد به معنای لغوی اش است یا اصطلاحی.

پاسخ: حالا- طردِ مذله است گاهی سنگسار است رجم هر قومی به حسب خود آن قوم است گاهی ممکن است که رجم به حجاره باشد، گاهی ممکن است رجم به چیز دیگر باشد ولی آنکه در مفهوم رجم مأخوذ است طردِ مذله است. خب، اینها بر اساس «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» با اینکه عصرشان و مصرشان فرق می کرد فکرشان یکی بود.

پرسش: «قُلُوبُهُمْ شَتَّى» (۱) پس چیست حاج آقا؟

پاسخ: این «قُلُوبُهُمْ شَتَّى» هم نشانه ی اختلاف است دیگر در سوره ی مبارکه ی «حشر» دارد که «تَخَسَّبُ لَهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى» اینها خیال می کنند که با هم متحدند اینها متحد نیستند هرگز با هم متحد نیستند گرچه بدنهای اینها کنار هم جمع می شوند یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) هست که در بعضی از خطبه ها فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أُبْدَانُهُمْ وَالْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ» (۲) شما کنار هم نشسته اید ولی دلها و خواسته هایتان فرق می کند «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ». (۳) خب، این یک کار مبارزه ی وجود مبارک موسای کلیم بود از راه برهان که مناظره هم بود لکن از یک طرف نظریه پردازی بود از یک طرف سب و لعن و طرد و رجم دیگر مناظره ی علمی نبود بر خلاف آنچه در سوره ی مبارکه ی «بقره» نقل شد که با نمرود مناظره کرد و او هم به حسب ظاهر در آن محفل پاسخش را داده حضرت دلیل دیگر آورده که «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ». (۴)

ص: ۱۷۱

۱- (۵). سوره ی حشر، آیه ی ۱۴.

۲- (۶). نهج البلاغه، خطبه ی ۲۹.

۳- (۷). سوره ی حشر، آیه ی ۱۴.

۴- (۸). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸.

مطلب بعدی که باعث تذکره ی سیره ی وجود مبارک ابراهیم شد این است که او در برخورد نهایت احترام را گذاشت دعوت او با برهان بود آمیخته با عاطفه، پاسخی که دریافت کرد تهدید بود آمیخته با تحقیر، جوابی که در برابر این پاسخ می دهد باز کریمانه است این گفت «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ» (۱) یا «سَلَامٌ عَلَیْکَ» این سلام حالا می تواند سلام تودیع باشد هم می تواند «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (۲) باشد وجود مبارک ابراهیم در پاسخ این چنین فرمود وقتی که عموی او گفت که «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا» وجود مبارک ابراهیم فرمود: «سَلَامٌ عَلَیْکَ» چون او گفت که از من فاصله بگیر درازمدت من نبینمت «مَلِیٌّ» یعنی مدت طولانی حضرت فرمود: «سَلَامٌ عَلَیْکَ» این «سَلَامٌ عَلَیْکَ» احتمالاً سلام تودیع است که سیدناالاستاد نمی پذیرد می فرماید این سلام تودیع و خداحافظی نیست برای اینکه وجود مبارک ابراهیم مدت ها بعد از آنجا فاصله گرفته رفته شام این چنین نبود که صرف برخورد با عموی او باعث شده باشد که او از آنجا هجرت کرده باشد به شام این نقد می تواند صواب نباشد برای اینکه تودیع از ملت و تودیع از آن منطقه غیر از تودیع از عموست در مسائل خانوادگی این ممکن است که از عموی خودش فاصله گرفته باشد با این تودیع ولی از ملت بخواهد فاصله بگیرد در آیه بعد مطرح است خب پس اگر کسی گفت «سَلَامٌ عَلَیْکَ» این سلام تودیع است برهانی بر خلاف او نداریم البته آنچه را که ایشان فرمودند آن هم می تواند درست باشد برای اینکه برخورد وجود مبارک ابراهیم برابر بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «فرقان» برخورد کریمانه بود.

ص: ۱۷۲

۱- (۹) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۳.

۲- (۱۰) . سوره ی فرقان، آیه ی ۷۵.

پرسش: ممکن است دعا باشد.

پاسخ: «سَلَامٌ عَلَيْكَ» سلام، دعا نیست کلام آدمی است اگر کسی در نماز بگوید سلام، عمداً بگوید نمازش باطل است برای اینکه سلام نه ذکر است و نه دعا، خب اگر چیزی ذکر نبود و دعا نبود نماز را باطل می کند دیگر سر اینکه سلام عمدی مُبطل صلات است برای اینکه نه قرآن است، نه ذکر است، نه دعا، حرف آدمی است مثل اینکه بگوید در را ببند اگر گفت «سَلَامٌ عَلَيْكَ» مبطل صلات است.

پرسش: به او می گویند اسماء خدا.

پاسخ: بله، آنکه اسمی از اسمای خداست این می شود قرآن، «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ الْغَزِيْرُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» (۱) اما وقتی به دیگری دارد سلام می کند که اسمی از اسمای الهی را نمی برد آنهایی که در فقه می گویند که سلام عمدی مثل کلام عمدی مبطل صلات است و سلام سهوی مثل کلام سهوی سجدہ ی سهو دارد این سلام سوره ی مبارکه ی «حشر» را که نمی گویند که وگرنه آن قرآن است که خواندن قرآن، نام خدا را بردن، ذکر و دعا داشتن که مبطل صلات نیست عمدی اش مشکل ندارد چه رسد به سهوی، اما اگر کسی عمداً در نماز به کسی سلام بکند فقط جواب سلام واجب شد که خرج بالدلیل بنابراین سلام کلام آدمی است یعنی درود و تحیت یک وقت است می گویی که من سلام خدا را به شما می رسانم دعا می کند خب آن می شود دعا اما نه این سلامهای معمولی که ما نسبت به یکدیگر اعمال می کنیم این کلام ماست بعضیها کلاه برمی دارند، بعضی دست تکان می دهند، بعضی کلمات دیگر دارند ما هم می گوئیم سلام این احترام ما مسلمانهاست نسبت به یکدیگر این حرف ماست اگر قصد قرآن داشته باشیم، قصد ذکر داشته باشیم، قصد دعا داشته باشیم که از بحث رأساً بیرون است این سلام احترامی است خب حالا وجود مبارک ابراهیم خلیل گفت «سَلَامٌ عَلَيْكَ» می تواند برخورد کریمانه باشد می تواند چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «فرقان» است می تواند تودیع باشد در سوره ی مبارکه ی «فرقان» آیه ی ۶۳ به بعد آداب انسانهای کریم را این چنین ذکر می کند «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (۲) آنها در جواب جاهلها حرف مسالمت آمیز می زنند یا می گویند سلام، به هر تقدیر خود این سلام گفتن هم نشانه ی سَلَم و امن و یعنی از طرف شما ما تهدید دریافت کردیم از طرف ما شما سلامت و زندگی مسالمت آمیز تلقی می کنید این «قَالُوا سَلَامًا» یعنی «قَالُوا مَقَالاً محتواه المسالمة» یا نه، «قَالُوا سَلَامًا» به یکدیگر سلام می کنند آن هم سلام کردن هم به همین منظور است دیگر چه اینکه در برابر زور و باطل کریمانه رفتار می کنند که آیه ی ۷۲ همان سوره ی مبارکه ی «فرقان» به این صورت است «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» در این کتابهای ادبی در جامی، مغنی این شعر را این کلام را از وجود مبارک امام سجاد به این صورت در آوردند که آن شامی آمده عرض بی ادبی بکند به پیشگاه وجود مبارک امام سجاد اهانت بکند و سبّی کرد _ معاذ الله _ حضرت بی اعتنایی کرد این در کمال وقاحت جلو آمد گفت «إِيَّاكَ أَعْنِي» منظورم شما بودی حضرت «و عنك أعرض» (۳) من هم از تو گذشتم این «مررت» به کسی که «يَسْتَبْنِي» *** فمضيت عنه و قلت لا يعنيني» (۴) همین است فرمود من هم از تو گذشتم خب این «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» است این یکی، «خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (۵) است این هم دوتا، وجود مبارک ابراهیم خلیل در آن برخورد خانوادگی فرمود: «سَلَامٌ عَلَيْكَ» حالا اگر تودیع باشد درست است و اگر برخورد کریمانه هم باشد درست است و منافات ندارد که بعد از مدّت مدیدی از آنجا فاصله گرفته باشد به طرف شام رفته باشد چون این تودیع اَمّت و مِلّت و جامعه نبود تودیع عمو بود که گفت از جلولیم دور شو من تو را

-
- ۱- (۱۱). سورہ ی حشر، آیہ ی ۲۳.
 - ۲- (۱۲). سورہ ی فرقان، آیہ ی ۶۳.
 - ۳- (۱۳). بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۴۲۲ و ۴۲۳.
 - ۴- (۱۴). متشابه القرآن، ج ۲، ص ۲۵۸.
 - ۵- (۱۵). سورہ ی فرقان، آیہ ی ۶۳.

پرسش: این در روایت است که سلام عليك يعنى سلام الله عليك.

پاسخ: بله؛ اگر گوینده این را قصد داشته باشد می شود دعا یعنی «سَلِّمَ اللهُ عَلَيْكَ» اما اینکه در قصد گوینده ها نیست و گرنه نماز را باطل نمی کند اگر آن باشد که آدم در نماز عمداً هم می تواند بگوید «سَلَامٌ عَلَيْكَ» یعنی «سَلِّمَ اللهُ عَلَيْكَ» دعا بکند دیگر سجده ی سهو ندارد عندالسهو، نماز باطل نمی شود عندالعمد آن دعاست دیگر کلامِ آدمی نیست این سلامهایی که ما می کنیم که عمداً نماز را باطل می کند سهواً سجده ی سهو دارد کلامِ آدمی است دیگر نه ذکر است نه قرآن است نه دعا.

خب، این برخورد وجود مبارک حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) که اسوه ی ماست برابر آنچه در سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» بود که فرمود ابراهیم (سلام الله علیه) اسوه است برای همه شما آیه ی چهار سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» «فَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» اسوه بودن آن حضرت هم در تولی است هم در تبری، تولی نسبت به خدا و اولیای خدا تبری نسبت به اعدای الهی این برائت از مشرکین هم در حقیقت همان روش حضرت ابراهیم خلیل است که در حج و غیر حج مطرح است خب، و قرآن کریم در تأسی به وجود مبارک ابراهیم با اینکه بخشهای فراوانی داشت همین جنبه ی برائت از مشرکین را ذکر کرده چون این حساس بود دیگر فرمود این اسوه ی شماست در برائت از مشرکین خب این همه فضایل برای وجود مبارک ابراهیم بود چون منشأش در خاورمیانه همین بود دیگر مشکل مردم در خاورمیانه همین گرفتاری مشرکین بود دیگر فرمود: «فَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ» خب این همه فضایل و فواضلی که وجود مبارک ابراهیم داشت در همه ی این امور اسوه ی ماست اما اصرار قرآن کریم در آیه ی چهار سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» این است که در برائت از بیگانگان به ابراهیم اقتدا کنید. خب، ولی در عین حال ادب برخورد را حفظ کرده برای اینکه در قرآن کریم فرمود شما برای اینکه دشمنی دشمن را کم بکنید مواظب ادبیاتتان باشید ما یک جهاد اکبر داریم یک جهاد اصغر البته این جهاد اکبری که گفته می شود برای اینکه کسانی که در این فضاها زندگی می کنیم ماها به آن اوج نمی رسیم این حدّ وسط را اکبر می دانیم و گرنه این جهاد نفس جهاد اوسط است نه جهاد اکبر و در آن روایت هم که حضرت فرمود از جهاد اصغر برگشتید «علیکم بجهاد الأكبر» یک جهاد اکبر نسبی است جهاد اکبر در این نیست که آدم، آدم خوبی بشود، بشود مقدّس اردبیلی بشود بحرالعلوم این جهاد اوسط است جهاد اکبر این است که بشود حارثین زید جهاد اکبر این نیست که آدم، آدم خوب بشود جهاد اکبر این است که آدم بهشت را ببیند نه بهشتی بشود از حصول به حضور بیاید، از حکمت به برهان بیاید، از قلب به عقل بیاید جان بکند تا بهشت را ببیند این می شود جهاد اکبر البته این اجتهاد اکبر است در حقیقت چون آنجا کسی دشمن آدم نیست اما آدم خوب شدن شیخ انصاری شدن، بحرالعلوم شدن، مقدس اردبیلی شدن با شهوت و غضب مبارزه کردن، با جاه و چاه مبارزه کردن، با هوس مبارزه کردن است وجود مبارک حضرت ابراهیم دوتا کار کرد یکی اینکه دشمن را با این برهان رام کرد یا لااقل ساکت کرد، یکی اینکه به ما آموخت با دشمن جنگیدن جهاد اصغر است با دشمنی، دشمنی یعنی دشمنی با دشمنی جنگیدن جهاد اوسط است فرهنگ قرآن این نیست که شما فقط با دشمن بجنگید آن کار مهمی نیست آن را همه می فهمند فرهنگ قرآن این است که با دشمنی بجنگید نه با دشمن فرمود اگر کسی به شما بد کرد به شما بد گفت با بدی بجنگید نه با بد، بد را بالأخره می شود حل کرد «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» (۱) نه «السّيء» نه آدم بد را از پا در بیاور سعی کن بدی را از پا در بیاوری این بخشی از این در سوره ی مبارکه ی «رعد» گذشت و بخشی هم در سور دیگر است که به خواست خدا خواهد آمد آنکه در سوره ی مبارکه

ی «رعد» گذشت این بود که آیه ی ۲۲ سوره ی مبارکه ی «رعد» این بود «وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» با خوبی بدی را برمی دارند نه بد را خب بد را می شود برداشت اگر کسی اختلاف را بردارد هنر کرده است نه رقیب را برداشتن رقیب کار سختی نیست برداشتن رقابت مهم است این را در سوره ی مبارکه ی «رعد» فرمود که قبلاً بحث شد در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» هم به صورت دیگر آمده در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» به این صورت ذکر می شود که فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» آیه ی ۹۶ سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» این است «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ» نه «السيء» با بهترین روش اختلاف را بردار نه رقیب را از پا در بیاور وگرنه این جنگ همیشه هست شما امروز زید را از پا در آوردی فردا پسر زید شما را از پا در می آورد این هست این قابل پیش بینی هم هست و این چنین هم بود، اما اگر کسی توانست بدی را از بین ببرد همیشه راحت است فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِي» یعنی بالخصلة التي، بالصفة التي، بالفضيلة التي، بالحققة التي «هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ» با بهترین روش بدی را بردار نه بد را بردار. خب، این در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» بود در بحثهای دیگر هم که بزرگان الهی چه می کنند «وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» (۲) و مانند آن، آن هم در آیات دیگر هست.

ص: ۱۷۴

۱- (۱۶). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۹۶.

۲- (۱۷). سوره ی رعد، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا با توجه به «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (۱) می توانند سیئه درونی باشد.

پاسخ: آنکه خدا کارش را انجام می دهد نماز حسنه ای است که جلوی سیئات را می گیرد «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۲) فضیلتی است که جلوی رذیلت را می گیرد ما لازم نیست قیامتی قیام بکنند و عرض اعمالی بشود و تطایر کتبی بشود و صراط مستقیمی بشود و پُل صراطی باشد بفهمیم نماز قبول است یا نه، آن قبول کامل و قبول نهایی البته به آن روز موکول می شود اما این قبول مقطعی کاملاً مقدور ماست یعنی اگر کسی نماز ظهرین را خوانده تا شب که نماز مغربین فرا می رسد این به صورت شفاف و کامل می تواند بفهمد این نماز ظهرینش مقبول شد یا نشد، اگر تا آن وقت مورد امتحان قرار گرفت دست و پایش نلغزید این اطمینان داشته باشد نمازش قبول شد اما همین که از مصلی رفته بیرون چهارتا کار پیش آمده آن کار دیگر می کند مطمئن باشد این نماز قبول نشده ما یک قبول کلامی داریم که «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» به عهده ی اوست، یک صحت، صحت یعنی صحت کاری به قبول ندارد صحت کار فقه اصغر است این قدر نماز نه قضا دارد نه اعاده و صحیح هم هست یعنی رساله می گوید صحیح است ولی آن جهاد اکبر و فقه اکبر می گوید قبول نیست برای اینکه «الصلاه ما هی؟» صلات «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۳) اینکه «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» نبود که پس بنابراین این نماز مقبول نیست چون «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۴) این را همه ی ما می توانیم بفهمیم اما حالا پایان امور «انما الأعمال بخواتیمها» (۵) البته این به قیامت وابسته است اما این را کاملاً می توانیم بفهمیم.

ص: ۱۷۵

۱- (۱۸). سوره ی هود، آیه ی ۱۴.

۲- (۱۹). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

۳- (۲۰). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

۴- (۲۱). سوره ی مائده، آیه ی ۲۷.

۵- (۲۲). بحار الأنوار، ج ۹، ص ۳۳۰.

پرسش: استاد ببخشید اینکه حضرتعالی فرمودید ان الشرک لظم عظیم آیه ادبار به این ندارد که پدر حضرت ابراهیم شرک عملی داشته ولی نظری نداشته؟

پاسخ: چرا، وجود مبارک ابراهیم بر اساس آن وعده ای که داشت احتمال داشت که این کافر مستضعف است، احتمال داد که حُسن عاقبت داشته باشد ما که نمی دانیم این شخصی که الیوم کافر است برای همیشه چون بسیاری از این مشرکان صدر اسلام بودند که بعد توبه کردند و ایمان آوردند دیگر وجود مبارک حضرت ابراهیم برابر آن سَمْعَه ی رحمت الهی وعده ی مغفرت داد، حُسن عاقبت او را از ذات اقدس الهی مسئلت کرد و او را نصیحت کرد و برای او طلب مغفرت نکرد در آن مقطع فرمود: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ» برای اینکه امید حُسن عاقبت هست دیگر.

پرسش: حاج آقا این بیانی که فرمودید باید سیئه.. آن وقت در خارج از اتحاد علم و عالم و معلوم چه جوابی می دهید.

پاسخ: آنجا، چه ارتباطی با این دارد؟

پرسش: به خاطر اینکه شخصی که بخواهد گناه بکند گاهی طرف خود مجسمه گناه می شود.

پاسخ: بله خب، اول آدم تا می تواند این سیئه را که بردارد سیئه هم عوض می شود ما یک اتحاد عاقل و معقول و عالم و معلوم داریم که مسبوق به اختلاف بود ملحق به اختلاف هم هست اتحادی است که نه سابقه ی اختلاف دارد نه لاحق ی اختلاف فرشتگان مجرّد و موجودات مجرّد عالی بدأ و حشرشان یکی بود اینها عالماً خلق شدند علم و معلومشان متحد هست و همیشه هم بود اما ما که با نفس زندگی می کنیم نه با عقل و با بدن مرتبطیم نه بی بدن به همان دلیلی که ما بودیم و تعقل نبود ممکن است سهو پیش بیاید، نسیان پیش بیاید ما باشیم و تعقل نباشد اتحادی است که شمالاً نبود جنوباً هم نیست این اتحادی که شمالاً جهل بود جنوباً سهو و نسیان است برای این است که ما با نفس کار داریم نفس یعنی نفس، عقل هم یعنی عقل آن مرحله ی عقل دیگر در معرض دگرگونی نیست ما چیزی که می فهمیم با او متحدیم قبلاً نبودیم بالجهل، بعداً هم نیستیم بالسهو و النسیان الآن که داریم برای ماست برای اینکه ما به جایی برسیم که اگر چیزی داریم از ما زایل نشود که از او به ایمان مستقر یاد می کنند گفتند اخلاق لازم است، مبارزه لازم است، مناظره لازم است و مانند آن، در این فضا اگر انبیا با ما درگیر شدند می کوشند که سیئه را بردارند نه سیئه را این همه مشرکان را به وسیله ی همین تربیت صحیح مسلمان و مؤمن کردند دیگر. خب، بنابراین وجود مبارک ابراهیم تلاش و کوشش اش این بود که «اذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» (۱) نه «السَّيِّءِ» و اگر هیچ وقت اثر نکرد آن روز دست به تبر می کند بساط همه را جمع می کند آن روز هم هست اما تا آن روز برسد طول می کشد.

ص: ۱۷۶

پرسش: حاج آقا تمام جنگهای رسول الله و آقا امیرالمؤمنین با نیروهای داخلی بود این سرش چیست؟

پاسخ: سرش این است که «ارتد الناس بعد النبی الا ثلاثه» (۱) منظور ارتداد عن الولاية است نه ارتداد عن الاسلام وگرنه با اینها مسلمانان رفتار می کردند اینها را طاهر می دانستند به اینها همسر می دادند از اینها همسر می گرفتند این ارتداد عن الولاية است.

خب، بنابراین اگر وجود مبارک ابراهیم اوایل در برابر آن تندبها می گوید «سَلَامٌ عَلَیْكَ» روزی هم نوبت به خود او می رسد که تبر می گیرد «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ» (۲) به آنجا که می رسد بله، می شود بت شکنی اما تا به آنجا برسیم «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ» می خواهد، «يَخْيِي مَنْ خَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (۳) می خواهد حجت بالغه ی الهی می طلبد این کار پس بنابراین وظیفه ی اصلی ما طرد اختلاف است نه از پا در آوردن مختلف، طرد سیئه هست نه از پا در آوردن سیء، از پا در آوردن سیء اول دعواست دیگر یک روز آن، یک روز این، آن به قدرت رسید این را از پا در می آورد این به قدرت رسید او را از پا در می آورد این چنین است.

پرسش: کار امام حسین (علیه السلام) از قبیل تبر به دست گرفتن حضرت ابراهیم است یا از قبیل.

پاسخ: کار وجود مبارک حضرت ابی عبدالله شمشیر نگرفت آنها شمشیر گرفتند وجود مبارک ابی عبدالله دعوت آنها را پذیرفت برای اینکه حق را اقامه بکند همین، آنها شمشیر کشیدند و حضرت دفاع کرده از خودش.

ص: ۱۷۷

۱- (۲۴) . بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

۲- (۲۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۸.

۳- (۲۶) . سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

خب، بنابراین آنچه وجود مبارک ابراهیم خلیل عمل کرد و قرآن به عنوان یک فرهنگ مطرح کرد بعد فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ» (۱) این نکته است که ما بدانیم کجا جای جهاد اکبر است و کجا جای جهاد اصغر در داخله ی خانواده با اینکه آن طرف مشرک بود رقیب را از پا در آوردن هنر نبود رقابت را از پا در آوردن هنر بود «ادْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» (۲) هنر است، «يَذَرُونَ بِالْحَسَنِ السَّيِّئَةَ» (۳) هنر است، «سَلَامٌ عَلَيْكَ» گفتن هنر است، «سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ» بعد فرمود: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا» نسبت به من بزر است، لطیف است، مهربان است، عطف است ممکن است دعای مرا رد نکند ممکن است من در سایه ی دعا به شتقا مبتلا نشوم و مانند آن «وَأَعْتَرِلُكُمْ» از شما فاصله می گیرم نه تنها از تو، از ملت شما و از مکتب شما از هر دو فاصله می گیرم «وَأَعْتَرِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» من می مانم و خدای من خیلی هنر است وقتی الآن بالأخره خدای سبحان با اینکه این سنگلاخ، سنگلاخ یعنی سنگلاخ مکه هیچ نداشت از خودش چاهی آنجا نه باران می آید نه برف می آید منطقه ی استوایی است دیگر چشمه ای زیر پای پسر ابراهیم جوشانده که الآن چهار هزار سال دارد می جوشد خب همه ی ما با منطقه های ییلاقی آشناییم دیگر چشمه ای در آن منطقه ی ییلاقی می بینیم جلوی آن مسجد هست این دوتا سال اخیر که قدری برف کم آمده با اینکه زیر قله ی دماوند است این چشمه خشک شد با اینکه آنجا پر از برف و یخ است دیگر، اما این چشمه ی زمزم الآن چهار هزار سال دارد می جوشد این برکت است در مکه هیچ نبود هیچ یعنی هیچ اگر جایی بود که بالأخره قبیله ای بود، دامداری بود، کشاورزی بود یک مُشت سنگلاخ بود آب نداشت هیچ کس هم حاضر نبود زندگی کند لذا وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) که هاجر و فرزندش را آنجا گذاشت این بانو گفت «الی من تدعونا» خودت داری می روی احدی هم اینجا نیست هیچ چیزی هم اینجا نیست اگر خدای بزرگ به ابراهیم، اسحاق داد، یعقوب داد فرمود به او پسر دادم پیغمبر است، نوه دادم پیغمبرش کردم این است «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ» یک، «وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» این «نَافِلَةً» برای یعقوب است که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» است «نافله» یعنی زائد او از ما بچه خواست به او فرزند دادیم، نوه هم دادیم هر دو هم پیغمبر کردیم خب خیلی هنر است این هاجر وقتی به وجود مبارک ابراهیم عرض می کند که منم و این بچه ی شیری احدی هم در این سرزمین نیست «الی من تدعونا» داری خداحافظی می کنی می روی آخر ما را به چه کسی سپردی آخر کسی باشد آبی باشد، نانی باشد احدی در این سرزمین نیست «الی. رب هذه البلیه» اینجا خانه ای است به نام کعبه من صاحبی دارد تو را به این صاحبش سپردم این عقیده باعث می شود انسان پدر اسحاق و یعقوب می شود فرمود او با این عقیده آمده «فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ» یک، «وَيَعْقُوبَ» دو، این یعقوب را در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» فرمود: «وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» او از ما پسر خواست به او نوه هم دادیم هر دو هم پیغمبر کردیم «وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۷۲ به این صورت فرمود، فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ» این تمام شد، «وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» او از ما پسر خواست به او اسحاق دادیم، از ما که نوه نخواست که نوه هم دادیم به عنوان نافله، نفل یعنی زائد یعنی زائد بر خواسته ی او هم چیزی دادیم اول فرزند خواست به او دادیم، نوه از ما نخواست نوه هم به او دادیم هر دو را هم پیغمبر کردیم «وَكُلًّا جَعَلْنَا صِدْقًا لِلْحَيِّ» (۴) این وجود مبارک را ذات اقدس الهی فرمود اُسوه ی شماس است حالا- این وجود مبارک ابراهیم که این برکات را داشت به پیغمبر فرمود تو باید این راه را بروی و وجود مبارک حضرت هم همین راه را رفت.

- ۱- (۲۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۱.
- ۲- (۲۸) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۹۶.
- ۳- (۲۹) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۲.
- ۴- (۳۰) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۲.

آیات ۴۹ تا ۵۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

«فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يُعْجِدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰) وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳)»

بعد از اینکه وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) عمومی خود را به توحید دعوت کرد و برهان اقامه کرد و برای بطلان شرک دلیل اقامه کرد عمومی او بی مهری کرد در نحوه ی تعبیر بر خلاف ادبیات وجود مبارک ابراهیم سخن گفت یک، در تعبیر آنچه را که نزد او مهم بود آن را مقدم ذکر کرد و آنچه را که نزد او مهم نبود مؤخر ذکر کرد این دو، آن بی مهری ادبی قبلاً ذکر شد اما تقدیم آنچه نزد او مهم بود این است که در همین آیه ی ۴۹ خبر را قبل از مبتدا ذکر کرد «قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ» نگفت «أَنْتَ رَأَيْتَ» این خبر را مقدم داشت برای اینکه نزد عمومی ابراهیم اعراض از بت پرستی خیلی مهم بود از این جهت این خبر را مقدم داشت گفت «أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ» و ذات اقدس الهی به ابراهیم خلیل برکات فراوانی دارد که هفت برکت را امام رازی در تفسیر ذکر کرده متأخران بعدی هم برابر آنچه فخر رازی ذکر کرده مطرح کردند در نوبتهای قبل آن شاخصه های اصلی اش هم ذکر شده یکی اینکه وجود مبارک ابراهیم را به عنوان خلیل خود اتخاذ کرد برای اینکه این ماسوا را دشمن خود می داند «فَإِنَّهُمْ عَادُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» (۱) اگر کسی از ماسوا فاصله گرفت چون عداوت یعنی تعدی و جدایی و فاصله گرفتن، اگر کسی از ماسوا فاصله گرفت به الله نزدیک می شود آن گاه ذات اقدس الهی او را به عنوان خلیل و دوست اتخاذ می کند تا فاصله از غیر خدا گرفته نشود خدای سبحان این جامه ی خُلت را بر بدن کسی نمی پوشاند وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) در عین حال که کعبه ساخت که مهم ترین معبد جهانی است به این فکر بود که این معبد را این عبادتگاه را یک معلم باید اداره کند اگر جایی مسجد باشد و امام جماعت یا مدرّس نداشته باشد کار آیی اش بسیار کم است کعبه با همه ی قداستی که دارد اگر پیامبری نباشد که مردم را به این کعبه دعوت کند و حرمت کعبه را نگه دارد سودی نخواهد داشت لذا وجود مبارک ابراهیم بعد از بنیان گذاری کعبه عرض کرد «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا» (۲) که «يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مِمَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (۳) و مانند آن، این دعوت وجود مبارک ابراهیم باعث شد که ذات مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث بشود و مانند آن و اگر وجود مبارک ابراهیم این دعا را درباره ی امت اسلامی کرد به ما که مسلمانیم دستور داده شد در مراسم نیایش و تسلیه ها و صلوات وجود مبارک ابراهیم را فراموش نکنیم لذا ما در بسیاری از مقاطع به خدای سبحان عرض می کنیم بر پیامبر و آلش درود بفرست «کَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» و «تَرَحَّمْ» بر پیامبر «کَمَا تَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»، و «تَحَنَّنْ» علی پیامبر «کَمَا تَحَنَّنْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (۴) این شرکت وجود مبارک ابراهیم در این نیایشها و تسلیه ها و دعوات ما محصول آن دعوت خاص وجود مبارک ابراهیم خلیل است.

۱- (۱). سوره ی شعراء، آیه ی ۷۷.

۲- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱.

۳- (۳). سوره ی بقره، آیه ی ۱.

۴- (۴). مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۴۸.

پرسش:...

پاسخ: بله خب درجاتی دارد البته، اینها دوستان الهی اند محبوبان خدایند منتها انبیای اولوالعزم یک برجستگی دارند که سایر انبیا ندارند هم درباره ی انبیا فرمود: «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (۱) هم درباره ی مرسلین فرمود: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (۲) اگر انبیا متفاوت اند، اگر مرسلین متفاوت اند درجات خُلت و محبت هم یکسان نیست.

در جریان حاضر شدن قربانی دادن «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهِ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ» (۳) این «أَسْلَمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (۴) گفت «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» (۵) چون سالماً «إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۶) به بارگاه الهی راه یافت «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهِ لِلْجَبِينِ» آن سِلم و سلامت باعث شد که ذات اقدس الهی فرمود: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا» آن مسالمت این سلامت آتش را هم به همراه دارد اگر کسی «جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» شد آتش هم درباره ی او اثر نمی گذارد. خب، پس وجود مبارک ابراهیم آن بنیان گزاری کعبه را داشت خدای سبحان جای پای او را مصلی برای کسانی قرار داد که بعد از طواف باید دو رکعت نماز بخوانند «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» (۷) اینها هم برکاتی است، پادشاهی است که خدای سبحان به آن حضرت عطا کره است جایی که او پا می گذارد در همان حریم زائران و حاجیان و مؤثران بعد از طواف باید دو رکعت نماز بخوانند آن مقام باید نماز بخوانند حالا یا عندالمقام است یا خلف المقام است بالأخره در همان محدوده ی مقام ابراهیم باید نماز بخوانند و وجود مبارک خلیل خدا از ذات اقدس الهی لسان صدق درخواست کرد عرض کرد «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (۸) در آینده چون هیچ کدام از ما نمی خواهیم از بین برویم ما می خواهیم بمانیم برای همیشه، اگر برای همیشه نماندیم لااقل برای مدتی هم بمانیم که آثار ما، برکات و هستی ما نصیب ما بشود وجود مبارک ابراهیم خلیل از ذات اقدس الهی خواست که «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» بعد خدا فرمود: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ» مردم درباره ی آنها صادقانه سخن می گویند آنها را به نبوت، به رسالت، به حکمت، به علم، به امامت می ستایند و حق است این لسان صدق است کسی درباره ی اینها بد نمی گوید تعریفهای خوب دارد و این تعریفها هم درست است او از ما خواست لسان صدق را بدهیم ما هم برای او لسان صدق قرار دادیم منظور زبان نیست یعنی آنچه با زبان ادا می شود اگر گفتند دست خوبی دارد یعنی کارهای خوبی را با دست انجام می دهد اگر گفتند زبان صدقی دارد یعنی گفته های صادقانه ای را با زبان انجام می دهد و گرنه زبان صدق و کذب ندارد صدق و کذب برای آن مقول است نه ابزار قول. خب، آنچه را که وجود مبارک ابراهیم از ذات اقدس الهی خواست خاضعانه خواست خدا هم با بهترین وجه ادا کرده و در تمام موارد هم ادب نیایش را حفظ کرد گفت: «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» (۹) من این طمع را دارم چیزی نیاوردم که کالایی لایقی باشد به خدا عرض کنم من این کالا را می دهم شما به ما رحمت بدهید من طمع دارم از کرامت شما خدای سبحان هم فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا» کذا و کذا، اینجا هم عرض می کند خدایا «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (۱۰) این ضمن اینکه تواضع خودش را می رساند تعریضی هم دارد یعنی

شما در آن نیایش تان شَقِیِّ هستید ولی کسی را می خواهید که «لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ» (۱۱) هست و از کسی که باید بخوابید نمی خواهید لذا به دام شقاوت افتادید اما «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» من این طور نیستم یعنی شما آن طور هستید این تعبیر که فرمود: «أَذْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» (۱۲) این «عَسَىٰ» او مشابه همان است که در سوره ی مبارکه ی «شعراء» فرمود: «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» اینکه فرمود: «أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» این یک تعریض است که شما در آن دعايتان گرفتار شقاوت هستید برای اینکه از کسی می خواهید که لا يضرّ و لا ينفع، بنابراین از همه ی آنها و مکتب آنها فاصله گرفت، اما اینکه عموی او گفت که «لَأَرْجُمَنَّكَ» این یا عادت آن مردم بود که بزرگ خانواده تنبیه افراد کوچک خانواده را به عهده داشت حتی به رجم یا برای اینکه عموی او حکومتی داشت یا نه، عموی او بزرگ قبیله بود و دستور می داد کاری که افراد قبیله انجام می دهند به بزرگ قبیله هم اسناد پیدا می کند نظیر «فتح الأمير البلد» به یکی از انحای ثلاثه این رجم به عمو اسناد داده شد لکن عطف «وَاهْجُرْنِي» بر «لَأَرْجُمَنَّكَ» (۱۳) نشان می دهد که این وسط چیزی حذف شده است گفت «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ» پس «فاحرزني واهجرني» از من بترس و فرار کن که این «وَاهْجُرْنِي» عطف بر آن «واحذرني» است که محذوف است این «مَلِيٌّ» یا از ملاوت است به معنای زمان طویل یا نه، به معنای شایسته و لایق توست یعنی آنچه وظیفه ی توست، شایسته ی توست همان فرار کردن و فاصله گرفتن است این تعبیرات را ذات اقدس الهی به عنوان برکات به این وجود مبارک ابراهیم و امثال ابراهیم داد. در بحث دیروز دوتا مطلب اشاره شد یکی اینکه در طلیعه ی امر وجود مبارک ابراهیم سیئه را با حسنه دفع کرد، مطلب دوم که اشاره شد که اگر دفع سیئه با حسنه ممکن نباشد آن وقت دست به تبر می کند و مبارزه می کند و ریشه را می کند هر دو مطلب گفته شد چه اینکه در جریان سوره ی مبارکه ی «رعد» هم همین مطلب گفته شد آنجا بیان شده که مسلمانها در داخله ی حوزه ی اسلامی بر اساس «يَذَرُّوْنَ بِالْحَسَنَةِ» (۱۴) عمل می کنند، نسبت به بیگانه و بیگانه پرست برابر «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» عمل می کنند، «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (۱۵) برای یک منطقه است، «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» برای منطقه ی دیگر است همه ی اینها شاید دهها بار گفته شد. آنچه را که در بحثهای سوره ی مبارکه ی «رعد» و امثال «رعد» گفته شد این بود که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» (۱۶) نسبت به بیگانه و بیگانه پرست هر جا سنگ آمد فوراً برگردانید سنگ خور نباشید، ستم پذیر نباشید و مانند آن، نسبت به داخله ی خودتان «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» باشید پس یک مطلب مربوط به «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» است یک مطلب مربوط به «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»، یک مطلب مربوط به «يَذَرُّوْنَ بِالْحَسَنَةِ» است یک مطلب مربوط به «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»، یک مطلب مربوط به «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» است یک مطلب مربوط به گرفتن آن بتها و آن تبر و «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ» (۱۷) است. اما در بخشی که مربوط به وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) است البته در جریان حضرت ابراهیم آنچه مربوط به این بخش است اگر مطلبی مانده باشد باز گو خواهد شد فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ» چون در خاورمیانه بعد از وجود مبارک ابراهیم تنها کسی که هم راه احتجاج و مناظره های علمی را به عهده داشت هم راه مبارزه ها و پیگیری و علیه ظلم و ظلم ستیزی را به عهده گرفت وجود مبارک موسای کلیم بود «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ» چرا به یاد موسای کلیم باش برای اینکه او این اوصاف را داشت «إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا» یک، «وَكَانَ رَسُولًا» دو، و «نَبِيًّا» سه، مخلص بودن او برای این است که او به جایی رسیده است که به حرم امن الهی بار یافت در آنجا اصلاً شیطنت راه ندارد شیطان اعتراف کرد گفت من مقدورم نیست با کسانی که وارد حرم اخلاص شدند دسترسی پیدا کنم برای اینکه آنها چیزی می طلبند که من نمی توانم بدلی اش را بسازم چیزی را دوست دارند که بدیل ندارد دیگران که به آن حوزه ی اخلاص بار نیافتند چیزهایی می خواهند که بدیل دارد، بدلی دارد، جعلی دارد، از دست من هم برمی آید می گویم تو مگر آن را نمی خواهی این همان است اما وقتی کسی وارد حوزه ی مخلصین شد چیزهایی را می بیند که من نمی

بینم، چیزهایی را می طلبید که جعلی و بدلی ندارد آنچه من دارم به درد او نمی خورد، آنچه او می خواهد من نمی توانم بدل او را بسازم لذا اعتراف کرده که من همه را فریب می دهم «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (۱۸) اصلاً دستم به آنها نمی رسد کل دنیا را که ابزار کار من است نزد او عطفه ی عز است خب حالا من چه چیزی بیاورم کل دنیا که ابزار دست شیطن است نزد او آب بینی بُر است آنچه او می طلبد «فَلَا نَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (۱۹) من که بخوایم آنجا بروم تیراندازی می کنند من را طرد می کنند من که خبری از آنجاها ندارم «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» (۲۰) است پس او در عرش و عرشیان با آنها مأنوس است این است که من دسترسی ندارم نه اینکه به آنها بخوایم رحم بکنم نسبت به آنها دلسوزی ندارم من قدرت ندارم نسبت به آنها بدترین ابزار کار شیطان همان شک و تردید و امثال ذلک است شک است در بخش اندیشه و تردید است در بخش انگیزه، در بخش اندیشه انسان بالأخره اگر محمولی برای موضوع مسلم شد دیگر جزم دارد اگر جزم پیدا نکرد گرفتار شک است که آیا محمول برای موضوع ثابت است یا نه، تردید چیز دیگر است شک چیز دیگر، تردید این است که بکنم یا نکنم، شک این است که آیا محمول برای موضوع هست یا نه، آن بخشهای علمی را می گویند شک، آن بخشهای عملی را می گویند تردید، اگر کسی به جایی رسید که در آن منطقه دو چیز وجود داشت یکی خوب بود یکی بد، یکی حق بود یکی باطل، یکی خیر بود یکی شرّ این شک دارد که این کار خیر است یا شرّ یا تردید دارد بکند یا نکند ولی اگر رفت وارد منطقه ای شد جز حق و خیر و صلاح و فلاح چیزی نیست آنجا جا برای شک نیست بارها مثال زده شد که اگر کسی وارد کتابخانه ای بشود در این کتابخانه میلیونها کتاب است و همه اش قرآن است این شخص از دور و نزدیک هر کتابی را ببیند یقین پیدا می کند قرآن است برای اینکه اینجا غیر از قرآن کتاب دیگری نیست ولی اگر وارد کتابخانه ای شد که غیر از قرآن یک کتاب دیگر هم بود از دور کتابی را دید این شک می کند که آیا این قرآن است یا غیر قرآن ولی اگر رفت جایی که اصلاً غیر از قرآن کتاب دیگر نبود او هر چه ببیند می داند قرآن است دیگر مخلصین به حوزه ای می رسند که در آنجا باطل وجود ندارد لذا جا برای شک نیست تا دو امر نباشد شک وجود ندارد شک این است که در بخش علمی شخص می گوید «لست أدري» آنچه را که من می بینم از قسم الف است یا از قسم باء اما اگر در این کتابخانه فقط الف وجود داشت این جا برای شک نیست در آن منطقه که ذات اقدس الهی اولیای خاص را تأمین می کند جز حق چیز دیگر نیست اینکه وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در آن خطبه ی چهار نهج البلاغه دارد «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ» همین است دیگر آن روز این خطبه خوانده شد فرمود از آن لحظه ای که حق را به من نشان دادند من تردید نکردم تردید ندارم که سقیفه باطل است، تردید ندارم غدير حق است، تردید ندارم من ولیّ ام، تردید ندارم من خلیفه ام «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ» از آن لحظه ای که حق را به من ارائه کردند من دیدم تردید ندارم یعنی رسیدم به جایی که جز حق نیست خب اگر آن منطقه جز حق چیز دیگر نیست جا برای بطلان نیست سالبه به انتفاع موضوع است اگر کسی شک نمی کند چون مشکوک وجود ندارد.

ص: ۱۸۰

۱- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۵۵.

۲- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۳.

۳- (۷) . سوره ی صافات، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۴- (۸) . سوره ی غافر، آیه ی ۶۶.

- ۵- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۲ .
- ۶- (۱۰) . سوره ی صافات، آیه ی ۸۴ .
- ۷- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۵ .
- ۸- (۱۲) . سوره ی شعراء، آیه ی ۸۴ .
- ۹- (۱۳) . سوره ی شعراء، آیه ی ۸۲ .
- ۱۰- (۱۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۴ .
- ۱۱- (۱۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۲ .
- ۱۲- (۱۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۸ .
- ۱۳- (۱۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۶ .
- ۱۴- (۱۸) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۲ .
- ۱۵- (۱۹) . سوره ی فتح، آیه ی ۲۹ .
- ۱۶- (۲۰) . نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴ .
- ۱۷- (۲۱) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۸ .
- ۱۸- (۲۲) . سوره ی حجر، آیه ی ۴۰ .
- ۱۹- (۲۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹ .
- ۲۰- (۲۴) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۵ .

پرسش: در روایت می فرماید اِنَّ الْمَخْلَصِينَ فِي خَطَاٍ عَظِيمٍ.

پاسخ: بله خب، اما مادامی که در دنیا هستند مکلف اند دیگر خدای ناکرده اگر به دستور عمل نکنند سقوط می کنند الان اگر کسی پله های نردبان را طی کرد دستش به بالا رسید و به سقف مرتبط شد او اگر _ معاذ الله _ بگوید نردبان چیست از همان جا سقوط می کند اگر مخلصین به مقام ولا رسیدند بر اساس ایمان و طهارت رسیدند اگر خدای ناکرده لحظه ای بی رغبتی نشان بدهند «تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَأَذِقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاءِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ» (۱) ذره ای بخواهند غفلت کنند سقوط می کنند تا انسان زنده است مکلف است مبادا کسی بگوید حالا که من بالا آمدم روی نردبانم دستم به همه جا می رسد نردبان چیست، پله چیست، خب اگر گفت همان جا سقوط می کند انبیا چون روی پله ی ایمان ایستاده اند دستشان بالا می رسد اگر ذات اقدس الهی از اینها به عنوان مخلص و رسول و نبی ذکر می کند اول به عنوان عبد ذکر می کند فرمود: «سَيُبْحَنُ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» در طلعه ی همین سوره ی مبارکه ی «مریم» آیه اولش این بود «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ» (۲) تا پایان همین عبد است اگر کسی خدای ناکرده بر این عبودیتش کمی تردید کند همان جا می افتد لذا خطر عظیم دارد دیگر، خطر عظیم دارد خطرش عظیم است برای اینکه از جاهای بالا-یی پرت می شود دیگر. خب، بنابراین اینها می رسند به جایی که باطل در آنجا نیست شک نمی کنند از سنخ سالبه به انتفاء موضوع است برای اینکه مشکوک وجود ندارد هر جا شک است فرع بر دو چیز است و کثرت است یکی الف و دیگری باء اگر جایی فقط الف بود جا برای شک نیست فرمود: «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ» مُذْأَرِيَّتُهُ» (۳) خب.

ص: ۱۸۱

۱- (۲۵). سوره ی اسراء، آیات ۷۴ و ۷۵.

۲- (۲۶). سوره ی مریم، آیه ی ۲.

۳- (۲۷). نهج البلاغه، خطبه ی ۴.

پاسخ: خب بله، مقدّماتش ایمان است، اخلاص است که ذات اقدس الهی اینها را به آنجا برده بخش وسیعی از اینها به رحمت الهی است که فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا» به ما گفتند گوشه ای از این را با همین اربعین کلیمی حل می شود که اول ماه پر برکت ذیقعدّه تا دهم ذیحجه این چهل روز وجود مبارک موسای کلیم مهمان خدای سبحان بود و چله گرفت نه شامی خورد، نه نهاری خورد، نه غذایی خورد، نه خوابید این چهل روز مهمان مناجات الهی بود بهترین فرصت برای چله گیری هم همین چهل روز است دیگر به ما گفتند درست نماز بخوان، درست روزه بگیر، درست حرف بزن، درست چیز بنویس در همه ی موارد بگو خدا را در نظر دارم، خودم عمل بکنم، به جامعه منتقل بکنم و مانند آن، نه بیراهه برو نه راه کسی را ببند، نه بازی بکن نه بازی کسی را بخور این با راه اربعین گیری است وجود مبارک ابراهیم و انبیای دیگر همین راه را طی کردند حالا- اگر مخلص اند برای اینکه به جایی رسیدند که شیطان دسترسی ندارد نه اینکه شیطان نسبت به اینها مهربان است یا احترام آنها را نگه می دارد یا ترحم می کند یا مثلاً حریم این طور نیست قدرت ندارد اینها «اَحْسَبُوهَا»، «اَحْسَبُوهَا» (۱) دارد این معنی مخلص بودن است رسالتش هم مشخص است که رسول به مردم عصر خودش است مخصوصاً مردم مصر و بنی اسرائیل، نبوتش هم از آن جهت که نبأ و خبر را دریافت می کند و به مردم ابلاغ می کند.

پرسش: یک نکته در آیه ی مبارکه ی است که آن لفظ «علیّا» که در آیه است بعضی اذعان دارند که اسم ذات است صفت نیست همان طوری که موقوف له موسی برادرش است نظر مبارکتان در این مورد چیست؟

ص: ۱۸۲

پاسخ: خب تطبیق است دیگر تفسیر مفهومی نیست تطبیق است البته.

پرسش: علت تخفیف رسول بر نبی چیست؟

پاسخ: برای اهمیتش است دیگر بعد نبوت آن قسمتهای مهم برای رعایت آن فاصله هاست در بحثهای قبلی هم گذشت که مثلاً در تعبیر آیه ی ۲۶ می توانست بفرماید: «فلن اکلم الیوم بشراً» اما «إِنْسِيًّا» (۱) ذکر کرده این نکته آنجا گذشت که تقریباً ۲۷، ۲۸ آیه پایانش یاء مشدد است قبل از «إِنْسِيًّا» و بعد از «إِنْسِيًّا» پایانش یاء مشدد دارد از آیه ی شانزده به این صورت اشاره می شود «مَكَانًا شَرِّقِيًّا»، (۲) «بَشَرًا سَوِيًّا»، (۳) «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»، (۴) «غُلَامًا زَكِيًّا»، (۵) «لَمْ أَكُ بَغِيًّا»، (۶) «أَمْرًا مَّقْضِيًّا»، (۷) «مَكَانًا قَصِيًّا»، (۸) «نَسِيًّا مَنَسِيًّا»، (۹) «رُطْبًا جَنِيًّا»، (۱۰) «الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» (۱۱) برای رعایت این فواصل این کار را می کنند اگر کلمه ی «رَسُولًا» را بعد از «نَبِيًّا» ذکر می فرمود با آن تعبیراتی که داشت «حَفِيًّا»، (۱۲) «شَقِيًّا»، (۱۳) «نَبِيًّا»، «عَلِيًّا» هماهنگ نبود برای رعایت این فواصل گاهی این نکات ملحوظ می شود و گرنه نبوت مقدم بر رسالت است یعنی از آن جهت که نبأ و خبر را دریافت می کند نبی است، از آن جهت که نبأ و خبر دریافت کرده را به مردم می رساند رسول است. خب، «مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» باز این نکات ذکر می شود.

ص: ۱۸۳

- ۱- (۲۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
- ۲- (۳۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۶.
- ۳- (۳۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.
- ۴- (۳۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۸.
- ۵- (۳۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۹.
- ۶- (۳۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۰.
- ۷- (۳۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.
- ۸- (۳۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۲.
- ۹- (۳۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.
- ۱۰- (۳۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.
- ۱۱- (۳۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.
- ۱۲- (۴۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.
- ۱۳- (۴۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۸.

پرسش: استاد جمع بین حرم امن و خطر عظیم یک مقدار.

پاسخ: نه دیگر برای اینکه انسان تا انسان است در خطر عظیم است دیگر تا انسان هست مثل اینکه انسان وارد جایی شده اما موظف است این را حفظ بکند اما در بهشت که رفت چون که تکلیف نیست دیگر خطری در کار نیست.

پرسش: از جانب شیطان است؟

پاسخ: نه، خطر را خود انسان که از ناحیه شیطان نمی آید خطر از ناحیه ی نفس است بالأخره انسان ذاتاً که واجد این کمالات نیست.

پرسش: حاج آقا آن را طور دیگری نمی توان معنا کرد.

پاسخ: تکلیف دارد بالأخره، این تکلیف که دارد باید این را حفظ بکند شیطان راه ندارد اما بالأخره در بخشی از آیاتی که سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» بود شیطان در قیامت گفت که خطر مهم از ناحیه ی خود شما بود برای اینکه «فَلَا تَلْمُزْنِي وَلَوْ مَوَا أَنْفُسُكُمْ» (۱) یک بخش وسیعی مربوط به آن داخله ی خود آدم است مخلص بودن آن مشکل بیرونی را حل می کند اما مشکل درونی انسان مادامی که انسان است علی خطر عظیم است دیگر.

پرسش: انسان از درون مشکل داشته باشد آن وقت در حرم امن هم راهش بدهند

پاسخ: نه، مشکل دارد که این را «هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى» (۲) فرمود من با ریاضت این نفس را رام کردم رها کنم چموشی می کند دیگر نه اینکه این نفس نباشد اگر نباشد که انسان می شود فرشته بیرون را راه ندادند ولی درون را انسان باید مواظب باشد دیگر.

ص: ۱۸۴

۱- (۴۲) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.

۲- (۴۳) . نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.

پرسش: از فرشته بالاتر را راهش ندادند.

پاسخ: بله، «هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهُ بِهَا بِالتَّقْوَى» همان علی (سلام الله علیه) همان که فرمود: «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ» (۱) فرمود من مرتب افسارش را کشیده دارم که مبادا چیزی بخواهد، بی جا بخواهد اینکه در درون ماست این را که خفه نکردند که این را ما باید خفه کنیم فرمود: «هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهُ بِهَا بِالتَّقْوَى» همان که می گوید دنیا عطفه ی عز است هر روز مواظب است که این را سرکوب کند تعطیل نکند تعدیل کند خواسته ها را که نمی شود از بین برد خواسته ی حلال هست، خواسته ی حرام است آن خواسته ی حرام را تعطیل می کند خواسته ی حلال را به او عطا می کند.

«وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» بیش از صد بار نام مبارک وجود مبارک موسای کلیم مطرح شده قصه های آن حضرت در مقاطع گوناگون بازگو شده اما در این بخش از سوره ی مبارکه ی «مریم» از همین وسطها شروع شده که وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه دوران مدین را «عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَّ آتَيْنَاهُ آيَاتِ» (۲) پشت سر گذاشته با یکی از فرزندان شعیب (سلام الله علیه) ازدواج کرده از مدین حالا به طرف مصر دارد می آید این مقطع را در سوره ی مبارکه ی «مریم» ذکر می کنند از مدین حرکت کرده حالا عازم مصر است هنوز پیامبر نشده وقتی از مدین به طرف مصر دارد می آید دست راستش اینجا یک وادی است «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ» کدام جانب؟ جنوب، دنبال، چپ، راست فرمود آن سه جهت نه، «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» ایمن صفت جانب است یعنی طرف راستش، طرف راستش به لحاظ خود متحرک است دیگر وادی ایمن ما نداریم جانب ایمن است حالا در تعبیرات نثر و نظم آمده که وادی ایمن، وادی ایمن جانب ایمن وادی نه وادی ایمن این ایمن صفت طور نیست صفت جانب است درباره ی موسی فرمود این موسای کلیم که از مدین حرکت کرده عازم مصر بود درّه ی سمت راستش، دامنه ی سمت راستش، کوه سمت راستش از آنجا ندا آمد موسی بیا «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ لِلطُّورِ» نظیر «شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» (۳) آن آیه که دارد «شَاطِئِ» یعنی جانب آنجا هم ایمن صفت شاطی است نه صفت وادی، وادی ایمن و ایسر نیست جانب ایمن و ایسر است ایمن و ایسر هم یک امر اعتباری است متحرک اگر از طرف مصر به طرف مدین بیاید این می شود جانب ایسر، اگر از مدین به طرف مصر بیاید می شود جانب ایمن ما ندا دادیم از جانب راست همین موسی که از مدین به مصر حرکت می کرد و این را به خودمان نزدیک کردیم برای مناجات که بیا با ما مناجات بکن «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» یعنی «مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ بِالطُّورِ» به او از طرف دست راست وعده دادیم که بیا با ما مناجات کن «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» که با ما حالا مناجات کن. چگونه مقرب شد، جزء مقربین شد، تقرب یعنی چه اینها باید توضیح داده بشود «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» که بعداً ذکر می شود. مهم ترین کاری که الآن هست این است که ما می گوئیم نماز قربه الی الله است، «الصلاه قربان کل تقی» (۴) همین معنا درباره ی زکات هم وارد شده است که حضرت فرمود زکات هم قربان کل تقی است «قربان ما يتقرب به العبد من المولى» هر کاری که بنده با انجام آن کار به ذات اقدس الهی نزدیک می شود قربانی اوست حالا آنچه را که در روز دهم در منا نحر می کنند یا ذبح می کنند این یک قربانی خاص است وگرنه نماز قربانی است آن رمی جمره هم قربانی است، آن حلق هم قربانی است، آن تقصیر هم قربانی است یک وقت انسان می رود سلمانی یا آرایشگاه یا پیرایشگاه سر می تراشد این عبادت نیست، یک وقت است در روز دهم دارد سر می تراشد آنجا باید قصد قربت بکند اگر قصد قربت نکند معصیت کرده است یعنی خدایا به فرمان تو این مویی که باعث زیبایی من است در پای رکاب تو ریختم این قربانی اوست آن حلق قربانی است، آن تقصیر قربانی است، آن رمی جمر قربانی است آن

قربانی هم قربانی است هر عملی که انسان با او به خدا نزدیک بشود و قربه الی الله انجام می دهد قربانی است اختصاصی به نماز و زکات ندارد گرچه درباره ی نماز و زکات آمده که «الصلاه قربان کلّ تقی»، «الزکاه قربان کلّ تقی» مشکل یعنی تمام مشکل این است که ما وقتی می توانیم این تقرّب را تحصیل کنیم که بفهمیم راه چیست الآن از هر کس از ماها سؤال بکنند که به خدا نزدیک می شویم یعنی چه، می گوییم قرب معنوی است دیگر این هرگز ما را به جایی نمی رساند بله خب قرب معنوی است اما معنا چیست بالأخره آدم تا آنجایی که ممکن است بقدر طاقه البشریه باید این راه را بفهمد هر چه که فهمید، فهمید بقیه را به اهلش واگذار می کند این راه چیست؟ راه زمان و زمین که نیست قُربِ معناست معنا چیست؟ ما در بین معانی یک سلسله عناوین اعتباری داریم مثل ریاست و مَرئوسیت که اینها در علوم سیاسی، علوم اجتماعی اینها مطرح است از این قبیل که نیست یک سلسله مفاهیم داریم که در منطق مطرح است به عنوان معقولات ثانیه منطقی از اینها که نیست یک سلسله مفاهیم داریم که به عنوان معقولات ثانیه فلسفی مطرح است از اینها که نیست، یک سلسله مقولات نه معقولات، مقولات داریم که در جوارح و اعراض مطرح اند به نام ماهیات مثل شجر و حجر از اینها که نیست می ماند هستی، بین ما و خدای ما هستی است که در بعضی از ادعیه دارد حقیقتِ هستی برای اوست در نهج البلاغه چندجا دارد که أعلام وجود دلیل بر وجود حق تعالی هستند و مانند آن، این هستی اگر حقایق متباینه باشد که راه نیست اگر حقایق متباینه باشد گسیخته است اگر هم گسیخته است معبر نیست اگر هم معبر نباشد سیر و سلوک ندارد باید جایی باشد به هم پیوسته، ناگسسته، قطع نشده، به هم مرتبط تا سالک بتواند یکی پس از دیگری عبور بکند چیزی از این مایه ها باید باشد که گوشه ای از این را حکمت متعالیه می تواند به عهده بگیرد.

ص: ۱۸۵

۱- (۴۴). نهج البلاغه، خطبه ی ۴.

۲- (۴۵). سوره ی حاقه، آیه ی ۷.

۳- (۴۶). سوره ی قصص، آیه ی ۳۰.

۴- (۴۷). نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

Your browser does not support the audio tag

«فَلَمَّا اغْتَرَلَ لَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰) وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) وَنَادَيْنَاهُ مِنْ حَائِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳)»

در جریان اعتزال و مهاجرت وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) عصاره ی توحید که همان «لا إله إلا الله» است مطرح شد برای اینکه وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) تنها از عمومی خود فاصله نگرفت و تنها از قوم بت پرست هم فاصله نگرفت و تنها از بت پرست و بت پرستی هم فاصله نگرفت بلکه از بت پرست و بت پرستی یک طرف، و به طرف الله رفتن طرف دیگر فاصله گرفت یعنی از «لا إله» بدون «إلا الله» فاصله نگرفت از «لا إله» فاصله گرفت به «إلا الله» رسید این طور نیست که از بت پرستی فاصله گرفته باشد بگوید من ببینم فکر بکنم چه در می آید خیر، از بت پرستی و شرک هجرت کرد به توحید ملاحظه بفرمایید فرمود: «وَأَعْتَزِّلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۱) یعنی من از «لا إله» هجرت می کنم فاصله می گیرم این یک، «وَأَدْعُوا رَبِّي» به «إلا الله» می رسم این دو، پس عصاره ی هجرت وجود مبارک ابراهیم همان «لا إله إلا الله» شد و گرنه نفی طاغوت و آلهه یک طرف قضیه است اثبات توحید هم طرف دوم. در سوره ی مبارکه ی «نحل» هدف همه ی انبیا و برنامه ی همه ی انبیا در آیه ی ۳۶ سوره ی مبارکه ی «نحل» این چنین بیان شد «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» که «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» هم نفی آلهه، هم اثبات الله منتها روح این آیه تقدیم آن توحید است بر نفی شرک ظاهر کلمه طیب «لا إله إلا الله» نفی شرک است و اثبات توحید ولی به عمق این کلمه اگر کسی توجه کند می بیند در همین کلمه توحید مقدم است و نفی شرک مؤخر یعنی «لا إله» مؤخر است «إلا الله» مقدم چرا، چون چندین بار اشاره شد که این «إلا» استثنا نیست و این قضیه دوتا جمله نیست یک جمله ی سالبه یک جمله ی موجه این «إلا» به معنای غیر است کلّ این جمله یک قضیه است وقتی به معنای غیر شد معنایش این است که غیر از الهی که فطرت پذیر است، دل پذیر است، حق بودن او قطعی است دیگران نه، این «لا إله» مؤخر است غیر «إلا» به معنی غیر است یعنی غیر از خدای واحدی که مقبول همه ی ماست معقول همه است فطری همه ماست دیگران نه، پس روح این قضیه به یک جمله برمی گردد دوتا قضیه نیست و «إلا» هم به معنای غیر است.

ص: ۱۸۶

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۴۸.

مطلب سوم آن است که در همه ی موارد که «إلا» به معنای غیر است تالی آن «إلا» اصل است سابق آن «إلا» فرع یعنی غیر از الهی که همه ی ما او را می پذیریم دیگری را دیگران نه، چون روح «لا إله إلا الله» به تقدیم ایجاب است بر سلب یا تقدیم توحید است بر نفی شرک در آیه ی ۳۶ سوره ی مبارکه ی «نحل» این چنین آمد که ما به همه ی انبیا گفتیم «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ

وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» یعنی الله را که فطرت پذیر است بپرستید دیگران نه، لذا وجود مبارک ابراهیم همین کار را کرد نفرمود من از بت پرستی بیزارم فرمود توحید حق است و غیر خدا دشمن من اند من از این دشمنان به آن دوست پناهنده شدم که در آیات سوره ی مبارکه ی «شعراء» و امثال «شعراء» آمده است که «فَإِنَّهُمْ عَمِدٌ لِّىِۥٔ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» (۱) بنابراین هجرت وجود مبارک ابراهیم به این صورت در می آید که «أَعِزُّ لَكُمْ مِمَّا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَاذْهَبْ إِلَى اللَّهِ» این «أَذْهَبْ إِلَى اللَّهِ» را در سوره ی مبارکه ی «صافات» آیه ی ۹۹ به این صورت بیان فرمود وقتی وجود مبارک ابراهیم خواست از سیر خود سخن بگوید فرمود: «إِنِّى ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّى» پس اعتزال از بت پرستی به بت پرستان و ذهاب و هجرت به توحید است «إِنِّى ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّى سَيَهْدِينِ» لکن در این حالت به عموی خود وعده داد که من استغفار مکرر می کنم برای تو این «سَأَسْأَلُكَ تَغْفِرُ» (۲) چون فعل مضارع است و مفید استمرار او را وعده داد که من مکرر از خدا می خواهم که هدایت بکند آن روزها هنوز دستوری نیامده که برای مشرکین شما طلب مغفرت نکنید و بعد از آنکه وجود مبارک ابراهیم برای او روشن شد که این عموی او دست از شرک برنمی دارد اعلان تبری کرد و بیزاری جست که «فَلَمَّا تَبَيَّنَ» که او مشرک است و توحیدپذیر نیست «تَبَرَّأَ مِنْهُ» (۳).

ص: ۱۸۷

۱- (۲) . سوره ی شعراء، آیه ی ۷۷.

۲- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۷.

۳- (۴) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۴.

پرسش: حاج آقا می شود این دو جمله را به یک معنا گرفت همان تبری از آن در واقع حق طلبی است.

پاسخ: نه، باطل گریزی غیر از حق طلبی است.

پرسش: هر دو اسنادش الی الحق است دیگر.

پاسخ: نه، این یک وظیفه است یک وقت ممکن است انسان بت پرست نباشد و لامذهب باشد اگر بت پرستی نفی شد باید خداپرستی ثابت بشود صرف «لا إله» کافی نیست یک «إلا الله» هم لازم است.

خب، «وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» (۱) که این تعریض ضمنی بیان شد دیگر نفرمود «اعتزلوا» بلکه فرمود: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ»، «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» این چنین نیست که از مشرکی به مشرک دیگر فرار کرده باشد نظیر فرار از بثره به بالوئه آن طور نبود فرار از مشرک به موحد، فرار از شرک به توحید «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» در قرآن هم پایان سیر را مشخص کرد و هم پایان سالک را پایان سیر ابراهیم (سلام الله علیه) از کلدان به طرف سرزمین شام و امثال شام این پایان حرکت است هر حرکت بالأخره مقصدی دارد که به آنجا رسید تمام می شود اما مقصد حرکت غیر از مقصد متحرک است حرکت همیشه به مقصد می رسد منتهی الیه حرکت مقصد حرکت است اما مقصود متحرک غیر از مقصد حرکت است وجود مبارک ابراهیم شام و غیر شام نمی شناسد «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي» بدن او از کلدان به شام حرکت می کند اما خودش به الله حرکت می کند پس مقصودی داریم که هدف متحرک است، مقصدی داریم که هدف حرکت است در سوره ی مبارکه ی «صافات» مقصود را هم بیان فرمود که گفت «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي»، (۲) «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» قرآن کریم فرزندان ابراهیم (سلام الله علیهم اجمعین) را که ذکر می کند غالباً اسحاق و یعقوب را کنار حضرت ابراهیم ذکر می کند ولی برای حضرت اسماعیل چون جایگاه خاص دارد برنامه ی مخصوص مطرح می کند در اینجا سخن از حضرت اسماعیل نیست بعداً نام مبارک اسماعیل را می برد «وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» (۳) بنا بر اینکه این اسماعیل صادق الوعد همان اسماعیل حضرت ابراهیم باشد لکن در سوره ی مبارکه ی «صافات» و همچنین در سوره ی مبارکه ی «ص» این مرزها را مشخص کرده در سوره ی مبارکه ی «ص» آیه ی ۴۵ به این صورت فرمود آیه ی ۴۵ سوره ی مبارکه ی «ص» این است «وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» که اینها دارای دست و چشم اند یعنی کاری انجام می دهند و چیزی را درک می کنند که بحثش قبلاً به مناسبتی اشاره شد «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ» (۴) اینها چون اولوالأیدی و الأبصار بودند ما یک جایزه ی خوبی به آنها دادیم این جایزه خالص است مَشُوب نیست «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ» آن وقت سؤال می شود که «ما تلك الخالصة» جواب داده می شود «ذِكْرِي الدَّارِ» که این «ذِكْرِي الدَّارِ» خبر است برای مبتدای محذوف یعنی «تلك الجائزه الخالصة ذكری الدار» این است که اینها به یاد خانه شان اند می دانند کجایی اند و آدرس منزلشان هم یادشان نرفته خب اگر کسی نداند کجایی است و آدرس خانه اش یادش برود سرگردان است دیگر دار و خانه ی ما جای دیگر است اینجا مسافرخانه است مسافرخانه، خانه نیست خانه ی مسافری است اگر دنیا مَعْبَر است و مسافرخانه است خانه ی رسمی ما جای دیگر است لذا الله بالقول المطلق برای قیامت است فرمود اینها به یاد خانه شان اند و این جایزه است. خب، در اینجا سخن از حضرت اسماعیل نیست آیه ی ۴۵ سوره ی «ص» این است «وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» * «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ» که آن خالصة «ذِكْرِي الدَّارِ» است

«وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُضِيِّطِينَ الْأَخْيَارِ * وَادْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ» نام مبارک اسماعیل را بعداً می برد در سوره ی مبارکه ی «صافات» هم مشابه همین وضع پیش آمده در سوره ی مبارکه ی «صافات» اول قسمت حضرت اسماعیل را ذکر می کند بعد جریان اسحاق را آیه ی ۱۰۱ به بعد سوره ی مبارکه ی «صافات» این است «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ * رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» که این نشان می دهد که ذبیح وجود مبارک اسماعیل است نه اسحاقی که بعضی از اهل سنت پنداشتند چرا، برای اینکه از آیه ی ۱۰۱ به بعد قصه ی ذبیح بودن حضرت اسماعیل را ذکر می کند وقتی این داستان تمام شد می فرماید ما به حضرت ابراهیم بشارت اسحاق دادیم به او اسحاق فرزندی به نام اسحاق، نوزادی به نام اسحاق به او دادیم خب این پیداست ذبیح اسماعیل است دیگر «فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» این قصه را پایان می برد تا «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ * كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ» (۵) قصه ی اسحاق را از این به بعد شروع می کند غرض این است که جریان حضرت اسماعیل را از آنها جدا می کند خصیصه ای که وجود مبارک ذبیح الهی دارد باعث می شود که چه در این سوره یعنی سوره ی «مریم» چه در سوره ی «ص» چه در سوره ی «صافات» مرز بین اسحاق و یعقوب از یک سو و اسماعیل (سلام الله علیهم اجمعین) را از سوی دیگر جدا نکند لذا در اینجا یعنی در سوره ی مبارکه ی «مریم» نام حضرت اسماعیل نیامده «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» این تفسیر شریف کنزالدقائق ملاحظه فرمودید که از وجود مبارک امام حسن عسکری نقل شده است از ابی الحسن (علیهما السلام) نقل شده است که آیا نام مبارک حضرت امیر در قرآن هست؟ فرمود بله، این «لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» منظور حضرت امیر است و وجود مبارک حضرت در جواب نامه نوشت که منظور از علی، امیرالمؤمنین است مستحضرید این روایات خیلی نظیر صحیح زراره و صحیح محمد بن مسلم نیست که انسان بتواند تکیه کند لکن نیازی به این نیست آن حدیث متواتر و قطعی «ثقلین» آمده اینها را عدل قرآن کریم قرار داده اگر کسی عدل قرآن باشد دیگر بالاتر از این مقامی در عالم امکان فرض ندارد که.

ص: ۱۸۸

- ۱- (۵). سوره ی مریم، آیه ی ۴۸.
- ۲- (۶). سوره ی مریم، آیه ی ۹۹.
- ۳- (۷). سوره ی مریم، آیه ی ۵۴.
- ۴- (۸). سوره ی ص، آیه ی ۴۶.
- ۵- (۹). سوره ی صافات، آیات ۱۰۷ _ ۱۱۲.

خب، «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى» خصوصیتش در بحث دیروز اشاره شد «إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا» یک، «وَكَانَ رَسُولًا» دو، و «نَبِيًّا» سه، برخیا سر تقدّم رسول بر نبی را این دانستند در مقام ثبوت اول خبر می گیرد بعد مأمور می شود به ابلاغ در مقام اثبات اینکه رسول شد آمد نزد مردم خبر الهی را به مردم می رساند چون انباء و گزارش وحی بعد از آمدن است از این جهت در مقام اثبات نه ثبوت گزارش دادن بعد از ستمت رسالت است ولی خب نکته ظاهراً همان است که در بحث دیروز گذشت «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا». خب، وجود مبارک موسای کلیم از مصر تشریف بردند مدین چند سالی «تَأْجُرْنِي ثَمَانِيَةَ حِجَجٍ» (۱) هر سال یک بار حجّه الاسلام انجام می دهند حج انجام می دهند لذا سال را حجّه می گفتند اصلاً نام گذاری سال به حجّه، حجّه همین است «ثَمَانِيَةَ حِجَجٍ» یعنی هشت سال چون در هر سال یک بار حج انجام می شد یک امر بین المللی هم همین بود تاریخهای شمسی و امثال ذلک که رواجی نداشت. خب، این هشت سال را وجود مبارک موسای کلیم در مدین بودند و ازدواج کردند با فرزند شعیب (سلام الله علیهما) و از مدین به طرف مصر می آمدند همین که از مدین حرکت کردند به سرزمین کوه سینا رسیدند فرمود: «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» اگر کلمه ی جانب نبود ممکن بود این ایمن هم از یمین باشد یعنی طرف راست، هم از یمین باشد یعنی منشأ برکت لکن این جانب که آمده این ایمن وصف جانب است یعنی از طرف راست کوه طور وقتی این عابر این مسافر از مدین به طرف مصر می آید به منطقه ی طور سینا می رسد دست راست این عابر، دست راست این مسافر ما از طرف دست راست این از کوه طور آن بخشی که در طرف دست راست این سالک است «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» یعنی «مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ لِلطُّورِ» و این چون به لحاظ خود سالک است مشخص است وجود مبارک حضرت موسی دید از طرف راستش صدایی آمده و نمی دانست که این صدا چیست.

ص: ۱۸۹

پرسش: صدای پروردگار که جهت ندارد؟!

پاسخ: بله، ولی او از این جهت شنیده خدای سبحان جهتی ندارد ولی او از این جهت شنیده مثل اینکه مکانی ندارد ولی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کوه حرا شنیده.

خب، «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ حِجَابِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» این وادی ایمن، وادی ایمن که در تعبیرات نشر و نظم ماست آن هم دو احتمال دارد یکی اینکه طرف راست اگر ایمن از یمن باشد یا نه، جانب یمن و برکت اگر از یمن باشد آنچه در سوره ی مبارکه ی «قصص» آمده آن هم مسئله ی جانب را مطرح کرده در سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی ۲۹ این است «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ» یعنی آن مدتی را که وجود مبارک شعیب با موسی (سلام الله علیهما) قرار گذاشتند این مدت را وجود مبارک موسی به پایان رسانده «وَسَارَ بِأَهْلِهِ» که این «باء» برای تعدیه است یعنی همراهانش را، اهل و عیالش را سیر داد «آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا» از طرف کوه طور ناری دید حالا از طرف راست یا از طرف چپ اینجا مشخص نیست «قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ» آتشی آنجا روشن است یا من بروم اگر کسی آنجا هست از او راهنمایی بگیرم یا لااقل مقداری آتش بیاوریم که همه مان گرم بشویم «لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا أَتَاهَا» به این منطقه ای که در حقیقت نور بود و نه نار و از منظر وجود مبارک موسای کلیم نار دیده شد «نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» این ایمن صفت شاطی است یعنی از شاطی یعنی جانب، جانب راست این وادی پس اول سخن از کوه طور است که فرمود: «آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا» اما جانب طور طرف راستش یا طرف چپش مشخص نیست اما این ندایی که می آید «نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» اصل طور لغتاً به معنی کوه است نه کوه خاص منتها حالا علم بالغلبه شد برای کوه مخصوص و گرنه طور یعنی جبل نه اینکه اسم است یک وقت ما می گوئیم قلّه ی دماوند خب این اسم است برای آن قلّه ی مخصوص یا قلّه ی الوند یا قلّه ی سبلان اینها اسم است یک وقت است یک منطقه را بگویند طور «الطور هو الجبل» اما علم بالغلبه بشود مانعی ندارد اینجا هم علم بالغلبه است لکن فرمود: «مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ» آن آقایی که وادی ایمن تلقی کردند و فکر می کردند این ایمن از یمن است نه از یمن شاید به قرینه ی بُقْعَةِ ی مبارکه گفته باشند که اینجا منشأ برکت است آنجا منشأ یمن است و اینجا خب برکت را از مبار که می شود گرفت اما ایمن از یمن باشد نه از یمن این بعید است چون کلمه ی شاطی در سوره ی «قصص» یا جانب در سوره ی «مریم» نشان می دهد که می خواهد بفرماید طرف راست «مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۱) خب، بنابراین وجود مبارک موسای کلیم وقتی از مدین به طرف مصر می آمد این صحنه برایش پیش آمد بسیاری از مسیحیها آن طوری که شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله علیه) در آن نشر طوبی تحقیق کردند فرمود بسیاری از مسیحیها تلاشها و کوششها کردند که جای دقیق این کوه طور را آن بُقْعَةِ ی مبار که را آن را پیدا کنند بالأخره موفق نشدند یک حدس و تخمینی هست جایی را هم تقدیس می کنند کلیسایی هم بعدها ساختند و خودشان صد درصد باور ندارند که این نقطه همان جایی بود که وجود مبارک موسای کلیم آنجا با خدای سبحان ملاقات کرد یعنی کلام شنیده خب فرق آنها با مسلمانها این است که اینها به هر وسیله ای هست این کوه حرا را حفظ کردند و اگر تلاش و کوشش مسلمانها مخصوصاً پیروان اهل بیت نبود اینها این مفاخر اسلامی را از دست می دادند چه اینکه بخشی از مفاخر اسلامی مثل آن محله ی بنی هاشم را از دست دادند اما کوه حرا را گفتند بروید زیارت کنید این خطبه ی نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه این کوه حرا را حفظ کرده فرمود هر ساله پیغمبر کوه حرا آنجا چند لحظه ای یا چند روزی مدتی

می آمد عبادت می کرد فقط من می دیدم که او با حرا اُنس دارد و احدی باخبر نبود که پیغمبر در حرا چه می کند «وَلَقَدْ كَانُوا يُجَادِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِزَاءٍ» و من می دیدم «فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي» (۲) اینها را حضرت امیر حفظ کرده، پیروانشان حفظ کردند و اگر این کوه طور نصیب مسلمانها بود یقیناً حفظ می کردند و حیف موسای کلیم بود که گرفتار این بنی اسرائیل شد.

ص: ۱۹۰

۱- (۱۱). سوره ی قصص، آیه ی ۳۰.

۲- (۱۲). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

خب، مسئله ی تقریب در بحث دیروز اشاره شد که بالأخره به قدر طاقت بشریه ما ناچاریم قربه الی الله را درک کنیم از آن به بعد خیلی از مجهولات می ماند آن عیب ندارد به مقدار طاقت باید تلاش و کوشش کنیم که فاصله ی ما و خدای ما چقدر است چیست این فاصله قربه الی الله می گوئیم از ما سؤال بکنند این قربه الی الله، تَقَرَّبَ الی الله فلان شخص «كَأَنَّ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (۱) این چیست؟ می گوئیم قرب معنوی است نه قرب لفظی نه قرب مکانی نه قرب زمانی همین، اما چیست بالأخره این یک بحث می خواهد اگر اینها هم که جزء آیه ی محکمه اند نظیر فقه و اصول بحث می شد خیلی از مطالب حل می شد تازه هر چه ما بفهمیم نسبت به آن مقداری که برای ما مجهول است قابل قیاس نیست آن مقداری که مجهول است نامتناهی است آن مقداری که برای معلوم است نامتناهی است اما بالأخره باید بفهمیم که چه هست در بحث دیروز اشاره شد که آن قرب معنوی که گفته می شود ما معنا را می فهمیم اما باید بفهمیم که کدام قسم از اقسام معانی است ما یک سلسله معانی اعتباری داریم نظیر ریاست و مرئوسیت و امثال ذلک از این قبیل نیست یک، یک سلسله معانی داریم که در منطق از آنها بحث می شود به نام معقولات ثانیه منطقی از اینها نیست دو، یک سلسله معانی داریم که در فلسفه از آنها بحث می شود به نام معقولات ثانی فلسفی از اینها نیست سه، یک سلسله ماهیات کلی داریم به نام مقولات نه معقولات که در فلسفه و کلام از آنها بحث می شود از اینها نیست چهار به نام ماهیات جوهر و عرض کسی ماهیات را روی هم بگذارد به خدا نزدیک بشود از این قبیل نیست و پنج، تنها چیزی که می تواند رابط عبد و مولا باشد حقیقت هستی است حقیقت هستی بنا بر تباین راه نیست مسیر نیست صراط مستقیم نیست برای اینکه اگر حقیقت وجود، حقیقت متباین باشد گسیخته است متباینات از هم گسیخته اند متباینات از هم بینونت دارند این راه نیست این پنج، تنها راهی که حکمت متعالیه فراسوی سالکان نصب می کند این است که این حقایق وجودی است و به هم مرتبط است گسیخته نیست دوتا خاصیت هم دارد شش و هفت، یکی اینکه اینها درجات دارند شدت و ضعف دارند بعضی ضعیف اند بعضی أضعف، بعضی قوی اند بعضی أقوا یک، هفتم آن است که گذشته از شدت و ضعف اشتداد دارند اشتداد یعنی اشتداد، اشتداد یعنی ضعیف می تواند شدید بشود شدت ضعف را تشکیک حل می کند مثل درجات نور اما اشتداد این است که ضعیف می تواند قوی بشود و این با حرکت جوهری حل می شود اگر حرکت جوهری اش حل شد ما گذشته از شدت و ضعف اشتداد هم داریم یعنی ضعیف می تواند شدید بشود، شدید می تواند اشد بشود آن وقت این گونه از احادیث که گفته شد «أَقْرَأُ وَارَقَ» (۲) به صاحب قرآن به تالی قرآن به اهل قرآن می گویند بخوان و بالا برو که تا حدودی برای ما قابل حل است بالأخره آدم چیزی باید بفهمد دیگر کجا باید بروی یعنی در مفاهیم و معانی بالا برویم یا حقایق متباینه وجودی بالا برویم یا درجات تشکیکی وجود بدون حرکت جوهری بالا برویم هیچ کدام از اینها را که عقل نمی پذیرد راهی باید باشد که این راه به طرف بالاست و او به ما نزدیک است ما از او دوریم اینکه فرمود: «وَقَرَّبْنَا نَجِيًّا» یعنی او را نزدیک کردیم و گرنه خدا به همه نزدیک است تمام مشکل این است که این قُرب و بُعد یک طرفه است نه دو طرفه او به ما نزدیک است ما از او دوریم ما خیال نکنیم این قُرب و بُعدی که افراد با خدای سبحان دارند نظیر قُرب و بُعد مادی، زمانی و زمینی یکسان است الآن اگر ما نسبت به ساعت دوازده چند دقیقه فاصله داریم ساعت دوازده هم از ما چند دقیقه فاصله دارد یعنی یکسان است از نظر زمان اگر ما نسبت به دیروز ۲۴ ساعت فاصله داریم دیروز هم از ما ۲۴ ساعت فاصله دارد این برای زمان، از نظر زمین اگر ما با این ستون مسجد اعظم پنج متر فاصله داریم این ستون هم از ما پنج متر فاصله دارد این یکسان است، اما در معارف ممکن است الف به باء نزدیک باشد باء از الف دور فرمود: «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۳) اما یک عده «يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» (۴) خب خدا غریق رحمت کند این حکما مرحوم فیض را مثلاً ایشان مثالی زده می فرماید اگر یک اعما باشد با یک بصیر آن بصیر کنار اعما نشسته او را می بیند به او خیلی نزدیک است ولی این اعما

آن بصیر را نمی بیند خیال می کند هنوز در سفر است خدای سبحان که «بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ»^(۵) است «أَقْرَبُ إِلَيْنَا مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» است ولی ما از او دوریم در معارف قُرب و بُعد دوجانبه یکسان نیست از یک طرف قرب است از یک طرف بُعد فرمود من که به موسای کلیم همیشه نزدیک بودم او را دارم نزدیک می کنم نه «تَقَرَّبْتَ إِلَيْهِ» بلکه «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا».

ص: ۱۹۱

۱- (۱۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۲- (۱۴). الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

۳- (۱۵). سوره ی ق، آیه ی ۱۶.

۴- (۱۶). سوره ی فصلت، آیه ی ۴۴.

۵- (۱۷). سوره ی ملک، آیه ی ۱۹.

.Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳) وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵)» بعد از جریان وجود مبارک حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) و ذکر اینکه به ابراهیم اسحاق و یعقوب داد جریان وجود مبارک موسای کلیم را ذکر کرد زیرا موسای کلیم از احفاد اسحاق و یعقوب است و جریان اسماعیل (سلام الله علیه) را جداگانه ذکر کرد زیرا مستقیماً به وجود مبارک ابراهیم مرتبط است اگر منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد.

پرسش: استاد ببخشید قبل از ورود در بحث دیروز حضرتعالی فرمودید که «إِلَّا اللَّهُ» مقدم بر «لَا إِلَهَ» است که یک نگاه ظریفی است ولی چون حضرت ابراهیم اول می آید «لَا إِلَهَ» را به وسیله رد قمر و رد ستارگان و رد شخص برای عبودیت نفی می کند بعد می آید ثبوت «إِلَّا اللَّهُ» می کند.

پاسخ: فرق بین مقام ثبوت و اثبات هم همین بود دیگر در مقام ثبوت آن «إِلَّا اللَّهُ» مقدم است و «لَا إِلَهَ» مؤخر در مقام اثبات به عکس است دیگر وجود مبارک ابراهیم هم همین کار را کرد وقتی انسان درست بیان میشد می بیند توحید را دارد خدا به او می فرماید غیر از این یکی که در دلت ذخیره شده است و فطری توست دیگران را راه نده «لَا إِلَهَ» غیر از همین یکی نه اینکه لوح دل و صفحه ی نفس خالی از شرک و توحید باشد انسان نه موحد باشد نه مشرک بعد بیاید بعضیها شرک را قبول کنند بعضیها توحید را قبول کنند که هر دو نسبت به ذهن بیگانه باشد و نفس خالی باشد از هر دو بیاید یکی را پذیرد دیگری را نفی کند مشرک می آید شرک را می پذیرد توحید را نفی می کند، موحد می آید توحید را می پذیرد شرک را نفی می کند این چنین نیست بلکه صحنه ی نفس با سرمایه ی توحید خلق شده «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (۱) هست، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۲) هست، «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (۳) هست و مانند آن، ما با سرمایه خلق شدیم وقتی که بالا آمدیم تحقیق بکنیم انبیا این نهان ما و نهاد ما را شکوفا می کنند «يُثْبِتُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۴) به اینجا می رسیم که غیر از همین توحیدی که داریم دیگری و دیگران نه، «لَا إِلَهَ» غیر از همین یکی. خب، این در مقام ثبوت در مقام اثبات البته نفی شرک مقدم است دیگر مقدمه است نه مقدم.

ص: ۱۹۲

۱- (۱). سوره ی شمس، آیه ی ۷.

۲- (۲). سوره ی شمس، آیه ی ۸.

۳- (۳). سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

پرسش: خود این «فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» فجور هم اینجا قید شده دیگر.

پاسخ: «وَتَقْوَاهَا» بله، اما الهام کرده فرموده آن که من به تو دادم فطری توست «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا»، خب.

بنابراین اما اینکه وجود مبارک موسای کلیم به دنبال جریان ابراهیم قرار گرفت چون از احفاد اسحاق و یعقوب است وجود مبارک اسماعیل بنا بر اینکه منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم (سلام الله علیهما) باشد بعد ذکر شده برای اینکه از احفاد اسحاق و یعقوب نیست مستقیماً به ابراهیم مرتبط است.

مطلب دیگر اینکه این مخلص حالا- خود وجود مبارک موسی «أَخْلَصَ نَفْسَهُ» یا «إِسْتَخْلَصَهُ اللَّهُ لِنَفْسِهِ» بالأخره مخلص است اما آنکه گفته شد «مَخْلُصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ» این سه مرحله باید روشن بشود سند باید احراز بشود اولاً- آیا او مخلص است یا مخلص است که «مَخْلُصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ» یا «مَخْلُصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ» این دو، بعد از عبور از این دو مرحله بالأخره اینها در مقام تکلیف اند صدور معصیت از اینها ممکن است عقلاً- گرچه محال است عادتاً، و اگر عقلاً مستحیل بود که دیگر مکلف نبودند ثالثاً، این سه مرحله را باید بگذرانند.

مطلب بعدی آن است که برای تثبیت این مقامها مرتب کلمه ی «كَانَ» تکرار می شود «كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» این چنین است بعد فرمود: «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ حَيْثُ الْطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» ندا برای دور است نجوا برای نزدیک است اول منادات است بعد مناجات حالا- من با او مناجات کردم یا او نزدیک شد او با من مناجات کرد این «نَجِيٌّ» گرچه به صیغه ی ثلاثی مجزء است لکن فَعِيل از باب مفاعله است نه فَعِيل از باب فَعَل «نَاجِيٌّ، يَنَاجِيٌّ، نَجِيًّا» که این نَجِيٌّ مثل جَلِيٌّ است «جالس، يجالس، جليساً» فعلی نیست که از ثلاثی مجزء باشد فعلی است که از ثلاثی مزید است حالا من مناجات کنم یا او مناجات کند؟ این «مناجات شعبانیه» اهل بیت (علیهم السلام) خوب مشخص کرده که اول انسان منادی است ندا می کند چون دور است وقتی نزدیک شد کم کم می شود مناجی وقتی که مناجاتش تمام شد اجازه ی سکوت پیدا می کند می شود ساکت وقتی ساکت شد از آن مرحله به بعد خدا مناجی است «وَجَعَلَنِي مِمَّنْ نَاجِيْتَهُ نَادِيْتَهُ فَأَجَابَكُ وَلَا حَظَّتْهُ فَصَعَقَ لَجَلَالِكَ» (۱) بکذا و کذا این مراحل چهارگانه را آن «مناجات شعبانیه» خوب شرح می دهد که اول منادات است انسان وقتی نزدیک شد مناجات می کند بعد حالت محو و سهو به او دست می دهد ساکت می نشیند نوبت خدا شروع می شود خدا از آن به بعد مناجات می کند. خب، این وجود مبارک موسای کلیم اول منادای خدا بود بعد مناجی خدا شد در اثر قُرب این قُرب نه زمانی است و نه زمینی گرچه بدن مطهر موسای کلیم در طرف راست این کوه موقع آمدن وقتی که از مدین به طرف مصر می آمد به طرف راست جانب کوه طور شد این برای مکان، گرچه از نظر زمان شب بود ولی این معارف نه شب است نه روز الآن ما که اینجا داریم بحث می کنیم در روز چهارشنبه در مسجد اعظم بحث می کنیم این گفتنها و شنیدنها در زمین و زمان است ولی این معارف و آن مطالب که زمینی نیست، زمانی نیست الآن اینکه اول منادات است بعد مناجات است مناجات عبد با مولاست بعد سهو و سکوت است بعد مناجات الله با عبد است اینها که در قم نیست این حرفها اینها که در زمین نیست الفاظ در زمین است گفتن در زمین است شنیدن در زمین است اما این معنا که زمینی نیست بنابراین این قُرب وجود مبارک موسای کلیم که باعث نجوای او شد این بدنش در طور بود این حادثه در طور بود ولی آن قُرب در طور و غیر طور نبود مثل اینکه قرآن کریم در

شَبِ قَدَرِ نَازِلِ شَدَ اَمَّا الْفَاضِلُ وَ كَلِمَاتُش وَ حُرُوفُش دَرِ شَبِ قَدَرِ نَازِلِ شَدَ اَمَّا مَعَانِي او كِه دَرِ زَمَانِ وَ زَمِينِ نِيست فرمود:
«وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» اما حالا چطور خدای سبحان با او حرف زد یا او با خدای سبحان حرف زد در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی
«شوری» آمده که سه گونه ممکن است خدا با بنده اش حرف بزند در اینجا هم وجود مبارک موسای کلیم گاهی «مِنْ وَّرَاءِ
شَجَرٍ» سخن می شنود می شود «مِنْ وَّرَاءِ حِجَابٍ»،^(۲) گاهی هم ممکن است بلاواسطه بشنود.

ص: ۱۹۳

۱- (۵). اقبال الأعمال، ص ۶۸۷.

۲- (۶). سوره ی شوری، آیه ی ۵۱.

پرسش: مطالب مهمی که به پیغمبر نشان دادند در معراج نشان دادند نه در زمین.

پاسخ: بله، آن مربوط به «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدَرِ» (۱) نیست بعضی از مطالب بود در معراج نشان دادند بعضی از مطالب بود مربوط به نزول سوره ی مبارکه ی «قدر» که در ليله ی قدر بود و مانند آن، خب.

آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «شوری» این است که «وَمَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» هیچ بشری نمی تواند کلام الهی را بشنود مگر از یکی از این سه راه که این منفصله ی مانع‌الخلو است اجتماع را شاید بعضیها هم من وراء حجاب می شنوند، هم با ارسال فرشته می شنوند هم بلاواسطه می شنوند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این طور بود، وجود مبارک موسای کلیم احياناً این طور بود و مانند آن. فرمود سه گونه ممکن است خدا با بشر حرف بزند اینجا هم که فرمود: «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» که مسبوق است با «نَادَيْنَاهُ» این دو گونه می فهماند «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ» با فاصله است حالا «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» بلافاصله است چون بلافاصله است احياناً ممکن است که فرشته ای در کار نباشد باز هم ممکن است آنجا هم مناجات هم مراتبی دارد در بعضی از مراتب نجوا فرشته ها حضور دارند باز هم ممکن است به وسیله فرشته باشد اثبات اینکه بلاواسطه بود برهان می خواهد ولی نفی اش از این آیه بر نمی آید. «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» این سوره ی مبارکه ی «مریم» با رحمت شروع شده است که فرمود: «كهيعص * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا» (۲) از رحمت‌های خاصه در این سوره کم نام برده نشده یکی از آن رحمت‌ها این است که ما به او هارون دادیم که این هارون عطف بیان أخ است «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ» که عطف بیانش هارون است «هَارُونَ نَبِيًّا» این هارون را در سوره ی مبارکه ی «قصص» مشخص کرد که برای چه ما هارون را به موسای کلیم دادیم آیه ی ۳۳ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است فرمود: «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ * وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا ... أَنْ يُكَذِّبُونِ» در سوره ی مبارکه ی «قصص» جریان اژدها شدن و مار بزرگ شدن آن عصا را اول ذکر می کند آیه ی ۳۰ به بعد که «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى» بعد «وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تُهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا» این مسئله ی اژدها شدن عصا را ذکر می کند به ذات اقدس الهی عرض می کند خدایا همیشه با اژدها کار پیش نمی رود کاری که از دلیل و برهان ساخته است از مار و عقرب ساخته نیست همه که بر اساس ترس ایمان نمی آورند که حالا بر فرض ترساندیم کسی باشد که برهان اقامه کند حرف خوب زدن برای من، اما خوب حرف زدن برای برادر من است من یک مبلغ می خواهم فصیح، بلیغ، سخنگوی خوب که خوب حرف‌های مرا ادا بکند «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا» (۳) من کمبودی ندارم فصیحم ولی او أفصح از من است آن کمالی که باید در یک پیامبر باشد آن را من دارم از آن جهت نقصی نیست ولی برای تبیین این مطالب در مصر آلوده این کسی می خواهد که خوب بتواند تقریر کند من چنین آدمی می خواهم وگرنه ما از نظر مسئله اژدها و اینها کم نداریم ولی همیشه با اژدها کار پیش نمی رود «وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي» لذا ذات اقدس الهی فرمود رحمت خاصه ما شامل حال موسای کلیم شد ما برادر او را به عنوان وزیر فرستادیم «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا»، خب.

ص: ۱۹۴

۲- (۸) . سوره ی مریم، آیات ۱ و ۲.

۳- (۹) . سوره ی قصص، آیه ی ۳۴.

پرسش: حاج آقا این «أَفْصَحُ مِنِّي» به خاطر لکنت زبان حضرت موسی نبود.

پاسخ: لکنت نه که نقصی باشد در پیامبر نه، آن نصاب لازم کمال را داشت چون انبیا(علیهم السلام) باید آن نصاب را داشته باشند منتها بعضیها از بعض دیگر کامل ترند، أحسن کلام اند، أحسن قلم اند یا أشجع اند این ممکن است اما آن مقدار نصاب لازم را داشت. فرمود این لسان را وجود مبارک هارون داراست «أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا» ذات اقدس الهی هم فرمود این رحمت ماست که شامل حال او شد، خب.

حالا بنا بر اینکه منظور از این اسماعیل صادق الوعد باشد یک حساب است و منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد یک حساب دیگر است فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» که در این دو آیه مختصر چهار بار کلمه ی «كَانَ» تکرار شده تا به ما بفهماند که وجود مبارک اسماعیل در تمام این اوصاف مستقر بود بلکه شده بود برای او خب، مفسران اهل سنت منظور از این اسماعیل را وجود مبارک اسماعیل بن ابراهیم می دانند از آنها من یادم نیست کسی به غیر اسماعیل بن ابراهیم تفسیر کرده باشد. بزرگان تفسیری ما هم مثل مرحوم شیخ طوسی این را هم منظور از این اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم دانستند مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان این هم روال شیخ طوسی(رضوان الله علیه) را طی کرد فرمود منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است و قیل که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن حذقیل است آن وقت آن روایت را اشاره کرده مستحضرید آن روایت مرسله ی ابن سینان است اگر ما با یک مرسله بتوانیم این اسماعیل را اسماعیل بن حذقیل بدانیم کار آسانی نیست برای اینکه دوازده بار کلمه ی مبارکه ی اسماعیل در قرآن تکرار شده یازده بارش مربوط به اسماعیل بن ابراهیم است این بار که بار دوازدهم است اگر منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد باید با یک دلیل معتبری باشد آیا با مرسله ی محمد بن سنان ثابت می شود و جلوی ظهور را می گیرد یا نه، البته به عنوان یک قول قابل طرح است ولی مرحوم شیخ طوسی اصلاً به عنوان قول هم این را نقل نکرده و مرتب تفسیر کرده که منظور اسماعیل بن ابراهیم است این امین الاسلام(رضوان الله علیه) است که به روال شیخ طوسی اول معنا کرده بعد فرمود و قیل که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است سیدنا الاستاد(رضوان الله علیه) هم همین روایت علل الشرایع را نقل می کنند در بحث روایی در بحث تشریح اسماعیل می فرماید در علل الشرایع مرحوم صدوق از وجود مبارک معصوم(سلام الله علیه) به وسیله ی محمد بن سنان نقل شده است که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن حذقیل است نه اسماعیل بن ابراهیم به هر حال هر کدام باشند پیامبرند از این جهت برای ما تفاوتی ندارد لکن تعبیر رسول نشان می دهد که ممکن است کسی رسول باشد و شریعتی نیاورده باشد شریعت تازه حافظ شریعت قبلی باشد درباره ی انبیا گفتند ممکن است حافظ شریعت قبلی باشند ولی درباره ی رسول نیازی به قرینه دارد این قرینه است برای اینکه ممکن است کسی به صفت رسالت متّصف باشد و شریعت تازه ای هم نیاورده باشد «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» این خصیصه اش به عنوان صادق الوعد بودن گفتند روایتی است که کسی با وجود مبارک حضرت اسماعیل یا همین اسماعیل مطرح در اینجا وعده کردند که آن شخص وعده کرد که شما منتظر باش من می آیم مدتها طول کشید و نیامد وجود مبارک اسماعیل ایستاده بود برای اینکه به وعده وفا کند خب، طرح این مطلب هم آسان نیست حالا یک سال نه، یک ماه آدم یک ماه بیکار بماند برای اینکه به کسی وعده کرده وعده بر فرض که حکم اخلاقی نباشد حکم فقهی باشد چه اینکه بعید نیست و وفای به وعده واجب باشد چه اینکه بعید نیست اما واجبهای اهم و مزاحمهای اهم هم دارد دیگر بالأخره انسان برای جامعه

کارهای فراوانی دارد یک ماه اینجا معطل باشد بیکار و کارهای دیگر لنگ بشود برای اینکه این آقا نیامده قبول کردن این روایت هم کار آسانی نیست درباره ی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نقل شده که سه روز حضرت منتظر کسی بود خب بالأخره کسی که رهبر مسلمانهاست مسلمین به او نیازمندند در همه ی مسائل به او مراجعه می کنند او نمی تواند سه روز معطل یک شخص باشد که این است که پذیرفتن این روایات یک مقدار بعید است اگر کسی خواست فضیلت اینها را جستجو کند در آن مراحل دیگر و کمالات دیگر باید جستجو کرد به هر حال صادق الوعد بود این یقینی است وعده ای که داد تخلف نمی کرد.

پرسش: حاج آقا در عین اینکه به کارش ادامه می داده اما در عین حال در دل هم منتظر آن شخص باشند که.

پاسخ: خب بله دیگر مشغول کار خودش است اما آنجا در روایت دارد که او همان جا ایستاده بود یک سال یا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سه روز و سه شبانه روز همان جا ایستاده بود این البته منتظر بودن که نعمت خوبی است مشغول کار خودش هم هست منتظر هم هست.

پرسش: جناب استاد ببخشید مگر انبیا صادق الوعد نبودند.

پاسخ: چرا، همه ی اینها تمام اینها مثلاً «يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ» سایر انبیا هم بودند و منادات داشتن، قُرب داشتن، همه ی انبیا با خدا سخن می گفتند، سخن خدا را می شنیدند اما برای هر کدام خصیصه ای است که در آن مقطع آن خصیصه برای دیگری نیست مثلاً درباره ی وجود مبارک ابراهیم «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» ندارد، درباره ی وجود مبارک موسای کلیم آمده با اینکه وجود مبارک ابراهیم خب به حسب ظاهر از وجود مبارک موسی (سلام الله علیهما) افضل است.

خب، «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» نسبت به دیگران حصر است نه نسبت به خود انبیا پس می شود کسی رسول باشد و شریعت جدید نیابد و شریعت انبیای قبل را حفظ بکند. «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ» این وظیفه ی همه ماست که «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (۱) یا «أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۲) یا «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» (۳) این تعبیرات در قرآن کریم کم نیست چون گاهی می فرماید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» یک، گاهی می فرماید: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» دو، گاهی می فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» مثل آیه ی ۱۳۲ سوره ی مبارکه ی «طه» در آنجا به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ» خب، این خصوصیتی که خدای سبحان برای اسماعیل صادق الوعد ذکر می کند برای پیامبر ما هم هست که فرمود اهلت را به نماز وادار کن و چه اینکه خودت و اهلت را از آتش دور بدار چه اینکه فرمود: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» اینها خصوصیات است که خب اینها مقدم اند در نصیحت پذیری یا نصیحت کردن نسبت به اینها «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» وجود مبارک عیسی و یحیی (سلام الله علیهما) آنها حرفشان این بود که «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۴) اما در اینجا سخن در این نیست که اسماعیل بفرماید خدای سبحان مرا به نماز و زکات امر کرده خدا می فرماید اسماعیل صادق الوعد اهلت را به صلات و زکات امر می کردند «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» این دارای مقام رضوان بود یعنی مرضی عند الله بود مستحضرید که مرضی عند الله بعد از عبور از مرحله ی راضی عن الله هست «رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (۵) ملازم هم است اما در ترتیب سیر کمالی اول رضای عبد است از مولا که به قضا و قدر او راضی است هر چه او دستور داد این اطاعت می کند وقتی عبد به قضا و قدر مولا راضی بود به جایی می رسد که خدا از او راضی می شود اگر گفته شد «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (۶) این «رَاضِيَةً» مقدم است و باید هم باشد تا انسان از قضا و قدر الهی راضی نباشد و مطیع قضا و قدر الهی و اوامر الهی نباشد به جایی نمی رسد که خدا از او راضی باشد پس اگر کسی مرضی عند الله بود حتماً قبلاً راضی عن الله هم شده چون راضی عن الله بود مرضی عند الله هم هست و اگر اولی را نفرمود برای اینکه ذکر دومی مُغْنی از ذکر اولی است «وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» که سلام الله علیهم اجمعین.

-
- ۱- (۱۰). سورة ی تحریم، آیه ی ۶.
 - ۲- (۱۱). سورة ی شعراء، آیه ی ۲۱۴.
 - ۳- (۱۲). سورة ی طه، آیه ی ۱۳۲.
 - ۴- (۱۳). سورة ی مریم، آیه ی ۳۱.
 - ۵- (۱۴). سورة ی مائده، آیه ی ۱۱۹.
 - ۶- (۱۵). سورة ی فجر، آیات ۲۷ و ۲۸.

.Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا (۵۴) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵) وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا (۵۶) وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷)»

در جریان حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) او برای عمومی خود طلب مغفرت کرد که عرض کرد «وَأَغْفِرْ لِي يَا رَبِّ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ» (۱) این طلب مغفرت اگر به این معنا باشد که خدا عمومی او را بیامرزد این برای وقتی بود که شاید حکم تحریم طلب مغفرت برای مشرکان نازل نشده یا در آن شریعت هنوز نازل نشده بود و مانند آن، و وقتی هم که وجود مبارک ابراهیم برای او روشن شد که عمومی او دست از شرک بر نمی دارد اعلان تبری کرد. و اما آن دعایی که ابن طاووس و امثال ابن طاووس برای کفار دارند و به جریان حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) استشهد می کنند آن دعا برای هدایت است، طلب هدایت است نه طلب مغفرت این طلب هدایت چیز خوبی است که انسان برای مشرکان هم از خدای سبحان هدایت طلب بکند آنچه از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است در جریان جنگ احد که به حضرت عرض کردند «لو دعوت علیهم» اگر نفرین می کردی اثر می کرد حضرت طبق این نقل فرمود: «لم أبعث لعانا ولكني بُعثت داعياً و رحمة الله عليهم اغفر لقومي فإنهم لا يعلمون» خب درخواست هدایت، دعای هدایت مثل دعوت به هدایت هر دو مشروع است پس آنچه را که ابن طاووس دارد که من برای مشرکان دعا می کنم آن دعا طلب هدایت من الضلالة است نه طلب مغفرت و ورود در بهشت چون آن را خدای سبحان صریحاً در سوره ی مبارکه ی «نساء» اعلام کرد که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (۲) بعد هم به وجود مبارک پیامبر فرمود شما برای منافقان و امثال منافقان چند بار هم استغفار بکنی بی اثر است «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً» (۳) هم بی اثر است بنابراین دعا دو قسم است یکی به این معنا طلب مغفرت و نجات از جنت و وجود در بهشت این نسبت به مشرکان وجهی ندارد یک قسم دعا به معنی طلب هدایت است، نجات از ضلالت است که وجود مبارک ابراهیم که عرض کرد خدایا «وَأَغْفِرْ لِي يَا رَبِّ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ» (۴) به این معناست که «واهدأبی» به این معنا هم برای حضرت ابراهیم روا بود هم برای دیگران رواست و به همین معنا ابن طاووس آن مقال را تنظیم کرده است.

ص: ۱۹۷

۱- (۱). سوره ی شعراء، آیه ی ۸۶.

۲- (۲). سوره ی نساء، آیه ی ۴۸.

۳- (۳). سوره ی توبه، آیه ی ۸۰.

۴- (۴). سوره ی شعراء، آیه ی ۸۶.

به این روایتهای غیر معتبر نداریم وقتی که حقیقت قرآن با حقیقت علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) و اهل بیت برابر آن حدیث قطعی و صریح و روشن که سنداً تام، دلالتاً تام که عترت طاهرين عِدَلِ قرآن کریم اند همه ی حقایق قرآن کریم معادل این خاندان است و ولایت اینها معادل با حقیقت قرآن کریم است دیگر نیازی به این امور جزئی یک، و ضعیف دو، نیست لذا درباره ی «مَكَاناً عَلِيّاً» چنین چیزی وارد نشده اگر کسی خواست اهل بیت را جستجو کند باید در حقیقت قرآن جستجو کند از این پایین تر شأن اینها نیست چیزی در عالم هم همتای قرآن کریم نیست. خب، و این را وجود مبارک پیغمبر فرمود معادلش عترت طاهرين من است که «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»^(۱) درباره ی اسماعیل (سلام الله علیه) غالب مفسران اهل سنت این اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم (سلام الله علیهما) دانستند بزرگان از تفسیر ما شیعه ها مثل شیخ طوسی در تبیان و اینها اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم دانستند برای اینکه هشت بار نام مبارک اسماعیل در قرآن کریم آمده هفت بارش یقیناً مربوط به اسماعیل بن ابراهیم است این بار هشتم برابر این روایتی که «مُحَمَّدُ بْنُ سَيِّدِنَا عَمَّنْ ذَكَرَهُ» یک روایت مرسل ذکر کرده است که مرسله ی ابن سنان است ما می بینید در فقه برای مکروهات و مستحبات به این روایات عمل نمی کنیم چه رسد به معارف عمیق قرآنی باید در تطبیق قرآنی حداقل مثل فقه رفتار کرد اگر یک روایت مرسل بود حکم استجابی یا کراهت نمی شود به آن فتوا داد الا بر اساس حدیث «من بلغ» و مانند آن، آن وقت چگونه در قوی ترین مطالب تفسیری ما بیاییم مثلاً به مرسله ای اکتفا بکنیم لذا مرحوم شیخ طوسی اصلاً نام اسماعیل بن حذقیل را نمی برد مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان هم برابر تبیان تفسیر می کند بعد می فرماید «وقیل» که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است یک محقق قرآن پژوه سعی می کند حداقل قرآن را مثل فقه معنا کند دیگر با روایتهای مرسل، با روایتهای ضعیف که نمی شود آیه را تفسیر کرد که. خب، در حد تأیید بعد نیست. فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَبِيّاً» آن بزرگانی که منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم دانستند چه از ما مثل مرحوم شیخ طوسی، چه از اهل سنت نظیر زمخشری در کشاف صادق الوعد بودن او را مشخص کردند او که در مسئله ی «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»^(۲) و مانند آن اینها جزء صابرين اند، جزء صادق الوعدند و مانند آن اند دیگر پس آنهایی که این اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم دانستند مثل مرحوم شیخ طوسی از ما، مثل زمخشری از آنها این صادق الوعد بودن وجود مبارک اسماعیل را در آن صبر و بردباری و وعده های صادقانه ای که داشتند می دانند «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ».

ص: ۱۹۸

۱- (۵). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲- (۶). سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۲.

مطلب دیگر اینکه آن هفت باری که نام مبارک اسماعیل بن ابراهیم آمده آن قصه است قابل طرح در قرآن کریم است اما اینکه فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» اگر اسماعیل منظور اسماعیل بن حذقیل باشد این یک مورد مخالف با آن هفت مورد باشد بالأخره باید قصه ای، شرحی، جریانی، مبارزه ای، مناظره ای چیزی از این بزرگوار نقل بکند که بعد بفرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» خب آخر شما وقتی بخواهید در قرآن کریم نام پیامبری را به عنوان اُسوه ببری باید داستان هم بگویی، قصه اش هم بگویی، جریانش هم بگویی، مناظره اش را هم بگویی، سرنوشت و سرگذشتش هم بگویی هیچ چیزی که نیست اما بر خلاف اسماعیل بن ابراهیم که بسیاری از آن نقاط درخشان زندگی اش در مناسک حج، در آمادگی برای ذبح و اینها همه اش هست دیگر. خب، «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» مؤمن به وعده اش وفا می کند گرچه متأسفانه بسیاری از آقایان فتوا به کراهت دادند که خلف وعده حرام نیست ولی دلیلی بر این کراهت نیست آن همه روایات و ادله ای که داریم چرا حمل بر کراهت بشود حمل بر حرمت بشود مانعی ندارد مؤمن اگر وعده ای را کرده کسی را آورده گفته ما قرارمان این است یک وقت است عذری پیش می آید بر اساس حدیث رفع «رُفِعَ مَا اضْطَرَّه»، «رُفِعَ مَا أَكْرَهَ» (۱) رُفِعَ کذا و کذا معذور است اما در همایشی، در سخنرانی ای، در نشستی، در جلسه ای، در شورایی وعده می دهد و نمی آید یک وقت وعده داد و نیامد کار مکروهی کرده یا کار حرامی کرده وقت عده ای را تلف کرده، جلسه از نصاب انداخته، هیچ مشکلی پیش نیامد بگوید با یک ببخشید حل بشود این نیست حالا شما درباره ی خلف وعده بحث کنید ببینید به نتیجه ی حرمت می رسید یا نتیجه ی کراهت اگر خوب بحث کنید شاید به نتیجه ی حرمت برسید. «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» تعبیرات فراوانی دارد که کسی خلف وعده نمی کند مگر منافق از علائم منافق این است که خلف وعده می کند خب اینها تعبیرات تنیدی است دیگر اینها که با کراهت سازگار نیست. این اسماعیل صادق الوعد که ظاهراً اسماعیل بن ابراهیم است بر فرض آن بزرگوار هم باشد این کمال در او بود «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» این «كَانَ يَأْمُرُ» معنایش این نیست که حوزه ی مأموریت او همان فرزندان او است چون اگر کسی حوزه ی مأموریتش اعضای خانواده او باشد که خدا به عنوان رسول یاد نمی کند رسول یعنی رسول مردمی و امت نه رسول خانوادگی «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» یعنی معلوم می شود که با امتی رابطه داشت و اینکه اهلش را به صلات و زکات دعوت می کرد نظیر «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ» (۲) است که قبلاً بیان شد به خود پیغمبر هم فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» (۳) بیان شد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۴) بیان شد و مانند آن، «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» که هم رابطه اش رابطه ی آنها با خدا در اثر نماز حفظ باشد هم رابطه ی آنها با مردم در اثر زکات حفظ باشد و هم در تحکیم این دو رابطه عند ربّ خودش مرضی بود هم در مسئله ی صلات طرزی نماز می گذاشت که مرضی خدا باشد هم در تأدیه زکات طرزی ادا می کرد که مرضی عند الله باشد.

ص: ۱۹۹

۱- (۷) . ر.ک: بحارالأنوار، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲- (۸) . سوره ی تحریم، آیه ی ۶.

۳- (۹) . سوره ی طه، آیه ی ۱۳۲.

۴- (۱۰) . سوره ی شعراء، آیه ی ۲۱۴.

پرسش: جناب استاد ببخشید اگر مدلول با مرد رفع شود نیازی به ذکر عهد نیست.

پاسخ: مثل اینکه به پیغمبر فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»، «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»، «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» این سه آیه در این سه مقطع برای اهمیت است دیگر انسان اول باید که اعضای خانواده ی خودش برسد منتها حالا در آنها اگر اثر کرد، نکرد، نکرد درباره ی آنها انسان یک وظیفه ی بیشتری دارد گرچه یک بیان نورانی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست که فرمود: «أزهد الناس في العالم بنوه ثم قرابته ثم جيرانه»^(۱) بی رغبت ترین مردم درباره ی علما اعضای منزل او و هم شهریه‌ای او هستند این دستور نیست این وصف است فرمود طبیعی است این که اگر کسی اهل یک روستا یا اهل شهری بود و رشد کرد مردم آن روستا و مردم آن شهر بی رغبت ترین مردم نسبت به او هستند «أزهد الناس في العالم بنوه ثم قرابته ثم جيرانه» این امر طبیعی است.

پرسش: چون مقارن حضرت ابراهیم بوده خب اهلش به او می خورد دیگر.

پاسخ: غرض این است که همه ی ما موظفیم طبق این سه آیه که در سه مقطع نازل شده اول کسی که آنها را هدایت می کنیم اهل خود ما هستند دیگر وجود مبارک پیغمبر هم همین طور بود، خب.

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» بعد فرمود.

پرسش: زکات فطری را درباره ی حضرت عیسی نپذیرفتیم چطور درباره ی او می پذیرد.

پاسخ: چرا نپذیرفتیم، گفتیم اعم از آن است هم تزکیه است هم زکات گفتیم اگر «مَيَادُمْتُ حَيًّا»^(۲) به این معنا باشد اعم از زکات مالی و تزکیه نفس است اینجا هم همین طور است دیگر.

ص: ۲۰۰

۱- (۱۱). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۸۲.

۲- (۱۲). سوره ی مریم، آیه ی ۳۱.

پرسش: شما فرمودید زکات فطری در مدینه بر پیغمبر نازل شده بود.

پاسخ: بله آنکه وجود مبارک حضرت عیسی از زبان خودش دارد نقل می کند دوتا حرف است زکات فطری در مکه نازل نشد بله در مدینه نازل شد این زکاتِ فقہی که در نه چیز هست و نصاب خاص دارد این نظیر روزه گرفتن، نظیر مکه رفتن اینها احکامی بود در مدینه نازل شد آن زکاتی که در مکه نازل شد یا تزکیه ی نفس است یا زکاتهای مستحبی و انفاقهای مستحبی اما این چه کار به شریعت قبلی دارد وجود مبارک عیسی می فرماید خدای من مرا دستور داد تا زنده ام با نماز و زکات باشم این نه مکی است نه مدنی این برای شریعت گذشته است.

خب، «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» جریان ادريس (سلام الله عليه) چون قبل از جریان طوفان نوح و قبل از نوح و امثال اینها بود ماقبل تاریخ است لذا روایت معتبری که سرگذشت و سرنوشت حضرت ادريس را مشخص کند در دسترس نیست یک، تاریخ مدوئی که مولد او و حیات او و ممات او را خوب تبیین کند در دسترس نیست دو، لذا در داخل و خارج از جزئی ترین امر تا کلی ترین امر درباره ی ادريس (سلام الله عليه) اختلاف نظر است می بینید برخیها از همین مفسرین حتی اُدبای عرب گفتند ادريس چون او اهل تدریس و درس و معلّم حکمت و معلّم نجوم و این گونه از مسائل بود با تدریس و دراست مأنوس بود این را می گفتند ادريس خب ابن سکیت می دانید از اُدبای معروف ادب است جناب زمخشری در کشاف می گوید ابن سکیت و امثال او بیراهه رفتند این ادريس که مشتقّ از درس نیست این عجمی است اگر عربی بود و مشتق بود که معرب می شد این چرا غیر منصرف است این به خاطر اینکه عَلَم است و عُجْمه دارد للعلمیه و العُجْمه غیر مُنصرف است نفرمود «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسًا» فرمود: «إِدْرِيس» این غیر منصرف بودن برای اینکه او عربی نیست اینکه از درس مشتق نشد حالا گفتند خنوخ بود بعد عربی کردند اُخنوخ کردند بعد قرآن از او به ادريس یاد کرد اینها همه اش به احتمال وابسته است یک برهان مسلّم روایی یا تاریخی در کار باشد که اسم شریف آن بزرگوار چه بود این قبل از پیدایش عرب و عرب زبان و امثال ذلک بود دیگر. خب، این نقد جناب زمخشری نسبت به ابن سکیت پس عربی نیست این را در تفسیرهای بعدی هم بدون اینکه نام ببرند که زمخشری گفته است همین مطلب را نقل کردند مثل ابی السعود و اینها این ادريس گفتند که همان هِرمس است در مصر به دنیا آمده بعضی گفتند در بابل به دنیا آمده سیدناالاستاد بحث مبسوطی تقریباً پنج، شش صفحه از نظر تاریخی و غیر تاریخی درباره ی ادريس کردند بعد این جمله را هم فرمودند چون این جریانش قبل از طوفان بود یک تاریخ مدوئی نبود ما اعتمادی به این منقولات نمی توانیم داشته باشیم گفتند او معلّم حکمت بود، گفتند او معلّم نجوم بود، گفتند اول کسی بود که خیاطی را به بشر آموخت برای اینکه خلیها قبلاً پوست حیوانات را در برمی کردند ایشان خیاطی را به بشر آموخت از این فضایل را به ادريس (سلام الله عليه) اسناد دادند معلّم حکمت بودن، هِرمس بر او اطلاق شده اولین حکیم آن منطقه این هِرمس الهرامسه بود استاد او غوثازیمون بود که بعضیها نقل کردند برای یونان بود این وجوهی است که گفته شده البته هیچ کدام برهان قاطع ندارند مصریها از آن طرف تلاش و کوشش می کنند این را مصری معرفی کنند، بابلیها از این طرف می کوشند که این را اهل بابل بدانند و همچنان بین اینها اختلاف است قفطی در اخبارالحکماء او را از اهل مصر می داند و مانند آن، اما آنچه را که قرآن نقل می کند این است که او صدیق بود نظیر آنچه درباره ی حضرت ابراهیم آمده است که ابراهیم از صدیقین بود و درباره ی وجود مبارک ابراهیم می فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»^(۱) در اینجا از رسالت ادريس سخن به میان نیامده فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ

كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا» آیا او اصلاً رسالت نداشت یا رسالت داشت و رسالتش فعلاً اینجا ذکر نشد نظیر اینکه در جریان حضرت ابراهیم آیه ی ۴۱ می فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا» با اینکه رسالت داشت پس رسالتِ برخیا را ذکر می کند مثل جریان حضرت موسی و مانند آن اسماعیل، رسالت بعضیها را ذکر نمی کند مثل جریان حضرت ابراهیم اینکه برای حضرت ادریس رسالت ذکر نشده آیا برای این است که اصلاً او رسول نبود یا فعلاً اینجا رسول ذکر نشده منتها در جریان حضرت ابراهیم ما شواهد فراوانی بر رسالت او داریم لکن در جریان حضرت ادریس فقط همین یک آیه است که اینجا ذکر شده و آیه ۸۵ است که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» از ادریس (سلام الله علیه) سخنی به میان آمده آیه ی ۸۵ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» این است که «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ * وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ» صالح بودن اینها، صابر بودن اینها، اهل بهشت بودن اینها را مطرح می فرماید از رسالت آن حضرت چیزی مطرح نمی کند. خب، ولی بالأخره کاری کرده ادریس که ذات اقدس الهی به رسولش می فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ» برای اینکه او حالا یا همین معلّم مردم بود شما هم معلّم کتاب و حکمتید و مانند آن، «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ» (۲) در همین آیه ی سوره ی مبارکه ی «مریم»، «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا * وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» اینجا در ذیل این «عَلِيًّا» گفته نشده «عَلِيًّا» یعنی امیرالمؤمنین اما در آن «لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (۳) آنجا آمده البته. خب، این مکان منظور مکان است نه مکان برای اینکه اینها که می روند در کُره ی ماه وقتی هم برمی گردند می آیند زمین این بیچاره ها در هر دو طرف خیال می کنند سربالایی می آیند وقتی که ما اینجا هستیم ماه بالای سر ماست اگر کسی برود ماه، زمین بالای سر آنهاست در این کُرات در فضا معلق است وقتی که آنجا هستند این زمین را که پایین که نمی بینند که بعد از زمین کُرات دیگر است اینها که در ماه هستند همان طور که ما کُرات را بالای سرمان می بینیم قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل را پشت سر هم می بینیم کسی که در قمر رفته باشد کُره ی زمین را بعد تا مشتری را هم پشت سر هم می بیند بالای سر می بیند دیگر زمین را پایین پای خود نمی بیند که، بنابراین چیزی بالا و پایین نیست در فضا آن که بالا رفت ما را بالا می بیند ما که اینجا هستیم آنها را بالا می بینیم این مکان علی همان مکان علیاست حالا این مکان به اندازه ای که بشر می فهمد همان بحثهای قبلی است که بالأخره علمی باید باشد که فاصله ی ما و خدا را مشخص بکند یا نه، ما به دو منطقه ی ممنوعه کما مرّ غیر مرّ راه نداریم یعنی منطقه ی هویت ذات احدی از انبیا و اولیا راه ندارند چه رسد به ما آنجا هویت محضه است بسیط محض است نه مرکب از جنس و فصل است نه مرکب از ماده و صورت است نه مرکب از ماهیت و وجود است نه مرکب از جوهر و عرض است نه مرکب از دو جزئی است که ترکیب شیمیایی داشته باشد یا نظیر اجزایی که ترکیب نظیر آب باشد که مرکب از دو جزء است نه مرکب از اجزای مقداری نصف و ثلث است ششمی که بدترین اقسام ترکیب است ترکیب از وجود و عدم است چیزی که محدود باشد مرکب از وجود و عدم است یعنی بخشی را دارد بخشی را ندارد این قضایای سالبه به آن بخش ندارد متوجه می شود این قضایای موجهه بخش دارایی اش این شش قسم یعنی شش قسم اقسام ترکیب که بدترین ترکیب قسم سادسه است در حرم امن الهی نیست خب اگر چیزی حقیقت بسیط بود، محض بود چه کسی می تواند درکش بکند او را اگر کسی بخواهد درک کند یا همه یا هیچ اما وقتی از ما سؤال می کنند که ما چگونه خدا را بشناسیم ما به اندازه ی فهممان همین شعر رایج را می خوانیم که

۱- (۱۳). سوره ی مریم، آیه ی ۴۱.

۲- (۱۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۸۵.

۳- (۱۵). سوره ی مریم، آیه ی ۵۰.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

این را برای اینکه او را قانع کنیم خودمان را ساکت کنیم و گرنه او جزء ندارد که ما بگوییم هر کسی خدا را به اندازه ی خودش درک می کند که او منطقه ی ممنوعه است یعنی منطقه ی ممنوعه است بالقول المطلق حریم صفات ذاتی که عین ذات است آنجا هم احدی راه ندارد چون آنجا صفاتش عین ذات اوست محدود نیست مفهوماً غیر هم اند، مصداقاً عین هم اند و نامحدودند تمام معرفتها می خورد به مقام لقای ثواب او، لقای رحمت او با اسمای حسنی او کار دارند با فعل او کار دارند با ظهور او کار دارند با جمال و جلال او کار دارند که همه ی اینها زیرمجموعه ی ذات اوست ما آنچه می فهمیم این است که فاصله ی ما با این منطقه ی سوم، منطقه ی سوم یعنی منطقه ی سوم که منطقه ی امکان است دسترسی هم هست آنها هم مثل ما ممکن اند منتها اولین فیض اند او را نشان می دهند آینه ی تمام نمای او هستند و او را نشان می دهند اگر درباره ی خاندان عصمت آنها فرمودند: «بناه رفعه الله» درست گفتند اگر ما هم در زیارت «جامعه» می گوئیم به وسیله ی شما می شناسیم برای اینکه آن اوج که رفتیم می بینیم علی هست و اولاد او دیگر بالا-تر از او نیست شما این امالی مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) را نگاه می کنید می بینید در مسئله ی اُلت، «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (۱) که انبیا اولین و آخرین و همه ی انسانها جمع شدند اول کسی که گفت «بلی» وجود مبارک پیغمبر بود حالا همه ی انبیا هستند نوح هست، اولوالعزمهای دیگر هستند اول کسی که گفت «بلی» وجود مبارک حضرت رسول بود دومین کسی که قبل از همه ی انبیا گفت «بلی» وجود مبارک حضرت امیر بود این را مرحوم مفید اینها را نقل کنید سند داشته باشد، حرفی داشته باشد قابل دفاع و علمی هر چه که علمی باشد ثوابش بیشتر است خب مفید یک آدم کوچکی نیست امالی هم از کتابهای معتبر ماست دومین کسی که در همه ی این سلسله مجاز بود عرض کند «بلی» وجود مبارک حضرت امیر بود ما با این مرحله می توانیم آشنا بشویم این مرحله را بالأخره حکمت مشخص می کند که چه چیزی فاصله ی ما و آنجاست ما با آن مرحله فاصله مان چیست، کجاست، می گوئیم قرب معنوی است مکانت معنوی است اما قرب معنوی و مکانت معنوی حق است اما معنایش چیست قرب مکانت معنوی چیست ما یک سلسله عناوین اعتباری داریم که یقیناً از این قبیل نیست نظیر ریاست و رئوسیت، یک سلسله مفاهیم معقولات منطقی داریم که معقولات ثانیه منطقی است از این قبیل نیست چون اینها کمال نیست یک سلسله مفاهیم داریم که معقولات ثانیه فلسفی است اینها کمال نیست یک سلسله ماهیات داریم که مقولات اند نه معقولات اینها کمال نیست یک سلسله حقایق هستی داریم که خب هستی کمال است اگر هستی بر اساس تباین حقایق متباینه باشد که حقیقت مشاء قائل است اینها گسیخته ی هم اند وقتی گسیخته بودند دیگر مرتبط نیستند تا کسی اینها را طی کند می ماند حقیقت هستی تشکیکی ذات مراتب که اضعف و ضعیف داریم، قوی و اقوا داریم این نیمی از راه را حل می کند اگر ضعیف و قوی داشتیم، اگر شدید و اشد داشتیم، اگر ضعیف و اضعف داشتیم، اگر قوی و اقوا داشتیم باید راه داشته باشیم که آن اضعف بیاید ضعیف بشود، ضعیف بیاید قوی بشود، قوی بیاید اقوا بشود این راه را حرکت جوهری تأمین می کند تا از درون انسان رشد نکند که بالا نمی رود نمی شود «كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» نزدیک چه می خواهد بشود، به کدام سیمت می خواهد برود تا نزدیک بشود حکمت متعالیه این راه را به آدم نشان می دهد این کتابهای زادالمسافری که نوشتند یک، منازل السائرینی که نوشتند دو، کمک می کند که انسان چگونه قدم به قدم این راه را برود اینکه گفته شد که «لا اله الا الله» آن «الا الله» مقدم است «لا اله الا الله» مؤخر این نسبت به فطرت ماست لذا نسبت به اولیای الهی و مؤمنانی که با این فطرت سالم به دنیا آمدند با این فطرت سالم دارند زندگی می کنند اینها مشمول آن شعر نیستند که

۱- (۱۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چون بیرون رود فرشته در آید

جایشان این نیست شعر دیگری که بزرگان گفتند درباره ی اینهاست که «دیو بگرزد این قوم که قرآن خوانند» اصلاً اینجا نباید گفت تخلیه مقدم بر تحلیه است اینها آلوده نیستند تا کسی تخلیه کند که شما ظرف شفاف بلوری را که وقتی بخواهی آب بریزی که اول تخلیه نمی کنی که آن چاه فاضلاب است که تخلیه می کنند اگر کسی با فطرت زندگی کرد بر اساس فطرت آمد «جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۱) بود دیگر تخلیه ندارد دیگر هر چه هست تحلیه است «دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند» این همیشه تحلیه است اما آن که می گوید

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چون بیرون رود فرشته در آید

برای چاه فاضلاب است این فاضلاب اول باید تخلیه بشود بعد تا فرشته در بیاید در روایات ما هم هست که فرشته ها در جایی که سگ زندگی می کند راه ندارند خوی سگی، خوی درندگی، کینه و عداوت هم در قلبی باشد فرشته آنجا حضور ندارد بنابراین آنها که فطری زندگی می کنند شناسنامه شان بر اساس توحید است نیازی به تخلیه ندارند همیشه تحلیه است تحلیه روی تحلیه و دفع می کنند نه رفع اینها رذایل را دفع می کنند مرتب اهل استغفارند، مرتب اهل دعا و نیایش و عبادتند تا رذایل به سراغ اینها نیاید دعاها ی اینها صبغه ی دفعی دارد نه صبغه ی رفعی دعاها ی ماست که صبغه ی رفعی دارد.

«و الحمد لله رب العالمین»

ص: ۲۰۳

Your browser does not support the audio tag

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵) وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۵۶) وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸)»

همان طوری که در بین مفسران شیعه دو نظر هست اکثر بر این هستند که منظور از اسماعیل (علیه السلام) در این آیه اسماعیل بن ابراهیم است و اصلاً قول مخالف را نقل نمی کنند مثل شیخ طوسی در تبیان و مانند آن و برخیها هم بر این اند که برابر روایت ابن سنان مرسله ی ابن سنان که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن حزقیل است در بین اهل سنت هم معروف این است قرطبی در جامع البیان می گوید که جمهور بر این اند که منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است و برخیها هم او را اسماعیل بن حزقیل دانستند این طور نیست که هیچ یک از علمای اهل سنت منظور از اسماعیل را اسماعیل بن حزقیل ندانند معروف اسماعیل بن ابراهیم است، قول غیر معروف اسماعیل بن حزقیل. مطلب بعدی آن است که دوازده بار در قرآن کریم نام مبارک اسماعیل برده شده که یازده بار آن مربوط به اسماعیل بن ابراهیم است و اگر این بار دوازدهم اسماعیل بن حزقیل باشد یک ناهماهنگی است این نشان می دهد که منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است.

مطلب بعدی آن است که در جریان حضرت ابراهیم اگر اسماعیل بن حزقیل باشد این خصیصه ای ندارد که تا خدا بفرماید «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» برای اینکه قصه ی اسماعیل بن حزقیل در هیچ جا بیان نشده و قصه ای که آموزنده نباشد باعث تأسی نباشد طرحش در قرآن کریم وجهی ندارد اینکه بفرماید «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» حتماً باید یک داستان آموزنده ای داشته باشد ولی اگر منظور از اسماعیل حضرت اسماعیل بن ابراهیم باشد قصه ی آموزنده ای دارد و مانند آن. در جریان ادريس سخن از مکان علی را مطرح فرمود این رفعت و علو جریان معراج را تداعی می کند گرچه برخیها با تطبیق این آیه بر معراج هماهنگ نیستند ولی بالأخره رفعت مکانِ عالیه زمینه ی معراج را فراهم می کند چه اینکه در بعضی از روایات ما هست که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در معراج با ادريس (سلام الله علیه) برخورد کرد و مانند آن، بنابراین این زمینه را فراهم می کند.

ص: ۲۰۴

مطلب دیگر اینکه اگر منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد کما هو الظاهر «وَكَاَنَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ» معنای وسیع خاصی پیدا می کند چون او منشأ پیدایش قبیله ی عرب بود آن جرحم یا جرحمی که قبلاً در آن اطراف زندگی می کردند که عرب نبودند و آنچه باعث پیدایش و تکوّن قبیله ی عرب شد همین مهاجرت حضرت اسماعیل در دوران کودکی به سرزمین وحی بود بعد فرزندان او کم کم بزرگ شدند، شدند عرب و اهل او به حساب آمدند اینکه فرمود: «وَكَاَنَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ» یعنی همه ی مردم آن منطقه اهل او بودند دیگر، نوه های او بودند، قبیله ی او بودند و مانند آن. خب، «وَكَاَنَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ»

وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» اینکه گفته شد که ادریس از درس است که نقد جناب زمخشری بر ابن سکتیت و اینها نقل شد اما حرفی را که خود زمخشری نقل می کند این است که ممکن است این بزرگوار که اسم او غیر ادریس بود معنای درس و بحث را هم به همراه داشت که در ترجمه ی به عربی این نکته ملحوظ شد و از او به ادریس یاد کردند و گرنه ما بگوییم ادریس این پیامبر را ادریس گفتند «لکثره دراسته» این تام نیست برای اینکه این عربی نیست این عجمه است عجمی است و عربی اگر بود که خب منصرف می شود این چون عجمه دارد و علمیت همین نام نشان می دهد که عربی نیست همین حکم اعراب نپذیری.

خب، رفعت مکان علی جناب فخر رازی می گوید که برای رفعت چندتا احتمال هست یکی رفعت مکانی است و قرینه ی «مَكَانًا» این را تأیید می کند، خب اگر «مَكَانًا» کنار رفع آمده تأیید می کند که منظور از این رفع، رفع مکانی است «عَلِيًّا» هم در کنارش آمده در حالی که «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» آنجا چنین معنای حسی منظور نشده نباید هم می شد، اگر مکان در کنار رفع ذکر شد باعث این می شود که بگوییم رفع مکانی است «عَلِيًّا» هم ذکر شده در کنار رفع شما باید فرق بین علو و رفعت را بیان کنید اولاً، تا مشخص بشود که اینجا مکان است نه مکان ثانیاً، ما یک علو داریم و یک رفعت، اگر این رفعت همان علو باشد این نظیر مفعول مطلق تأکید است از غیر ماده ی فعل خودش مثل اینکه کسی بگوید «جلست قعوداً» این «قعوداً» مفعول مطلق تأکید است معنای جلوس را دارد منتها از لفظ دیگر است از ماده ی دیگر است «جلست قعوداً» اما وقتی گفته شد «رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» «رفعناه علیاً» یعنی «رفعناه رفعة» اگر این باشد همان معنای ارتفاع را می رساند اما اگر معنای دیگری داشته باشد که قهر و سلطه و اشراف و این گونه از معانی را به همراه داشته باشد که غیر از معنای رفع است شبیه مفعول مطلق نوعی می شود مثل «جلست جلسه» این «جلسه» یعنی این یک نوع خاصی از نشستن است حالا یا دوزانو نشستم یا چهارزانو نشستم یا متورک نشستم بالأخره یک نوع خاصی از جلوس است اگر گفت «جلست جلسه» این یک مفعول مطلق است و تأکید، اگر گفت «جلست جلسه» یعنی این نوع خاص نشستم تورک کردم، متورکاً نشستم و مانند آن، اینجا که فرمود: «رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» چون بین علو و رفعت فرق است پس مفعول مطلق نوعی است یعنی یک قسم از رفعت است.

مطلب بعدی آن است که رفعت را قرآن کریم در موارد فراوان ذکر کرده که غالب اینها مربوط به امور معنوی است درباره ی مساجد، حرم و اماکن خاص تعبیر کرد فرمود: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ» آیه ی ۳۵ و ۳۶ سوره ی مبارکه ی «نور» این است که فرمود اُولُش «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که صدر آیه است صدر آیه ی ۳۵ است «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «مَثَلُهُ» نیست «مَثَلُ نُورِهِ» معلوم می شود الله نور است یک، «لِلنُّورِ نُورٌ» این دو، مثل نور الله که خود الله نور است این است که «مِشْكَاهِ» کذا و کذا و کذا آنچه در این مراحل چندگانه گفته می شود مثل الله نیست مثل نور الله است که خود الله نور است پس اللهی که نور است مثل ندارد «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الله مثل ندارد نور نور خدا مثل دارد آن مثلش همین «مِشْكَاهِ» و «مِصْبَاحِ» و امثال ذلك است «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مثل نُورِهِ كَمِشْكَاهِ پس دوتا نور شد یعنی دوتا نور شد بعد در پایان فرمود: «نُورٌ عَلَى نُورٍ» معلوم می شود این نور حالا کم کم دارد اضافه می شود از دو نور به بیشتر «نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ» این دیگر نور دیگر است آن که «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است که برای همه است آن را که «هَدَى لَجَمِيعِ النَّاسِ» است «لَجَمِيعِ الْعَالَمِ» است اما این نور ویژه «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» پس معلوم می شود ما یک نور عام داریم یک نور خاص، نور عام برای هدایت همه ی جهان است نور خاص برای «مَنْ يَشَاءُ» است کسی را که خدا بخواهد مستحضرید که ذات اقدس الهی مشیتش حکیمانه است یک، و هیچ عاملی هم این مشیت حکیمانه حضرت را عوض نمی کند او، این از بیانات نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) است در صحیفه که «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حُكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ» (۱) ای خدایی که ما به هر امری متوسل بشوی، بخواهی مسیر حکمت را عوض کنی که کاری _ معاذ الله _ غیر حکیمانه بکنی ممکن نیست و هیچ وسیله ای مسیر حکمت تو را تغییر نمی دهد و اگر فرمودی «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۲) آین توسیلات ما برای آن است که این کار حکیمانه ات به این سمت ما را هدایت کند به سود ما باشد و مانند آن، «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حُكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ» بنابراین مشیت او حکیمانه است «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۳) از اینجا یک سؤال تولید می شود که خب اگر یک نور عام دارد یک نور ویژه آن نور ویژه را ما کجا پیدا کنیم، فرمود: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ» (۴) آن نور خاص همه جا نیست در هر خانه نیست، در هر زمان نیست، در هر زمین نیست «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ» مسجد که بیت خداست این است، مسجد الحرام، حرمین، حرم وحی، جای نزول وحی اینها بیت الله است حرم اهل بیت خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب جواهر را این در بحث مکان مصلی دارد که بالأخره این خاندان طرزی اند که نام اینها به نام الله ملحق شده است، حرم اینها به خانه ی خدا ملحق شده است خب اگر خب با اینکه قبرستان است اینجا بالأخره مُرده دفن است قبرستان نماز مکروه است ولی نماز در حرم با اینکه قبرستان است معادل بهترین مساجد است ایشان می فرماید خانه ی اینها ملحق به خانه ی خدا شد. خب، این جزء «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ» اگر نور ویژه ای کسی طلب بکند در جایی که خدا خواست اینجا جای بلند بشود خب رفعت مسجد به رفعت مکان است دیگر «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ» یعنی «أُذِنَ تَكُونًا» و گرنه تشریعاً که به همه اجازه داد که، پس بعضی از جاها را خدا رفیع می کند حرم را رفیع می کند، مسجد را رفیع می کند و مانند آن، اینجا آدرس نور خاص است پس اگر کسی خواست از آن نور ویژه برخوردار بشود باید به جایی برود که خدا آنجا را بلند کرده آن مکان را بلند کرده با اینکه به حسب ظاهر هم سطح با سایر امکنه است یک ارتفاع مکانی ندارد «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكِّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» (۵) چه کسی «يُسَبِّحُ»، «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (۶) که غالب این دو آیه صدر آیه ی بعدی جواب سؤالی است که از آیه قبل نشأت می گیرد اگر در آیه ی قبل گفته شد «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» سؤال این است که «مَنْ هُوَ الْمُسَبِّحُ» می فرمایند: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» آیه ی قبل که گفته شد «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» سؤالی تولید می شود که آن نور کجاست «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ» خب در همه ی موارد سخن

از رفع مکان است نه رفع مکانی چه اینکه نام مبارک پیغمبر را که ذات اقدس الهی فرمود ما تو را بلند آوازه کردیم این منظور رفعت مکان است در آیه ی چهار سوره ی مبارکه ی «شرح» که «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» است آیه ی چهارش این است که «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» ما نام تو را از نظر مکان و مرتبت بلند کردیم.

ص: ۲۰۶

۱- (۱) . صحیفه ی سجادیه, دعای ۱۳.

۲- (۲) . سوره ی مائده, آیه ی ۳۵.

۳- (۳) . سوره ی نور, آیه ی ۳۵.

۴- (۴) . سوره ی نور, آیه ی ۳۶.

۵- (۵) . سوره ی نور, آیه ی ۳۵.

۶- (۶) . سوره ی نور, آیه ی ۳۵.

پرسش: خب، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد مانعی ندارد که هم «مَكَانًا عَلِيًّا» مکانِ بلند باشد هم جایگاه ویژه.

پاسخ: آخر مکانِ بلند فضیلت نیست.

پرسش: آن روایات معراج را اگر سندش را بررسی کنیم.

پاسخ: خب مکان نیست او، در بحث دیروز گذشت که اگر کسی رفت بالا وقتی زمین را نگاه می کند زمین بالای سرش است به حسب اعتبار است دیگر از این نظر که ما می بینیم وقتی کسی رفت کُره ی مریخ یا بالا-تر عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل آنجا هم که رفت زمین را بالای سرش می بیند.

پرسش: حاج آقا بهشت نسبت به زمین.

پاسخ: خب بهشت اگر باشد مکانت است در حقیقت دیگر، بهشت تطبیق می شود قابل تطبیق است ولی مکانت است دیگر، خب.

پرسش: اگر روایات معراج درست باشد مکانت معنوی هم هست معراج پیامبر؟

پاسخ: مکانِ معنوی هست یقیناً معراج پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اما ارتفاع مادی در کار نیست برای اینکه این کُرات معلّق بالا و پایین ندارد آنهایی که رفتند به حسب ظاهر در مریخ زمین را بالای سرشان می بینند، بالا و پایین ندارد که ما که اینجا هستیم اینها را بالا می بینیم آنها که هستند ما را بالا می بینند این طور نیست که کسی رفته کُره ی قمر ما را پایین ببیند که سر خم بکند که سر را همین طور می کند ما را می بیند این طور نیست که ما پایین باشیم که.

پرسش: مکانت با مکان ملازم است بالا باشد آنجا هم بالاست دیگر.

پاسخ: نه خب بالا و پايين نيست در مكان جرماني و جسمي اين فضا كراتي در فضا معلق اند اين طور نيست كه اگر كسي رفته كره ي قمر بخواهد زمين را ببيند سر خم بكند زمين را ببيند اين همين طوري مي كند زمين را مي بيند ما هم بالاي سر اويم.

پرسش: سماء كه سماء ناميده شده بالاخره به حسب ماده است.

پاسخ: بله، اينكه مي فرمايد: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» (۱) ما فوق رأس را مي گویند سماء در لغت عرب، اما فرهنگ قرآن اين چنين نيست كه او را مكانت بالا بداند كه مي فرمايد باران را ما از بالا براي شما مي فرستيم، تگرگها را از بالا براي شما مي فرستيم اين است اما حالا اين باشد كه مثلاً پيغمبري را مثل ادريسي را ما برديم مثلاً بالا، بالا و پايين ندارد كه شايد آنها خيلي آرزو بكنند كه اى كاش زمين را كشف بكنند بيايند زمين ببينند زمين چه خبر است. خب.

پرسش: در قضيه ي حضرت عيسى (عليه السلام) هست كه «رفعه الله».

پاسخ: حالا آن را اشاره مي كنيم.

پس بنا بر اين آنچه در جريان وجود مبارك پيغمبر (صلی الله عليه و آله و سلم) هست كه «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (۲) يعنى تو را نام آور كرديم در سوره ي مبارك «عبس» آيه ي چهارده و پانزده اين است كه «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * فِى صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * رَّفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ» اين كتابهاى الهى از اين مسيرى كه مي گذرد صحيفه هاى با كرامت اند نقص و عيبى در آنها نيست، سهو و نسيانى در آنها نيست، غلط در آنها نيست، اشتباه در آنها نيست، جهل در آنها نيست، كتابهاى هستند خيلي رفيع يعنى داراي مكانت عاليه اند و مطهر از هر نقص و عيبى اند. در جريان وجود مبارك عيساي مسيح آن طوري كه در سوره ي مبارك ي «آل عمران» بحثش گذشت فرمود ما تو را به طرف خودمان بالا مي بريم آيه ي ۵۵ سوره ي مبارك ي «آل عمران» اين بود «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي تُؤْتِيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ» خب اگر الله تعالى جا ندارد، زمان و زمين ندارد، مترمّن و متمكّن نيست رفعت به خدائي كه منزّه از مكان و زمان است رفعت مكانت خواهد بود ديگر اين چنين نيست كه جايي باشد خدا به آنجا نزديك تر باشد جايي باشد خدا از آنجا دورتر باشد _ معاذ الله _ كه «وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و همچنين آنچه در مرحله ي نازل تر بهره ي عالمان دين و عاملان الهى است در سوره ي مبارك ي «مجادله» آيه ي يازده به اين صورت بيان فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا» مردم در اوایل اسلام سعی می کردند كه اصلاً مسجد نروند يا اگر از كنار مسجد مي گذرند گوششان را پنبه بگذارند يا انگشت بگذارند كه صدای پيغمبر (صلی الله عليه و آله و سلم) را نشنوند و مانند آن، كم كم در اثر رشد اسلام طوري شد كه سبقت مي گرفتند زودتر بيايند به مجلس پيغمبر و جا براي افراد تازه وارد نبود كسي هم كه وارد مي شد اينها علاقه مند نبودند كه مجلس را ترك كنند اين آيه دوتا دستور را به همراه آورد فرمود آنهايي كه قبلاً بودند از سخنان حضرت استفاده كردند بهره بردند آنها بلند شوند تا افراد تازه وارد بنشينند و اگر لازم نبود بلند بشوند جمع تر بنشينند تا افراد تازه وارد جا داشته باشد اين دوتا دستور اخلاقي را در آيه ي يازده سوره ي «مجادله» نازل كرد فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ» «فُشِّحَتْ» همان وسعت است اگر به شما گفته شد قدری جمع تر بنشینند جا بدهید تا افراد تازه وارد جا پیدا کنند «فَافْسَحُوا» جا بدهید وسعت ایجاد کنید در بعضی از روایات دارد كه وجود مبارك حضرت فرمود گروهی ملعون اند يكي از افرادى كه ملعون است يا گروههاى كه ملعون است «الْمُتَرَبِّعُ فِي الْمَوْضِعِ الضِّيقِ» (۳) آن كه در جای تنگ چهارزانو بنشیند خب اين را لعنت

کرده حضرت در روایات ما «المرتَّبُ فِي الْمَوْضِعِ الضَّيِّقِ» خب وقتی جا تنگ است آدم چهارزانو نمی نشیند که فرمود چهارزانو ننشینند یک زانو بنشینند، دوزانو بنشینند جا بدهید به افراد تازه وارد «فَافْسَحُوا» فسحت بدهید، وسعت بدهید فسیح با «سین» یعنی وسیع، «فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ» خدا هم گشایشی در کار شما ایجاد می کند اگر پای شما بنا شد خسته بشود حفظتان می کند، بدن شما بنا شد خسته بشود حفظتان می کند او شما را در شب چند بار از این پهلوی به آن پهلوی می غلطاند که به شما سخت نگذرد این مواظب خوابیدن شما هست «مَنْ يَكُلُّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ» (۴) انسان نمی فهمد چند بار شب از این طرف به آن پهلوی غلطید که فرمود چه کسی شما را حفظ می کند در شب و روز از حوادث؟ «كَلَّا» یعنی «حفظ» «مَنْ يَكُلُّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ» کالیء و حافظ شما شب که می خوابید چند بار شما را از این پهلوی به آن پهلوی می غلطاند نه عالمید و نه صبح که بیدار شدید باخبرید چه کسی شما را تر و خشک می کند مثل مادری که بچه اش را حفظ می کند ماییم دیگر، خب این خدا فرمود اگر حادثه ای بخواهد به بدن شما وارد بشود ما نمی گذاریم شرح صدر عطا می کنیم، جبران می کنیم به دیگری جا بدهید. «فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا» (۵) اگر جمعیت زیاد شد آنهایی که چهارزانو نشسته بودند دوزانو یا یک زانو نشستند باز جا کم آمد فرمود آنهایی که سابقه دارند یکی دو جمله قبلاً از حضرت شنیدند استفاده کردند آنها بلند شوند نوبت به افراد تازه وارد برسد «نشوز» یعنی رفتن، یعنی بلند شدن «وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا» خب در این زمینه فرمود: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» این درجات منصوب است که نصبش به جرّ است یعنی تمیز باشد دوتا جمله است هر کدام از اینها تمیز می خواهد منتها تمیز یکی از جمله ها ذکر شده تمیز جمله ی دیگر محذوف شده «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» این تمیز می خواهد این جمله ی اول تمیز می خواهد تمیزش ذکر نشده «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» یعنی «يرفع الله الذين اتوا العلم» این جمله ی دوم هم تمیز می خواهد تمیزش ذکر شده چون جمله ی دوم تمیزش ذکر شده تمیز جمله ی اول که محذوف است هم معلوم خواهد شد منتها جمله ی اول برای مؤمن غیر عالم است، جمله ی دوم برای مؤمن عالم است قهراً چون مؤمن عالم بر اساس «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ» (۶) با غیر عالم فرق می کند اگر درباره ی «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» تمیزش «دَرَجَاتٍ» است تمیز «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» «درجه» است یعنی خدا به مؤمن یک درجه می دهد به مؤمن عالم چندین درجه اگر رفعت است همین معانی است دیگر، دیگر بالا و پایین مکانی معنا ندارد که «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» تمیزش محذوف است این جمله ی اولی «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» یعنی «يرفع الله الذين اتوا العلم» این جمله ی دوم، تمیز جمله ی دوم «دَرَجَاتٍ» است، تمیز جمله ی اول محذوف است و یقیناً درجات نیست درجه است «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (۷) خب، آنچه از رفع در قرآن کریم به کار رفته همین رفعت معنوی است دیگر آن وقت این با جریان معراج و اینها هماهنگ است نه معراجی که وجود مبارک ادریس آلآن در آسمان چهارم باشد که بعضیها خیال کردند یا کمتر و بیشتر نه، او هم رفعت معنوی دارد تو هم رفعت معنوی داری معراجهای مکرری برای وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه اتفاق افتاد چندین معراج بیش از صد معراج حالا آن معراج معروف را که بخشی در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بخشی در سوره ی مبارکه ی «نجم» آمده معروف است و گرنه بیش از صد معراج برای وجود مبارک پیغمبر بود. خب، این اگر جریان ادریس را بالخصوص ذکر فرمود برای اینکه زمینه ی رفعت معنوی را ذکر کردند حالا فرمودند این «عَلَيَّا» نشان می دهد که یک رفعت ویژه است که علو و اقتدار و سلطه و امثال ذلک را به همراه دارد این از بیانات نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که «الاسلام يعلو ولا يُعْلَى عليه» (۸) این علو به همان معناست. خب، «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ» فرمود اینها کسانی اند که خدای سبحان به اینها نعمت ویژه عطا کرده است ملاحظه فرمودید که سوره ی مبارکه ی «مریم» با همین جلال و شکوه شروع شده فرمود: «ذِكْرُ رَحْمَتِ

رَبِّكَ عَزَّيْذُهُ زَكْرِيَّا» (۹) نعمت نبوت و ولایت و امامت و صداقت و امثال ذلک مطرح شد این بزرگان یعنی زکریا، یحیی، عیسی، ابراهیم، اسماعیل، ادریس، موسی (علیهم الصلاه و علیهم السلام) که خصیصه ی بعضی از اینها را ذکر فرمود یا بعضی از خصایص اینها را ذکر فرمود در جمع بندی نهایی فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» این هم که ما در سوره ی مبارکه ی «حمد» به خدا عرض می کنیم «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، (۱۰) «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» اینها هستند اینها هم همراه اند، هم راه همراه اند و هم راه برای اینکه ما راه شرق و غرب که نداریم که راه امامت است و راه ولایت است و راه اند دیگر یک وقت است ما می گوئیم ما همراهی داریم که دوتایی در این راه داریم حرکت می کنیم مثل اینکه دو نفر می خواهند بروند حرم این دو نفر راهی دارند و همراه هم اند حالا اگر کسی خواست در کوی ولایت و امامت و دین حرکت کند با نبی باشد این نبی هم راه اوست هم همراه اوست برای اینکه راه مکانی که نیست راه زمانی که نیست راه پیروی از نبی و ولی است دیگر. خب، ما در نماز عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» در سوره ی مبارکه ی «نساء» مبسوطاً بحث شد آنجا چون بازتر و شفاف تر است که «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۱۱) اینجا به آن وسعت بحث نشده ولی فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» ما در نمازها شبانه روز ده بار از خدای سبحان درخواست می کنیم ما را با اینها محشور بکن راهی که به اینها دادی به ما عطا بکن که ما هم سفرانی مثل اینها داشته باشیم «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» این عناوین چهارگانه ای که ذکر فرمود هر کدام برای توجه خاص است و گرنه یکی از بقیه کافی بود اگر اکتفا می کرد به ذریه آدم کافی بود چون همه ی این انبیا (علیهم السلام) ذریه آدم اند اما برای حرمت نهایی به این اشخاص که اینها ذراری شان توانستند رهبری جوامع را به عهده بگیرند نام مبارک اینها را جداگانه ذکر می کند «مِنْ ذُرِّيَّتِهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ» دوبار تکرار فرمود بار سوم و بار چهارم دیگر ذریه ذکر نفرمود بار اول و بار سوم ذریه است، بار دوم و بار چهارم دیگر ذریه ذکر نفرمود ذریه آدم و از کسانی که با نوح حمل شدند البته آنهایی که به حسب ظاهر آنچه در سوره ی مبارکه ی «صافات» هست این است که نسل فعلی بالأخره «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ» (۱۲) قبل است در زمان نوح هر که بود در این منطقه ی خاورمیانه همه شان هلاک شدند مگر آنهایی که همراه نوح (سلام الله علیه) سوار کشتی شدند که فرمود: «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ» بقیه ذریه حضرت آدم اند وجود مبارک ابراهیم هم از ذراری حضرت نوح است لکن برای خصیصه ای که انبیای ابراهیمی از وجود مبارک ابراهیم نشأت گرفتند نام مبارک ابراهیم را می برد «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ إِبْرَاهِيمَ» ذریه ابراهیم حضرت اسماعیل است و وجود مبارک پیغمبر ماست و اینها «وَإِسْرَائِيلَ» یعنی ذریه اسرائیل که وجود مبارک موسای کلیم از ذریه حضرت اسرائیل است یعنی یعقوب «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» اینها هم جزء انبیای دیگر هستند یا اولیای دیگر هستند یا پیروان این ذوات مقدس اند «إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًا» برخیزا خواستند بگویند منظور از این سجده، سجده ی شکر است و منظور از این گریه و بُكاء، بُكاء شوق است برای اینکه «آيَاتُ الرَّحْمَنِ» جز نشاط چیز دیگری را به همراه خود نخواهد داشت یک وقت است آیات عذاب است، یک وقت آیات مطلق است، یک وقت خصوص آیات الرحمان است اگر آیات الرحمان تلاوت بشود کسانی که رحمانی می اندیشند با رحمت الهی مأنوس اند هم شاکرند و هم اشک شوق می ریزند در ذیل این روایتی نورانی از وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) رسیده است که ما را اراده کرده یعنی مصداق کاملش ماییم و این هم از آیاتی است که سجده اش مستحب است و وجود مبارک امام سجاد این کار را می کردند وقتی این آیه را تلاوت می فرمودند سجده ی تلاوتی که مستحب است انجام می دادند می فرمایند منظور ماییم. صلوات الله و سلام خدا بر اینها حالا بقیه مطالب _ ان شاء الله _ می ماند برای فردا.

- ۱- (۷) . سورة ی انعام, آیه ی ۹۹.
- ۲- (۸) . سورة ی شرح, آیه ی ۴.
- ۳- (۹) . وسائل الشیعه, ج ۲, ص ۴۵۰.
- ۴- (۱۰) . سورة ی انبیاء, آیه ی ۴۲.
- ۵- (۱۱) . سورة ی مجادله, آیه ی ۱۱.
- ۶- (۱۲) . سورة ی زمر, آیه ی ۹.
- ۷- (۱۳) . سورة ی مجادله, آیه ی ۱۱.
- ۸- (۱۴) . من لا یحضره الفقیه, ج ۴, ص ۳۳۴.
- ۹- (۱۵) . سورة ی مریم, آیه ی ۳.
- ۱۰- (۱۶) . سورة ی حمد, آیات ۷ و ۸.
- ۱۱- (۱۷) . سورة ی نساء, آیه ی ۶۹.
- ۱۲- (۱۸) . سورة ی صافات, آیه ی ۷۷.

Your browser does not support the audio tag.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱)»

سوره ی مبارکه ی «مریم» که در مکه نازل شد عناصر محوری او عقاید اصلی است و خطوط کلی اخلاق و خطوط کلی فقه و حقوق است ترسیم خطوط جزئی فقه و حقوق در مدینه بیان شده بعد از اینکه این غرض در اول سوره ذکر شده است که «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا» (۱) جریان برخی از انبیای الهی و همچنین جریان حضرت مریم (سلام الله علیها) که از انبیا نبود ذکر فرمود آن گاه در وسط سوره که یک واسطه‌العقدی بین آغاز و انجام سوره است هم اول سوره را به آخر سوره ختم می کند هم جمع بندی را در وسط سوره ارائه می کند این آیات را نازل فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» از جریان زکریا و یحیی (علیهما السلام) از جریان مریم و عیسی (علیهما السلام) از جریان ابراهیم و اسحاق و اسماعیل (علیهما السلام) و از جریان موسی و عیسی (علیهما السلام) اینها را که ذکر فرمود، فرمود اینها کسانی اند که از نعمت ویژه الهی برخوردار بودند «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» با «أُولَئِكَ» که اشاره به بعید است می خواهد مقام و منزلت اینها را ذکر بفرماید و گرنه می خواهد مقام و منزلت اینها را ذکر فرماید و گرنه اینها اسامی شان در همین آیات قبلی ذکر شده است ممکن بود بفرماید «هولاء» اما فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» ذات اقدس الهی به اینها نعمت ویژه داد «مِنَ النَّبِيِّينَ» این «مِن» برای تبعیض است نه برای بیان برای اینکه در بین این مُنعم علیهم وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) هست که از نبیین نیست اگر «مِن» النَّبِيِّينَ» برای بیان باشد دیگر شامل حضرت مریم (سلام الله علیها) نخواهد شد لذا در بین این دو قول که آیا «مِن» برای بیان است یا برای تبعیض همان تبعیض اولاست اما «مِن» بعدی برای بیان است البته «مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ» برای اینکه اجداد حضرت نوح هم ذکر بشود مثل ادريس «وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» که وجود مبارک ابراهیم هم که ذریه ی «مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» است ذکر شده باشد. «وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ» که اسحاق و یعقوب و اسماعیل (سلام الله علیهم) است ذکر شده باشد بنا بر اینکه منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد و ذریه ی اسرائیل که انبیای اسرائیلی مثل وجود مبارک موسی و عیسی (علیهما السلام) شامل شده باشد «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا» این «مِن» دیگر «مِن» بیانیه است این دیگر تبعیض نیست کسانی که ما آنها را هدایت کردیم و آنها مُجْتَبای ما هستند جَبایه اند، برچین اند این هدایت، هدایت پاداشی است یک هدایت ابتدایی، هدایت تشریعی است که «هُدًى لِلنَّاسِ» (۲) است خدای سبحان همه را هدایت کرده کسی نیست که اهل تکلیف باشد و خدای سبحان او را هدایت نکرده باشد هم با عقل و فطرت از درون، هم با وحی و نبوت از بیرون «هُدًى لِلنَّاسِ» را تدوین کرده است همه را هدایت کرده آنهایی که پذیرفتند و همراه انبیا حرکت کردند یک هدایت پاداشی خدا نصیب اینها می کند یک گرایش خوبی در اینها پیدا می شود علاقه ای پیدا می کنند بعضی می بینند می گویند ما از خواندن قرآن یا دعا یا زیارت مثلاً

خسته می شویم یا بی رغبتیم یا احساس نشاط نمی کنیم ولی برخیها نشاطشان در این امور است این گرایشها به دست کسی نیست این گرایشها پاداشی است که خدای سبحان به انسان عطا می کند که فرمود: «مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (۳) این هدایت پاداشی است دیگر یا «إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» (۴) اگر آن هدایت ابتدایی باشد که اتحاد مقدم و تالی و اتحاد موضوع و محمول و ضرورت بشرط المحمول است که فرمود: «مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (۵) معلوم می شود هدایت دیگر است دیگر و گرنه خود ایمان نحوه ای از هدایت است یا «إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» معلوم می شود هدایت دیگر است دیگر این هدایت، هدایت پاداشی است نه هدایت ابتدایی و اینها مُجْتَبای ما هستند بجایه اند، برچین اند خدای سبحان همه را به عنوان یک درخت ثمر بخش در جهان هستی آفرید فرمود: «وَاللَّهُ أَنْبَتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا» (۶) خب این باغ را خدای سبحان با این نهالها آباد کرد نهالها را غرس کرد و انسانها به منزله ی نهالهای الهی اند و باغبان ذات اقدس الهی است که باید میوه بدهد بعضی شجره ی طیبیه می شوند که «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۷) بعضی شجره ی خبیثه می شوند که «اجْتَنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» (۸) بنابراین این باغ را خدای سبحان احداث کرد درختها را کاشت طیب و طاهر بود حالا آبهای هرز را بعضی می خورند بعضی نمی خورند خدای سبحان بخواهد میوه ی این باغ را بچیند مثل آن باغبان ماهری که سعی می کند بهترین میوه را انتخاب بکند بجایه یعنی برچین کردن، مُجْتَبی یعنی برچین شده نظیر مصطفاست و نه عین مصطفی فرمود اینها مُجْتَبای ما هستند، بجایه شده اند، برچین اند حالا اگر کسی مهمان داشته باشد بنا باشد از یک طبق میوه مقداری انتخاب بکند آن درشتها و سالمها و شادابها را انتخاب می کند دیگر فرمود اینها برچین شده ی ما هستند ما اینها را برچین کردیم مُجْتَبای ما هستند «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» نشانه ی این بجایه و اجتنای ما این است که دیگران هم قرآن را می خوانند اما اینها قرآن را طرز دیگر می خوانند «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرِّحْمَنِ» خودشان که می خوانند که معلوم است چطور می خوانند دیگران اگر آیات الهی را بر اینها بخوانند اینها به خاک می افتند، سجده می کنند، گریه می کنند حالا یا واقعاً سجده است یا نشانه ی خضوع و خشوع کامل است. زمخشری در ذیل این آیه نقل می کند که کسی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در عالم رؤیا دید و بخشی از قرآن را خدمت آن حضرت خواند حضرت فرمود: «هذه القراءة فأين البكاء» (۹) یعنی مردان الهی دو خصیصه دارند یکی اینکه قرآن می خوانند یکی اینکه به دنبال قرآن بالأخره سجودی هست، گریه ای هست گریه ات کجاست حالا قرآن را خواندی اینکه فرمود: «هذه القراءة» یعنی خواندن قرائت هست اما «فأين البكاء» این «فأين البكاء»، «فأين السجود» را هم البته به همراه دارد. قرآن کریم این نعمتها را به سه قسم تقسیم کرده در قیامت هم سه قسم است در دنیا هم سه قسم است و آن حدیث نورانی که از وجود مبارک حضرت امیر آمد از وجود مبارک ابی عبدالله (علیه السلام) آمد از همین آیات گرفته شده بعضیها بر اساس ترس ایمان می آورند برای اینکه آبرویشان نرود ایمان می آورند برای اینکه آبرویشان نرود امین اند، صادق اند، خیانت نمی کنند، ظلم نمی کنند و مانند آن، بعضیها برای اینکه حیثیتی پیدا کنند، وجهه ای پیدا کنند، محبوبیتی پیدا کنند دست به کارهای زشت نمی زنند، بعضیها هم حُبّاً لله این کار را نمی کنند درباره ی بهشت هم همین طور قیامت هم همین طور است بعضیها «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است بعضی «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» است برخیها «حُبّاً لله» است این تثلیثی که درباره ی قیامت آمده است در آن دوتا روایت معروف برگرفته از این آیات است قرآن کریم یک عده را «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» معرفی می کند که اینها دست به گناه نمی زنند، یک عده «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» یک عده هم «حُبّاً لله» آنهايي که «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است این هراس از دوزخ نعمتی است یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» است که این هم نعمتی است درباره ی این گونه افراد می فرماید: «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» (۱۰) بالأخره این نعمت را من به شما دادم شما نگهبان این نعمت باشید آنهايي که برتر از این فکر می کنند نمی فرماید: «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» فرمود: «فاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (۱۱) شما مُحَبِّ من هستید خب همین را داشته باشید

من هم محب شما می شوم «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۱۲). بنابراین آنهایی که متنعم به محبت الهی اند متنعم به محبوب بودن الهی هم هستند فرمود شما به یاد من باشید من به یاد شما هستم دیگران سخن از تقدیر مضاف و امثال ذلك نیست «اذْكُرُونِي» نه یعنی «اذْكُرُوا نِعْمَتِي» آن «اذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» برای آیات دیگر است اینها هم همین طورند آنچه در بحث دیروز از بعضی از اهل معرفت نقل شده است که منظور از این گریه، گریه ی شوق است شاید تام نباشد برای اینکه رحمانی که در قرآن کریم مطرح است «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» هست، «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ» (۱۳) هست در قرآن هم آیات خوف هست هم آیات رجا هست هم آیات دوزخ هست هم آیات بهشت هست، همین خدایی که معلّم قرآن است اگر آیات رحمان خوانده بشود عدّه ای «سُجِّدًا وَبُكِيًّا» خواهند بود خب آیات الرحمان بخشی مربوط به جهنم است بخشی مربوط به عذاب است بخشی مربوط به رضوان است که «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۱۴) پس این بکاء اختصاصی به گریه و شوق اینها ندارد می تواند دو قسم گریه البته شوق است یک قسم گریه خوف گرچه گریه ی خوف هم می تواند دو قسم باشد آن دو قسمی که گریه ی شوق است برای بهشت است یا شوق به لقای خداست برای دوزخ یک گریه ی خوف است البته خوف هم می تواند دوتا گریه داشته باشد یک گریه ی خوف هست که گرفتار جهنم می شود، یک گریه ی خوف است که گرفتار هجران الهی می شود «صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَىٰ كَرَامَتِكَ» (۱۵) این دیگر گریه ی فراق ذات اقدس الهی است پس بنابراین هم در این طرف دوتا گریه می تواند باشد هم در آن طرف اقسام چهارگانه ی گریه را شامل می شود حالا تا تالی قرآن از چه سنجی باشد «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا».

ص: ۲۰۹

- ۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۲.
- ۲- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۳- (۳). سوره ی تغابن، آیه ی ۱۱.
- ۴- (۴). سوره ی نور، آیه ی ۵۴.
- ۵- (۵). سوره ی تغابن، آیه ی ۱۱.
- ۶- (۶). سوره ی نوح، آیه ی ۱۷.
- ۷- (۷). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۴.
- ۸- (۸). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۶.
- ۹- (۹). تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۲.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی بقره، آیه ی ۴۰.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۲.
- ۱۲- (۱۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.
- ۱۳- (۱۳). سوره ی الرحمن، آیات ۱ و ۲.
- ۱۴- (۱۴). سوره ی توبه، آیه ی ۷۲.
- ۱۵- (۱۵). اقبال الأعمال، ص ۷۰۸.

مطلب دیگر این است این «مِنْ» در «مِمَّنْ هَدَيْنَا» چون بیانیه است نه تبعیض بر خلاف «مِنْ» اول که «مِنْ» تبعیض است شامل غیر انبیا هم می شود چه اینکه شامل مریم (سلام الله علیها) هم شد اگر شامل غیر انبیا می شود این روایتی که در بحث دیروز از وجود مبارک امام سجاد نقل شده است که منظور ما میم یعنی ما و امثال ما اولیای الهی، ائمه الهی و مانند آنیم این مشکلی ندارد در تفسیر روح المعانی این روایت را نقل می کنند به همان سبک خاص خودشان طعنی دارند می گویند در تفسیر امامیه روایتی هست که علی بن الحسین (سلام الله علیهما) فرمود این برای ماست و شما می دانید که روایات امامیه نیازی به نقل ندارد «لَا يَخْفَى عَلَى أَهْلِ التَّمْيِيزِ» که اینها چه چیزهایی نقل می کنند و چطور نقل می کنند البته ما حرفهای مُتَقِن و قول سدید و بنیان مرصوص فراوان داریم لازم نیست که چیزی که سند معتبر ندارد نقل بکنیم تا چنین بهانه ای به دست اینها بیاید الآن بهترین تفسیر رایج همان تفسیر قبل از المیزان تفسیر شریف مجمع البیان بود شما نگاه کنید آلوسی در تفسیر روح البیان خودش نسبت به مجمع البیان چه تعبیراتی دارد اصلاً می گوید آن قابل مطالعه نیست این طور، این طور نسبت به مثلاً روایات و تفسیر شیعه بی مهری می کنند. خب، اگر مثلاً دقت می کردند مشکلات بهتر از این و زودتر از این حل می شد اما ما موظفیم هم خوب حرف بزنیم هم حرف خوب هر دو هم فراوان است هم قول سدید فراوان است روایات مطلق فراوان است ادله ی متقن فراوان است که خدا غریق رحمت کند مرحوم امینی را مرحوم شرف الدین را این طور آدم دست به قلم می کند می نویسد و هم خوب حرف زدن روایتی که صحیح نیست ضعیف است پایه ای ندارد مُرسل هست ممکن است مصرف داخلی داشته باشد اما این را آدم بخواهد عمومی ذکر بکند مصلحت نیست الآن هر چه شما بنویسید تنها مصرف داخلی ندارد داخل و خارجش یکی است. خب، چون این «مِنْ»، «مِمَّنْ» بیانیه است و شامل غیر انبیا می شود پس بنابراین اگر وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) بفرماید ما مصداق این آیه ایم حق گفته است «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» حالا یا خودشان بخوانند یا دیگری بخواند «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» مطلب دیگر اینکه تنها سجده و گریه ی ظاهری نیست چه اینکه آن آیه که فرمود: «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» (۱) معنایش این نیست که ساکت باشید معنایش این است که در برابر قرآن دیگر باید تسلیم بود خدا این چنین فرمود ما هم نظر ما این است این سخن درست نیست نه یعنی فقط گوش بدهید، گوش شنوا داشته باشید «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ» در برابر قرآن حرف نزنید می دانید عقل چراغ است از چراغ فقط روشن کردن کار او برمی آید حق حرف ندارد که اگر کسی بگوید عقل من — معاذ الله — در برابر دین چنین می گوید این ادعا کرده که عقل او هم سراج است هم صراط در حالی که خود عقل می گوید من فقط سراجم من نشان می دهم در عالم چه خبر است قبل از اینکه من خلق بشوم این بنا خلق شده است خدای سبحان عالم را آفرید، فرشته ها را آفرید، سماوات و ارض و موجودات را آفرید بعد مهمان دعوت کرد ما را آورد کاری که از عقل بشر ساخته است سراج بودن اوست و نه صراط بودن راه را خدا نشان داد از کجا شروع بکنید به کجا ختم بشود این راه را بروید به کدام مقصد می رسید آن راه را بروید به کدام مقصد می رسید معماری و مهندسی به عهده ی او بود فرمود: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (۲) حالا عقل بیاید بگوید که باید این کار را کرد، نباید آن کار را کرد این باید و نباید را عقل به عنوان چراغ باید خبر بدهد نه انشاء بکند قانونی را خودش وضع بکند این چنین نیست او قانون شناس خوبی است البته مثل نقل معتبر، بنابراین اگر گفته شد اینها سجده می کنند یعنی در برابر او حرفی نمی زنند گریه می کنند یعنی در برابر او خاضع اند هم معنای آن «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» این است که چراغ خوبی باشید خب چراغ فقط کارش سکوت است دیگر روشن می کند همه جا را نشان می دهد دیگر حرف نمی زند که آنجا باید راه درست بشود آنجا نباید راه درست بشود می گوید آنجا راه هست باید رفت آنجا راه نیست نباید رفت این

باید و نباید را به عنوان هدایت می گوید نه اینکه من این قانون را وضع کردم اینجا را من راه قرار دادم آنجا را من چاه قرار دادم این نیست.

ص: ۲۱۰

۱- (۱۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۴.

۲- (۱۷). سوره ی انعام، آیه ی ۱۵۳.

پرسش: استاد عقل برهان را دارد.

پاسخ: برهان دارد برای اینکه واقع چه هست نه واقع چه باید باشد واقع را هم که عقل نساخت چراغ اگر حرف بزند بله برهان دارد می گوید آقا آنجا راه هست پایانش هم بهشت است، اینجا راه نیست پایانش هم دوزخ است به این دلیل، به این دلیل، به این دلیل یک وقت اما خدای سبحان برهان دارد می گوید من این طور خلق کردم من آنجا را بهشت کردم من آنجا را جهنم کردم من اینجا را ویل قرار دادم من آنجا را امن قرار دادم، ما یک قانون داریم یک، یک قانونگذار داریم دو، یک قانون آور داریم سه، یک قانون شناس داریم چهار. قانون همان دین است عقاید و اخلاق و فقه و حقوق و این قوانین به نام قانون است قانونگذار اراده و علم ازلی ذات اقدس الهی است و لا غیر که کسی بگوید این چنین باید باشد آن چنان نباید باشد این نیست قانون آور وحی است و لا- غیر ما در فصل چهارم فصل چهارم فقط چراغ دست ماست که چه هست چه نیست، چه چیزی بد است چه چیزی خوب است این چنین نیست که ما وضع کرده باشیم خب حالا به عقل می گویم کاری از تو ساخته است اگر کسی خلاف کرد تو دست به شلاق می کنی یا دیگری دست به شلاق می کند آن دیگری که دست به شلاق می کند همان است که قانون وضع کرده تو چراغی مبدا اشتباه بکنی امر بر تو مُشْتَبِه بشود یک سراج خود را صراط بدانند یا واضع صراط بدانند اینکه می بینید الآن اینجا می گویند مگر علوم می شود اسلامی باشد اینجا این عقل را مصادره کردند خیال کردند عقل این حرفها را آورده چراغ کشف می کند که خدا چنین کرد، چنین کرد، چنین کرد، چنین کرد، چنین کرد اصلاً ما علم غیر اسلامی نداریم یک زمین شناس، یک دریا شناس، یک صحرا شناس، یک سپهر شناس مرتّب دارد نظام تکوین را تفسیر می کند الآن یک مفسّر می تواند بگوید من علم اسلامی نیست نمی تواند بگوید چرا، چون قدم به قدم می گوید خدا چنین گفت، خدا چنین گفت، خدا چنین گفت، یک زمین شناس هم نمی تواند بگوید علم من سکولار است برای اینکه او هم قدم به قدم می گوید خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد این گفتن حرف اوست این فهمیدن چراغ اوست این چراغ را او روشن کرده کاری که از انسان ساخته نیست خب اگر قدم به قدم اینها دارند خلقت خدا را تفسیر می کنند ما چیزی به نام طبیعت و طبیعیّات و علوم طبیعی نخواهیم داشت ما هر چه داریم خلقت است و علوم خلّقی هست و خلقت شناسی می شود خلقت شناسی اسلامی نباشد اینها آمدند خلقت را به طبیعت تبدیل کردند معلوم را عوض کردند این علم را که سراج است این را صراط دانستند بعد گفتند اینها بشری است اسلام چه چیزی آورده اینها خیال می کنند اسلام همان است که در قرآن و روایات است البته در قرآن و روایات مطالب فراوانی درباره ی اینهاست اما خود قرآن و روایت می گوید کُلّ صحنه ی عالم خلقت خداست و این چراغ را هم خدا به شما داده بنابراین ما در فصل چهارم یعنی اصل قانون را باید بشناسیم که دین چیست، دین مجموعه ی قوانین اعتقادی، اخلاقی، فقهی، حقوقی است این فصل اول که اگر کسی درباره ی این بخواهد بحث کند که «الدین ما هو؟» یک رساله ی دویست، سیصد صفحه ای است بعد بخواهد بحث کند که «الدین هل هو؟» دین را چه کسی آورده خب این را غیر از ذات اقدس الهی کسی نمی تواند قانون وضع کند که چه کسی وضع کرده خدا، سوم اینکه از طرف خدا چه کسی آورده ما که رابطه با خدا نداریم که ما از کجا بفهمیم خدای سبحان چه قانونی وضع کرده وحی انبیاست، چهارم ما از کجا بفهمیم که انبیا چه آوردند آن را با عقل برهانی و نقل معتبر مایی که در فصل چهارم اینها دورخیز برداشتند رفتند در فصل اول «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (۱) شدند و نمی دانند دارند چه می گویند، می گویند بشر این چنین گفته است، بشر این چنین فهمیده است، بشر این چنین کشف کرده است اینها علوم بشری است نتیجه اش هم همین است.

۱- (۱۸). سوره ی جائیه، آیه ی ۲۳.

پاسخ: علوم اعتباری هم نشأت گرفته از اینهاست علوم اعتباری ما یک باید و نباید داریم که اعتبار اندر اعتبار است اساسی هم ندارد باید و نباید و قوانین اعتباری که از عادات، آداب، سنن، رسوم و رسوب و فرهنگ مردم گرفته می شود این اعتباری به آن ندارد برهان پذیر هم نیست اما یک سلسله باید و نبایندی داریم که از بود و نبود گرفته می شود هم مسبوق است به ملاکات واقعی، هم ملحق است به حقایق واقعی به نام بهشت و جهنم این کاملاً برهان پذیر است چون به حقیقت تکیه می کند این مثل طب است همان طوری که طب واقعی است خبر می دهد برای بدن خوب است یا نه، بیماریهای اخلاقی، گناهان واقعاً برای روح ضرر است و برای روح خطر است و برای روح مرض است اگر در سوره ی مبارکه ی «احزاب» فرمود کسی که به نامحرم نگاه می کند مریض است یعنی مریض است این تعارف ندارد «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (۱) این مرض است مگر می شود مرض یک امر اعتباری است یا اگر کسی بیماری وابستگی به بیگانه دارد در سوره ی «مائدة» فرمود اینها که وابسته به بیگانه اند بیماری سیاسی دارند قلبشان مریض است «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضِعَ بِحُجُوعِ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ» (۲) همین است فرمود اینها که چشمشان به مشرکین مکه است اینها مریض اند بعد فرمود: «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ» (۳) مگر می شود طب را آدم بگوید امر اعتباری است بنابراین اینها که اخلاقشان، احکامشان بر اساس رسوم گرفته شده کاملاً کنوانسیون دارند نمی دانم می گویند حق زن دارد ضایع می شود زن با مرد چه فرقی دارد اما آن که زن آفرید آن که مرد آفرید باید جایشان را مشخص کند این به حقیقت تکیه می کند مسبوق است به ملاکات واقعی از قبل و ملحق است به بهشت و جهنم از شرق.

۱- (۱۹). سوره ی احزاب، آیه ی ۳۲.

۲- (۲۰). سوره ی مائدة، آیه ی ۵۲.

۳- (۲۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۲.

پرسش: منظورشان واقعی است اما محکمی واقعی ندارند

پاسخ: چرا، برای اینکه این رابطه واقعی است ما چون در عالم اعتبار زندگی می کنیم این است وجود مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود آخر تو دهانت بسته است و شامه ات گرفته است بعضیها که می آمدند حضرت بینی اش را می گرفت می گفت آه آدم این قدر بدبو فرمود: «تَعَطُّرُوا بِالْإِسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحَنَّكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ» (۱) خودتان را با استغفار معطر کنید که بوی بد گناه رسوایتان نکند همه که بینی بسته نیستند که واقعاً گناه لجن است، واقعاً بدبوست آنها که شامه دارند استشمام می کنند خب این همه افراد پیراهن وجود مبارک یوسف را آوردند آن را کسی بو استشمام نکرد که آن در فاصله ی هشتاد فرسخی تازه پیراهن از دروازه ی مصر دارد می گذرد وجود مبارک یعقوب در محدوده ی کنعان این فاصله ی هشتاد فرسخی با جمله ی اسمیه با تأکید «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» (۲) خب این شامه بسته است برای بعضیها.

پرسش: ولی باید و نباید اخلاقی ما به ازای خارجی ندارد.

پاسخ: چرا، ما به ازاء خارجی نمی خواهد که، ما به ازاء خارجی که ما نشان بدهیم آقا گناه این است این لازم نیست اگر چون اینکه ما به ازاء ندارد دو قسم است یا برای اینکه اصلاً وجود ندارد یا برای اینکه وجود دارد ولی دیدنی نیست وقتی مُثَلِّ شد به عالم خیال آمد عداوت را انسان در عالم رؤیا به صورت مار دمان می بیند تا به عالم مثال نیاید دیده نمی شود چیزی که دیده نمی شود دلیل بر نبودن نیست دلیل بر محسوس نبودن اوست دو وقت محسوس می شود یا متمثل می شود در عالم مثال یا مُتَجَسِّد می شود در قبر و عالم دیگر بنابراین اگر ما اخلاق را، فقه را، حقوق را از عادات و آداب مردم بگیریم بله این برهان پذیر نیست روزها هم عوض می شود یک وقت سلیقه شان این است، یک وقت سلیقه شان این است می گویند اینها مربوط به خصوصیاتهای قومی است اما اگر نه، از واقعیتهای به ملاکهای پذیریم که بالأخره انسان حقیقتی است با جهان خارج وابسته است همه ی کارها برای او یکسان نیست بعضی برایش بد است بعضی برایش خوب است همین معنا را به صورت طب قرآن بیان کرده به صورت شفا و مرض قرآن بیان کرده و پایین او هم جهنم است بارها اینجا به عرضتان رسید که در جهنم سوخت و سوز هست بدون تردید، اما موادّی ان تی و هیزم و زغال و گازوئیل و بنزین در کار نیست جایی که مثل کوره های بلند ذوب آهن اگر بخواهند جایی آتش کنند چیزی را سوخت و سوز کنند بسوزند چه کار می کنند اول آن موادّ خام مثل زغال سنگ یا هر چه هست آنها را جمع می کنند سابق هیزم بود الآن مثلاً زغال سنگ است یا موادّ دیگر این کار اول، بعد یک موادّی ان تی منفجرکننده ای را به این ضمیمه می کنند می شود دو این گُر می گیرد بعد آنکه می خواهند داغ کنند می اندازند این سو کار این کارخانه های ذوب آهن و ذوب نمی دانم فولاد و اینها همین است دیگر غیر از این که چیز دیگر نیست که همین اضلاع سه گانه ی مثلث را ذات اقدس الهی در قرآن کریم فرمود، فرمود اینها همه شان انسان اند فرمود آن موادّ اول که بعد می خواهیم اینها را بسوزانیم همین طبقه ی ظالمین اند «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (۳) آنها بی که قاسط اند، اهل قسط اند، اهل جورند اینها هیزم اند حطب اند دیگر از این شفاف تر «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» هیزمها را که جمع کردند یک سلسله وقود می آورند وقود «ما یوقد به النار» قبلاً در روستاها این طور بود در شهرها هم همین طور الآن هم آنجایی که گاز و نفت نرفته همین طور است اینها برای اینکه آتش را نگه دارند در آن آشپزخانه شان این هیزمهای ضعیف و ریز اینها بعد از مدّتی خاکستر می شوند یک هیزم قوی از آن ریشه ها از آن چوبهای قوی دوام دار را کنار آن

مطبخشان نگه می دارند که همیشه آتش دارد بعد ظهر یا شب که می خواهند غذا بپزند هیزم می آورند این هیزمهای نو را با آن آتش قدیم می گیرانند او وقود است که «یوقد به النار» فرمود ما یک سلسله وقود داریم که رهبران کفرند «هُمْ وَقُودُ النَّارِ * كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ» (۴) بخش سوم وقتی که ظالمین را انداختند و هیزمها را انداختند و وقود هم انداختند و این گُر گرفته جهنمیها را می آورند «ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ» (۵) ما دیگر آنجا زغال سنگ و نمی دانم نفت و گازوئیل و اینها که نیست این هم عین واقعیت است در همین جا که فرمود: «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» یعنی همین یعنی عین این کار را آن روز می بینید خب اگر عین این کار را می بینید به واقعیتی تکیه می کند که هم قبلاً از ملائک واقعی نشأت گرفته هم بعداً، تمام قضایای نظری اخلاق و فقه و حقوق به قضایای بدیهی خودش می رسد که آن حُسن عدل است و قبح ظلم.

ص: ۲۱۳

-
- ۱- (۲۲) . بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۲.
 - ۲- (۲۳) . سوره ی یوسف، آیه ی ۹۴.
 - ۳- (۲۴) . سوره ی جن، آیه ی ۱۵.
 - ۴- (۲۵) . سوره ی آل عمران، آیات ۱۰ و ۱۱.
 - ۵- (۲۶) . سوره ی غافر، آیه ی ۷۲.

پاسخ: نه، پیامبر یعنی نقل معتبر، نقل معتبر نه اینکه واقعاً وحی می گیرد از آن جهت که ذات اقدس الهی «فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱) بلکه ممکن است چنین کسی تعبیری مجاز باشد بکند این الهام را آن نبوت به معنی اعم است نه نبوت تشریعی، نبوت تشریعی مخصوص انبیای بیرون است اینکه فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۲) اگر نبوت به معنای دریافت کردن الهام باشد بلکه این عیب ندارد ولی بالآخره این گیرنده ی علوم الهی است این گیرنده ی علوم الهی کشف می کند چراغ است که سراج چیست و واقعیت را به ما نشان می دهد.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۵۸ تا ۶۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۶

Your browser does not support the audio tag.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳)»

بعد از ذکر برخی از انبیا و سیره های آنها (علیهم الصلاه و علیهم السلام) سه گروه را نام می برد عده ای جزء انبیانند، عده ای جزء اولیایند و عده ای جزء عُصَات و طُغَات و اهل دوزخ اند و عده ای جزء تائبان اند که راه برای همه ی افرادی که بخواهند توبه کنند باز است. انبیا که اهل بهشت اند اولیا من الانبیاء محسوب می شوند یعنی از همین گروه اند اما تائبین مع الانبیاء نه من الانبیاء یا من الأولیاء درباره ی گروه اول فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» یک، بعد «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» دو، درباره ی گروه دوم که تبهکاران اند فرمود: «فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» درباره ی گروه سوم فرمود: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» گذشته ی تاریک را رها کند، آینده ی روشن را در پیش بگیرد آینده وقتی روشن است که هم با حُسن فعلی همراه باشد هم با حُسن فاعلی، هم با حُسن فاعلی همراه باشد یعنی ایمان بیاورد اعتقاد داشته باشد موحد خالص باشد، با حُسن فعلی همراه است باید عمل صالح داشته باشد صِرَف ایمان کافی نیست چه اینکه صِرَف عمل صالح هم کافی نیست. درباره ی گروه سوم که اینها باید سه کار بکنند یکی اینکه آینده ی تاریک را ترک کنند، یکی اینکه آینده را با دو چراغ روشن نگه بدارند یکی حُسن فعلی دیگری حُسن فاعلی اینها مع الانبیاء هستند نه من الانبیاء، مع الأولیاء هستند نه من الأولیاء. در سوره ی مبارکه ی «نساء» که بحثش در دیروز اشاره شد آنجا آیه ی ۶۹ به این صورت بود فرمود: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» اینها مع هؤلاء هستند نه من هؤلاء و ما هم در نماز حدّا کثر خواسته ی ما این است که «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۳) که بشویم «معهم» که رفیق خوبی اند اینها «حَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» نه «منهم»، «منهم» تلاش و کوشش فراوانی دارد ما اهل قرآنیم _ ان شاء الله _ و قرآن می خوانیم و _ ان

شاء الله _ عمل می کنیم اما طوری باشد که «إِذَا تَلَى عَلَيْنَا الْقُرْآنَ» سجده کنیم و ناله و ضججه بزنیم این طور نیست وقتی این طور نبود دیگر از آنها نیستیم با آنها ایم _ ان شاء الله _ آنها بی که جزء انبیایند یا جزء اولیایند آنها کسانی اند که «إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» ما حالا این حال را نداریم تباهی اش را هم نداریم، تساجدش هم نداریم حد اکثر این است که «معهم» باشیم نه «منهم».

ص: ۲۱۴

۱- (۲۷). سوره ی شمس، آیه ی ۸.

۲- (۲۸). سوره ی شمس، آیات ۷ و ۸.

۳- (۱). سوره ی فاتحه، آیه ی ۷.

پرسش: راه بقیه بسته است؟

پاسخ: نه، باز است منتها عقبه ی کثود است یک بیان نورانی از امام رضا (سلام الله علیه) است که حضرت وقتی سفره ی غذا را پهن می کردند خب در هر سفره ای غذای قسمت خوبی هم هست وجود مبارک حضرت قبل از اینکه تناول بکنند یک کاسه ی خالی، ظرف خالی طلب می کردند از بهترین غذاهای آن سفره در آن کاسه می ریختند می گفتند این را برای فلان مستمند بدهید بعد این آیه را قرائت می کردند «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ» (۱) عقبه یعنی گردنه و کُتِل فرمود اینها قدم می زنند راه می روند اما در دشت و بیابان و پارک قدم می زنند آنجا که عقبه است، کُتل است، گردنه است چرا آنجا نمی روند بعد فرمودند خب لباس مُندرس را دست دوم و سوم را دادن به مستمند که هنر نیست غذاهایی که انسان بعد از مصرف خودش به مهمانهایش اضافه آمده به مستمند بدهد که هنر نیست فرمود چرا اینها عقبه ی کثود را نمی پیمایند آنها بی که اهل عقبه کثودند طی کردند کُتل و گرده اند آنها مِنْ الْأُولِيَاءِ آنها بی که اهل این کار نیستند لباسهای مانده را می دهند، غذاهای مانده را می دهند، بالأخره فقرا را در می یابند اینها حد اکثر مع الْأُولِيَاءِ هستند نه مِنْ الْأُولِيَاءِ خب پس سه گروه مشخص شد راه هم برای همه باز است اما رفتن سخت است عقبه ی کثود می خواهد حضرت این آیه را قرائت می فرمود و غذاها را به مستمند می داند خب آنها اولیایند با نبیین اند شاگردان آنها با آنها هستند از آنها نیستند «إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا».

ص: ۲۱۵

۱- (۲). سوره ی بلد، آیات ۱۱ و ۱۲.

پرسش: با توجه به آیه سوره ی «نساء» شهدا و صلحا با اطاعت خدا و پیغمبر به این مقام رسیدند.

پاسخ: البته دیگر یعنی آنها عقبه ی کثود را طی کردند دیگر.

پرسش: چطور وصی انبیا شدند.

پاسخ: اینها عقبه ی کثود را طی کردند با انبیا محشور شدند برای اینکه کاملاً هر چه آنها فرمودند اینها اطاعت کردند این «بذلوا مُهْجَهُم دُونَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام)» (۱) اینها با آنها بودند هر کاری که آنها فرمودند اینها اطاعت کردند لذا با آنها محشور شدند اما دیگران نه، این چنین نیست.

پرسش: در این آیه منظور از شهدا شهدای مقتول فی سبیل الله اند.

پاسخ: ممکن است، در قرآن کریم اصطلاح شهدا غیر از شهدا به اصطلاح فقهی است قَتِيل در معرکه را قرآن کریم دارد «قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۲) و مانند آن، تعبیر شهید نکرده تعبیر شهید در روایات هست و در لسان فقها از کسانی که در راه حفظ دین شربت شهادت می نوشند معمولاً قرآن کریم دارد «الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، «فَاتِلُوا» و «قُتِلُوا» این گونه از تعبیرات دارد «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ» (۳) تعبیر شهید در قرآن کریم به اصطلاح فقهی و اینها نیست البته بعضی از مشایخ (رضوان الله علیهم) احتمال دادند که منظور از شهدا همان شهدای در صحنه ی قتال باشند مرحوم سید حیدر آملی از کسانی است که احتمال می دهد منظور از شهدا همان مقتولین در معرکه ی قتال باشند.

ص: ۲۱۶

۱- (۳) . بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۹۶.

۲- (۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۳- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

کسانی که اهل این آیه هستند وقتی که سجده می کنند حالا نه تنها آن چهار جایی که سجده ی واجب دارد سجده می کنند این موارد هم که سجده ی مستحب دارد سجده می کنند و کیفیت سجود را هم از مضمون آیه یاد می گیرند یک ذکر مخصوصی است به عنوان ذکر سجده ی تلاوت که مشخص است که همه ی ما می دانیم ولی آن بزرگان در سجده ی هر آیه ای گذشته از اینکه آن ذکر رایج را می خوانند مضمون آن آیه را در سجده ی زیر آن آیه ذکر می کنند در سجده ی این آیه عرض می کنند خدایا «اللهم اجعلنی من عبادک المُنعم علیهم المهدیین لک الباکین عند تلاوه آیاتک» (۱) مضمون این آیه را در سجده ی تلاوت این آیه ذکر می کنند خب اینها با افراد دیگر فرق می کنند دیگر اینها گروه اول اند که انبیا و اولیائند. اما گروه دوم فرمود: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» که فرق خَلَفَ با خَلْفَ نظیر فرق وعد و وعید است خَلَفَ به فتح لام به بازمانده های صالح می گویند خَلَفَ به سکون لام به بازمانده های طالح و فاسد می گویند «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» نه «خَلَفَ» اینها طالح و فاسد بودند برای اینکه عمود دین را رعایت نکردند «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» نماز می خواندند اضاعه ی صلات اما واجد شرایط نبود، واجد اجزا نبود، واجد ارکان نبود، واجد مسائل دیگر نبود نماز را ضایع می کردند و چون نماز ستون دین است وقتی ستون دین ضایع باشد «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۲) وقتی ستون ضایع شد نهی از فحشا نیست وقتی نهی از فحشا نبود پیروی فحشا و شهوات است لذا فرمود: «وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» برای اینکه آن عامل بازدارنده ی شهوات که نباشد خب اینها گرفتار شهوت می شوند هم شیعه ها هم سنیها این بیان نورانی را از حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل کردند بعضی از مصادیق شهوات را که بنای رشید است، لباس شهرت است و مانند آن را ذیل این آیه از وجود مبارک حضرت امیر نقل کردند هم در تفسیر ما شیعه هاست هم تفسیر برادران اهل سنت از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود اینهایی که «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» اینها غی را ملاقات می کنند مستحضرید که غوایت در کنار ضلالت برای بی هدفی است آن راه گم کردن است یک وقت انسان هدفی دارد راهش را بلد نیست این می شود ضالّ، یک وقت اصلاً بی هدف است نمی داند کجا برود چه کار انجام بدهد این می شود غاوی، گاهی غوایت و ضلالت هر کدام در مورد دیگر به کار می رود اما معنای اینها از هم جداست غوایت یعنی بی هدفی، هدف گم کرده، ضلالت یعنی بیراهی راه گم کرده اینها چون بی هدف بودند بی جا کار می کردند از آنها سؤال بکنی خب این کار را بکنی برای چه اینها پوچ گرایند نمی دانند برای چه بیراهه می روند این می شود غیّ، غوایت و بی هدفی از لطیف ترین تعبیرات قرآن کریم این است که اینها که بی هدف اند فردا بی هدفی را ملاقات می کنند «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» غوایت و بی هدفی را می بینند حالا بی هدفی چیست، چطور دیده می شود، اینکه می گویند جزا عین عمل است از این آیات به خوبی برمی آید. آنها که به این نکات نمی پردازند می گویند یا مضاف محذوف است یا جمله ای در تقدیر است «فسوق یلقون جزاء غیهم» این طور می گویند اما آنهایی که می گویند نه، متن عمل در قیامت حاضر است و حضور غوایت به همین است غوایت باطنی دارد که دوزخ است، ظاهری دارد که ولنگاری است این ولنگاری مستحضرید که کلمه ی بسیط نیست مرگب است یعنی کسی که انگاره ی او، انگیزه ی او، وهم او ول بودن است به او می گویند ولنگار این چنین نیست که یک کلمه بسیط باشد که یک وقت است نه، کسی انگاره ای دارد، انگیزه ای دارد، حساب و کتابی دارد که باید آزاد باشد نه رها، ول نیست این ولنگار نیست اما اگر کسی نه، انگیزه ی او این است که ول باشد این را می گویند ولنگار آدم ولنگار در حقیقت ول بودن را، بی هدفی را فردا می بیند این بی هدفی در دنیا ول بودن اوست در آخرت شعله ی جهنم است این همان است به آن صورت در آمده اینکه در بحث دیروز اشاره شده که اخلاق اسلامی، حکمت عملی برهان پذیر است برای اینکه به واقعیت متکی است چیزی که به ملاکات واقعی برابر اراده و علم ازلی خدای سبحان تکیه می کند از نظر سابقه بعد به بهشت و جهنم تبدیل می

شود از جهت لاحقۀ این یک عمل اعتباری محض نیست که برهان پذیر نباشد «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» غی را می بیند در سوره ی مبارکه ی «فرقان» مشابه این آمده که کسانی که بیراهه می روند «يَلْقَى أَثَامًا» (۳) اینها معصیت را، اثم را و گناه را آن روز ملاقات می کنند آیه ی هیجده به بعد سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است که «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ» یعنی کسی که خون ریزی کند، کسی که حرام خدا را حلال کند، کسی که غیر از ذات اقدس الهی اله دیگر را بپذیرد «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَى أَثَامًا» (۴) اثم را می بیند خب ما حالا چقدر بگوییم مجاز است، چقدر بگوییم مضاف تقدیر است، چقدر بگوییم جمله اسناد مجازی است اگر خودمان را بالا بیاوریم می بینیم درست است اثم یک وجود دنیایی دارد یک وجود آخرتی این است که در بسیاری از موارد حتی کلمه ی باء هم به کار نرفته نفرمود «جزاء بما كانوا يعملون» فرمود: «هَيْلٌ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» نه «بما كانوا» این متن جزاست اگر چنین چیزی است شما اگر دل درد را از یک طبیب سؤال بکنی می گوید این ناپرهیزی حرکت می کند، حرکت می کند به آن درد تبدیل می شود این همان ناپرهیزی است دیگر چیز دیگر نیست که این کسی که زخم اثنی؟ عشر دارد یا دستگاه گوارش او آماده نیست اگر غذایی را که نباید بخورد خورد این غذای امروز زخم فرداست دیگر زخم از جای دیگر که نیامده که این همان است دیگر اگر بگویند که این همان است مسافری اگر از جایی به جای دیگر حرکت بکند بگوید این همان است که این همانی که دروغ نیست مجاز نیست خلاف نیست این همان است دیگر فرمود: «يَلْقَى أَثَامًا» اثم همان است. چنین حکمتی، چنین اخلاقی برهان پذیر است. خب، «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَى أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ» (۵) از جاهایی که «فیهی» خوانده می شود همین جاست نه «فیه» «وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا» (۶) مشابه این مضمون در همین سوره ی مبارکه ی «فرقان» آیه ی ۷۱ است که باز به مناسبت دیگری که در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» داریم باید بخوانیم پس اگر کسی این کار را کرد این گروه دوم «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» این بیچاره ها هم راه را گم کردند هم هدف را اصلاً نمی دانند کجا باید بروند نمی دانند حالا بر فرض می خواهند بروند کدام بخش از جهنم باید بروند حالا بر فرض بدانند که کدام بخش از جهنم بروند راهش هم بلد نیستند این سه تا عذاب است یکی اینکه اهل جهنم اند، یکی اینکه کدام بخش است جایشان کجاست هم بلد نیستند، سوم این است که راهش هم بلد نیستند این عذاب فوق عذاب است. خب، «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» که گذشته را اصلاح کند، ایمان واقعی بیاورد و عمل صالح داشته باشد این گروه «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» اینها اهل بهشت اند وارد بهشت می شوند.

ص: ۲۱۷

۱- (۶) . تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۳۴۴.

۲- (۷) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

۳- (۸) . سوره ی فرقان، آیه ی ۶۸.

۴- (۹) . سوره ی فرقان، آیه ی ۶۸.

۵- (۱۰) . سوره ی فرقان، آیات ۶۸ و ۶۹.

۶- (۱۱) . سوره ی فرقان، آیات ۶۹ و ۷۰.

پرسش: حاج آقا ملائکه اینها را راهنمایی می کند.

پاسخ: ملائکه بعد از اینکه سرگردانی شان را دیدند به اذن خدای سبحان هی می کنند اینها را که «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً» (۱) که بحثش قبلاً گذشت این دامدارها حیوان را از پشت چه کار می کنند، هی می کنند دیگر یک وقت است کسی بدرقه می کند مثل اینکه اهل بهشت را فرشته ها بدرقه می کنند «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا» (۲) فرشتگان اینها را بدرقه می کنند با جلال و شکوه اینها وارد بهشت می شوند اما همان ملائکه عذاب کفار را از پشت سر هی می کنند فرمود: «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً» (۳) اگر امروز «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۴) فردا کسی آنها را بدرقه نمی کند که اینها را با فشار با هی کردن به دوزخ می برند. خب، «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» بعد فرمود: «وَلَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا» یعنی این جنت رفتن پاداش آنهاست ما در جنتی بودن آنها و فرستادن آنها به جنت هیچ ستمی به اینها روا نداشتیم معلوم می شود که جزای اینها همان بهشت است به دلیل اینکه فرمود: «وَلَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا» خب بهشت رفتن که دیگر مظلوم شدن نیست و ظلم کردن نیست اینکه فرمود اینها بهشت می روند و به اینها ستم نمی شود یعنی چه، یعنی در جزا دادن حق اینها محفوظ است دیگر تنها یک جای قرآن آمده «جَزَاءٌ وَفَاقًا» (۵) آن هم درباره ی دوزخیهاست و گرنه درباره ی مؤمنین که جزاء وفاق نیست «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا» (۶) است و مانند آن، این چنین نیست که جزا معادل عمل باشد که جزا چندین برابر عمل است این فقط درباره ی دوزخیان است که فرمود: «جَزَاءٌ وَفَاقًا» این «جَزَاءٌ وَفَاقًا» مفهومی یک جانبه است دوجانبه نیست یعنی بیشتر از آن نیست نه اینکه کمتر نمی شود نه اینکه الّا- و لابد به همان اندازه که اینها معیصت کردند ما اینها را کیفر می دهیم خیر، بیش از این نمی دهیم ولو کمتر هم می خواهیم بدهیم، خب.

ص: ۲۱۸

۱- (۱۲). سوره ی مریم، آیات ۸۵ و ۸۶.

۲- (۱۳). سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.

۳- (۱۴). سوره ی مریم، آیه ی ۸۶.

۴- (۱۵). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

۵- (۱۶). سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

۶- (۱۷). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

پرسش: آیات می فرماید که بنابر آنچه انجام دادند مجازات می شوند معلوم می شود که کمتر نخواهد شد.

پاسخ: ظلم نمی کنیم کمتر یقیناً نیست بلکه، یعنی نسبت به مؤمنین کمتر نیست اضافه ممکن است، نسبت به کفار بیشتر نیست کمتر ممکن است «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (۱) این عفو می کند تخفیفی که می دهد یعنی کمتر ممکن است.

پرسش: در قیامت کمتر انجام نمی شود چون می گوید بدترین کاری که انجام دادند در همان شکل در قیامت مجازات می شوند.

پاسخ: بلکه خب عفو الهی شامل حال اینها می شود دیگر اینها در اثر اعمال قبیح استحقاق عذاب الهی را به اشدّ انحا دارند اما خب رحمت الهی اگر شامل حال آنها شد تخفیف پیدا می کنند دیگر، خب.

«فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» این «وَلَا يُظْلَمُونَ» یعنی ورود آنها به بهشت به عنوان پاداش است و در این پاداش یابی هیچ ستمی به اینها نمی شود این همان است که «لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ» (۲) و مانند آن. آن گاه درباره ی بهشت و درجات بهشت و ارقام بهشت به طور کلی بحث می کنند می فرمایند: «جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» جَنَّتْهای فراوانی در قیامت هست و ذات اقدس الهی بندگان خودش را وعده داد به یک امر غیبی برای اینکه جَنَّت محسوس اینها نیست با علوم تجربی هم حاصل نمی شود ایمان به غیب می خواهد و اگر کسی چشم دل باز کرد نظیر حارث بن مالک و مانند آن گویا بهشت را می بیند در آن خطبه ی نورانی حضرت امیر در بحث متقیان فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَّ آهًا» (۳) و اگر از مقام «كَانَ» بالا آمد به مقام «أَنَّ» رسید مثل وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» (۴) این نسبت به مبدء این را فرمود نسبت به معاد هم فرمود: «لَوْ كَشَفَ الْغَطَاءَ مَا أزدَدْتُ يَقِينًا» (۵) این «لَوْ كَشَفَ الْغَطَاءَ» از ددت یقیناً» ارشاد به نفی موضوع است یعنی برای من غطائی نیست نه اینکه بین من و جریان قیامت غطائی هست ولی این پرده اگر کنار برود برای من فرق نمی کند خب اگر غطاء هست یقیناً فرق می کند این ارشاد به نفی غطاست یعنی برای من پرده ای نیست این پرده ای که برای عموم کشیده شده است روی چشم خلیهاست فقط در قیامت گرفته می شود «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصُرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۶) برای من غطائی نیست. خب، برای توده ی مردم غیب است کسانی که ایمان به غیب دارند این وعده ی الهی را می پذیرند «جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» ذات اقدس الهی خُلف وعده نمی کند خُلف وعید مخالف حکمت نیست یعنی اگر تهدید کرده کسی را به فلان عذاب ممکن است عفو کند یا تخفیف ولی خُلف وعده مستحیل است عن الله سبحانه و تعالی نه علی الله وَعَد او هم حتماً عملی خواهد شد «لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۷) هست اینها دیگر جمله ی خبریه است این دیگر وعده نیست جمله ی انشائی نیست آنجاها که وعده است جمله ی انشائی است اما این جمله ی خبریه است که جمله ی انشائی و فایز است تخلف ناپذیر است «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» چون انسان به طرف موعِد الهی می رود آن وعده هم به سراغ انسان می آید از هر دو طرف صحیح است که بگوییم او آتی است انسان مأتی، انسان آتی است او مأتی وَعَد او مأتی است باید گفته می شد وَعَد او آتی است وعدش می آید اما ما که به آن وعده می رسم آن می شود مأتی پس اسناد مأتی به وعد صحیح می تواند باشد، خب.

- ۱- (۱۸) . سورة ی مائده، آیه ی ۱۵.
- ۲- (۱۹) . سورة ی فاطر، آیه ی ۳۰.
- ۳- (۲۰) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.
- ۴- (۲۱) . الکافی، ج ۱، ص ۹۸
- ۵- (۲۲) . بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۰۹.
- ۶- (۲۳) . سورة ی ق، آیه ی ۲۲.
- ۷- (۲۴) . سورة ی آل عمران، آیه ی ۹.

پرسش:...

پاسخ: «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» در همین جا یک بار است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: «إِنَّهُ» بله «إِنَّهُ» شأن است دیگر نه اینکه «إِنَّ وعده»، «إِنَّ شأن» ضمیر دیگر به وعد بر نمی گردد.

عمده تعبیر «جَنَّاتٍ» است که بعد از مفرد، جمع آورده این «جَنَّاتٍ» فرقی بین جَنّت و روضه طبق فرمایش مرحوم شیخ طوسی در تبیان هست که اگر فضا سبز باشد درخت نداشته باشد روضه است و اگر درخت داشته باشد و پوشیده به درخت باشد جَنّت است حالا این فرقی ادبی را این بزرگوار نقل کردند. تعدّد جَنّت اگر به لحاظ تعدّد مؤمنان اهل جَنّت باشد این یک راه ساده ای است که چندین بهشت است، چندین باغ و بوستان است برای مؤمنین، اما ظاهر آیات قرآن این است که برای برخیها چندتا بهشت است «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۱) این دوتا بهشت دارد حالا «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» (۲) آن دوتا بهشت هم برای همینهاست یا نه، حدّ اقل و قدر متیقّن این است که «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» این دوتا بهشت است این دوتا بهشت ظاهرش این است که همه شان هر دو یک درجه نیستند بهشتی است که جَنّتی است که «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۳) عُرف مبنیه در آن هست، حور و قِلّمان و قصور در آن هست، نهر در آن هست و امثال ذلک که این جَنّت حَسّی است و جَنّت جسمی، یک جَنّاللقاست که «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۴) آنجا دیگر جای درخت و حور و غِلّمان نیست آن جَنّاللقاء سخن از مشاهده ی جمال الهی و جلال الهی در اسمای الهی و ظهورات الهی است نه ذات الهی و یا اوصاف ذات الهی، پس «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» این دو تعبیر دو جَنّت که برای مردانی که خائف مقام الهی اند در سوره ی مبارکه ی «قمر» به صورت شفاف ترین این چنین بیان شده فرمود: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي» بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قمر» «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَنَهْرٍ» (۵) این همان جَنّت جسمانی و حَسّی که همه ی ما می فهمیم «فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ» (۶) این دیگر جَنّت عقلی است جَنّاللقاست اینها هم در بهشتی اند که درخت دارد و حور دارد و غِلّمان دارد و آب دارد و میوه دارد و مانند آن، هم جایی می روند که اینها خبری نیست نزد خدا می روند «عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ» می روند پس «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» نقطه ی مقابلش این است که _ معاذ الله _ اگر کسی گرفتار کفر و عناد و الحاد شد «وَلِمَنْ طَغَى وَعَصَى وَكَفَرَ وَالْحَدَّ نَارَانِ وَ جَهَنَّمَانِ» دوتا جهنّم دارد یک جهنّم جسمی و حَسّی دارد که در سوره ی مبارکه ی «نساء» بیان کرده فرمود: «كُلَّمَا نَضِيَ جَهَنَّمُ جُلُودَهُمْ يَدْلُوْنَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (۷) یک جهنّم عقلی دارد که «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (۸) آن دیگر با سوخت و سوز جهنّم و امثال ذلک نیست که مثالش در بحث دیروز گذشت آنکه در بحث دیروز گذشت درباره ی مثال بود مربوط به جهنّم ظاهری بود جهنّم جسمانی و حَسّی بود حالا در مثال گاهی ممکن است انسان چیزی را بخواد آب بکند یا غذایی را طبخ بکند هیزمی می آورد و وقودی می آورد و بعد آب گرم می کند یک وقت می خواهد نه، فلزی را گداخته کند آن را با بعضی از موارد اگر به خود فلز بزنند منفجر می شود اینها دیگر مثالهاست آنکه در سوره ی مبارکه ی «نساء» است برای عذابِ بدنی است آنکه فرمود: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» آن دیگر با هیزم و با وقود و اینها افروخته نمی شود این نار الله است این نار الله فقط از دل می جوشد همین کفر و الحاد از دل می جوشد لذا هر جا بخواد فرار کند راه برای فرار نیست در پایان سوره ی مبارکه ی «الفجر» که فرمود طوری خدا عذاب می کند که «لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ» (۹) برای همین است انسان

در دنیا اگر خانه اش آتش گرفته فرار می کند نجات می کند، لباسش آتش گرفته در می آورد راحت می شود، بدنش آتش گرفته می میرد راحت می شود بعد از مرگ که دیگر سوخت و سوزی نیست اما اگر این آتش رفته به عنوان «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأُفُقِ» بمیرد تازه اول عذابش است لذا فرمود: «لَا يُعَذَّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ»، «لَا يُعَذَّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» (۱۰) پس بنابراین جنّات الهی متعدّد هست برای هر گروهی یک بهشت هست ولی برای بعضیها چندین بهشت است حدّ اقل دو بهشت برای اینها خواهد بود «جَنَّاتٍ عَذْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا».

ص: ۲۲۰

-
- ۱- (۲۵) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.
 - ۲- (۲۶) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۶۲.
 - ۳- (۲۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.
 - ۴- (۲۸) . سوره ی فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.
 - ۵- (۲۹) . سوره ی قمر، آیه ی ۵۴.
 - ۶- (۳۰) . سوره ی قمر، آیه ی ۵۵.
 - ۷- (۳۱) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.
 - ۸- (۳۲) . سوره ی همزه، آیات ۶ و ۷.
 - ۹- (۳۳) . سوره ی فجر، آیه ی ۲۵.
 - ۱۰- (۳۴) . سوره ی فجر، آیات ۲۵ و ۲۶.

آیات ۵۹ تا ۶۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۳۰

Your browser does not support the audio tag

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَّاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳)»

بعد از بیان بعضی از انبیا (علیهم السلام) جریان اسماعیل (سلام الله علیه) را ذکر فرمود که اشاره شد یازده مورد در قرآن کریم منظور از اسماعیل همان اسماعیل بن ابراهیم است و این مورد که دوازدهمین مورد است برابر بعضی از روایات گفته شد اسماعیل بن حزقیل است لکن خصیصه ای برای اسماعیل در اینجا غیر از صادق الوعد بودن ذکر نشده و صدق وعد و امر اهل به صلات و زکات یک امر رایجی است که بین همه ی انبیا وجود داشت خصیصه ای باشد که ذات اقدس الهی به رسول خود (صلی الله علیه و آله و سلم) بفرماید: «وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ (۱) تا آن حادثه تبیین بشود نیست بر خلاف اسماعیل بن ابراهیم که خصیصه های فراوانی دارد.

پرسش: قبح این قضیه درباره ی حضرت ادریس هم هست؟

پاسخ: در جریان ادریس اشاره شد که به مسئله ی معراج اشاره فرمود، فرمود: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (۲) این مکان علی برای همه نبود و خصیصه ای که برای وجود مبارک ادریس هست و از اجداد نوح هم هست و از انبیای قبل از ابراهیم است قبل از نوح است و باید ذکر می شد ذکر فرمود پس این دو نکته در ادریس هست که در اسماعیل نیست درباره ی اسماعیل ذریه ی ابراهیم را ذکر فرمود و درباره ی حضرت ادریس که جدّ حضرت نوح بود سخنی به میان نیامده و این یک خصیصه که شناسنامه ی اوست دوم «رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» که جریان معراج را تداعی می کند بر خلاف اسماعیل بن حزقیل بنابراین احتمال هست که وجود مبارک اسماعیل بن ابراهیم باشد البته بعضی از روایات دلالت می کند که منظور اسماعیل بن حزقیل است.

ص: ۲۲۱

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۵۴.

۲- (۲). سوره ی مریم، آیه ی ۵۷.

مطلب بعدی آن است که اکثر ساکنان مکه فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم بودند برای اینکه عرب اند و فرزندان او هستند و اگر برخی از قبایل آمدند در همان اطراف مکه چون دامدار بودند می زیستند در داخل مکه غالباً آنها که بودند اهل حضرت اسماعیل یعنی فرزندان حضرت اسماعیل بودند که عرب از آنجا ریشه دارد. گذشته از این فرمود بعد از آن انبیا و اولیا عده ای آمدند که دو رکن اساسی را از بین بردند یکی نماز است که ستون دین است و دیگری هم پیروی شهوات

کردند نماز از آن جهت که ستون دین است اگر نماز باشد همه ی امور هست برای اینکه ستون دین که محفوظ بود دین محفوظ است و اینکه قبلاً هم بارها بیان شد که در قرآن کریم و همچنین در روایات سخن از اقامه ی صلات است نه قرائت صلات برای اینکه دین نماز را ستون معرفی کرده که فرمود: «الصلاة عمود الدين» (۱) [خب دینی](#) که حکیمانه حرف می زند، قرآنی که «وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ» (۲) [است باید حکیمانه جمله ها را هماهنگ کند](#) اگر نماز ستون دین است ستون را که نمی خوانند که دیگر نباید بگویند نماز بخوان باید بگویند نماز را اقامه بکن هر جا سخن از نماز است «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»، (۳) [«مُقِيم الصَّلَاةَ»](#)، (۴) [«أَقِمِ الصَّلَاةَ»](#) (۵) و مانند آن است، گاهی «يُضِلُّ» (۶) [و امثال ذلك آمده که آن هم به معنی «يُقِيمُوا الصَّلَاةَ»](#) (۷) [است و گرنه از یک طرف به آدم بگویند نماز ستون دین است از آن طرف بگویند نماز بخوان این دیگر حرفهای حکیمانه نیست که، خب.](#)

ص: ۲۲۲

- ۱- (۳) . بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۱۸.
- ۲- (۴) . سوره ی یس، آیه ی ۲.
- ۳- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۳.
- ۴- (۶) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۰.
- ۵- (۷) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۸.
- ۶- (۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.
- ۷- (۹) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۱.

دو چیز را از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کردند یکی اینکه «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ» دوم اینکه «حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» یک بهشت است یک جهنم، یک توحید است یک شرک، یک ایمان است یک کفر، یک اطاعت است یک عصیان پس بهشت و جهنم دوتاست، کفر و ایمان دوتاست، توحید و الحاد دوتاست، طاعت و معصیت دوتاست و اینها در برابر او فرمود: «أَصَاعُوا الصَّلَاةَ»، خب «وَاتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ» صلوات که عمود دین است و باعث ورود در بهشت است این را ضایع کردند شهوات که «حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» این را پیروی کردند به دنبال شهوت رسیدند تا در درون شهوت آتش بود این درون شهوت آتش بود یعنی باطنش آتش است ظاهرش شهوت «حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» چه اینکه «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ» اینها هر دو اصل را به هم زدند یعنی باید معروف را عمل نکنند نکردند، منکر را ترک نکنند نکردند لذا گرفتار جهنم شدند و راه توبه برای همه باز است اینکه فرمود: «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» اگر غی همان غوایت و بی هدفی و در برابر ضلالت باشد که از آیه سوره ی مبارکه ی «فرقان» برمی آید که در روز قبل بحث شد این از شواهد تجسم اعمال است اما اگر نه، منظور از غی وادی باشد در جهنم، چاهی باشد در جهنم که در بعضی از روایات ما آمده این دیگر از آن سنخ نیست شاهد بر تجسم اعمال نیست «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» که سه رکن بود که این هم جداگانه بحث شد. این گروهی که تائب اند و مؤمن اند و عمل صالح انجام می دهند «بَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» وارد بهشت می شوند هل جنّه؟ همان جنت معروف «وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» (۱) این «يُظْلَمُونَ» چون فعل مجهول است دیگر مفعول دیگر نمی گیرد این «شَيْئًا» را گفتند که علی المصدر است یعنی به منزله ی تأکید است یعنی «لا يظلمون ظلماً»، «لا يظلمون أصلاً» در سوره ی مبارکه ی «کهف» «وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا» آمده آنجا «شَيْئًا» مفعول است چون فعل معلوم است در سوره ی مبارکه ی «کهف» که بحثش قبلاً گذشت آیه ی «كَلِمَاتِ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهُمَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا» آیه ی ۳۳ سوره ی مبارکه ی «کهف» این بود «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا * كَلِمَاتِ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهُمَا» «أُكُلَ» یعنی ما یؤکل یعنی خوراکی نه یعنی خوردن میوه ی خود را دادند «وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا» خب اینجا چون مبنی للفاعل است و معلوم است مفعول می گیرد «لَمْ تَظْلِمْ» یعنی «لم تنقص» اینجا چون مجهول است دیگر مفعول نمی گیرد مگر اینکه بگوییم در این گونه از موارد دو مفعولی است لذا چون چاره نداشتند گفتند این «شَيْئًا» علی المصدر است یعنی «لا يظلمون ظلماً»، «لا ينقصون نقصاً» و نمی شود تمیز باشد برای اینکه خودش مبهم است چیزی که مبهم است مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد به اینکه مشکل چیز دیگر را حل کند. خب، «وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا». «جَنَّتِ عَدْنٍ» این «جَنَّتِ عَدْنٍ» که بدل است برای آن «الْجَنَّةَ» آن معرفه است این نکره است وقتی می شود نکره را بدل معرفه قرار داد که این نکره معروف باشد «جَنَّتِ عَدْنٍ» چون معروف است از این جهت حکم معرفه را دارد و روشن است بعضی از کلمات اند که اسم اند برای جای خاص. این «جَنَّتِ عَدْنٍ» که جمع است اشاره شد که اگر ناظر به جمیع در برابر جمیع باشد یا مجموع در برابر مجموع باشد خب بالأخره هر کسی وارد بهشت خاص خودش می شود، اما اگر این چنین نباشد برای بعضیها چند بهشت است نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «الرحمن» آمده که آیه ی ۴۶ سوره ی مبارکه ی «الرحمن» «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» بعضیها دارای دو بهشت اند بعد از این آیه ی ۴۶ می رسند کم کم آیه ی ۶۲ «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» بهشتهای فراوانی است اما این «مِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» نشان نمی دهد که برای «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» است ولی آن آیه ی ۴۶ نشان می دهد که «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» اینها دوتا بهشت اند اگر این جمله هایی که بعد دارند که «فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّخَتَانِ * فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرَمَانٌ» (۲) یعنی «فی كلّ واحدٍ مِنَ الْجَنَّتَيْنِ فَاكِهَةٌ» هر دو می شود جنت جسمانی، می شود جنت حسی، می شود جنت بدنی، اما اگر منظور این باشد که در این مجموع فاکهه هست نه در كلّ واحد آن وقت یکی می شود جنت جسمانی که لذات بدن در آن هست، یکی می شود برابر بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «فجر» که «فَادْخُلِي فِي

عِبَادِي * وَادْخُلِيْ جَنَّتِيْ» جامع مفسر مهم این قسمتها بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قمر» است در سوره ی «قمر» آیه ی ۵۴ و ۵۵ این چنین آمده «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ» این جنت جسمانی، «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» اینجا دیگر جای درخت و عُرف مبنیه و حور نیست این می شود «فَادْخُلِيْ فِيْ عِبَادِيْ * وَادْخُلِيْ جَنَّتِيْ» (۳) این می شود جَنَّهُاللقاء، بنابراین «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۴) هست، برای اینکه این متقین همان کسانی اند که خاف مقام ربّ اند، اگر آیات سوره ی مبارکه ی «الرحمن» که دارد «فِيْهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَانٌ» به این معنا باشد که یعنی فی کلّ واحده منهما فاکهه و نخل و رمان این از بحث بیرون است که «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» ناظر به این نیست که یکی جنت جسمانی است یکی جنت روحانی، اما اگر ناظر به این باشد که در مجموع اینها این فاکهه و نخل رمان هست و صادق است در مجموع ولو در یکی باشد در دیگری جَنَّهُاللقاء است و برتر از مسئله ی جسمانی است با این سازگار است «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» با بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قمر» که دارد «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِيْ جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِيْ مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (۵) با او می تواند هماهنگ باشد.

ص: ۲۲۳

۱- (۱۰). سوره ی کهف، آیه ی ۳۳.

۲- (۱۱). سوره ی الرحمن، آیات ۶۶ _ ۶۸.

۳- (۱۲). سوره ی فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

۴- (۱۳). سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.

۵- (۱۴). سوره ی قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.

پرسش: عالم قیامت مگر عالم عدل نیست؟

پاسخ: عالم قیامت درجاتی دارد دیگر چه در بخش بهشت چه در بخش جهنم دو قسم است دیگر منتها جهنم به آن اوج نمی رسد در جهنم فرمود: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا» (۱) آنجا در سوره ی مبارکه ی «نساء» دارد که «كُلَّمَا نَضِيَ جُثُوجُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» (۲) این برای عذاب جسمانی، از آن طرف هم فرمود: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدِهِ» (۳) خب آن «نَارُ اللَّهِ» که فؤاد را می سوزاند آن دیگر جسمانی نیست پس دو نوع عذاب برای کفار هست که از آن عذاب به عنوان خیزی یاد می شود و مانند آن، حزن، غم، خیزی و مانند آن یاد می شود این عذاب جسمانی است درباره ی بهشت هم همین طور است دیگر درباره ی بهشت یک سلسله جنات لذتهایی است که «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۴) یکی هم قرب لقای الهی است، مناجات با خداست، دریافت سلام الهی است و مانند آن دیگر.

پرسش:

پاسخ: نباید باشد دیگر برای اینکه اینها هماهنگ اند این باطن آن است در درجه ی بالاتر است کسی که در مقعد صدق است این را هم دارد ولی آنجا جای درخت نیست یعنی کسی که به پیشگاه الهی رفته نشسته آنجا که جای حس و درخت و بدن نیست الآن ما اینجا مییم حرف می زنیم ما هم همین طور است ما حرفی می زنیم حرفی می شنویم، آیه ای می خوانیم آیه ای می شنویم که این زمان و زمین دارد اما آن مطالبی را که ما با هم درک می کنیم آن زمین و زمان ندارد همین الآن هم که ما اینجا هستیم همین طور است ما الآن بحث می کنیم که ذات اقدس الهی به وعده ی خود وفا می کند این حرف کجا جا دارد؟ این حرف در قم است، این حرف در آسمان است، این حرف در زمین است این مطلب نه مترنم است نه متمکن الآن هم ما دو مرحله داریم یک بدن داریم و حرکات بدنی و لذتهای بدنی، یک روح داریم و لذا یز روحانی یک وقت کسی حرف را می شنود و از درک مطلب لذت می برد این دوتا لذت برده است یک لذت سمع، یک لذت درک یک وقت است جای دیگر است الآن هم همین طوریم این طور نیست که اگر گفته شد این حرف در مسجد اعظم است یعنی مطلب در مسجد اعظم است مثلاً «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» ضمیر به «الله» برمی گردد برای تأکید «إِنَّا» آمده این حرفها در مسجد اعظم است اما این مضمون که وعد خدا قطعی است این جزء مسجد اعظم است این در قم است اینکه نیست که الآن هم ما در دو مرحله هستیم «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ» (۵) یعنی «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ» نظیر «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۶) که آنجا هم به همین منظور خواهد بود. خب، بنابراین اگر این «جَنَّاتٍ» جمع در برابر جمع باشد از بحث ما بیرون است مجموع در برابر مجموع باشد از بحث ما بیرون است اما اگر نه، این «جَنَّاتٍ» برای بعضیها باشد یعنی برخیها دارای چندتا بهشت اند آن وقت این قابل بحث است که آیا آن بهشتها که برای یک نفر چند بهشت است همه شان جسمانی و حسی اند یا بعضیهایشان جسمانی و بعضیهایشان غیر جسمانی اند، اگر آن مؤمن جزء اوساط از مؤمنین باشد همه شان جسمانی نیست چندتا باغ، چندتا بهشت به او می دهند اما اگر جزء «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۷) باشد اوحدی اهل تقوا باشد هم «فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ» هست، هم «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» است. خب، اینکه فرمود جنات و نهر هست این به این صورت خواهد بود بعد این را معنا کرده شما این روایاتی که در تفسیر شریف کنزالدقائق آمده از وجود مبارک امام موسای کاظم (سلام الله علیه) رسیده است که اینکه فرمود از ذریه ابراهیم ما را اراده کرده (۸) البته یعنی مصداق کاملش ماییم و همچنین در کتاب شریف تهذیب مرحوم شیخ طوسی در ادعیه نوافل شهر رمضان آنجا هست که خدا را شکر

می کنیم که این بهشت را برای پیامبر و آل پیامبر و این بخشهایی که مربوط به آیات سوره ی مبارکه ی «مریم» است در ادعیه ی نوافل شهر رمضان آمده خدا را شکر می کنیم که این جنّات را برای وجود مبارک پیغمبر و آل پیغمبر و شیعیانشان قرار داده است خب، البته این معنا دیگر مصداق کامل نیست منحصر است برای اینکه دیگری اگر بخواهد وارد بهشت بشود باید جزء «مَنْ تَابَ» و امثال ذلک باشد.

ص: ۲۲۴

-
- ۱- (۱۵) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.
 - ۲- (۱۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.
 - ۳- (۱۷) . سوره ی همزه، آیات ۶ و ۷.
 - ۴- (۱۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.
 - ۵- (۱۹) . سوره ی قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.
 - ۶- (۲۰) . سوره ی فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.
 - ۷- (۲۱) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.
 - ۸- (۲۲) . تفسیر کنزالدقائق، ج ۸، ص ۲۴۹.

اینکه فرمود: «جَنَاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ» خب حالا- وعده عملی می شود یا نه، این «إِنَّهُ» یعنی «إِنَّ اللَّهَ كَانَ وَعْدَهُ مَآثِيًا» جمله خبریه است ممکن است کسی خُلف وعده کند چون وعده صدق و کذب پذیر نیست انشاء است اگر کسی خُلف وعده کرده است دروغ نگفته چون خبر نداده اما این جمله، جمله ی خبریه است که «إِنَّ اللَّهَ كَانَ وَعْدَهُ مَآثِيًا» گذشته از اینکه خُلف وعده قبیح است و قبیح از خدا محال است نه بر خدا، خدایی که عین قدرت و اراده است هیچ وجهی ندارد که خُلف وعده از ذات اقدس الهی صادر بشود.

پرسش: اینکه پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «لا یدن لمن لا وفاء»

پاسخ: بله، بحثهای اخلاقی وفای به عهد ظاهراً واجب است ولی معروف بین فقها این است که خُلف وعده مثلاً کار خلاف اخلاقی است حرام نیست.

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا» در این بهشت حرفِ باطل، کار باطل، چیزی که اثر ندارد نمی کنند این «إِلَّا سَلَامًا» استثنا منقطع است فقط سلام را دریافت می کنند سلام سه قسم است بعضیها یک قسم، بعضیها دو قسم، بعضیها هر سه قسم نصیبشان می شود یک قسم سلام یکدیگر است که «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» (۱) قسم دیگر سلام فرشته هاست نسبت به اینها که «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» (۲) به آنها سلام عرض می کنند، قسم سوم سلام خداست بر آنها خدای سبحان که در دنیا نام بسیاری از انبیا(علیهم السلام) را می برد می فرماید: «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (۳) یا «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ» (۴) بعد فرمود: «إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۵) خب اگر سلام خدا شامل حال مؤمنین می شود و مقید هم نیست به اینکه در دنیاست یا در آخرت قدر متیقّش آخرت است دیگر در دنیا هم البته سلام خدا شامل حال مؤمنین می شود برای اینکه فرمود: «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۶) اگر خدای سبحان بعد از تسلیم نسبت به ابراهیم، نسبت به موسی، نسبت به هارون(علیهم السلام) بعد فرمود: «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» نسبت به افراد با ایمان هم سلام می فرستد دیگر این پس سه سلام برای مؤمنین کامل خواهد بود «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا» نعمتهای خدا این است با آن لذتهای معنوی معروف است و اگر این سلام مطلق است قسمت خاص را آن سلام الله را هم در برمی گیرد آن گاه «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۷) معلوم می شود هم جَنَّتِ حَسَبِی است هم جَنَّتِ عقلی برای اینکه این جَنَّت و نهر و این نعمتهایی که هست برای لذتهای بدن است، تلقی سلام الله و شنیدن کلام الهی یک لذت عقلی است برای اوحدی از مؤمنین است. «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» یک وقت است می گویند ما جیره ی اینها را به اینها می دهیم در بهشت این چنین نیست، یک وقت می گویند به آنها در بهشت روزی می دهیم باز هم تعبیر قرآن این نیست، تعبیر قرآن این است که «وَلَهُمْ» این «لام» را مقدم آورده اختصاصاً یا تمليکاً ملک اینهاست و روزی اینها نه «رزقهم لهم» یا «رزق الله لهم» «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا». بُكره و عشی یعنی بامداد و شامگاه در جَنَّتِ برزخی بله، صبح و شام متمثل می شود اما در جَنَّتِ عَدْنِ دیگر صبح و شامی در کار نیست لذا روایاتی که در ذیل این هست بعضی از روایات این را بر جَنَّتِ برزخی حمل کردند البته با جَنَّتِ عَدْنِ هماهنگ نیست اما دارد مردان باتقوا رزقشان هست اختصاصی به جَنَّتِ عدن ندارد وقتی که وارد برزخ شدند از همین مقطع رزق اینها «بُكْرَةً وَعَشِيًّا» یعنی بامداد و شامگاه هست بنابراین اگر منظور از بُكره و عشی یعنی بامداد و شامگاه باشد طبق آن روایتی که در کنزالدقائق آمده مخصوص جَنَّتِ برزخی است و اگر کنایه از دوام باشد کما لا یبعد این شامل جَنَّتِ عدن خواهد شد برای اینکه آنجا «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا» (۸) اگر نظام سماوات و ارض برچیده شد «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۹) شد، «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» شد، «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۱۰) شد

دیگر شب و روزی در کار نیست، اگر شب و روزی در کار نیست «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا» فضا را خود مؤمن روشن می کند لذا بهشت روشن است، مؤمن جایش روشن است، غیر مؤمن جایش هم نمی بیند جهنم در تاریکی باید عذاب بچشد درباره ی مؤمنین است که «نُورُهُمْ يَسِيرٌ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» (۱۱) و گرنه در صحنه ی قیامت دو نفر کنار هم هستند یکی کاملاً در فضای روشن و شفاف زندگی می کند جلوی او را می بیند دیگران را هم می بیند آن دیگری جلوی پای خودش هم نمی بیند شما در روایات بحث معاد ملاحظه بفرمایید ذات اقدس الهی با یکی کاملاً حرف می زند اسرار او را با او در میان می گذارد او که کنار دست اوست اصلاً نمی شنود. خب، پس بنابراین آدم نور را باید به همراه خودش ببرد اینجا اگر روشن نبود آنجا گرفتار تاریکی و تیرگی است.

ص: ۲۲۵

۱- (۲۳). سوره ی یونس، آیه ی ۱۰.

۲- (۲۴). سوره ی رعد، آیه ی ۲۳.

۳- (۲۵). سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۹.

۴- (۲۶). سوره ی صافات، آیه ی ۱۲۰.

۵- (۲۷). سوره ی صافات، آیه ی ۸۰.

۶- (۲۸). سوره ی صافات، آیه ی ۱۱۰.

۷- (۲۹). سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.

۸- (۳۰). سوره ی انسان، آیه ی ۱۳.

۹- (۳۱). سوره ی تکویر، آیه ی ۱.

۱۰- (۳۲). سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

۱۱- (۳۳). سوره ی تحریم، آیه ی ۸.

پرسش: حاج آقا بیخشید اگر معاد جسمانی باشد چگونه قابل انقطاع از زمان می شود فرضش کرد؟

پاسخ: خب جسم دنیایی این چنین است جسم اخروی که نظامش با این فرق می کند دیگر جسم در هر عالمی جسم در دنیا یک طور است در برزخ همین جسم است همین جسم در دنیا این حکم را دارد در برزخ با تحولات برزخی طور دیگر می شود در آخرت طور دیگر می شود همین جسم است منتها در هر نشئه ای حکم خاص خودش را دارد.

پرسش: یعنی همین جسمی که در حکمت متعالیه مطرح شد.

پاسخ: نه، همین جسم است در حکمت متعالیه هم همین را مرحوم بزرگوار می فرماید، می فرماید: «لو رأیته لقلتُهُ إِنَّهُ فُلَانٌ وَ بِهِمَانٌ» اگر بینی می گویی این همان زید است این همان عمرو است منتها درباره ی جسم قبلاً هم اشاره شد که هر جای قرآن کریم سخن از جسم شد تعبیر به مثل است بارزترین نمونه اش همان سوره ی مبارکه ی «یس» است که در بخش پایانی اش دارد که «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (۱) آنجا آیه ی هشتاد به بعد کسی «ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» فرمود: «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» (۲) هر جا در قرآن سخن از بدن است سخن از مثل است اما هر جا در قرآن سخن از روح است عین است هر جا در قرآن سخن از انسان است عین است سه فصل یعنی سه فصل عین انسان، عین روح، مثل بدن این سه فصل که کاملاً جدا بشود چرا قرآن کریم در مسئله ی روح عین می گوید، چرا قرآن کریم در مسئله ی انسان عین می گوید، چرا قرآن کریم در فصل سوم، فصل سوم یعنی فصل سوم کاملاً از دو فصل جداست چرا در بدن رسید هر جا سخن از بدن شد می گوید مثل برای اینکه این می پوسد دوباره ساخته می شود اما آنها که نمی پوسند که آنها مهاجرند اگر کسی از جایی به جای دیگر می رود که نمی گویند مثل اوست که خود اوست اما بدن اینجا پوسیده دوباره ساختند دیگر این بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) که طبرسی در احتجاج نقل کرد فرمود: «هی و هی و هی غیرها» (۳) آن وقتی به حضرت عرض کرد بدن اول معصیت کرد چرا بدن دوم می سوزد حضرت فرمود شما این قالبها و این کالبدها را بررسی کنید کسی که خشت مال است در قالبی می ریزد و دوباره این خشت را به صورت گِل در می آورد دوباره می ریزد در آن قالب «هی، هی» این یکی، «هی غیرها» این دو، جمع بین هویت و غیریت در آن حدیث شریف آمده.

ص: ۲۲۶

۱- (۳۴). سوره ی یس، آیه ی ۷۸.

۲- (۳۵). سوره ی یس، آیه ی ۸۱.

۳- (۳۶). الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۴.

به هر تقدیر فرمود این کار را که کردند «لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا * تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» نظم عادی این است که بفرماید «تلك الجنة التي نورث تقياً من عبادنا» تقی از عباد است نه عباد از تقی یا از عباد، اما برای رعایت فواصل که همه ی اینها یاء مشدّد دارد مثل «مَأْتِيًّا» مثل «عَشِيًّا» و مانند آن که قبلاً فرمود: «بُكْرًا»، «عَلِيًّا»، «مَرْضِيًّا»، «نَبِيًّا» و اینها همه یاء مشدّد دارد برای رعایت این فواصل «تَقِيًّا» را بعد ذکر کرده و گرنه مناسب بود که این «تَقِيًّا» قبل ذکر بشود. عمده مسئله ی ارث است در مسئله ی ارث خصیصه ای است که در مسائل دیگر نیست قبلاً هم گذشت که در ارث مال منتقل نمی شود مالک به جای مالک می نشیند بر خلاف عقود دیگر در بیع مبادله ی مال به مال است ثمن به جای ثمن و بالعکس قرار می گیرند در اجاره منفعت عین در برابر مال الاجاره و بالعکس قرار می گیرد و هکذا در عقود دیگر، اما در ارث سخن از نقل و انتقال مال نیست سخن از جانشینی مالک نسبت به مالک دیگر است آن می شود ارث.

مطلب دیگر در خصیصه ی ارث این است که بهترین و مستقل ترین مال، مال ارثی است برای اینکه نه اقاله پذیر است، نه خیارپذیر است، نه فسخ پذیر است، نه غبن پذیر است، نه عیب پذیر است که پس بدهند یک ملک ثابت مستقر است آن وقت اگر مورث اصلی ذات اقدس الهی است اینها می شوند خلیفها لله در جریان بهشتیها اینها دارای دوتا جنت اند جنتی است که محصول کسب خودشان است، جنتی هم هست برابر فضل الهی این جنتهایی که اگر دیگران که اهل دوزخ شدند به سوء اختیار خودشان جهنمی شدند اگر به حُسن اختیارشان بهشتی می شدند وارد این منطقه ی خاصّ از بهشت می شدند الآن که جایشان خالی است این بهشت خالی را می دهند به مؤمنین اینکه «الَّذِينَ يَرْتُؤْنَ الْفِرْدَوْسَ» (۱) ذیل این روایات هست پس بهشتیها بهشتی را به اعمالشان جزای اعمالشان می برند بهشتی هم ارث می برند یعنی به جای آنها می نشینند ولی درباره ی دوزخیها هر دوزخی جای خودش می رود اگر برای کسی که خدا او را خلق کرده و جا معین کرده که اگر او معصیت کار شد وارد آن بخش از جهنم بشود و این شخص معصیت نکرده به حُسن اختیار بهشتی شده جای خالی او را به هیچ کسی نمی دهند لذا «لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» در بهشت هم جنت جزایی دارند هم جنت ارثی، در دوزخ فقط دوزخ جزایی دارند لذا فرمود: «جَزَاءٌ وَفَاقًا».

ص: ۲۲۷

Your browser does not support the audio tag

«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳) وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۴) وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِثُّ لَسُوفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۵)»

بعد از اینکه نام برخی از انبیای الهی (علیهم السلام) برده شد و در کنار نام هر یک از آنها بعضی از فضایل آنها ذکر شد و در پایان جمع بندی شد و نعمتهایی که خدای سبحان به این انبیا و انبیای دیگر عطا فرمود ذکر شد و اوصاف خاصی برای همراهان این انبیا ذکر شد و در مقابل این انبیا افرادی هم نام برده شد و رذایل آنها را ذکر فرمود آن گاه به جریانی که ارتباطش با بحثهای قبل نیاز به شأن نزول دارد ذکر فرمود قبل از اینکه به این آیه محل بحث امروز برسیم نکاتی که مربوط به بحثهای قبلی مانده بود بازگو بشود یکی اینکه جناب فخر رازی و دیگران هم اعتراف کردند که دخترزاده ها فرزند انسان اند اولاد دختر فرزند انسان حساب می شود این تنها اختصاصی به شیعه ندارد که حسنین (سلام الله علیهما) را فرزند پیغمبر بدانند فخر رازی و عده ی زیادی از اهل سنت به همین نکته اشاره کردند که قرآن کریم وجود مبارک عیسی را ذریه ابراهیم می شمارد در حالی که از راه مادر فرزند ابراهیم است نه از راه پدر، پس اگر اهل بیت را ما فرزندان پیغمبر می دانیم برای آن است که فرزندان دختر، فرزندان خود آن شخص اند حقیقتاً این اختصاصی به ما شیعه ها ندارد آنها هم پذیرفتند این مطلب را.

ص: ۲۲۸

مطلب دیگر این است که در برخی از روایات آمده است که در ذیل «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» (۱) دستور به دو امر داده شد یکی سجده کردن در هنگام تلاوت آیات و دیگری گریه کردن ولی از آیه بر نمی آید که به دو شیء امر کرده باشد فرمود «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكُوا» فرمود: «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» یعنی در حال سجده و گریه خیر کردند، سقوط کردند، افتادند پایین انسان دفعتاً به سجده می رود می افتد می گویند «خَرَّ رَاكِعًا»، «خَرَّ سَاجِدًا» و مانند آن، لکن در این گونه از سنین جریان تعدد مطلوب مطرح است پس اگر انفکاک در بعضی از روایات مشهود شد حق است هم سجده کردن به تنهایی فضیلت دارد، هم اشک ریختن به تنهایی فضیلت دارد و هم جمع اینها در سجده فضیلت دارد که «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» نه «سَجَدُوا وَبُكُوا» که بشود دو مطلب جدای از هم خب، در قبال این دو فضیلتی که ذکر شده است یکی سجده و یکی اشک ریزی دو رذیلت برای تبهکاران ذکر شده است یکی ازائه ی صلات یکی اتباع شهوات.

مطلب دیگر این است که در آیه ی شصت فرمود: «وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» (۲) ظلم، تعدی به حق دیگری است اگر کسی در برابر خدا حق داشته باشد و خدا چیزی را که لازم بود به او عطا نکند عطا نکند این می شود ظلم، اما اگر تمام نعمتهای الهی تفضل است و بهشت بر اساس تفضل است نه بر اساس استحقاق آن گاه ظلم یعنی چه؟ پاسخش این است که درست است انسان در برابر خدای سبحان حقی ندارد و تمام عبادتهایش در برابر نعمتهای او ناچیز است چه رسد به اینکه در برابر اوامر او بخواهد

امثال کند ما دینی داریم که نعمتهای الهی را باید سپاسگزاری کنیم این دین ما هم مستوعب است و هرگز در برابر این دین ما تبرئه نمی شویم گذشته از اینکه در برابر نعمتهای الهی ما مدیونیم تکالیفی هم ذات اقدس الهی متوجه ما کرد ما اگر عبادتهای خود را در برابر نعمتهای الهی ارزیابی کنیم بدهکاریم چه رسد به تکالیف الهی پس بنابراین ما استحقاقی نداریم که کاری کرده باشیم چیزی از خدا طلب داشته باشیم لکن تعبیر ظلم به مناسبت وعده ای که ذات اقدس الهی عطا کرده است و در پایان آیه ی دیگر هم فرمود: «إِنَّهُ» یعنی «إِنَّ اللَّهَ» «كَأَنَّ وَعْدُهُ مُأْتِيًا» (۳) چون خودش وعده داد، چون خودش فرمود من به تبهکار پاداش می دهم حقّی را خودش برای انسان جعل کرده است نه اینکه انسان حقّی علی الله دارد از این جهت تعبیر به ظلم شده است.

ص: ۲۲۹

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۸.

۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۰.

۳- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۱.

مطلب دیگر اینکه کسانی که از نعمت خاص الهی برخوردارند در این آیه و در سوره ی مبارکه ی «نساء» مبسوطاً نام آنها برده شد در سوره ی مبارکه ی «فاتحه» اجمالاً- نام آنها برده شد در موارد خاصی هم که نعمتهای ویژه انبیا آمده ذکر شده که سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) چهار موطن و مورد را ذکر کرده است نعمتهایی که خدای سبحان به انبیا عطا کرده و شاید منحصر به آن موارد چهارگانه نباشد ولی نعمتی را که ذات اقدس الهی به انبیا داد و ما هم همان نعمت را از خدا مسئلت می کنیم در برابر نعمت مسئولیتی هم هست وجود مبارک موسای کلیم به خدا عرض کرد «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ» (۱) به پاس نعمتهایی که به من دادی من پشتیبان ظالم نیستم از او حمایت نمی کنم ما هم که در نماز عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۲) را به ما بدهید به تعبیر سیدناالاستاد همین را می خواهیم از خدا، خدایا! نعمتی که به ما دادی حالا- یا نعمت مال است یا نعمت علم است یا قدرت بیان است یا هر چه هست ما از این نعمت به نفع ظالمین استفاده نکنیم «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ» ما هم همیشه از خدا همین را می خواهیم لااقل شبانه روز ده بار همین را از خدا می خواهیم که این نعمت را بی جا صرف نکنیم خب پس اگر ذات اقدس الهی در موارد مشخصی نام انبیا را برد و در موارد دیگر هم به نحو اجمال ذکر کرد مشخص فرمود انبیا در برابر نعمت چه مسئولیتی احساس می کردند وجود مبارک موسای کلیم بالصراحه عرض کرد خدایا مسئولیت من در برابر نعمتی که تو دادی این است که از ظالم حمایت نکنم. خب، این وظیفه ی ما هم خواهد بود.

ص: ۲۳۰

۱- (۴) . سوره ی قصص، آیه ی ۱۷.

۲- (۵) . سوره ی فاتحه، آیه ی ۷.

مطلب دیگر اینکه این «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» (۱) یک تَبَّه لطیفی سیدناالاستاد در المیزان داشتند (رضوان الله علیه) که لازم نیست کسی آیات الهی را بخواند تا دیگری به سجده بیفتد و اشک بریزد یاد آیات الهی هم همین اثر را باید داشته باشد کسی مطالعه می کند آیات الهی را متذکر آیات الهی هم می شود همین خضوع و خشوع را هم باید داشته باشد حالا یا سجده می کند و اشک می ریزد یا لااقل خشوع و خشوع را در خود احساس می کند اما اگر آیات الهی بحث تفسیر، بحث تفسیر هم نظیر بحث صرف و نحو برای او مطرح بشود این معلوم می شود «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا» هیچ تکان نمی خورد این خیال می کند پای درس سیوطی نشسته یا پای درس مغنی نشسته این طور نیست اگر «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» هر روز انسان بالأخره یک حالت خشوعی باید پیدا کند این چنین نیست که کسی آیات را بخواند انسان سجده کند و اشک بریزد اگر یاد الهی، آیات الهی، معارف الهی هم بازگو شد تفسیر شد چنین حالت خشوع و خضوعی هم باید در انسان پیدا بشود.

مطلب بعدی آن است که این «جَنَّتِ عَدْنٍ» (۲) که منصوب است آیا بدل «الْجَنَّة» است «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» یا نه، اگر بدل اوست حتماً باید معرفه باشد یا نه، منصوب به نَعْت و مدح است یا برخیا این را به رفع قرائت کردند که خبر باشد برای مبتدای محذوف، اما الآن این قرائتی که ما در خدمت آن هستیم منصوب است چون کلمه ی «عِدْنٍ» را گفتند معرفه است اسم است برای اقامه یا اسم است برای اَرْض جَنَّت چون معرفه است جَنَّت در اثر اضافه ی به «عِدْنٍ» معرفه می شود و نظیر اینکه اُمس را گفتند معرفه است، سَیَحَر را گفتند معرفه است به دلیل اینکه اینها غیر منصرف اند یکی عِلْمِیت است یکی هم آثار دیگر بنابراین «عِدْنٍ» معرفه است و از طرفی هم اگر نکره باشد مورد وعده نیست یک چیز ناشناخته ای را وعده نمی دهند از اینکه فرمود: «الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ» (۳) معلوم می شود شناخته شده است این نکات باعث می شود که انسان «عِدْنٍ» را معرفه بداند.

ص: ۲۳۱

۱- (۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۸.

۲- (۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۱.

۳- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۱.

مطلب دیگر اینکه فرمود: «وَعِدَ الرَّحْمَنُ» نه «وعد الرحيم» سرش این است که «الرَّحْمَنُ» اختصاصی به دنیا ندارد شامل دنیا و آخرت می شود نکته ی مهم آن است که سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و مشرکان مکه خدا را به عنوان «الرحيم» نمی شناختند به عنوان «الله» و «الرحمن» می شناختند «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۱) آنها خدا را به همین دو نام می شناختند لذا در بسیاری از آیاتی که در مکه نازل شد سخن در این است که الرحمان حرف کسی را قبول نمی کند، الرحمان شهادت این بتها را قبول نمی کند این بتها نزد الرحمان کاره ای نیستند خدا را به عنوان الله و به اسم الرحمان می شناختند اما به اسمای دیگر نمی شناختند تعبیر به الرحمان شده است. «وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا». خب، حالا برسیم به این کریمه ای که در آیه ی ۶۴ هست.

پرسش: شکر منعم ابتدایی به چه جهت واجب است؟

پاسخ: شکر منعم برای اینکه ما وامدار اویم اگر ندهیم می ترسیم از ما گرفته بشود و این عقل حکم می کند کسی که احسانی به آدم کرده به آدم حیات داده به انسان هستی داده در برابر او باید خاضع باشد دیگر.

پرسش: به طلب من نداده به خواست خودش بوده.

پاسخ: بله خب، خواست خودش داد و اگر کسی معدوم بود که معدوم خواسته ای ندارد نعمت ابتدایی شکر دارد فرق نمی کند چه انسان بخواهد چه نخواهد، نخواسته شکرش بهتر از خواسته است.

ص: ۲۳۲

پرسش: خواسته شکرش بهتر از نخواستہ است.

پاسخ: نخواستہ بهتر است برای اینکه انسان که می خواهد زحمتی می کشد، یک عرض حاجتی می کند، حیثیتی را می دهد.

پرسش: این را خیلی هم بین عوام الناس دیده ایم وقتی که دعایی می کنند.

پاسخ: می گویند «مِتَّكَ ابْتِدَاءً» (۱) این بیان نورانی امام سجاد است در صحیفه.

پرسش: پس این دعای مردم مستجاب می شود مثل این است که مدتی شکر خدا

پاسخ: بله، سرش این است که قبلاً نمی دانستند چه کسی داده حالا با دعا می فهمند آن مُجِیب دعایشان را داده از اول هم اگر بفهمند این نعم الهی را چه کسی داده شاگرد این بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در صحیفه این است که «مِتَّكَ ابْتِدَاءً» آن هم که تازه سؤال می کنند آن هم عطیه ی اوست او حسّ سؤال را در آدم ایجاد می کند ما خیال می کنیم خودمان سؤال کردیم حسّ اینکه این محتاجیم و از چه کسی باید بخواهیم و چطور بخواهیم همه ی آنها را او القا می کند منتها چون این امور را ما مثلاً به آن توجه می کنیم خیال می کنیم از طرف خود ماست این سؤال بنابراین «مِتَّكَ ابْتِدَاءً» تمام نعمتهای الهی ابتدایی است مسبوق به تحقیق قبلی و استحقاق قبلی و امثال ذلک نیست حتی این سؤالهای ما.

خب، «وَمَا نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» اگر این حرف بهشتیها باشد وقتی بهشتیها وارد سرزمین بهشت شدند همان طوری که می گویند «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» (۲) و مانند آن، این جمله را هم می گویند که ما به امر الهی نازل شدیم چون نازل شدن نظیر «رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلاً مُبَارَكاً» (۳) و مانند آن است به این سرزمین به امر الهی نازل شدیم این با آیات گذشته هماهنگ است اما اگر حرف فرشته ها باشد که بگویند «مَا نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» این با گذشته و آینده هماهنگ نیست تقریباً پانزده وجه برای این ذکر شده است که غالب این وجوه را سیدنا الاستاد در المیزان ذکر و رد کرد آن که از ابن عباس و برخی از مفسران گذشته نقل شده است این است که مدتی وحی منقطع شد حالا مربوط به آیات سوره ی مبارکه ی «کهف» بود یا نه، که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بنا شد جواب بدهد و مقداری فاصله شد بعد عده ای گفتند که خدای سبحان پیامبرش را ترک کرده و اینها. بخشی از آیات سوره ی مبارکه ی «ضحی» آمده است که «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (۴) و بخشی هم در همین سوره که «وَمَا نَنْتَزِلُ» حرف فرشته هاست فرشته ها که آمدند عرض کردند که ما اگر بخواهیم نازل بشویم باید به امر پروردگار نازل بشویم تاکنون دستوری نرسید ما هم به خدمت شما نرسیدیم الآن که دستور رسید نازل شدیم «وَمَا نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» این تناسب بالأخره یا سخن بهشتیهاست که وارد بهشت می شوند با آیات قبل هماهنگ است یا سخن خود فرشته هاست که وقتی نازل شدند این حرف را گفتند فرشته ها از آن جهت که معصوم اند البته این فرشته هایی که وحی می آورند، فرشته هایی که قبض ارواح می کنند، فرشته هایی که کرام الکاتبین اند، فرشته هایی که مدبرات امرند اینهاست اما آن قدر فرشته و ملائکه خدا خلق کرده است که عددش را جز خدا کسی نمی داند ملائکه السماء هست، ملائکه الأرض هست، ملائکه الهواء هست، ملائکه الفضاء هست و اگر در بعضی از نصوص دارد که فلاّن فرشته مثلاً غفلتی کرده است به تعبیر مرحوم صدر المتألهین ما دلیل بر نفی نداریم برای اینکه ملائکه الأرض دلیلی بر عصمت آنها نیست این قدر فرشته در عالم خدا خلق کرده است که عددش را جز خدا نمی داند بنابراین اینکه در قرآن کریم آمده «لَا يَسْأَلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ

يَعْمَلُونَ» (۵) این فرشته‌هایی هستند که در کارهای کلان الهی به اذن خدا در اختیار آنهاست به عنوان مدبران اموران بهشت‌اند، مأموران جهنم‌اند، آورندگان وحی‌اند، گیرندگان ارواح‌اند، قبض روح می‌کنند و اعمال را ثبت و ضبط می‌کنند و مانند آن «بِأَيْدِي سَافِرِهِ * كِرَامَ بَرَرِهِ» (۶) اینها هستند، «إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ» (۷) اینها هستند در سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» فرمود: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ» هستند که همین جمله‌ی نورانی که در سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» وصف ملائکه است در زیارت نورانی جامعه وصف اهل بیت قرار گرفته شما در زیارت «جامعه» همین جمله را می‌خوانید دیگر که اینها این ذوات مقدس «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ» (۸) اینها هم این طورند اینها در حد عصمت است اما ملائکه‌الارض هر قطره‌ای را طبق بیاناتی که از امام سجاد رسیده است یک فرشته می‌آورد این قدر فرشته در عالم زیاد است که عددش را جز خدا نمی‌داند آن وقت ما دلیلی بر عصمت این گونه از ملائکه نداریم اگر یک وقت در روایتی در حدیثی آمده فلان فرشته غفلتی کرده، گناهی کرده، اشتباهی کرده ما برهانی بر خلاف نداریم منتها آن روایت باید معتبر باشد.

ص: ۲۳۳

- ۱- (۱۰) . الصحیفه السجادیه، دعای ۴۵.
- ۲- (۱۱) . سوره ی فاطر، آیه ی ۳۴.
- ۳- (۱۲) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۲۹.
- ۴- (۱۳) . سوره ی ضحی، آیه ی ۳.
- ۵- (۱۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.
- ۶- (۱۵) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.
- ۷- (۱۶) . سوره ی انفطار، آیات ۱۰ و ۱۱.
- ۸- (۱۷) . بحارالأنوار، ج ۹۹، ص ۱۴۸.

پرسش: مگر فرشته جناب استاد عقل محض نیستند.

پاسخ: همه شان نه، همه شان نه، خب.

پرسش: تجسم دارند؟

پاسخ: شاید مثل جن، غرض این است که انواع و اقسام فرشته برای آنها هست آن فرشته هایی که ما می شناسیم برابر معرفی قرآن کریم بله معصوم اند مسئولان بهشت اند، مسئولان جهنم اند، ضابطین اعمال اند، آورندگان وحی اند می گویند هفتاد هزار فرشته سوره ی مبارکه ی «انعام» را بدرقه کردند وارد قلب مطهر پیغمبر شدند(۱) شما در عظمت سوره ی مبارکه ی «انعام» ملا-حظه بفرمایید حالا- یا برای این است که هفتاد اسم از اسمای حسنا ی الهی در این سوره است یا نکات دیگر و به تعبیر سیدناالاستاد مناسب این است که انسان این را سوره ی «احتجاج» بنامد برای اینکه چهل بار تقریباً «قُلْ» در آن هست بگو، بگو، بگو، چهل حجت را خدا به پیغمبر القا کرده در این سوره می شود سوره ی «احتجاج» به عظمت این اسمای حسنا هفتاد هزار فرشته داخل قلب پیغمبر شدند بله آنها هم مجرّدند، معصوم اند و مانند آن، اما این همه فرشته هایی که به همراه باران بیایند کنار هر گیاهی مدبری هستند و آنها را تدبیر می کنند اینها که دلیل بر عصمتشان نیست، دلیل بر تجرّدشان نیست. خب، «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» این «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» است که پانزده قول در آن هست یا بیشتر.

پرسش: در سوره ی مبارکه ی «بقره» راجع به آدم دارد که کل ملائکه سجده کردند.

پاسخ: بله، آن به قرینه ی سیاق ممکن است کل ملائکه سجده کرده باشند اما دلیل نیست که کل ملائکه معصوم اند که، همه شان تابع اند البته هیچ کدام از آنها معصیت هیچ فرشته ای کافر نیست نظیر جن این چنین نیست حالا گاهی غفلت می کنند ممکن است.

ص: ۲۳۴

پرسش: پس آن امر تکوینی چه می شود؟

پاسخ: آنجا اصولاً تکوینی بود چون قبل از دنیا بود بعدها فرمود: «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَیْدُوْا وَلَكُمْ فِی الْاَرْضِ» (۱) هنوز به زمین نیامده بودند حالا آنجا کجا بود در همان اوایل سوره ی مبارکه ی «بقره» بحث شد قبل از اینکه به زمین بیایند آن صحنه برگزار شد «وَمَا نَنْزِلُ اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّكَ» این درست است تا خدای سبحان نخواهد اینها نازل نمی شوند.

پرسش: عصمت مگر در حوزه تکوین نیست مجرد باشد عصمت معنا پیدا می کند.

پاسخ: نه، عصمت تکوینی داریم عصمت تشریعی داریم در موجودات تکوینی گاهی ظلم می کنند گاهی ظلم نمی کنند یعنی گاهی به مقصد می رسند گاهی به مقصد نمی رسند گاهی تراحم دارند گاهی ندارند «ظلمه کل شیء بحسبه».

پرسش: حضرت امیر(علیه السلام) که فرمودند: «الله ركب فی الملائكة عقلاً بلا شهوة» (۲).

پاسخ: آن ملائکه ای که فرمود خواب نداند و سهو و نسیان ندارند و غذای آنها تسبیح است در همان صحنه این بیانات را فرمودند اما ملائکه دیگر را که معرفی نکردند در آنجا فرمودند تسبیح آنها، ذکر اینها، غذای اینها تسبیح الهی است آن درباره ی آن فرشته ها فرمودند بعد در همان خطبه ی اول نهج البلاغه دارد که فرشته هایی هستند که پایشان در اعماق زمین است و سرشان در اعماق آسمانها یک فرشته کلّ عالم را پُر کرده این در همان خطبه ی اول نهج البلاغه است دیگر نه تنها «هذا القوم اتخذوا القرآن مهجوراً» اتخذوا نهج البلاغه مهجوراً، اتخذوا اصول کافی را مهجوراً، اتخذوا صحیفه ی سجادیه را مهجوراً، اتخذوا اصول دین را مهجوراً خب.

ص: ۲۳۵

۱- (۱۹). سوره ی بقره، آیه ی ۳۶.

۲- (۲۰). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۹.

«وَمَا تَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» ما به امر پروردگار نازل می شویم این هم حصر است این «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» این جمله ی «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» آن شأن نزول را تأیید می کند که خدا فراموش نکرده بالأخره مصلحت الهی را خود ذات اقدس الهی می داند مصلحت دیگران را خدا می داند این چنین نیست که خدا فراموش کرده باشد و وحی را نازل نکرده باشد در سوره ی مبارکه ی «ضحی» دارد که «وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (۱) نه قلی و عداوت و دشمنی در کار است نه تودیع و فراموشی هم در کار نیست این با آن شأن نزولی که از ابن عباس و دیگران نقل شده است هماهنگ تر است. اما در بین این وجوه پانزده گانه همه ی آنها می تواند حق باشد «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» یعنی آینده، «وَمَا خَلْفَنَا» گذشته ای که ما او را پشت سر گذاشتیم «وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» بین گذشته و آینده یعنی حال این به لحاظ زمان، همین تثلیث به لحاظ مکان درست است، همین تثلیث به لحاظ عالم درست است قبل الدنیا، الدنیا و بعد الدنیا همین تثلیث به لحاظ دنیا و برزخ و قیامت درست است، همین تثلیث به لحاظ اقوام و ملل و امثال ذلک درست است، همین تثلیث به لحاظ جهاد درست است این پانزده قولی است که گفتند و دلیل بر بطلان آنها نیست اما مهم تر از همه همین است که سیدناالاستاد به آن اشاره کرده که فرمود و مِنَ الْطُّفِ تعبیر همین است المیزان را باید اینجاها شناخت فرمود أَلطْفِ تعبیر این است فرشته ها به پیغمبر عرض می کنند ما بین آیدیهما که در پیش داریم یعنی آثار ما، معالیل ما اینها برای اوست، آنچه را که ما پشت سر گذاشتیم به نام علل و مبادی آن برای آنهاست، بین علل و مبادی و بین معالیل و آثار هویت خود ماست این هم برای اوست خب اگر یک خط نورانی بیاید کل علل و مبادی قبلی را روشن کند و بگیرد، کل معالیل و آثار بعدی را روشن کند و بگیرد، کل هویت بین گذشته و حال را بگیرد و روشن کند برای این فرشته چه می ماند اگر کسی خواست حدیث نورانی «داخل فی الأشياء لا بالمازجه» (۲) را حل کند اینجاها باید جستجو کند باید بداند این «داخل» برای فصل سوم است فصل سوم یعنی فصل سوم دوتا منطقه ی ممنوعه داریم که هویت ذات است مقام ذات است احدی به او دسترسی ندارد یک، صفات ذات است که عین ذات است کسی به او دسترسی ندارد دو، می ماند ظهور حق، فیض حق، وجه الله نه الله می بینید قرآن کریم اصلاً سخن الله را از اول تا آخر مطرح نکرده هر جا سخن از وجه الله است نفرمود همه می میرند الله می ماند او اصلاً بالاتر از آن است که به ذهن کسی بیاید همه جا سخن از «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، (۳) «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۴) اصلاً سخن در این نیست که الله می ماند او اصلاً به ذهن نمی آید تا بگوییم _ معاذ الله _ همه می میرند او می ماند خب این «وَجْهَ اللَّهِ» که «أَيْنَمَا تُولُوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (۵) این وجه الله همه جا را پُر کرده اگر همه جا را پر کرده چیزی برای جناب جبرئیل نمی ماند که علل قبلی را وجه الله پر کرده، معالیل بعدی را وجه الله پر می کند، بین قبل و بعد را هم وجه الله پر می کند قبلاً چون در فصل سوم نمونه ای داشتیم گفتیم یک وقت است که کسی یک ژاکت و بلوزی می بافد بعد او را رنگ می کند یک وقت است نه، هنرمندی، بافنده ای یک کیلو نخ در اختیار اوست این نخ را باز می کند یک ژاکت یا بلوز می بافد یک جایش ابره است، یک جایش آستین است، یک جا یقه است، یک جا رو این برای بدن است انواع گل و بوته را هم در اینجا پیاده می کند این هم برای نقش، یک جا را بلبل می کشد یک جا را مار و عقرب می کشد قبل از اینکه بلوز و ژاکت بافد یک قالب نخ بود بعد هم وقتی که می خواهد این را باز کند اینها را دوباره وقتی که برمی گرداند می شود یک قالب نخ یک وجه الله است که هر لحظه به شکلی بُت عیار بر آمد جان برد و نهان شد که پیر و جوان شد نه اینکه _ معاذ الله _ آن مقام اول یا مقام ثانی باشد. از مرحوم بوعلی گرفته تا برسیم به حکمای بعدی همه گفتند طرح این مسائل در مجامع عمومی حرام است خواندن خیلی از طلبه ها نسبت به تفسیر و عرفان حرام است خب چه کسی می تواند بین «داخل فی الأشياء لا بالمازجه» فرق بگذارد که چه کسی داخل است، چه چیزی داخل است مگر همه اشیاء گل و بوته اند، مگر همه اشیاء

جبرئیل و پیغمبر و امام اند او داخل است این «هو» به چه کسی برمی گردد تا روشن نشود که این «هو» برای فصل سوم است تا روشن نشود که این «هو» به وجه الله برمی گردد، تا روشن نشود که یک فیض است می شود عالم بعد وقتی که «وَالْمَآرِضُ جَمِيعاً قَبَضَتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۶) جمع می شود، می شود یک کیلو نخ دوباره قیامت شد همین را باز می کند.

ص: ۲۳۶

۱- (۲۱). سوره ی ضحی، آیات ۱ _ ۳.

۲- (۲۲). ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۸۶.

۳- (۲۳). سوره ی الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴- (۲۴). سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.

۵- (۲۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۵.

۶- (۲۶). سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

پرسش: در سوره ی نور «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ» (۱) است.

پاسخ: بله، اما فرمود: «مَثَلُ نُورِهِ» (۲) الله هم تازه اسم است از اسمای حُسنا مسئله ی فنا را در ادب فنا الله را استثنا نکرده در بحثهای قبل هم چند روز قبل هم داشتیم که نفرمود «مَثَلُهُ» فرمود: «مَثَلُ نُورِهِ» نه مَثَل خدا این است او مَثَل ندارد یک نور عمومی است یک نور النور است «مَثَلُ نُورِهِ» این است آن وقت آن «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می شود وجه الله.

پرسش: دارد که «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

پاسخ: گفته او را با تعبیرات دیگر در روایات هست، در ادعیه هست، مقوم هست، قَیم هست، قَیوم هست، هو الحی القَیوم هست، بیده ملکوت السماوات والأرض «وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» (۳) سؤال و جواب کرده که ملکوت آسمان و زمین کیست «سَيُبْحَنُ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (۴) هم خودش فرموده هم از آنها اقرار گرفته. خب، بنابراین اگر ما یک قالب نخ داشته باشیم یک کیلو نخ داشته باشیم یک بلوز و ژاکت ببافیم یک جایش را بلبل و گل و بوته بگذاریم یک جایش هم مار و عقرب بگذاریم وقتی که این از جای دیگر نیامده همین نخ است که به صورت مار و عقرب یا گل و بلبل در آمده بعد هم دوباره باز می کنیم دوباره می چینیم این محدوده است که کم و زیاد می شود نه _ معاذ الله _ منطقه ی اول یا منطقه ی دوم آن منطقه ی اول و منطقه ی دوم هر دو منطقه ی ممنوعه است.

ص: ۲۳۷

۱- (۲۷). سوره ی نور، آیه ی ۳۵.

۲- (۲۸). سوره ی نور، آیه ی ۳۵.

۳- (۲۹). سوره ی یونس، آیه ی ۳۱.

۴- (۳۰). سوره ی یس، آیه ی ۸۳.

پرسش: آیات سوره ی «توحید» که در مورد اَعْلَام نیست.

پاسخ: بله دیگر اوصاف الهی است آنکه بقاست اوصاف جمالی است فنا را استثنا نکرده در هیچ جا نداریم که همه چیز می میرد فقط خدا زنده است.

پرسش:

پاسخ: آن هم که اثبات است که، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى اللَّهُ» نیست «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ» این وجه هم ذوالجلال است این مرفوع است نه «ذِي الْجَلَالِ» «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۱) نه ذی الجلال و الإکرام این وجه «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» است اگر وجه می ماند «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۲) نه «الّا هو» اگر سخن از کمال است بله، «بیده ملک السماوات والأرض» اما اگر سخن از فناست همه فانی می شوند وجه او می ماند این وجه او همیشه بود و همیشه هست و زائل پذیر نیست حدوث وجه فرض ندارد نه فرض محال است یا فرض کذا و کذا بنابراین اینها عالم حادث اند هر لحظه به صورتی در می آیند آسمان و زمین و امثال ذلک همیشه تازه اند، همیشه متغیرند، دوامی ندارند می آیند و می روند ولی وجه همیشه بود و همیشه هست المیزان را در همین دو، سه خط می شود پیدا کرد طباطبایی را اینجاها باید پیدا کرد فرمود من الّطف تعبیر این است که فرشته ها به پیغمبر عرض کردند همه برای اوست گذشته، آینده همه برای اوست بین گذشته و آینده برای اوست خود اینها بروند کنار چیزی برای آنها نمی ماند نه اینکه ما تفویض کردیم، نه اینکه ما به خدا سپرده ایم، نه اینکه ما تابع خدایی، مایی در کار نیست هر چه هست وجه اوست اگر وجه او شد بنابراین چیزی در عالم نیست مگر اینکه تسبیح می کند، تقدیس می کند منتها ما خودمان را اصل قرار می دهیم چیزی که به حال ما سازگار است می گوئیم خوب است، چیزی که به حال ما سازگار نیست می گوئیم بد است ما یک اومانسم من حیث لا یحتسب با من حیث لا یشرع هستیم این مطالب را گفتند علم یک علم معمولی است که بالأخره انسان در سنّ پیری فراموشش می شود و «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكُنْ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا» (۳) این علم نیست این آخوندبازی است این کسب است این علم نیست و آن علم چیزی علم است که هم ما را حفظ بکند هم جامعه ی ما را حفظ بکند هم با ما در قبر باشد هم با ما در برزخ باشد در قیامت فرمود هر کس فقیهانه محشور شد حقّ شفاعت دارد خیلی کم اند کسی که فقیه محشور بشوند «بعثه الله يوم القيامة فقیها» (۴) آن گاه «یقال للعالم للفقیه قف تشفع، تشفع» (۵) اصل جامعش هم این است که «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» (۶) نه مَنْ فعل الحسنه هر کسی علم نقد در دستش هست حقّ شفاعت دارد ما که آخرهای عمر خیلی از چیزها یادمان می رود علم نقد نیست در سؤال قبر نقد نیست اگر کسی فقاقت را کف دست داشته باشد «جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» چنین آدمی «بعث الله يوم القيامة فقیها» بعد به او می گویند «قف تشفع، تشفع» و علم کبریای الهی است در هر قلبی هم نمی نشیند این را بدانید چون با درس خواندن نیست، با بحث کردن نیست اگر مستأکل به علم باشد کسی اگر کسی علم فروشی کند، اگر کسی بخواهد کاسبی بکند علم در قلبش نمی آید آن قدر علم کبریایی دارد جز در پاک ترین دل در مقدّس ترین دل نمی نشیند شما دیدید این بلبها خب خیلی از شماها با منطقه های ییلاقی مأنوسید همین که هوا کمی گرم شد همین که قدری فضا آلوده شد همین که این باغها یک مقدار میوه های بدبو و اینها دارد دیگر بلبل نمی خواند فقط جایی می خواند که بهترین هوا باشد، پاک ترین هوا باشد، بهترین درخت باشد آنجا می خواند این بزرگان هم گفتند که سلیمان و داوود (سلام الله علیهما) که گفتند «عَلَّمَنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» (۷) منطق طیر

این است

۱- (۳۱) . سورة ی الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲- (۳۲) . سورة ی قصص، آیه ی ۸۸.

۳- (۳۳) . سورة ی نحل، آیه ی ۷۰.

۴- (۳۴) . وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۱.

۵- (۳۵) . ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۶.

۶- (۳۶) . سورة ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

۷- (۳۷) . سورة ی نمل، آیه ی ۱۶.

دامی و مرغ از تو رَمَد رو لانه شو، رو لانه شو

آدم مادامی که دام است خب بالأخره مرغهای زیرک در دام نمی افتند دیگر مگر یک مرغ ابله اگر آشیانه بشوند آن مرغهای ملکوتی آنجا لانه می کنند و تخم گذاری می کنند

دامی و مرغ از تو رَمَد رو لانه شو، رو لانه شو

این شخص «بعثه الله يوم القيامة فقيها»^(۱) بنابراین انسان هم موحد است، هم مؤمن است و هم می داند که این گذشته و حال و آینده برای خداست و در اختیار خداست یعنی چه به فصل اول و دوم هم تعدی نمی کند.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۶۳ تا ۶۴ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۲

Your browser does not support the audio tag

«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳) وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا يَشَاءُ وَمَا يُخْفَىٰ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يَحِصُّ بِحِسَابٍ (۶۴) رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۴)»

بعد از بیان برخی از انبیای الهی و ذریه ی آنها و بیان اینکه فرزند دختر هم فرزند است لذا وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) را ذریه ابراهیم خلیل دانستند این سؤال مطرح می شود که آیا فرزندان دختری اهل بیت (علیهم السلام) هم سیدند یا نه، از نظر مسئله ی کلامی و کرامت معنوی بله سیدند لکن از نظر مسئله ی فقهی حکم سیادت را ندارند که احکام خمس و زکاتشان با احکام خمس و زکات سادات یکی باشد این طور نیست مثل افراد عادی اند پس از نظر فضیلتها و کرامتهای معنوی بله فرزندان دختری اهل بیت (علیهم السلام) سیادت معنوی و کرامت معنوی را دارند ولی از نظر فقهی ندارند برخی از فقهای ما مثل مرحوم سید مرتضی و اینها بی میل نیستند که فرزندان دختری را هم سید فقهی بدانند برابر روایاتی که دارد «ادعوهُم لِأَبَائِهِمْ» برای تنظیم شناسنامه افراد به پدر منسوب اند.

ص: ۲۳۹

۱- (۳۸). وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۱.

پرسش: در مورد فضل آن مجاز و حقیقت بودنش چه می شود؟

پاسخ: یعنی بحثهای کلامی با بحثهای فقهی دوتاست دیگر مجاز و حقیقت نیست این حقیقتاً فرزند است یعنی فرزند کلامی اما از نظر آثار فقهی باید که ببینیم که خود آنها چه کاره بودند.

پرسش: آثار فقهی نداشته باشند که مجاز می شود؟

پاسخ: نه، آثار فقهی که معیار کرامت نیست برای تنظیم و تمشیت امور است حالا یا زکات بگیرد یا نگیرد یا خمس بگیرد یا نگیرد بعضی از امور مالی است که به او می دهند به او نمی دهند و بالعکس.

پرسش: اینکه می گیرد برای این است که حقیقت دارد که می گیرد.

پاسخ: بله، اما فضیلت نیست، فضیلت نیست زکات غیر سید به سید نمی رسد اما زکات سید به سید می رسد اگر بگویند چون زکات اوساخ است نمی رسد خب زکات سید هم اوساخ است دیگر زکات سید به سید می رسد چه زکات مال چه زکات فطر، بنابراین این چنین نیست که اینها مسائل مالی معیار شرافت باشد مسائل مالی بر اساس اسرار فقهی است که راز و رمز را خود آنها می دانند و گرنه چه کسی زکات بگیرد، چه کسی خمس بگیرد، چه کسی زکات بدهد، چه کسی خمس بدهد اینها که معیار شرافت نیست این اوساخ است دیگر اوساخ یعنی اوساخ دیگر، خب فرمود این برای این. اما مسئله ی میراث در جریان ارث برای بهشتیها چندین بهشت است اینکه فرمود: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۱) هم تطبیق شده است بر جنت حسی و جنت عقلی این یک، هم بر جنت کسبی و جنت ارثی این دو، مردان با ایمان در بهشت هم جنت کسبی دارند یعنی کاری که کردند برابر ایمان و عمل صالح به آنها بهشت می دهند، هم جنت ارثی دارند برای کفار و منافقان ذات اقدس الهی جایی معین کرده و چون آنها با سوء اختیار خودشان بیراهه رفتند از این جا محروم شدند آن جا را خدای سبحان به مؤمنین عطا می کند ما جهنم ارثی نداریم برای اینکه «جَزَاءٌ وَفَاقًا» (۲) ولی بهشت ارثی داریم.

ص: ۲۴۰

۱- (۱). سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.

۲- (۲). سوره ی نبا، آیه ی ۲۶.

مطلب بعدی این است که خب گفتند بهشت را خود انسان می سازد بهشتِ ارثی دیگر چیست، اینکه در روایات دارد بهشت را انسان می سازد مربوط به آن بهشت اول است یعنی بهشتِ کسبی بهشتی که انسان در برابر اعمال استحقاق پیدا می کند یا تفضّل الهی از این نظر شامل حالش می شود نه بهشت ارثی در قرآن کریم فرمود چندین بهشت هست یک سلسله چیزهایی هم هست که اصلاً شما آرزو نمی کنید دعا هم نمی کنیم «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَعْدَيْنَا مَزِيدٌ»^(۱) «وَلَعْدَيْنَا مَزِيدٌ» یعنی «وَلَدَيْنَا» مَزِيدٌ» لذا فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ» این نکره هم در سیاق نفی است «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»^(۲) ما هر چه هم دعا بکنیم، هر چه هم آرزو بکنیم چون بیرون از حوزه ی فهم ماست اصلاً نمی فهمیم چه خواهیم چون نه دیدیم، نه شنیدیم، نه خودمان فهمیدیم که آنجا چه خبر است شما ببینید در تمام مدّت عمر یک کشاورز یا یک دامدار هرگز آرزو می کند که ای کاش نسخه ی خطّی مرحوم فارابی را من پیدا می کردم او اصلاً در عمر فارابی را ندید، فارابی را نشناخت تا نسخه ی خطّی اش را بداند آرزوی ما به حوزه ی درک ماست فرمود خیلی از چیزهاست که اصلاً شما نمی دانید تا در دعا از ما بخواهیم «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» بنابراین لنا جنّاتٌ _ ان شاء الله _ یک جنّات کسبی است به حسب ظاهر، یک جنّت ارثی است، یک جنّت موهبتی است حالا آن جنّت موهبتی را خدای سبحان به چه کسی خواهد داد خودش می داند در آنجا چه خبر است هم خودش می داند فرمود هر چه شما بخواهید به شما می دهند «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا» این برای آن تازه آنجا هم که رفتیم این طور است فرمود: «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا» بسیار خب، بعد فرمود: «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» خب انسان اگر بخواهد چیزی را اراده بکند باید بفهمد یا نه، اگر ما چیزی را نمی فهمیم چه چیزی را بخواهیم فرمود چیزهایی است که اصلاً شما ندیدید «لَا سَمِعْتَ وَلَا رَأْتَ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» بنابراین آنجا هم بعد از اینکه فرمود هر چه بخواهید به شما می دهند فرمود چیزهایی است که نمی توانید بخواهید «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَعْدَيْنَا مَزِيدٌ» لذا فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» بنابراین اگر گفته شد اعمال سازنده ی جنّت است و «الْجَنَّةُ قِيَعَانِ»^(۳) ما با اعمالمان عُرف مبنیه می سازیم برای جنّت اُولاست دوتا جنّت دیگر هم هست یک جنّت ارثی است یک جنّت موهبتی.

ص: ۲۴۱

۱- (۳). سوره ی ق، آیه ی ۳۵.

۲- (۴). سوره ی سجده، آیه ی ۱۷.

۳- (۵). عوالی اللّثالی، ج ۴، ص ۸.

مطلب دیگر اینکه تبهکارها همیشه مبعوض و منفور الهی اند برای اینکه تباهی و گناه مورد نفرت خداست در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که تمام معاصی مورد نفرت خداست «كُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا» (۱) اگر گناه منفور است گناهکار هم منفور است دیگر پس هیچ گناهکاری محبوب خدا نیست محبت خدا با گناه و گناهکار سازگاری ندارد این یکی، هیچ گناهکاری محبوب نیست.. مطلب دوم این است که انتقامی که خدای سبحان می گیرد انتقام چهار قسمت است که چندین بار گذشت یک انتقام مظلوم از ظالم است یک انتقام قاضی از یک تبهکار است یک انتقام طبیب از بیمارِ ناپرهیز است انتقام الهی که فرمود: «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» (۲) هیچ کدام از این اقسام سه گانه نیست. چهارم انتقام ولی از کودکِ بازیگوش است که اگر به کودک گفت این مارِ ابلق خوش رنگ سَمی است دست به آن زن برای تو ضرر دارد معنایش این نیست که من انتقام می گیرم معنایش این نیست که من مثل طبیبم اگر ناپرهیزی کردی دو ماه بعد دل درد می گیری، معنایش این است که هم اکنون دست به سم زدی، هم اکنون کنار بخاری رفتی دست به آتش زدی سوختی منتها الآن متوجه نمی شوی فردا دادت در می آید انتقام الهی از قسم چهارم است که فرمود به آتش دست نزید اینکه فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۳) این نه مضافی در تقدیر است نه اسنادِ اِلَی غیر ما هو له است واقعاً گناه نار است منتها حالا اگر کسی چشمِ باطنی داشته باشد می بیند و اگر نداشته باشد باید صبر کند تا ببیند و گرنه انتقام الهی همان طوری که تفصیلاً گذشت داخل در قسم چهارم است نه قسمهای دیگر.

ص: ۲۴۲

۱- (۶) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۲.

۲- (۷) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۱.

۳- (۸) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۲.

مطلب دیگر مربوط به اینکه تبهکارها بالأخره از جهنم می آیند بیرون یا نه، درست است در قرآن بالصراحه فرمود عده ای می روند جهنم بعد از اینکه پاک شدند می آیند بیرون اما وقتی فرمود عده ای «خَلُطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرَ سَيِّئًا» (۱) یک، بعد فرمود: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (۲) این دو، خب بالأخره این مسلمان چهارتا معصیت کرده چهارتا طاعت کرده آن چهارتا طاعت را باید نتیجه اش را ببیند دیگر این دیگر نمی تواند مُخَلَّد فی النار باشد که و در جهنم هم که جای رؤیت خیر نیست «دار لیس فیها رحمه» (۳) بنابراین از مجموع این آیات برمی آید که عده ای که ملحد نیستند موحدند مسلمان اند معصیت کردند یقیناً از جهنم بیرون می آیند. تفصیلش در روایات ماست که ائمه (علیهم السلام) فرمودند عده ای که برنامه هایشان در جهنم تمام شد از جهنم بیرون می آیند حالا یا مشمول شفاعت انبیا می شوند، اولیا می شوند و مانند آن، در چهره ی آنها نوشته است که «اولئک عتقاء الله من النار» (۴) و این هم باعث شرمندگی آنهاست از خدا درخواست می کنند که این مارک پاک بشود بعد هم از چهره ی اینها این مارک زدوده می شود و بعد روی چهره ی اینها نوشته نیست که «اولئک عتقاء الله من النار» این هم یک مطلب.

مطلب بعدی آن است که در جریان وجه خدا که در بحث دیروز گذشت قرآن کریم وجه خدا را پایدار می داند از این وجه خدا به حق یاد شده است که فرمود: «مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (۵) و این همان حق است که می گویند حق مخلوق به که آسمان و زمین به حق خلق شده است و اگر در کتاب اهل معرفت گفته می شود هر موجودی حق است من وجه و خلق است من وجه با این حق مخلوق به کار دارند این اصطلاح حق مخلوق به، حق مخلوق به در این کتابهای این آقایان زیاد است «مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» این حق همان است که در سوره ی «آل عمران» در سوره ی «بقره» گفته شد «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۶) اما آن حقی که بر ذات اقدس الهی اطلاق می شود که «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (۷) آن هویت محضه است که مقابل ندارد اینها مقابل دارد مقابلش باطل است آن مقابلش عدم محض است نه چیزی باشد به نام باطل که بوی عدم ملکه بدهد آن حق مقابل ندارد و این حق مقابل دارد پس «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» و خلق آسمان و زمین بالحق است که از این به عنوان حق مخلوق به یاد می کنند آن گاه از این به بعد اگر در کتابهای بعضی نوشته می شود جهان حق است من وجه و خلق است من وجه این حق مخلوق به را می گویند یعنی وجه الله است من وجه و ارض و سماست من وجه آخر وقتی بنا شد بساط این زمین برچیده بشود آن چهره و وجهی تعینی شان رخت برمی بندد این وجه الهی می ماند لذا فرمود: «وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا» (۸) جبال می شود سراب، آسمان می شود سراب، زمین می شود سراب، انسان می شود سراب، شجر می شود سراب، آب می شود سراب این تعینات رخت برمی بندد آن وجه الهی می ماند، بنابراین اگر گفته شود وجود مبارک حضرت امیر «یدور مع الحق حیث دار» (۹) علی با حق است یعنی با این حقی که «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» نه آن حقی که الله است چون چیزی با او نیست هر چه هست از اوست نه با او، او معیت پذیر نیست جا برای جای خالی نمی گذارد که دیگری آنجا قرار بگیرد می شود حقیقت نامتناهی بنابراین یک وجه الله داریم که همیشه آب است و سراب نیست یک ارض و سماء داریم که الآن ارض و سماست اما وقتی «فَدَكَّنَا دَكَّةً وَاحِدَةً» (۱۰) دیگر بساطشان برچیده می شود دیگر اگر «كان الجبال سرابا، كانت الأرض سرابا، كانت السماوات سرابا» یعنی این تعینات رخت برمی بندد و آن آب می ماند دو چیز است که می ماند در عالم و این دو چیز در حقیقت یکی است که به دو چهره در آمده یکی قرآن است و یکی اهل بیت مقام اهل بیت را شما حالا اینجاها باید جستجو کنید به دنبال یک روایت که مرسل یا غیر مرسل که لسان علی یعنی وجود مبارک حضرت امیر این فرض کنید هزارها شأن دارند که یکی شان این است اینها را باید در آن جاهای اصلی پیدا

کرد ما چیزی در عالم داریم برای همیشه می ماند و به اذن خدای سبحان آن وجه خداست این وجه خدا در روایات ما تطبیق شده بر دین و بر اهل بیت ولایت با حقیقت دین، حقیقت دین با ولایت یک واقعیت است که از دو منظر ظهور می کند روایاتی را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کردند که دو طایفه است یک طایفه دلالت می کند بر اینکه منظور از این وجه خدا دین خداست که همان حقیقت قرآن است طایفه ی دوم روایاتی است که دلالت می کند بر اینکه منظور از وجه الله ولایت اهل بیت است خب این با حدیث ثقلین سازگار است اینها نه سابقه ی عدم دارند نه لاحق ی عدم این وجه الله همیشه بود اگر حدیثی را قبلاً از مرحوم شیخ مفید در امالی نقل کردیم که مرحوم شیخ مفید در امالی می فرماید در جریان «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» اول کسی که گفت «بَلَى» (۱۱) وجود مبارک پیغمبر بود بعد با بودن همه انبیا و اولیا دوم کسی که گفت «بَلَى» وجود مبارک حضرت امیر بود همین است خب، پس حقیقت قرآن برای همیشه ماندنی است و حقیقت ولایت هم برای همیشه ماندنی است اگر برای همیشه ماندنی است آنچه زیرمجموعه ی این دو حقیقت اند یعین سماوات و الأرض مشمول مهر و قهر اینها هستند اگر گفته شد اینها قسیم جنت و نارند از همین باب است، اگر گفته شد «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بَكُمْ يَخْتَمُ» (۱۲) و مانند آن همین است آن وجه است که این وجه را می سازد مثل همان کلاف نخ که گفته شد آن بافنده با این کلاف نخ بلوز و ژاکت بافت یک جا را آستین کرد، یک جا را ابره کرده، یک جا را آستر کرد، یک جا را یقه کرد، یک جا را پشت کرد، یک جا گل و بلبل داد، یک جا مار و عقرب داد وقتی که باز کند این کلاف نخ را دیگر نفخ صور است و «صَيَّحَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» (۱۳) وقتی که ببافد می شود سماوات و ارض بنابراین ما دو طایفه روایات داریم یک طایفه وجه الله را به دین که حقیقت قرآن است تفسیر کرده یک طایفه روایات وجه الله را به اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر کرده این بازگشتش به همان حدیث شریف «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي» (۱۴) است شما این روایات نورانی که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید صفحه ی ۱۴۹ به بعد نقل کرده به عنوان باب تفسیر قول الله عزّ وجل «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱۵) ملا حظّه بفرمایید طایفه ی اولی روایاتی است که وجه الله را به دین که همان حقیقت قرآن است معنا کرده، «محمد بن اسماعیل بن بزيع عن منصور بن يونس عن ابي حمزه قال قلت لأبي جعفر (عليهما السلام) قول الله عزّ وجل «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» یعنی چه؟ فرمود: «فِيهِلِكَ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى الْوَجْهَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْظَمُ مَنْ أَنْ يوصف بالوجه ولكن معناه كل شيء هالك الا دينه والوجه الذي يؤتى منه» روایت دوم هم همین است، روایت سوم همین است اینها طایفه ی اولاست که دلالت می کند بر اینکه منظور از وجه دین خداست که حقیقتش به حقیقت قرآن برمی گردد. طایفه ی دوم از روایت چهارم به بعد شروع می شود روایت چهار و روایت پنج و روایت شش به همین مضمون است وجود مبارک امام صادق در روایت چهار این باب فرمود: «نحن وجه الله الذي لا يهلك» ولایت از بین نمی رود قبلاً هم ما درباره ی قرآن این را داشتیم که قرآن را ذات اقدس الهی نازل کرد باران را هم نازل کرد منتها باران را انداخت قرآن را آویخت، آویخت یعنی آویخت لذا در روایات هست که این جبل الله است، طناب است «طرفه بيد الله سبحانه و تعالى والطرف الآخر بأيديكم» (۱۶) این را بگیرید و بیايید بالا این را که نینداخت نزد ما که اگر آویخت پس یک طرفش به دست اوست دیگر اگر چیزی به دست اوست که از بین نمی رود که، ولایت هم همین طور است دیگر ولایت را آویخت نه انداخت این مرحله ی نازل است حالا برسیم به آن صحیفه ی سجاده که وجود مبارک امام سجاد می فرماید جمیع خلقت عالم فرمود: «نحن وجه الله الذي لا يهلك». روایت پنجم همین باب است باز وجود مبارک امام صادق دارد «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱۷) قال نحن ما را که خدا نینداخت که ما را آویخت خب اگر اینها با حقیقت قرآن یکی هستند قرآن ابدی است اینها ابدی نیستند فافتراقاً، اگر قرآن مرتبه ای دارد، حقیقتی دارد، درجه ای دارد که _ معاذ الله _ اینها ندارند و این اولین

افتراق است دیگر مگر می شود که اینها با هم باشند ولی قرآن زائل نباشد اینها رفتنی باشد فرمود: «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» (۱۸) روایت ششم هم این است که وجود مبارک ابی جعفر فرمود: «نحن المثنی الّتی أعطّاها الله نبینا(صلی الله علیه و آله و سلّم) و نحن وجه الله نتقلّب فی الأرض بین أظهرکم» ما مرحله ی نازلہ ی ما نزد شماسست مگر قرآن مرحله ی نازلہ اش نزد ما نیست مگر مرحله ی عالیہ اش از آنجا «بایدی سَفَرَه کرام بَرَزَه» (۱۹) یکی پس از دیگری این را نیاورند مگر با اسکورت چهارجانبه ی ملائکه نیامده از جلو فرشته، از دنبال فرشته، از طرف راست فرشته، از طرف چپ فرشته که مبادا شیطن و شیاطین در این وسطها رسوخ کند که «یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ يَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِّیَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ». (۲۰)

ص: ۲۴۳

- ۱- (۹) . سوره ی زلزله، آیه ی ۷.
- ۲- (۱۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۳۸.
- ۳- (۱۱) . نهج البلاغه، نامه ی ۲۷.
- ۴- (۱۲) . من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۷۶.
- ۵- (۱۳) . سوره ی روم، آیه ی ۸.
- ۶- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.
- ۷- (۱۵) . سوره ی حج، آیه ی ۶.
- ۸- (۱۶) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۰.
- ۹- (۱۷) . بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۹۳.
- ۱۰- (۱۸) . سوره ی حاقه، آیه ی ۱۴.
- ۱۱- (۱۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.
- ۱۲- (۲۰) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.
- ۱۳- (۲۱) . بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۳۱.
- ۱۴- (۲۲) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.
- ۱۵- (۲۳) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۱۶- (۲۴) . بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۲۲.
- ۱۷- (۲۵) . سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.
- ۱۸- (۲۶) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۱۹- (۲۷) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.
- ۲۰- (۲۸) . سوره ی جن، آیات ۲۷ و ۲۸.

پرسش: آن وقت وجه الله چه نیازی به عبادت دارد.

پاسخ: وجه الله، وجه الله بودنش عین عبادت است اگر _ معاذ الله _ عبادت نکند دیگر وجه الله نیست اصلاً مثل اینکه نور آفتاب، نور آفتاب درست است درخشنده است اما چون مرتبط است و خاضع است به خود اینها هم در همین روایت معنا کردند که از ما جز خضوع چیز دیگر نیست چون خاضع اند وجه الله اند اگر به او مرتبط نباشند که وجه الله نیستند که.

پرسش: ببخشید این هنالك الولایه لله الحق کدام حق است؟

پاسخ: الله است که حق اگر آن به «هناك» برگردد به «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۱) برمی گردد، اگر وصف الله باشد «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (۲) برمی گردد. خب، در صحیفه ی سجادیه دعای اول دعای حمد و ثناست در حمد و ثنا که دعای اول صحیفه ی سجادیه است وجود مبارک امام سجاد می فرماید خدا را شکر که آئین حمد کردن را به ما یاد داد که ما بدانیم نعمت از طرف خداست یک، چگونه مصرف کنیم دو، چگونه سپاسگزاری کنیم سه، اگر خدای سبحان این معارف را به ما نمی آموخت ما هم مثل حیوانات نعمت را مصرف می کردیم فرمود حمد برای خدایی است که «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَلْبَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَتَابِعَةِ وَ أَشْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَطَاهِرَةِ لَتَصَيَّرُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ» یعنی نعمت را بی شکر مصرف بکنند «لَخَرَجُوا مِنْ خُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى خِدِّ الْبَهِيمِيَّةِ» الإنسان حیوان ناطق نیست الانسان حی حامد وقتی از امام سجاد سؤال بکنی انسان کیست می فرماید آن زنده ی اهل حمد حی حمید، اگر کسی آن کار را نکند «لَخَرَجُوا مِنْ خُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى خِدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ» خدای سبحان «فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ» «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ يَلُ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۳) وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ وَ فَتِيحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ وَ دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ» تا پایان این دعای نورانی. می رسم به دعای سوم که، در همین دعای نورانی که حمد خدا را ذکر می کند برای خودشان فضیلتی را ذکر می کنند که خدای سبحان به ما آن فضیلت را داد که نسبت به جمیع خلق این قدرت را داریم فرمود: «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخَلْقِ وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَكُلُّ خَلْقِيَّتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ» تمام موجودات تابع اراده ما هستند آسمان و آسمانی، زمین و زمینی این چه حقیقتی است! این می شود ولایت هیچ موجودی نیست که ما بخواهیم و او اطاعت نکند از عرش گرفته تا فرش برای اینکه خدای سبحان در همان اوایل سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود ما به آدم، آدم یعنی آدمیت، آدمیت یعنی مقام انسانیت، مقام انسانیت بهترین مرتبه اش را اینها دارند دیگر اسما را به این آموختیم اینها بعد شدند معلّم ملائکه خب اگر ملائکه صافات اند، زاجرات اند، مدبرات اند تحت تدبیر اینها هستند اگر مدبرات امر فرشتگان اند که عالم را دارند تدبیر می کنند اینها تابع استادشان اند دیگر اینکه قضیه فی واقعه نبود که اینکه تاریخ نبود که، که در روزی امتحانی باشد و از خدا ملائکه سؤال بکند و اینها یا مخصوص آدم که نبود که مقام انسانیت است شما ببینید در جریان همان آیات سوره ی مبارکه ی «بقره» وجود مبارک آدم مشکلی پیدا کرد «تَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» (۴) همین اهل بیت اند پس بنابراین اصل مقام برای انسان کامل است که نمونه ی اصلی اش اینها هستند و اگر اینها معلّم اسما هستند نسبت به فرشته ها آن هم در حدّ انباء و نه تعلیم نفرمود «يَا آدَمُ عَلَّمَهُمْ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» فرمود: «يَا آدَمُ أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» (۵) در حدّ گزارش مگر اینها می توانند مثل انسان کامل باشند خب اگر اینها مدبرات امرند به طریق اولی معلّمینشان به طریق اولی هستند فرمود خدا را شکر می کنیم «وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَكُلُّ خَلْقِيَّتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ وَ صَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ» همه شان بودیم آن وقت «قَسِيم

الْجَنَّةِ وَالنَّارِ» گوشه ای از آن حرفهاست بنابراین وجه الله حقیقت قرآن می شود، وجه الله حقیقت ولایت می شود این ماندنی است آسمان «فكان سرابا» در آن هست، زمین «فكان سرابا» در آن هست الآن یکی آسمان است یکی زمین، اما وقتی «وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۶) شد، «فَدَكَّنَا ذَكَّهُ وَاحِدَةً» (۷) شد می شود «كان سرابا» دیگر، «سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَاباً»، (۸) «سَيَّرَتِ السَّمَاءَ فَكَانَ سَرَاباً»، «سَيَّرَتِ الْأَرْضَ فَكَانَ سَرَاباً» مثل کلافی که شما وقتی این را دوباره باز کردید دیگر آن گل و بلبلش «كان سرابا»، آن مار و عقربش هم «كان سرابا»، آن آستین و یقه اش هم «كان سرابا» اما نخ، نخ است دیگر دوباره می بافید همان عین اولی را در می آورید بنابراین وجه الله از بین نمی رود اگر فرشته ها گفتند «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» اگر این بلوز یا ژاکت بخواهد حرف بزند چه می گوید، می گوید تمام آستینهای ما نخ است، تمام جلوی سینه ما نخ است، پشت سر ما نخ است، نقشه هایمان نخ است غیر از این چیز دیگر حرف نمی زند که، اگر شما این بلوز را بگویی آقا خودت را معرفی کن می گویی من صدر و ساقه ام نخ است اگر جبرئیل بخواهد حرف بزند، فرشته بخواهد حرف بزند می گوید «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» نه «مَا بَيْنَ ذَلِكَ» یعنی بیرون، هر شیئی همین طور است گذشته ی ما، علل و مبادی ما برای اوست، آینده ی ما برای اوست و خود ما هویت ما برای اوست وجه است که در اینجا با اختیار ظهور کرده ما هم می شویم مسئول این را که جمع بکند نفخ صور می شود «صَیْعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» (۹) فقط وجه او می ماند دوباره بخواهد در قیامت این را کلاف را ببافد ما همه دوباره زنده می شویم این حرف فرشته هاست.

ص: ۲۴۴

- ۱- (۲۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.
- ۲- (۳۰) . سوره ی حج، آیه ی ۶.
- ۳- (۳۱) . سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.
- ۴- (۳۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۷.
- ۵- (۳۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۳.
- ۶- (۳۴) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.
- ۷- (۳۵) . سوره ی حاقه، آیه ی ۱۴.
- ۸- (۳۶) . سوره ی نبا، آیه ی ۲۰.
- ۹- (۳۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.

پاسخ: آن مرحله ی وُسطای آنهاست مرحله ی عقلی شان، مرحله ی عالیّه آنهاست مثل حقیقت قرآن دیگر، حقیقت قرآن یک وجود لفظی دارد یک وجود مثالی دارد در بیت معمور هست یک وجود برتری دارد در عرش است در کرسی هست و مانند آن، همه جا اینها هستند اگر وجود مبارک حضرت فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^(۱) و اگر در زیارت «جامعه» یا مانند آن آمده است که «کَلِمَکُمْ نُورٌ وَاحِدٌ» همین در می آید الآن ما همین جا هم که هستیم همین طوریم نموداری است برای اینکه این معارف برای ما روشن بشود ما هم یک انسان مثل اشکوبه هستیم ما وقتی یک مطلب عقلی عمیقِ فقهی یا فلسفی قرآنی را می فهمیم این نه لفظ دارد نه عِبَری است نه عربی هم می توانیم عبری بنویسیم هم عربی بنویسیم هم تازی بنویسیم هم فارسی بنویسیم آن معنا هیچ لفظی ندارد بعد از اینکه از عاقله تنزل کرد حالا خواستیم درس بگوییم یا خواستیم کتاب بنویسیم فکر بکنیم که حالا عربی بنویسیم، فارسی بنویسیم این را در قوّه ی خیالمان ترسیم می کنیم که مثلاً رساله ای بنویسیم عربی باشد یک مقدمه داشته باشد چهار فصل داشته باشد یک مخاتمه و نتیجه بعد دست به قلم می کنیم می نویسیم اینکه می نویسیم می شود وجود مادی، آنکه ترسیم کردیم هندسه اش در ذهن ماست می شود وجود خیالی، اصل آن مطالب عقلی می شود وجود عقلی ما هم همین سه مرحله را داریم اما همه ی اینها به نحو تجلّی است نه به نحو تجافی این طور نیست که حالا اگر کسی خواست آن مطلب فقهی را بنویسد آن نظیر اشک چشم بیاید پایین آویخته می شود نه انداخته این مطلب را کسی که می خواهد بنویسد این را نظیر جبل می آویزند نه بیندازد اگر بیندازد دیگر چیزی در ذهن آدم نیست این مثل قطره ی اشک نیست که بیاید پایین این مثل طناب است که آویخته می شود در عین حال که در بالا هست در وسط هست، در عین حال که در بالا و در وسط هست در پایین هم هست.

Your browser does not support the audio tag

«وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)»

این کلام سخن خداست این مطلب اول. دوم اینکه خدا دارد از برنامه ی فرشته ها حکایت می کند این «وَمَا نَنْزِلُ» کلام الله است چون جزء قرآن است ولی حکایت برنامه های فرشته هاست که فرشته ها می گویند «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» پس مطلب دوم این شد که محکی برنامه ی فرشته هاست، مطلب اول این است که «وَمَا نَنْزِلُ» کلام الله است آن گاه فرشته ها که برنامه های توحیدی دارند خداوند برنامه ی توحیدی اینها را حکایت می کنند آن گاه همین فرشته ها حکایت خدا را برای پیغمبر نقل می کنند و می آورند که رسول اند و این آیات را نازل می کند این می شود مرحله ی سوم، اما درباره ی اینکه وجود مبارک پیغمبر اولین فیض خداست و طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) «فَكُلُّ خَلْقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ» (۱) معنایش این نیست که انسان کامل یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون اذن خدا در عالم امر و نهی تکوینی و تشریعی دارد بلکه چون عبد محض است به این مقام رسیده و بر اساس قرب نوافل هیچ کاری را بدون اراده ی الهی انجام نمی دهد آن گاه اگر خدا بخواهد پیامی را به وجود مبارک حضرت برساند این پیام را به وسیله ی پیک خاص خودش یعنی جبرئیل (سلام الله علیه) به وجود مبارک پیامبر می رساند معنای وساطت جبرئیل هم این نیست که جبرئیل معلّم رسول گرامی است معنایش این است که این پیک است این پیام خدا را می رساند پس اگر جبرئیل پیام الهی را رساند معنایش این نیست که او معلّم است او رسول است گاهی پیام را خدای سبحان بلاواسطه می رساند گاهی با واسطه که در پایان سوره ی «شوری» فرمود: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ» (۲).

ص: ۲۴۶

۱- (۱). الصحيحه السجادية، دعای ۱.

۲- (۲). سوره ی شوری، آیه ی ۵۱.

پرسش: در تفسیر سوره ی «نجم» که «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» (۱) که بر جبرئیل معنا کردند.

پاسخ: بله آنجا «شَدِيدُ الْقُوَى» ذات اقدس الهی است اگر شاگرد، پیامبر باشد به دلیل بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» که دارد «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (۲) اینها فکر می کردند که خدا شدید القوی؟ نیست لذا شدید القوی؟ را بر جبرئیل تطبیق کردند ولی با توجه به بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» که خدا را «ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» می داند که تقریباً معادل با «شَدِيدُ الْقُوَى» است خود خدای سبحان می شود معلّم، اگر ضمیر به پیامبر برمی گردد معلّم این فقط خدای سبحان است و لا غیر، خب.

بنابراین اگر انسان کامل انسان مافوق است نه مافوق انسان کما هو الحق باید بررسی کنیم بینیم که انسانیت چه مقامی دارد پیامبر و ائمه (علیهم السلام) انسان مافوق اند نه مافوق انسان این سخن درست است اما انسانیت کون جامع است یعنی برای فیض درجاتی است چهار درجه ی رسمی غیب محض است و شهادت محض، غیب مضاف است و شهادت مضاف این چهار مرحله که برخیها غیب محض اند، برخیها غیب مضاف اند، برخی شهادت محض اند مثل عالم دنیا، برخی مضاف به عالم طبیعت اند این چهار مرحله را که ذکر کردند می گویند انسان کامل کون جامع است یعنی هم در نشئه ی شهادت حضور دارد هم در نشئه ی شهادت اضافی، هم در نشئه ی غیب محض حضور دارد هم در نشئه ی غیب اضافی یعنی غیب مضاف، جامع آن مراحل چهارگانه انسان کامل است و اگر از وجود مبارک حضرت تعبیر شده است که فرمود من کلمه ی جامع داده شدم «اوتیت جوامع الکلم» (۳) و مرحوم ابن میثم هم در مقدمه جلد اول شرح نهج البلاغه این روایت را نقل می کند که وجود مبارک پیامبر به حضرت علی (سلام الله علیه) فرمود: «وَلَقَدْ اُوتِيتُ يَا عَلِيُّ جَوَامِعَ الْكَلِمِ» به همین برمی گردد که اینها کلمات جامعه هستند و اگر هر موجودی کلمه الله هست که «لَوْ اَنَّما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ لَافْتَلَمَّ» باشد، «وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» (۴) «لَوْ كَانِ الْبَحْرُ مِمْدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي» (۵) این مضمون در دو جای قرآن آمده که اگر تمام دریاها بر فرض مرکب بشود و درختها قلم بشوند اینها تمام می شوند ولی کلمات الهی تمام شدنی نیست پس هر موجودی کلمه الله است آن کلمه ی جامع که همه ی اینها را داراست انسان کامل است پس اگر گفته می شود که ولی خدا، پیامبر، امام (علیهم السلام) انسان مافوق اند سخن حق است مافوق انسان نیستند اما انسان کون جامع است یعنی کسی که همه ی این مراحل را داراست او می شود انسان، بنابراین جامعیتش از یک طرف و عبد و بنده ی محض بودن او هم از طرف دیگر این ایجاب می کند که هر کاری را که در عالم انجام می گیرد به اراده ی خداست و وجود مبارک انسان کامل تابع اراده ی پروردگار است «وَمَا نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» آن گاه فرشته ها برنامه ی خودشان را که خدا حکایت کرده است به پیشگاه پیامبر می آورند.

ص: ۲۴۷

- ۱- (۳) . سوره ی نجم، آیه ی ۵.
- ۲- (۴) . سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۸.
- ۳- (۵) . عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۰.
- ۴- (۶) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۷.
- ۵- (۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۰۹.

پرسش: این «مَا نَنْزِلُ» اشاره به آن «مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (۱) ندارد یعنی اهل تقوا این حرف را نزدند.

پاسخ: نه، این سخن فرشته هاست دیگر.

پرسش: قول فرشته هاست نه عمل فرشته ها «نَنْزِلُ» قولش کفایت می کند.

پاسخ: نه خیر قول، قول خداست چون قرآن است دیگر.

پرسش: محکی قول فرشته هاست.

پاسخ: بله، محکی فعل فرشته هاست برنامه ی فرشته ها این است برنامه ی آنها قولاً و عملاً و حالاً این است که «مَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» اینها برنامه شان این است و این برنامه را خداوند به صورت قول در آورده شده آیه ی قرآن، شده قول الله خدا می فرماید که برنامه های فرشته ها این است که ما بدون امر الهی نازل نمی شویم آن وقت همین قول را که حکایت برنامه های فرشته هاست فرشته ی وحی از خدا تحویل می گیرد به پیشگاه رسول اکرم تقدیم می کند.

خب، این آیه ی بعد کبرای مسئله است برای اینکه فرمود: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» نه تنها «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» بلکه «لَهُ السَّمَاوَاتِ، لَهُ الْأَرْضُ، لَهُ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» قهراً فرشته ها هم جزء این مجموعه اند جزء مجموعه ی سماوات و ارض و ما بینهما هستند اگر منظور از سماوات خصوص سماوات باشد در کنارش «و أهلها» می آید، اگر منظور از ارض خصوص ارض باشد در کنارش «و أهلها» می آید، اما وقتی در کنار «و أهلها» نیامده نفرمود «سماوات و أهلها، ارض و أهلها» منظور مجموعه ی موجودات عالم هستی اند اگر منظور مجموعه ی عالم هستی اند فرشته ها هم جزء این مجموعه هستند هم ملک خدایند هم ملک خدا، ملک خدایند چون مخلوق او هستند تحت ملک و نفوذ و تدبیر او هستند چون خدا ربوبیت اینها را دارد به عهده می گیرد خب اگر رب است، مدبّر است تدبیر اینها تربیب یعنی تدبیر این مضاعف است ناقص نیست گرچه شبیه معنای مربّی را می فهماند ولی ربّ مضاعف است از باب «رَبِّي» یا «رَبَّو» نیست که با تربیت هماهنگ باشد رب به معنی مربّی نیست به معنی مدبّر است، به معنی مالک است مُربّب غیر از مربّی است منتها نزدیک هم اند اگر ملک خداست ملک او هم هست این چنین نیست که کسی مالک باشد و نتواند در ملکش تصرف بکند درباره ی خدای سبحان فرض ندارد برای اینکه همه ستاد الهی اند «لِلَّهِ جُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲) لذا هم مخلوق خدایند هم مربوب خدایند، اگر آسمان و زمین و آنچه بین آسمان و زمین است مملوک خداست، مخلوق خداست، مربوب خداست ما هم که جزء این مجموعه هستیم همین طوریم این یک مرحله. مرحله ی دیگر اینکه گفته می شود «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» نفرمود «ما بین ذَیْنِكَ» فرمود: «ذَلِكَ» مفرد آورد «ذا» اسم اشاره است مفرد است یک «لام» دارد یک «کاف» اینها دیگر در اشاره نیست «لام» برای بعید بودن آن مشارّإلیه است و «کاف» برای مخاطب است آنکه برای اشاره است همان «ذا» است اگر خواستیم بگوییم مشارّإلیه ما نزدیک است می گویم «هذا» اگر خواستیم بگوییم متوسط است می گویم «ذاك» اگر خواستیم بگوییم دور است می گویم «ذلک» این «لام» برای بیان کردن بُعد مشارّإلیه است ولی آن عنصر محوری اشاره همین «ذا» است خب، گاهی دو طرف معیار محسوب می شود «ذینک» می آورند، گاهی مجموع ملاحظه می شود مثل «عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ» (۳) نه پیر است نه جوان سؤال می کنند این بقره چیست، می فرماید نه پیر است نه جوان «عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ» نفرمود «عَوَانُ

بین ذَیْنِکَ». خب، فرمود: «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا» مبادی قبلی مُلْک و مُلْک خداست، آثار بعدی مُلْک و مُلْک خداست بین اینها هم مُلْک و مُلْک خداست در آیه ی بعد هم که فرمود: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» این هم به معنای مُلْک و مُلْک خداست این معنی ظاهری اش است اما بر اساس اینکه «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۴) و بر اساس «داخلٌ فی الأشياء لا بالمازجه» یا «والجُّ فی الأشياء لا بالمازجه» (۵) ببینید چون بحث در فصل سوم است نه فصل اول که منطقه ی ممنوعه است نه فصل دوم که منطقه ی ممنوعه است یعنی در هویت محض به هیچ وجه بحث نیست، در اکتناه صفات ذات که عین ذات است به هیچ وجه بحث نیست بحث ما درباره ی این فصل سوم است مثل آفتاب که ما می گوئیم با آفتاب کار داریم آفتاب را می بینیم ما با نور او کار داریم نه با خود او بارها این مثال گفته شد آن وقتی که شمس مُنْکَسِف شد یعنی قمر بین زمین و آفتاب فاصله شد و سایه ی قمر به زمین افتاد و نگذاشت نور آفتاب به ما برسد یک گوشه ی آفتاب اگر پیدا بشود تازه می گویند اگر با چشم غیر مسلح ببینی کور می شوی تازه در حال انکساف مگر آفتاب را ما می بینیم ما آنچه را که می بینیم نور آفتاب است و خیال می کنیم آفتاب را داریم می بینیم بعد یقین داریم که این نور صاحبی دارد همین و گرنه شمس را که کسی نمی بیند که شمس دیدنی نیست تازه این شمس یک وجبی که «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۶) هم او را تهدید می کند مگر خدا قابل دیدن است، خدا قابل فهمیدن است، خدا قابل مشاهده است بنابراین آن منطقه کلاً منطقه ی ممنوعه است هیچ، ما این مفهوم الله را فقط می دانیم مصداقی دارد آن مراحل کشف و شهود و اینها می افتد در فصل سوم که با اسمای حُسنای الهی کار دارند خدای سبحان حالا خوب عنایت کنید که این «بینی» که در آیه ی قبل است و «بینی» که در آیه ی بعد است چه چیزی برای آسمان و زمین می گذارد و چه چیزی برای انسان می گذارد و چه چیزی برای فرشته می گذارد در سوره ی مبارکه ی «انفال» فرمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۷) بدانید که فیض الهی و قدرت خدا بین انسان و قلب انسان فاصله است یک وقت است که سخن از قُرب خداست «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ» (۸) خدا به بنده نزدیک است این یک، یک وقت است سخن از اقرب بودن من سائر النُّظار است که در سوره ی مبارکه ی «واقع» فرمود: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» (۹) شما که به بالین محتضر آمدید شما هم با محتضر رابطه دارید خدا هم رابطه دارد ولی خدا به این محتضر از شما که الآن دست گذاشتید دارید نبضش را می گیرید یا او را جابه جا می کنید نزدیک تر است ولی شما نمی بینید این دو مرحله، مرحله ی سوم این است که «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۱۰) ما به این شخص چه محتضر چه غیر محتضر ما به انسان از رگ گردن او نزدیک تریم نه از شما به او نزدیک تریم بلکه از عضو او به او نزدیک تریم این سه مرحله. مرحله ی چهارم این است که انسان حقیقتش همان قلب اوست دیگر جان اوست، هویت اوست فرمود ما بین انسان و قلب او فاصله ایم یعنی ما به انسان از خود انسان نزدیک تریم ما به حقیقت انسان که همان فؤاد و روح و قلب اوست از حقیقت او به حقیقت او نزدیک تریم چرا، برای اینکه اگر فیض خدا بین انسان و قلبش فاصله باشد هر فاصل و واسطی به کل واحد از طرفین از طرف دیگر نزدیک تر است اگر ما یک الف داشتیم و باء داشتیم و این جیم وسط بود این جیم به هر کدام از دو طرف نزدیک تر از طرف دیگر است این جیم به الف از باء نزدیک تر است این جیم به باء از الف نزدیک تر است اگر فیض خدا بین ما و ما، بین ما و قلب ما فاصله است پس فیض خدا به ما از خود ما نزدیک تر است فیض خدا به حقیقت ما از حقیقت ما نزدیک تر است. خب، برویم به سراغ «داخلٌ فی الأشياء لا بالمازجه» یا «والجُّ فی الأشياء لا بالمازجه» (۱۱) این «داخلٌ فی الأشياء لا بالمازجه» معنایش این نیست که اگر شما کاغذی در دست داشتید فیض خدا بین این کاغذ است یعنی این کاغذ را دو قسمت بکنید وسط فیض خداست چون اشیاء محلاً به الف و لام است این جمع محلاً به الف و لام می گوید اگر این کاغذ را دو قسمت بکنی فیض خدا در وسطش است آن قسمت اول را هم دو قسمت بکنی فیض خدا در وسطش

است، قسمت دوم هم دو قسمت بکنید فیض خدا در وسطش است اگر همین یک تکه کاغذ را به میلیارد جزء تقسیم بکنید می بینید در وسط هر دو هست باز آن جزء را هم تقسیم بکنید می بینید هست در نتیجه چیزی دستتان نمی ماند جز فیض خدا، اگر این است نظیر همان کلاف نخ و آن بلوز و ژاکت خواهد بود و در صحنه ی قیامت این تعینات رخت برمی بندد «فَكَانَتْ سَرَابًا» (۱۲) اما اصل فیض می ماند خب حالا اگر اینها تعینات رخت برمی بندد انسان و فرس و زمین و آسمان می شوند سراب پس آن حقیقت کجاست آیا کلّ عالم سراب است _ معاذ الله _ آیا این اعمالی که انجام شده اطاعت و عصیان اینها سراب است یا نه، ما مثل کودکی هستیم که یک آینه ی بلند در حدّ نظام کیهانی جلوی ما غرس کردند ما هر چه می بینیم در این آینه می بینیم خیال می کنیم این داخل حق است بعد قیامت که می شود این آینه می شکند ما برمی گردیم می بینیم اشیاء در جای دیگر بود نه اینکه چیزی کم و زیاد شد چیزی سراب شد چیزی از بین رفت چیزی موهوم بود، جای دیگر بود ما خیال می کردیم اینجاست این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که در بخش پایانی توحید مرحوم صدوق هست در مناظره ی با آن متکلم خراسان که آن شخص عرض کرد که بالأخره خدا را ما چطور بشناسیم یا خدا داخل ماست یا ما داخل خداییم اگر ما در خدا باشیم که محذور لازم می آید، خدا در ما باشد که محذور لازم می آید اگر نه او در ماست نه ما در اویم پس چگونه او را بشناسیم این شبهه ی آن مُستشکل وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) فرمود من یک مثل روشنی ارائه کنم تا برای تو بین الرشید بشود شما آیا صورت خود را در آینه می بینی یا نه عرض کرد بله، فرمود شما در آینه هستی عرض کرد نه، فرمود آینه در شماست عرض کرد نه، فرمود آینه سراب است دروغ می گوید عرض کرد نه، فرمود شما همین مسئله را نمی توانی حل کنی ما هیچ چیزی در آینه نداریم آینه یک شیشه ی شفاف است پشتش هم جیوه همین دیگر عکسی که در آینه نیست که یک شیشه ی شفاف ما اگر نباشیم کسی نیست نه اینکه ما نباشیم کسانی هم در آینه منعکس می شوند اینکه ما خود را در آینه می بینیم یعنی هیچ، اما درست می گوید دروغ نمی گوید (۱۳) پس ما یک سراب کاذب داریم یک مرآت صادق، ما هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه ی کلیه در آینه هیچ چیزی نیست ولی همه را راست می گوید فرمود شما این نمونه را نمی توانی حل کنی این بیرون راه فتی اش این است این نور می خورد به سطح آینه شفاف یک، برمی گردد به آن شیء مرئی مثل درخت دو، در زاویه ی عطف ما آن مرئی را در زاویه ی عطف می بینیم سه، این می شود رؤیت آینه ای و گرنه در آینه چیزی نیست ما درخت را در این زاویه ی انعطاف نور می بینیم همین، و گرنه درخت جای دیگر است کلّ صحنه که شکست معلوم می شود اشیاء جای دیگر بودند ما جای دیگر به دنبال چیز دیگر بودیم اینکه شیخنا الاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای اشعارش خیلی لطیف تر از اشعار مرحوم محتشم کاشانی است که وجود مبارک سیدالشهداء(سلام الله علیه) وقتی به قتلگاه افتاد آن حالت پیدا شد ایشان در آن ترسیم دارد که «آینه بشکست و رخ یار دید» ما با چیز دیگر سر و کار داریم چیزی هم گیرمان نمی آید اما وقتی آینه بشکند ما برگردیم صاحب اصلی را بینیم حواسمان جمع می شود چیزی در عالم، سراب نیست منتها ما جای دیگر می بینیم آنهایی که بیراهه می روند نظیر کفار واقعاً سراب است «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعِهِ يَجْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» (۱۴) آنهایی که به راه می روند مؤمنان عادی اند میانی اند و مانند آن اینها در آینه می بینند و به راه هم هست آینه چیز درستی است و درست هم می گوید ولی اینها نمی دانند که در آینه نیست جای دیگر است اگر بگویی جای دیگر است بارو نمی کنند اما آنهایی که اوحدی از ناس اند اصلاً به آینه نگاه نمی کنند به صاحب اصلی نگاه می کنند بنابراین این «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» نه یعنی بین آسمان و زمین، بین تک تک اجزای آسمانی در موجودات آسمانی بین تک تک اجزای آسمانی هر جزء آسمانی «لله ما بین ایدیهما و ما خلقه و ما بینهما» هر تک تک موجودات زمینی «لله ما بین ایدیه و ما خلقه و ما بینهما» و مانند آن است آن وقت آنچه را که فرشته ها درباره ی خودشان گفتند دیگران هم بگویند آنچه

مسیحا می گفت که «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» حرف تمام موجودات آسمان و زمین است نه اینکه آنچه در آسمان است و آنچه در زمین است و آنچه بین آسمان و زمین است بلکه تک تک موجودات زمینی این مثلث را دارند، تک تک موجودات آسمانی این مثلث را دارند، تک تک موجودات بین الأرض و السماء این مثلث را دارند بنابراین این می شود «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» کلّ این نظام را به خوبی دارد اداره می کند چیزی را فراموش بکند، چیزی را کم بکند این چنین نیست ملک اوست چون او آفرید و ملک اوست غیر از او کسی نافذ نیست حالا بنا بود بخشی از کلماتی را که این را شما هم مطالعه بفرمایید ما خلاصه اش را _ ان شاء الله _ روز یکشنبه مطرح بکنیم این دعای سوم صحیفه ی سجاده دربارہ ی اقسام فرشته هاست فرشته ها چند قسم است، بعضیها حاملان عرش اند، بعضی مسئولان وحی اند، بعضیها مسئولان کِل و رزق اند، بعضیها مسئول آوردن تک تک قطرات باران اند یا تک تک قطرات تگرگ اند یا تک تک قطرات برف اند اینها که مُشِيع ثلج اند برفها را پایین می آورند تا فرشته های دیگر تقسیمات خوبی وجود مبارک امام سجاد دارد خب اگر این همه ملائکه خلق شده است ما چه دلیلی داریم بر عصمت همه ی ملائکه.

ص: ۲۴۸

- ۱- (۸). سوره ی مریم، آیه ی ۶۳.
- ۲- (۹). سوره ی فتح، آیه ی ۱.
- ۳- (۱۰). سوره ی بقره، آیه ی ۶۸.
- ۴- (۱۱). سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.
- ۵- (۱۲). ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۸۶.
- ۶- (۱۳). سوره ی تکویر، آیه ی ۱.
- ۷- (۱۴). سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.
- ۸- (۱۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۶.
- ۹- (۱۶). سوره ی واقعه، آیه ی ۸۵.
- ۱۰- (۱۷). سوره ی ق، آیه ی ۱۶.
- ۱۱- (۱۸). ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۸۶.
- ۱۲- (۱۹). سوره ی نبأ، آیه ی ۲۰.
- ۱۳- (۲۰). التوحید، ص ۴۳۴ _ ۴۳۵.
- ۱۴- (۲۱). سوره ی نور، آیه ی ۳۹.

پرسش : استاد ببخشید اگر ملائکه این فرمایش را نمی کردند بقیه نمی توانستند بگویند.

پاسخ: خب خدا تعلیم داد دیگر انسانِ کامل چرا، انسان کامل که «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» (۱) چرا، و گرنه بقیه چگونه بدون تعلیم الهی به این راز پی می برند فقط می توانند با برهان بفهمند که ما مخلوق خداییم اما شما حالا نگاه کنید این «داخل فی الأشياء» را وقتی جمع محلاً به الف و لام را تحلیل کنید می بینید چیزی برای کاغذ می ماند همین کاغذی که مثال زدیم این چنین نیست که این کاغذی که ده سانت است بین این ده سانت یعنی دوتا پنج سانت فیض خدا باشد که اگر این کاغذ را شما دو نیم کردید دوتا پنج سانت کردید بین این دو پنج سانت فیض خداست، آن پنج سانت اول را هم اگر دو قسم کردید فیض خداست، پنج سانت دوم هم اگر دو قسم کردید فیض خداست، هر کدام از این نیمها را هم دو نیم بکنید درونش فیض خداست بعد سرجمع می رسید به اینکه چیزی برای کاغذ نمی ماند همه همین طورند منتها سرانجام می بینیم که اینها «فَكَانَتْ سَرَابًا» (۲) آن وقت برمی گردیم می بینیم که گرداننده ی اصلی کس دیگر بود و حقیقت چیز دیگر بود و مانند آن، ولی این دعای نورانی که دعای سوم صحیفه ی سجاده است ملاحظه بفرمایید تا _ ان شاء الله _ روز یکشنبه بحث بشود.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۶۳ تا ۶۵ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۸

Your browser does not support the audio tag

«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (۶۳) وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا يَنْزِلُ وَأَمْ يُدِينَا وَمَا خَلَقْنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)

ص: ۲۴۹

۱- (۲۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۳.

۲- (۲۳) . سوره ی نبا، آیه ی ۲۰.

بعد از اینکه فرمود آن بهشت یعنی با اسم اشاره ی بعید که از عظمت و ارتفاع مکانت بهشت حکایت می کند که تعبیر نفمود «الجنة» بلکه فرمود: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» آن گاه سخن فرشته ها را نقل کرد که «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» این محذور ادبی قبلاً بحث شد که چگونه کلام فرشته ها بر کلام خدا عطف شده است آن «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا» کلام الله است این «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» کلام ملائکه است پاسخش این است که درست است محکی کلام ملائکه است ولی حکایت کلام الله است این «وَمَا نَنْزِلُ» کلام خداست از نظر ادبی کلام متکلم باید که به هم مرتبط باشد و منسجم باشد یکی بر دیگری عطف می شود خواه عطف مفرد بر مفرد، خواه عطف جمله بر جمله این چنین نیست که دوتا گوینده باشند گوینده یکی است چون این «وَمَا نَنْزِلُ» آیه ی قرآن است و کلام خداست آن محکی کلام فرشته هاست خداوند دارد کلام آنها را نقل می کند و در معیار عطف ادبی وحدت متکلم معتبر است نه وحدت محکیها خب، بعد فرمود: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» و از این نمونه در قرآن کم نیست چه آن موردی که فرمود: «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي

وَرَبُّكُمْ» (۱) این «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» با «واو» عاطفه عطف شده است بر سخن خدا، خدا فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» این کلام خداست بعد «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» که کلام مخلوق است کلام مخلوق بر کلام خالق عطف نشده هر دو کلام الله است چون آن جمله ی دوم هم آیه ی قرآن است کلام خداست غرض آن است که در عطف وحدت متکلم معیار است خب، «وَمَا نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا يَنْزِلُ أَلَمْ يَخْلُقْنَا وَمَا خَلَقْنَا وَمَا يَنْزِلُ ذَلِكَ» این معنا که از معانی بسیار بلند توحید افعالی است امام رازی که اشعری است و تفکر جبری دارد یک، بعد از او قرطبی در جامع که او هم چنین تفکری دارد دو، و سایر مفسران اشعری مسلک این را حمل بر جبر کردند برای اینکه اگر همه ی شئون در اختیار اوست انسان مجبور است در حالی که همه ی شئون در اختیار خداست و یکی از آن شئونی که در اختیار خداست اختیار انسان است اختیار انسان در اختیار اوست و این حریت انسان را تحکیم می کند نه این است که فعل انسان در اختیار خدا باشد و اختیار انسان در اختیار خدا نباشد اینها خیال می کنند فعل انسان در اختیار خداست انسان مجبور است غافل از اینکه فعل انسان و جمیع مبادی تصویری و تصدیقی که یکی از آنها اختیار و اراده است همه ی اینها در اختیار ذات اقدس الهی است و ما مجبوریم که آزاد باشیم یعنی انسان «خُلِقَ مختاراً» همان طوری که دو دوتا پنج تا مستحیل است جبر هم مستحیل است یعنی انسان بخواهد کاری بکند بی اراده این شدنی نیست یک وقت است دست انسان را می گیرند از جایی به جای دیگر می برند اینجا انسان مورد فعل است نه مصدر فعل این را نمی گویند جبر همان طوری که لباس او رفته، کتاب او رفته، جامه ی او رفته، عصای دست او رفته، بدن او هم رفته او را بُردند این فعل به این شخص اسناد داده نمی شود این مورد فعل است نه مصدر فعل یک وقت است که به انسان می گویند این کار را بکن اگر نکردی تهدیدش می کنند به فلان ضرر این کاملاً اختیاری است این شخص آدم عاقل است ما همیشه همین طوریم در برابر حوادث این کار را انجام می دهیم این غذایی که افراد می خورند می گویند اگر ما غذا نخوریم بالأخره می میریم، آبی که می نوشند می گویند اگر نوشیم می میریم این حوادث بیرونی هر روز دارد ما را تهدید می کند یک انسان عاقل فکر می کند می گوید من به حیاتم علاقه مندم با نوشیدن آب عطش را برطرف می کنم و زنده می مانم، با خوردن غذا گرسنگی ام را برطرف می کنم و زنده می مانم ما همیشه در برابر حوادث این تصمیم را می گیریم مختاریم نخوریم و بمیریم، مختاریم بخوریم و زنده بمانیم اگر کسی ما را تهدید کرده گفته اگر نخوری فلان آسیب را به شما می رسانیم ما کاملاً مختاریم برای اینکه به آن آسیب نرسیم این کار را انجام می دهیم لذا فرق است یک وقت است دهن کسی را باز می کنند دهن صائم را آب در دهنش می ریزند این کاملاً روزه ی او صحیح است برای اینکه او مورد شرب است نه مصدر شرب او آب نوشید نوشاندند لذا نه قضا دارد نه کفاره، یک وقت است می گویند اگر آب نوشی فلان ضرر را به تو می رسانیم این دست به لیوان آب می برد آب می نوشد اینجا کاملاً فعل اختیاری است معصیت نکرده کفاره ندارد ولی روزه ی او باطل است برای اینکه آب نوشید بالأخره آنجا که انسان مورد فعل است با مصدر فعل کاملاً فرق می کند جناب فخررازی قبل از او هم ممکن است همین متفکران اشعری هم داشتند البته ولی خب مهم ترین تفسیری که بر اساس مسلک اشاعره نوشته شده همین تفسیر جناب فخررازی است بعدش هم جناب قرطبی در جامع همین حرف را زده که این آیه دلیل بر جبر است برای اینکه اگر همه ی شئون ما در اختیار خداست یکی از آن شئون فعل ماست، فعل ما برای خداست پس ما مجبوریم غافل از اینکه همه ی شئون ما برای خداست یکی از آن شئون فعل است قبل از او تصدیق است قبل از او تصور است قبل از او بررسی همه جانبه است و مانند آن، همه ی این امور به خدا منتهی می شود ما با اختیار کار می کنیم و این فعل ارادی و اختیاری ما لله سبحانه و تعالی است مرحوم آقا میرزا محمود قمی که متخلص به رضوان است این استاد ما مرحوم علامه شعرانی بود این در مدرسه ی صدر اصفهان تدریس می کرد فضلالی تهران آن روز خدمت ایشان درس می

خواندند اهل قم بود و حکیم بود عارف بود و شاعر بود ادیب بود، این بزرگوار کتابهای عمیق فلسفی و عرفانی را هم تدریس می کرد شاگردی مثل مرحوم علامه شعرانی و اینها تربیت کرده ایشان می فرماید

ص: ۲۵۰

۱- (۱). سوره ی مریم، آیات ۳۵ و ۳۶.

مویی نَجَبند از سرِ ما جز به اختیار آن اختیار هم به کف اختیار دوست

این طور نیست که ما کاری انجام بدهیم این کار ما مستقیماً به خدا ارتباط داشته باشد اما اختیارِ ما به خدا مرتبط نباشد ما اگر بخواهیم کاری را بدون اراده انجام بدهیم محال است شما هر چه بخواهید فکر بکنید بشر کاری را بخواهد بخندد یا بخنداند بالأخره اراده ی هزل دارد، اراده ی طنز دارد، کارِ غیر اختیاری از انسان مستحیل است مستحیل یعنی مستحیل نه اینکه قبیح است آنجایی که دستِ انسان را می گیرند بیرون می برند که او مورد فعل است نه مصدر فعل او که فاعل نیست وقتی فاعل نشد جبر هم در آن نیست.

پرسش: ببخشید فرمایش رازی ناظر به این است که چون وحی تأخیر افتاد پیغمبر سؤال کرد ملائکه گفتند که ما به امر خود نیستیم خداوند تأخیر انداخته.

پاسخ: این درست است این برای بیان تناسب این آیه با آیه ی قبل است آیات قبل درباره ی بهشت و میراث بهشت به متّقیان و امثال ذلک است و تناسب آن آیه با این آیه چیست این همان شأن نزولی بود که قبلاً بحث شد که برخی این را مرتبط کردند با آیات سوره ی مبارکه ی «کهف» و همچنین آیات سوره ی مبارکه ی «ضحی ??» که «وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (۱) وحی چند روزی تأخیر افتاد فرشته ها عرض کردند که ما به امر الهی باید نازل بشویم این «وَمَا تَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» ناظر به این است اما «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» این مسئله ی جبر را به گمان فخررازی دلالت دارد و این توحید افعالی است و نه جبر یعنی همه ی شئون را او دارد اداره می کند یک معدن یک تکه خاک اگر بخواهد به معدن طلا یا نقره یا عقیق اندر یمن یا لعل بدخشان در افغان بشود این به تدبیر الهی است «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» این را بالأخره مدبری اداره می کند این در بخش جمادات، در بخش نباتات هر گیاهی بخواهد به ثمر برسد خوشه بشود یا درخت و شاخه بشود به تدبیر الهی است با حفظ مبادی، هر حیوانی بخواهد کاری انجام بدهد زاد و ولدی داشته باشد با حفظ مبادی به تدبیر الهی است، هر انسانی کاری انجام بدهد با حفظ مبادی به تدبیر الهی است شما این چهار نوع را که بررسی می کنید یعنی کارِ جماد، کارِ نبات، کارِ حیوان، کارِ انسان همه ی این کارها به الله برمی گردد اما «بما لها من المبادی» یکی از راه غریزه، یکی از راه طبیعت، یکی از راه میل، یکی از راه اراده حیوان متحرّک بالمیل است و نه بالاراده اراده لطافتی دارد شعوری او را همراهی می کند تصدیقی او را همراهی می کند قداستی دارد که میل آن قداست را ندارد دیگران که خواستند حیوان را معنا کنند می گویند «حیّاس متحرّک بالاراده» اما در حکمت متعالیه آمدند بین میل و اراده فرق گذاشتند گفتند حیوان «متحرّک بالمیل» انسان است که «متحرّک بالاراده» خب همه ی این کارها بما لها من المبادی به الله برمی گردد نه صرف کار بدون مبدأ به الله برگردد کارِ ارادی با اراده به الله برمی گردد بنابراین اینها توحید افعالی را می رساند نه مسئله ی جبر را نظیر «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۲) «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً» نسیان ذات اقدس الهی محال است برای آنکه او علم محض است علم با نسیان جمع نمی شود چون شهود است علم با جهل جهل نمی شود نه خدا جاهل نیست خدا ناسی نیست علم با نسیان جمع نمی شود این همان حدیث معروفی که هشام خدمت امام صادق (سلام الله علیه) شرفیاب شد مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) نقل کرد یک وقت هم آن حدیث در همین محفل خوانده شد که وجود مبارک امام به هشام فرمود: «أَتُنَحِّتُ اللَّهَ» آیا ذات اقدس الهی را وصف می کنی؟ عرض کرد بله، فرمود: «هات» بگو ببینم خدا را چطور می معرفّی می کنی؟ عرض کرد «هو السميع البصير» و اینها خدا علیم است، خدا حیّ است، خدا سمیع

است فرمود: «هذه صفةُ يشترَك فيها المخلوقون» خب غیر خدا هم که سمیع است، غیر خدا هم که علیم است، غیر خدا هم که حی است هشام مانند عرض کرد که پس چطور خدا را وصف بکنم فرمود نگو علیم است، نگو حی است «هو نور لا ظلمه فيه و حياه لا موت فيه و علم لا جهل فيه و حق لا باطل فيه» (۳) شما وقتی گفتید خدا علیم است این موهم آن است که «ذاتٌ تَبْت له العلم» یا حی است «ذاتٌ تَبْت له الحياه» بعد از اینکه فهمیدی که حی و حیات در آنجا یکی است مشتق و مبدأ یکی است ذات در مشتق مأخوذ نیست رأساً، حی همان حیات است بعداً عیب ندارد بگویید خدا حی است ولی او «حیاتٌ لا موت فيه، علمٌ لا جهل فيه، نورٌ لا ضلال فيه» این بیانات نورانی امام صادق (سلام الله علیه) را که حضرت به افراد عادی نمی گوید که به هشام که سالیان متمادی درسهای خصوصی خدمت حضرت خوانده این روایات را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در همان کتاب شریف توحید نقل کردند خب اگر طبق این روایت نورانی ذات اقدس الهی علم است علم بشود نسیان یعنی چه! فرضی است محال نه مفروض محال باشد علم نسیان نیست، علم جهل نیست، علم سهو نیست، علم خطا نیست، علم کذا و کذا نیست علم است دیگر. خب، «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» یعنی «لیس العلم نسیاناً» «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» او نه تنها ربّ ما فرشته ها و امثال فرشته هاست بلکه ربّ نظام کیهانی و نظام هستی است ربّ آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است چون این چنین است با «فاء» تفریع انسان باید ربّ خودش را عبادت کند دیگر «فَاعْبُدْهُ» یک، «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» این اصطبار که باب «افتعال» است از باب صبر و آن «تاء» منقوط به «تاء» مألّف تبدیل شده است شدّت صبر را می رساند و در این گونه از موارد گفته می شود «واصطبر علی عبادته» یعنی بر دشواری این کار تحمل کن نه «لعبادته» چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «طه» آنجا همین تعبیر آمده با «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» آیه ی ۱۳۲ سوره ی مبارکه ی «طه» این است «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» این نظم طبیعی است اما «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» نشان آن است که برای اینکه به عبادت خدا برسی هر فشاری را تحمل بکن یک وقت است می گوییم بر سختی عبادت تحمل بکن یک وقت می گوییم بر سختی امور دیگر برای حفظ عبادت خدا آنها را تحمل بکن «واصطبر علی مشاقّ الامور لعبادته سبحانه و تعالی؟» پس آنجا یعنی سوره ی مبارکه ی «طه» که با «علی» استعمال شد معنایش این است که بر سختی عبادت صبر کن اینجا که با «لام» تعبیر شد بر سختی امور دیگر تحمل بکن تا عبادت خدا را حفظ بکنی «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» خب، یعنی «واصطبر علی الامور لعبادته». حالا این جمله ی «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» دو وجه دارد که وجه دوم هم مثل وجه اول حق است گرچه فخررازی و هم فخرانشان وجه اول را صواب دانستند. وجه اول این است که در جاهلیت کلمه ی الله را کلمه ی الرحمان را این دو کلمه را مخصوص الله می دانستند اسمای دیگر را بر غیر خدا حمل می کردند ولی این دو کلمه را مخصوص الله می دانستند قرآن کریم فرمود: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۴) هر کدام بخواهید اسمای حسنا را خود این هر کدام دارا هستند برای آنها الله و الرحمان شناخته شده بود «لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۵) و همچنین در بخشی از آیات از الرحمان سخن به میان آمده اما إله، رب و مانند آن این را بر آله ی دروغین خودشان هم اطلاق می کردند فخررازی و امثال او گفتند که «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» یعنی الله و الرحمان مخصوص خداست غیر خدا کسی به الله و الرحمان نامیده نمی شود خداوند در این دو اسم سمی و هم نام ندارد و این را هم خیلی پسندیدند. وجه دوم آن است که هر اسمی از اسمای حُسنا را شما به کار ببرید مخصوص خداست دیگری مصداق آن اسم نیست در آن بخشهای دیگر می فرماید درست است که شما این اصنام و اوثان را ارباب گفتید آلهه گفتید اما «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (۶) این اسمایی که شما می گوید مسما ندارد یعنی کلمه ی ربّی که شما به کار می برید در ارباب متفرّقون این یک دانه «راء» هست و دوتا «باء» که می شود باء مشدّد ولی زیرش خالی است شما اگر به این چوبها یا به آسمانها یا به عیسی یا به قدّیسین دیگر بشر یا به فرشته ها یا به اجرام

سماوی می گوید اله این یک دانه «الف» است و یک دانه «لام» است و یک دانه «هاء» زیرش خالی است چیزی نیست «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ» «أَسْمَاءٌ» یعنی بدون مسمّا حصرش برای این است بنابراین خدا سَمِیَّ ندارد چه بگوید إله تنها إله خداست، چه بگوید ربّ تنها ربّ خداست، چه بگوید الله، چه بگوید الرحمن تنها الله و الرحمن خداست «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» حالا این بحثی که درباره ی فرشته هاست این دعای نورانی امام سجاد که دعای سوم است بخوانیم تا در بسیاری از مسائل ما در قرآن کریم و همچنین در ادعیه در روایات در تاریخ با جریان فرشته ها روبه رو هستیم بحثهای فرشته هم متأسفانه رواج ندارد که ما ببینیم که ملک چیست جنس است تحت انواع یا نوع است تحت اصناف یا صنف است تحت افراد چند قسم اند آیا فرشته می تواند گناه بکند یا نه، آیا جریان فطرس فرشته درست است یا نه، آیا جریان دعای روز سوم شعبان درست است یا نه، آیا با قرآن موافق است یا نه، این سؤالاتی است که در ذهن همه ی ما هست اما اگر روشن بشود که فرشته چندین قسم است ما دلیل بر عصمت همه ی اینها نداریم ملائکها لأرض خب ممکن است معصیت بکنند آن ملائکه ای که «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» (۷) «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِه يَعْمَلُونَ» (۸) کسان دیگرند آنها که مسئولان وحی اند کسان دیگرند، آنها که مسئولان قبض ارواح اند کسان دیگرند، آنها که دربانان بهشت اند کسان دیگرند، اینها که برف و باران را می آورند حسابشان جداست، حالا این دعای سوم را ما می خوانیم با سرعت البته آنجا که احتیاج به توضیح مختصر داشته باشد توضیح می دهیم.

ص: ۲۵۱

۱- (۲) . سوره ی ضحی، آیات ۱ _ ۳.

۲- (۳) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

۳- (۴) . التوحید، ص ۱۴۶.

۴- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.

۵- (۶) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.

۶- (۷) . سوره ی نجم، آیه ی ۲۳.

۷- (۸) . سوره ی تحریم، آیه ی ۱۶.

۸- (۹) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

پرسش: خورد و خوراک و شهوت است که انسان را به گناه می کشاند ملائکه که خورد و خوراک و شهوت ندارند که گناه بکنند.

پاسخ: بله، این ملائکه ای که شهوت و اینها ندارند بخشی از ملائکه اند آنها می هستند که حاملان عرش اند، حاملان وحی اند، حاملان پیامهای الهی اند و امثال ذلك، اما ملائکه ای که قطرات باران را می آورند، برف را می آورند، تگرگ را می آورند ما چه دلیل داریم که اینها هم مثل آن ملائکه حاملان عرش باشند حالا این دعای سوم صحیفه ی سجادیه را ملاحظه بفرمایید.

پرسش: چه دلیلی داریم که نیستند مثل آنها؟

پاسخ: خب چون ما دلیل بر اثبات نمی خواهیم که از آن طرف اگر دلیلی نداشتیم بر اینکه اینها معصوم بودند آن روایات به ظاهرش عمل می شود، اگر یک سلسله روایتی نظیر بعضی از روایات درباره ی این فرشته های مأمور قیامت و مأمور بهشت و جهنم باشد که مثلاً فلان فرشته معصیت کرده می گوئیم این با ظاهر آیه موافق نیست ما نمی توانیم قبول بکنیم برای اینکه ظاهر قرآن این است که «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»، اما اگر فرشته ای مسئول آوردن قطرات باران و برف و تگرگ و اینهاست و در بعضی از روایات هم مثلاً آمده که فلان فرشته معصیت کرده ما چه دلیلی داریم بگوئیم این مخالف قرآن است حالا این صحیفه ی کامله این هم پربرکت است ولی مثل تمام نهج البلاغه نیست در نهج البلاغه خطبه های نورانی حضرت تقطیع شده یعنی مرحوم سید رضی (رضوان الله علیه) کتاب حدیث نوشته کتاب ادب نوشته لذا هم سندها را حذف کرده هم خطبه ها را تقطیع کرده البته بعضی از بزرگان دیگر در طئی این سالها عده ی زیادی تلاش و کوشش کردند که مساعی همه ی آنها مشکور برای همه ی اینها تک تک اینها سند درست شده و ارتباط خطبه ها مشخص شده و مانند آن، یک خطبه را وجود مبارک حضرت امیر که مثلاً بیان فرمود مرحوم سید رضی این خطبه را در چند جا تکه تکه کرده نقل کرده یک، بعضی از بخشهایی که خیلی جنبه ی حساسیت و ادبی و فصاحت و بلاغت نداشت نقل نکرد دو، همین جریان نامه ی مالک اشتر (رضوان الله علیه) خب بخش نامه که همه اش لازم نیست با کلمات آهنگین و کلمات فصیح و بلیغ بشود بخش نامه دستورالعمل است دیگر آن بخش نامه که دستورالعمل است و کاربردی دارد و صبغه ی دستوری است در تحف العقول و در جای دیگر است خیلی بیشتر از آن است که در نهج البلاغه آمده آن جمله های دستوری که فلان کار را بکن کشاورزی این طور، خراج این طور، مالیات این طور، اداره ی امور آن طور اینها دیگر لازم نیست با فصاحت و بلاغ بیان بشود که اینها را سید رضی نقل نکرده برای اینکه جنبه ی فصاحتی و بلاغتی ندارد اینها در تحف العقول است و کتابهای دیگر ولی در صحیفه ی کامله ی سجادیه این طور نیست دعا را از وجود مبارک امام سجاد متن دعا آمده منتها بعضی از دعاها نیامده حضرت موقع غذا خوردن چه می فرمود، سفره را که پهن می کردند چه می فرمود، سفره را جمع می کردند چه می فرمود، در هنگام خروج از منزل چه می فرمود، هنگام ورود به منزل چه می فرمود، اینها در صحیفه ی سجادیه نیست در آن صحیفه ی کامله هست ولی این دعاهایی که وجود مبارک حضرت دارد کلّ این دعاها همان طوری که در صحیفه آمده در صحیفه ی کامله هم آمده دعا تقطیع نشده. به هر تقدیر دعای سوم صحیفه این است «اللَّهُمَّ وَحَمَلُهُ عَرْشَكَ الَّذِينَ لَمَّا يَفْتَرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ وَلَا يَسْأَلُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ وَلَا يَسْتَحْصِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُؤْثِرُونَ النَّقْصَةَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ وَلَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ» خدایا! بر اینها درود بفرست که اینها نه غفلتی دارند، نه سهوی دارند، نه نسیانی دارند، نه قصوری دارند، نه تقصیری دراند

دائماً به یاد تو و ذکر تو هستند این بخش اول «وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّاحِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَحُلُولَ الْأَمْرِ فَيَنْبُتُهُ بِالنَّفْخَةِ صَيَّرَ رَهَائِنَ الْقُبُورِ» ما را می گویند رهائن قبور این بیان نورانی حضرت امیر که در هنگام دفن فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) فرمود: «لقد استرجعت الوديعه و أخذت الرهينه» (۱) ماها رهائن القبور این رهائن القبور در دعاها کم نیست ما در گرو قبریم بدهکاریم بالأخره دیگر چون بدهکاریم خود ما را می خواهند دیگر، دیگر مال و خانه را که نمی خواهند که در مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی ما بدهکار خداییم و بدهکار نظام هستی چون بدهکاریم خود ما را گرو می برند نه اینکه مال را گرو ببرند اینکه بانک رهنی نیست که لذا قبر رهنه و گروهای خودش را می گیرد از ما به عنوان رهائن القبور یاد می کنند که گروها به صاحبش برمی گردد خب، منتظریم تا خوابیده های رهائن القبور را بیدار کند این دو، «وَ مِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ وَ الْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ» که کیل و رزق و روزیها به مأموریت میکائیل (سلام الله علیه) است این سه، «وَ جِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَيِّمَاتِكَ الْمَكِينُ لَدَيْكَ الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ» او مسئول وحی است و عده ی زیادی از فرشته ها از او اطاعت می کنند آنهایی که «بِأَيْدِي سَيِّمَرِهِ * كِرَامَ بَرَرِهِ» (۲) اینها زیرمجموعه ی جبرئیل (سلام الله علیه) هستند «وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَهِ الْحُجُبِ وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ» دوتا روح است اینها از این چهار فرشته جدا هستند و هر کدام مأموریت خاصی دارند بر اینها «فَصَلِّ عَلَيْهِمْ» اینها آن رهبران اساسی فرشته ها هستند. از این به بعد ملائکه دیگر مطرح است «وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سِيَّكَانِ سَيِّمَاتِكَ وَ أَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ وَ الَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأْمَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ وَ لَا إَغْيَاءٍ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا قُتُورٍ وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ» این سالبه به انتفاء موضوع است «وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُ الْغَفَلَاتِ الْخُشْعِ الْأَبْصَارِ» آنها به قدری از عظمت تو باخبرند که اصلاً سر بلند نمی کنند تو را نگاه کنند همیشه سر به زیرند «فَلَا يَرْوُمُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ التَّوَاكِسُ الْأَذْقَانِ» همیشه چانه هایشان خم است آنجا که «يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا» (۳) که اوصاف مردان الهی است دست فرشته هاست «الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ الْمُسِيَّهَتُونَ بِذِكْرِ آلائِكَ وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبَرِيَّاتِكَ وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ تَرْفَرُّ عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ سُبْحَانَكَ مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» این روایت است اما «ما عرفناك حق معرفتك» گرچه در کلمات بزرگان اهل حکمت و معرفت هست ولی هنوز سند روایی برای او پیدا نشده مرحوم مجلسی که در بحار الأنوار نقل می کند مواظب باشید برخیها از اول تلاش کردند گفتند مرحوم مجلسی این را در فلان جلد بحار الأنوار آورده اگر خواستید تحقیق کنید که این بحار الأنوار است بحار الأنوار یعنی بحار الأنوار آنجا که شماره دارد ۱، ۲، ۳ آن جزء بحار الأنوار است اما آنجا که بیان دارد فرمایش خود مرحوم مجلسی است یا فرمایش بزرگان دیگر است آن دیگر بحار الأنوار نیست آن حدیث نیست آن سخن دیگران است در بحار الأنوار مرحوم مجلسی این «ما عرفناك حق معرفتك» (۴) هست اما بحار الأنوار نیست یعنی شماره ندارد حدیث نیست آنجا که بیان دارد روایتی را تشریح می کند حالا یا فرمایشات خود ایشان است یا فرمایشات بزرگان دیگر است در آن بخش «ما عرفناك حق معرفتك» آمده، خب فرشته ها عرض می کنند «مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ أَهْلِ الرُّفْقَةِ عِنْدَكَ وَ حُمَالِ الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ وَ الْمُؤْتَمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ» اینها بر همه ی اینها درود بفرست «وَ قَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ أَعْنِيَتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ» این در خطبه ی اول نهج البلاغه هم هست بالأخره اینها غذا را می خواهند اما غذایشان سبوح قدوس است با سبوح قدوس تقدیس می کنند آب و نوشیدنی و خوراکی لازم ندارند «وَ أَشْيَكْتَهُمْ بَطُونِ أَطْبَاقِ سَيِّمَاتِكَ وَ الَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ وَغِدِكَ» اینها بر همه ی اینها درود بفرست بعد می رسد به اینجا «وَ خَزَانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ وَ الَّذِي بِصُوتِ زَجَرِهِ يُسْمَعُ زَجْلُ الرُّعُودِ وَ إِذَا سَبَحْتَ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعْتُ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ وَ مُشِيعِي الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ» آنهایی که بزد را، تگرگ را، یخ را تشییع می کنند به همراه بزد، قطره های باران به همراه قطره های این تگرگ و برف پایین

می آیند ما چه دلیلی داریم بر عصمت اینها «وُ مُشِئِی الثَّلْجِ وَ الْبَرْدِ وَ الْهَابِطِیْنَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ وَ الْقَوَامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّیَاحِ وَ الْمُؤَكَّلِیْنَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ» آن که نگهبانان کوه اند که کوه متلاشی نشود آنهایی که آورنده های قطرات باران اند آنها که تمام قطرات باران را می دانند آنها که می دانند این باران کجا باید بیارد کجا نیارد و شما دستور می دهید که فلائن منطقه «نَسُوقُ الْمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ» (۵) بالأخره این دعای باران و نماز استسقا که اثر دارد اینها می فهمند که کجا ببرند کجا نبرند دیگر خب این همه ملائکه در عالم هست «وَالَّذِينَ عَرَفْتُهُمْ مَثَاقِيلَ الْمَيِّاءِ وَ كَيْدَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَ عَوَالِجُهَا» اینهایی که می دانند چند مثقال باران در عالم باریده اینها را یادشان دادیم بر همه ی اینها درود «وَرُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهٍ مِمَّا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَحْبُوبِ الرِّخَاءِ وَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ وَ الْحَفَظَةِ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ» بعد می رسد به «وَمَلَكِ الْمَيُوتِ وَ أَعْوَانِهِ وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ» که اینها مربوط به قبر است «وَرُومِيَانِ قَتَانِ الْقُبُورِ وَ الطَّائِفِينَ بِمَالِئَتِ الْمَعْمُورِ وَ مَالِكِ» مالک دوزخ «وَالْخَزَنَةِ وَ رِضْوَانِ» مسئول بهشت «وَسَدَنَةِ الْجَنَانِ» سَدَنَه یعنی خدمه «وَالَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» این گروه «وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامًا عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَ الزَّيَّاتِيهِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَعُلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمِ صَبَرُوا ابْتَدَرُوهُ سَرَاعًا وَ لَمْ يُنْظَرُوا وَ مَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ» این بزرگان در ملائکه و آنهایی که ما یا اسمشان را نبردیم بر همه ی اینها درود خب، «وَلَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ وَ بَأَى أَمْرِ وَ كَلْتَهُ وَ سَيَّكَانِ الْهَوَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ فَصَّلَ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ صَلَّ عَلَيْهِمْ صَبَرُوا تَزِيدُهُمْ كِرَامَةً عَلَى كِرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ اللَّهُمَّ وَ إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صِلَامَاتِنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ» این مجموعه ی دعای سوم است خب این همه ملائکه در عالم هست ما دلیلی بر عصمت این ملائکه الارض نداریم این بیان لطیف مرحوم صدرالمتألهین است آن وقت حالا اگر ملائکه ای، فرشته ای، ملکی برابر مثلاً دعای روز سوم شعبان مثلاً گناه کرده حالا البته باید سند صحیح باشد آن مطلب دیگر است اگر سند صحیح بود روایت داللتاً تام بود ما دلیلی نداریم بر ردّ این بگوئیم این مخالف قرآن است چون اینکه راجع به آن ملائکه ی حاملان عرش و حاملان وحی و زیرمجموعه ی آن چهار فرشته نیست.

ص: ۲۵۲

۱- (۱۰). نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۲.

۲- (۱۱). سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۳- (۱۲). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۷.

۴- (۱۳). بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

۵- (۱۴). سوره ی سجده، آیه ی ۲۷.

Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

سوره ی مبارکه ی «مریم» همان طوری که عنایت فرمودید در مکه نازل شد و عناصر محوری سوره مکی اصول اعتقادی است یعنی توحید و وحی و نبوت و مقداری هم به خطوط کلی اخلاق و حقوق و تزکیه نفس اشاره می کند چون در این سوره عناصر محوری همین اصول دین است گاهی ابتدائاً این اصول مطرح می شود با ذکر ادله ی اجمالی یا تفصیلی، گاهی سؤالهای انکارآمیز منکران مبدأ و معاد و وحی مطرح می شود با ارائه جواب، در این بخش اعتراضها و سؤالهای انکارآمیز منکران معاد ذکر شده که فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ» این عطف است بر آن آیه ی ۵۹ به بعد که فرمود: «فَخَلَفَ مِنْ بَغْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» این گروه حرفهای انکارآمیزی هم دارند بخشی از اینها سؤال جدی شان درباره ی معاد است اصرار قرآن کریم در سوره مکی راجع به معاد به مراتب بیشتر از مسئله ی مبدأ است زیرا آن اصل سازنده ی انسان مسئله ی معاد است و گرنه اعتقاد به مبدأ که واجب الوجود در عالم هست یک، و خالق کل عالم است دو، ربّ الأرباب، ربّ العالمین ربّ کل است سه، اینها از اصول پذیرفته شده ی مشرکان بود و ضروری هم برای آنها نداشت که از نظر اعتقادی قبول بکنند که واجب الوجودی در عالم هست و او کلّ این نظام را خلق کرد و مدیر کلّ این نظام هم هست اما دو مطلب حیّاس است که با مردم رابطه دارد این دو مطلب را نمی پذیرفتند یکی اینکه سر و کار ما با چه کسی است، ربّ ما چه کسی است، ربّ ما همان ربّ العالمین است یا ارباب متفرقه ما با او رابطه داریم یا نیازمندیم به این تنها که ما را به او نزدیک بکند این درباره ی مبدأ و مهم تر از این قسمت مسئله ی معاد است اینها معتقد بودند انسان با مُردن می پوسد نه اینکه از پوست به در بیاید خب اگر کسی باورش این هست که انسان پوچ می شود خب هر چه از دستش برمی آید می کند دیگر هیچ یعنی هیچ مسئولیتی برای او نیست کسی نیست از او سؤال بکند که چه می کنی چه خوب، چه بد همین که از بین رفت مُرد نابود می شود خب این هیچ ضامن اجرا ندارد اخلاق با این رویه که لذا بسیاری از آیات سوره مکی درباره ی معاد است چون مهم ترین اصلی که سازنده ی انسان است احساس مسئولیت است که این عمل زنده است و من در رهن این عملم در بحث دیروز هم اشاره شد که قبور را دین به عنوان رهائن یاد می کند اموات رهائن القبورند یعنی ما بدهکاریم و ما را گرو می گیرند خب آن که بدهکار است باید گرو بسپارد گرو او که خانه و املاک منقول و غیر منقول نیست خود او را گرو می گیرند اگر این به صورت یک افسانه در آمده باشد _ معاذ الله _ آن وقت انسان هر چه از دستش برمی آید می کند دیگر در سوره ی مبارکه ی «ص» و امثال «ص» هم دارد که «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» اینها گرفتار عذاب شدید می شوند «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^(۱) چون حساب را فراموش کردند لذا قرآن کریم مسئله ی معاد را عموماً و در سوره مکی

خصوصاً با تعبیرات گوناگون نقل می کند گاهی به صورت برهان تا «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (۲) عملی بشود، گاهی به صورت جدال احسن تا «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۳) عملی بشود از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردند که آیا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جدال کرد یا نه، فرمود بله، یقیناً جدال کرد برای اینکه خدا امر فرمود: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» اگر خدا در آن آیه به سه چیز امر کرد یکی دعوت به حکمت، یکی موعظه ی حسنه، یکی جدال احسن چگونه پیغمبر جدال نکند و بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» را ذکر می فرماید که حالا بعد می خوانیم این جزء جدال احسن است جدال احسن آن است که مقدماتی که در قیاس اخذ می شود یقینی باشد یک، معقول باشد یک، و مقبول باشد دو، چون صبغه ی مقبولیت دارد رقیب تسلیم می شود چون تسلیم می شود و این مقدمه مسلم طرفین است مقدماتی که صبغه ی تسلیمی دارند اگر در قیاس اخذ بشوند آن قیاس می شود جدل و اگر یکی از این مقدمات باطل باشد ولی طرف در اثرش جهلش قبول کرده این جدال باطل است دیگر و جدال باطل اصلاً در حریم قرآن کریم و روایات راه ندارد جدال احسن راه دارد. در این آیه می فرماید انسان می گوید مگر ما مُردیم دوباره زنده می شویم بیش از پنجاه مورد قرآن کریم از انسان یاد کرده است همه اش با مذمت و آنچه به فطرت انسان است از او با جلال و شکوه یاد می کند، آنچه به طبیعت انسان است از او با مذمت یاد می کند اگر فرمود: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (۴) آنچه به روح الله برمی گردد به صبغه ی الهی برمی گردد فطرت است و الهام است و قرآن است و به نیکی یاد می کند آنچه به طین و طبیعت برمی گردد همین محذورات است «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»، (۵) «وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»، (۶) «كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا»، (۷) «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» (۸) اینهاست بیش از پنجاه مورد مذمت انسان است برای اینکه به آن اوصاف طبیعی برمی گردد یکی از آن مواردی که در مذمت انسان است همین آیه «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَأِذَا مِتُّ» گرچه برخیها گفتند این «الف» و «لام» ش ناظر به انسان کافری است که در بخشهای قبل آمده ولی می تواند جنس مراد باشد این جنس طوری است که اگر او را رها کنی حس گراست و خیال می کند مُردن فوت است نه وفات و مرگ پوشیدن است این سه، چهار مطلب عمیق را قرآن با زبان خاص خودش آورده اینکه گفته می شود قرآن زبان خاص دارد نه یعنی عربی مبین است خب همه ی ما می دانیم عربی مبین است زبان قرآن یعنی فرهنگ قرآن این است که مرگ از پوست به در آمدن است یک، و انسان مرگ را می میراند نه مرگ انسان را بمیراند دو، این حرفها، حرفهای تازه است و انسان با مُردن هجرت می کند مرگ یک میلاد جدید است این سه، و چون میلاد جدید است این لغت فوت و امثال اینها را کنار زده وفات را آورده توفی، وفات امثال ذلک یعنی اخذ تام نمی گوید انسان فوت می کند می گوید انسان وفات می کند «تاء» وفات جزء کلمه نیست آنکه جزء کلمه است «واو» است و «فاء» است و «یاء» به معنای استیفاء، به معنای اخذ تام، به معنای عدم ترک شیء و مانند آن، خدا متوفی هست، فرشته ها متوفی اند، عزرائیل (سلام الله علیه) متوفی هست و انسان متوفاست توفی یعنی اخذ تام هیچ چیزی از انسان فرو نمی ماند انسان با مُردن چیزی را به زمین نمی گذارد چیزی از او کم نمی شود بتمام حقیقت و هویت و وارد یک مرحله ی دیگری می شود اینها می شود فرهنگ قرآن، اگر «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (۹) است، اگر «يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (۱۰) یا کسانی که مرگشان فرا نرسید «لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (۱۱) همین است انسان خیال می کند فوت می کند قرآن می گوید نه تو وفات می کنی، انسان خیال می کند مرگ او را از بین می برد قرآن می فرماید نه خیر تو مرگ را از بین می بری برای اینکه تو ذائق موتی نه موت ذائق تو «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۱۲) نه «كُلُّ نَفْسٍ يَذُوقَةُ الْمَوْتِ» هر ذائقی مذوق را هضم می کند الاّین اگر کسی یک لیوان شربت یا آب گوارا نوشید این آب را هضم می کند نه آب او را از بین ببرد ما مرگ را هضم می کنیم، ما مرگ را می میرانیم مرگ یعنی تحوّل و تغیر و دگرگونی ما این دگرگونی را محو می کنیم به دارالقرار

می‌رسیم اگر مرگ را ما می‌میرانیم و اگر مرگ پوسیدن نیست و از پوست در آمدن است انسان هر چه کرد می‌بیند و مسئول است فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ» همین انسان به صورت فعل مضارع هم فرمود برای اینکه این شبهه فراگیر است از عهد کهن تا عهد جدید همیشه بود این شبهه «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» در برابر این قرآن کریم می‌فرماید بله، در سوره ی مبارکه ی «طه» آیه ی ۵۵ می‌فرماید: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» بله، بیرون می‌آیید شما، اگر بگویید چگونه می‌گوییم بهتر از این و سنگین تر از این را شما پشت سر گذاشتید ولی یادتان نیست شما آن روزی که هیچ چیزی نبودید خدا شما را ایجاد کرده الآن که همه اجزایتان موجود است اگر بگویید چرا یعنی اینکه از مبدأ غایی سؤال بکنید هدف چیست، هدف این است که انسان به دارالقرار برسد مگر می‌شود حرکت بی مقصد باشد اینجا جای حرکت است همه در تلاش و کوشش اند خب حرکت بی مقصد می‌شود عبث، حرکت طلب اول است قدم اول است انسان دائماً بگردد که هیچ، این می‌شود عبث فرمود: «مَا يَنْتَهُمُ إِلَّا عَيْنٌ» (۱۳) حرکت، طلب اول است به سوی چیزی رفتن است ممکن نیست حرکت باشد، کوشش باشد مقصد نباشد آن که کوشش می‌کند بی مقصد او گرفتار لهُو و لعب است و نتیجه ای هم ندارد و عمرش هم هدر داده و بعد هم مسئول است اما اصل حرکت که عالم بر او قرار گرفته است طلب است به سوی چیزی رفتن است حرکت همان طوری که بدون محرک محال است، بدون متحرک محال است بدون مبدأ و منتها هم محال است الاً ولابد باید به مقصد برسد مقصد هم همان جاست که از او به عنوان دارالقرار یاد می‌کنند دیگر انسان که دائماً نمی‌تواند حرکت کند حرکت با دوام سازگار نیست اگر حرکتی دائمی ما داشته باشیم یعنی پوچی طلب بی مقصد، طلب بی وصول اینها محال است اگر حرکت هست الاً ولابد منقطع می‌شود به مقصد وقت به مقصد رسید دارالقرار است دیگر، پس در اینجا باز دو مطلب اشاره می‌کنند یعنی امکان معاد، یکی ضرورت معاد، امکان معاد را با این جمله می‌فهماند که اینها انسان می‌گویند «أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» مگر می‌شود دوباره زنده بشود، پاسخش این است که «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» ما سنگین ترش را که انجام دادیم الآن شما یک «لیس» ناقصه دارید ما تأمین می‌کنیم قبلاً که «لیس» تأمه داشتید قبلاً هیچ نبودید ما شما را انسان کردیم الآن که همه ی اجزایتان وجود دارد منتها پراکنده است روحتان وجود دارد که تحوّل و تغیری و زوالی در او نیست بدنتان پراکنده می‌شود ما دوباره جمع می‌کنیم این برای امکان، اما برای ضرورت که نه تنها مسئله ی معاد ممکن است مسئله ی معاد ضروری است ضرورت همان طوری که قبلاً هم ملاحظه فرمودید در اصطلاح قرآن به جای اینکه بفرماید بالضروره می‌فرماید: «لَا رَيْبَ فِيهِ» این «لَا رَيْبَ فِيهِ» که در قرآن کریم راجع به مبدأ ذکر می‌شود، راجع به وحی و نبوّت ذکر می‌شود، راجع به معاد ذکر می‌شود یعنی بالضروره «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ» (۱۴) یعنی «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بالضروره» این «لَا رَيْبَ فِيهِ» که در قرآن کریم است همان بالضروره منطقی است یعنی حتماً هست هیچ تردید بر نمی‌دارد خب امر ضروری که تردید بر نمی‌دارد امر بدیهی که تردید بر نمی‌دارد به جای آن اصطلاح معروف «لَا رَيْبَ فِيهِ» را به کار می‌برد قرآن «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱۵) است، «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» (۱۶) است این کتاب هدایت است «لَا رَيْبَ فِيهِ» بالضروره هادی است، معاد بالضروره حق است «أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱۷) خدا «مِمَّا لَا رَيْبَ فِيهِ» است این «مِمَّا لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی بالضروره از این بالضروره خدا با سوگند یاد می‌کند که قسم به پروردگار تو من اینها را جمع می‌کنم یعنی امر حقیقی است دیگر یعنی این کار را بالضروره من می‌کنم منتها وجود مبارک پیغمبر که انسان کامل است «و اوتی جوامع الکلم» و آنچه جهان دارد او دارد گاهی خدای سبحان بالتفصیل سوگند یاد می‌کند می‌فرماید: «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (۱۸) در بعضی از آیاتی که قسم به مجموعه ی آسمانها و زمین می‌خورد گاهی هم به عصاره ی خلقت قسم می‌خورد می‌فرماید: «فَوَرَبِّكَ» این می‌شود اجمال آن می‌شود تفصیل، این می‌شود متن

آن می شود شرح فرق نمی کند آنکه کلّ جهان را داراست همان «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است که نور نبینا (علیه و علی آله آلاف التحیه و الثناء) پس هر دو مقام را اینجا اشاره کرده فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» بله، یقیناً این هست امکان دارد چطور امکان دارد برای اینکه «أَوَّلًا- يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» اگر در اوایل همین سوره ی مبارکه ی «مریم» در جریان حضرت زکریا آنجا هم فرمود آیه ی شش و هفت و اینها فرمود آیا می شود من در دوران سالمندی پدر بشوم خدا می فرماید بله، «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا» (۱۹) خدای سبحان فرمود ما افرادی را خلق کردیم و تو را هم خلق کردیم و آیه ی نه «وَقَدْ خَلَقْتَكُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» شما نباید نگران باشید که این کار چطور است کلّ جهان مقدور ذات اقدس الهی است منتها عادت بر این شد که از این راه پدر و مادر جوان کسی صاحب فرزند بشود گاهی هم از راه غیر عادی به عنوان اعجاز ممکن است پس از اینکه خدای سبحان «کان» تاّمه داد «لیس» تاّمه را به «کان» تاّمه مبدّل کرد «لیس» ناقصه را هم به «کان» ناقصه مبدّل می کند این راه دارد اینجا هم فرمود خب مگر انسان سابقه ی خودش را که هیچ چیز نبود و ما او را هستی دادیم یادش نیست این البته جدال احسن است این نسبت به کسانی که ملحدانه می اندیشند و می گویند «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» یعنی آیه ی ۲۵ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» این نسبت به آنها کافی نیست برای اینکه آنها مبدأ را هم قبول ندارند چه رسد به معاد می گویند ما بر اساس تصادف آمدیم روی کار دیگر آیه ی ۲۴ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» این است که «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا» یک عده زنده می شوند یک عده می میرند «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» همان طوری که جز دهر و طبیعت چیزی ما را به بار نیاورد جز دهر و طبیعت چیزی هم ما را از بین نمی برد بعد می فرماید: «وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۲۰) اینها برهان ندارند فقط خیال می کنند این وهم و گمانشان هم که حجت نیست اما کسانی که نظیر مشرکان حجاز «لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۲۱) از اینها پیرسی «مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» (۲۲) اینها الله را به عنوان خالق کل، خالق آسمان و زمین، خالق انسان قبول دارند نسبت به اینها می شود جدال احسن، نسبت به دیگران باید برهان جداگانه اقامه بشود که می کنیم. اما مقام ثانی که ضرورت است فرمود: «فَوَرَبِّكَ» قسم به پروردگار تو گاهی می فرماید قسم به خودم «وَاللَّهِ» خودش به خودش قسم می خورد گاهی به ربّ تو که همان «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است سوگند یاد می کند که «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ» اینها را با شیاطینی که با آنها هستند محشور می کنم بالأخره این وسوسه مبدایی دارد این خیال باطل مبدایی دارد این چنین نیست که حادثه ای در صحنه ی نفس ایجاد بشود مبدأ نداشته باشد چون بخت و اتفاق و شانس و تصادف کلاً خرافات است اگر هیچ فعلی بدون فاعل نیست این وسوسه و این خیال باطل مبدایی دارد چون «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (۲۳) تمام مغالطه ها در اثر وسوسه ی شیطان است کسی در اتاقش تنها دارد مطالعه می کند اما نمی داند عده ی زیادی با او همراه اند هر جا انسان موضوعی را به جای موضوع دیگر، محمولی را به جای محمول دیگر نشانده و اشتباه کرده و مغالطه کرده در اثر دخالت شیطان است «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» خب اگر این القائات و این ابهامات کار شیطان است و انسان به جای اینکه گوش به حرف فطرت و انبیا بدهد گوش به حرف شیطان داد با او محشور می شود که «نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (۲۴) چون با شیاطین هست با شیاطین هم محشور می شود فرمود قسم به پروردگار تو من اینها را با شیاطین یکجا با هم محشور می کنم یعنی «الحشر حقٌّ بالضروره»، «الحشر ممکنٌ» به دلیل اول، «الحشر حقٌّ بالضروره» به این دلیل آیه دیگر «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَنْحَضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا» ما اولاً اینها را سر از قبر برمی داریم اینها زنده می شوند، بعد اینها را کشان کشان به کنار جهنم زانورده جمع می کنیم «جثّا» یعنی «جثّا علی رُكبتین» انسانی که قدرت قیام ندارد زانو می زند زانو زدن، زانو زدن کنایه از عجز است «جاثی» یعنی زانو زد سوره ی مبارکه ی «جاثیه» هم

به همین مناسبت است این سوره ی «جاثیه» که قبل از سوره ی مبارکه ی «احقاف» است فرمود اینها آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» این است «وَتَرَى كُلَّ أُمَةٍ حَيَاتٍ» اینها به زانو می زنند، به زانو می افتند یعنی با عجز اینها را ما جمع می کنیم کنار جهنم به زانو زده، به زانو افتاده که قدرت قیام ندارند به این حال می آوریم برخیها احتمال می دادند که «جثوه» همین تپه و تل ماهوری و اینها باشد اینها را کُپه کُپه، تپه تپه اینها را جمع می کنیم اینجا کنار جهنم اما خب آن معنای «جاثیه» یعنی به زانو افتاده و زانو زده به ظاهر مناسبت تر است.

ص: ۲۵۳

- ۱- (۱). سوره ی ص، آیه ی ۲۶.
- ۲- (۲). سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.
- ۳- (۳). سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۲۶.
- ۴- (۴). سوره ی ص، آیات ۷۱ و ۷۲.
- ۵- (۵). سوره ی نساء، آیه ی ۲۸.
- ۶- (۶). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱.
- ۷- (۷). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۰.
- ۸- (۸). سوره ی معارج، آیه ی ۱۹.
- ۹- (۹). سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی زمر، آیه ی ۴۴.
- ۱۲- (۱۲). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.
- ۱۳- (۱۳). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۶.
- ۱۴- (۱۴). سوره ی آل عمران، آیه ی ۹.
- ۱۵- (۱۵). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۱۶- (۱۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲.
- ۱۷- (۱۷). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۱۰.
- ۱۸- (۱۸). سوره ی ذاریات، آیه ی ۲۳.
- ۱۹- (۱۹). سوره ی مریم، آیه ی ۵.
- ۲۰- (۲۰). سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۴.
- ۲۱- (۲۱). سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.
- ۲۲- (۲۲). سوره ی یونس، آیه ی ۳۱.
- ۲۳- (۲۳). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.
- ۲۴- (۲۴). سوره ی زخرف، آیه ی ۳۶.

درباره ی آن شبهه ی اول که گفتند ما وقتی مُردیم نابود می شویم در سوره ی مبارکه ی «سجده» آنجا فرمود چیزی از شما از بین نمی رود آیه ده و یازده سوره ی مبارکه ی «سجده» این است «وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» ما می رویم در زمین گم می شویم پراکنده می شویم این دیدِ جاهلیت دیروز و امروز در قرآن می فرماید: «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» به پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» شما متوفا می شوید نه گم تمام هویت شما به دست فرشته است روحتان که اصلاً نابود نمی شود هویتتان که مجموع روح و بدن است اصلتش برای روح است که او که نابود نمی شود این بدن چند روزی پراکنده است بعد جمع می کنیم اصل بدن را که نبود ذراتی نداشت ما آفریدیم حالا پراکنده ها را جمع کردن کار دشواری نیست که.

پرسش: حاج آقا سؤال از جسم کردند جواب داد از روح؟

پاسخ: بله، اینها خیال می کردند انسان گم می شود قرآن باز کرد نه خیر، انسان هویت دارد گم شدنی نیست یک، روحی دارد که اصالت برای اوست گم شدنی نیست دو، اینها در زمین نمی روند بدنش در زمین پراکنده می شود که جمع می کند این سه، فرمود: «گم» آن هویت شما در دست ماست بدن را می گوئید خب بدن شما هر روز که در دنیا هستید این دارد تغییر می کند یعنی کسی که هشتاد سال سن کرده هفت، هشت بار تمام ذرات بدنش عوض شده به تدریج دارد عوض می شود آدم خیال می کند مثلاً این خالی که روی دستش است خال مادرزادی است این چندین بار عوض شده مگر انسان ثابت است پشت سر هم این اجزاء می آید و می رود منتها چون ظریف است انسان خیال می کند این دست همان دست سی سال قبل است.

خب، پس اگر کسی هشتاد سال زندگی کرده هفت، هشت بار تمام ذرات بدنش عوض شده آن که حافظ وحدت است روح است پس هویت انسان محفوظ است یک، روح که اصلاً تغییرپذیر نیست دو، بدن هم تابع روح است این بدن پراکنده را دوباره جمع می کند سه، این کجایش مشکل دارد فرمود: «قُلْ» در جواب بگو شما در زمین گم نمی شوید «يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (۱) بعد رجوع می کنید خب یک متحرک اگر زنده است حرکت می کند به او می گویند برگشت دیگر، خب پس از این جهت هیچ محذوری ندارد در سوره ی مبارکه ی «روم» قبلاً این آیه گذشت که قرآن کریم برهان اقامه می کند البته به عنوان جدال احسن لکن می فرماید این را ما در حد فهم آن مستشکلها گفتیم و گرنه جریان حق این چنین نیست آیه ی ۲۷ سوره ی مبارکه ی «روم» این است که «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» ذات اقدس الهی دنیا را آفرید بعد هم معاد را به عهده دارد «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» معاد آسان تر از مبدأ است چرا، برای اینکه در بار اول انسان که هیچ نبود خدای سبحان ذرات او را آفرید بعد انسان ساخت در جریان معاد و محشر تمام ذرات انسان هست در عالم روح که اصلاً معدوم نشد این ذرات پراکنده هم جمع می کند بعد می فرماید جریان معاد آسان تر از جریان مبدأ است اول است «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» بعد تدارک می کند می فرماید این را ما برای فهم شما گفتیم و گرنه «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» معنای اینکه خدای سبحان قادرتر نسبت به معاد است معنایش این است که نسبت به ذات اقدس الهی و قدرت نامتناهی اش بعضی آسان است بعضی آسان تر در حالی که محال است در برابر قدرت بیکران اگر موجودی با اراده کار می کند این ابزار نمی خواهد این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه که فرمود: «فَاعِلٌ لَا يَمَعْنَى الْحَرَكَاتِ» (۲) همین است اگر کسی با اراده کار می کند نه با ابزار معنا ندارد که یکی آسان باشد یکی آسان تر فرمود: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» ما این را برای تفهیم شما گفتیم مبدا خیال بکنید که قیامت برای خدا آسان تر از دنیاست همه اش آسان است علی وزان واحد است اگر کسی با اراده کار می کند الآن هم شما تصور کنید یک قطره آب را تصور کنید اقیانوس اطلس را برای شما سختی ندارد برای اینکه با اراده اقیانوس را تصور کردید با اراده یک قطره را تصور کردید اگر کار با اراده است نه با اعضا و جوارح و ادوات فرقی بین آسان و آسان تر، دشوار و دشوارتر نیست «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى». خب، در اینجا فرمود حتماً ما اینها را محشور می کنیم.

ص: ۲۵۵

۱- (۲۵). سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۲- (۲۶). نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

پرسش: در اینجا کدام ذرات که جمع می شود.

پاسخ: هر ذره ای که جمع بشود عین بدن انسان است مثل دنیا دیگر، در دنیا تمام این ذرات بدن ما هشت، ده بار عوض شده هر ذره ای را که روح ما پذیرفت و او را پروراند ماییم، بدن ماست اگر کسی در بیست سال قبل سرقتی کرده و محکوم شده به قطع ید بعد تصادفی کرده و دستهایش قطع شده و کسانی که به ضربه ی مغزی از بین رفتند هنوز دستشان گرم بود آن دست را به این دست این شخص پیوند زدند دست او گرفته دست اوست بعد از اینکه او را به محکمه بردند دستش را قطع می کنند این دیگر نمی تواند بگوید آقا این دست، دست دیگری است که هر ذره ای که بدن ما، روح ما آن را بپذیرد و پروراند بدن ماست اگر این شخصی که بیست سال قبل سرقت کرد و محکوم شد به قطع ید در تصادفی این دستش قطع بشود و کسی که گرفتار مرگ مغزی شد دستش گرم بود فوراً به این دست پیوند بزنند و بگیرد و بعد از چند سال این گرفتار محکمه ی عدل اسلامی بشود این دست همان دست است دیگر این دیگر نمی تواند بگوید آقا این دستم پیوندی است که، اگر ذرات پشت سر هم در تغییر است و اگر این پیوندها هم هست و مصحح هویت ماست معلوم می شود که ذره ی خاص بدن خاص در هویت ما دخیل نیست هر ذره ای را که روح ما بپذیرد بدن ما خواهد بود.

«و الحمد لله رب العالمین»

ص: ۲۵۶

Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَّيْكَ لَنَخْشُرَنَّهِنَّ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّهِنَّ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَنتَهِمَ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوت و بسیاری از مشکلات مردم آن روز و امروز هم فراموشی مسئله ی قیامت و معاد است و درباره ی قیامت هم دو مطلب بسیار مهم است یکی اصل امکان معاد و دیگری ضرورت معاد در این بخش شبهه ی آنها ذکر شده درباره ی معاد و در جواب به هر دو مطلب پرداختند که هم اعاده ی این انسانها در قیامت ممکن است، احیای مجدد ممکن است و هم اینکه این احیای مجدد ضروری است و آنها که این اشکال را دارند منشأ اشکال اینها را هم قرآن بررسی می کند اینها سه گروه اند بعضیها بر اساس شبهه ی علمی اشکال دارند می گویند وقتی انسان پوسیده شد و از بین رفت دوباره زنده خواهد شد نظیر آنچه در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» است بعضیها مشکل علمی و شبهه ی علمی برای آنها مطرح نیست سخن از اعاده ی معدوم یا اعاده ی مثل یا اعاده ی عین برای اینها مطرح نیست بسیاری از افراد که معاد را فراموش کردند منشأ فراموشی معاد یا انکار معاد به تعبیر قرآن کریم شبهه ی علمی نیست بلکه شهوت عملی است می خواهند جلویشان باز باشد که آنها هم گروه دوم اند بخشی از آیات ناظر به آنهاست. گروه سوم مبتلا به هر دو بیماری اند هم مبتلا به شبهه ی علمی اند هم مبتلا به شهوت عملی. در قرآن کریم سوره ی مبارکه ی «القیامه» که اصلاً به نام همین حقیقت است به هر دو جهت پرداخت جامع اینها هم ممکن است چون اینها به نحو منفصله ی مانع‌الخلو است که اجتماع را شاید. در سوره ی مبارکه ی «القیامه» آمده است «لَا- أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ * أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ» (۱) انسان فکر می کند وقتی پوسید کسی این استخوان را دوباره زنده نمی کند شبهه ی همان کسی که جریانش در بخش سوره ی مبارکه ی «یس» آمده همین است آیه ی ۷۷ به بعد سوره ی مبارکه ی «یس» در همین زمینه است «أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيءٌ مُبِينٌ» در برابر ذات اقدس الهی یک خصومت روشنی دارد یک دشمن آشکاری است «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» این همان داستان معروف است که آن شخص از کنار گورستان می گذشت استخوان سر کسی، جمجمه ی کسی یا بالآخره استخوان بدن کسی را از قبر دید بیرون آمد و در آورد حضور مبارکه ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد چون این استخوان در شرف پوک شدن و پودر شدن و پوسیدن بود این استخوان را پوک کرد و به صورت پودر در آورد عرض کرد «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» حالا که رمیم شد، مرموم شد، پودر شد به صورت آرد در آمد چه کسی این را زنده می کند «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» در این بخش سوره ی مبارکه ی «القیامه» هم به همین صورت است «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۲) ما نه تنها استخوان او را می توانیم به حال اول برگردانیم بلکه بنان و سرانگشت او را هم به حالت اول برمی گردانیم که این را گفتند جزء معجزات قرآن کریم است این انگشت نگاریها برای همین است که امضاها قابل جعل هست ولی انگشت نگاری قابل جعل نیست هیچ کسی در بین این هفتاد میلیارد سرانگشت

کسی شبیه سرانگشت دیگری نیست از بس این خطوط دقیق و ظریف و حساب شده تنظیم شده است سرانگشت هیچ کسی شبیه سرانگشت دیگری نیست لذا انگشت نگاری قابل جعل نیست. فرمود: «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ» (۲) این شبیه ی علمی اینها برطرف شد برای اینکه خدای سبحان اصلاً اینها را ایجاد کرده وقتی چیزی نبود و خدا ایجاد کرد حالا که هست و متفَرَّق شد یقیناً می تواند.

ص: ۲۵۷

۱- (۱). سوره ی قیامت، آیات ۱ _ ۳.

۲- (۲). سوره ی قیامت، آیات ۳ _ ۴.

۳- (۳). سوره ی قیامت، آیه ی ۴.

پرسش: آقا این جمله با کفالتی که در شبیه ی آکل و مأکول دارد جمع می شود.

پاسخ: آن شاید دهها بار گفته شد باز هم ممکن است برای بار صدم هم گفته بشود که کسانی نبودند بشوند.

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَ أَمَامَهُ» (۱) این برای شهوت عملی است فرمود این مشکل علمی ندارد این اگر می خواهد بگوید که چگونه انسان زنده می شود خب کسی که هیچ را انسان کرد الآن که روح قبلاً مسبوق به عدم بود خدا روح آفرید بدن مسبوق به عدم بود بدن آفرید روح را به بدن افاضه کرد شده انسان خب همه ی اینها که الآن هستند روح که نابود نمی شود چون وفات می کنند نه فوت «يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (۲) روح که از بین نمی رود بدن هم پراکنده است جمع می کنند فرمود پس شما شبیه ی علمی ندارید مشکلاتان شهوت عملی است یعنی می خواهید جلویتان باز باشد «بَلْ»، «بَلْ» یعنی «بَلْ» یعنی آن مشکل نیست «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ» همین انسان منکر معاد «لِيَفْجَرَ أَمَامَهُ» می خواهد جلوییش باز باشد اگر قیامت هست مسئولیت هست بهشت و جهنم هست بالأخره یک خط قرمزی هست این نمی خواهد خط قرمز باشد پس او شبیه ی علمی ندارد هر چه دارد شبیه ی علمی است «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَ أَمَامَهُ» جلوییش باز باشد بعضیها مبتلا به هر دو بیماری اند هم گرفتار شبیه ی علمی اند هم گرفتار شبیه ی علمی چون سوره ی مبارکه ی «القیامه» مخصوص این کار است به هر دو امر جواب داده هم شبیه ی علمی هم شبیه ی علمی مرتب در آن سوره به این دو مطلب پرداخت بعد در پایان آن سوره هم فرمود اگر معاد نباشد انسان می شود پوچ، زندگی می شود پوچ، عالم می شود پوچ خب برای چه خلق شده انسان، تلاش و کوشش بکند که بعد نابود بشود، بشود خاک خب اینکه معقول نیست این می شود عبث فرمود: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (۳) پس امکان معاد برای آن است که مبدأ محقق شد کسی که بتواند این سه جزء معدوم را موجود کند این دو جزء موجود را هم دوباره می تواند به هم پیوند بدهد این محذوری ندارد که این امکان معاد که المعاد ممکن، اما اگر بگوییم المعاد لا ریب فیه یعنی المعاد حق بالضروره که بشود وجوب و ضرورت معاد آن را از این آیاتی که فرمود ما بی هدف خلق نکردیم «مَّا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (۴) در بخشی از موارد «مَا بَيْنَهُمَا لِأَعِينِ» (۵) و امثال ذلک ما بازیگر نیستیم که این بشود لهو و لعب اگر هدفی در کار نباشد انسان با مُردن بپوسد و بشود پوچ خب فایده ندارد که پس هدف هست. «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» «سُدًى؟» یعنی باطل و عاطل و یاوه خیال می کنی یاوه است یعنی می میرد و می

پوسد و دیگر هیچ یا نه، هدفی دارد «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَحَ مِنْ مَنًى يُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى * أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى» (۶) که این بخش مربوط به امکان است در اثنا مربوط به ضرورت است. خب، در این بخش سوره ی مبارکه ی «مریم» که محل بحث است سوگند یاد کرده در بعد از اینکه آن مقام اول تثبیت شد یعنی امکان معاد تثبیت شد که فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» جواب داد «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْئًا» ما در بین این سه کار آن دو کار را نکردیم یک کار را کردیم ما عدم را وجود نکردیم تا بشود جمع نقیضین ما از عدم چیزی نساختم که بشود خلق از عدم تا کسی بگوید عدم که مبدأ قابل نیست دو یعنی دو، ما آن کار سوم را کردیم چیزی که قبلاً «لیس» تا مه داشت در مقطعی بعد «کان» تا مه به آن دادیم نه اینکه «لیس» تا مه را «کان» تا مه کردیم که بشود جمع نقیضین نه اینکه از «لیس» تا مه «کان» تا مه را آوردیم که عدم بشود مبدأ چیزی که در یک مقطع نبود در مقطع دیگر به بار آوردیم پس آن شبهه ی اول برطرف می شود «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْئًا» این برای امکان، اما حتماً معاد حق است برای اینکه هر کسی باید به اعمالش برسد دیگر اگر هر کسی ظلمی کرد هر کسی خلاقی کرد تعدی کرد حسابی نباشد کتابی نباشد می شود هرج و مرج درباره ی یک عده ی دیگر فرمود: «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ» (۷) یک عده در هرج و مرج زندگی می کنند ولی ما که در هرج و مرج نیستیم مریج یعنی مریج یعنی در هرج و مرج زندگی می کنند ولی ما که کارمان منظم است که «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (۸) «کل شیء عندنا بقدر»، «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» (۹) همه قدر و اندازه دارد یک عده «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ» در هرج و مرج به سر می برند اما ما که کارمان منظم است خب اگر خدا کارش منظم است افراد را همین طور رها کرده این همه «فَتَلَهُمُ الْآلَاءُ بَغْيًا بَغْيًا» (۱۰) در عالم هست، «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۱۱) هست همه ی اینها هدر می رود یا بالأخره یک حساب و کتابی در عالم هست فرمود قسم به پروردگار تو، تو شایسته ی خطاب من هستی قسم به پروردگار تو جریان بعث که مفروغ عنه است ما بعد البعث را سخن می گویم که حشر است آنها اشکالشان در بعث بود در مقام اول در جواب در مقام ثانی ذات اقدس الهی از حشر سخن می گوید که از جمع حشر یعنی جمع این حشر بعد از بعث من القبور است وقتی از قبر مُنْبِعِث شدند با هم جمع می شوند «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ» (۱۲) فرمود اصل بعث مفروغ عنه است ولی همه تان را ما کنار جهنم می بریم بالأخره آنجا جای حساب و کتاب است دیگر اگر حسابی نباشد، کتابی نباشد افراد برجسته به نتایجتان نرسند و افراد تبهکار کفر نینند می شود هرج و مرج، می شود بی نظمی ولی «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»، «وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» (۱۳) و مانند آن، خب.

ص: ۲۵۸

- ۱- (۴) . سوره ی قیامت، آیه ی ۵.
- ۲- (۵) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.
- ۳- (۶) . سوره ی قیامت، آیه ی ۳۶.
- ۴- (۷) . سوره ی حجر، آیه ی ۸۵.
- ۵- (۸) . سوره ی دخان، آیه ی ۳۸.
- ۶- (۹) . سوره ی قیامت، آیات ۳۶ _ ۴۰.

- ۷- (۱۰). سوره ی ق، آیه ی ۵.
- ۸- (۱۱). سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.
- ۹- (۱۲). سوره ی رعد، آیه ی ۸.
- ۱۰- (۱۳). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۱.
- ۱۱- (۱۴). سوره ی آل عمران، آیه ی ۲۱.
- ۱۲- (۱۵). سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.
- ۱۳- (۱۶). سوره ی ص، آیه ی ۲۷.

پرسش: تبدیل لیس تاّمه به کان تاّمه فرمودند اشکال چیست؟

پاسخ: آن را اگر بخواهد منقلب بکند جمع نقیضین است مثلاً الف در حین اینکه معدوم است موجود بشود.

پرسش:

پاسخ: بسیار خب، می گویم کان الألف معدوما فصار موجوداً یعنی جمع، اجتماع الوجود والعدم اما اگر بگویم «کان الألف فی الأمس معدوما» یعنی «لم یکن» باز گشت این قضیه به قضیه سالبه است «لم یکن الألف فی الأمس موجوداً أو لدى الله الألف فی اليوم» این درست است اما بگویم در دیروز که الف موجود نبود همان دیروز خدا الف را موجود کند یعنی جمع بین موجود و عدم یا بگویم آن عدم را مبدأ قابلی قرار بدهد از عدم وجود به بار بیاورد عدم که مبدأ قابلی نیست آن دو قسّمش محال است این قسّمش حق است.

خب، «فَوَرَّبَكَ لَنَحْشُرَنَّهٗمُ وَالشَّيَاطِينَ» ما اینها را با همراهانشان می آوریم پس سخن از بعث نیست سخن از مقام اول بود فرمود: «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» پس بعث حق است، اخراج از زمین و احیای موتا حق است و مانند آن، اما ما همه ی اینها را تک تک اینها را با همراهانشان می آوریم کسی بود بالأخره اینها را گمراه کرد و بلکه اینها به دنبال او راه افتادند چون شیطان فقط دعوت می کند یک عده هم به دنبال او راه می افتند در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» بحثش گذشت که شیطان در قیامت می گوید «لَا تُلْهُمُونِي وَلَوْ مَوَا أَنفَسِي كُمْ مَا أَنَا بِمُضِرِّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّحِي» (۱) نه شما امروز به داد من می رسید نه من به داد شما می رسم مرا سرزنش نکنید خودتان را سرزنش بکنید من یک دعوت نامه فرستادم می خواستید نیاید خب عقل داشتید فطرت داشتید از درون، وحی و نبوّت داشتید از بیرون این همه دعوت انبیا هم بود خب من هم دعوت کردم می خواستید نیاید من کاری نداشتم با شما که شما به دنبال من راه افتادید فرمود: «فَوَرَّبَكَ لَنَحْشُرَنَّهٗمُ وَالشَّيَاطِينَ» سوگند هست، لام هست، نون تأکید ثقیله هست اینها را با شیاطین محشور می کنیم. در سوره ی مبارکه ی «نساء» و سایر سور فرمود هر که با شیطان باشد با رفیق بدی است «مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» همراه بدی دارد آیه ی ۳۸ سوره ی مبارکه ی «نساء» این بود «وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِآيَاتِهِ الْآخِرَةِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» خب بالأخره این وسوسه که هست بخت و اتفاق و شانس و تصادف که خرافه است خودبه خود که این وسوسه پدید نیامده این میل به طرف گناه پیدا می شود، این وسوسه و خاطرات تلخ به طرف گناه پیدا می شود این مبدأ فاعلی دارد دیگر اینها که عقل و فطرت اینها را نینداختند، انبیا نینداختند، فرشته ها نینداختند این همه «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيَّ أَوْلِيَائِهِمْ» (۲) دیگر خب، در قرآن هم فرمود: «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (۳) اگر یک وقت خاطراتی آمد فوراً پناه ببر نه اینکه بگو «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» این «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» گفتن یک ذکر لفظی است ثواب مخصوص خودش هم دارد اما «فَاسْتَعِذْ» نه یعنی «قل أعوذ بالله» «فَاسْتَعِذْ» یعنی پناه ببر آن وقتی که در این جریان دفاع مقدس مناطق مسکونی را بمباران می کردند به ما می گفتند وقتی آژیر خطر شنیدید بروید در پناهگاه معنایش این نیست که وقتی آژیر خطر را شنیدید در همان خیابان بایستید بگویید من می خواهم بروم پناهگاه خب اینکه آدم را از خطر حفظ نمی کند این «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» که آدم را از خطر حفظ نمی کند انسان باید احساس هراس بکند برود در پناهگاه دیگر چطور وقتی یک بیمار صعب العلاج دارد برای شفای او مضطرب است، مضطرب است یعنی رفت در خانه ی «أَمَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ» (۴) دیگر این حالت را می گویند پناه

بردن فرمود: «وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (۵) برو در پناهگاه او هم خودش دژبان است اینکه فرمود: «کلمه لا اله الا الله حصنی» (۶) «حصن» یعنی دژ یعنی قلعه من دژبانم همیشه هم هستم در هم همیشه باز است بیاید این داخل این چنین نیست که حصن الهی یک وقت باز باشد یک وقت باز نباشد یا دیگری دم در باشد راه ندهد که اگر گفت «حصنی» یعنی «حصنی» دیگر یعنی قلعه ی من است من دژبانم این دژ است این هم من هستم همیشه هم حضور دارم خب اگر چنین حالت است آدم باید احساس خطر بکند بفهمد کجا باید برود دیگر اگر این کار را نکرد به دنبال این وسوسه ها حرکت کرد «مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» (۷) بد همراهی است مرتب دارد آدم را گمراه می کند چقدر این قرآن کریم لطیف است می فرماید شما مواظب باشید با چه کسی دارید معامله می کنید با کسی معامله کنید که عوض و معوض هر دو را به شما بدهد با کسی معامله نکنید که عوض و معوض هر دو را بگیرد اگر می گویند تجارت خدا مریحه هست «يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ»، (۸) «رَبِحتُ تِجَارَتُهُمْ» (۹) و مانند آن معنایش این نیست که ما با خدا تجارت می کنیم سود می بریم معنایش این است که این تجارت آن قدر سودآور است که او عوض و معوض هر دو را به ما می دهد ما اگر جانمان، مالمان، آبرویمان را در راه دین او صرف بکنیم این چه کار می کند یک چیز دیگر به ما می دهد یا اینها را کامل می کند می پروراند شکوفا می کند چیزی هم روی آن می گذارد به ما می دهد عوض و معوض هر دو را به ما می دهد اگر با شیطان معامله کردیم خسارت می بینیم یعنی چه، یعنی عوض و معوض هر دو را او می گیرد ما را به عنوان برده و مرکب و مرکوب می گیرد از ما سواری می خواهد ما را که در جهاد اوسط شیطان نمی گُشد که اگر بکشد مردار به درد او نمی خورد که فرق اساسی جبهه ی جهاد اکبر و اصغر این است که در جهاد اصغر یعنی جنگ بیرونی حالا یا مجروح می کنند یا می گُشد یا اسیر می گیرند ولی در جریان جبهه ی جهاد اکبر او نه مجروح می کند نه اسیر می گیرد او سالم زنده نگه می دارد برای اسیری نمی خواهد بکشد او سواری می خواهد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که «لَأَخْتَبِكُنَّ ذُرِّيَّتَهُ» (۱۰) من احتناک می کنم یعنی سوارشان می شوم اینها می شوند مرکب من حنک و تحت حنک اینها در اختیار من است من می شود مُحْتَنِك اینها می شوند مُحْتَنَك یعنی حنک باخته خب این سوارکار مسلط احتناک کرده دیگر حنک و تحت حنک اسب را گرفته افسارش را گرفته سواری هم می گیرد می گوید من سواری می خواهم بنابراین اگر کسی به دنبال شیطان رفت این چنین نیست که قدری ضرر بکند یا ورشکست بشود عوض و معوض هر دو را او می برد لذا این می شود تابع او چنین خسارتی در پیش است لذا فرمود: «وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» (۱۱) خب انسان اعداؤ او همین شیطان است دیگر چون تمام خسارتها را از او می بیند با او محشور می شود با او هم باید زندگی کند با او هم باید جهنم برود «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (۱۲) خب چه خسارتی بدتر از این فرمود: «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَنْخَضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًا» کسی که تمام خسارتها را انسان از او دید با او باید محشور بشود با او باید زندگی کند با او باید بسوزد می بریم کنار جهنم اینها را به زانو در می آوریم.

ص: ۲۵۹

۱- (۱۷). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.

۲- (۱۸). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.

۳- (۱۹). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۰.

۴- (۲۰). سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

- ۵- (۲۱) . سورة ی اعراف، آیه ی ۲۰۰.
- ۶- (۲۲) . بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.
- ۷- (۲۳) . سورة ی نساء، آیه ی ۳۸.
- ۸- (۲۴) . سورة ی فاطر، آیه ی ۲۹.
- ۹- (۲۵) . سورة ی بقره، آیه ی ۱۶.
- ۱۰- (۲۶) . سورة ی اسراء، آیه ی ۶۲.
- ۱۱- (۲۷) . سورة ی نساء، آیه ی ۳۸.
- ۱۲- (۲۸) . سورة ی ص، آیه ی ۸۵.

در مسئله ی «أَوَّلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ» بعضی از اهل معرفت در تفسیرشان در ذیل این آیه گفتند این ناظر به آن است که انسان جمیع علوم را خدای سبحان به او عطا کرده است منتها وقتی به بدن تعلق گرفته فراموش کرد آن علوم را و اگر چیزی را با شنیدن یا خواندن فرا بگیرد تذکره است نه تعلیم ابتدایی آنها که تفکر افلاطونی داشتند چنین فرمایشی هم دارند اثبات آن مدعا با این آیه دشوار است که ما بگوییم جمیع علوم را خدای سبحان به انسان داد منتها وقتی به بدن متعلق شده است فراموش کرده و اگر چیزی را به او یاد بدهند در حقیقت تذکره است نه تعلیم ابتدایی، اما از اینکه فرمود: «أَوَّلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ» در خصوص این مورد درست است بالأخره انسان که خلق شد وقتی بررسی می کند می بیند که خدا او را خلق کرد دیگر حالا اگر در مرحله ی بقاء درباره ی معاد شک بکند می گوید تو که قبلاً این مطلب را عالم بودی که خدا تو را آفرید و خدا «بِکُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است چرا به یاد آن مطلب نیستی اگر به یاد آن مطلب باشی دیگر درباره ی معاد اشکال نمی کنی بنابراین اثبات اینکه جمیع علوم تذکره است و انسان به جمیع علوم عالم شده است به تعلیم الهی با این آیه دشوار است. خب، «أَوَّلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا * فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًا» (۱) - در سوره ی مبارکه ی «فجر» خواهیم دید که بالأخره ظاهر قرآن این است که ما دوتا جهنم داریم یک جهنم غیر منقول همان جهنم معروف است که همه ی ما او را می شناسیم یک جهنم منقول داریم آن جهنم منقول چیست، که «وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى» (۲) ملاحظه فرمودید ذیل این آیه روایاتی است که حالا عده ای از فرشتگان با زنجیر جهنم را می آورند این کدام جهنم است، چه کسی است که جهنم می شود، چه چیزی است که جهنم می شود، این جهنم منقول چیست آن را باید در سوره ی مبارکه ی «فجر» مشخص کرد که فرمود آن روز ما جهنم را می آوریم «وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى» خب، اما این همان جهنم معروف است اینها را ما کنار جهنم می بریم «حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًا» به زانو در می آوریم برخیها گفتند که این جثوه است یعنی کوبه، تپه شده، کُپه کُپه می آوریم اما نه خب «جثی؟ علی رقبه» یعنی به زانو در می آیند بعد می فهمیم که کدام یکی را که گناهکارتر است جزء ائمه کفر است اینها را باید زودتر جهنم بیندازیم اینها باید که وقود النار باشند به وسیله ی اینها آتش افروخته تر بشود دیگران که در دنیا با اغوای اینها سوختند در آخرت هم با آتش اینها بسوزند چون یک عده وقود نارند بالأخره این وقود یعنی آتش زنه یا آتش گیره آنها مقدم اند آن را می گذارند بعد یک عده ی دیگر سوخته می شوند فرمود آن که عَتَوْ و سرکشی و طغیان و بغی اش بیش از همه است آنها را ما می اندازیم اول در جهنم آنها ما می دانیم که «أَوَّلَىٰ بِهَا صِلَاتًا» این «صِلَاتِی» با «تصلیه» فرق می کند چون یکی باب ثلاثی مجرد است دیگری مزید یک عده «يَصِلَى النَّارَ» هستند که «يَصِلَى النَّارَ الْكُبْرَى» (۳) یک عده «وَتَصِلِيهِ جَحِيمٌ» (۴) هستند آن «صِلَاتِی» که ثلاثی مجرّد است همین روسوزی است سوختن در آتش است اما تصلیه درون سوزی و بیرون سوزی و حاشیه سوزی و متن سوزی و اینهاست که این یک پارچه می شود آتش می شود «تَصِلِيهِ جَحِيمٌ» می فرماید ما می دانیم چه کسی «أَوَّلَىٰ بِهَا صِلَاتًا» است چه کسی باید روسوزی بشود، چه کسی باید درون سوزی بشود، چه کسی وقود است، چه کسی غیر وقود است ما اینها را می شناسیم آن که عَتَوْ و فساد و طغیان بیش از دیگران است آنها را انتخاب می کنیم «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» شیعہ یعنی هر گروه، طایفه هر گروه را شیعہ می گویند برای اینکه باعث شیوع آن مکتب اند باعث شیوع آن منطق اند از یک جهت یا به دنبال یک رهبر حرکت می کنند مشایع اند، بدرقه کننده اند، پیروان از این جهت بالأخره یا شیوع است یا بدرقه کردن از این جهت هر فرقه ای را می گویند شیعہ «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» می بینیم «أَنَّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» چون هیچ کسی بدتر از انسان نیست حتی ابلیس بالأخره ابلیس معصیت کرده استکبار کرده یعنی در برابر خدا صریحاً اظهار نظر کرده اما دیگر نگفته «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (۵) هیچ موجودی مثل انسان سرکش نیست فرشته ها که اصلاً این حرفها را

ندارند «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» (۶) اند، «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ» (۷) اند و مانند آن در جن هم عُتَاد و طُغَات و مَرْدَه هستند مَرْدَه جمع مارد است یعنی متمرد جمع مرید نیست اینها ماردند شیطان هم مارد است متمرد است اما این قدر سرکش نیست بگوید «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» این فقط انسان است که آن قدرتی که خدای سبحان به او داد او را اگر بخواهد بی جا مصرف کند می شود «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» آن را اگر بخواهد به جا مصرف کند همین کلمات نورانی سه گانه وجود مبارک حضرت امیر است «إلهی کفی؟ بی عزاً اُنْ اُکون لک عبدا و کفی؟ بی فخراً اُنْ تکون لی ربّاً اُنْتَ کما اُحِبُّ فاجعلنی کما تُحِبُّ» (۸) که از این زیباتر دیگر رسم نیست آن قدرت را اگر انسان در راه صحیح به کار ببرد این کلمات نورانی حضرت امیر می شود، اگر در راه باطل به کار ببرد «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» است درست است که ابلیس خطرناک است و وسوسه می کند ولی انسان وقتی در راه طغیان بیفتد از ابلیس شقی تر در می آید برای اینکه هیچ وقت ابلیس ادّعای ربوبیت نکرده اما انسان است که ادّعای ربوبیت می کند از یک سو که نمرود گفت «أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ» (۹) یا بالا-ترین مرحله را ادعا دارد «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» که کار فرعون بود «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا».

ص: ۲۶۰

۱- (۲۹) . سوره ی مریم، آیات ۶۷ و ۶۸.

۲- (۳۰) . سوره ی فجر، آیه ی ۲۳.

۳- (۳۱) . سوره ی اعلی، آیه ۱۲۴.

۴- (۳۲) . سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.

۵- (۳۳) . سوره ی نازعات، آیه ی ۲۴.

۶- (۳۴) . سوره ی فرقان، آیه ی ۶۳.

۷- (۳۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۸- (۳۶) . بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۴۰۲.

۹- (۳۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸.

.Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوت و یکی از دشوارترین مسائل آن روز چه اینکه امروز هم همین طور است جریان معاد و تذکره ی معاد است قرآن کریم در سور مکی مکرر اشکال منکران معاد یا استبعاد آنها را ذکر می کند تنها انسان کافر نیست که درباره ی حیات بعد از مرگ سوالی دارد بلکه غالباً انسان این مطلب را می پرسند که «إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» درباره ی «مِتُّ» و «مِتُّ» مشابهش قبلاً گذشت که این از «مات، يمات» است که متکلم وحده اش بشود «مِتُّ» مثل «خفْتُ» یا «مات، يموت» است که متکلم وحده اش بشود «مِتُّ» نظیر «قُلْتُ» این بحثش قبلاً گذشت «سوف» هم آوردند برای اینکه فاصله ی بین مرگ و حیات مجدد است آنها برهانی بر خلاف اقامه نکردند تمام حرفهای منکران معاد به استبعاد برمی گردد در قرآن کریم فرمود اینها دلیل قانع کننده ای که خودشان را لااقل قانع بکنند ندارد «وَمَا نَحْنُ بِمُشْتِقِينَ» (۱) اینها یقین ندارند که بعد از مرگ خبری نیست و حیات بعد از مرگ نیست فقط استبعاد می کنند می گویند «رَجَعُ بَعِيدٌ» (۲) یک امر مُسْتَبَعَد است یک چیز بعیدی است و تعجب می کنند از حیات بعد از موت سرش این است که منشأ معرفت شناسی اینها فقط حس است و عقل تجربی اگر بدانند که منشأ اصلی معرفت، علوم متعارفه و عقل تجریدی است و نه تجربی حتی در مسائل عقل تجربی اگر آن علوم متعارفه ی عقل تجریدی نباشد هیچ قطعی در حوزه ی حس و تجربه پدید نمی آید چنین فکری نمی کنند بنابراین آنها در حد استبعاد سخن می گویند تعبیرشان این است که چطور می شود که ما بعد از مرگ زنده بشویم.

ص: ۲۶۱

۱- (۱). سوره ی جاثیه، آیه ی ۳۲.

۲- (۲). سوره ی ق، آیه ی ۳.

مطلب دیگر آن است که همین سخن در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت آنجا مفصل تر بحث شد یعنی در سه فصل بحث شد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۹۸ و ۹۹ در سه فصل بحث شد «ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَوَلَا نَحْيَاهُمْ أَن يَخْلُقُوا» در حد استبعاد «أَوَلَا نَحْيَاهُمْ أَن يَخْلُقُوا» در ذیل آیه ی ۹۸ و ۹۹ سوره ی مبارکه ی «اسراء» سه فصل بحث

شد یکی اینکه انسان از نظر روح عین همان انسانی است که در دنیا بود بدون کمترین تفاوت سخن از عیّت است نه مثلیّت. در فصل دوم از نظر هویت نه خصوص روح از نظر هویت و حقیقت انسان بعدالموت عین انسان دنیاست نه مثل او. فصل سوم درباره ی خصوص بدن اوست در عین حال که انسان با بدن هست هر جا قرآن کریم از بدن انسان سخن می گوید عیّت را به کار نمی برد سخن از مثلیّت است در همان آیه ی ۹۹ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود که «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» نه «أَنْ يَخْلُقَهُمْ» در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» که محور اصلی همان استبعاد بود آیه ی ۸۰ و ۸۱ این است آن که اشکال کرد در آیه ی ۷۹ سوره ی «یس» گفت «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» در آیه ی ۸۱ می فرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» در سوره ی مبارکه ی «واقعه» آنجا که سخن از جریان احیای بعدالموت است می فرماید ما قادریم که امثال اینها را دوباره خلق کنیم آیه ی ۵۹ به بعد سوره ی مبارکه ی «واقعه» این است که «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» شما سابق باشید ما مسبوق باشیم، شما جلو بیفتید ما عقب بیفتیم ما دسترسی به شما نداشته باشیم نتوانیم شما را دوباره زنده کنیم این طور نیست «وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ؟ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ» خب هر جا یعنی هر جای قرآن سخن از فصل سوم شد سخن از عیّت نیست سخن از مثلیّت است و راهش هم همان است که وقتی از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال شده چگونه بدن قبلی در ذیل آیه ی «كُلَّمَا نَفَثَتْ جَنَّتْ جُلُودُهُمْ يَدُلُّنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (۱) آنجا این روایت هست مرحوم طبرسی هم در احتجاج این روایت را نقل می کند که چگونه بدن اول از بین رفت بدن دوم باید معذب بشود حضرت فرمود: «هی هی و هی غیرها» (۲) یعنی این از نظر هویت همان است از نظر جرم و ماده و ابزار اولی غیر از آن است بعد آن مُشْتَكِلِ عرض کرد شما نمونه ای برای من بیاورید حضرت فرمود شما این قالب خشت گیری را می بینید که این خشت مال قالبی دارد خشت را در این قالب می ریزد این کم کم خشک می شود دوباره این خشت را ممکن است در بیاورد نرمش بکند خاک بکند دوباره آب بریزد گل بکند در این قالب بریزد بشود خشت فرمود: «هی هی و هی غیرها» اگر دوتا هستند دیگر عیّت محال است عیّت معنایش آن است که کثرت در کار نیست الف با الف دوتا نیست هر چیزی خودش، خودش است اما اگر همین الف در دنیایی عالم موجود بود بعد از بین رفت دوباره در عالم دیگر بخواهد موجود بشود در آن دو فصل عیّت محفوظ است برای اینکه چیزی از بین نرفته یعنی از نظر هویت عین آن است یک، از نظر روح عین آن است دو، چیزی از بین نرفته اما از نظر بدن چون اولی از بین رفته دومی آمده دیگر نمی شود دومی عین اول باشد عین اول یعنی هیچ امتیازی نیست در حالی که ما بگوییم یکی اول است یکی دوم، یکی مبدأ است یکی معاد لذا قرآن کریم در فصل سوم که سخن از بدن است هر جا سخن از اعاده ی بدن را مطرح می کند سخن از مثل است، خب.

ص: ۲۶۲

۱- (۳). سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

۲- (۴). الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۲.

پرسش: اشاره به مثالی بودن بدن آخرتی ندارد.

پاسخ: نه.

پرسش: بعد این «تُبَدَّل» (۱).

پاسخ: یعنی اینکه تبدیل می کنیم

پاسخ: بله، مثل شما را حالا آن بدن آخرت چگونه است آن را باید با ادله ی دیگر از روایات و آیات به دست آورد این فقط ثابت می کند که عین او نیست روح عین اوست برای اینکه از بین نرفته مسافری از جایی به جای دیگر رفته عین اوست دیگر هویت انسان هم طبق بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) که فرمود: «أصل الانسان لُثْبُهُ» (۲) هویت انسان هم به روح اوست روح هم که تغییرپذیر نیست هویت چون محفوظ به روح است روح هم ثابت است پس هویت عین اوست الآن بارها گفته شد که در طی عمر کسی که هشتاد سال زندگی می کند حداقل هشت بار تمام ذرات بدنش عوض شد مخصوصاً اگر این مثالهایی که بعدها ذکر شده یعنی اگر کسی دستش قطع بشود دست دیگری را پیوند بزنند تا نگرفته حکم فقهی و کلامی اش محفوظ است یعنی اگر مسلمانی دستش قطع بشود کافری مرگ مغزی داشته باشد دستش که گرم است از او قطع بکنند به این بزنند تا کاملاً نگیرد این دست نجس است برای اینکه میتة است مردار است مبان من الحی است مسلمان هم باشد همین طور است وقتی گرفت دست اوست این از نظر فقهی، از نظر حقوقی هم همین طور است اگر این شخص که تصادف کرده دستش قطع شده قبلاً سرقت کرده محکوم به قطع ید شده حالا در دسترس نبود یا فرار کرد یا عوامل دیگری بود که نگذاشت او به کیفر برسد بعد از اینکه دستش را جراحی کردند دست دیگری را به او زدند کاملاً گرفته محکمه ی شرع می گوید دستش را باید قطع کرد دیگر این نمی تواند بگوید این دستم غیر از آن دست است چون دست که گناه نمی کند آن که گناه می کند انسان است اگر گناهکار سخن بگوید می گویند اقرار کرده، اگر دیگری درباره ی گناه این گناهکار سخن بگوید می گویند شهادت داده قرآن آنجایی که خود انسان سخن می گوید، می گوید: «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۳) اما آنجا که دست و پا حرف می زند سخن از شهادت است شهادت یعنی شهادت یعنی ما کار نکردیم این کار کرده «لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» (۴) دست که گناه نمی کند، پا که گناه نمی کند این انسان است که دست را به کار بد وادار می کند یا پا به کار بد وادار می کدن چون وقتی دست حرف می زند نمی گویند اقرار کرده با اینکه همین دست سیلی زده اما شخص سیلی می زند، همین دست ابزار سرقت بود ولی شخص سارق است نه دست، دست که حرف می زند نمی گویند اقرار کرده می گویند شهادت داده، انسان که حرف می زند می گویند «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» این سه فصل مبسوطاً در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت.

ص: ۲۶۳

۱- (۵). سوره ی واقعه، آیه ی ۶۱.

۲- (۶). بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۲.

۳- (۷). سوره ی ملک، آیه ی ۱۱.

پرسش: استاد در سوره ی «قیامت» سخن از مثل نیست «أَلَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۱) سخن از مثل نیست.

پاسخ: چرا، آنجاها جزئیات است خطوط کلی آن متشابهات را این آیات مشخص می کند در جریان سوره ی مبارکه ی «یس» که آمده اعتراض کرده «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (۲) جواب داد «يَخْلُقُ مِثْلَهُمْ» (۳) همین جا که محلّ بحث است در سوره ی مبارکه ی «مریم» که «أَإِذَا مَا مِثُّ لَسُوفَ أُخْرَجُ حَيًّا» ذات اقدس الهی می فرماید بله، ما مثل شما را می آوریم در همین محلّ بحث در «لَسُوفَ أُخْرَجُ حَيًّا» در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود که گذشت فرمود ما مثل او آیه ی ۹۹ سوره ی «اسراء» این بود «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» در سوره ی مبارکه ی «واقعه» که محور اصلی بحث آنجاست «عَلَى أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ» (۴) بنابراین چون «هی هی و هی غیرها» (۵) طبق بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) در احتجاج اگر جامع مشترک دارند این از آن جهت عظامه صادق است برای اینکه فرمود: «هی هی» اما «هی غیرها» این خشت دوم همان خشت اول است برای اینکه در آن قالب زده شده اما غیر اوست برای اینکه قبلی بود و خاک شده این همان را دوباره برگرداندند و به صورت دیگر در آوردند خب، این سه فصل چون مبسوطاً گذشت دیگر تکرار نمی کنیم.

ص: ۲۶۴

۱- (۹) . سوره ی قیامت، آیات ۳ _ ۴.

۲- (۱۰) . سوره ی یس، آیه ی ۷۸.

۳- (۱۱) . سوره ی یس، آیه ی ۸۱.

۴- (۱۲) . سوره ی واقعه، آیه ی ۶۱.

۵- (۱۳) . الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۲.

پاسخ: بله به اجزاء مثل ابزار دیگر می گوید دستم نوشت، چشم دید دیگر، مگر ما به اعضا نسبت نمی دهیم مگر نمی گوئیم این باقرینه است مجاز است چشم دید، گوش شنید اما نمی گوئیم چشم گناه کرد این اطاعت و عصیان برای چشم و اعضا و جوارح نیست اگر اعضا و جوارح گناهکار باشند که می شود اقرار نمی شود شهادت آن که متهم و مجرم است به اعضا و جوارح می گوید «قَالُوا لِيُجْلِدَهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا» (۱) دیگر نمی گویند «لَمَّا أَقْرَتمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ» اما وقتی خود انسان حرف می زند می گویند «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسَيَحْصِلُ لَأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۲) آنها که نمی گویند ما اقرار کردیم که آنها که نمی گویند ما گناه کردیم که آنها می گویند تو گناه کردی آنها اصلاً عذاب نمی شوند که انسان را بخواهند عذاب کنند دستش را می سوزانند و گرنه دست که عذاب نمی بیند که، خب.

حالا- این سه فصل چون مبسوطاً، مبسوطاً یعنی مبسوطاً با همه ی شواهد و ادله و اشکالات در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت قبلش هم گذشت البته. اینجا فرمود: «أَوَّلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» این کلمه ی انسان اسم ظاهر آوردن در جایی که ضمیر کافی است دلیل ندارد قبلش فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» اگر در آیه بعد می فرمود: «أَوَّلَا يَذْكُرُهُ» کافی بود دیگر یعنی «أَوَّلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» دیگر اما تکرار اسم ظاهر در جایی که ضمیر کافی است برای اینکه دعوت کند انسانیت با فکر همراه است شایسته ی انسان این است که متفکر باشد و اگر کسی فکر نکند که «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۳) اگر انسان است باید متفکر باشد اگر می فرمود «أَوَّلَا يَذْكُرُهُ» ضمیر می آورد کافی بود لکن برای رعایت این نکته فرمود: «أَوَّلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» عدم را شیء نکرد چیزی که در مقطعی معدوم بود مقطع دیگر موجود شد گرچه همه ی اشیاء در مخزن الهی هستند «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» (۴) اما وجود دنیایی شان سابقه ی عدم دارد در دنیا نبودند ولی در مخزن الهی بودند وجود مخزنی اینها سابقه ی عدم ذاتی دارد برای اینکه اینها ممکن اند، نبودند و خدای سبحان اینها را در مخزنی ایجاد کرده است منتها در دنیا عدم زمانی است در مخزن الهی عدم ذاتی هر چه غیر خداست سابقه ی عدم دارد بالأخره دیگر، خب.

۱- (۱۴). سوره ی فصلت، آیه ی ۲۱.

۲- (۱۵). سوره ی ملک، آیه ی ۱۱.

۳- (۱۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

۴- (۱۷). سوره ی حجر، آیه ی ۲۱.

«أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئًا» این برای امکان، بعد سوگند یاد کرد که حتماً ما اینها را جمع می کنیم در جریان بعث سخنی نیست چون بین الرشد است سخن از حشر است و بعد از حشر، حشر یعنی جمع، محشور یعنی مجموع ما همه ی اینها را جمع می کنیم نه تنها اینها را گذشته ها و آینده ها را که «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ؟ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (۱) همه را جمع می کنیم و اینها که امروز شیطنتی دارند با شیاطینشان جمع می کنیم حالا شیاطین اعم از شیاطین انس و شیاطین جن چون شیاطین الانس هم داریم شیاطین الجن هم داریم اینها را با شیاطینشان جمع می کنیم تا یک عذاب الیمی هم در این معاشرت داشته باشند. در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که «مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» (۲) که آنجا نشانه ی این بود که اینها یک همراهان بدی دارند یا دارد «ذِكْرُ الرَّحْمَنِ نُقِيضُ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (۳) ما این را مقرون می کنیم، همراه می کنیم، هم بند زندانی شان می کنیم که این یک عذاب دردناکی است برایشان ما اینها را با هم محشور می کنیم. خب، اینها را جمع کردیم بعد کجا می بریم «ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّ لَهُمْ جَوْلَ جَهَنَّمَ» اینها را که از قبر در آوردیم اینها را کنار هم جمع می کنیم بعد اینها را حاضر می کنیم احضار می کنیم ما احضار می کنیم نه اینکه می گوئیم برو، اینها را می بریم یک عده احضار می شوند خود این احضار، اهانت است فرمود مخلصون از احضار مصون اند فرمود آنها در قیامت مُحْضَرُونَ اند «إِلَّا عِبَادَنَا الْمَخْلَصِينَ» ما بعضیها را دعوت می کنیم بعضیها را کشان کشان جلب می کنیم ما مردان باتقوا را احضار نمی کنیم «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (۴) دعوت می کنیم اینها هم تشریف می آورند اما یک عده را جلب می کنیم این احضار یک نحوه عذابی است فرمود ما اینها را احضار می کنیم «لَنُخْضِرَنَّ لَهُمْ» کجا می بریم «جَوْلَ جَهَنَّمَ» جهنم خانه ی آتش است نه یعنی آتش آن جِهَنَّمَ یا جِهَنام آن چاه آمده ی سوخت و سوز است این طور نیست که جهنم یعنی آتش، پس جهنم خانه ی آتش است و در جهنم آتش است مثل رودخانه، مثل دریا رودخانه خانه ی رود است دریا خانه ی آب است بنابراین سخن از سوخت و سوخت و سوخت نیست سخن از آتش نیست سخن از جهنم است همه را کنار جهنم جمع می کنیم که اینجا جای آتش است خب، «ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّ لَهُمْ جَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» حالا یا به معنای تپه تپه، کُپه کُپه یا «جاثی» یعنی به زانو افتاده که «تَرَىٰ كُلُّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً» (۵) همه به زانو افتاده اند قدرت حرکت ندارند و مانند آن، در این حال جهنم هم ممکن است مشتعل بشود برای همه نیست ولی اشتعال حالا پیدا شده آوردن کنار جهنم در اینجا که احضار است برای عذاب است در آیه ی ۷۱ که دارد «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» سخن از احضار نیست پس آنجا که احضار است مخصوص جهنمیها، کفار، منافقان و شیاطین همراه با آنها هستند اینها باید گرفتار سوخت و سوزند و باید بسوزند اما بعدیها که فرمود: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» سخن از احضار نیست فرمود «إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا مُحْضَرُهَا» یا «إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا نَحْنُ مُحْضَرُهَا» این طور نیست فرمود همه تان وارد جهنم می شوید آن از پیچیده ترین آیاتی است که حالا باید به آن اشاره بشود. پس اینها را که احضار می کنند برای عذاب است «ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّ لَهُمْ جَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» اینها هم به زانو افتاده اند هم برای عذاب اینها را احضار کردیم.

ص: ۲۶۶

۱- (۱۸). سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۱۹). سوره ی نساء، آیه ی ۳۸.

۳- (۲۰). سوره ی زخرف، آیه ی ۳۶.

۴- (۲۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

پرسش: استاد معذرت می خواهم اینکه می گویم «جلست جلسه»، جلسه یک نوع نشستن ذلیلانه است.

پاسخ: نه، این اصلش «فعول» است منتها این واو تبدیل به یاء شده است برای اینکه آن کسره ی قبلش این را این کار را کرده «بُکِّیَا» (۱) که داشتیم همین طور بود، «جِئِیَا» همین طور است، «عِئِیَا» همین طور است درباره ی اینها چون آن فتحه تبدیل به کسره شد آن واو تبدیل به یاء شد خوب.

حالا اینها را جمع کردیم حالا اینها را احضار کردیم اینها همه ی مردم محشر نیستند اینها تبهکارانند در انداختن در آتش این طور نیست که اول آنها که گناهان کمتری دارند آنها را بیندازیم یا ترتیب را رعایت نکنیم چه گناهکارتر چه گناهکار یکسره به جهنم بیندازیم این طور نیست همان طوری که در دنیا یک عده ائمه کفر بودند که «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۲) در قیامت هم نظیر فرعون کسانی اند که «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» (۳) در قیامت هم این ائمه کفر اول وارد جهنم می شوند بعد پیروانشان به دنبال اینها وارد می شوند ممکن است بعضی از این پیروان را هم عفو بکنند بنابراین اینکه فرمود ما همه ی اینها را می آوریم حالا از این به بعد جهنم هم گذاشته است «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» یعنی «من کلّ فرقه» از این کفار و همراهانشان چه گروهی را «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» آنهایی که این «أَيُّ» را مبنی می دانند همین «أَيُّهُمْ» قرائت می کنند که محلاً منصوب است و مفعول «نزع» باشد آنهایی که معرب دانستند یا به نصب قرائت کردند «أَيُّهُمْ» قرائت کردند یا نه، این «أَيُّهُمْ» را مبتدا دانستند این جمله را منصوب ولی به هر حالا مفعول «نزع» این «أَيُّ» است «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيْهِمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» اول اینها را می گیریم می اندازیم در جهنم که با آن آیه «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» (۴) هماهنگ باشد بعد دیگران را حالا-احتمال اینکه از دیگران عفو بکنیم هست اما «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» مورد عفو ما نیست اینها را می اندازیم در جهنم «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» بعد نسبت به بقیه ما می دانیم از چه کسی عفو بگذریم از چه کسی نگذریم، چه کسی را عفو کنیم چه کسی را عفو نکنیم «ثُمَّ لَنَخُنَّ أَغْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا» که باید «يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى» (۵) بشود یا «تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» (۶) بشود بالأخره برسد به آتش ما بهتر می دانیم لذا گاهی ممکن است که تأخیر بیندازیم مقداری عذابشان در این تأخیر کمتر بشود یا عفو بکنیم یا شفعاء برسند بالأخره ما می دانیم چه کسی را در جهنم بیندازیم اگر ما «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» را عفو می کنیم چون این را برای اولین بار وارد جهنم می کنیم.

ص: ۲۶۷

۱- (۲۳). سوره ی مریم، آیه ی ۵۸.

۲- (۲۴). سوره ی قصص، آیه ی ۴۱.

۳- (۲۵). سوره ی هود، آیه ی ۹۸.

۴- (۲۶). سوره ی هود، آیه ی ۹۸.

۵- (۲۷). سوره ی اعلیٰ؟، آیه ی ۱۲.

۶- (۲۸). سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.

عمده این است «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» دیگر سخن از خصوص کفار و شیاطین و همراهان آنها نیستند سخن از جمیع انسانهاست و سخن از احضار هم نیست فرمود: «إِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» همه ی شما وارد جهنم می شوید «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» هیچ کس نیست که وارد جهنم نشود همه تان وارد جهنم می شوید این «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا» این بحثش حالا به خواست خدا بعداً باید روشن بشود که چه چیزی بر خدا لازم است در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت که «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۱) آن شاید پانزده، شانزده سال فاصله شده باشد شاید تکرارش بی اثر نباشد این باید معلوم بشود که چیزی که بر خدا لازم است یعنی چه، آیا از خدا واجب است یا بر خدا واجب است این مقداری توضیحش خواهد آمد، اما فرمود همه ی شما وارد جهنم می شوید هیچ کس نیست که وارد جهنم نشود حتی مخلصین، «إِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» اما ورود ما هو؟ آیا ورود به معنای دخول است و وارد شدن مصطلح است یعنی در جهنم یحتمل یا ورود به معنای حضور و اشراف است نظیر جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) که وارد مرز مدین شد فرمود: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْكُنُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ» (۲) که «تَدُودَانِ» وقتی موسای کلیم از مصر به مدین آمد در همان ورودی مدین دید یک عده دامدارهایی هستند که برای دامشان از این چاه آب می کشند دوتا دخترچه هم اینها حریم گرفتند تا این مردها برای دامشان آب بگیرند وقتی خلوت شد بروند آب بگیرند «وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ» که «تَدُودَانِ» خب اینجا وقتی وجود مبارک موسای کلیم طبق تعبیر آیه «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» یعنی در چاه افتاد یا «وَرَدَ» به معنی «حَضَرَ»، «وَرَدَ» به معنی «أَشْرَفَ» ورود یا به معنای اشراف و حضور است مثل آیه ی «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» یا نه، ورود به معنی ورود است اما ورود جهنم غیر از سوخت و سوز است ورود جهنم غیر از عذاب است همان طوری که دریا خانه ی آب است وجود مبارک موسی و همراهانش وارد دریا شدند «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» (۳) در یک جا یا «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا» (۴) در جای دیگر، همین دریا که پُر آب است برای موسی و امثال موسی یک بستر خشک «يَبَسًا» که اصلاً پایشان تر نشد اینکه جابر از وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) نقل می کند که وقتی بهشتیها وارد بهشت شدند از پیغمبر سؤال می کنند یا رسول الله! ما در دنیا از قرآن آموختیم که همه وارد جهنم می شوند پس چطور ما وارد نشدیم آمدیم وارد بهشت فرمود شدید او خاموش بود شما از جهنم گذشتید اینکه بزرگان می گویند «جَزَنَاهَا وَهِيَ خَامِدَةٌ» (۵) همین است وقتی از آن بزرگان سؤال کردند که «إِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» حتی شما هم وارد جهنم می شوید فرمود بله، اما «جَزَنَاهَا وَهِيَ خَامِدَةٌ» ما عبور کردیم، تجاوز کردیم گذشتیم ولی این خاموش بود همان خدایی که آب را خشک می کند همان خدا آتش را هم خشک می کند این تنها نار ابراهیم خلیل نیست که «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَآئِرُ الْأَشْيَاءِ» (۶) باشد که کاری که در بهشت برای مؤمنین هست در قیامت برای مؤمنین هست همان کار در دنیا به صورت یک معجزه و کرامت در دنیا هست یک، کاری که در دنیا برای انبیا و اولیا به صورت معجزه هست برای بهشتیها به صورت عادی هست دو، گفتند «جَزَنَاهَا وَهِيَ خَامِدَةٌ» جهنم که سخن از عذاب نیست جهنم که سخن از آتش نیست جهنم جای آتش است مثل اینکه دریا جای آب است رودخانه خانه ی رود است ممکن است ولّی از اولیای الهی از خانه ی رود بگذرد و کفشش هم تر نشود یا از دریا عبور کند و کفشش هم تر نشود «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا» (۷) این یُبَس و خشکی برای همین است که تا مردم بدانند که اینجا پایشان هم تر نشده خب همان خدایی که آتش را گلستان می کند آن «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» (۸) است آن ناری است که خدای سبحان آن را افروخت با اراده افروخته می شود با اراده خاموش می شود، در همین روایاتی که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که سید رضی (رضوان الله علیه) نقل کرده فرمود وقتی جهنم را می خواهند «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (۹) بالأخره آتش جهنم گاهی افسرده می شود گاهی افروخته خب چگونه افروخته می شود فرمود فرشته هایی که مسئول جهنم اند همین که عصبانی بشوند غضب آنها آتش را

افروخته می کند دیگر دوباره مواد دیگر و هیزم و زغال سنگ و اینها که نمی آورند که همین که فرشته ها غضبناک شدند دوباره این آتش افروخته می شود پس با اراده روشن می شود با اراده خاموش می شود پس اگر ورود به معنای حضور و اشراف باشد با آیه «وَرَدَ مَاءٌ مَدِينٍ» (۱۰) هماهنگ است و اگر ورود به معنای دخول باشد با «جَزَنَاهَا وَ هِيَ خَامِدَةٌ» که روایت جابر از وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) است هماهنگ است و آب را خدا گاهی خشک می کند آتش را گاهی خدا گلستان می کند در جهنم هم این چنین است.

ص: ۲۶۸

-
- ۱- (۲۹) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲.
 - ۲- (۳۰) . سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.
 - ۳- (۳۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۶۰.
 - ۴- (۳۲) . سوره ی طه، آیه ی ۷۷.
 - ۵- (۳۳) . تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۱۱.
 - ۶- (۳۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.
 - ۷- (۳۵) . سوره ی طه، آیه ی ۷۷.
 - ۸- (۳۶) . سوره ی همزه، آیه ی ۶.
 - ۹- (۳۷) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.
 - ۱۰- (۳۸) . سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.

.Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی هم اصول دین بود و اصول دین هم توحید و وحی و نبوت و همچنین در کنار اصول دین خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق مطرح می شد و یکی از برجسته ترین مسائل اعتقادی جریان معاد است و مسئله ی معاد در سور مکی کاملاً مطرح بود آنها تعجب می کردند خیال می کردند که حیات مجدد یعنی بازگشت از مقبره و قبرستان به دنیا و زندگی عادی و این را با شگفتی یاد می کردند گاهی می گفتند عجیب است گاهی می گفتند بعید و غریب است و مانند آن.

در سوره ی مبارکه ی «رعد» که بحث قبل از گذشت آیه ی پنج این بود که اگر کسی بخواهد تعجب بکند پیغمبر ما باید از شما تعجب بکند که شما که منکر معادید نه شما از پیغمبر که مدعی معاد است تعجب از انکار منکران معاد است برای اینکه اگر اینها در امکان معاد اشکال داشته باشند خب قوی تر از معاد که مبدأ بود ابتدایی بود دیدند و اگر در تحقق معاد و ضرورت معاد تردید دارند تعجب از آنهاست مگر می شود عالم حسابی نداشته باشد، کتابی نداشته باشد، افراد در برابر کارهایشان مسئول نباشند هر کس هر چه گفت، گفت هر چه کرد، کرد در آیه ی پنج سوره ی مبارکه ی «رعد» می فرماید: «وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» اگر بخواهی تعجب بکنی از قول اینها تعجب بکن که منکر معادند می گویند «أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَعْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» اگر کسی بخواهد منکر معاد بشود حرف او عجیب و غریب است زیرا معنای حرف او این است که عالم هرج و مرج است هیچ حساب و کتابی نیست پس اگر کسی در امکان معاد اشکال داشته باشد حرف او عجیب و غریب است برای اینکه مبدأ آنجا که انسان اصلاً چیزی نبود خدا او را آفرید الآن که همه ی عناصر انسان موجود است روحش که اصلاً از بین نرفته بدنش هم که پراکنده شد جمع می کنند و اگر در ضرورت معاد شک دارد در شک او تعجب است می شود عالم هرج و مرج باشد هر کس هر کاری کرده بکند و هیچ حساب و کتابی در عالم نباشد «وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا» حرفهای آنها عجیب است حرفهای آنها غریب است.

ص: ۲۶۹

در آیه ی محل بحث همان طوری که جناب زمخشری در کشاف اشاره کردند این «ما» برای تأکید است ما در تعبیرات فارسی می گوئیم آیا حقاً این طور است آیا سزاوار این طور است به جای حقاً به جای سزاوار و مانند آن کلمه ی «ما» را عربها در این گونه از موارد به کار می برند «أَإِذَا مَا مِتُّ» یعنی «أَحَقًّا، أَيْنَعِي» آیا می شود این کار را کرد، این سزاوار است، این شدنی است

که ما بعد از پوسیدن دوباره زنده بشویم پس این برای تأکید است یعنی خیلی بعید است البته برهانی بر نفی اقامه نکردند لذا قرآن کریم می فرماید: «وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَقِیْنِ» (۱) منتها استبعاد دارند «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَءِذَا مَا» یعنی «أَحَقًّا، أَيْنَعِي» آیا شدنی است این «مِتُّ» وقتی مُردند «لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا». و بحث در دو مقام بود مقام امکان بود و مقام ضرورت، مقام امکان را فرمود: «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» قبلاً هم گذشت که ما یک خلق داریم طبق بیانات قرآن کریم یک ابداع، خلق که در مقابل ابداع است از موادی تشکیل می شود که فرمود: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (۲) موادی قبلاً موجود است ذات اقدس الهی از این مواد بدن می سازد و این خلق در مقابل ابداع است بدیع و نوآوری اما آن خلق به معنای اول عام که «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۳) آن با ابداع هم همراه است ابداع یعنی نوآوری نه اینکه عدم را وجود بکند یک، نه اینکه از عدم چیزی به وجود بیاورد دو، به نحو قضیه سالبه است نه قضیه موجهه آفرینش ابداعی این نیست که عدم را وجود بکند تا بشود جمع نقیضین، آفرینش ابداعی این نیست که عدم را ماده قرار بدهد از عدم چیزی را بیافریند که این مستحیل است یا عدم ماده نیست بلکه بازگشت این به قضیه سالبه است این «لَمْ يَكُ شَيْئًا» همین است یعنی چیزی نبود و خدای سبحان اصل خلقت را از چیزی درست نکرد مثل اینکه ما صور ذهنیه مان الان قصد کردیم که درختی را، یک قطره آبی را، صحنه ای را ایجاد بکنیم ما از مواد ذهنی چیزی به عنوان شجر و حجر نساختم اراده کردیم که در صحنه ی نفس ما درخت را ایجاد بکنیم کردیم اینها جزء مبدعات اند مبدع آن است که مسبوق به ماده نیست مکونات آن است که مسبوق به ماده اند پس ذات اقدس الهی آن خلقتهای اولی اش ابداعی است یعنی از چیزی خلق نکرد قضیه سالبه است نه قضیه موجهه «لَمْ يَكُ شَيْئًا» یا در تعبیری که قبلاً در همین سوره درباره ی زکریا (سلام الله علیه) آمده است که «قَدْ خَلَقْتَك مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» (۴) بنابراین این سه مطلب باید کاملاً از هم جدا بشود که دوتای آن مستحیل است یکی واقع شده آن دوتایی که مستحیل است این است که عدم را وجود بکند این جمع نقیضین است، از عدم چیزی را بیافریند که بشود قضیه موجهه و عدم بشود مبدأ قابلی این هم مستحیل است چون عدم لا شیء است سومی این است که قضیه سالبه است یعنی این الفی را که جزء مبدعات است و خدا ایجاد کرده مثلاً این از چیزی نیست نه از لا شیء است این همان بیان نورانی حضرت امیر است بیان نورانی حضرت صدیقه کبرا (سلام الله علیهما) است که «لا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ»، (۵) «ابتدع الأشياء لا مِنْ شَيْءٍ قبله» (۶) که بازگشتش به امر سوم، امر سوم یعنی امر سوم یعنی قضیه سالبه آن دو قضیه موجهه است «وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» (۷) درباره ی ضرورت هم می فرماید کار ما با نظم است «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» (۸) این همه حق مردم را ضایع بکنند حق الله را ضایع بکنند بیراهه بروند ما تمام محبت را نسبت به اینها اعمال کردیم اینها «عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» عتی هستند عتو و تمرد دارند «عَلَى الرَّحْمَنِ» ما به همه ی اینها نعمت دادیم و همه ی نعم را به اینها دادیم اینها همه ی نعم ما را علیه ما صرف کردند، علیه دین ما صرف کردند خب اگر کسی هستی خود و لوازم هستی خود را از ذات اقدس الهی گرفته در کنار سفره ی او نشسته همه ی نعمی که خدا به او داد این را گرفته در علیه دین او به کار برده این می شود «اشد علی الرحمن» و چنین کسی باید تنبیه بشود دیگر، بنابراین اگر کسی منکر معاد باشد حرف او عجیب و غریب است نه کسی که داعیه ی معاد دارد «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» لذا سوگند یاد کرده است قضایای ضروری گاهی با سوگند همراه است گاهی به صورت «لَا رَيْبَ فِيهِ» همراه است و مانند آن، گاهی به صورت «لَا جَرَمَ» (۹) همراه است یا پسوندی دارند یا پیشوندی دارد که نشانه ی ضروری بودن آن امر است «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ» اینها اولاً در قبر هم که هستند با شیاطین در یک جا مقبورند وقتی هم که مبعوث شدند یعنی از قبر سر برآوردند با یک گروه تبهکاری که اینها را به چاه انداختند همراه اند «لَنَحْشُرَنَّهُمْ» با شیاطین «ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» اینها را ما اطراف جهنم می آوریم جهنم هم همان چاه است، جای آتش است نه آتش مثل اینکه بگویند کنار دریا، کنار رودخانه ولی فعلاً سخن از نار نیست سخن از جهنم

است جهنم آن مکانی است که در آن آتش هست جهنم غیر منقول این است. «لَنُخْضِرَنَّ لَهُمْ جِثَّتًا» به زانوزده. اصل این «جِثَّتِي» در آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» که اصلاً جاثیه سوره ای است در قرآن کریم به این نام به این صورت آمده است آیه ی ۲۸ سوره ی «جاثیه» این است «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً» البته خواصی هم از این چیز مستثنا هستند «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» دیگر نفرمود «تجزون بما كنتم» فرمود: «تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» خلیها به زانو می افتند اینجا هم همین طور است «ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّ لَهُمْ جِثَّتًا». بعد می فرماید فعلاً سخن از ورود جهنم نیست ما می دانیم چه کسی «أُولَىٰ بِهَا صِلًا» است چه کسی نه، کسی که صلی او، روسوزی او «يُصَلِّي النَّارَ»، (۱۰) روسوزی و درون سوزی او «تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» (۱۱) یک وقت شما می روید می گوید این نان رویش سوخته است یک مقدار رویش را برمی داریم بعد قابل استفاده است یک وقت است نه، درون و بیرون سوخته است می گویند تصلیه که باب تفعیل رفته کثرت و شدت و مبالغه را هم به همراه دارد «تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» بهره ی عذاب همگان نیست عده ای «يُصَلِّي» هستند، عده ای «تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» اند ولی فرمود ما بالأخره می دانیم چه کسی در آتش برود معلوم می شود یک عده نمی روند حالا یا مؤمن اند و نمی روند یا با شفاعت در اثر «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (۱۲) نمی روند همه را ما حاضر می کنیم این بیانی که مرحوم امین الاسلام و دیگران نقل کردند برای آن است احضار همگان در جهنم خودش نعمتی است و خیلی از ماها وقتی جهنم را دیدیم در و دیوار جهنم را می بوسیم می گفتیم تو باعث شدی که ما آلوده نشدیم چون بسیاری از ماها «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» معصیت نمی کنیم کم هستند کسی که «حُبًّا لِلَّهِ، شُكْرًا لِلَّهِ» گناه را بدبو بدانند و از گناه فاصله بگیرند و اگر نباشد خوف از نار شما می بینید این همه فضایل برای نماز شب هست کمتر کسی موفق می شود اما این دو رکعت نماز صبح را برای اینکه تازیانه نخورد می خواند دیگر مگر فضیلت‌های نماز شب کم است هر کس به هر جایی رسید از همین راه رسید دیگر ما «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ، شَوْقًا إِلَى الْمَعَارِفِ، شَوْقًا إِلَى الْوُصُولِ، شَوْقًا إِلَى الْمَطَالِبِ» کمتر کار می کنیم و الاّ راهش آن است اما «خَوْفًا مِنَ النَّارِ»، «خَوْفًا مِنَ الصِّيَاتِ» بله این نماز صبح را الاّ ولابد می خوانیم اما نماز شب را غالباً موفق نیستند.

ص: ۲۷۰

- ۱- (۱). سوره ی جاثیه، آیه ی ۳۲.
- ۲- (۲). سوره ی ص، آیه ی ۷۱.
- ۳- (۳). سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.
- ۴- (۴). الکافی، ج ۱، ص ۱۳۵.
- ۵- (۵). بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۴۰.
- ۶- (۶). سوره ی مریم، آیه ی ۹.
- ۷- (۷). سوره ی سجده، آیه ی ۲۲.
- ۸- (۸). سوره ی مریم، آیه ی ۱.
- ۹- (۹). سوره ی نحل، آیه ی ۱۰۹.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی اعلیٰ؟، آیه ی ۱۲.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.

پرسش: این «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» مربوط به قیامت است یا در دنیا هم هست الآن هم ممکن است صراط و جهنم در اینجا وجود داشته باشد.

پاسخ: خب آن صراطی که در دنیا هست در روایات هم داریم که «الصراط صراطان» صراط دنیا مثلاً امام است، دین است و صراط قیامت همان علی النار است این باید با روایت آنها تطبیق بشود و گر نه الآن بحث در قیامت است برای اینکه صدر و ساقه ی این قسمت درباره ی معاد است آنها که «يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَذًا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» این بحث از معاد شروع شده است امکان معاد شروع شده بعد به ضرورت معاد رسیده بعد بهشت و جهنم را دارد تشریح می کنند.

خب، «ثُمَّ لَنُخُنَّ أَعْلَمَ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلًا» ما می دانیم چه کسی اهل آتش است خلیها وقتی که جهنم را دیدند لذت می برند مسرور می شوند که می گویند خوب شد که ما وظایف را انجام دادیم به اینجا ما را نیاوردند. ارائه ی جهنم برای بهشتیها نعمت است خوشحال می شوند چه اینکه ارائه ی بهشت برای دوزخیان حسرت است که می گویند حیف اینجا که ما خودمان را عمداً محروم کردیم اینجا نیاوردیم یا اینجا ما را نیاوردند، بنابراین این چنین نیست که ارائه ی جهنم برای مؤمنان یا برای مخلصان و امثال ذلك عذاب باشد و با آیات دیگری که به خواست خدا اشاره می شود هماهنگ است پس نشان دادن جهنم برای مؤمنان رحمت است، شکر است اینجا خوشحال می شوند «ثُمَّ لَنُخُنَّ أَعْلَمَ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلًا * وَإِنْ مِّنْكُمْ» دیگر لحن را برگرداند قبلاً سخن از ضمیر غایب بود جمع غایب بود الآن دیگر مخاطبان خاص پیدا کرده یعنی مخاطبش همان کل انسان است این آیات دیگر همه را ملاحظه فرمودید ضمیر جمع غایب «لَنُخْشِرَنَّهُمْ»، «لَنُخْضِرَنَّهُمْ»، «أَيُّهُمْ»، «بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ» همه جمع غایب است که خطاب به کفار و منافقان و اینهاست اما «وَإِنْ مِّنْكُمْ» دیگر خطاب به همه ی انسانهاست «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» وارد آن جهنم می شوید و این مطلب حتمی است و قضای الهی است. از این آیه باید در دو محور بحث کرد یکی اینکه ورود چیست و چگونه همگان وارد می شوند که بخشی از این مطالب در روز چهارشنبه گذشت و مقام ثانی هم اینکه این کار ضروری است الا و لابد می شود یعنی همان طوری که در جریان اصل معاد، معاد «حَقُّ لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی المعاد موجود بالضروره این ورود علی النار هم حق بالضروره این «حَقُّ مَقْضِيًّا» به منزله ی جهت قضیه است. درباره ی ورود خب هم اقوال مختلف است هم روایات متعدد است منتها مشکل این است که در جریان فقه خیلی کار شده که اجر همه ی این فقها با انبیا و اولیا باشد درباره ی فقه واقعاً خیلی کار شده روایات فقهی خیلی ارزیابی کردند از قبل از مرحوم شیخ طوسی و خود شیخ طوسی تا متأخرین که حشر همه ی اینها با انبیا و اولیا روایات فقهی واقعاً خیلی روی آن کار شده اما چند رشته از رشته های علوم اسلامی روی روایاتش آن چنان که باید کار نشده روی روایات تفسیری کار نشده، روی روایات تاریخی کار نشده، روی روایات مقتل کار نشده، روی روایات اخلاقی کار نشده که اینها مشخص بشود صحیحشان کدام است، موثقشان کدام است، حسنشان کدام است، مسندشان کدام است، مرسلشان کدام است در روایات تفسیری هم واقعاً هم روایت صحیح وجود دارد هم روایات موثق وجود دارد هم روایات غیر صحیح اینها باید کار بشود این روایتی که در کنزالدقائق و اینها آمده ملاحظه فرمودید آنکه جابر از وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نقل کردند گفتند این روایت ضعیف است. خب، پس روایت طوری که روایت صحیح باشد و مشکل را حل نکند نیست یا کمتر در دسترس است در این بخش ما باید از شواهد قرآنی کمک بگیریم که اساس بر همان تفسیر قرآن به قرآن است بعد از اینکه این تأمین شد باید از روایات به عنوان شرح، تخصیص، تقیید، تبیین، قرینه استفاده بشود درباره ی ورود هم به معنای حضور و اشراف به کار رفته هم مناسب با

دخول به کار رفته اما نه معنای اِشراف و حضور در سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی ۲۳ جریان وجود مبارک حضرت موسای کلیم که از مصر به طرف مدین حرکت کردند آیه ی ۲۲ به بعد سوره ی مبارکه ی «قصص» این است «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ * وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّهُ مِنَ النَّاسِ يَسْتَقُونُ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ» وجود مبارک موسی وقتی وارد سرزمین مدین شد و وارد آبِ مدین شد همین که وارد منطقه ی مدین شد دامادها یی که کنار آن چاه برای دامشان آب می گرفتند سرِ آن چاه جمع شده بودند که آب بگیرند بعد وجود مبارک موسای کلیم دید دو دختر خانمی دوتا زنی آنجا منتظرند که این مردها آب بگیرند تا اینها بعد بیایند برای دامهایشان آب بگیرند که همان دختران حضرت شعیب بودند تعبیر آیه ی ۲۳ سوره ی «قصص» این است که «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» خب وجود مبارک موسی که وارد چاه نشد که «وَرَدَ مَاءَ» یعنی «وَصَلَ» یعنی «خَصَرَ» یعنی اِشرف پس ورود به معنای وصول نه دخول، معنای وصول، حضور و اِشراف است چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «یوسف» هم قبلاً مشابه این گذشت که وقتی برادران یوسف وجود مبارک یوسف را به چاه انداختند و شبانه با آن قمیص خون آلود دروغی به حضور یعقوب رسیدند آیه ی نوزده سوره ی مبارکه ی «یوسف» دارد که «وَحِجَاءَتْ سَيَّارَةٌ» قافله ای از راه رسیده «فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ» آن کسی که مسئول آب آوردن این قافله بود او را فرستادند کنار چاه تا از چاه آب بگیرد خب این شخص که مسئول آبیاری و سقایت این قافله بود اینکه وارد چاه نشد که همین که حضور پیدا کرد وصول پیدا کرد اِشراف پیدا کرد به چاه به او می گویند وارد این چاه است «أَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ» آن وقت این شخصی که وارد هست مسئول آب آوردن هست همین که به چاه رسید «فَأَذَلَّى دَلْوُهُ» (۱) پس ورود به معنای وصول، حضور و اِشراف است ما هم در تعبیرات رایجمان می گوئیم این خبر وارد شد یعنی واصل شد دیگر این جریان وارد شد، این گزارش وارد شد، این دستور وارد شد یعنی رسید پس ورود به معنای وصول، حضور و اِشراف است گاهی هم با دخول همراه است نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده در سوره ی «انبیاء» آیه ی ۹۸ به بعد این است که «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» شما با معبودهایتان سنگهای جهنمید یعنی سنگِ ابزار سوخت همین سنگهایی که می پرستید این احجاری که می پرستید اینها مواد سوخت و سوز جهنمی تان خواهد بود خب شما هم همچنین. در اینجا ورود به معنای دخول است «لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا» اگر این بُتها إله بودند که نمی سوختند که خب پس ورود در این دو آیه با دخول همراه است نه با اِشراف پس در خود قرآن کریم ورود گاهی به معنای حضور و وصول است، گاهی به معنای دخول لکن جامع اینها همان طوری که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) اشاره فرمودند می تواند به معنی اِشراف باشد، به معنی حضور باشد، به معنی وصول باشد لکن وصول کُلّ شیء و حضور کُلّ شیء و اِشراف کُلّ شیء بحسبه اگر ما گفتیم فلان شخص وارد مجلس شد نه یعنی بیرون هست و اِشراف پیدا کرد وارد مجلس شد دیگر یعنی داخل شد پس با قرینه، با پسوند، پیشوند، مضاف، مضاف الیه و مانند آن مشخص می شود که ورود به معنای صِرف اِشراف است یا با دخول همراه است در جریان «وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» (۲) معلوم می شود به معنی اِشراف است در جریان ورود خبر که می گوئیم خبر وارد شد به معنی وصول است اما وقتی گفتند فلان کس وارد مجلس شد یعنی داخل شد دیگر اینجا آیا ورود جهنم به معنای دخول است یا به معنی اِشراف هر دو ممکن است.

پرسش: با دخول سازگار است چون ادامه اش این است که «ثُمَّ نُنَجِّي».

پاسخ: بله، آن هم با این سازگار است با آن هم منافات ندارد چون دارد که «وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» یعنی دیگران را به همان حالت جایی که قبلاً بود همان طور نگه می داریم آنجا که جثی بود حول جهنم بود الآن هم حول جهنم اینها را نگه می داریم درست است که با آن می سازد یعنی با دخول می سازد ولی با اشراف هم می سازد.

خب، بنابراین این روایتی که از جابر نقل شده که می گوید من با دو گوشم از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم و گرنه کرباد این دو گوش و آن این است که وقتی بهشتیان وارد بهشت شدند به آن وجود مبارک حضرت عرض می کنند که خدا در قرآن فرمود همه ی شما وارد جهنم می شوید پس چطور ما را از جای جهنم نیاوردند؟ حضرت می فرماید آوردند جهنم خاموش بود شما متوجه نبودید درست است که این روایت را تقویت نکردند از نظر سند صحیح نیست لکن این می تواند مؤید باشد به اینکه ممکن است ورود به معنای دخول باشد لکن همان طوری که در همان روایات هست نظیر ورود و دخول وجود مبارک حضرت ابراهیم باشد در آتش که «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا» (۱) و وارد آتش شد لکن آتش گلستان بود و اگر درباره ی مؤمنان روایتی وارد شده که آتش جهنم به مؤمن می گوید «جُزْ يَا مُؤْمِنُ فَقَدْ أَطْفَأَ نورك» (۲) همین است که آتش جهنم به مؤمن می گوید شما بگذرید از اینجا عبور کنید برای اینکه نور شما نار مرا خاموش کرده است درست است این روایت ضعیف است اما می تواند ورود به معنای دخول را هم توجیه کند چون آخر ما می گویم اگر هم اینها وارد بشوند یقیناً عذاب ندارند چرا، برای اینکه در همان آیات سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که سخن از ورود به معنای دخول به زعم بعضیها به معنای دخول هست در همان سوره ی «انبیاء» آیه ی صد به بعد این است که «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً هَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (۳) خب جهنمی که غرّشش تا راه دور می رسد، جهنمی که وقتی جهنمیها را دید نعره می زند «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا» (۴) نه «إِذَا رَأَوْهَا» رؤیت را به خود جهنم نسبت می دهد فرمود وقتی آتش جهنم کفار را از دور ببیند نعره می زند ما دلیلی نداریم که اسناد رؤیت به نار جهنم را مجاز بداند که بله، در نار دنیا ممکن است کسی بگوید نار دنیا که تشخیص نمی دهد نمی فهمد، اما «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (۵) مجموعه ی جهان آخر مجموعه ی حیات است یک موجود بی جان ما نداریم اگر در آخرت هر چه هست زنده است آتشش هم زنده است و درک هم دارد و اسناد رؤیت به نار هم می شود حقیقی، اسناد الی ما هو له است «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا» (۶) با اینکه از راه دور نعره می زند مع ذلك اصلاً صدای آتش را اینها نمی شنوند «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً هَا» حسیس آن صدای نرم است دیگر که به زحمت به حس بیاید صدای ضعیفش هم مثل اینکه غرّشی بشود، رعد و برقی بیاید انسان اصلاً به نحو ضعیف هم احساس نکند خب اگر این آیات دارد که مؤمنان از جهنم دورند و اگر در این آیات آمده است که «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً هَا» و اگر در این آیات آمده است که فرشته ها به مؤمنان می گویند امروز روز شماست معلوم می شود که اگر هم وارد بشوند نظیر ورود خلیل خدا نسبت به آتش است چه ورود به معنای وصول باشد قابل قبول است، چه ورود به معنای دخول باشد باز هم قابل قبول است محذوری از این جهت نیست.

۱- (۱۵). سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.

۲- (۱۶). بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۹.

۳- (۱۷). سوره ی انبیاء، آیات ۱۰۱ _ ۱۰۳.

۴- (۱۸). سوره ی فرقان، آیه ی ۱۲.

۵- (۱۹). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۴.

۶- (۲۰). سوره ی فرقان، آیه ی ۱۲.

پرسش: نمی شود گفت این ورود به جهت دنیاست؟

پاسخ: درست است که دنیا در حقیقت گوشه ای از جهنم برای عده ای خواهد بود اما صدر و ساقه ی این آیات مربوط به معاد است برای اینکه از آیه ی ۶۵ به بعد همه اش درباره ی قیامت است «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» بعد جواب می دهد که این «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» که قبلاً نبود ما این را به وجود آوردیم یک، بعد سخن از جهنم است، حول جهنم است، به زانو زدن است.

پرسش: به لحاظ برخیها می فرمایند: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا» (۱).

پاسخ: خب بعد که یک پارگراف دیگر است آن بعد یک فصل دیگر است اما این در متن جریان بهشت و جهنم قیامت است دیگر، خب.

این مقام اول است یعنی همه چه ورود به معنای وصول باشد قابل قبول است، چه ورود به معنای دخول باشد قابل قبول است، چه ورود به معنای مرور علی صراط النار باشد قابل قبول است چون آن تعبیر سوم است دیگر تعبیر سوم آن است که وارد می شوید یعنی بر صراط می گذرید این صراط هم برای یک عده خیلی باریک است «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السِّيفِ» (۲) است باید از این بگذرند طرف راستش آتش، طرف چپش آتش، زیرش آتش ولی برای مؤمنان این صراط وسیع است که اینها «كالبرق الخاطف» می گذرند. خب، پس اگر ورود مثل اینکه می گویند وارد آب شده اگر پُلی باشد روی آب این پل را خود آدم باید بسازد دیگر در آن بحثهای اخلاق ملاحظه فرمودید ما با بدنی محشور می شویم که خودمان بسازیم یا سیاه روی یا سفیدروی بالأخره یا زشت یا زیبا بعضیها خیلی زیبايند بعضیها خیلی زشت اند خود ما باید بسازیم یعنی مواد خام را باید تهیه کنیم تا برایمان بسازند یک وقت است که از پرنیان یک مواد می دهیم یک وقت می بینیم که از زغال سنگ ما مواد می دهیم.

ص: ۲۷۳

۱- (۲۱). سوره ی مریم، آیه ی ۷۳.

۲- (۲۲). الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.

پرسش: حاج آقا «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» مگر برای دنیا نیست شامل این آیه نمی شود؟

پاسخ: درست است نه، آنجا چون ما قرینه داریم در قرآن دو آیه است که یکی مطلق است یکی مقید چون مُبْتَنِينَ اند حمل مطلق بر مقید دیگر لازم نیست «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (۱) امروز هم اینها «يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمِ آن» (۲) در آیه ی دیگر که مقید است دارد «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ * يَوْمَ يَعَشَاَهُمْ» اینها چون مبتنین اند آن مطلق بر مقید حمل نمی شود امروز هم اینها در جهنم اند یک بیان نورانی حضرت رسول به حضرت امیر (سلام الله علیهما) دارد که، که ۲۷، ۲۸ روایت است که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در امالی نقل کرده همین حدیث معروف که «أنا مدينة العلم و عليّ بابها» (۳) ۲۷، ۲۸ روایت است در بعضی از این روایات ۲۷، ۲۸ گانه دارد که «أنا مدينة الحكمه و هي الجنة و أنت يا عليّ بابها» (۴) من شهر حکمت، حکمت بهشت است و تو در این حکمتی متتها در این شهر این چنین نیست که جای مخصوصی باشد نظیر در یک سالن تمام اطراف این شهر در است این چنین نیست که وجود مبارک حضرت امیر یک گوشه ی نبوت را نشان بدهد تمام اطراف مدینه عنایت علی است. خب، فرمود: «أنا مدينة الحكمه و هي الجنة و أنت يا عليّ بابها».

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۶۸ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

«فَوَرَّبُّكَ لَخَشْرَتُهُمْ وَالشَّيَاطِينِ ثُمَّ لَخَضِرَتْهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَغْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

ص: ۲۷۴

۱- (۲۳). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۵۴.

۲- (۲۴). سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۴.

۳- (۲۵). امالی صدوق، ص ۳۴۵.

۴- (۲۶). امالی صدوق، ص ۳۸۸.

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل و مسائل اساسی سور مکی اصول اعتقادی است یعنی توحید و وحی و نبوت و بخشی از خطوط کلی اخلاق و حقوق مطرح است در اینجا جریان معاد را ذکر فرمود و دو مطلب درباره ی معاد ذکر کرد یکی اینکه معاد ممکن است به دلیل خلقت اول، دوم اینکه معاد ضروری است یعنی حتماً واقع می شود که «إن المعاد حقٌّ لا ريب فيه». آیات معاد سه طایفه است گاهی بخشهای رحمت و بهشت مطرح است گاهی کیفر و عذاب مطرح است گاهی در بخشی از آیات دیگر هم سخن بهشت و جزا مطرح است هم سخن جهنم و کیفر، در اینجا بالاصاله به طرف عذاب و کیفر اشاره شده و در کنارش از رحمت هم سخن به میان آمده چون آغاز این مبحث از انکار منکران معاد سخن به میان آمد لذا

بخش اساسی این قسمت مربوط به جهنم و کیفر جهنمیهاست اینکه فرمود حتماً ما اینها را جمع می کنیم با شیاطین این یک نحوه عذاب است بعد اینها را کنار جهنم احضار می کنیم این هم احضار به جلب کردن یک نحوه عذاب است بعد فرمود آن کسی که اظلم است جزء ائمه کفر است «أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» است این را وارد جهنم می کنیم عذاب می کنیم این هم یک مطلب است دیگران ممکن است مشمول رحمت الهی باشند تخفیف عذاب باشند لذا درباره ی آنها بالصراحه نفرمود ما آنها را عذاب می کنیم فرمود: «ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ» به کسی که «أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا». بعد لحن خطاب را عوض کرد از مُغایب به مخاطب آمد و کلّ بشر را خطاب کرد اعمّ از مؤمن و کافر، متقی و عاصی فرمود: «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» ضمیر «وَارِدُهَا» به جهنم برمی گردد نه به «حَوْل» برای اینکه سایر ضمایر به جهنم برمی گردد یک، و «حَوْل» مذكر است و این ضمیر مؤنث است دو، بنابراین این ضمیر به خود جهنم برمی گردد «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» این ورود اگر به معنای اشراف باشد نظیر آن دوتا شاهی که یکی در سوره ی «قصص» بود یکی در سوره ی «یوسف» «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» (۱) که در سوره ی «قصص» بود یا «فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَذَلَّيْ دَلُوهُ» (۲) که در سوره ی «یوسف» بود آنجا ورود به معنی حضور و اشراف است اگر به معنای حضور و اشراف باشد که محذوری ندارد اشراف جهنمیها برای کیفر است و غمناک شدن و غصه خوردن آنهاست و احضار بهشتیها برای شکرگزاری است که چنین جایی بود و خدای سبحان ما را هدایت کرد و ما مبتلا به اینجا نشدیم و اگر ورود به معنای دخول باشد که در بخشی از آیات سوره ی مبارکه ی «انبیاء» داشت فرمود: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» (۳) یا «يَقْمُذُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ» (۴) که بخشی در سوره ی «انبیاء» بود بخشی در سوره ی «هود» آنجا ورود به معنای دخول است اگر ورود به معنای دخول باشد ورود همگان به جهنم محذوری ندارد برای اینکه جهنم جای آتش است نه خود آتش مثل اینکه ورود موسای کلیم و مؤمنان به دریا، ورود فرعون و آل فرعون و درباریان فرعون به دریا هر دو حق بود منتها وجود مبارک موسی وارد دریا شد و دریا خشک بود فرعون و آل فرعون وارد دریا شدند و «فَغَشَّيْهِمُ مِنْ أَلِيمٍ مَا غَشَّيْهِمْ» (۵) دریا خانه ی آب است نه آب، جهنم خانه و اتاق آتش است جای آتش است نه آتش، بنابراین برابر آیات فراوانی که دارد «أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (۶) یک، «لَا يَشْعُرُونَ حَسِيسَةً فِيهَا وَهُمْ فِيهَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ» (۷) دو، و آیات دیگر نشان می دهد که بهشتیها و مردان با تقوا از عذاب دورند نه از جهنم از آتش دورند، از عذاب دورند، از کیفر دورند، اما وارد جهنم بشوند و از نزدیک جهنم را ببینند و شکرگزاری کنند که رحمت است پس اگر ورود به معنای دخول باشد دخول در جهنم عذاب نیست مثل اینکه دخول در دریا عذاب نیست اگر موسای کلیم وارد دریا شد «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا» (۸) نصیب اوست و از دریای خشک می گذرد یعنی آبهای رفته رفته است و آبهای نیامده نمی آید یک سدّ آبی درست می شود این وسط می شود خشک نه تنها معبر می شود نه تنها فرمود: «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ» بلکه «يَبَسًا» را ذکر کرد که اینجا جای خشک است بالأخره کفشتان پایتان تر نمی شود این طور اینجا هم کفشتان پایتان اصلاً گرم نمی شود این طور، اگر این باشد و همان طوری که برای وجود مبارک ابراهیم شد «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا» (۹) این چنین می شود پس ورود در آنجایی که آتش است به معنای عذاب نیست ورود در خود آتش و عذاب رنجیدن و سوختن عذاب است پس اگر ورود به معنای دخول باشد باز هم قابل جمع است هم شواهد آیه ای دارد هم شواهد روایی بر فرض این روایات ضعیف باشد آیات اصل مسئله است.

- ۱- (۱) . سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.
- ۲- (۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۱۹.
- ۳- (۳) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۸.
- ۴- (۴) . سوره ی هود، آیه ی ۹۸.
- ۵- (۵) . سوره ی طه، آیه ی ۷۸.
- ۶- (۶) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۱.
- ۷- (۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۲.
- ۸- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۷۷.
- ۹- (۹) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.

پرسش: روایت نبوی است روایت می فرماید که بعضی که از قبر بیرون می آیند مستقیماً به بهشت می روند و ملائکه از اینها می پرسند که آیا جهنم را دیدید، می گویند «ما رأینا شیئاً».^(۱)

پاسخ: بله، آن جابر می گوید که من با دو گوشم از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم و اگر نشنیده باشم و این حرف را گفته باشم این دو گوشم گر باشد که بهشتیها وقتی وارد بهشت شدند به پیغمبر عرض می کنند که اینکه در قرآن گفته شد «إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» همه باید از جهنم بگذرند ما جهنمی را ندیدیم فرمود شما از جهنم عبور کردید منتها او خاموش بود این روایت گرچه سندش ضعیف است ولی از بهترین لطایف روایی ماست منتها در آن روز چهارشنبه روز قبل از تعطیل عرض کردیم که در روایات فقهی این بزرگان خیلی زحمت کشیدند سعیشان مشکور و اما در این رشته های دیگر یعنی روایات تفسیری، روایات تاریخی، روایات مقتلی، روایات اخلاقی و سایر روایات اینها روی آن کار نشده بسیاری از روایات است که در بحثهای تفسیری آمده می گوئیم مجهول است و چون اگر کار می شد خوب یا صحیح بود یا حسن بود یا موثق بود در بحثهای مقتل هم همین طور است در بحثهای تاریخ هم همین طور است الآن اگر کسی در رشته ی تاریخ شناسی یا شیعه شناسی بخواهد کار کند با زحمت روبه روست اگر بخواهد در این رشته ها مجتهد باشد آسان نیست اما بخواهد در فقه مجتهد بشود خیلی سخت نیست چون خیلی کار روی آن شده هم کتابش فراوان است، هم مطالبش فراوان است، هم ادله اش فراوان است، هم رجال و درایه اش فراوان است، حیف این روایت که سند معتبری ندارد خوب ولی آیات تثبیت می کند آن وقت این روایت چون سند ندارد در حدّ تأیید است نه دلیل معتبر.

ص: ۲۷۶

خارج می کند یعنی نمی گذارد او وارد ظلمت بشود تَنْجِيه هم این چنین است.

ص: ۲۷۷

۱- (۱۱). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۷۴.

۲- (۱۲). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

۳- (۱۳). الکافی، ج ۲، ص ۱۳.

۴- (۱۴). سوره ی شمس، آیه ی ۸.

پرسش: ظلمت برای همه هست چون می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (۱۱).

پاسخ: بله خب دیگر اما اسفل السافلین به معنی ظلمت نیست به معنی دنیاست در دنیا همه هستند اما خلیها هستند که بر اساس فطرت اند و سابقه ی آلودگی ندارند اگر سابقه ی آلودگی نداشتند و علی الفطره بودند مثل انبیا، اولیا، معصومین، افراد باتقوا اینها سابقه ی ظلمت و کفر و شرک و طغیان و عصیان نداشتند ولی توفیق الهی شامل حال آنها می شود اینها را نمی گذارد وارد جهنم بشوند بنابراین اخراج هر دو قسم را می گیرد، تنجیه هم هر دو قسم را می گیرد اگر کسی مؤمن بود ولی مقداری گناه کرد به مقدار گناهش گرفتار سوخت و سوز می شود بعد نجات پیدا می کند و اگر اصلاً گناه نکرد یا اگر گناه کرد در دنیا تطهیر شد در حال مرگ تطهیر شد یا در برزخ تطهیر شد مشمول شفاعت شد بالأخره تطهیر شد اصلاً وارد عذاب نمی شود مثلاً جریان فشار قبر یا حال احتضار اصلاً برای مؤمن نیست این طور نیست که هر کسی در هنگام مرگ رنج ببیند یا در قبر فشار ببیند فشار قبر برای یک گروه خاصی است برای یک عده که قبر «روضه من ریاض الجنه» هیچ فشاری نیست حالت احتضار هم همین طور است برای یک عده ممکن است در زمان بیماری درد بکشند اما وقتی که طیب جواب کرد که دیگر این دستگاه بدن آماده برای پذیرش دارو نیست از آن به بعد این بیمار در حال رفتن در کمال نشاط و لذت است درست است که به بیماریهای سخت مبتلا بود اما الآن دیگر بدن شروع به فعالیت نمی کند این با بدن دیگری که وارد برزخ می خواهد بشود مانوس است اصلاً درد را احساس نمی کند، بنابراین این فشار احتضار یا فشار قبر برای همه نیست اگر عده ای محکوم به عذاب بودند این «نُجِّی» به عنوان رفع است صادق است و اگر واقعاً با تقوای کامل بودند این تنجیه به معنای دفع است و نه معنای رفع «ثُمَّ نُجِّی الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا».

ص: ۲۷۸

پرسش: حاج آقا ببخشید اگر تنجیه به معنای دفع هم باشد همان طوری که به اصطلاح در حدوث نیاز به هدایت الهی دارد در بقا هم نیاز به هدایت الهی دارد.

پاسخ: بله خب همیشه هدایت است منتها آنجا هدایت تکوینی است ایشان در دنیا برابر هدایت تشریعی تا زنده بود موفق بود به ایمان و عمل صالح از آن به بعد هم راه بهشت را به او نشان می دهند فرشته ها می آیند یک عده استقبال می کنند یک عده بدرقه می کنند «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا»^(۱) فرشته ها با بدرقه اینها را وارد بهشت می کنند این مشکلی ندارد اگر مشمول رحمت الهی باشد این تنجیه به معنای دفع عذاب است نه معنای رفع.

پرسش: استاد ببخشید تنجیه به معنای دفع خلاف ظاهر معناست.

پاسخ: نه نجات دادن مثل خارج کردن در «آیهالکرسی» که دارد «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^(۲) ظاهر اخراج چیست، ظاهر بیرون کردن چیست، ظاهرش این است که اینها در ظلمت بودند خدا اینها را از ظلمت بیرون آورد ظلمت در «آیهالکرسی» همان به معنای کفر و نفاق و شرک و اینهاست خب مؤمنی که از اول از خانواده ی طیب و طاهر به در آمده این سابقه ی شرک و کفر و نفاق ندارد که این بر اساس توحید و فطرت رشد کرده در آنجا هم امین الاسلام (رضوان الله علیه) اشاره کردند که اخراج به معنای دفع است یعنی خدای سبحان نمی گذارد اینها وارد جهنم، وارد ظلمت بشوند تعبیرات عرفی ما هم همین طور است ما اگر بگوییم آقا نروید، بیرون می کنند نه معنایش این است که شما را اجازه می دهند بروید وارد مجلس بشوید بعد از ورود بیرونتان می کنند می گویند نروید بیرونتان می کنند یعنی راه نمی دهند اگر کسی اشتباهی رفته او را هم بیرون می کنند. هذا تمام الکلام فی المقام الأول که «إِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» بعد فرمود: «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا».

ص: ۲۷۹

۱- (۱۶). سوره ی زمر، آیه ی ۷۳.

۲- (۱۷). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

پرسش: این آیه با «سبقت رحمته علی غضبه»^(۱) نمی سازد این آیه در جهنم

پاسخ: چرا این هم رحمت است دیگر بهشتیها وقتی وارد جهنم می شوند خدا را شکر می کنند این رحمت الهی است می گویند خوب شد که ما اینجا معصیت نکردیم که اینجا بیاییم چقدر لذت می برند بهشتیها از دیدن جهنم چون این جهنم گرچه شبیه آیات سوره ی مبارکه ی «حدید» نیست یعنی از آن قبیل نیست ولی آن می تواند تقریر به ذهن را به عهده بگیرد در سوره ی «حدید» دارد که دیواری رسم می شود «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ»^(۲) این طرفش آتش است آن طرفش رحمت است خب حالا این جداری هست این رحمت ما چنین چیزی در دنیا نداریم که پرده ای بکشند دیواری بکشند این طرفش بهشت آن طرفش جهنم خب چنین چیزی هست که «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ» اینهایی که این طرف را نگاه می کردند می سوزند آنهایی که آن طرف را نگاه می کردند در رفاه اند اگر خدای سبحان رحمتش بر غضبش غالب است چه اینکه هست این را در محاسبه بررسی می کند دیگر الآن سخن از محاسبه و موقف عرض اعمال و حساب و سنجش و تطایر کتب که نیست از همه ی مواقف گذشتند به آن بخش پایانی رسیدند این پنجاه هزار سالی که هست پنجاه هزار موقفی که هست یا کمتر و بیشتر باید عرض اعمال بشود در سَبَقِ رحمت بر غضب اینجا جایش است در محاسبه اینجا جایش است.

پرسش: دور از بهشت باشد این روایت درست است ولی دور از جهنم است آخر.

ص: ۲۸۰

۱- (۱۸). بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۳۲.

۲- (۱۹). سوره ی حدید، آیه ی ۱۳.

پاسخ: برای روز جهنم نعمت است برای اینکه بهشتیها وقتی چنین جایی را می بینند می گویند خدا را شکر که هدایت الهی شامل حال ما شد ما دست به آلودگی نزدیم و به این مبتلا نشدیم اگر کسی این خطر را نمی بیند که نمی تواند شکر کند که دیگر نمی دانند که جهنم چه خبر است کیفر تبهکاری چیست اما وقتی که می بینند می گویند خدا را شکر که ما را نجات داد «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۱) بنابراین این رحمتی است برای خدا از رحمت الهی است اما سبقت رحمت بر غضب در موقف عرض اعمال و تطایر کتب و محاسبه و میزان و آنجاهاست که آنجا خدای سبحان گروهی که «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (۲) آنها را بررسی می کند مشمول شفاعت می شوند یا نمی شوند بر اساس رحمت الهی با آنها رفتار می کند اما آنها که جمع بندی شده اهل سوخت و سوزند وقتی از این طرف می آیند «نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا». هذا تمام الکلام فی المقام الأول که «إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» اما عمده «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» این تعبیر حتمی بودن، تعبیر به قضای الهی با تعبیر به «كَانَ» نشانه ی تثبیت این امر است که این امر، امر یقینی است همان طوری که اصل معاد ضروری است اصل جهنم و سوخت و سوز عده ای هم ضروری است اینکه فرمود: «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» بر خدا لازم است مستحضرید که قرآن کریم ذات اقدس الهی را مبدأ آفرینش جمیع اشیاء می داند بر اساس آیه ی «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۳) هر چیزی که مصداق شیء است مخلوق خداست اگر لا شیء بود معدوم بود که هیچ از او خبری نیست اگر شیء بود مخلوق خداست این یک، اصل دوم آن است که به نحو ایجاب کلی موجه ی کلیه همان طوری که خدای سبحان آفریدگار است پروردگار هم هست همه چیز را او می پروراند او «رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۴) است، «رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» (۵) است، «رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (۶) است، «بِيَدِهِ الْمُلْكُ» (۷) است یک، «بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (۸) است دو، پس پروردگار همان آفریدگار است این دو اصل، اصل سوم آن است که در نظام تکوین صدر و ساقه ی عالم سپاه و ستاد الهی اند «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۹) چیزی در عالم نیست که سرباز خدا نباشد لذا جنگ در برابر خدا فرض ندارد نه فرضش محال است نه اینکه فرض دارد و شکست می خورند برای اینکه سرباز تکوینی انسان در برابر انسان نیست ممکن است دیگری سرباز تشریعی باشد و نافرمانی کند اما سرباز تکوینی اعضا و جوارح هر کسی در اختیار اوست دیگر دست آدم که علیه آدم کار نمی کند که چون دست تمام حرکات قبض و بسطش به اراده ی خود آدم است اگر «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» حق است کما هو الحق پس فرض ندارد که چیزی در برابر خدا باشد این سه اصل، لذا اگر خدای سبحان _ معاذ الله _ خواست کسی را بگیرد دیگر از جای دیگر لشکر کشی نمی کند برای اینکه خود این آقا فکر او، عقل او، وهم و خیال او، شهوت و غضب او، دست و پای او سرباز خداست خدا او را با زبانش می گیرد یک جا امضا می کند گرفتار می شود، یک جا نباید برود می رود گرفتار می شود، حرفی نباید بزند می زند گرفتار می شود با زبان او، او را می گیرد این بیان نورانی حضرت امیر مصداق همان اصل کلی است که فرمود: «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ» اعضا و جوارح شما فرمود سربازان او هستند مبدا خیال بکنید او اگر کسی را خواست بگیرد از جای دیگر لشکر کشی می کند نه انسان حرفی می زند آبرویش می رود اگر کسی پرده دری کرد این است جایی نباید برود می رود، حرفی نباید بزند می زند، غذایی نباید بخورد می خورد، چیزی را نباید امضا بکند می کند «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ» (۱۰) فرمود خلوت های شما جلوت اوست خب این چنین خداست اگر چنین خداست کما هو الحق فرض ندارد که او محکوم قانونی باشد این فرض ندارد نه فرضش محال است قانونی باشد که بر خدا حاکم باشد برای اینکه آن قانون اگر معدوم است لا شیء است که حکومتی ندارد اگر موجود است مصداق شیء است مخلوق اوست خدای سبحان هم علوم را آفرید هم معلوم را آفرید هم عالمان را آفرید اضلاع این مثلث مخلوق او هستند هر کسی به هر چیزی علم دارد اگر علم است و نه خطا و جهل و سهو و نسیان که آن می شود لا شیء اگر

علم است مخلوق اوست، اگر معلوم است مخلوق اوست، اگر عالم است مخلوق اوست، بسیاری از مشکلات این است که همین مختصر علمی را که ما داریم دوتا رهنمی کردیم این مختصر علم را زیاد می دانیم یک، راهزنی ما هم دوم هم این است که اینکه برای دیگری است برای خداست این را مصادره می کنیم می گوئیم برای ماست دو، لذا می گوئیم این علوم بشری است علوم اسلامی نیست بعد می گوئیم مگر می شود علوم اسلامی باشد مگر می شود فیزیک اسلامی باشد مگر می شود شیمی اسلام باشد غافل از اینکه ما اصلاً شیمی غیر اسلامی نداریم، فیزیک غیر اسلامی نداریم، علم غیر اسلامی نداریم این علم چراغ است معلوم هم مخلوق خداست این چراغ را خدا در درون ما روشن کرده به ما چشم داده که با این چراغ کار او را ببینیم هر سه هم کار اوست اگر چشم نباشد شمس هم مشکل را حل نمی کند برای آدم نابینا آفتاب چه تأثیری دارد خب آفتاب جایی را روشن کرده ولی او باید چشم داشته باشد که ببیند که انسان باید عقل داشته باشد که چشم اوست، تجربه یا تجرید داشته باشد که علم اوست، خلقت خدا را ببیند که معلوم اوست خدا می فرماید این مختصری که دادید این اولاً زیاد نیست کم است آن هم من به شما دادم نه خودتان گرفتید نگوئید اینها بشری است اسلام چه چیزی آورده «وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۱۱) نه «ما علمتم» نه شما یاد گرفتید ما به شما دادیم شما آمدید این کم را زیاد حساب کردید گفتید نحن العلماء بعد هم گفتید برای ماست این بشری است. به هر تقدیر اگر این مسائل حل بشود دانشگاههای ما می شود اسلامی، علوم ما می شود اسلامی، سطر به سطر می گوئیم خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، دیگر ما دانشجوی بی نماز نخواهیم داشت دیگر استادی که بگوید اینها برای بشر است اسلام چیزی نیاورده نخواهیم داشت اگر بدانیم این چراغ مثل صحیحه زراره است این چراغ مثل صحیحه محمد بن مسلم است گاهی خدا از بیرون چراغ را روشن می کند گاهی از درون این داده ی اوست، عطیه ی اوست، سراج است سراج کارش روشن کردن است صراط برای خداست سراج هم برای خداست از سراج چیزی بر نمی آید ولو شمس هم باشد از آفتاب چه چیزی بر می آید آفتاب فقط نشان می دهد کجا راه است کجا چاه است آفتاب که راه درست نکرده آفتاب که چاه درست نکرده عقل اگر خیلی قوی باشد عقل مرحوم فارابی و بوعلی باشد یک چراغ قوی است این چراغ نشان می دهد کجا چاه است کجا راه ما یک صراط داریم به نام دین، یک سراج داریم دوتا چراغ داریم یک چراغ را زراره و محمد بن مسلم از اهل بیت گرفتند به ما دادند یک چراغ را هم خدای سبحان در دل ما گذاشته ما با سراج با چراغ با عقل چه تجربی، چه تجریدی هم فقه و اصول را حل می کنیم هم شیمی و فیزیک را حل می کنیم.

ص: ۲۸۱

۱- (۲۰). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۲۸.

۲- (۲۱). سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۲.

۳- (۲۲). سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.

۴- (۲۳). سوره ی فاتحه، آیه ی ۲.

۵- (۲۴). سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۴.

۶- (۲۵). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۸۶.

۷- (۲۶). سوره ی ملک، آیه ی ۱.

۸- (۲۷). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۸۸.

۹- (۲۸). سوره ی فتح، آیه ی ۷.

۱۰- (۲۹). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۹.

۱۱- (۳۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

به هر تقدیر اگر این دوتا کار را نکنیم به اسلام نزدیک تر می شویم یکی اینکه این کم را زیاد ندانیم نگوییم خیلی چیز بلدیم یکی اینکه مصادره نکنیم نگوییم برای ماست نگوییم بشری است مگر حرف زراره را می گوئیم بشری است می گوئیم به ما آیات داد دیگر این عقل را هم نمی گوئیم بشری است فرمود: «مَا أُوتِيتُمْ» (۱) فعل مجهول است شما که نداشتید آن در سوره ی مبارکه ی «نحل» بیان کرد که «وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» (۲) خب اگر برای شماست چرا خیلی از شماها گرفتار فراموشی می شوید در آخرهای عمر «وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمَرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» (۳) این نسیان و فراموشی برای خیلی از پیرها هست دیگر فرمود شما که اولتان این بود آخرتان این بود هر دو را هم به صورت نکره در سیاق نفی ذکر کرده فرمود آخر شما چه می گوئید اول که در سوره ی «نحل» است «وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» این نکره در سیاق نفی، آخر هم خلیها در معرض این خطرند «مِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمَرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» خب اگر برای ماست نگه داریم دیگر فرمود این سراج است این «مَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» خب پس اگر صدر و ساقه ی عالم سپاه خدا و ستاد خدا هستند چیزی بر خدا حاکم نیست این برهان عقلی که مُستفاد از قرآن است «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ» (۴) سوره ی مبارکه ی «یوسف» هم تأیید می کند که اگر حکمی هست، حکومتی هست، داوری هست، قضایی هست منحصرراً برای اوست انسان چراغی دستش هست می فهمد می بیند دیگر پس به هیچ وجه حکم ندارد خب پس این «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا» چیست؟ اشاعره می گویند به ما چه حُسن و قبح را من نمی فهمم شما یک سلسله سؤالی می کنید که مثل اینکه عقل مسئولیتی دارد یک مبادی دارد، یک مبانی دارد خیر عقل معذور است اشعری خودش را راحت کرده معتزلی به این فکر افتاده که چون حُسن و قبح را قبول دارد می گوید عقل مبادی دارد مبانی دارد حُسن و قبح را می فهمد می گوید یجب علی الله که ظلم نکند، یجب علی الله که عدل بکند و مانند آن، اما امامیه که بین افراط و تفریط فتوا می دهد و این از لطایف تعبیر مرحوم بوعلی است که صدرالمتألهین با جلال از آن نقل می کند می فرماید این یجب عن الله است نه یجب علی الله اینجاست که باید گفت که «از شافعی نپرسید امثال این مسائل» شما وقتی به مُغنی و امثال مغنی مراجعه می کنید می گوید «علی» برای استعلاست مگر قبلاً ما کتاب مدوّن داشتیم، نحو مدوّن داشتیم، صرف مدوّن داشتیم اینها را اسلام آورده اینها را قرآن آورده قبلاً یک سلسله مسموعات بود ما حالا این از لطایف تعبیرات جناب فخررازی است شاید دیگران هم داشته باشند ما چندبار این را از فخررازی نقل کردیم که در جریان «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (۵) آنجا بعضی از مفسران اشکال کردند که «تَهْلُكَةُ» بر وزن «تَفْعُلُهُ» این مصدر ثلاثی مجزّد نیست ما ثلاثی مجزّد داشته باشیم «هَلَكُ، يَهْلِكُ، تَفْعُلُهُ» نیامده ایشان می گوید شما منتظرید ببینید در جاهلیت سبعة ی معلقه شعر آن ساربان او به شما سند بدهد او از کجا گرفته این قانون را، اگر قبل از ثابت شدن معجزه بودن قرآن سؤال بکنید باید بحث بکنید که قرآن معجزه است اما بعد از ثابت شدن اینکه قرآن معجزه است دنبال آن سبعة ی معلقه و شعر جاهلی نرو این کتاب منشأ نحو و صرف است آنها قانونی داشتند عرب جاهلی یک قانون مدوّنی داشت، نحوی داشت، صرفی داشت، یک معانی بدیعی داشت یا اینها را اسلام آورده آن بیان نورانی حضرت امیر آورده بنابراین این «علی؟» را وقتی به ابن هشام و امثال ابن هشام می دهید می گوید برای استعلاء است وقتی به حکیم می دهید می گوید به معنای «عن» است نه استعلاء «يَجِبُ عَنِ يَصْدُرُ عَنِ اللّٰهِ الْعَدْلُ، يَمْتَنِعُ عَنِ يَصْدُرُ عَنِ اللّٰهِ الظُّلْمُ» خدا یقیناً عدل دارد، خدا یقیناً از ظلم پرهیز می کند نه باید عادل باشد برای اینکه حقیقت محض است و قدرت هم همین است، علم هم همین است، حیات هم همین است، اختیار هم همین است از حکمت محض جهل صادر نمی شود ایجاب هم در کار نیست اضطراب هم در کار نیست برای اینکه این عین قدرت است حکمتی که عین قدرت است محال است از او ظلم صادر بشود محال است از او عدل صادر نشود این عین حکمت است ما هر وسیله ای بخواهیم به او متوسّل بشویم که ذات اقدس الهی بر

خلاف حکمت کار می کند شدنی نیست این از آن ادعیه نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است در دعای سیزده صحیفه ی سجاده اوایل آن دعای نورانی است یعنی سطر پنجم، ششم اول دعای سیزده این است «اللَّهُمَّ يَا مُنْتَهَى مَطْلَبِ الْحَاجَاتِ وَيَا مَنْ عِنْدَهُ ثِقَلُ الطَّلِبَاتِ وَيَا مَنْ لَا يَبِيعُ نِعَمَهُ بِالْأَثْمَانِ وَيَا مَنْ لَا يُكَدِّرُ عَطَايَاهُ بِالْإِمْتِنَانِ» بعد از دو، سه جمله به اینجا می رسد «يَا مَنْ لَا تُفْنِي خَزَائِنَهُ الْمَسَائِلُ» ای خدایی که هر چه سؤال بکند شما عطا بکنی از خزینه ات کم نمی شود «وَيَا مَنْ لَمَّا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ» خدایا درست است که فرمودی: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^(۶) فرمودی تو سَل کنید فرمودی نماز وسیله است، توحید وسیله است، تو سَل به اهل بیت وسیله است اینها وسیله اند اما هیچ وسیله ای باعث نمی شود که شما کار خلافت حکمت بکنی خیلی از موارد است که انسان متوسل می شود به اهل بیت(علیهم السلام) به دعا و نماز اما آن کار مصلحت نیست چون ما نمی دانیم نباید پیشنهاد بدهیم که خدایا به ما این بده، آن بده، آن بده ما بهترین راه دعایمان این است که خدایا به ما خیر بده هر چه خواست اوست هیچ وسیله ای حکمت خدا را عوض نمی کند خب، پس اگر چیزی حکیم محض بود عین قدرت بود ظلم از او صادر نمی شود نه او باید ظلم نکند این قانون از کار خدا او انتزاع می شود نه یک چیز دیگری باشد که بر خدا حاکم است. دو مطلب از سه مطلبی که سیدنا الاستاد(رضوان الله علیه) در آن بحث تفسیر قِیم المیزان دارند باید مطرح بشود یکی اینکه ایشان می فرمایند این بحث این مربوط به تشریع و اعتبار است یکی اینکه ظاهر این را می خواهند حفظ بکنند المیزان را در این بحثها باید شناخت در جای دیگر خیلی تفاوتی با تبیان و با مجمع البیان و اینجاها ندارد این فصلی که دارند بحثی که دارند معنای اینکه چیزی بر خدا حتم مقضی است چیست تحلیلی دارند به دنبال آن تحلیل سه تا نتیجه می گیرند که ظاهراً دوتا نتیجه اش محل بحث است.

ص: ۲۸۲

- ۱- (۳۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.
- ۲- (۳۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۷۸.
- ۳- (۳۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۷۰.
- ۴- (۳۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۴۰.
- ۵- (۳۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۵.
- ۶- (۳۶) . سوره ی مائده، آیه ی ۳۵.

Your browser does not support the audio tag.

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

درباره ی ورود همگان به جهنم سه احتمال بود یکی اینکه ورود به معنای اِشراف است دوم اینکه به معنای دخول است سوم اینکه معنای مرور بر صراطی است که بر پلی است که روی جهنم رسم شده است و دیدن مؤمنان نسبت به جهنم با دو طایفه از روایات همراه است یک طایفه دارد که مؤمنان و متّقیان جهنم را نمی بینند این ناظر به آن دیدن وحشت آور است در طایفه ی دیگر دارد آنها می بینند اشراف بر جهنم دارند این نشاط آور است برای اینکه اینها جهنم را می بینند و خدا را شکر می کنند که در اثر هدایت الهی به این عذاب گرفتار نشدند، پس اگر دو طایفه از نصوص است جمعش این خواهد بود. و اما آن روایتی که دارد اینها وقتی وارد بهشت شدند بر فرض صِحّت آن روایت وارد بهشت شدند از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) سؤال می کنند ما جهنم را ندیدیم حضرت می فرماید شما عبور کردید در حالی که جهنم آتشش خاموش بود اینها وقتی وارد بهشت شدند نشاطی نصیب آنها می شود یک نشاط مضاعف هم نشاط وصول به بهشت هم نشاط رهایی از جهنم آن روایت اگر درست باشد توجیهش این است.

مطلب بعدی درباره ی جریان موت بود که مرگ به معنای تجربه کردن نیست این «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۱) ذائقه یعنی ذائقه که می چشد از مرگ که هجرت است و انتقال از دنیا به برزخ است که در روایات دارد «تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ» (۲) تعبیرات گوناگونی دارد که هر کدام بار خاصّ خودشان را دارند هم تعبیر به وفات است نه فوت تا معلوم بشود توقّی است چیزی از انسان گم نمی شود هم «اللّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ» (۳) هم «يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (۴) طایفه ی ثانیه آیاتی است که دلالت دارد «تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا» و مانند آن، هر سه طایفه معیار را توقّی قرار دادند هم تعبیر به دُقّ درست است که «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» ذائقه یعنی می چشید این چشیدن معنایش آن است که شما مرگ را هضم می کنید نه مرگ شما را هضم بکند و «ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی تجربه کننده ی مرگ این چنین نیست ذائقه یعنی می چشید «دُقّ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (۵) هر جا «دُقّ» در قرآن کریم به کار رفت همین به معنی چشیدن است دیگر، بنابراین مرگ یک هجرت است، یک انتقال است، یک سفر است از عالمی به عالم دیگر این را اسم اش را می گذاریم مرگ منتها در هر جا برای رعایت نکات مربوط به آنجا تعبیر خاصّ خودش را دارد هم توقّی تعبیر شده است هم دُقّ تعبیر شده است و مانند آن. درباره ی «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ» «تَنْجِيَهُ» این نتیجه تعبیر عرفی است که خدا ما را نجات داد اینکه می گوئیم خدا ما را نجات داد گاهی به صورت دفع است گاهی به صورت رفع هم در مسئله ی اخراج به تعبیر امین الاسلام (رضوان الله علیه) در مجمع البیان ذیل آیه ی «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۶) که فرمود اعم از دفع است و رفع هم تعبیر تنجیه را می شود به تعبیر سیدنا الاستاد اعم از دفع و رفع دانست خدا ما را نجات داد در دو مورد به کار می رود یکی اینکه توفیقی داد ما مبتلا نشویم، یکی اینکه بر فرض ابتلا ما را نجات داده باشد. و اما اینکه ما حتماً این اخراج را یا تنجیه را به معنای رفع بدانیم برای اینکه نسبت به معصومان بالأخره یک تیرگی و تاریکی داریم و خدای سبحان ما را از آن تاریکی و تیرگی نجات می دهد خب نقل کلام در خود معصومان

می کنیم معصومان هم مشمول همین آیه اند «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» طبق بیان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برابر آیه ی دیگر «إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (۷) آنجا صغرا را بیان کرده که من تحت ولایت الهی ام مولی علیه اویم او ولی من است «إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» درباره ی معصومین دیگر درست نیست این یک، درباره ی غیر معصوم خدا غیر معصوم را که به حد معصوم نمی رساند که تا بگوییم اخراج می کند یعنی آنها را از تیرگی و تاریکی غیر معصومان نجات می دهد به روشنایی و وضوح عصمت می رساند اینکه نیست که بنابراین بهترین راه این است که این اخراج به معنای جامع اعم از دفع و رفع باشد تنجیه هم بشرح ایضاً هر دو هم به این معنا می تواند باشد، خب.

ص: ۲۸۳

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۲- (۲) . بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۴۶.

۳- (۳) . سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.

۴- (۴) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۵- (۵) . سوره ی دخان، آیه ی ۴۹.

۶- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

۷- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۶.

پرسش: در قوس صعود همه حرکت می کنند یا نه، آیا معصومین هم حرکت می کنند یا نه؟

پاسخ: در قوس صعود بله خب همه حرکت می کنند.

پرسش: معصومین هم در مرتبه ی بالاتر نسبت به مرتبه ی پایین تر در حال ظلمت نیست.

پاسخ: نه ظلمت نیست «نور فوق نور» ظلمت مرحله ای دارد.

پرسش: این عدم اضافی است.

پاسخ: نه، عدم اضافی را نمی گویند ظلمت، ظلمت یعنی فاقد چیزی باشد اگر غیر از ظل است ظل عبارت از آن است که نوری است قوی تر، نوری است ضعیف تر این نور ضعیف تر نسبت به آن نور قوی تر می شود ظل اما ظلمت یعنی تاریکی بر کفر و نفاق و عصیان ظلمت اطلاق می شود تاریکی، اما اگر کسی در نور باشد حتی نور کم بخواهد به نور بالاتر برسد می گوید از ظل آمد به ذی ظل رسید و مانند آن، در مراحل برتر «نور فوق نور» نه اینکه بعضی جاهایش ظلمت باشد بعضی جاهایش نور، خب.

پرسش: فرمود: «أَدْبَنِي رَبِّي». (۱)

پاسخ: «أَدَبَنِي» معنایش این نیست که أخرج من النور که «أَدَبَنِي»، «أَدَبَنِي» درست است دیگر علم را به من داد، ادب را به من داد، کمال را به من داد همه ی این انوار الهی که نصیب من شده به من داد که فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»، (۲) خب.

مطلب دیگر اینکه در این کریمه که فرمود: «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» بر ذات اقدس الهی به عنوان قضای حتم آمده که مقام ثانی بحث بود چیزی بر خدا حاکم نیست برای اینکه طبق آیه ی «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۳) هر چه مصداق شیء است مخلوق خداست و قدرت خدا هم نامتناهی است و هر چه مخلوق خداست مسخر اوست و مقهور اوست تحت تدبیر اوست آن گاه فرض ندارد که چیزی که محدود است و مسخر است و مقهور است این قاهر بر قدرت نامتناهی باشد این فرض ندارد نه مفروض محال است فرض ندارد خب، تعبیرات قرآن کریم دو طایفه از آیات را به ما نشان می دهد یکی اینکه چیزی بر خدا حاکم نیست و خدا تحت قهر چیزی قرار نمی گیرد زیر سؤال هم نمی رود سؤال را در بحثهای قبلی ملاحظه فرمودید که سه قسم است آیات سؤال هم سه قسم است یک سؤال استفهامی است که به ما فرمودند: «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۴) چیزی که نمی دانید از اهل بیت سؤال بکنید، یک سؤال استعطایی است که یک نیازمند از غنی سؤال می کند چیزی را درخواست می کند که «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۵) برابر آیه ی سوره ی «الرحمن» هر چه در آسمان و زمین است از خدای سبحان سؤال می کند چون سؤال همگانی و همیشگی است جواب الهی هم همگانی و همیشگی است فرمود: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (۶) چرا، چون «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یوم نه یعنی روز در برابر شب، یوم نه یعنی شبانه روز، یوم نه به معنای دهر که بگوییم «الدهر یومان» یوم یعنی ظهور هر ظهور الهی یک کار تازه است خب، «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» چرا، جوابش در ذیل همین آیه است برای اینکه «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اگر همه ی اشیاء همواره از خدا سؤال استعطایی می کنند از او چیز درخواست می کند او هم باید دائماً جواب اینها را بدهد. قسم سوم سؤال، سؤال استیضاحی است بازپرسی است اعتراضی است که می گویند فلان وزیر را به مجلس آوردند از او سؤال کردند این چون سؤال استفهامی نیست سؤال استعطایی نیست اینکه در قانون اساسی آمده نماینده ها حق سؤال دارند یعنی حق اعتراض دارند این ایست بازرسی می گویند بازرسی کنید این همان سؤال اعتراضی است اینکه فرمود: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۷) یعنی اینها را نگه دارید برای اینکه اینها زیر سؤال اند خب پس سؤال طبق این سه طایفه از آیات سه قسم است ذات اقدس الهی تحت سؤال قرار نمی گیرد برابر آیه سوره ی «انبیاء» که «لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» (۸) سؤال استفهامی که یقیناً از خدا هست برای اینکه پشت سر هم انبیا و اولیا و مؤمنین از ذات اقدس الهی مطلب سؤال می کنند به وسیله ی آیات روشن می شود مخصوصاً انبیا، سؤال استعطایی هست که همگان از خدای سبحان چیز درخواست می کنند اما سؤال اعتراضی و اشکال کردن و نقد درباره ی خدا فرض ندارد فرمود: «لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» اینکه فرمود: «لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» این ناظر به آن است که در مقام ذات اصلاً سؤال فرض ندارد بگوییم خدا را چه کسی آفرید یا خدا برای چه خلق شد این معقول نیست این سؤال، این سؤال محال است برای اینکه او حقیقت نامتناهی قائم بالذات است همه فواعل به او برمی گردند از حقیقت نامتناهی که مبدأ هر چیز است که نمی شود سؤال کرد از مبدأ نمی شود سؤال کرد که مبدأ تو چه کسی است که همه ی اشیاء به سمت او حرکت می کنند برای اینکه او کمال نهایی است از کمال نهایی و غیر متناهی نمی شود سؤال کرد تو برای چه هستی که همه اشیاء برای او هستند او برای چیست یعنی چه، اگر کسی سؤال کرد معلوم می شود که معنای کمال نامتناهی را تصوّر نکرده پس نسبت به ذات اقدس الهی درباره ی ذات چه مبدأ فاعلی چه مبدأ غایی اصلاً سؤال فرض ندارد لذا در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۲۳ سخن از ذات اصلاً مطرح نشد برای اینکه فوق سؤال است اما فرمود: «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» خدا هرگز در کارهایی که انجام

می دهد زیر سؤال قرار نمی گیرد نمی شود به خدا اعتراض کرد که چرا این کار را کردی ولی مردم مسئول اند در قیامت اینها را نگه می دارند می گویند چرا این کار را کردی «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۹) خب، خدا زیر سؤال قرار نمی گیرد چرا، برای اینکه تصوّرش یا به این است که یک مبدأ خارجی باید باشد که آن مبدأ خارجی کار خدا را برابر یک قانون بسنجد به خدا بگوید کار تو مطابق با فلان قانون نبوده است چرا این کار را کردی این هم فرض ندارد برای اینکه کسی یا چیزی که خارج از حوزه ی خلقت خدا باشد نیست قانونی که خارج از قلمرو خلقت خدا باشد نیست پس فرض ندارد که کسی به خدا بگوید تو چرا فلان کار را کرده ای این فرض ندارد می ماند یک فرض و آن این است که فرض دارد و قرآن هم مطرح کرده است فرمود سالبه به انتفاء موضوع است مثلاً خدای سبحان که اسمای حسنا دارد قوانینی را هم برابر اسمای حسنا ترسیم کرده است کسی به خدا بگوید خدایا فلان کار تو با فلان حرف تو ناهماهنگ است این قابل گفتن است، این قابل شنیدن است که به خدا بگوید خدایا این کاری که تو کرده ای با آن وصفی که تو داری هماهنگ نیست منتها خدا می فرماید من برابر وصفهایی که دارم کار می کنم لذا زیر سؤال قرار نمی گیرم پس «لَا يُسْئَلُ» نسبت به ذات اصلاً مطرح نیست برای اینکه فرض ندارد نسبت به فعل هم قانونی باشد جدای از فعل خدا و یک سائل و معترض و نقّادی باشد بیرون از حوزه ی خلقت که این نقّاد به خدا عرض کند خدایا کار تو مطابق با فلان قانون نبوده است این هم فرض ندارد برای اینکه «اللّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۱۰) قسم سوم فرض دارد و آن این است که خدا کاری نکند _ معاذ الله _ که با وصفی از اوصاف خدا هماهنگ نباشد این را کسی می تواند به خدا اعتراض کند بگوید خدایا تو که دارای فلان وصفی چرا این کار را کردی خدا در این فصل سوم، فصل سوم یعنی فصل سوم پس آنها خارج از بحث است در این فصل سوم می فرماید تمام کارهای من منظم است من زیر سؤال قرار نمی گیرم «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» (۱۱) بیان ذلک این است که خودش فرمود: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (۱۲) بر من هست که مردم را هدایت کنم برای اینکه من اینها را آفریدم من امیر قافله ام اینها را از خاک به اصلاّب و ارحام آوردم از اصلاّب و ارحام به دامن مادرشان آوردم مدّتی در دنیا هستند بعد وارد برزخ می شوند بعد وارد قیامت من امیر این قافله ام من باید راهنما بفرستم، قانون بفرستم، رهبری شان را به عهده بگیرم اگر من اینها را مسافر خلق کرده باشم که اینها راهی دیاریند راهنما نفرستم زیر سؤال می روم پس «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» که در سوره ی مبارکه ی «لیل» آمده است آیه ی دوازده سوره ی مبارکه ی «لیل» این است که «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» نه «لنا» بر ماست که مردم را هدایت کنیم. شفاف تر از سوره ی مبارکه ی «لیل» همان است که در سوره ی مبارکه ی «نساء» مبسوطاً گذشت آیه ی ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ قصّه ی نبوّت عامه را مطرح می کند می فرماید: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالْبَبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا؟ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا؟ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» ما چرا انبیا را فرستادیم؟ برای این «لئلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» ما اگر انبیا نمی فرستادیم، صحف آسمانی نمی فرستادیم، اولیا را جانشین انبیا قرار نمی دادیم، هدایت نمی کردیم در قیامت این مردم به من اعتراض می کردند می گفتند تو که خدایی ما را خلق کردی می دانستی بعد از مرگ چنین جایی می آیم خب چرا راهنما نفرستادی، چرا انبیا نفرستادی، چرا کسی که به ما بگوید چه بکنیم چه نکنیم نفرستادی من برای اینکه زیر سؤال نروم انبیا فرستادم من این کار را کردم این حجّت عقل، برهان عقل، عظمت و جلال و شکوه عقل را ببینید تا کجاست فرمود برای اینکه عقل به من اعتراض نکند من انبیا فرستادم «لئلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۱۳) درست است ظرف، مفهوم ندارد اما چون در مقام تهدید است مفهوم دارد یعنی قبل از رُسل مردم می توانستند احتجاج کنند من زیر سؤال بروم اما بعد از فرستادن انبیا مردم حجّت ندارند من حجّت دارم «لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»، (۱۴) «حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ» (۱۵) و مانند آن

خب پس چون خدا هر چه باید بکند می کند و هر چه نباید بکند نمی کند زیر سؤال نمی رود «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» اما این باید و نباید را اوصاف او رهبری می کند او خودش را معرفی کرده که عدل است، حکیم است، علیم است، حی است، قدیر است، سمیع است، بصیر است همه ی این اوصاف، اگر چنین خدایی که فرمود: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (۱۶) نسیان و سهو در او نیست از نظر بخش علمی، اگر «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۱۷) در بخشهای محاسبه و پاداش و کیفر به احدی ظلم نمی کند اگر یک وقت _ معاذ الله _ ظلمی واقع بشود این قبیح از او صادر بشود عقل احتجاج می کند می گوید خدایا این کار با آن وصفت هماهنگ نیست انسان حق سؤال ندارد خدا زیر سؤال برود محال است اما «المحال جاز أن يستلزم المحال»، اگر به فرض محال خدا ظلم بکند این محال یک محال دیگر را در بردارد و آن این است که زیر سؤال می رود خدا زیر سؤال برود محال است اما محال «جاز أن يستلزم المحال» «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۱۸) اگر بیش از یک خدا در عالم بود یعنی این محال محقق بود توحید نبود و شرک بود عالم متلاشی می شد و چون عالم متلاشی نشده است پس یک خدا بیشتر نیست آن محال مستلزم این محال است اگر به فرض محال خدا ظلم بکند زیر سؤال قرار می گیرد اما نه به این معنا که بیگانه ای به استناد قانون بیگانه ای به خدا می گوید چرا برابر آن قانون کار نکردی بلکه آشنایی به زبان خود الهی می گوید تو که خودت را به حکمت و عدل برای ما وصف کردی این کار تو با آن وصف تو هماهنگ نیست این کار محال است اما «المحال جاز أن يستلزم المحال» ما توقع نداشته باشیم که مقدم ما محال باشد تالی ما ممکن، اگر گفتیم دو، دوتا می شود پنج تا باید ملتزم بشویم که به دو قسمت متساوی تقسیم نمی شود فرد هم هست عدد چون کم است قابل قسمت است هر عددی قابل قسمت است اگر زوج بود دو گونه قسمت پذیر است اگر فرد بود یک گونه قسمت پذیر است پنج تا را بیش از یک گونه نمی شود تقسیم کرد یعنی به فرد می شود تقسیم کرد به اقسام غیر متعادل می شود تقسیم کرد دوتا و سه تا، یکی و چهارتا به دو قسمت متساوی تقسیم نمی شود اما اگر زوج باشد هم به دو قسمت متساوی تقسیم می شود هم به دو قسمت غیر متساوی این شش را هم می شود به دو قسمت متساوی دو سه تا تقسیم کرد هم به دو قسمت غیر متساوی به یک و پنج می شود تقسیم کرد به دو و چهار می شود تقسیم کرد چهار به دو قسمت متساوی تقسیم می شود ولی اگر فرض محال کردیم که دو دوتا می شود پنج تا باید این را هم بپذیریم که قسمت متساوی ندارد دیگر نمی شود گفت که چطور چهارتا قابل تقسیم نیست به دو قسمت متساوی می گوئیم آن محال «جاز أن يستلزم المحال» اگر به فرض محال خدا ظلم بکند به فرض محال این محال هم برایش مترتب است که زیر سؤال می رود نه اینکه بگوئیم کار خوب کردی نه اینکه این ظلم ذاتی او این است که بر خدا حکم بکند این ظلم که قبیح است «الظلم قبیح بالضرورة» اما مادام الذات هر چه که ضرورت او ذاتی بود یعنی ذاتی منطقی زیر پوشش ضرورت ازلی است یعنی منطقی، ضرورت ازلی آن است که محمول برای موضوع ضرورت دارد بالقول المطلق مثل «الله علیم»، «الله قدیر»، «الله حی» که فقط مخصوص ذات اقدس الهی است «لا تُدرکه الأبصار بالضرورة الأزلیه و هو یدرک الأبصار بالضرورة الأزلیه» اما «الأربعه زوج» بالضرورة ذاتیه است نه ضرورت ازلیه یعنی اربعه مادامی که اربعه است موجود است زوج است اما وقتی اگر اربعه را خدا خلق نکند نه زوج است نه فرد اینکه می گویند مادام الذات یعنی مادام الذات «الأربعه زوج بالضرورة مادام الذات» یعنی مادامی که الله او را ایجاد کرده و اگر احیاناً گفته می شود ذاتیات قابل جعل نیست یعنی جعل جدا و اگر گفتند ذاتی شیء معلل نیست یعنی معلل به علت جدا و گر نه «ذاتی شیء لم یکن معللاً» یعنی «أی معللاً بعلة زائده علی ذات الملزوم» زوجیت حتماً علت دارد علت او همان علت اربعه است نه اینکه ذاتی علت نمی خواهد علت زاید بر ذات نمی خواهد و گر نه آن مبدئی که علت اربعه است همان مبدأ علت زوجیت است اگر حکیم سبزواری (رضوان الله علیه) فرمود که

- ۱- (۸) . مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۹۷.
- ۲- (۹) . سوره ی قلم، آیه ی ۴.
- ۳- (۱۰) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.
- ۴- (۱۱) . سوره ی نحل، آیه ی ۴۳.
- ۵- (۱۲) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹.
- ۶- (۱۳) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹.
- ۷- (۱۴) . سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.
- ۸- (۱۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.
- ۹- (۱۶) . سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.
- ۱۰- (۱۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.
- ۱۱- (۱۸) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.
- ۱۲- (۱۹) . سوره ی لیل، آیه ی ۱۲.
- ۱۳- (۲۰) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.
- ۱۴- (۲۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۹.
- ۱۵- (۲۲) . سوره ی شوری؟، آیه ی ۱۶.
- ۱۶- (۲۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.
- ۱۷- (۲۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.
- ۱۸- (۲۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۲.

یعنی عرضی علت زائده دارد ذاتی علت زائده ی بر علت ذات ندارد بنابراین بر فرض محال اگر خدای سبحان ظلم بکند زیر سؤال می رود اما نه سائلی بیرون از حوزه ی خلقت یک، نه قانون و ترازویی بیرون از نظام خلقت که به خدا کسی بگوید خدایا کار تو را با فلان قانون سنجیدیم این مطابق در نیامد بلکه کار خدا را با وصف خدا می سنجند می گویند خدایا تو که دارای وصف حکمتی این کار تو با آن وصف تو مطابق نبود خدا فرمود من این چنین نمی کنم کار من حکیمانه است صدر و ساقه ی عالم حکمت است به تعبیر لطیف جناب ابوریحان بیرونی می فرمود اگر کل آسمان و زمین را شما به صورت آوا و نغمه و نت در بیاوری می شود موسیقی از بس عالم منظم است یعنی اگر آسمان حرف بشود، زمین حرف بشود، صدا بشود، صوت بشود می شود موسیقی از بس این عالم منظم است خب اگر این طور هست پس خدا زیر سؤال نمی رود. مسئله ی حکم چه در سوره ی مبارکه ی «انعام» چه در سوره ی مبارکه ی «یوسف» چه در این محل آیات دیگر فرمود حکم فقط برای اوست «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۲) در نظام تکوین هیچ کس حاکم نیست و اگر انبیای الهی حکمی دارند در حدّ احیای موتا و ابرای اکمخ و ابرص و امثال ذلک هر ولّی از اولیای الهی مُرده ای را زنده می کند بیماری را درمان می کند حاجتی را برآورده می کند همه ی اینها بر اساس «مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۳) دست بی دستی خدا در مقام سوم نه مقام اول و نه مقام دوم که این دو منطقه، منطقه ی ممنوعه است یعنی مقام ذات نه، اکتناه صفات ذات که عین ذات است نه، در مقام فعل که وجه الله است ظهور خداست افاضه ی الهی است «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» ظهور می کند پس عیسای مسیح خالق نبود اگر کسی خلقت کرد همان ذات اقدس الهی بود منتها اینها چون نمی دانند معنای توسّل چیست، معنای فنا چیست، معنای خلافت چیست خیال می کنند اگر شیعیان به اهل بیت (علیهم السلام) مراجعه می کنند از آنها کار می خواهند به بیگانه مراجعه کردند خیر، به دست خدا مراجعه کردند برای اینکه هم یدالله اند هم وجه الله اند، عین الله اند که در روایات فراوان آمده در حقیقت از ذات اقدس الهی می خواهند اینها خلیفها الله اند دیگر خب، پس از اینها چیز می خواهند طبق بیان نورانی امام سجاد که در صحیفه بود خواندیم کلّ عالم مُنقاد این خاندان اند فرمود: «فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ» (۴) خب پس بنابراین اینها می شوند مظهر الهی، اگر خلیفه ی او هستند از خود ندارند از جای دیگر هم ندارند همان کار خدا را به مردم می رسانند پس در نظام تکوین «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» در نظام تشریع شارع هم بالاصاله ذات اقدس الهی است انبیا و اولیا به وسیله ی وحی و الهام احکام و حکم حقوقی را از ذات خدای سبحان دریافت می کنند به مردم ابلاغ می کنند می ماند یک سلسله مسائل اعتباری داوری بین مردم که به وجود مبارک داود فرمود: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (۵) یا به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (۶) و مانند آن اینها امور اعتباری یعنی تنظیم امور است آن هم برابر قانون و احکام و حکمی که خدای سبحان تأمین کرده.

۱- (۲۶). شرح منظومه، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲- (۲۷). سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.

۳- (۲۸). سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

۴- (۲۹) .الصحيفه السجاده، دعای ۱.

۵- (۳۰) . سورة ی ص، آیه ی ۲۶.

۶- (۳۱) . سورة ی نساء، آیه ی ۱۰۵.

پرسش: این همه معترض به کارهای خدا یا نمی کردند که چه کرده است باید به این چوب بسوزند به این سختی بسوزند.

پاسخ: کسی اعتراض می کند؟ خب برای اینکه این در حقیقت به خودش اعتراض دارد برای اینکه عالم صدر و ذیلش رحمت است و حرف احنف بن قیس را باید در میان گذاشت یک وقت معاویه عده ای را جمع کرده بر اساس تفکر جبری گفت که خدای سبحان در قرآن فرمود: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (۱) و خداوند برای شما همین مقدار مسائل امکاناتی و رفاهی و اقتصادی نازل کرده احنف در بین جمعیت بود به معاویه گفت معاویه اینجا سه تا مسئله است تو خلط کردی ما درباره ی مسئله ی اولی؟ حرفی نداریم که تمام اشیاء در مخزن الهی است در مسئله ی دوم هم حرفی نداریم که ذات اقدس الهی برابر حکمت و مصلحت از مخزن خیر خود برای مردم روزی می فرستد سؤال ما در مسئله ی سوم است که خداوند برای تأمین ارزاق از مخزن خود فرستاده تو به جای اینکه به ما بدهی در مخزن خودت گذاشتی تمام اشکالات متوجه همین استکبار و صهیونیست و امثال ذلک است دیگر.

پرسش: خداوند خودش ظلم نمی کند ولی ظالم را می آفریند.

پاسخ: ظالم را بما آنه ظالم نیافریده این شخص به سوء اختیار خودش به ظلم رفته مظلوم کوتاهی کرده که زیر بار ظلم رفته فرمود تو یک فریاد بکش من یاور تو هستم تو زیر بار ظلم نرو امضا نکن شما متأسفانه در خیلی از موارد درست است که کشورها مردان الهی فراوانی دارند ولی اگر کسی زیر بار ظلم نرود خدای سبحان او را یاری می کند دیگر اگر «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (۲) از همین قبیل است که فرمود: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» (۳) و ظالم نیافریده یک عده در اثر انظلام و فرومایگی ظالم را تقویت کردند، خب. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» در سوره ی مبارکه ی «یوسف» هست که آیه ی ۶۷ این است وجود مبارک یعقوب فرمود: «يَا بَنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «انعام» هم مشابه این معنا آمده است که حکم جز برای ذات اقدس الهی احدی حق حاکمیت ندارد آیه ی ۵۷ سوره ی مبارکه ی «انعام» این است «قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» در سوره ی مبارکه ی «انعام» این بحث مبسوطاً گذشت که خدای سبحان فرمود: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرِّحْمَةَ» (۴) خدای سبحان بر خودش رحمت را لازم کرده است یعنی مهندسی عالم، معماری عالم بر اساس نقشه ی رحمت است در سوره ی مبارکه ی «انعام» [آیه ی ۵۷] که فرمود: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» همین بود که الآن خواندیم در آیه ی ۵۷، ۵۴ آن این است «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرِّحْمَةَ» پس اگر رحمت لازم است نه اینکه چیزی بر خدا رحمت را لازم کرده است یک، یا شخصی رحمت را بر خدا لازم کرده است دو، بلکه فرمود این خدا که قدیر محض است، علیم محض است هندسه ی او هندسه ی رحمت است با نقشه ی رحمت خدا دارد عالم را اداره می کند اینکه در بیانات نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) هست که «أَنْتَ الَّذِي تَسْجَعِي رَحْمَتَهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» (۵) یعنی درست است خدا انتقام دارد غضب دارد و مانند آن فرمود: «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» (۶) ولی غضب خدا، جهنم خدا، سخط الهی، عذاب الهی مأموم است امام او رحمت است هر جا رحمت دستور انتقام می دهد خدا انتقام می گیرد «أَنْتَ الَّذِي تَسْجَعِي رَحْمَتَهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» اینکه گفته شد رحمت او بیش از غضب اوست نه یعنی هشت درجه بهشت، هفت درجه ی جهنم یعنی بهشت پیشاپیش است جهنم به دنبال بهشت دستور می دهد کجا جهنم باشد چه کسی جهنمی، بهشت دستور می دهد چه کسی را بگیرد چه کسی را نگیرد برای اینکه او با رحمت دارد اداره می کند اگر ذات اقدس الهی فرمود: «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» برای اینکه انتقام

گیری از تبهکار رحمت به کلّ عالم است انتقام گیری از ظالم رحمت به جهان است دستور مهندس این است نقشه ی مهندس این است که فلان جا باید رحمت باشد و غضب برای آنکه متمم رحمت باشد واقع می شود و گرنه خدای سبحان غضبی ندارد اینکه می گویند غضب بالعرض است از این قبیل است معنای سبقت رحمت بر غضب این نیست که رحمتش بیش از غضب اوست سبقت یعنی سبقت یعنی او جلو است این دنبال، او امام است این مأموم، او نقشه می کشد این کارگری می کند، او دستور می دهد فلان جا را بگیرد فلان جا را ببندید رحمت دستور می دهد مثل اینکه یک پزشک معالج دلسوز دست به چاقو می برد می بُرد عضوی را که انسان در اثر آن عضو آسیب می بیند این با رحمت دست به چاقو می برد اینکه چاقو کش نیست یک وقت کسی قداره بند است او با غضب و قهر قداره بسته است اما وقتی پزشک آن لباس سفید پزشکی را در بر کرده است وارد اتاق عمل شد رحمت می گوید این چاقو را بگیر آن عضو را ببر این به فرمان رحمت دارد این کار را می کند، به فرمان علم دارد این کار را می کند معنای سبقت رحمت بر غضب این خواهد بود، معنای «أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» این خواهد بود. فتحصل که ذات اقدس الهی از بیرون محکوم چیزی نیست بلکه «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۷) این رحمت که امام غضب است از طرف الله مأمور شده ما یک امام داریم یک مأموم کسی داریم که امام و مأموم را سر جای خودش می نشاند آن الله است این دعای نورانی سحر مبادا کسی بگوید این دعا مخصوص ماه مبارک رمضان است این دعا را فقط در ماه مبارک رمضان بخوانید اگر توانستید هر سحر بخوانید «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ» (۸) همه اسمای الهی جمیل است اما آنکه اجمل است فرمانده کلّ قواست همه ی اسمای او کبیر است اما آن که اکبر اسماست و اسم اعظم است فرمانده ی کلّ قواست امامی داریم به نام رحمت، مأمومی داریم به نام غضب، یک فرمانده کلّ قوایی داریم که یکی را امام می کند یکی را مأموم فرمود: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» بعد فرمود: «أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ»، «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» یک مسبوق داریم و یک سابق داریم و یک تعیین کننده ی جای سابق و مسبوق اینکه در دعای سحر می خوانیم من به آن اکبرت می خواهم برسم یعنی به آن فرمانده ی همه ی این اسما می خواهم برسم بنابراین چیزی از خارج بر خدا بر فعل خدا بر اسمای خدا حکومت ندارد این اسمای الهی که کبیرند تحت رهبری اکبرشان اداره می شوند اگر «كَتَبَ رَبُّكُمْ» هست از این باب است، اگر «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» آن حاتم، آن قاضی اسم اکبر خداست و اینها محتوم و مقضی اند.

ص: ۲۸۶

- ۱- (۳۲). سوره ی حجر، آیه ی ۲۱.
- ۲- (۳۳). سوره ی محمد، آیه ی ۷.
- ۳- (۳۴). سوره ی حج، آیه ی ۴۰.
- ۴- (۳۵). سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.
- ۵- (۳۶). الصّحیفه السّجادیه، دعای ۱۶.
- ۶- (۳۷). سوره ی سجده، آیه ی ۲۲.
- ۷- (۳۸). سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.
- ۸- (۳۹). بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۹۴.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

آنچه از این قسمت آیات استفاده می شود دو مقام بود مقام اول اینکه همگان وارد جهنم می شوند و یک عده می مانند یک عده نجات پیدا می کنند مقام دوم این است که این جزء قضای حتم الهی است و خدای سبحان حتم کرده، حکم کرده. اما مقام اول به کمک روایات باب بر سه معنا حمل شد که همه ی آن معانی سه گانه قابل پذیرش بود که ورود به معنای اشراف باشد چه اینکه بعضی از آیات او را همراهی می کند ورود به معنای دخول در جهنم باشد ولی مؤمنان وارد جهنم شدند نظیر ورود وجود مبارک ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) بر نار است که سوخت و سوزی در کار نیست یا ورود به معنای عبور بر صراط جهنم باشد و نجات متقیان قطعی است نجات از عذاب است نه نجات از اشراف برای اینکه اشراف خودش رحمت و برکت است متقیان وقتی اشراف پیدا می کنند بر جهنم و آن را می بینند خدا را شکر می کنند که در اثر هدایت الهی مبتلا به جهنم نشدند. عمده آن است که فرمود این مطلب «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» با تعبیر «كَانَ» مطلب را تأکید کردند تثبیت فرمودند که این بر خدا به عنوان یک امر حتمی و قضای الهی لازم است از آیات سوره ی مبارکه ی «انعام» که فرمود: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۱) و از این آیه که فرمود: «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» برمی آید که ذات اقدس الهی یک سلسله کارها را حتماً باید انجام بدهد از طایفه ی آیات دیگر که حکم را منحصرأ در اختیار خدا می داند که «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۲)، «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ» (۳) آن «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» مفید حصر است این «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ» که تقدیم خبر بر مبتدأست مفید حصر است در سوره ی مبارکه ی «رعد» گذشت که ذات اقدس الهی حاکم است و هیچ کسی مُعَقَّب حکم الهی نیست که تعقیب بکند و خدای سبحان را وادار به کار بکند این چنین نیست آیه ی ۴۱ سوره ی مبارکه ی «رعد» که قبلاً بحث شد این بود که «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» در این گونه از موارد به صورت نفی جنس آمده که هیچ عاملی حکم خدا را تعقیب نمی کند و حکم خدا به دنبال چیزی نیست تابع چیزی نیست بعد آیه ی سوره ی مبارکه ی «انبیاء» هم که فرمود: «لَا يُشِئُ لِعَمَّا يَفْعَلُ» (۴) یعنی خداوند هرگز زیر سؤال نمی رود سؤال به معنی سوم نه سؤال استفهامی که از خدا چیزی را آدم بخواهد تا بفهمد، نه سؤال استعطایی که از خدا چیزی را درخواست بکند که «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۵) بلکه سؤال توبیخی و اعتراضی مثل «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۶) و مانند آن، خدا هرگز زیر سؤال نمی رود. از مجموعه ی این آیات که سه طایفه اند سه مطلب برمی آید. مطلب اول که اینکه حاکم مطلق اوست «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ» مطلب دوم آن است که حکم خدای سبحان تحت تعقیب هیچ عاملی نیست «لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» که به صورت نفی جنس فرمود. مطلب سوم که از طایفه ی سوم از آیات برمی آید این است که گرچه غیر خدا چیزی خارج از خلقت خدا، حاکم بر خدا نیست لکن اسمای حسنای الهی بعضیها عظیم اند بعضیها اعظم آن اسمای اعظم حاکم بر اسمای عظیم اند و مدیر و مدبر گرداننده ی همه ی این اسماء همان خدایی است که مسماست خودش این نقشه را طرح کرده اسمی را حاکم بر اسم دیگر کرده فرمود: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۷) فرمود: «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» و چون عدل محض است حکیم محض است فراموش نمی کند «وَمَا كَانَ

رَبُّكَ نَسِيًّا» (۸) قادر محض است و سراسر عالم سپاه و ستاد او هستند هرگز تخلّف نمی کند لذا «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» زیر سؤال نمی رود چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «نساء» فرمود اگر ما انبیا نمی فرستادیم زیر سؤال می رفتیم عقل در قیامت ما را زیر سؤال می برد می گفت که شما که می دانستید انسان با مرگ از بین نمی رود و نمی پوسد با مرگ از پوست بیرون می آید با مرگ از عالمی به عالم دیگر مهاجرت می کند و به این صحنه می آید چرا راهنما نفرستادید «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعِيدَ الرُّسُلِ» (۹) من این کار را کردم تا در قیامت زیر سؤال نروم خب اگر خدای سبحان همه ی کارها را بر اساس نظم انجام می دهد و اسمی بر اسم دیگر حاکم است هیچ محذوری پیش نمی آید اگر فرمود این کار حتمی است حاتم خودش است و اگر فرمود مقضی است قاضی خودش است و اگر فرمود خدا زیر سؤال نمی رود برای اینکه حکیم محض است و عدل صرف است «لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَاتِ» (۱۰) و مانند آن.

ص: ۲۸۷

۱- (۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۲- (۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۶۷.

۳- (۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۶۲.

۴- (۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۵- (۵) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹.

۶- (۶) . سوره ی صفات، آیه ی ۲۴.

۷- (۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۸- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.

۹- (۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

۱۰- (۱۰) . سوره ی زمر، آیه ی ۲۰.

می ماند این مطلب که آیا ما چیزی داریم که چه خدا باشد چه _ معاذ الله _ نباشد او سر جایش باشد مثل اصل تناقض در بحثهای حکمت نظری اصلِ حُسن عدل و قبح ظلم در حکمت عملی یا نه، اینها که هستند در سایه ی علم الهی هستند. بیان ذلک این است که این کارها ما مثلاً احکامی داریم، افعالی داریم و اخباری انسان یک سلسله گزارشهایی دارد یک سلسله کارهایی دارد یک سلسله داوریهایی دارد وقتی گفتیم این خبر حق است یعنی مطابق با واقع است اگر گفتیم این کار حق است یعنی مطابق با واقع است اگر گفتیم این قضا و داوری حق است یعنی مطابق با واقع است پس اخبار انسان، افعال انسان، قضایا و احکام انسان وقتی متّصف می شود به حق که مطابق با واقع و حقیقت خارجی باشد حقیقت خارجی خودش حق است لکن حق بالذات نیست این حقی است که از خداست و به خدا قائم است و به سوی خدا در سیر است که من الله است بالله است و الی الله. در سوره ی مبارکه ی «بقره» و «آل عمران» فرمود: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (۱) نه «الحق مع ربّک» چیزی با خدا نیست خدا با بر نمی دارد که همراه داشته باشد هیچ چیزی در سطح خدا نیست چون او حقیقت نامتناهی و ازلی و ابدی و سرمدی بالذات است پس «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» این هم که گفته می شود «علیّ (علیه السلام) مع الحق و الحقّ مع علی یدور معه حیث ما

دار» (۲) همین الحقی است که «مَنْ رَبِّكَ» است نه الحقی که در سوره ی «لقمان» و «عنکبوت» و امثال ذلك آمده است که «ذلک بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (۳) آن حق «مع» بر نمی دارد که کسی با او باشد او با کسی باشد اوست و لا یمیر پس «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» این الحقی که «مَنْ رَبِّكَ» است انسان کامل حق محور است با این حق خب، حالا این حق چرا این حق است آیا بالذات این حق است در حالی که آنچه در خارج است موجود ممکن است این الحق به آن الحق سوره ی «عنکبوت» و «لقمان» و اینها می رسد که «ذلک بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» عالم چرا حق است برای اینکه مطابق با علم ازلی خداست علم ازلی خدا مطابق با اوست آن آنچه را خیر است می داند آنچه را شر است می داند آنچه حق است می داند آنچه باطل است می داند برابر آنچه تشخیص می دهد عالم را آفرید که

ص: ۲۸۸

۱- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.

۲- (۱۲) . بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۶۸.

۳- (۱۳) . سوره ی لقمان، آیه ی ۳۰.

به تعبیر حکیم سبزواری (رضوان الله علیه) این عالم نظام کیانی خداست و حق است «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» چرا این حق است برای اینکه مطابق است با نفس الامر که علم ازلی اوست او چرا حق است چون حق محض است، حق ذاتی که ذاتی سؤال نمی شود که مثل اینکه بگوییم خدا چرا حق است خدا عین واقعیت است علم خدا هم عین ذات اوست بنابراین تا ما به آن علم ازلی نرسیم این سؤال ادامه دارد وقتی به آنجا رسیدیم سؤال قطع می شود نه اینکه سؤال هست و جواب ندارد سؤال ندارد از حق محض نمی شود سؤال کرد که چرا حق است خب، برابر آن علم ازلی که نفس الامر به یک معنا همان علم ازلی است عالم را تثبیت کرده است خدای سبحان نسبت به اصل خلقت علت تامه است، نسبت به صادر اول علت تامه است، نسبت به اشیای مقطعی فاعل تام است نه علت تامه برای اینکه شیئی که در فلان مقطع قرار دارد باید که قبلها یافت بشود تا نوبت به او برسد با همراهانی همراه است، با ملازماتی همراه است با لوازمی همراه است با ملزوماتی همراه است با آثاری همراه است با مؤثراتی همراه است آنها که جمع شدند این شرایط تحقق پیدا می کند و یافت می شود پس ذات اقدس الهی نسبت به اصل خلقت علت تامه است نسبت به صادر اول علت تامه است اما نسبت به موجودات دیگر فاعل تامه است نه علت تامه بلکه شرایط می خواهد رفع موانع می خواهد و مانند آن. می ماند مسئله ی حُسن عدل و قبح ظلم در حکمت عملی و مسئله ی اجتماع نقیضین در حکمت نظری. در حکمت عملی این خیلی پایه ای ندارد برای اینکه حُسن عدل و قبح ظلم اینها بدیهی اند و نه اولی قبلاً گذشت که بدیهی آن است که دلیل دارد ولی نیازی به دلیل ندارد مثل دو دوتا چهارتا مثل اجتماع ضدین محال است اجتماع ضدین محال است دور محال است همه ی اینها بدیهی اند دلیل دارند ولی نیازی به دلیل نیست اولی آن است که اصلاً دلیل بردار نیست و تنها قضیه ای که اولی است و از او به عنوان مبدأ المبادی یاد می شود همین اصل تناقض است اصل تناقض یعنی یک شیء با حفظ شرایط هشت، نه گانه یا بیشتر هم باشد هم نباشد این تصوّرش کافی است برای تصدیق به بطلان اصل اجتماع نقیضین اصل اولی است که مبدأ المبادی است. یک بیان بسیار لطیفی جناب بهمنیار در التّحصیل دارد که آن بیان را مرحوم صدر المتألهین در جلد سوم اسفار هم نقل کرد خلاصه ی حرفی که حکمت متعالیه از حرف جناب بهمنیار می تواند استفاده کند این است که در عالم امکان چیزی که آیت کبرای ضرورت ازلی باشد همین مسئله ی امتناع اجتماع نقیضین است حرف بهمنیار این است که اگر خدا نبود هیچ موجودی نبود و اگر اصل عدم تناقض نبود هیچ اندیشه ای نبود و زان اصل عدم تناقض در سلسله ی علوم آیت بودن و علامت بودن و نشانه ی آن ضرورت ازلی است که مربوط به علم و عین هر دو هست اگر خدایی نبود _ معاذ الله _ نه عینی بود و نه علمی نه اعیانی در خارج بود و نه علمی در اذهان و نه صاحب ضلع هیچ چیزی نبود و این قضیه هم قضیه ضرورت ازلی است نه ضرورت ذاتی گرچه ضرورت ذاتی فلسفی همان ضرورت ازلی منطقی است اگر خدا نبود هیچ موجودی چه به عنوان علم چه به عنوان عین یافت نمی شد حرف بهمنیار این است که اگر ما اصل عدم تناقض نمی داشتیم هیچ علمی در عالم نبود چه در تصوّرات چه در تصدیقات آدم چیزی را بخواهد بفهمد اگر با نفهمیدن یکی باشد پس فهم و عدم فهم یکی است، ثبوت و عدم ثبوت یکی است البته این تحلیل جناب بهمنیار مسبوق است به تحقیق جناب ابن سینا مرحوم بوعلی در همان اوایل شفا این مسئله ی اصل عدم تناقض چون از مسائل فلسفی است یعنی «الموجود لا یكون معدوما» این مسئله است یک، چون مسئله است به واسطه به علمی باید باشد دو، هیچ علمی نیست که این اصل عدم تناقض جزء مسائل آن علم باشد سه، تنها علمی که این اصل عدم تناقض جزء مسائل آن علم است فلسفه است که «الموجود لا یكون معدوما» لذا در همان فصل اول الهیات شفا از مسئله ی عدم تناقض بحث کردند به همان ترتیب هم در سایر

کتب عقلی از اصل عدم تناقض بحث می کنند مرحوم بوعلی فرمایشش این است که اگر اصل عدم تناقض را شما نپذیرید کلّ عالم دفعاً می ریزد چرا، برای اینکه اگر «الف» با «لا الف» بتواند جمع بشود «الف» عین «لا الف» باشد این «الشیء إمّا ألف و إمّا لا ألف» جمیع عالم را می گیرد دیگر اینکه عدم ملکه نیست که شیء یا «الف» است یا «الف» نیست این «الشیء إمّا ألف أو لا ألف» این «الف» فقط «الف» را شامل می شود «لا الف» کلّ ما سوا را همه چیز عالم غیر «الف»، لا الف اند دیگر آسمان «لا الف» است، زمین «لا الف» است، دریا و صحرا «لا الف» اند انسان و فرس و بقر و غنم «لا الف» اند و مانند آن این قضیه ی «الشیء إمّا ألف أو لا الف» یک قضیه ی جهان شمول است این یک مطلب، اگر نقیضین جمع بشود «لا الف» یعنی کلّ ما سوا، «الف» یعنی همین آن وقت کلّ ما سوا با این «الف» یکی خواهد بود این یک محذور و چون همه ی ما سوا با «الف» یکی هستند پس همه، همه اند این هم یک محذور دیگر آسمان می شود زمین، آب می شود آتش، صحرا می شود دریا برای اینکه همه جمع شدند دیگر اگر «لا الف» با «الف» جمع بشود همه ی «لا الف» ها «الف» باشد پس همه اینجا هستند پس همه عین هم اند این فروپاشی کلّ عالم دست به این قضیه نمی شود زد این قضیه آیه ی کبرای ذات اقدس الهی است آیت الله هست در مسئله ی ضرورت ازلی منتها درباره ی علم نه درباره ی عین این ضرورت ازلی باید به یک ضرورت ازلی بالذات برگردد درست است که ما می گوئیم «الشیء إمّا موجود و إمّا معدوم بالضرورة الأزلیه» و استحاله ی او ذاتی است اما نسبت به قضایای دیگر ذاتی است ولی خودش تکیه گاهی دارد و آن تکیه گاه این است که این قضیه آیا حق است یا نه، یقیناً حق است اگر حق است مطابق با واقع است آن واقعی که این قضیه مطابق با اوست آن هیچ یک از این موجودات زمین و آسمان نیست مثلاً یک زمین شناس درباره ی زمین مسائل تجربی فراوانی دارد همه ی قضایای صحیح او حق است چون مطابق با این کُره ی زمین و حرکت زمین و خصوصیت زمین است یک منجم یک ستاره شناس یک سپهرشناس همه ی قضایای او حق است چون مطابق با آسمان است یک فقیه قضایایش حق است برای اینکه مطابق با روایات و کتاب و سنت است اما این قضیه حق است یعنی چه، مطابق با چیست مطابق با زمین است زمین که یک روز هست یک روز نیست مطابق با آسمان است آسمان که یک روز هست یک روز نیست مطابق این قضیه چیست اینکه می گوئیم «النقیضان لا یجتمعان، النقیضان لا یرتفعان، الموجود لا یكون معدوما» این قضیه که حق است صادق است صدقش ضرورت ازلی دارد مطابق با چیست؟ این الّا-ولابد باید به نفس الأمری تکیه کند که از ازلیت برخوردار باشد و آن علم ذات اقدس الهی است پس این چنین نیست که ما یک قضیه ی ضرورت ازلی داشته باشیم به نام اجتماع نقیضین چه خدا باشد یا چه نباشد _ معاذ الله _ اگر خدا _ معاذ الله _ نباشد فقط عدم محض است در عدم محض که این قضیه صادق نیست اگر هیچ نباشد در اعدام «لا میّز فی الأعدام من حیث العدم» اگر _ معاذ الله _ حق نباشد می شود عدم محض در عدم محض نه علم است نه عالم است نه معلوم، نه موضوع است نه محمول، نه تصوّر است نه تصدیق، نه قضیه است نه صدق و کذب پس بنابراین این قضیه ضرورت ازلی به جایی باید تکیه کند که ازلیت او با سرمدیتش همراه باشد و آن علم ذات اقدس الهی است تکیه گاه این قضیه همان علم ذات اقدس الهی است آن گاه خدای سبحان اسمای حسنی خود را که بعضیها را عظیم و بعضیها را اعظم دانست برابر آن اسما عالم را تدوین کرد و برابر همان تدوین حکم هم می کند خلاف هم نمی کند سهو و نسیان هم ندارد پس هم قضا بودن الهی و حتمی بودن او حق است نه از خارج حاتم و قاضی دارد بلکه «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۲) بلکه حتم ربکم علی نفسه کذا، بلکه قضی ربکم علی نفسه کذا درست است این حتمی است اما حاتم خود اوست، درست است مقضی است اما قاضی خود اوست، درست است مکتوب است اما کاتب خود اوست چون خود اوست و عمل می کند لذا «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» (۳) سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) یک چهار پنج صفحه ای در ذیل آیه ی سوره ی «انعام» مطالبی مرقوم

فرمودند «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» در ذیل این آیه محلّ بحث سوره ی «مریم» ده صفحه مرقوم فرمودند راجع به حکم خدا و راجع به فعل خدا این می شود پانزده صفحه، مقداری هم در ذیل آیه سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» اشاره فرمودند اگر کسی پایان نامه ی علمی یعنی علمی که بشود به آن گفت سواد است چیزی بنویسد جبر چیست، تفویض چیست، حکم عن الله چیست، فرق حرف معتزله که می گویند یجب علی الله با حرف امامیه که می گویند یجب عن الله چیست این از لطایف بیانات اهل بیت است که این حکمای بعدی از آنها استفاده کردند که چیزی بر خدا واجب نیست همه ی وجوبها از خداست و اگر در سوره ی «انعام» دارد «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» اسمی را خدای سبحان بر اسم دیگر حاکم کرده است نه چیزی را بر ذات حاکم کرده باشد لذا ضرورت هست منتها ضرورت عن الله است نه علی الله یقیناً خدا این کار را می کند نه باید بکند چون چیزی در جهان خارج از فعل خدا نیست که حاکم بر فعل خدا باشد خداست و افعال او و اسمای حسنی او و لاغیر دیگر از خارج چیزی حکم بشود فرض ندارد بنابراین نمی شود گفت که العدل حسن نسبت به خدا و غیر خدا یکسان است خدا محکوم این قانون است خب عدل را، حُسن را، ربط حسن به عدل را از هستی او داریم اگر هستی نباشد این روابط برقرار نیست درست است که لوازم اشیاء و لوازم ضروری جعل ندارد اما جعل تألیفی ندارد یک، جعل بسیط مستأنف ندارد دو، یعنی نمی شود بعد از ایجاد اربعه زوجیت را به اربعه داد که بشود جعل تألیفی این چنین نیست برای زوجیت یک جعل بسیط جدایی باشد این چنین نیست بلکه امر سوم است و آن این است که جعل زوجیت به جعل اربعه است این چنین نیست که اگر گفتند ذاتی علت نمی خواهد یعنی می شود واجب الوجود ذاتی علتی جدای از علت ذات نمی خواهد نه اصلاً علت نمی خواهد ذاتی شیء لم یکن معللاً- ای لم یکن معللاً- بعلة زائده علی علة زائده علی علة ذاته» زوجیت غیر از علت اربعه علت دیگر نمی خواهد نه اینکه زوجیت علت نمی خواهد زوجیت خب ممکن الوجود است چطور می شود ممکن الوجود علت نخواهد بنابراین منتها بعضی از فرمایشات سیدنا الاستاد در این بخش که تقریباً ده صفحه مرقوم فرمودند قابل ملاحظه است یعنی قابل تأمل است یعنی قابل نقد است که ایشان فرمودند چیزی بر خدا حاکم نیست یا عقل حکم می کند عقل در هیچ جا حکم ندارد چه درباره ی خدا چه درباره ی غیر خدا عقل یک آفتاب بی خاصیتی است آفتاب هم روشنی دارد هم دهها خاصیت کار از آفتاب برمی آید حرارت می دهد، درختها را می پروراند، میوه ها را شیرین می کند و مانند آن، عقل یک آفتاب بی خاصیت است هیچ یعنی هیچ کار از عقل ساخته نیست فقط روشن می کند جهان دارد می گردد عقل دستور می دهد، عقل فلان کار را می کند این طور نیست عقل یک نورافکن جهانی است که فقط می بیند صراط را خدا آفرید، اشیاء را خدا آفرید، موضوعات را خدا آفرید، محمولات را خدا آفرید، روابط موضوع و محمول را خدا آفرید، این نورافکن قوی نشان می دهد می گوید سم خوردی می میری نه سم را عقل آفرید نه مرگ را عقل آفرید نه ربط مرگ و سم را عقل آفرید فرمود ظلم کردی عاقبت ویرانی دارد عدل کردی عاقبت خوب دارد نه ظلم و عدل را او آفرید نه عاقبت خوب و بد را او قرار داد نه ربط آفرید نه ربط بین اینها را.

ص: ۲۸۹

۱- (۱۴). شرح منظومه، ج ۳، ص ۶۰۷.

۲- (۱۵). سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۳- (۱۶). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا «العقل ما عبد به الرحمان» جوابش چیست؟

پاسخ: همین دیگر چراغ است دیگر عبادت راه، راه را، صراط را ذات اقدس الهی آفرید به پیغمبر فرمود: «أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» (۱) عقل این راه را می بیند، آن چاه را می بیند به ما می گوید اینجا راه است آنجا چاه.

پرسش: عقل را هم خود خداوند متعال خلق کرده.

پاسخ: بله خب این چراغ را خدای سبحان خلق کرده مثل اینکه آفتاب را خدا خلق کرده منتها ذات اقدس الهی به آفتاب هم نور داد هم حرارت داد هم دهها خاصیت دیگر عقل فقط تنها خاصیتش این است که سراج منیر است آن وقت این چراغ را که خدای سبحان در دل ما خلق کرده ما آمدیم گفتیم این بشری است نه الهی و آنچه را که با این چراغ می بینیم می گوئیم این علم بشری است دانش را کردیم سکولار دلمان می خواهد که فیزیک و شیمی هم نظیر رکعات نماز در روایات ما مشخص بشود اگر چیزی را این چراغ دید می گوئیم این علم الهی نیست علم اسلامی نیست. سرّش آن است که ما این صراط را اول و آخرش را قطع کردیم چه کسی صراط آفرید، از چه راه صراط آفرید، پایان راه چیست، همه ی اینها را ارباباً اربا کردیم مثله کردیم فقط خلقت را از آن گرفتیم گفتیم طبیعت شده زمین این چراغی هم که در درون ما خدا روشن کرده گفتیم برای ماست بشری است بعد بگوئیم زمین شناسی علم بشری است خب شما همه جا را مثله کردید این چراغ که برای اوست گفتید برای من است زمینی که اول تا آخرش را قطع کردید آیت خدا را برای چه خلق کرده چه کسی خلق کرده کجا باید برود روزی چه بوده است بعد چه می شود بعد شهادت می دهد بعد شکایت می کند، همه را از آن گرفتید پوست کردید یک تکه موجودی داشتید گفتید زمین بعد شدی زمین شناس بعد می گویی زمین شناسی سکولار است بعد می گوئید علم مگر می شود اسلامی خب معلوم که کار اوست علم هم که چراغ است داده ی اوست عالم هم که مخلوق اوست ما اصلاً غیر اسلامی چیزی نداریم اینها دلشان می خواهد همان طوری که رکعات نماز، جهر و اخفات نماز در روایات آمده ساختن زیردریایی هم همین طور در روایات باشد سرّش این است که عقل را که مثل نقل چراغ الهی است این را بشری کردند این بازگشتش به «أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (۲) است این داعیه ی ربوبیت دارد منتها حالا اسمش را نمی برد خب تو که یک تکه «مَنْنِي يُمْنِي» بودی «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةٍ مِنْ مْنِي يُمْنِي» (۳) بعد هم خدا فرمود قدری من به تو علم دادم به فعل مجهول ذکر کرده فرمود: «وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۴) یک مختصر علم دادیم یعنی کمی من این فتیله را کشیدم بالا- آن وقت شما آمدید گفتید من خودم زحمت کشیدم خودم عالم شدم این بارها به عرضتان رسید بسیاری از ماها اسلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم قارون هم که غیر از این نمی گفت گفت «إِنَّمَا أَوْتَيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (۵) من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم مگر او غیر از این می گفت اگر غیر از این می گفت که دیگر داعیه ی قبول الهیت نداشت که خیلی از ماها این طور فکر می کنیم به جای اینکه بگوئیم «مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمُنْكَ» این دعاها می که بعد از نماز به عنوان تعقیبات می گویند بخوانید «اللهم ما بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمُنْكَ» (۶) یعنی همین خب علم چراغ است یک، این چراغ را او روشن کرده دو، فتیله را به وسیله ی انبیا بالا برده «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۷) سه، گفت چراغ دادم کار مرا ببینید و مرا بپرستید ما این چراغ را برای خودمان دانستیم آنچه هم که کار خدا بود از خدا قطع کردیم شده زمین، شده علم طبیعی. به هر تقدیر این ده، پانزده صفحه ای که سیدنا الاستاد مرقوم فرمودند بسیار مطالب عمیق دارد اما چند جای آن باید مورد نقد و ملاحظه قرار بگیرد که عقل به هیچ وجه حاکم نیست عقل کاشف است و اینکه بعضی از بزرگان دارند کار عقل جز ادراک چیزی نیست آن حق است شما فرمایش سیدنا الاستاد امام (رضوان الله علیه)

در بحث مکاسب جلد دوم یا سوم بیع مراجعه کنید آنجا که می فرماید عقل کاری جز ادراک ندارد این از غرر فرمایشات سیدناالاستاد امام است که عقل واقعاً چراغ است از چراغ هیچ کاری بر نمی آید فقط روشن می کند که کجا راه است کجا چاه است یک دستگاه دیگری است که تصمیم می گیرد، یک دستگاه دیگری است که اراده می کند بحث اندیشه غیر از بخش انگیزه است این چراغ روشن می کند حکم بکند که باید این کار را بکنید این چنین نیست الآن طیب وقتی که حکم می کند می گوید آقا باید این کار را بکنی یعنی چه، گرچه این صورتش انشاء ولی سیرتش اخبار است همان طوری که گاهی جمله ی خبریه به داعیه ی انشاء القا می شود که ظاهرش خبر است ولی باطنش انشاء دستورات طیب به عکس است ظاهرش انشاءست باطنش اخبار است وقتی طیب می گوید باید این کار را بکنید یعنی اگر این کار را کردید سالم می شوی نکردی سالم نمی شوی همین فرمانی در کار نیست از طیب چه ساخته است از چراغ چه ساخته است، راهنمایی این راهنمایی را برای اینکه ما به صورت عملی در بیاوریم کاربردی در بیاوریم به صورت امر و نهی به ما می گویند و گرنه امری و حکمی و دستوری که از ناحیه ی طیب نیست طیب کاری نمی کند فقط راهنمایی می کند واعظ همین طور است، مبلغ همین طور است، انبیای الهی همین طورند آن که حاکم محض است ذات اقدس الهی است.

ص: ۲۹۰

- ۱- (۱۷). سوره ی انعام، آیه ی ۱۵۳.
- ۲- (۱۸). سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۳.
- ۳- (۱۹). سوره ی قیامت، آیه ی ۳۷.
- ۴- (۲۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.
- ۵- (۲۱). سوره ی قصص، آیه ی ۷۸.
- ۶- (۲۲). بحارالأنوار، ج ۸۳، ص ۷۴.
- ۷- (۲۳). نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

پرسش: در اجتماع نقیضین فرمودید که متکی به ذات خداست یعنی چه؟

پاسخ: بله دیگر آن علم ذاتی ازلی بالذات است این ازلی بالغیر باید به او تکیه کند خدای سبحان می داند که وجود با عدم جمع نمی شود و این علم او هم علم صورت ذهنی نیست عین وجود اوست یعنی عین واقعیت است یعنی عین حقیقت است «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (۱) این قضیه که صدق است برای اینکه مطابق با آن حق است آن حق است دیگر ما یک چیز دیگری داشته باشیم غیر از خدا که ازلی باشد _ معاذ الله _ آن وقت این قضیه اجتماع نقیضین صدقش با آن ازلی باشد آن وقت می شود دوتا موجود ازلی یکی خدا یکی غیر خدا غیر از خدا که نمی تواند چیزی موجود ازلی باشد که چون غیر از خدا هر چه هست ممکن است و هر ممکنی در مقام ذاتی خودش نیازمند است پس ضرورت ذاتی ندارد چه رسد به ضرورت ازلی اگر وجودی دارد فقیر الی الله هست تنها موجودی که ضرورت ازلی است دارد ذات اقدس الهی است آن وقت این قضیه که صدق است و حق است چون مطابق با علم الهی است و نفس الامر این گونه از قضایا علم ذات اقدس الهی است که آن ضرورت ازلی ذاتی دارد.

پرسش: حاج آقا این اجتماع نقیضین به هستی هست باز گشت ندارد؟

پاسخ: به هستی هست.

پرسش: به این قضیه باز گشت ندارد؟

پاسخ: نه، این به او بازگشت دارد «ثبوت الشیء لنفسه» اصل هو هویت هر چیزی خودش، خودش است بدیهی است نه اولی هر چیزی خودش، خودش است چرا؟ یک چرا دارد یک چونی چرا، چون که اگر خودش، خودش نباشد جمع نقیضین می شود وقتی به اینجا رسیدیم دیگر سؤال تمام می شود اصل هو هویت یعنی «ثبوت الشیء لنفسه» این بدیهی است و نه اولی برای اینکه سؤال دارد و جواب می طلبد اگر جمع نقیضین ممکن بود «ثبوت الشیء لنفسه» ضروری بود، «ثبوت الشیء لنفسه» ضروری نبود هم شیء خودش، خودش هست هم شیء خودش، خودش نیست اما چون اصل تناقض اصل حاکم است اصل هو هویت به او برمی گردد بنابراین ما چیزی در عالم نداریم که بر خدا حکومت کند این فعل خداست که بعضها مقدم بر بعض اند بعضها حاکم بر بعض اند بعضی آمر نسبت به بعض اند همان طوری که فرشتگان الهی این طورند «مُطَاعِ ثُمَّ أَمِين» (۲) بعضیها متاع اند بعضی مطیع اسامی الهی این چنین است مظاهر اسمای الهی این چنین است پس آیات که دارد «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۳) درست است، آیاتی که دارد جالا له الحكم درست است، آیه ی سوره ی «رعد» که دارد «لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» درست است، آیه ای که «لَا يَسْتِئْذَنُ عَمَّا يَفْعَلُ» (۴) درست است آیه ی سوره ی مبارکه ی «انعام» و سوره ی «مریم» هم درست است برای اینکه «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۵) آنجا به صورت فعل معلوم آورده اینجا که فعل مجهول آورده در سوره ی «مریم» که «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» یعنی «حَتَمَ رَبِّكَ عَلَى نَفْسِهِ» که «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» «قَضَى رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ» که «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا».

- ۱- (۲۴) . سوره ی لقمان، آیه ی ۳۰.
- ۲- (۲۵) . سوره ی تکویر، آیه ی ۲۱.
- ۳- (۲۶) . سوره ی یوسف، آیه ی ۶۷.
- ۴- (۲۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.
- ۵- (۲۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

Your browser does not support the audio tag.

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)»

مطالبی که مربوط به بخشهای قبلی بود به لطف الهی ارائه شد مطلبی که مربوط به «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» بود مقداری بیان شد تتمه ی آن مانده است. عصاره ی این مطلبی که به قضای حتم این کار نسبت به بعضی از اوصاف الهی مطرح می شود این است که ذات اقدس الهی نسبت به اصل خلقت علت تامه است زیرا هیچ موجودی نبود که به عنوان شرط یا مانع مطرح باشد اگر خدا بخواهد اصل خلقت را طرح کند می شود علت تامه این مطلب اول. نسبت به صادر اول که در بعضی از روایات دارد اول چیزی که خدا خلق کرد نور جدّ ما بود که ائمه (علیهم السلام) فرمودند یا از خود حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شد که اول چیزی که خدا خلق کرد نور من بود یا در برخی از تعبیرات آمده است اول چیزی که خدا خلق کرد عقل بود خداوند نسبت به آن صادر اول علت تامه است این هم مطلب دوم. چیزی نبود که به صورت شرط یا مانع مطرح بشود. مطلب سوم آن است که خداوند نسبت به موجودات جزئی، آسمان، زمین و مانند آن فاعل تام است نه علت تامه یعنی هستی بخش فقط خداست لکن اگر فلان کُره، فلان مجموعه، فلان آب، فلان خاک بخواهد یافت بشود شرایطی دارد که باید حاصل بشود موانعی دارد که باید مرتفع بشود تا فیض را دریافت بکند پس نقص در قبول قابل است نه در فعل فاعل این هم مطلب سوم. مطلب چهارم این است که کلّ این مجموعه ملک و مُلک خداست هم او مالک دنیا و آخرت است هم مُلک دنیا و آخرت است هم «بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (۱) ما مالک بودن را می فهمیم، مُلک بودن را می فهمیم ولی درباره ی «فَسَيَبْحَثَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» دشواری داریم که بعضیها متوجه می شوند بعضیها متوجه نمی شوند برای اینکه ما هم جزء اشیائیم ملکوتی داریم ملکوت ما به دست اوست این ملکوت ما چیست، چگونه ما دست او را نمی بینیم مُلک او هستیم، مُلک او هستیم «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» (۲) اینها را می فهمیم اما ملکوت ما به دست اوست برای بعضیها دشوار است این هم مطلب بعدی خب، چون کلّ جهان مُلک و مُلک اوست و به ید او ملکوت اوست لذا «لَا يَسْتَيْلُ عَمَّا يَفْعَلُ» (۳) هر کاری بکند جا دارد این معنا که او هر چه بکند صحیح است آن طوری که امامیه می گوید غیر از آن طوری است که اشاعره می پندارند تفکر اشعری این است که عقل را در ادراکات اصلی اش معزول می داند قائل به حُسن و قبح عقلی نیست چون قائل به حُسن و قبح عقلی نیست می گوید حُسن آن چیزی است که خدا انجام بدهد، قبیح چیزی است که نکند اما ما قبل از این چیزی داشته باشیم به نام حُسن عدل و قبح ظلم که عقل ادراکی داشته باشد این نیست هر چه او امر کرد حُسن است، هر چه او نهی کرد قبیح است این یک حرف باطلی است یک حرف صحیحی است که امامیه دارند و آن این است که عقل همان طوری که در بخش بود و نبود یعنی حکمت نظری یک سلسله بدیهیاتی دارد در بخش باید و نباید یعنی حکمت عملی یک سلسله بدیهیاتی دارد نظری مطالب پیچیده ی حکمت نظری به آن مطالب بدیهی حکمت نظری ختم می شود لذا می شود علم استدلالی، مطالب پیچیده ی حکمت عملی به این بدیهی حکمت عملی ختم می شود لذا می شود علم استدلالی فقه استدلالی است، اصول استدلالی است، اخلاق استدلالی است، حقوق استدلالی است، چون به این بدیهیات برمی گردد منتها زیربنای

همه ی این بدیهیات آن مبدءالمبادی است که اصل عدم تناقض است. عقل نزد امامیه در ادراک حُسن عدل و قبح ظلم مستقل است ولی مع ذلک «لَا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ» (۴) را می پذیرد برای اینکه عقل می گوید هیچ فاعلی حق ندارد بیش از حدّ خودش کار انجام بدهد اما همین عقل می گوید صدر و ساقه ی عالمِ مُلک و مُلک اوست او هر چه انجام بدهد کار خودش را انجام می دهد در مُلک خودش انجام می دهد دیگری در کار نیست صاحب حقّی نیست که خدا به حقّ او تعدّی کند پس اگر اشعری گفت «لَا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ» برای اینکه آن مُدرک اصلی را نمی پذیرد این قانون حسن عدل و قبح ظلم و ذاتی بودن این حکم عقل نظری را نمی پذیرد می گوید او هر چه بکند خوب است امامیه وقتی که می گوید «لَا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ» نه برای آن است که این حکم عقل را نمی پذیرد حکم عقل را می پذیرد عقل مستقلاً چیز می فهمد و حکم می کند منتها همین عقل می گوید خدا در مُلک و مُلک خود کار می کند به حقّ دیگری تعدّی نمی کند این هم یک مطلب.

ص: ۲۹۲

۱- (۱). سوره ی یس، آیه ی ۸۳.

۲- (۲). سوره ی ملک، آیه ی ۱.

۳- (۳). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۴- (۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی وقتی صحف آسمانی نازل کرد، قرآن و تورات و انجیل نازل کرد، انبیا فرستاد اسمای حسناى خود را برای مردم شرح داد او حیّ است او حلیم است او قدیر است او سمیع و بصیر و مُدرک و متکلم است و حکیم است و ظلم نمی کند و برای اشیاء هندسه ای معین کرده است «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (۱) «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» (۲) با هندسه عالم انجام داد بعد فرمود: «من اعطى كل ذي حق حقه» خدایی که حقّ هر مستحقّی را که خودش استحقاق آفرید با یک فیض گدا آفرید با فیض دیگر به گدا پاسخ مثبت داد فرمود این حقوقی که من برای اشیاء و اشخاص قرار دادم به اینها تعدّی نمی کنم «لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ» (۳) «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۴) و مانند آن. در این فضا عقل جدال می کند نه برهان به خدا عرض می کند شمایى که حکیمی، شمایى که وعده دادی مؤمن را به جهنم نبری، شمایى که وعده دادی همه را هدایت کنی، ربّ العالمینی، برای هدایت انبیا می فرستی چرا فلاّن کار را نکردی اینجا جا دارد این را در سوره ی مبارکه ی «نساء» خواندیم که فرمود ما انبیا را فرستادیم «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۵) که این «بَعْد» گرچه ظرف است و مفهوم ندارد لکن چون در مقام تهدید است دارای مفهوم خواهد بود فرمود ما انبیا را فرستادیم تا در صحنه ی قیامت که روز احتجاج است مردم به من نگویند علیه من حجّت اقامه نکنند نگویند خدایا تو که می دانستی ما با مُردن نمی پوسیم، از پوست به در می آیم، مهاجریم، هجرت می کنیم، از عالمی به عالم دیگر وارد می شویم اینجا هم یک وسایل دیگری است یک امور دیگری است که در دنیا وجود ندارد آنچه در دنیا وجود داشت اینجا نیست آنچه در اینجا هست در دنیا وجود ندارد اینجا یک مدارک دیگر می خواهد یک زندگی دیگر می خواهد چرا یک راهنما نفرستادی که به ما بگوید بعد از مرگ خبری هست اگر ما انبیا نفرستیم مردم در قیامت احتجاج می کنند «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ» که به مردم حقایق را تبشیر و انداز کنند «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» خب در این فضا خدا برای خود

مقرر کرده است که انبیا بفرستد لذا در سوره ی مبارکه ی «بینه» فرمود جامعه از نبی، نبی از جامعه جدا نیست «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (۶) اینها تکان نمی خورند مگر اینکه پیغمبر با آنها هست اولین کسی که در عالم خلق شد یا پیغمبر است یا پیغمبر دارد البته این برهان معروف که چون انسان اجتماعی است مدنی بالطبع است قانون می خواهد این برای غالب مردم است و گرنه آن انسان اولی یا پیغمبر است یا پیغمبر می خواهد انسان یک نفر هم باشد راهنما می خواهد ولو اجتماعی هم نباشد ولو نیاز به قانون نداشته باشد برای اینکه یک نفر مسافر است دیگر برای یک مسافر بالآخره شما باید راهنما بفرستید یک انسان روی زمین باشد الا ولابد یا خودش پیغمبر است یا پیغمبر دارد لذا اولین انسان آدم (سلام الله علیه) بود که پیغمبر بود ممکن نیست بشر بدون راهنما رها بشود خب، این می شود جدال احسن.

ص: ۲۹۳

-
- ۱- (۵). سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.
 - ۲- (۶). سوره ی رعد، آیه ی ۸.
 - ۳- (۷). سوره ی زمر، آیه ی ۲۰.
 - ۴- (۸). سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.
 - ۵- (۹). سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.
 - ۶- (۱۰). سوره ی بینه، آیه ی ۱.

پرسش: استاد در آیه ای از آیات قرآن خداوند می فرماید یا موسی ما تو را فرستادیم برای قومی که پیغمبر نداشت.

پاسخ: بله خب، اینها به آنها نرسید زبان فطرت بود که درباره ی سوره ی مبارکه ی «جمعه» هم همین طور است، «یس» هم همین طور است که اینها در غفلت بودند منتها پیغمبر نداشتند اوصیای پیغمبر بودند، علما بودند که جانشین، مردم حجت می خواهند حجت سه تاست یا پیغمبر است یا جانشین پیغمبر یا نظیر مالک اشتر است که رفته به مصر علما بالأخره حرف انبیا را می رسانند حجت باید بر مردم قائم باشد در زمانی که خود پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تشریف داشتند مگر صدر و ذیل حجاز را حضرت تشریف می بردند با نبود امکانات آن روز آن وقتی که خود حضرت امیر (سلام الله علیه) حجت خدا به عنوان خلیفه ی ظاهری مثل خلیفه ی باطنی بودند مگر در مصر حضور داشتند یا در ایران حضور داشتند ایران آن روز چندتا استانداری داشت کل خاورمیانه را وجود مبارک حضرت امیر اداره می کرد هم امپراطوری شرق حجاز به نام ایران فتح شده بود هم امپراطوری غرب حجاز به نام روم فتح شده بود مجموعه ی این خاورمیانه یک دولت و یک مملکت بود و حاکمش هم حضرت امیر برای این مناطق استاندار می فرستاد با علمای آنجا که سادات و فرزندان پیغمبر آمدند خب روح تشیع را پیدا کردند آنجا که سربازان تیم و عدی رفتند طور دیگر در آمدند بنابراین باید حجت خدا برسد ولو در زمانی که خود پیغمبر آنجا صادق است فرمود: «إِنْ مِنْ قَرَبِهِ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۱) درست است، «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (۲) این درست است، «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» (۳) که «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (۴) درست است به هر تقدیر فرمود حجت خدا باید تمام بشود آن وقت اینجا می شود جدال احسن در این فراز در این مقطع می شود «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» در دو جای سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که قبلاً بحثش گذشت این تعبیر آمده خدا لازم کرده است یعنی اسمی بر اسم دیگر حاکم است نه اینکه عامل دیگری بر کار خدا حکومت کرد یا بر خود خدا _ معاذ الله _ حاکم باشد این خدایی که رب است می خواهد عالم را اداره کند با چه چیزی دارد اداره می کند با حکمت دارد اداره می کند، با عدل دارد اداره می کند، با رحمت دارد اداره می کند، خب «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» در دو جای سوره ی مبارکه ی «انعام» در محل بحث هم فرمود: «ثُمَّ نُجِی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثًا» این «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» قضا برای خدا، قدر برای خدا، مقضی فعل خدا، مقدور فعل خدا بعضی از اسماء هستند که در عین تعدد با وحدت هماهنگ اند مثل عالم و معلوم شیء می تواند به خودش عالم باشد این اتحاد عالم و معلوم ممکن هست اما اتحاد خالق و مخلوق ممکن نیست، اتحاد علت و معلول ممکن نیست، اتحاد حاکم و محکوم ممکن نیست چگونه ذات اقدس الهی قاضی و مقضی است، حاکم و محکوم است این بر اساس اسمای حسنای الهی خدای سبحان که فعال ما یشاء است تربیب و تربیت موجودات به عهده ی اوست این تدبیر، این تربیب و این تربیت محکوم حکمت است حکمت دستور می دهد که این چنین زمین و زمان را بیورران او هم می پروراند پس قاضی حکمت است، قاضی رحمت است، قاضی عدل و احسان است مقضی فعل خداست فعل خدا برابر با عدل خدا، حکمت خدا سامان می پذیرد پس بنابراین این «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» با جدال همراه است و نمونه هایش هم ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «نساء» مشخص کرد و حُسن و قبح عقلی هم محفوظ است و عقل هم این چنین می گوید و شارع مقدس هم امضا کرده است که عقل حکم می کند و من برای اینکه زیر سؤال نروم انبیا فرستادم. از این مجموعه برمی آید که «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» (۵).

- ۱- (۱۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۵۸.
- ۲- (۱۲) . سوره ی فاطر، آیه ی ۲۴.
- ۳- (۱۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.
- ۴- (۱۴) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.
- ۵- (۱۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

مطلب بعدی آن است که در این جمع بندی آیات که قرآن «یَفْصِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» این دوتا آیه سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که سخن از «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»^(۱) است با آن آیه ی سوره ی مبارکه ی «نساء» که «لِّئَلَّا يُكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»^(۲) و با این آیه ی محلّ بحث سوره ی «مریم» که «كَأَنَّ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» با آیه ی سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»^(۳) یک رساله ی عمیق علمی می شود چون مجموعه ی فرمایش ایشان تقریباً در حدود بیست صفحه است مطالبی که در این روزها گفته شد جمعاً بیست صفحه می شود چهل صفحه، یک شصت صفحه ای هم از منابع و اقوال و آرای متکلمان و دیگران که اضافه بشود یک رساله ی صد صفحه ای رساله یعنی رساله که یک محقق به خودش اجازه بدهد این را باز کند یک صفحه اش را بخواند نه اینکه همین که باز کرده بگذارد داخل سطل یک رساله ی عمیق علمی این شیخ انصاری رساله نوشته، نراقی رساله نوشته اینها را می گویند رساله آنها هم که در سنّ هشتاد سالگی نوشتند که آنها هم همین در سنّ شماها بودند نوشتند دیگر بخشهای وسیعی از رساله ها و نوشته های مرحوم نراقی و سید صاحب ریاض و شیخ انصاری و این بزرگان در همین سنّ سی سالگی و اینها بود دیگر در سنّ شماها بود اگر کسی دست به قلم نکند تا آخر عوام می ماند وجود مبارک پیغمبر در مجلس نشسته بود مطالب علمی مطرح کرد یکی از اصحاب عرض کرد که یا رسول الله مجلس شما خیلی علمی و شیرین است وقتی از اینجا بیرون رفتیم دیگر لذّت نمی بریم فرمود چرا به من می گویی «استعن بيمينك»^(۴) به دست بگو این قلم را بگیر، این کاغذ را بگیر آنچه من می گویم بنویس روی آن کار بکن، فکر بکن، تضارب آراء بکن می شود یک رساله ی عمیق علمی «استعن بيمينك» اینکه وجود مبارک امام صادق به برخی از اصحاب فرمود تحقیق علمی بکن «فإنّ منّ فوزّ کتبک بنیک»^(۵) یعنی اگر تو مُردی چهارتا کتاب خطّی خودت را بچه ها ارث ببرند نه اینکه کتاب بخری در قفسه بگذاری به بچه ها ارث بدهی «فإنّ منّ فوزّ کتبک» نه «کُتِبَ غیرک» «کُتِبَ بنیک» تو چهارتا کتاب بنویس، چهارتا رساله ی علمی بنویس که به بچه ها برساند که اینها بشوند وارث فرهنگی تو.

ص: ۲۹۵

۱- (۱۶). سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۲- (۱۷). سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

۳- (۱۸). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۴- (۱۹). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۲.

۵- (۲۰). مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۲.

مطلب بعدی آن است که ما یک سلسله امور داریم ابدی است یک سلسله امور داریم ازلی است خب ازلی یعنی مادام برنمی دارد ثبوت محمول برای موضوع ضروری است مادام ندارد بالقول المطلق ابدی هم همین طور است در جریان بهشت حالا نسبت به جهنم اگر احیاناً اختلافی باشد نسبت به بهشت که دیگر اختلافی نیست که ابدیت بهشت مفروق عنه است «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (۱) این ابدیت، ابدیت بالذات نیست آن ابدی بالذات فقط خداست این بهشت که ابدی است ابدی بالعرض است نه ابدی بالذات و اگر اصرار کتاب و سنت نبود که بهشت ابدی است و قیامت ابدی است اذهان ساده نمی پذیرفت که بهشت ابدی باشد چون ابدیت را درک نمی کنند مگر می شود چیزی ممکن الوجود باشد و ابدی و اگر همین اصرار در طرف ازلی بودن بود هم می پذیرفتند ولی چون این اصرار در طرف ازلی بودن فیض نیست یک چند دلیلی هست که فیض او دائم است او «دَائِمُ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ» (۲) است او «دَائِمُ الْفَيْضِ عَلَى الْبَرِيَّةِ» است، «كُلٌّ مِّنْهُ قَدِيمٌ» است طبق بیان نورانی وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین آن طوری که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب قیّم توحید نقل کردند حضرت خطبه ای را ارائه فرمودند بعد «ثُمَّ أَنشَأَ يَقُولُ» این اشعار را هم مرحوم صدوق در توحید نقل کردند بعد از اینکه آن خطبه را ایراد فرمودند: «ثُمَّ أَنشَأَ» نه «أَنشَدَ»، «ثُمَّ أَنشَأَ يَقُولُ: وَ لَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْحَمْدِ مَعْرُوفًا وَ لَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْجُودِ مَوْصُوفًا» (۳) خدا دائماً جواد بود خب جود صفت فعل است دیگر منتها اینها هشت، ده تا روایت دم دستی و نقد است مثل ابدیت بهشت نیست که پُر باشد و اگر پُر نبود قرآن از ابدیت بهشت کسی باور نمی کرد یک موجود ممکن بشود ابدی الآن هم باور نمی کنند که فیض او ابدی است

ص: ۲۹۶

۱- (۲۱) . سورة ی نساء، آیه ی ۵۷.

۲- (۲۲) . مصباح الکفعمی، ص ۶۴۷.

۳- (۲۳) . التوحید، ص ۳۰۹.

فالفیض منه دائم متّصل و المستفیض دائر و زائل

هم فرق بین فیض و مستفیض دشوار است، هم پذیرش ازلیت فیض سخت است آسمان حادث است، زمین حادث است، ارواح حادث اند، مخلوقات حادث اند، انبیا حادث اند، عرض حادث است، فرش حادث است اما «والفیض منه» آن وجه الله که فیض است

فالفیض منه دائم متّصل و المستفیض دائر و زائل (۱)

اینها دائماً رفت و آمد می کنند محدودند ما موجود باقی در عالم ماده نداریم فضلاً از قدیم اما او «دائم الفیض علی البریه» است به هر تقدیر اگر نداشتیم که سؤال نیست اگر یک موجود ازلی داشتیم مثل قضیه «النقیضان لا یجتمعان» این حتماً باید ازلی بالعرض باشد خود «النقیضان» که ما می گوئیم در ذهن ماست ما که نباشیم و ذهن هم نباشد و قضیه هم نباشد دیگر این مسائل مطرح نیست حالا- که هستیم این را به عنوان قضیه ضرورت ازلی درک می کنیم و این قضیه صادق است پس یک مطابق ازلی باید داشته باشیم آن مطابقی که این قضیه در اثر انطباق با او صادق است او حتماً به علم ازلی حق برمی گردد قهراً این قضیه می شود ازلی بالعرض نه ازلی بالذات و اگر - معاذ الله - الله نبود این قضیه هم نبود چرا، برای اینکه اگر الله نبود می شود عدم محض در عدم محض که «النقیضان» نیست ما باید وجودی داشته باشیم عدمی بگوئیم این عدم غیر از این وجود است یا این وجود را رفع بکنیم بگوئیم رفع این وجود با خود این وجود جمع نمی شود «نقیض کلّ رفع أو مرفوع» اگر - معاذ الله - خدا نباشد «النقیضان لا یجتمعان» پایگاهی ندارد گرچه ما در مقام اثبات می گوئیم رفع خدا مستحیل است چون او عین هستی است اما در مقام اثبات این حرف را می زنیم تکیه گاه ما باید به آن ثبوت واقعی باشد مطابق باشد، بنابراین بر اساس این تحلیل چون این قضیه ضرورتش ضرورت ازلی اش بالعرض است نه بالذات قهراً آنکه بالذات است می شود ضرورت ذاتی نه ضرورت ازلی و بهشت هم که ضرورت ابدی بالعرض است این چون ابدی بالعرض است ضروری مادام الذات یا دائم مادام الذات است نه ازل دیگر برای ازل نیست چرا، چون وقتی بالعرض شد معنایش این است که تابع غیر است اگر غیر او را عطا نکند او نیست اگر غیر او را عطا بکند هست پس معلوم می شود ابدیتش مادام است نه ابدیت ازلی تنها موجودی که ازلیت و ابدیت که جمع هر دو را از او به سرمد یاد می کنند هست آن فقط ذات اقدس الهی است. سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در این بیست صفحه یعنی آنچه در ذیل آیات سوره ی مبارکه ی «انبیاء» دارند و در سوره ی مبارکه ی «مریم» دارند نقدی دارند می فرمایند این آقایان که می گویند این فعل نسبت به ذات اقدس الهی نسبت به قدرت بالامکان است و نسبت به حکمت بالضروره چون حکمت اگر ذاتی حق تعالی باشد این معنایش این است که این هم بالضروره است هم بالامکان اگر غیر باشد که محذور دیگر لازم دارد این نقد ایشان وارد نیست برای اینکه اشیاء بالقیاس الی القدره ممکن الصدورند و قدرت فاعل تام است نه علت تامه، معلول را وقتی به فاعل تام اسناد بدهند امکان است ضرورت نیست وقتی شرایط محقق شد و موانع رخت بر بست همین معلول بالقیاس به علت تامه نه فاعل تام می شود ضروری هم ضروری بالقیاس هم ضروری بالغیر لذا آنچه را که امامیه تعبیر می کنند می گویند این «یجب عن الله» مطلب تامی است «یجب علی الله» نیست چیزی بر خدا حاکم باشد که معتزله می پندارند «یجب عن الله» است شما در تمام فرمایشات مرحوم بوعلی وقتی بررسی می کنید همه اش سخن از «یجب عن الله» است برای اثبات تشیع و تسنن یک محقق یک وقت است انسان به مدح و قطع نگاه می کند می بیند او از کدام خلیفه تعبیر کرده از کدام خلیفه تعریف کرده این با آن تقیه هایی فراوانی که بود معیار نیست برای تشخیص تشیع و تسنن یک

محقق باید معانی و معارف کتاب او را بررسی کرد کاری به مدح و قدحی که پشت سر هم با تقیّه همراه است معیار نیست نباید آنها را کار داشت اگر کسی رساله ای نوشته در آن رساله مجبور بود از خلفا حمایت کند تعریف کند این نشانه ی تسنّن او نیست اما وقتی وارد این رساله می شوید می بینید وضو را برابر امامیه معنا کرده، سه طلاق را برابر امامیه معنا کرده، متعتان را برابر امامیه معنا کرده همه ی احکام فقهی و حقوقی را برابر با قال الصادق و قال الباقر (علیهما السلام) معنا کرده شما یقین پیدا می کنید این شیعه است دیگر آنجا که در اول از کسی تعریف کرده در عصری که جز خفقان چیز دیگر نبود خب مجبور بودند آن طور تعریف بکنند دیگر یک وقت سیدناالاستاد مرحوم آیت الله عظمای محقق داماد در حین درس من دیدم که آن جزوه ای که آوردند که از آن دارند می خوانند اشک از چشمان این سید بزرگوار ریخت آن وقتی بود که روایتی را از وجود مبارک امام کاظم داشتند می خواندند که امام کاظم دارد به هارون ملعون با او سخن می گوید بعد در متن سخنان فرمایشاتشان فرمود: «یا امیرالمؤمنین» من دیدم اشک از چشم ایشان ریخت که طوری می شود که وجود مبارک امام زمان، حبّ خدا، امام کاظم به آن ظالم شَقِیّ بفرماید «یا امیرالمؤمنین» اینها معیار نیست اگر مطالب یک کتاب برابر قال الصادق و قال الباقر بود این شخص می شود شیعه لذا شما می بینید مرحوم آقا بزرگ تهرانی (رضوان الله علیه) که این از برکات امامیه بود از مفاخر امامیه بود غالب مصنّفات مرحوم بوعلی را در الذریعه آورده الذریعه الی تصانیف الشیعه به هر تقدیر این «یجب عن الله» است نه «یجب علی الله» این هم که فرمود: «كَانَ عَلَى رَبِّكَ» مقام ربوبیت است نه مقام هویت این مقامی که باید تدبیر بکند برابر آن مقام برتر که اسم اعظم از آنجا شروع می شود او حاکم است این اسم عظیم محکوم، چون آن اسم اعظم حاکم است این اسم عظیم محکوم هم تعدّد محفوظ است هم «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» صادق است در سوره ی مبارکه ی «انعام» که دو جا طرح شد یکی آیه ی دوازده سوره ی مبارکه ی «انعام» است «قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اول فرمود ملک و ملک اوست او مقهور چیزی نیست پس «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» (۲) این «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» هم نه معنی اینکه عقل معزول است عقل هم همین را می گوید خب کسی در ملک خودش دارد کار می کند این نباید بگوید چرا آنجا این کار را کردی چرا آنجا این کار را نکردی که چون حقّی برای دیگری نیست تعدّی حقّ دیگری نیست «قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ» (۳) این مقام اول، همین اللّهی که مالک مطلق یک، ملک مطلق دو، ملکوت کلّ شیء بالقول المطلق به دست اوست سه، «كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَهُ» (۴) بنا گذاشت هندسه ی عالم را به دست رحمت بدهد این در آیه ی دوازده سوره ی مبارکه ی «انعام» در آیه ی ۵۴ سوره ی مبارکه ی «انعام» هم فرمود: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» که این چندبار این مضمون خواننده شد فرمود اینهایی که می آیند پای درس تو، مجلس تو، سخنرانی تو، سلام مرا به آنها برسان یا خودت به آنها سلام بکن اینکه می بینید خطبای نماز جمعه اول سلام می کنند چون دستور الهی است فرمود استاد به شاگردان سلام بکند فرمود: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا» قبل از اینکه درس را شروع بکنی «فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» اینهایی که مستمعین عادی اند سلام را از تو تلقّی می کنند آنها که جزء اوحدی از مستمعان اند سلام مرا تلقّی می کنند سلام مرا به آنها برسان «فَقُلْ سَلَامٌ» یعنی «سلام الله علیکم» این خاصیت مجلس درس «فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَهُ» این دو آیه در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه محلّ بحث هم که «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» که این روزها محلّ بحث قرار گرفت و آیه ی ۲۳ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» هم این است که «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» سیدناالاستاد می فرماید این دو معنا دارد هر دو صحیح است منتها یکی اصحّ دیگری صحیح، یکی اقوا دیگری قوی، یکی اعلیٰ دیگری عالی ما بگوییم «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» چرا، چون کلّ عالم ملک اوست حدّی معین نشده این اگر در ملک خودش بخواند تصرّف بکند، در ملک خودش بخواند تصرّف بکند، در ملکوت خودش بخواند تصرّف بکند تعرض حقّ کسی نیست ظلم فرض ندارد دوم که صحیح است نه

اصح، قوی است نه اقوا این است که او چون برابر حکمت کار می کند هرگز زیر سؤال نمی رود چرا آن اولی اصح است می فرماید با سیاق آیات سازگار است سیاق آیات در این است که عالم کلاً ملک و مُلک اوست در آیه ی قبل فرمود: «وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَن عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ * يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ * أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ * لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (۵) او که ربّ العرش است فرش هم برای اوست چون ربّ العرش و الفرش است «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» (۶) خب این معنای دقیقی است که ایشان می فرمایند مطلب حق است لکن در اثنا آن دوتا نقد را باید توجه داشت «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» برای اینکه در مال خودش دارد کار می کند این نه معنایش این است که عقل حق اظهارنظر ندارد عقل کاملاً حق اظهارنظر دارد چون چیز می فهمد یک چراغ قوی است اما همین چراغ می بینی که او در ملک خودش دارد تصرف می کند دیگر اگر کسی خانه ای داشت، فرش داشت، لوازمی داشت در آن فرش و لوازم دارد تصرف می کند این عقل که بیدار است می گوید حق خودش است دیگر در خانه ی خودش است در ملک خودش است دیگر نه اینکه او _ معاذ الله _ بی گدار به آب می زند خیر، حدی نیست تا بگوییم این حد را تعیین کنند اما آن بحثی که در روزهای قبل گفته شد که عقل یک آفتاب بی خاصیت است برای همین است عقل فقط چراغ خوبی است نشان می دهد چه چیزی بد است چه چیزی خوب است کجا راه است کجا چاه است این عقل نظری است که می فهمد اما مسئله ی جزم و تصدیق و شهود و ادراکات برای اوست، اما آنکه باید تصمیم بگیرد عقل عملی است که «ما عُبِدَ به الرحمن؟» و اکتسب به الجنان» (۷) چون قبلاً این بحث مبسوطاً بازگو شد الآن به سرعت رد می شویم که به اذان نرسیم در بدن ما چهار حالت است مشابه این حالت‌های چهارگانه در درون ما هم هست در بیرون بدن ما، ما یک مجاری ادراکی داریم یک مجاری تحریکی یک چشم و گوش داریم که می فهمند، یک دست و پا داریم که کار می کنند این چهار حالت دارد یا هر دو قوی اند مثل کسی که چشمش خوب می بیند گوشش خوب می شنود این وقتی خطر را دید یا شنید با دست و پا فرار می کند خودش را نجات می دهد گروه دوم کسانی اند که مجاری ادراکی شان قوی است یعنی چشم روشنی دارند بازی دارند، گوش شنوایی دارند ولی دست فلج و پای اعرجی دارند خب احساس خطر کرده دیده که مار دارد می آید اما نمی تواند بدود برای اینکه فلج است. قسم سوم به عکس است کسی که دست و پای قوی دارد ولی کر و کور است چیزی درک نمی کند تا بدود قسم چهارم آن است که هر دوی آن ضعیف است هم کر و کور است هم لنگ و شل است این در بیرون ما، همین معنا در درون ما هم هست بعضیها بخش عقل نظری شان آن بخش متصدی و متولی اندیشه شان خیلی قوی است خیلی خوب می فهمند بخش عقل عملی که «ما عُبِدَ به الرحمن و اکتسب به الجنان» که جای عزم و اراده و نیت و اخلاص است خیلی قوی است می شود عالم متقی. گروه دوم کسانی اند که خوب می فهمند ولی این عقلی که «ما عُبِدَ به الرحمن و اکتسب به الجنان» این لنگ است و ضعیف است و فلج این می شود عالم فاسق. گروه سوم کسانی اند که نه، این عقل عملی شان خیلی قوی است هر چه بگویی عمل می کنند اما درکش ضعیف است می شود مقدس کم درک. قسم چهارم جاهل مُتَهَتِّک است نه می فهمد نه عمل می کند آن بخشی که مربوط به اندیشه است هیچ یعنی هیچ کار از او ساخته نیست یک چشم قوی است از چشم که کاری ساخته نیست آنکه می دود پاست، آنکه از مار نجات پیدا می کند دست و پاست نه چشم، چشم یک چراغ یک آفتاب بی خاصیتی است آفتاب هزارها خاصیت دارد تمام این میوه های را او شیرین می کند تمام درختها را او می رویاند تنها نور نمی دهد که اما عقل فقط نور می دهد این عقل نظری آن که کار می کند آدم را از مشکل نجات می دهد از جهنم نجات می دهد به بهشت می رسد آن بخش عزم است و اراده است و «ما عُبِدَ به الرحمن و اکتسب به الجنان» این برای خودش جنودی دارد اینهاست، بنابراین اگر عقل نظری گفتند حاکم است حکومتش در حد ادراک است نه حکومت یعنی

قاضی و داور سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) این را هم نمی پذیرند می فرمایند عقل حاکم است ما حکومت و ولایت و امثال ذلک برای عقل نمی فهمیم عقل فقط یک آفتاب خوب ولی بی خاصیت همه جا را روشن می کند آن که باید تصمیم بگیرد عقل عملی است منتها آن که هماهنگ کننده است نفس است که «النفس فی وحدته کلّ القوی»^(۸) این نفس در بخش اندیشه از عقل نظر کمک می گیرد در بخش عمل از عقل عملی مدد می گیرد این اصطلاح عقل عملی که به اراده و امثال آن سرگرم است یک اصطلاح رایجی نیست آنکه رایج است همان است که ایشان می فرمایند ایشان عقل عملی را می گویند همان است که حکمت عملی درک می کند چون تعریف مشهور و تعبیر مشهور این است که عقل نظری بود و نبود را درک می کند عقل عملی باید و نباید را درک می کند این رایج بین حکما همین است که ایشان می فرمایند ولی این اصطلاح که خیلی رواج ندارد ولی اقوا به نظر می رسد این راه را طی کنیم زودتر به مقصد می رسیم این است که بود و نبود و باید و نباید هر دو را عقل نظری که عهده دار اندیشه است درک می کند عقل عملی کارش اراده و تصمیم و فعالیت است آن نفس است که با یک قوه می فهمد با یک قوه کار می کند و گرنه اگر بین اینها عامل هماهنگ کننده نباشد آنچه را که چشم و گوش درک کرد که دست و پا اطاعت نمی کند که این نفس که فی وحدتها کلّ القواست با بعضی از قوا می فهمد با بعضی از قوا کار می کند شما قضایایی که دارید موضوع قضیه جزئی است محمول قضیه کلی است ما قوه ای نداریم که هم جزئی را درک بکند هم کلی را که شما می گوئید: «هذا الشخص انسان» هذا را با چشم می فهمید انسان را با عقل می فهمید قاضی لابد أن يحضره المقضى عليهما آن که حکم می کند الف، باء است باید هم الف را درک کند هم باء را ما چنین قوه ای نداریم که هم موضوع را درک بکند و هم محمول را درک بکند که اما چون «النفس فی وحدته کلّ القوی»^(۹) این نفس با حس جزئی را درک می کند با عقل کلی را درک می کند می گوید الف، باء است انسان زید انسان است.

ص: ۲۹۷

- ۱- (۲۴). شرح منظومه، ج ۵، ص ۲۱۲.
- ۲- (۲۵). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.
- ۳- (۲۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲.
- ۴- (۲۷). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲.
- ۵- (۲۸). سوره ی انبیاء، آیات ۱۹ _ ۲۲.
- ۶- (۲۹). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.
- ۷- (۳۰). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۸- (۳۱). شرح منظومه، ج ۵، ص ۱۸۰.
- ۹- (۳۲). شرح منظومه، ج ۵، ص ۱۸۰.

Your browser does not support the audio tag.

«وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِءْيَا (۷۴) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمِيزْهُ اللَّهُ الرِّحْمَنُ مِمَّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (۷۵) وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و در مکه هم شرک حاکم بود هم تکاثر و دین آمد شرک را تبدیل کرد به توحید و تکاثر را تبدیل کرد به کوثر، هم در مسائل جهان بینی فرمود شرک باطل است و توحید حق، هم در مسائل ارزشی فرمود تکاثر شر است و کوثر خیر. این دو مشکل، مشکل رسمی مشرکین حجاز بود الیوم هم هر دو مشکل شما می بینید در جهان مخصوصاً در بخش غرب هست بخشهای مربوط به توحید و وحی و نبوت را در چند آیه بیان کردند اما آنچه مربوط به مسائل ارزشی است و خیر و شر، سعادت و شقاوت، کمال و نقص، سعادت و امثال ذلک برمی گردد در این آیه مطرح است آنها به صورت یک قیاس استثنایی می گفتند که اگر اسلام حق است وضع مسلمین باید بهتر از این می شد چون وضع مسلمین این طور نیست پس اسلام حق نیست این یک قیاس استثنایی و قیاس استثنایی دیگر این بود که اگر کفر باطل باشد کفار باید در ذلت و فلاکت و فقر و افلاس باشند چون این چنین نیستند معلوم می شود کفر باطل نیست الیوم هم احتجاج خلیها همین است به صورت قیاس استثنایی می گویند اگر اسلام حق بود مسلمانها پیشرفت می کردند چون پیشرفت نکردند معلوم می شود اسلام حق نیست و اگر کفر باطل بود کفار پیشرفت نمی کردند لکن چون پیشرفت کردند معلوم می شود کفر باطل نیست این مغالطه را قرآن کریم تبیین کرد، تحلیل کرد جوابش را داد فرمود معیار خیر و شر این نیست که شما می گویند یک چند روزی انسان مسافر است بعد ابدیتی در پیش دارد در روز حساب معلوم می شود که خیر چه بود شر چه بود سعادت با چه کسی است شقاوت با چه کسی است و مانند آن این یک، الآن که وقت حساب نیست الآن در صحنه ی امتحان است ثانیاً آنچه را که شما می گویند منشأ خیر است دیگران پیش از شما یک، بیش از شما دو، اینها را داشتند ما اینها را خاک کردیم این «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ» (۱) کذا و عاقبه کذا همین است فرمود قبل از شما کسانی بودند که به مراتب بیش از شما داشتند و شما یک دهم امکانات آنها را نداشتید یک، قدری جلوتر بروید کسانی بودند که تاکنون مثل اینها نیامده این دو، شما اگر تجربه ی تاریخی، آثار باستانی، میراث فرهنگی را مطالعه کنید می بینید همین است ما همه ی اینها را خاک کردیم اگر اینها معیار کمال و سعادت بود خب برای آنها بود دیگر لذا این آیات می شود بین، بین یعنی آفتابی، روشن که مطالب نظری با این بین می شود مبین حرف انسان یا باید بین باشد یا مبین یعنی یا باید خودش روشن باشد یا اگر تاریک است به وسیله ی برهان بشود مبین اینکه می گویند حرفی که نه مبین است نه مبین قابل گوش دادن نیست سرش همین است در اینجا فرمود آیات ما بین و شفاف و روشن است در مسائل دانشی مسائل اعتقادی و آنجا که به بود و نبود و هست و نیست یعنی جهان بینی برمی گردد ما برهان اقامه کردیم آنجا که به باید و نباید و خیر و شر و مسائل ارزشی است

همین حرف این است آنها استدلالشان به صورت قیاس استثنایی بود می گفتند «لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ» (۲) در بخشی از آیات استدلالشان این بود که اگر این خیر بود مسلمانها پیشی نمی گرفتند لکن چون اگر خیر بود ما برنده می شدیم ذات اقدس الهی می فرماید خیر و شر را ما باید تعیین کنیم در همین آیه محل بحث فرمود آیه ی ۷۶ همین سوره «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» مشکل شما این است که شما مرگ را پوسیدن می دانید ما مرگ را از پوست به در آمدن می دانیم شما خیال می کنید پایان خط قبر است ما می گوئیم آغاز هجرت و میلاد جدید قبر است شما تنگ نظرید دیدتان تا قبر است ما بلندنظریم دیدمان تا ابد است ما هنوز در راهیم اگر خیر و شر را بخواهید بسنجید باید به پایان امر بسنجید شما هنوز در آغاز راهید اگر در مسابقه ای می خواهید معلوم بشود که چه کسی برنده است در همان دقیقه ی اول معلوم نمی شود دقیقه ی نود معلوم می شود بالأخره الآن دو دقیقه یا سه دقیقه الآن شما بازی را شروع کردید اینکه معیار نیست اگر شما مسافرید کادح الی رب هستید «كَذْحًا فَمَلَأْهِ» (۳) پس امر بعد از مرگ روشن می شود بر فرض هم در همین دو، سه دقیقه هم بخواهید حساب بکنید ما خیلی قوی تر و سرمایه دارتر و متکثرتر از شما را خاک کردیم این دوتا جواب دارد لذا فرمود: «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ» یعنی بر مردم مکه «آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ» آیات ما شفاف و روشن است مگر انسان می میرد، مگر اندیشه می میرد الآن این فکری که در ذهن شماست مگر مُردنی است اگر فکر نمی میرد شما نمی میرید برای اینکه فکر، وصف شماست این قوانین علمی مگر مرگ برمی دارد مگر زمان و زمین برمی دارد مگر مکان و بومی بودن و غیر بومی بودن برمی دارد علم، علم است ثابت است اگر یک چیز ثابتی در جان شماست پس جان شما ثابت است چون وصف جان شماست ممکن نیست وصف یک موجود مجرد نمیر باشد و موصوف یک موجود بمیر خب پس شما یک موجود ابدی هستید تازه هم بازی شروع شده مسابقه شروع شده و بنابراین آیات ما باین است «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ» در فضای مکه آن وقت کفار به مؤمنین می گویند ما بهتریم به دلیل اینکه ما سرمایه داریم شما فقیرید همین، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» در جواب استدلالهای ما اینها به مؤمنین می گویند مناظره ای دارند استدلالی دارند یک محاجه متقابل دارند «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا» می گویند «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ» کدام یک از ماها بهتریم هر کدام از ماها بهتریم حق هم با ماست بهتری را هم در تکاثر می دانند قرآن آمده بهتری در کوثر است نه تکاثر این استدلال شما حق است یعنی این روش منطقی شما حق است که هر کسی خیر با اوست حق هم با اوست اما خیر در کوثر است نه در تکاثر به دلیل اینکه این می ماند و مزاحم کسی هم نیست آن هم که شما دارید تکاثر است نه می ماند و نه ما می گذاریم شما از آن استفاده کنید «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» این در این مناظره کفار به مؤمنین می گویند «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا» که مقام هم قرائت شده «وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» «نَدَى» یعنی مجلس آنجا که محفل شورا است می گویند دارالندوه، «ندوه» همان محفل خاص است «نَدَى» مجلس خاص است ما مجلس آرای کردیم محفل ما، منزل ما، فرشهای ما، پوشتیههای ما، تشکهای ما، پرده های ما بهتر از منزل شماست آن گاه ذات اقدس الهی دوتا جواب می دهد یکی اینکه «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» (۴) شما گفتید «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» می گوئیم خیر در باقیات الصالحات است یک، اما اینکه شما فعلاً دارید این را ما اصلاً نمی گذاریم برای شما بماند نه اینکه این ماندنی نیست یک وقت است عالمی دارد موعظه می کند مؤمنین را آنها که از راه حلال مال جمع کردند به آنها موعظه می کند که «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» اگر بخواهید به مقام برتر برسید باید از مال حلالی که فراهم کردید در راه خیر صرف بکنید برای اینکه همه ی ما می میریم این یک چیز مقبولى است در حد موعظه طرفین قبول دارند که می میرند اما این آیه در آن صدد نیست که شما بالأخره می میرید مرگ را همه قبول دارند فرمود ما قبل از اینکه شما بمیرید شما را می میرانیم قبل از اینکه از دستتان برود شما از دست بدهید ما از دستتان می گیریم «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» جمعیتی که در یک جا مُقْتَرَنًا زندگی می کنند می گویند قَرْن همان طوری که زمان را می گویند قرن حالا صد سال

یا کمتر از صد سال را می گویند قرن امتها را می گویند قرن که اُمم گاهی از اُمم به قرون یاد می شود فرمود: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» که آنها «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعِيًّا» لوازم منزلی شما این اثاث و اثاثه مثل حمام و حمامه، تمر و تمره آن یکی جمع است یعنی اسم جمع است و این یکی مفرد، اثاث یعنی آن لوازم بیت بر خلاف اساس با سین یعنی پایه، پایه های دیوار را می گویند اساس با سین اما لوازم منزل را می گویند اثاث با ثاء فرمود فرش دیگران، پرده ی دیگران، پُشتی دیگران، تُشک دیگران، ظرف دیگران از شما گران تر بود ما اینها را از بین بردیم یک، محفل آرایبی و منظره داشتن و چشم گیری آنها هم از شما بیشتر بود آنها بیشتر از شما، بهتر از شما به چشم می افتادند چشم گیرتر بودند «رِی» یعنی منزل یعنی چشم گیری بنابراین رؤیت آنها که به چشم می آمدند از شما بیشتر بود، اثاث آنها هم از شما بیشتر بود این برهان را ذات اقدس الهی به صورت جدل حق، جدال حق هم در مسائل ارزشی از نظر فرق بین تکاثر و کوثر ذکر می کند هم در مسائل سیاسی و اجتماعی. در سور مختلف از همین مطلب یاد کرده است منتها با براهین گوناگون در سوره ی مبارکه ی «سبأ» فرمود پیامبر! به این مردم به مشرکین مکه بگو شما که وضع مالی تان اینجا نه کشور صنعتی است نه کشورهای دیگر شما با دامداری و مقداری کشاورزی وضع مالی تان خوب است شما که به آن صنایع آل فرعون و امثال ذلک به آنها نمی رسید که شما معشار گذشتگان را به دست نیاوردید یعنی یک عُشر، یک عُشر گذشته را نداشتید ما آنها را خاک کردیم شما الآن به چه چیزی می نازید. فرمود آیه ی ۴۵ سوره ی مبارکه ی «سبأ» «وَكَاذِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» یعنی قبل از مشرکین مکه یک عده متکاثران هم بودند که انبیایشان را تکذیب کردند و به اینها بگو پیامبر! به اینها بگو «وَمَا بَلَّغُوا مِغْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ» شما به عُشر سرمایه های آنها نرسیدید خب آنها را ما از بین بردیم شما چه می خواهید بگویید «وَمَا بَلَّغُوا مِغْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» (۵) من وقتی که بنا شد بگیرم معلوم شد چطور می گیرم همان طوری که برای کفار، منکر و نکیر می فرستم برای اینها هم اینجا نکیر فرستادم «فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ». در سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی ۷۸ به بعد جریان قارون را ذکر می کند به قارون فرمود وجود مبارک موسای کلیم که «وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (۶) قارون گوش نداد گفت من با آن هوش اقتصادی ام اینها را پیدا کردم «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (۷) آن گاه خدا می فرماید جناب قارون چون درباره ی قارون دارد که «مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّة» حالا یا این «مَفَاتِح» جمع «مِفْتَاح» است یا جمع «مَفْتَح» اگر جمع «مَفْتَح» باشد کلید خزانه های ثروت قارون را یک گروه نیرومندی جابه جا می کرد اگر جمع «مِفْتَاح» باشد اگر جمع «مَفْتَح» باشد یعنی مخزن او، آنچه در گنجینه های او بود باید یک گروه نیرومندی جابه جا می کرد فرمود: «أَوْ لَمْ يَعْلَمِ» این قارون نمی داند که «أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا» ما سرمایه دارتر از قارون را هم خاک کردیم حالا قارون چه می خواهد بگوید «وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» * فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ آن روز هم مردم دو دسته بودند در زمان انبیای گذشته یک عده تُهی مغز بودند که ملاک ارزش را تکاثر می دانستند یک عده خردمند بودند ملاک ارزش را کوثر می دانستند هر دو گروه در گذشته بودند فرمود وقتی قارون با زینتش بیرون آمد «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا سَخِيفَهَا مِی گفتند: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» عظمت را در این می دانستند اما «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ» علمای آن روز، خردمندان آن روز می گفتند وای بر شما «تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ» بعد «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِإِخْوَانِهِ الْأَرْضَ» گاهی خدا شق القمر می کند، گاهی شق البحر می کند، گاهی شق الأرض می کند، گاهی شق الحجر می کند، گاهی شق الشجر می کند همه را شکافته بالاخره دیگر آنجایی که به وجود مبارک موسای کلیم دستور داد فرمود: «أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» (۸) این شده شق البحر آبهای رفته، رفته نیامده، نیامده یک سدّ آبی درست کرده وسط شد جاده ی خاکی آنجا که پیروان او تشنه بودند فرمود: «أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» (۹) این عصا را بزن به سنگ دوازده چشمه از آن می

جوشد اینجا هم که بنا شد قارون را به کام خاک ببرد فرمود ما زمین را شکافتیم او را به دهن خاک دادیم دیگر «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِإِخْرَاقِ الْأَرْضِ» همه را زمین فرو برده خب اینجا را برای مردم بگو اینجا که تاریخ است اینجا که روشن است اینجا را که اینجا شنیده اند «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِإِخْرَاقِ الْأَرْضِ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ» (۱۰) در سوره ی مبارکه ی «غافر» فرمود اینجا به آن علوم مادی شان افتخار می کنند الآن اینجا علمی دارند که با این علم می توانند تولیداتی داشته باشند صناعی داشته باشند بهتر زندگی کنند همین، انبیا آمدند به اینجا انسان شناسی یاد بدهند بارها به عرضتان رسید هر کسی چیزی را اختراع کرده بالأخره به تعبیر آقایان یک دفترچه ی راهنمایی هم فرستاده الآن این تلویزیون این یخچال این رادیو این اتومبیل اینجا را که اختراع کردند یک دفترچه ی راهنمایی ساخته آن کسی که این را اختراع کرده یک دفترچه ی راهنمایی ساخته که این دفترچه ی راهنما را بگیر برابر این دفترچه از این تلویزیون و یخچال استفاده کن آن که انسان را آفرید، جهان را آفرید، پیوند انسان و جهان را آفرید این دفترچه ی راهنما را فرستاده یعنی قرآن می گوید این دفترچه با این دفترچه خودت و جهان و پیوندش را برنامه ریزی بکن مگر نمی خواهی با بدنت کار کنی، با جانت کار کنی، با جهان کار کنی، رابطه برقرار کنی این دفترچه ی راهنماست مگر می شود خدا عالم را خلق بکند، بشر را خلق بکند، رابطه را خلق بکند دفترچه ی راهنما نفرستد فرمود چرا آن چیزی که شما مختصر آن هم ما به شما دادیم آن علم را به آن افتخار می کنید در سوره ی مبارکه ی «غافر» فرمود: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرُ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً» (۱۱) آنها قدرتهایی داشتند که زمین را زیر و رو می کردند خیلی از قدرتهای آنها بیش از قدرتهای فعلی بود الآن خلیها که سرمایه دارند بر فرض در دامنه ی کوه ویلا می سازند اما سابقاً آن قدر بود که روی کوه خانه می ساختند یعنی آن قدر قدرت صنعت قوی بود که این سنگها را می تراشیدند کاخ در می آوردند چندین اتاق از همین سنگهای کوه درست می کردند فرمود: «وَتَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ» (۱۲) نه اینکه دامنه ی کوه ویلا- می سازید، کوه را ویلا- می سازید الآن که چنین قدرتی نیست بر فرض باشد چنین حوصله ای نیست چنین سرمایه گذاری نیست فرمود اینجا کسانی بودند که کوهها را به صورت کاخهای خوب در می آوردند ما اینجا را خاک کردیم «كَانُوا أَكْثَرُ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (۱۳) انبیا که آمدند معارف ما را به اینجا منتقل کردند که شما مسافرید چند روزی اینجا بیشتر نیستی بعد ابد در پیش داری مگر انسان مُردنی است حالیشان نمی شد می گفتند که این علم است و ما به همین علم بسنده می کنیم «حسبنا التجربة، حسبنا الحس» همین «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» همین علوم مادی همین علم حسی و تجربی «وَخَافَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ». در سوره ی مبارکه ی «زخرف» فرمود منشأ همه ی این مشکلات ضعف تشخیص مردم است آنها هم از ضعف تشخیص مردم دارند سوء استفاده می کنند در سوره ی مبارکه ی «زخرف» فرمود وقتی براهین موسای کلیم (سلام الله علیه) در مصر مطرح شد حرفی که فرعون زد این بود آیه ی ۵۱ به بعد سوره ی «زخرف» «وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» همه اینجا صغرا و کبراست مُلْك مصر و سلطنت و قدرت مصر برای من است هر کس چنین قدرتی دارد بر حق است پس من بر حَقَم و گرنه با صِرف یک مقدمه که نتیجه حاصل نمی شود که «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» این یک، «وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي» زیر قصر من می گذرد این دو، دوتا حد وسط است می شود دوتا برهان هر کس چنین قدرتی دارد که نهر وسیع مصر از زیر کاخ او می گذرد او بر حق است پس من بر حَقَم و این را به عنوان هوشیاری و هوشمندی می دانست «أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ» این موسی و هارون (سلام الله علیهما) که آمدند آنها با یک وضع ساده ای رفتند فرعون گفت اینجا چرا دستبند طلا نداشتند چرا گردنبند طلا نداشتند چرا لباس زرین نداشتند «أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ» اگر سنخ معنوی است خب

فرشته هایی باید آنها همراهشان باشد فرشته هم که نیامده «أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ * فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ» معلوم می شود در فرهنگ قرآن کسی که نظام ارزشی او تکاثر است و نه کوثر سَخِيفَ الْعَقْلِ است سَخِيفَ الْعَقْلِ هم می دانید که «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ» (۱۴) را ندارد دیگر قهراً به فرعونها باج می دهد «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ» یک مَلَّتْ سَبَكْ مغزِ غرب است که به طغیان باج می دهد «فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ * فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ» همه ی اینها را ریختیم در دریا خب، پس این اولاً ملاک کمال نیست برای اینکه کمال در پایان راه معلوم می شود نه در آغاز راه، ثانیاً اینها را ما از اینها به بدترین وضع گرفتیم این چه برهانی است که اینها دارند منشأ این پذیرش هم سخافت و تهی مغزی پیروان فرعون بود.

ص: ۲۹۸

۱- (۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۷.

۲- (۲). سوره ی احقاف، آیه ی ۱۱.

۳- (۳). سوره ی انشقاق، آیه ی ۶.

۴- (۴). سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۲.

۵- (۵). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۵.

۶- (۶). سوره ی قصص، آیه ی ۷۷.

۷- (۷). سوره ی قصص، آیه ی ۷۶.

۸- (۸). سوره ی شعراء، آیه ی ۶۳.

۹- (۹). سوره ی بقره، آیه ی ۶۰.

۱۰- (۱۰). سوره ی قصص، آیه ی ۸۱.

۱۱- (۱۱). سوره ی غافر، آیه ی ۸۲.

۱۲- (۱۲). سوره ی شعراء، آیه ی ۱۴۹.

۱۳- (۱۳). سوره ی غافر، آیات ۸۲ و ۸۳.

۱۴- (۱۴). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

در بخشهای دیگر هم به صورت قیاس استثنایی فرمود اگر این خیر بود ما پیشرفت می کردیم آنها پیشرفت نمی کردند آیه ی یازده سوره ی مبارکه ی «احقاف» این است «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ» اینها دوتا استدلال داشتند مستحضرید در منطق اگر کسی بخواهد حرفِ رقیب را رد کند سه تا راه دارد یا برهان است که بالآخره معارضه است یا نقض است یا منع این کارهای منطقی است اگر کسی دلیلی اقامه کرده برای مطلبی این رقیب یا در عرضِ دلیل او دلیل اقامه می کند این را می گویند معارضه یا در عرضِ دلیل او دلیل اقامه نمی کند صغرای او یا کبرای او یکی از مقدمات را مورد نقد قرار می دهد و نه نقض این را می گویند منع اینکه می گویند صغرا ممنوع است کبرا ممنوع است راجع به این است سه، کاری به صغرا یا کبرا ندارد دلیلی هم جداگانه اقامه نمی کند نقض می کند نه نقد می گوید اگر این قیاس شما حق باشد و

نتیجه ی صحیح بدهد ما همین قیاس را در جای دیگر اجرا می کنیم و نتیجه نمی دهد پس معلوم می شود قیاس عقیم است این را می گویند نقض، راههای منطقی همین سه تاست یا نقض است یا منع است یا معارضه این مشرکین از راه معارضه گاهی، از راه نقد گاهی، از راه نقض گاهی با مسلمانها حرف می زدند الآن آمدند یک دلیل دیگری اقامه کردند و این را نقص دانستند گفتند که آنچه سرمایه و ثروت حق است و خیر هر که خیر با اوست حق با اوست پس سرمایه با ماست خیر با ماست حق با ماست این راههای دیگرشان، برای ابطال روش مسلمانها گفتند که اگر روش مسلمانها خیر بود ما جلوتر بودیم برای اینکه ما بهتر از اینهایم ما از اینها بهتر می فهمیم ما متمدن تریم ما شایسته تریم ما لایق تریم اگر این دینی که مسلمین دارند خیر بود ما زودتر قبول می کردیم چون ما قبول نکردیم معلوم می شود خیر نیست برای اینکه ما فهمان بیشتر از اینهاست «لَوْ كَانَ خَيْرًا» آیه ی یازده سوره ی مبارکه ی «احقاف» «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا» مسلمانها، ما را به پذیرش اسلام «خَيْرًا مَا سَبَقُونَا» وقتی قرآن می فرماید: «وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ» چون خودشان به راه نیستند و عاقل نیستند می گویند این فربه است چیزی از طرف خدا نیامده و مانند آن، چون مشرکین خدا را قبول داشتند به عنوان خالق خدا را قبول داشتند به عنوان ربّ الأرباب و مدیر کل منتها خدا را به عنوان ارباب جزئی، ربّ جزئی نمی پذیرفتند می گفتند این قدّیسین بشر یا فرشته ها یا ستاره ها و مانند آن، اینها ارباب ما هستند ارباب متفرقه قائل بودند و این تندیسها به اصطلاح این مجسمه ها این تمثالها را تکریم می کردند برای اینکه تکریم آن ارباب متفرقه باشد کم کم خود اینها قداست پیدا کردند. خب، فرمود: «لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ» (۱) در سوره ی مبارکه ی «فجر» فرمود: «وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشُّعْرِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ * هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِإِذِي حَجْرِ» (۲) ما به چیزهایی قَسَم خوردیم که کسی که ذی حجر است او می فهمد ما به چیزهای مهم قسم خوردیم عقل را می گویند حجر برای اینکه تحجیر می کند شما می بینید در بیابان وقتی که کسی بخواهد مرزی برای ملک خودش قائل باشد تحجیر می کند که حقّ التحجیر قائل است اینجا می گویند که او تحجیر کرده پرچین کرده سنگ چینی کرده کسی حق ندارد بیاید عقل را می گویند حجر یعنی ورود ممنوع محجور با حاء جیمی یعنی ممنوع بر خلاف محجور با هاء هوّز یعنی هجرت، محجور یعنی ممنوع یعنی ورود ممنوع عقل یک ورود ممنوع دارد اینجا جای بیگانه نیست وهم و خیال اینجا راه ندارد، شهوت و غضب اینجا راه ندارد، مغالطه اینجا راه ندارد اینجا جای حق است اینجا جایی است «عُبد به الرحمن واكتسب به الجنان» (۳) عقل را می گویند نُهی؟ ذی نُهی چون آدم را نهی از منکر می کند عاقل را می گویند کُیب چون لُب و مغز است عقل را می گویند حجر و عاقل را می گویند ذی حجر برای اینکه ورود ممنوع دارد این بیان نورانی حضرت امیر بارها به عرضتان رسید که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) به کمیل فرمود: «یا کمیل! أخوک دینک فاحتط لدینک» (۴) تو یک برادر داری نه دین تو برادر توست این خبر مقدّم مفید حصر است نه «دینک أخوک» فرمود: «أخوک دینک» تو یک برادر داری آن هم دینت است «أخوک دینک» این کلمه ی حصر و «إنّما» و «إلّا» و اینها در آن نیست ولی تقدیم خبر بر مبتدا مفید حصر است فرمود تو یک برادر داری آن هم دینت است «أخوک دینک» حالا که این است «فاحتط لدینک» با فاء تفریع فرمود احتیاط بکن، احتیاط بکن یعنی حائط بکش، حائط بکش یعنی دیوار بکش آدم محتاط، آدم محتاط به چه کسی می گویند، به کسی می گویند که یک سرمایه که دارد دورش دیوار می کشد دیگر اگر زحمت کشیده باغی درست کرده میوه ای آورده این دیگر رها نمی کند که دور این درختها را حائط که «یحوط به» این بستان، محیط به این بستان است حائط است و احاطه می کند دورش دیوار می کشد فرمود دور دینت را دیوار بکش که هر کسی نیاید بالأخره چیزی از تو نخواهد این را می گویند حجر فرمود اگر کسی ذی حجر باشد می فهمد ما به چه چیزی قسم خوردیم که سحر را دریابید، شب زنده داری را دریابید و مانند آن.

بعد از این قسمها فرمود: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» (۵) این را در زمان وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید، فرمود تاکنون مثل آنها خلق نشد دیگر خب بالأخره کسی آن قدر قدرت داشته باشد که از کوه، کاخ بسازد الآن هم که میراث فرهنگی شده بعضی از کوههای ایران هست آن هم چطور به آن قلّه ی کوه رفتند، با چه وسیله رفتند، با چه وسیله ای آن وسایل و ابزار را بُردند، کاخی از کوه درست کردند الآن ویرانه هایش هم هست فرمود تاکنون مثل اینها نیامده ما اینها را خاک کردیم این چهارتا شتردار عرب چه می گویند «الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» (۶) اما این مربوط به گذشته نیست یک اصل کلی داریم چیست، «إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمَّا ضِدَّ» (۷) خدا همیشه در کمین است خب اگر خدا همیشه در کمین است پس به اینها بگو اولاً- اینها معیار ارزش نیست معیار ارزش «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا» بر فرض هم اینها منشأ قدرت باشد در برابر خواسته ی الهی هیچ است برای اینکه قوی تر از شما بودند ما همه ی اینها را از بین بردیم لذا فرمود به اینها بگو هیچ کدام از اینها برهان نیست «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» کدام یک از اینها یعنی ماها خیریم دیگر «مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» فرمود در جواب «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» این را چون مهم بود این جواب را اول ذکر فرمود «هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِءْيَاءً» بعد آنکه قسمت مهم بعدی است این است که، که آیه ی ۷۶ بعدی است «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا * أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» که بحث فرداست.

ص: ۲۹۹

- ۱- (۱۵). سوره ی احقاف، آیه ی ۱۱.
- ۲- (۱۶). سوره ی فجر، آیات ۱ _ ۵.
- ۳- (۱۷). الکافی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۴- (۱۸). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۵۸.
- ۵- (۱۹). سوره ی فجر، آیات ۶ _ ۸.
- ۶- (۲۰). سوره ی فجر، آیات ۸ _ ۱۳.
- ۷- (۲۱). سوره ی فجر، آیه ی ۱۴.

Your browser does not support the audio tag

«وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِئَاءَ (۷۴) قُلٍّ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (۷۵) وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶)»

در بحث دیروز روشن شد که مشکل مردم حجاز نه تنها مسئله ی جهان بینی از نظر شرک و توحید بود بلکه از نظر مسائل اخلاقی و نظام ارزشی هم گرفتار باطل بودند آنها تکاثر را بر کوثر ترجیح می دادند و حرف آنها هم این بود که هر که وضع مالی اش خوب است او برتر است یعنی مال بهتر است از علم، مال بهتر است از عقل، مال بهتر است از ایمان و مانند آن، تعبیر «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» که در مقام استفهام انکاری است یعنی ما از شما بهتریم این «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» که در این بخش از سوره ی مبارکه ی «مریم» آمده با «نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» (۱) که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت و با «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ» (۲) که در بحث دیروز از فرعون گذشت این اقوال منشأیی دارد که منشأ شیطانی است و آن منشأ این است که شیطان گفت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۳) هر جا سخن از «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» است معلوم می شود انسان تریبون شیطان است هر جا سخن از این است که «اللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۴) یا «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۵) معلوم می شود انسان مؤمن است و از طرف خدا دارد سخن می گوید هر جا سخن از اینکه من بهترم این سخن، سخن شیطان است آن «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» که از شیطان شنیده شد این اقوال را «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا» را به همراه دارد «وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» را به همراه دارد «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ» که گفته ی فرعون است را به همراه دارد و مانند آن.

ص: ۳۰۰

۱- (۱). سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۷.

۲- (۲). سوره ی زخرف، آیه ی ۵۲.

۳- (۳). سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۴- (۴). سوره ی طه، آیه ی ۷۳.

۵- (۵). سوره ی قصص، آیه ی ۶۰.

مطلب دوم آن است که این مشکل تنها دامن گیر مشرکان حجاز نبود بلکه یهودیها و مسیحیهای اهل حجاز هم مبتلا به این مشکل بودند در سوره ی مبارکه ی «نساء» قبلاً گذشت آیه ی ۵۱ که وقتی داوری را به اهل کتاب دادند این اهل کتاب یعنی یهودیها و مسیحیها مخصوصاً یهودیها گفتند مشرکین متمدن تر از مسلمین اند، مشرکین بهتر از مسلمین اند، مشرکین برتر از

مسلمین اند آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «نساء» این بود «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ» اینها «يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» همین اهل کتاب مشرکون را راه یافته تر از مسلمانها می دانند بهتر و برتر و بالاتر از مسلمین می شمارند با اینکه آنها هیچ چیزی برای تمدن و برتری و والایی نداشتند مگر مسئله ی مال و ثروت پس این دردی بود که دامن گیر اهل حجاز بود اعم از وثنی و صمنی و اعم از یهودی و مسیحی.

مطلب سوم آن است که چطور انسان مبتلا می شود به این وضع قرآن کریم از آنها به مُختال یاد می کند بارها گذشت که آنچه در قرآن کریم استعمال شده است باب افتعال است تفعل آن استعمال نشده یعنی تخیل استعمال نشده «مختال» اسم فاعل باب «افتعال» است «اختال، یختال، مُختال» مختال یعنی انسان خیال باف و خیال زده کسی که در خیال دارد زندگی می کند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (۱) انسان خیال زده انسان شعری است به اصطلاح منطق، انسان عقلی نیست. بیان ذلك این است که در خیال حکم نیست شما کم و بیش با مسائل منطق آشناید ولی متأسفانه بحث صناعات خمس که قسمت مهم و عمیق منطق است در حوزه ها رواج ندارد صناعات خمس مخصوصاً بخش برهانش جزء فرائض فکری منطقی است فرقی در صناعات خمس بین صنعت شعر و صنعت برهان است شعر به اصطلاح منطق یعنی همین خیالات، شعر مصطلح که نظمی داشته باشد، قافیه ای داشته باشد برابر عروض باشد این به تعبیر مرحوم علامه در شرح منطق التجرید به نام الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید مرحوم علامه می فرماید شعر به این معنا که قافیه و وضع و نظام عروضی داشته باشد این برای یونانیها و سیرانیها و عبریها رواج نداشت در بین فارسها و ترکها و عربها رایج بود اما در بین یونانیها و سیرانیها و عبریها رواجی نداشت شعری که قدما می گفتند به نثر شبیه تر بود تا نظم همین نظیر شعر نو این شعر نو بود یعنی در عهد کهن بود که به نظم شباهتی ندارد به نثر شباهت دارد این معنا در منطق بحث نمی شود کلام منظوم چون گاهی ممکن است انسان مطالب عمیق علمی را به صورت نظم در بیاورد این را می گویند نظم نه شعر می بینید مرحوم بحر العلوم (رضوان الله علیه) آن مطالب عمیق فقهی را به صورت نظم در آورده شده دُرّه ی نجفی مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری هم خب یک فقیه فحلی بود بخشی از مسائل فقهی را به نظم در آورده مرحوم حکیم سبزواری آن مسائل عمیق فلسفی را به نظم در آورده یا سائرین آن مطالب علمی را به نظم در آوردند این همان است که مرحوم مجلسی اول پدر مرحوم مجلسی دوم (رضوان الله علیهما) در شرح من لا یحضره الفقیه در جلد دوازده و سیزده آنجا در ذیل فرمایش نورانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحُكْمَةٍ» (۲) آنجا نقل بکند و نامی بعضی از شعرا را هم می برد که برخی از شعرا حکیمانه است مثل شعر فلان کس و فلان کس و فلان کس، پس شعری که در ادبیات هست این در منطق راه ندارد در منطق همان خیال بافیها را می گویند شعر که یک صنعت خاصی است که «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» (۳) در همین زمینه است. چطور انسان مختال می شود که دیگر محبوب خدا نیست اگر مختال شد تکاثر را بر کوثر مقدم می دارد این «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»، (۴) «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» ها از همین جا در می آید یک انسان مختال حکومتی را در درون خودش تشکیل می دهد بخش اندیشه اش را به خیال و وهم می دهد بخش انگیزه و نیروی اجرایی را به شهوت و غضب می دهد بالاتر از وهم و خیال چیزی به نام قلب و عقل برای او نیست این درش را تعطیل کرده آنها بسته است وجود مبارک حضرت امیر در همان نهج البلاغه فرمود من پناه می برم از آن وقتی که عقل انسان بخواهد «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ» (۵) «سبات» با سین همان «سبت» یعنی تعطیلی می فرماید من پناه می برم به خدا از اینکه عقل یک فرد یا عقل ملّتی به خواب برود بخواهد تعطیل بشود. انسان مختال عقلش را تعطیل کرده حکومت علمی را داده به دست وهم و خیال حکومت عملی را داده به دست شهوت و غضب در مسئله ی وهم و خیال که شعریات از اینجاست در غالب این موارد قضیه

هست ولی تصدیق نیست فرق دقیق قضیه و تصدیق این است که در هر تصدیقی یک حکم است تصدیق بدون حکم نمی شود اما قضیه گاهی با حکم است گاهی بی حکم قیاسات شعری از قضایایی تشکیل می شود که آن قضایا حکم ندارد موضوع دارد و محمول دارد و نسبت، حکم ندارد. فرق دقیق قضیه و تصدیق در دو چیز است یکی اینکه در قضیه موضوع و محمول و نسبت معتبر است در تصدیق تصوّر موضوع و تصوّر محمول و تصوّر ربط و حکم معتبر است حالا یا این امور اجزای تصدیق اند یا شرایط تصدیق اند یک مطلب دیگر است تصوّر موضوع در ناحیه ی تصدیق معتبر است خود موضوع در ناحیه ی قضیه یعنی وقتی که گفتیم «زید قائم» زید که موضوع است در قضیه معتبر است قائم که محمول در قضیه معتبر است نسبت در قضیه معتبر است اما تصوّر زید، تصوّر قائم، تصوّر نسبت اینها در حریم تصدیق معتبرند پس یک فرق اساسی بین قضیه و تصدیق این است که آن متصوّر در ناحیه ی قضیه معتبر است و تصوّر در ناحیه ی تصدیق. فرق دقیق تر آن است که ما تصدیق بی حکم نداریم حتماً حکمی باید باشد تا بشود تصدیق، اما قضیه ی بی حکم داریم قضیه ی بی حکم این است الآن اگر کسی گرسنه است و غذای خوب و لذیذی آوردند در کنار او مشغول خوردن است کسی آمده شعری خوانده که این غذا را تشبیه کرده به قاذورات این دیگر دست به غذا نمی زند این می داند این قاذوره نیست این پلید نیست بدبو نیست عَفَن نیست اما همین که این شعر را خوانده او دیگر در او اثر گذاشته این را می گویند شعری، قضیه ی شعری با اینکه حکم در آن نیست اثر می گذارد کودکان را برای اینکه بباورانند که این دارو باید مصرف بشود می گویند خیلی شیرین است، خیلی مقوی است، خیلی گواراست تا کودکان میل به این دارو بکنند این جریان «العسل حُرٌّ مُهُوِّعٌ» همین جاست دیگر برای اینکه این شخص عسل نخورد می گویند این تلخ است رقی می آورد بالا- می آوری نخور این حرفها را خب اینها تصدیق که در آن نیست اما همین حرفها باعث می شود که نفس منزجر است اگر گفتند فلان چیز مُد است این باور می کند با اینکه از او برهان بخواهید حالا بر فرض مُد شد این چه تأثیری دارد این قدرت بیان ندارد قدرت اقامه برهان ندارد افرادی که در درون آنها حکومتی تشکیل شده که اندیشه و محور علمی آنها را وهم و خیال می سازد و بخشهای اجرایی آنها را شهوت و غضب می سازد اینها در فرهنگ قرآن مختال اند یعنی اینها با خیال دارند زندگی می کنند و خدا خیال باف را، خیال زده را دوست ندارد «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (۶)

ص: ۳۰۱

۱- (۶) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۸.

۲- (۷) . من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۹.

۳- (۸) . سوره ی یس، آیه ی ۶۹.

۴- (۹) . سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۵- (۱۰) . نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴.

۶- (۱۱) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۸.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک حضرت امیر در همان کلمات قصارش کلمات حکیمانه فرمود من رفیقی داشتم در گذشته که نزد من و در چشمان من خیلی بزرگ بود «كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغَرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» (۱) چون دنیا در چشمش کوچک بود او در چشم من بزرگ بود من وقتی او را می دیدم به عنوان یک مرد بزرگ می دیدم «كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ» (۲) این از سلطنت شکم بیرون آمده یعنی حکومتی که در درون انسان است حاکمش عقل شد و قلب نه وهم و خیال در بخش علم و شهوت و غضب در بخش عمل «كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ» این از سلطنت شکم بیرون آمد خب، اگر کسی این چنین باشد تصمیم گیریهای او در حدّ وهم و خیال است این موادّ خام را یا از درون می گیرد یا از بیرون، اگر از بیرون بخواهد بگیرد هر چه شنید باور می کند هر چه دید باور می کند، می پذیرد از درون بخواهد بگیرد هر چه اشتیاق او بود تصمیم می گیرد هر چه میل او نبود بر خلافش تصمیم می گیرد از درون از شهوت و غضب استمداد می کند از بیرون از چشم و گوش مدد می گیرد پس بنابراین مأموران اجرایی او مشخص اند، رسانه های درونی او مشخص اند، رسانه های برونی او مشخص اند چنین گروهی مال و فرزند را نشان فضیلت می داند اما آن کسی که از سلطان بطن خارج شد گرفتار قضیه نشد و با تصدیق کار کرد یک، گرفتار شعر نشد بر اساس «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» (۳) از شعریات و خیالیات عبور کرد «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (۴) بهره ی او شد دو، چنین شخصی می شود عاقل، عاقل که شد یا از درون او می جوشد یا گوش به کسی می دهد که از درونش جوشید بالاخره انسان یا باید مثل چشمه از درون خود او آب بجوشد که مشکل عطش او را برطرف کند یا اگر مثل چشمه نیست که از درون بجوشد مثل استخری باشد که از جدول بیرون آب بگیرد و گرنه خب می خشکد انسان یا باید «أَوَّ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (۵) گوش بدهد به حرف عالمان دین یا «كَانَ لَهُ قَلْبٌ» یا از درون بجوشد نه آن باشد نه این خب می خشکد دیگر اگر فرمود این تذکره است «لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (۶) ناظر به همین است در قیامت هم یک عده می گویند که ای کاش «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ» یا بالاخره نقل یا عقل دیگر یا نقل معتبر یا عقل برهانی اینها جمع را شاید، اگر ما گوش به نقل معتبر می دادیم یا گوش به عقل برهانی می دادیم اینجا نمی افتادیم بنابراین منشأ همه ی این حرفها مشخص شد که «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۷) یعنی شیطان یک، و چرا انسان مبتلا می شود به تکاثربینی برای اینکه مختال است انسان مختال و خیال زده مختال بالفعل، عاقل بالقوه بعضیها از اختیال به در می آیند به فعلیت عقل می رسند «طوبی؟ له و حسن مآب» بعضیها مختالاً می میرند قرآن کریم تحلیل کرده فرمود اینها مجرای اندیشه ی اینها وهم و خیال است و به این وهم و خیال یا از چشم و گوش تغذیه می کنند یا از شهوت و غضب لذا حرفشان این است ما بارها به اینها راه نشان دادیم اینها نیامدند حالا که این چنین شد ذات اقدس الهی بر اساس عدل عالم را اداره می کند او قائم بالقسط است این «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ» (۸) یک قائماً بالقسطی در عالم هست یعنی از عرش تا فرش کسی است که قائم است و آن خداست و او هم به قسط قائم است اما در امور جزئیة «لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۹) کارهای خودشان است یا قوام به قسط بودن در دستگاه قضایی مربوط به امور حقوقی افراد است اما یک نفر است که تنها در عالم هستی ایستاده است و او قائم به قسط است و او خداست «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ» الله چه کاره است «قَائِماً بِالْقِسْطِ» (۱۰) این قائم به قسط حساب همه را باید برسد دیگر فرمود کسانی که حرف ما را پذیرفتند «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۱۱) در همین جا هم فرمود: «يَرِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» و کسانی که حرف ما را نپذیرفتند به آنها مهلت می دهیم چندین بار مهلت می دهیم راه توبه را هم باز می کنیم وقتی صفحه ی دل را اینها سیاه کردند راه توبه را عمداً به روی خود بستند در راه هم عمداً به روی خود بستند ما از آن به بعد اینها را می گیریم این بر ما لازم است خودش بر خودش لازم کرده اینجا به صورت فعل امر غایب ذکر کرده فرمود رحمان این چنین بکند یعنی آن هویت مطلق ذات اقدس الهی در بخش فعل دارد به خودش نظیر «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ

الرَّحْمَهُ» آن اسمای برتر بر اسمای مادون حکومت دارند آن اسم اعظم بر اسم غیر اعظم حکومت دارد آن که کاتب است برتر است آن که مکتوب علیه است مادون است «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» شما می بینید ذات اقدس الهی شافی هم هست شافی از اسمای حسناى اوست این زیر پوشش رازق است رازق از اسمای حسناى اوست زیر پوشش خالق است خالق از اسمای حسناى اوست زیر پوشش قادر است قادر از اسمای حسناى اوست که به ذات برمی گردد این چنین نیست که همه ی اسما در یک سطح باشند تا رزق فرمان ندهد سلامت و سلامتی روزی این بیمار نمی شود تا خلقت فرمان ندهد رازق چنین رزقی را بهره ی بیمار نمی کند خالق رهبری می کند رازق رهبری می کند شافی اجرا می کند ذات اقدس الهی در بخشهای انتقام هم همین طور است فرمود: «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ» این امر غایب است دیگر رحمان این کار را بکند چه کسی دارد می گوید خودش، رحمان چه کسی است خودش، اسم برتر بر اسم مادون فرمان می دهد امر صادر می کند گاهی به صورت «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ» می گوید، گاهی «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» می گوید، گاهی «كَتَبَ اللَّهُ لِمَاعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي» می گوید هم «كَتَبَ اللَّهُ» بر خودش هم «كَتَبَ اللَّهُ» بر دیگران فرمود ما برنامه مان این است حتماً این کار را می کنیم یک عده افراد نالایق را میدان می دهیم، میدان می دهیم، میدان می دهیم تا از بالا- این را بگیریم یک بیان نورانی مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) از وجود مبارک معصوم نقل می کند که فرمود: «إِتَقِ الْمَرْتَقَى السَّهْلَ إِذَا كَانَ مِنْحَدْرَهُ وَعِزَّ» (۱۲) آن بالا رفتنی که پایین آمدن سخت است نروید خیلی از جاها بالا رفتن آسان است اما راه برگشت نیست فرمود: «إِتَقِ الْمَرْتَقَى السَّهْلَ إِذَا كَانَ مِنْحَدْرَهُ وَعِزَّ» یعنی پایین آمدنش وعر است و سخت است اینجا هم فرمود: «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدَدًا» ما عمر او، مال او، برکات او را زیاد می کنیم برکت نیست تکاثر است در حقیقت که بعد فرمود این خیال می کند که «نَمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ» (۱۳) این چنین نیست ما اینها را می دهیم «فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا- أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۱۴) این دوتا آیه بود در سوره ی مبارکه ی «توبه» که بحثش گذشت فرمود مبدا چشم گیر باشد مالشان، فرزندان شان ما می خواهیم با همین وسیله آنها را بگیریم. خب، پس بنابراین تکاثر منشأ درک انسان مختال است کوثر که «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا» منشأ خیر نزد کسی است که لیب باشد «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» یا از درون بجوشد مثل اویس قرن یا از بیرون کمک بگیرد مثل سایر اصحاب اگر کسی گوش به فرمان اهل بیت داد می شود «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (۱۵) اگر کسی غایبانه اینها را ندید و ارادت ورزید می شود «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» اینکه فرمود ما اوضاعشان را روبه راه می کنیم امکانات بیشتر می دهیم برای اینکه اینها را زودتر و عمیق تر بگیریم فرمود: «وَإِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا» (۱۶) این متکلم وقتی با مخاطب سخن می گوید گاهی تعبیر این است که «قَالَ»، گاهی تعبیر این است که «قَالَ لَهُ» این تعبیر «قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ» در قرآن کم نیست در سوره ی مبارکه ی «بقره» همان جریان طالوت و جالوت آنجا می فرماید: «قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ» نبی اینها به اینها گفته تعبیر به «لَهُمْ» دارد سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۲۴۷ این است که «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا» در همان سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۲۴۸ این است که «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ» پس گاهی می گویند زید به عمرو گفت «قال زيد عمروا» گاهی می گویند «قال زيد عمروا» که متکلم با مخاطب این چنین گفته است در این آیه هم که فرمود: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا» یعنی متکلم کفارند مخاطبان همان مسلمانها، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا» یک، «وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» دو، که این دو هر کدام حد وسط است برای برهان، تعدد برهان را تعدد حدود وسطا معین می کند اگر ما پنج تا حد وسط داشتیم می شود پنج تا دلیل اما اگر یک حد وسط بود به پنج عبارت بیان شد این پنج دلیل نیست یک دلیل است در حقیقت. خب، این «أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِئَاءًا» را ذات اقدس الهی می فرماید در سوره ی مبارکه ی «قمر» فرمود دید اینها تا همان جریان قبر است اینها مبلغشان از علم یک مختصر پول خُرد است همین خود

بشر علمش کم است «مِا أَوْتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۱۷) اما اینها علمشان از دیگران خیلی کمتر است آیه ی ۲۹ و ۳۰ سوره ی مبارکه ی «نجم» این است آیه ی ۲۸ این است «وَمِا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَشِيعُونَ إِلَّا الظَّنُّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا * فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَیَاةَ الدُّنْیَا * ذَلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» این علمشان نابالغ است نشد که از خیال و وهم بیایند به عقل برسند بالأخره این شکم هر چه می خواهد که حق نیست بالأخره انسان مأمور جاهایی است که «من کان همته ما یدخل بطنه کان قیمته ما یدخرج من بطنه» (۱۸) این بیان نورانی حضرت امیر خب اینکه فرمود: «كَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ» (۱۹) همین است دیگر فرمود: «ذَلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنْ رَبِّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى» (۲۰) بعد در همین بخش محلّ بحث فرمود: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ» این چنین نیست که ما حالا یک بحث علمی داشته باشیم شما را رها بکنیم که ذات اقدس الهی رب است، مدبّر است، مدیر است باید اداره بکند افراد را «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلَيْمَذٌ لَهُ الرَّحْمَنُ» این امر غایب است اسم برتر به اسم مادون فرمان می دهد که حتماً زندگی اینها را پررونق و پرفروغ بکن تا در همین وسط بمانند به یاد غیر مال نیفتند «فَلَيْمَذٌ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» گفتند فرق بین مدّ و امداد این است که معمولاً امداد در موارد خیر به کار می رود «يُمِیْدُکُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ»، (۲۱) «يُمِیْدُکُمْ» بفلان مدّ در مورد شرّ حالا گاهی ممکن است این نکته ی ادبی رعایت نشود ولی معمولاً امداد در مورد خیر است مدّ در مورد شرّ «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» این وعده نیست وعید است ما آنچه را به اینها وعید دادیم اینها می بینند حالا یا در دنیا می بینند یا در آخرت یا در هر دو نشئه بعضیها «لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» (۲۲) بعضیها گرفتار عذاب در دو نشئه اند بعضیها عذابشان در همان نشئه ی دنیاست با همان عذاب دنیا پاک می شوند فرمود اینها یا عذاب دنیا را می بینند یا جریان قیامت را می بینند آن وعید ما را می بینند آن وقت معلوم می شود که اینکه گفتند «خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» دوتا حدّ وسط آوردند ما هم دوتا حدّ وسط می آوریم «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا» در برابر آن «خَيْرٌ مَّقَامًا»، «وَأَضَعُفُ جُنْدًا» در برابر «أَحْسَنُ نَدِيًّا» شما به مجلس آرایبی تان می بالیدید حالا معلوم می شود که قدرتهای چه کسی بیشتر است چه کسی نیروهایش بیشتر است. در برابر کفار حکم این است «فَلَيْمَذٌ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود تا همه ی ما فرا بگیریم و آشنا بشویم در سوره ی مبارکه ی «حجر» بود که قبلاً گذشت در سوره ی مبارکه ی «طه» که بعد می آید آنجا تعبیرش لطیف تر است آیه ی ۱۳۱ سوره ی مبارکه ی «طه» این است که «وَلَا تَمِیْدَنَّ عَیْنُکَ إِلَى مِا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا» (۲۳) در سوره ی مبارکه ی «کهف» که بحثش گذشت فرمود: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الدُّنْیَا» آن دقیق ترش که در سوره ی «طه» است این است که پیامبر! دنیا، این درخت دنیا این درخت را ما کاشتیم بالأخره ما می دانیم کجا کاشتیم، چطور کاشتیم این درخت برای هیچ کس میوه نمی دهد دنیا برای هیچ کس میوه نمی دهد چون ما که این درخت را غرس کردیم می دانیم کجا غرس کردیم شما بسیاری از شماها در منطقه های ییلاقی رفتید در بعضی از منطقه های ییلاقی سردسیر اصلاً درخت میوه عمل نمی آید همین که به زحمت این درخت میوه را آنجا غرس کردند بر فرض سبز بشود شکوفه های او در مرداد یا مثلاً اواخر مرداد یا اوایل شهریور می خواهد این شکوفه باز بشود سرمای زودرس و پاییز زودرس می آید بساطش را به هم می زند در آن منطقه های سردسیری که نزدیک قلل جبال است درخت میوه عمل نمی آید خدا می فرماید دنیا جای سردی است برای هیچ کس درخت دنیا میوه نداد شما به این شکوفه ها نگاه نکن نفرمود «لَا تَمِیْدَنَّ عَیْنُکَ إِلَى مِا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ فَاکْهَ الدُّنْیَا» یا «أَثْمَارُ الدُّنْیَا» نه، فرمود: «زَهْرَةٌ»، «زَهْرَةٌ» یعنی شکوفه فرق زهر و زهره مثل تمر و تَمْرَه است این کتابی که مرحوم سیّد نعمت الله جزایری نوشته به عنوان زهر الربیع، زهر الربیع یعنی شکوفه ی بهار یک کتاب فکاحی است این شکوفه را می گویند زهر جمعی هم ازهار است مفردش هم زهره است فرمود دنیا برای هیچ کس میوه نداد چون ما جای

سردی را کاشتیم اینجا به دنبال شکوفه می روند «زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» اما «وَرَزَقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۲۴) اینجا به دنبال خیر می گردند خیر جای دیگر است هر کس تا رفت بچیند می گویند برو نوبت تو تمام شد بنابراین به اینجا بگو که مبلغشان از علم همین مقدار است و ما به اینجا به خیلی از اینجا مهلت دادیم اینجا در اواخر عمر به اینجا می گوئیم مگر ما به شما مهلت کافی ندادیم آیه ی ۳۷ سوره ی مبارکه ی «فاطر» این است که «وَهُمْ يَصْطَرِّحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» ما به اینجا می گوئیم «أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ» مگر ما عمر طولانی به شما ندادیم مگر چندین بار نیازمودیم مگر چندین بار مشکل شما را حل نکردیم یک وقت از ما چیز می خواهید که دیگر هیچ فایده ای ندارد در سوره ی مبارکه ی «کهف» که فرمود آیه ی ۴۶ «الْمَيَالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» بعدش هم فرمود: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» که «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» در همین بحث خودمان هم هست در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۱۵۸ فرمود: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَمَّا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» کسی که قبلاً ایمان نیاورده یک، و برابر ایمان عمل صالح انجام نداد دو، امروز که روز مرگ است یا مشاهده ی عذاب است طرفی نمی بندد این سه، این آیات فراوان به دنبال هم در همین قسمت را تأیید می کند که ما «فَسَيَغْلُمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا» یک، «وَأَضَعُفُ جُنْدًا» دو، «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» اما از آن طرف هم بر اساس «كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ» (۲۵) اگر کسی مؤمن باشد ما درجات او، گرایش او، توفیق او، نعم او، استاد خوب برایش فراهم می کنیم، شاگرد خوب برایش فراهم می کنیم، رفیق خوب برایش فراهم می کنیم، هم بحث خوب برایش فراهم می کنیم، هم درس خوب برایش فراهم می کنیم، همه ی اینجا نعمت است گاهی می بینید یک عده مدتها می گردند تا یک رفیق خوب پیدا کنند هم بحث خوب پیدا کنند موفق نمی شوند گاهی کسی را ذات اقدس الهی همه ی نعم را به او می دهد شاگرد خوب، استاد خوب، هم درس خوب، هم حجره ی خوب، هم بحث خوب حالا یا مربوط به دعای پدر و مادر است یا طهارت قلب خود اوست که اصلاً برای چه آمده حوزه فرمود اینجا مزید هدایت است، مزید راهنمایی ماست، مزید نعم ماست که ما همه ی آن برکات را به او بدهیم آن گاه «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا» یک، «وَحَيْرٌ مَرَدًّا» آنها در تمام حرفهایشان دوتا برهان داشتند یکی می گفتند «خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» یکی هم «أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِيًّا» که دیگران داشتند و خدا فرمود ما آنها را خاک کردیم گاهی سخن از «خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» است، گاهی سخن از «أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِيًّا» در قبال آنچه بهره ی مؤمنین می شود «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا» یعنی خب چیزی به آدم برمی گردد مَرَد و رد و برگشت محصول عمل خود آدم است که به آدم برمی گردد این چنین نیست که عمل آدم از بین برود که. فتحصل که اختیال منشأ تکاثر است و عقل و قلب منشأ کوثر.

ص: ۳۰۲

۱- (۱۲). نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۲- (۱۳). نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۳- (۱۴). سوره ی یس، آیه ی ۶۹.

۴- (۱۵). سوره ی نجم، آیه ی ۴.

۵- (۱۶). سوره ی ق، آیه ی ۳۷.

۶- (۱۷). سوره ی ملک، آیه ی ۱۰.

- ۷- (۱۸) . سوره ی یس، آیه ی ۱ .
- ۸- (۱۹) . سوره ی یس، آیه ی ۱ .
- ۹- (۲۰) . سوره ی یس، آیه ی ۱ .
- ۱۰- (۲۱) . سوره ی یس، آیه ی ۱۸ .
- ۱۱- (۲۲) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴ .
- ۱۲- (۲۳) . الکافی، ج ۲، ص ۳۳۶ .
- ۱۳- (۲۴) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۵ .
- ۱۴- (۲۵) . سوره ی توبه، آیه ی ۵۵ .
- ۱۵- (۲۶) . سوره ی ق، آیه ی ۳۷ .
- ۱۶- (۲۷) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۵ .
- ۱۷- (۲۸) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵ .
- ۱۸- (۲۹) . جامع الأخبار، ص ۱۷۹ .
- ۱۹- (۳۰) . نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹ .
- ۲۰- (۳۱) . سوره ی نجم، آیه ی ۳۰ .
- ۲۱- (۳۲) . سوره ی نوح، آیه ی ۱۲ .
- ۲۲- (۳۳) . سوره ی مائده، آیه ی ۳۳ .
- ۲۳- (۳۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۶ .
- ۲۴- (۳۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۳۱ .
- ۲۵- (۳۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴ .

Your browser does not support the audio tag.

«وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِعْيًا (۷۴) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمِيزْهُ لهُ الرَّحْمَنُ مِمَّا رَأَوْا مِمَّا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (۷۵) وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶) أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَلَأُقَدِّمَنَّ (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹) وَنُرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا (۸۰)»

در ذیل آیات ۵۸ و ۵۹ به بعد همین سوره ی مبارکه ی «مریم» گذشت که مشکلات مردم حجاز مثل بحثهای مردم اعصار دیگر دو چیز بود یکی شبهه ی علمی بود یکی شهوت عملی بعضیها مشکل علمی داشتند بعضیها مشکل علمی نداشتند خواستند برابر شهوت عمل کنند که این دو قسمت را سوره ی مبارکه ی «القیامه» بیان کرده که فرمود اینها «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۱) لکن «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (۲) یعنی او شبهه ی علمی ندارد برای اینکه ما اصل هستی این موجودات را به آنها دادیم اصل هستی انسان را به او دادیم دوباره یقیناً می توانیم او را زنده کنیم او مشکل علمی ندارد شبهه ی علمی ندارد شهوت عملی دارد می خواهد جلوی باز باشد «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» در ذیل آیه ی ۵۹ گذشت که «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» این شهوتها نمی گذارد حب الدنيا نمی گذارد که درست به معارف الهی عمل بشود در این بخش از سوره ی مبارکه ی «مریم» که براهین عقلی اقامه شده بر حقایق مبداء و معاد و وحی فرمود: «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» کفار به مؤمنین می گفتند که چون وضع مالی ما خوب است ما در رفاه و امکانات رفتیم پس حق با ماست خب اینکه مطلب علمی نیست شما بر اساس غارتگری و امثال آن مالی به دست آوردید اینها رعایت عدل کردند به آن مال نرسیدند اینکه نشانه ی حقایق شما نیست پس این بخشها به آن شبهات عملی برمی گردد.

ص: ۳۰۳

۱- (۱). سوره ی قیامت، آیات ۳ و ۴.

۲- (۲). سوره ی قیامت، آیه ی ۵.

مطلب دیگر آن است که اینکه گفتند «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» این دو آیه ای که در وسط هست یکی «وَكَمْ أَهْلَكْنَا» یکی «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ» تا «حَتَّى إِذَا» یا جمله معترضه است به تعبیر زمخشری در کشاف یا نه، اگر جمله ی معترضه باشد آن گاه این «حَتَّى إِذَا رَأَوْا» جواب آنهاست آنها گفتند «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا»، جواب «حَتَّى إِذَا رَأَوْا» وقتی شما ببینید یا عذاب دنیا یا صحنه ی قیامت را آن وقت معلوم می شود حق با چه کسی است. اگر جمله معترضه

نباشد این «حَتَّى» به «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ» برمی گردد یعنی ذات اقدس الهی به یک عده امکانات می دهد تا صحنه ی مشاهده ی عذاب پس در «حَتَّى إِذَا رَأَوْا» دو نظر هست که هر دو نظر را جناب زمخشری مطرح کردند که یا این «حَتَّى» در برابر «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّى» دیگر متصل است دیگر چیزی به عنوان معترضه وسط واقع نشده یا نه، آن چند جمله، جمله های معترضه هستند «حَتَّى إِذَا رَأَوْا» جواب است برای این سؤال که «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا» جواب، آن صحنه ای که ذات اقدس الهی با قهر و انتقام با شما عمل می کند معلوم می شود.

مطلب دیگر این است که بین بدیهی و نظری یک رابطه هست یعنی مطلب نظری با مطلب بدیهی یقیناً یک صراط مستقیمی بینشان هست که منطق عهده دار آن است، اگر چیزی مجهول بود یقیناً می شود معلوم بشود چرا، برای اینکه بالأخره علتی دارد، علامتی دارد یا از علت او پی به او می بریم که یک راه جزمی تری است یا از علامتهای او پی به او می بریم که شبیه جزم است بالأخره این شیء در عالم لوازمی دارد، ملزوماتی دارد، ملازماتی دارد، عللی دارد، معالیلی دارد از هر کدام از این راهها می شود به آن رسید پس بین مطلب نظری و مطلب بدیهی صراط مستقیم هست یک، و این صراط مستقیم معصوم است یعنی دیگر دوتا راه نیست بین علت و معلول، بین لازم و ملزوم، بین ملازم و ملازم یک صراط مستقیم است و این معصوم است دو، سالک این راه که حالا یا فقیه است یا منطقی است یا حکیم است یا محدث هر کسی در رشته ی خودش این سالک گاهی اشتباه می کند گاهی اشتباه نمی کند، گاهی موضوع را جابه جا می کند گاهی محمول را جابه جا می کند همین مغالطات سیزده گانه لفظی دامنگیرش می شود این در عبور از بدیهی به نظری در بین راه می لغزد اشتباه می کند این سه، چون عبور از بدیهی به نظری برای همگان آسان نیست معصومین (علیه السلام) حسابشان جداست لذا در دنیا ممکن نیست حق آن طوری که هست برای همه روشن بشود چون همه می خواهند از راه بدیهی به نظری برسند از راه فکر می خواهند برسند این راه فکر یک پیچ و خمی دارد یک فراز و فرودی به تعبیر شیخ عطار دارد این نشستی دارد مغالطات در راه است شیطان هم که «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوَّلِيَّائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (۱) مغالطه پیش می آید جایی باید باشد که سخن از مفهوم نباشد، انتقال از بدیهی به نظری از راه مفهوم نباشد یک، و شیطان رهنمی نکند دو، چنین عالمی عاالم قیامت است در عالم قیامت دیگر سخن از استدلال مفهومی و انتقال از بدیهی به نظری و اینها نیست خود حق روشن می شود «يُؤْفِقُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» (۲) «كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۳) شیطان هم که آن روز «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (۴) بسته است روزی است که بالأخره حق به تمامه برای انسان روشن می شود این یکی از ادله ی ضرورت معاد است برای اینکه بالأخره حق در عالم این مکتبهای گوناگون بالأخره روزی باید معلوم بشود حق با چه کسی است دنیا جای روشن شدن نیست دنیا ممکن است غالباً روشن بشود ولی دائماً روشن نمی شود بر فرض ما غلبه را هم کافی بدانیم با غلبه هم مسئله حل نمی شود این جنگ ۷۲ ملت همیشه هست این مکاتب گوناگون در دنیا هست جایی باید باشد که حق روشن بشود و هیچ ابهامی در آنجا نیست و هیچ رهن و مغالطه گر و امثال ذلک نیست این مسئله ی معاد است لذا می فرماید وقتی که ذات اقدس الهی به عنوان حق تام فیضش را نشان داد برای شما معلوم می شود که «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» شما خریدار یا نه، «أَضَعُفُ جُنْدًا» و مانند آن این است «فَسَيَعْلَمُونَ» برهان است برای آن مسئله که «فَسَيَعْلَمُونَ» در آن لحظه «مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَعُفُ جُنْدًا».

۱- (۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.

۲- (۴) . سوره ی نور، آیه ی ۲۵.

۳- (۵) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۴- (۶) . سوره ی ص، آیه ی ۸۵.

مطلب دیگر اینکه این کلمه ی «مَنْ» به لحاظ لفظ مفرد است و به لحاظ معنا جمع لذا هم ضمیر مفرد برای «مَنْ» آورده شد هم ضمیر جمع، ضمیر مفرد آورده شد فرمود: «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ» که مفرد آورده به لحاظ لفظ، بعد به لحاظ معنا فرمود: «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا» چون جمعیت کفار بیش از یک نفر بودند جمعیت بود بالأخره تعبیر به جمع کرده است پس این «مَنْ» به لحاظ لفظ مفرد است ضمیر مفرد آورده شده به لحاظ معنا جمع است ضمیر جمع آورده شده ضرورت معاد هم از همین راه است. بعد فرمود در برابر «مَدًّا» که «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» برای اینکه بهانه را بگیرند که یک وقت نگویند اگر ما عمر طولانی پیدا می کردیم مثلاً توبه می کردیم اما خدای سبحان اینها را در همان تاریکی عمر طولانی می دهد مال و فرزند می دهد و مانند آن مشابه این در سوره ی مبارکه ی «یونس» گذشت آیه ی یازده سوره ی «یونس» این است که «وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفَضَحَ إِلَىٰ إِلَهُهِمْ» اگر هر کسی تبهکار بود فوراً خدا انتقام می گرفت که بساط برچیده می شد سریعاً، اما «فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَزُجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» مدتی ما اینها را در همان طغیانشان نگه می داریم اینها عمه، تاریکی، کوری، تیرگی بر اساس سفه دارند به سر می برند اینها در تاریکی ادامه می دهند در تیرگی ادامه می دهند دفعتاً بیدار می شوند بنابراین این «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» با همان «فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَزُجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» از همین قبیل است عمه یعنی نابینایی در تاریکی، کم بینی ذات اقدس الهی به رسولش (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود قسم به جان تو اینها در تاریکی دارند راه می روند «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۱) اینها مستانه می روند حالا یا سُکر مقام است یا سُکر مال است یا سُکر جوانی است و مانند آن. در برابر «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» فرمود: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» آنها زمینه ی تیرگی را فراهم می کند آنها به سوء اختیار خودشان در تاریکی می دوند از این طرف فیض الهی نصیب مردان مهتدی می شود هدایت اینها را روزافزون می کند افزونی هدایت یک مطلب است، افزایش درجه ی مهتدیان مطلب دیگر است یک وقت است آدم گرایشی به اعمال خیر دارد این گرایشش بیشتر می شود کاری درباره ی خیرات انجام می دهد اکنون بیشتر خیر انجام می دهد مستحضرید اینکه می گویند رعایت شئون، رعایت شئون این مربوط به مسائل مالی است دنیایی است اگر کسی می خواهد خانه تهیه کند، فرش تهیه کند، ماشین تهیه کند خب برابر شأنش باید تهیه کند بیش از این می شود اسراف حق ندارد اما در کار خیر برای کسی شأن معین نکردند حالا اهالی محلی می خواهند مسجد بسازند آن کسی که وضع مالی اش خوب است یک مبلغ بیشتری داد آن کسی که همتش بلند است ولی وضع مالی اش خوب نیست او هم دارد به همین مبلغ می دهد که نمی شود گفت آقا تو شأنت این نیست که مگر بهشت رفتن و درجات بهشت و کار خیر هم آنجا هم شأن است چه کسی گفته آن آقا باید درجات بیشتر بهشت برود و ما نرویم مسئله ی شأن و امثال ذلک برای شئون مادی و لوازم مادی و اثاث البیت مادی است اما کمک به حسینی و مسجد و مراکز خیریه و درمانگاه و امثال ذلک که شأن پذیر نیست این می شود زیادی هدایت کسی گرایش به کار خیر داشت این گرایشش بیشتر می شود کارهای خیر و عبادات انجام می داد الآن کار خیر بیشتری و عبادات بیشتری انجام می دهد این می شود زیادی هدایت اما آنچه در سوره ی مبارکه ی «مجادله» است آن ترفیع درجه است که فرمود: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (۲) ما درجات اینها را در بهشت بالا می بریم ترفیع درجه به عنوان پاداش هدایت مهتدیان است اما افزایش مراتب هدایت یعنی اینها را سریع تر، سابق تر در این راه پیش می بریم اگر گفتیم «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ» (۳) به او توفیق می دهیم که همیشه نمازش را اول وقت بخواند، اگر گفتیم «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (۴) به او توفیق می دهیم که در مسابقات خیر او از دیگری سبقت بگیرد اینها توفیقات است در استباق به خیر او موفق می شود، در سرعت به خیر او موفق می شود اینها مزید هدایت است اما درجات و عُرف مبنیه بهشت و اینها مربوط به ترفیع درجات است فرمود: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ» پس آنچه شما پنداشتید که معیار ارزش

است آنها معیار نیست چون آنکه نزد شماست عندکم است آنکه باقیات الصالحات است «عِنْدَ رَبِّكَ» است این صغرا، برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «نحل» که «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (۵) کبرا، پس معلوم می شود آنکه عند الله است باقی است خیر است دیگر برای اینکه شما خیر پنداشتید مشکل شما را اضافه می کند شما جان کنید تا او را تهیه بکنید بعد هم طولی نمی کشد که از شما گرفته می شود این دو خطر، خطر سوم که جان کاه است و عذاب از آنجا شروع می شود این است که محبوب شما را می گیرند محبت در شما هست این فشار پیدا می شود این چنین نیست که انسانی که می میرد اگر اموال و فرزند را از او بگیرند تعلق را هم از او بگیرند که اگر تعلق را گرفتند که او راحت است عذاب نمی چشد درد حال احتضار و مرگ به بعد این است که متعلق را از انسان می گیرند یک، تعلق می ماند دو، عذاب شروع می شود سه، خب انسان از اینکه به چیزی وابسته است و به او دسترسی پیدا نمی کند درد می کشد یک معتاد همین که به بند افتاد چون مواد را از او گرفتند، اعتیاد هست، دادش بلند است عذاب قبر همین است، در برزخ همین است، در حال احتضار همین است فرمود آنکه درد آور است وابستگی شماست ما این وابستگی را از شما نمی گیریم ما می خواهیم شما را عذاب بکنیم پس چیزی تهیه کنید که با شما باشد که و آن «عِنْدَ رَبِّكَ» است اینکه فرمود: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ» این صغراست، کبرایش هم که در سوره ی «نحل» گذشت که «مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (۶) خب اگر «مَا عِنْدَ اللَّهِ يَاقٍ» انسان محبوبش را عنداللهی قرار داد هم حب هست هم محبوب لذت شروع می شود اما اگر محبوبش عندالناس بود و حبش در درون جان او این محبوب گرفته می شود و حب هست و درد شروع می شود لذا فرمود: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا» مستحضرید که ثواب با مرد گرچه مفهوماً دوتا هستند ولی نزدیک هم اند مصداقاً نزدیک هم اند ثواب از «ثاب» به معنی «رجع» است «ثاب» یعنی «رجع» و پاداش را می گویند ثواب چون رجوع نتیجه ی عمل انسان به انسان است لغتاً فرقی بین بهشت و جهنم نیست هم جهنم ثواب است هم بهشت ثواب است برای اینکه جهنم «ثاب و رجوع عمل الکافر إلیه» بهشت هم «ثاب و رجوع عمل المؤمن إلیه» لکن غالباً استعمال کلمه ثواب و مثبت در خیر و بهشت و امثال ذلک است گاهی هم در شر استعمال می شود نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «مائده» به این صورت آمده است آیه ی شصت سوره ی مبارکه ی «مائده» این است «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ» می خواهید برایتان روشن کنیم آن ثواب بد کدام است همان جهنم است «ثاب» یعنی «رجع» منتها غالباً مسئله ی ثواب در خیر به کار می رود اینجا هم که با قرینه همراه است «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا».

ص: ۳۰۵

۱- (۷) . سوره ی حجر، آیه ی ۷۲.

۲- (۸) . سوره ی مجادله، آیه ی ۱۱.

۳- (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۳.

۴- (۱۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۸.

۵- (۱۱) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۶.

۶- (۱۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۶.

مطلب دیگر این آیه ی بعد است که تفاوت فراوانی بین تفسیر سیدناالاستاد علامه (رضوان الله علیه) است و مفسران دیگر. معروف بین اهل تفسیر این است که این «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» این را برابر با آن شأن نزولی که ذیلش نقل می کنند معنا می کنند می گویند عاص بن وائل دینی نسبت به آن خَبَاب داشت بدهکار بود یا آن خَبَاب غِن بود غِن یعنی آهنگر اینکه در مجمع البیان دارد که «كَانَ غَنِيًّا» با غِن این شاید یا نسخه تام نیست یا اینکه مثلاً برابر با نقل دیگر است که عاص دینی به خَبَاب بدهکار بود او هم طلبی داشت ولی آنکه در تاریخ هست به عنوان شأن نزول این بود که این خَبَاب غِن بود آهنگر بود کاری را برای عاص بن وائل کرد بعد رفته اجرتش را دریافت بکند این گفت که باید _ معاذ الله _ دست از دینت برداری تا این اجرت را به تو بدهم گفته که ممکن نیست من دست از دین بردارم بعد عاص به او گفته که خب شما که معتقدید انسان بعد از مرگ زنده می شود ما وقتی که زنده شدیم در آن عالم این طلبت را به تو می دهیم که این را به عنوان استهزا و تمسخر ذکر کرد برای اینکه در آنجا وضع ما خوب است مثل دنیاست آنجا هم متمکنیم سرمایه داریم مثل دنیا و آنجا طلبت را می دهیم این را غالب مفسران این چنین معنا کردند که «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا» گفتند مربوط به عاص است عاص بن وائل و به طلبکارش گفته که بعد از مرگ که زنده شدیم دوباره من دین شما را به شما می دهم برای اینکه آنجا ما از مال و ولد برخورداریم «وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» بعد ذات اقدس الهی می فرماید او از کجا می داند که در قیامت به او مال می دهند آیا علم غیب دارد آیا تعهدی از خدای سبحان گرفته این چنین نیست بلکه ما این حرف او را تثبیت می کنیم برای عذاب در دنیا و مانند آن، اما آنکه سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) معنا می کنند می فرمایند این چند آیه ای که اینجا آمده این چهار آیه معادل آن چهار آیه ای است که از آیه ی ۷۳ شروع شده یعنی از «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا» شروع شده شعار رسمی مشرکان حجاز این بود که هر کسی کافر و مشرک باشد وضع مالی اش بهتر است دنیای او بهتر است او متمدن تر است سرمایه دارتر است و مانند آن، این فکر منحوس باعث شد که برخیها به این فکر گرایش پیدا کنند و میل پیدا کنند به همین شرک و الحاد و گفتند که ما اگر به طرف شرک و الحاد برویم «لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» در دنیا نه سخن از آخرت. برهانی که سیدناالاستاد اقامه می کنند بخشی در بحث تفسیری است سه، چهار وجه هم در بخش روایی است که می فرمایند این روایت دیگر مطابق با آیه نمی تواند باشد قسمت مهم فرمایش شان این است که آن طوری که شما یعنی غالب مفسرین معنا کردید این «لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» می شود در حد استهزا و مسخره برای اینکه او که به قیامت معتقد نیست و قرآن کریم کتاب حجت است نه اینکه مسخره ی عده ای را نقل بکند بعد به آن پاسخ بدهد قرآن دوتا پاسخ داد فرمود: «أَطَّلَعَ الْغَيْبَ» یعنی «أُطِّلِعَ عَلَى الْغَيْبِ»، «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» خب اگر کسی مسخره کرده قرآن که مسخره را نقل بکند و بعد دوتا دلیل اقامه بکند برای بطلان او از این قبیل نیست که، پس باید جایی را محمل آیه قرار داد که قابل احتجاج باشد آنها که معتقد بودند هر کس مشرک بود متمدن تر است و دنیای او پررونق تر گفتند «لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» ما اگر مشرک بشویم وضع مالی ما خوب می شود آن گاه ذات اقدس الهی می فرماید شما که الله را قبول دارید یا باید مطلع بر غیب باشید که اگر کسی مشرک شد وضع مالی اش خوب می شود یا باید پیمانی، عهدی از خدا گرفته باشید «والتالي بكلا قسميه محال والمقدم مثله» این قیاس استثنایی است که اگر شما این حرف را می زنید این حرف شما وقتی حق است که یا عالم غیب باشید یا تعهدی از خدا گرفته باشید هیچ کدام از این دو که نیست پس بنابراین از کجا می گویند «لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» و اما آن طوری که اکثر مفسران معنا کردند که این مربوط به استهزای این شخص است به عنوان اینکه شما که از ما طلب داری وقتی ما دوباره زنده شدیم طلب شما را برمی گردانیم این دارد مسخره می کند دیگر قرآن که مسخره و استهزا را نقل نمی کند قرآن که به مسخره و استهزا پاسخ نمی دهد حالا- این دو نظر باشد تا ببینیم کدام یک از این دو نظر به آیات نزدیک تر است اصل این مطلب

روشن بشود. ایشان می فرمایند این «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ» این شخصی که «كَفَرَ» به طرف کسانی حرکت کرده که گفتند «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» یعنی کفاری که در مکه حکمشان رایج بود فرهنگی که در حجاز رواج داشت این شخص به این طرف رفته گفته من اگر به طرف شرک و کفر بروم وضع مالی من خوب می شود یکی از جهاتی هم که باز سیدناالاستاد می فرمایند این است که اگر این مربوط به معاد باشد که در معاد سخن از ولد نیست این دارد «لَا وَتَيْنَ مَالًا وَوَلَدًا» آنجا که جای توالد نیست نه قرآن سخن از توالد معاد را بیان کرده نه در صدر اسلام هیچ موخیدی چنین حرفی زده که در قیامت توالد هست و ما فرزندانی خواهیم داشت این «وَلَدًا» که این شخص گفته دلیل سوم یا چهارم است بر اینکه منظور دنیاست نه در جریان آخرت حالا این دو وجه باشد تا ببینیم کدام یک از اینها اوجه است. «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا» در مقابل آن چهار آیه ای که گذشت «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ»، «وَقَالَ لَأَوْ تَيْنَ مَالًا وَوَلَدًا» در دنیا طبق نظر ایشان، در آخرت طبق نظر اکثر مفسران. پاسخ ذات اقدس الهی این است که «أَطْلَعَ الْغَيْبَ» که این همزه، همزه ی استفهام است و الف باب افتعال حذف شده «أُطْلِعَ الْغَيْبَ» در حالی که این چنین نیست او علم غیب ندارد تا از غیب خبر بدهد «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» چون ایشان یعنی مشرکین حجاز الله را قبول داشتند، الرحمان را قبول داشتند «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۱) ناظر به همین است الرحمان را، الله را به عنوان واجب الوجود به عنوان خالق کل، به عنوان ربّ الأرباب و مدیر العالمین، مدیر الأرباب، ربّ کل همه قبول داشتند منتها ارباب جزئی را نمی پذیرفتند برای انسان، برای زمین، برای دریا، برای صحرا ارباب جزئی قائل بودند. خب، می فرماید: «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» تعهدی از خدا گرفته! «كَلَّا» یعنی هر دو قسم باطل است یعنی این حرفی که شما می زنید وقتی حق است که یا علم به غیب داشته باشید یا تعهدی از خدا گرفته باشید آن مقدم این تالی، «لَكِنَّ التَّالِيَّ بِشَقِيهِ باطل فالمقدم مثله» این «كَلَّا» ناظر به بطلان این دو قسم است یعنی نه شما عالم به غیبید نه پیمانی از خدای سبحان گرفتید «كَلَّا» حالا- که این چنین است این سخن باطل است ما این گفتار باطل او و روش زشت او را تثبیت می کنیم «سَيَنْكُتُبُ» یعنی تثبیت می کنیم آنچه را که او گفته است «وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» این نشان می دهد که کلمه ی «مَدٌّ» دائماً در خیر نیست امداد در خیر است مَدٌّ در شر است اینجا هم مَدٌّ در شر است البته شرّ کاربرد دارد آنجا «نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ» (۲) که امداد بود درباره ی خیر بود البته اینجا هم در شرّ است که مَدٌّ درباره ی شرّ به کار رفته در قبال امداد که در خیر است. «كَلَّا سَيَنْكُتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا * وَنَرِيَّهُ مَا يَقُولُ» که این «مَا يَقُولُ» می تواند بدل اشتغال باشد ما او را ارث می بریم یعنی به ما می رسد که خدای سبحان زمین و اهلش را ارث می برد «إِنَّا نَخْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا» (۳) همه ی اینها به ذات اقدس الهی برمی گردند ملک طلق او می شوند چه اینکه ملک طلق او هم بودند «وَنَرِيَّهُ مَا يَقُولُ» یعنی «نَرِثُ مَا يَقُولُ» چه اینکه خود او را هم ارث می بریم «وَيَأْتِيَنَا فَرْدًا» حالا بر فرض مال و ولد هم داشته باشد «فَرْدًا» می آید چون «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (۴) هر کسی همان طوری که به دنیا آمده تنها بود وقتی هم که می رود تنهاست چیزی با او نیست صحنه ی برزخ و همچنین صحنه ی قیامت صحنه ی جمع است نه اجتماع، یعنی همه یکجا جمع اند اما بی ارتباط، اگر در سوره ی مبارکه ی «واقعه» فرمود: «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ» (۵) اما فرمود: «لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (۶) هر کسی گرفتار کار خودش است در آنجا که آفتاب و قمر و امثال ذلك نیست «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا» (۷) بهشت این طور است، جای دیگر هم همین طور است هر کسی نور را باید به همراه خودش ببرد لذا در صحنه ی قیامت بعضیها جلوی پایشان را نمی بینند که چطور پا بردارند بعضیها هم به اندازه ی مَدِّ البصر فضای روشنی دارند آن نور را خود این شخص به همراه می برد که «نُورُهُمْ يَشْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» (۸) زندگی آنجا هم «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» (۹) هست و مانند آن، همه با هم اند اما هیچ ارتباطی هم با هم ندارند لذا اگر فرمود اینجا جمع اند نه یعنی مُجْتَمِع اند منافات ندارد بین آیه ی «إِنَّ

الْمُؤَلِّينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ» با آیه ی «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» تک می آید چیزی هم با انسان نیست فرزندان او هستند اما فرزندان او همه از خاک برخاستند چه اینکه خودش هم از خاک برخاست آنجا دیگر تولید و والد و ولد در کار نیست که همه از خاک برخاستند چون همه از خاک برخاستند «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» دیگر نسبیتی در کار نیست.

ص: ۳۰۶

-
- ۱- (۱۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.
 - ۲- (۱۴) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۵.
 - ۳- (۱۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۰.
 - ۴- (۱۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۹۵.
 - ۵- (۱۷) . سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.
 - ۶- (۱۸) . سوره ی عبس، آیه ی ۳۷.
 - ۷- (۱۹) . سوره ی انسان، آیه ی ۱۳.
 - ۸- (۲۰) . سوره ی تحریم، آیه ی ۸.
 - ۹- (۲۱) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۰۱.

پرسش:....

پاسخ: بله دیگر، نظیر آیه ای که قبلاً فرمودند «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ» خب. لذا می فرمایند ما این عذاب را باید عذاب دنیا بگیریم، «سَنَكْتُبُ» را باید دنیا بگیریم تا مسئله ی قیامت تکرار نشود اما آن آقایان گرفتار تکرار می شوند می فرمایند بر اساس نظر ما «سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ» یعنی تثبیت می کنیم آنچه را که او گفته است «وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» در دنیا، آن گاه «وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا» در آخرت بنابراین تکرار نیست اما بنا بر قول آن آقایان این می شود تکرار.

پرسش:....

پاسخ: به قرینه ی مَنْ قضی عنه المبدأ است «كان في الدنيا أخيه».

پرسش:....

پاسخ: بله دیگر به لحاظ دنیاست.

پرسش:....

پاسخ: یعنی به لحاظ دنیا، یعنی کسی که در دنیا برادرش بود فرزندش بود از او فرار می کند و گرنه چون همه ی اینها «مِنْ الْأَجْدَاثِ» برمی خیزند همه ی اینها از خاک برمی خیزند اگر همه ی اینها از خاک برمی خیزند دیگر کسی والد دیگری نیست که یکی برادر دیگری نیست که اینها به لحاظ «إِنْ قضی عنه المبدأ» هستند که آنهایی که در دنیا برادر بودند، آنهایی که در دنیا فرزند بودند و اینها «يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ»^(۱) و گرنه اگر همه خاک شدند دفعتهً همه از خاک برمی خیزند دیگر والد و ولدی در کار نیست. می فرمایند اگر ما این چنین معنا بکنیم دیگر تکراری در کار نیست «كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا * وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ» هر چه که او گفت نزد ماست دیگر دیگر نمی تواند انکار بکند «وَيَأْتِينَا فَرْدًا» بعد می فرماید مشکل اینها این است که اینها به دنبال عزّت بودند ولی عزّت کاذب را از عزّت صادق تشخیص ندادند «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا * كَلَّا»^(۲) عزّت می خواهید «الْعِزَّةَ لِلَّهِ»^(۳)

ص: ۳۰۷

۱- (۲۲). سوره ی عبس، آیه ی ۳۴.

۲- (۲۳). سوره ی مریم، آیات ۸۰ و ۸۲.

۳- (۲۴). سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۹.

Your browser does not support the audio tag

«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعِزَابِ مَدًّا (۷۹) وَنَرِثُهُ مِمَّا يَقُولُ وَيَأْتِنَا فَزْدًا (۸۰) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و در مکه گذشته از کفر و الحاد و عقاید باطل، اخلاق باطل، بینشهای باطل، روشها و منشهای باطل هم حاکم بود قرآن کریم در بخشهایی از سور مکی به هر دو قسمت عنایت فرمود در سوره ی مبارکه ی «مریم» که محل بحث است تاکنون آیاتی که مربوط به اصول دین بود ذکر فرمود در بخش اخیر کارهایی که آیاتی که مربوط به جریان نگرش آنها، معیار ارزشی آنها، تکاثری آنها را ذکر فرمود که از آیه ی ۷۳ شروع شده «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا» اما این آیه ی ۷۷ آیا ناظر به جریان عاص بن وائل است یا دیگری این «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا» دو نظر در آن بود که در بحث دیروز اشاره شد یکی اینکه عاص بن وائل بدهکار مسلمانی بود حالا یا دینی از او، وامی را گرفت، مالی از او قرض گرفت یا این شخص چون صنعتگر بود کارگری داشت و آهنگری داشت عاص بن وائل کالایی را به این آهنگر داد که برای او سیاق کند و دستمزدش را پرداخت عاص بن وائل بدهکار بود و آن آهنگر مسلمان طلبکار، وقتی از او خواست او از پرداخت دین سر باز زد این مسلمان به او گفت بالأخره روز حسابی هست عاص در جواب او گفت خب اگر روز حسابی هست و ما بعد از مرگ زنده می شویم من بعد از اینکه زنده شدم مال و ولدی دارم همان جا به شما پرداخت می کنم این را به عنوان استهزاء گفت. قول دیگر این است که نه، برخیها در مکه بودند می گفتند که انسان برای اینکه در دنیا مرفه باشد و اهل سعادت باشد باید راه وثنی و صنمی را ادامه بدهد همان راه پدران ما که بت پرستی است مسلمانها فقیرند، مفلوک اند و امکاناتی ندارند و من همان دین آبا و اجدادم را انتخاب می کنم تا اینکه از مال و ولد برخوردار بشوم. سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) این راه دوم را پذیرفت گرچه ایشان فرمودند اکثر مفسران راه اول را طی کردند ولی قرطبی در جامع الأحکام می گوید که کلبی راه عاص بن وائل و اینها را انتخاب کرد جمهور مفسران راه دوم را و خود جناب قرطبی در جامع الأحکام می گوید که راهی که کلبی انتخاب کرده است بهتر است برای اینکه برابر با روایت صحیحی است که درباره ی شأن نزول این آیه نقل شده است که عاص بن وائل به آن آهنگر این حرف را زده و این آیه نازل شد. به هر تقدیر اگر ما بخواهیم زبان قرآن و فرهنگ و محاوره ی قرآن را بررسی کنیم حق با سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) است برای اینکه قرآن مسائل استهزائی را در احتجاج نقل نمی کند اگر کسی مسخره کرده است می فرماید: «يَا حَسْبِرَهُ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» (۱) حالا- حرفهای استهزائی آنها را نقل بکند و پاسخ بدهد و احتجاج کند این چنین نیست. راهی که ایشان طی کردند درست است و اگر از نظر شأن نزول باشد شأن نزول معنایش این نیست که اولاً بسیاری از اینها اسباب نزول تطبیق است نه شأن نزول و روایاتشان هم خیلی معتبر نیست و ثانیاً آنچه مربوط به عاص بن وائل است همان قسمت قبل است که «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» (۲) نه این قسمت دوم، اگر این قسمت دوم باشد باید حرف عاص بن وائل را بر

همان روش قبلی که هر کس کافر بود مرفّه تر است و متنعم تر حمل کرد نه استهزاء چون قرآن به استهزاء بها بدهد در برابر او حجّت ارائه کند این چنین نیست.

ص: ۳۰۸

۱- (۱). سوره ی یس، آیه ی ۳۰.

۲- (۲). سوره ی مریم، آیه ی ۷۳.

مطلب بعدی این است که این «أَفَرَأَيْتَ» یعنی «أَخْبَرَنِي» آید دیدی! لغتاً رأیت یعنی دیدی، «أَفَرَأَيْتَ» یعنی دیدی حالا در این گونه از موارد در کتابهای ادبی ملا-حظه فرمودید وقتی گفتند «أَفَرَأَيْتَ، أَرَأَيْتَ، أَرَأَيْتَ» یعنی حالا- که دیدی ما را با خبر کن یعنی «أَخْبَرَنِي»، «أَرَأَيْتَ» یعنی «أَخْبَرَنِي» حالا- که دیدی ما را با خبر کن اینجا هم می فرماید: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُمُوتِينَ» اینکه گفت «لَأُمُوتِينَ» برای دو وجه است یا برای آن است که بخواهد بگوید رفاه دنیا و سعادت دنیا در الحاد و کفر و وثیت است یا می خواهد بگوید که حق با ماست زیرا اگر ما بر باطل بودیم متنعم نبودیم البته این تلازم مقدم و تالی باطل است ثبوت محمول برای موضوع باطل است و مانند آن، پس دو وجه در این «لَأُمُوتِينَ مَالاً- وَوَلَدًا» هست یا برای آن است که بگویند اگر رفاه می خواهی به سراغ بت پرستی برو یا می گویند که بت پرستها مرفّه اند و این کار حق است و اگر باطل بود اینها مرفّه نبودند همین مغالطه هایی که احياناً کم و بیش مطرح است اما ذات اقدس الهی در پاسخ می فرماید شما که از آینده خبر می دهید اخبار از آینده یا علم شهودی می طلبد یا علم حصولی، علم حصولی هم یا با برهان است یا با دلیل معتبر نقلی مستحضرید که این تثلیث محصول دو تا منفصله است هر جا حصر عقلی هست که نه کمتر نه بیشتر این الا ولا بد باید به دو منفصله برگردد اگر گفته شد کلمه یا اسم است یا فعل است یا حرف نه کمتر از این است نه بیشتر از این، درست است که در امور اعتباری این مفید حصر است اما حصر عقلی دایر بین نفی و اثبات است یعنی دایر بین نقیضین است و یک شیء هم که بیش از یک نقیض ندارد آن منفصله ای که جمع مقدم و تالی محال، رفع مقدم و تالی محال آن منفصله، منفصله ی حقیقه است منفصله ی حقیقه چون مقدمه و تالی او نقیض هم اند جمعشان محال رفعشان محال، اگر ما خواستیم حصر عقلی داشته باشیم هیچ یعنی هیچ راهی نیست مگر اینکه به دو منفصله برگردد چون یک منفصله مرکب از چند نقیض نخواهد بود در همین مثال معروف کلمه گفته می شود کلمه یا اسم است یا نه، اگر اسم نبود یعنی نه، یا فعل است یا نه، که بین نفی و اثبات است کلمه یا اسم است یا نه، اگر اسم نبود یا فعل است یا نه، این تقسیمها منفصله حقیقه است محصول این دو تا منفصله این است که کلمه یا اسم است یا فعل است یا حرف این در امور اعتباری، در بحثهای عقلی هم می گویند شیء یا واجب است یا نه، اگر واجب نبود یا ممکن است یا نه، اگر ممکن نبود می شود ممتنع لذا می گویند شیء یا واجب است یا ممکن است یا ممتنع در همه ی مواردی که حصر عقلی است و بین سه ضلع است الا ولا بد باید به دو منفصله برگردد علم یا شهودی است یا برهانی است یا سمعی بیش از این نیست کمتر از این هم نیست یا انسان مشاهده می کند نظیر آنچه وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ مَا ارْزَدَدْتُ يَقِينًا»^(۱) یا برهان عقلی اقامه می شود یا دلیل نقلی ما علمی داشته باشیم که بیشتر از این سه قسم باشد یا کمتر از این سه قسم بعضیها از اینها را نداشته باشد این محال است حالا که علم یا شهودی است یا برهانی است یا قرآنی بالآخره یا عرفان است یا قرآن است یا برهان این باید به دو منفصله برگردد و محصول این دو منفصله این است که علم

یا حضوری است یا نه، اگر حضوری نبود و حصولی بود یا با عقل ثابت می شود یا نقل، اگر با عقل ثابت شد می شود برهان و معقول، اگر با عقل ثابت نشد می شود سماع و قرآن و نقل پس علم یا شهودی است یا برهانی است یا نقلی ذات اقدس الهی می فرماید شما بر غیب مطلع شدید اطلاع تان بر غیب جامع دو قسم است یا باید برهان عقلی داشته باشید که منکرید یا باید شهود غیبی داشته باشید که بهره ی شما نمی شود که از باب «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا» بگویید. می ماند دلیل نقلی کسی به شما تعهد نسپرده که بعد از مرگ به شما فرزند بدهد یا مال بدهد یا اگر مربوط به قبل از مرگ است در دنیاست شما نه آینده را دیدید که بشوید اهل بصر، نه آینده را می فهمید که بشوید اهل نظر، نه کسی به شما تعهد داد برای اینکه مؤمن نیستید «أُطْلِعَ عَلَى الْغَيْبِ» این الف باب افتعال حذف شده است آن همزه ی استفهام مانده «أُطْلِعَ الْغَيْبِ» حالا یا شهوداً یا برهاناً یا اگر نه شهود بود نه برهان کسی به شما تعهد سپرده ما به مؤمنین تعهد سپردیم گفتیم «مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ (۲) كَذَا وَ كَذَا، اما به شما کسی تعهد نسپرده شما عندالرحمان عهدی دارید، نامه ای دارید، وعدی دارید، کسی به شما خبر داد نه آن است نه این، پس شما اگر بخواهید عالم باشید علمتان یا شهودی است یا برهانی است یا قرآنی «والتالي بأصله مستحيل» شما گراف گویند این می شود خلاصه ی برهان «أُطْلِعَ الْغَيْبِ» که جامع دو قسم است «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» ما به مؤمنین تعهد سپردیم آنها هم از ما تعهد دارند برای اینکه ما وعده دادیم به آنها اما شما که اهل کفرید پس چرا می گویند که به ما مال و فرزند برسد درباره ی دنیا هم این چنین است شما از آینده تان نه خبر حضوری دارید نه خبر برهانی دارید نه خبر نقلی دارید «أُطْلِعَ الْغَيْبِ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا * كَلَّا» پس این می شود منفصله قیاس استثنایی که اگر این کلام شما که می گویند «لَا أُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا» حق باشد یا باید از راه شهود بگویید یا باید طبق برهان بگویید یا باید طبق آیات قرآنی و تعهدات الهی «كَلَّا» تالی بأقسامه الثلاثه محال فالمقدم مثله پس از کجا می گویند «لَا أُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا».

ص: ۳۰۹

۱- (۳) . بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.

۲- (۴) . سوره ی تغابن، آیه ی ۹.

پرسش: استاد در جریان حضرت نوح هم که کشتی می ساخت و مسخره کردند بعد حضرت فرمود اگر شما امروز مسخره می کنید من هم روزی شما را مسخره خواهم کرد پس اینجا دلیل آورده برای مسخره خودشان.

پاسخ: بله، خب این «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»^(۱) اما قرآن کریم برهان نقل بکند در برابر مسخره که نیست آن مسخره را با مسخره جواب می دهند. یک بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد که شما ملّتی نباشید ستم پذیر «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» این جنگ ده ساله ایران از همین قبیل بود متنها هشت سالش برون مرزی بود دو سالش درون مرزی این دو سال اول که جنگ داخلی بود از باب «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» بود هشت سال برون مرزی هم بشرح ایضاً خب بیگانه وقتی سنگ زد آدم که تحمل نمی کند که دفاع می کند دیگر این بیان نورانی حضرت است که فرمود شما ملّت غیور باشید ملّتی را می گویند غیور همان طوری که در بحث غیرت تحلیل شده عناصر سه گانه را داشته باشد یک هویت شناس باشد، دو غیرزدا باشد، سه در حوزه ی غیر دخالت نکند غیرت یعنی این اگر کسی خودش را نشناسد مرز خود و بیگانه را نمی تواند بشناسد پس اول هویت شناسی است دوم اینکه غیر را باید بشناسد چه کسی غیر است چه کسی خودی است سوم اینکه نه حریم غیر برود نه غیر را در حریم خود راه بدهد اینکه وارد حریم غیر می شود می گویند غیرت ندارد شما در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه می خوانید «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ»^(۲) هیچ آدم غیرتمندی به ناموس دیگری نگاه نمی کند که معنایش این است غیرت یعنی مبادا وارد مرز غیر بشویم دیگر نه غیر را راه بدهیم نه وارد مرز غیر بشویم این می شود غیرت.

ص: ۳۱۰

۱- (۵). نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴.

۲- (۶). نهج البلاغه، حکمت ۳۰۵.

پرسش: پس مسخره کردن حضرت نوح مربوط به دنیا می شود.

پاسخ: دنیا می شود ولی منظور این است که.

پرسش: «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ» (۱) می تواند شامل این بشود.

پاسخ: آن در آیات قرآنی برای نشاط است که «يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ» (۲) کذا و کذا آن برای تشفی است مؤمنین خوشحال می شوند برای اینکه انتقام گرفته شده از ظالمین.

پرسش: وقتی که دریا آمد بالا و آب آمد بالا کافری نبود که مسخره کند.

پاسخ: نه، در همان وقتی که مسخره کردند گفتند شما در خشکی کشتی برای چه می سازی همان وقت می گوید ما هم شما را مسخره می کنیم شما که نمی دانید کشتی را برای چه می سازیم.

پرسش: این ناظر به بحث قیامت است و گر نه وقتی که غرق شدن که...

پاسخ: نه، همان وقت خصم مسخره می کند می گوید چون شما از عاقبت خبر ندارید این حرف را می زنید ما برای خلا کردن شما داریم می سازیم چرا شما می خندید شما اگر اهل بینش بودید که مسخره نمی کردید شما می گوید چرا در خشکی کشتی می سازید ما هم می گوئیم برای خشکی کشتی نمی سازیم طوفانی می آید ما هم می خواهیم نجات بکنیم شما هم می خواهید غرق بشوید «نَسِيَ خُرْمُنْكُمْ كَمَا تَشْخَرُونَ» (۳) فی الدنيا، اما ذات اقدس الهی به وسیله ی وحی مسخره را نقل می کند بعد برای ابطال او برهان اقامه می کند که چنین چیزی نیست.

پرسش: اگر منشأ مسخره شبهه برهانی باشد آن که دیگر اشکالی ندارد.

پاسخ: آن دیگر مسخره نیست آن جدل است یک وقت است کسی شبهه ای دارد، نقدی دارد، اشکالی دارد خب پوزخندی هم می زند برای آن پوزخند که وحی نازل نمی شود برای جواب این شبهه نقل باید بشود این درست است.

ص: ۳۱۱

۱- (۷) . سوره ی مطفین، آیه ی ۳۴.

۲- (۸) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۴.

۳- (۹) . سوره ی هود، آیه ی ۳۸.

پرسش: برای منشأ این مسخره برهان نازل شده.

پاسخ: بسیار خب، آن مسخره کردن در کیفیت اعمال است و گرنه این شبهه جواب می خواهد شبهه را باید خدا جواب بدهد و جواب هم می دهد اما مسخره را وحی نازل بشود برهان اقامه نکند که نیست که.

پرسش:...

پاسخ: خب نه، منظور آن است که اگر برای قیامت باشد برهان درست است مسخره نیست می گوید در قیامت نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «کَهِف» گذشت در سوره ی «کَهِف» به صورت جزم نبود گفت اگر قیامتی هم باشد من در آنجا متوکلم در سوره ی مبارکه ی «کَهِف» آیه ی ۳۶ به بعد این بود «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» آن جریان دو نفری که یکی متمکن بود یکی متمکن نبود اینکه متمکن بود و باغدار بود گفت قیامتی نیست — معاذ الله — بر فرض «وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» اگر هم قیامت درست باشد همان طوری که خدا در دنیا به ما داد آنجا هم به ما می دهد این در صورت فرض است خب این قابل جواب است اما اگر کسی به صورت مسخره حرف بزند قابل جواب نیست اگر بگوید که من در قیامت هم این شرایط را دارم قابل جواب است اگر بگوید نه، در دنیا آینده دارای این شرایطم باز هم قابل جواب است این «أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» قابل تطبیق است هم برای کسی که نسبت به دنیا چنین پیش بینی می کند هم نسبت به آخرت. خب، فرمود اینها که این حرف را می زنند دستشان خالی است «كَلَّا» این حرفها باطل است هیچ راهی ندارند برای اینکه ما چه کار می کنیم با اینها، «سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ» ما حرفهای اینها را می نویسیم «سین» در این گونه از موارد برای تحقیق است نه برای تسویف نظیر «قُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (۱) «سین» در این گونه از موارد نشانه ی تأخیر نیست یعنی ما محققاً این کار را می کنیم به دلیل اینکه مأموران ما آنجا رقیب عتیدند در سوره ی مبارکه ی «ق» آیه ی هیجده سوره ی مبارکه ی «ق» این است که «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» قول مستحضرید که مخصوص گفتن نیست اینجا هم که فرمود: «سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ» مخصوص گفتن نیست مثل اینکه ما بگوییم حرف این آقایان چیست یعنی منش شان، روش شان، مکتبشان، دیده شان، آرمانشان چیست اختصاصی به گفتن در برابر آن امور ندارد منتها چون مهم ترین و بیشترین کار مردم با زبان است می گویند ببینید حرفشان چیست مثل اینکه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» (۲) چون مهم ترین مصرف اکل است می گویند مال مردم نخورید و گرنه فرش غضبی را کسی نمی خورد که می گویند مال مردم خورد اینجا هم که فرمود: «سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ» یعنی آنچه را که او گفت و نوشت و رفتار دارد و کردار دارد ما می نویسیم محققاً می نویسیم سریعاً هم می نویسیم برای اینکه در آیه هیجده سوره ی مبارکه ی «ق» این چنین آمده «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ» این قول یعنی فعل، رفتار، گفتار، نگاه، استماع کسی یک غیبت را گوش می دهد این طور است نامحرم را نگاه می کند این طور است آهنگ حرام را گوش می دهد این طور است همه ی کارها را شامل می شود «إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۳) نه رقیب و عتید یکی رقیب باشد و دیگری عتید آن که در سیمت راست است او هم رقیب است عتید یعنی مراقب آماده اینکه در سیمت چپ است این هم رقیب است عتید قبلش که فرمود: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» (۴) ناظر به این است از طرف راست و از طرف چپ او مأموران ما قعیدند نشستند در کمین اند هر کدام قعیدند یک، هر کدام رقیب اند دو، هر کدام عتیدند سه، نه «رقیب و عتید» هم مراقب اند، هم مستعد و آماده و خواب هم نمی برد خب همان جا ضبط می کند دیگر «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (۵) همین است دیگر «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» همین است دیگر.

- ۱- (۱۰). سورة ی توبه، آیه ی ۱۰۵.
- ۲- (۱۱). سورة ی بقره، آیه ی ۱۸۸.
- ۳- (۱۲). سورة ی ق، آیه ی ۱۸.
- ۴- (۱۳). سورة ی ق، آیه ی ۱۷.
- ۵- (۱۴). سورة ی انفطار، آیات ۱۰ و ۱۲.

پاسخ: نه، هیچ و گرنه رفتار و گفتار، نوشتار و اینها همین طور است دیگر همه را می نویسند دیگر. خب، بنابراین اینها اگر رقیب اند عتیدند قعیدند که هیچ چیزی فوت نمی شود این «سَيَكْتُبُ» معنایش این نیست که ما بعدها می نویسیم نعم، روایاتی که مربوط به همین بخش از آیات است دو طایفه است یکی اینکه حسنات را به سرعت می نویسند اما سیئات را یک مقدار مهلت می دهند که شخص استغفار کند توبه کند و محو کند این هست در روایات، اگر این «سَيَكْتُبُ» به این معنا باشد که ما به او مهلت می دهیم تا توبه کند با «سین» تسویف سازگار است اما اگر بیش از آن حد باشد که ما بعدها بخواهیم ثبت بکنیم این چنین نیست همان جا ثبت می شود ولی توبه اش و مهلت دادنش بله محفوظ است پس «سَيَكْتُبُ مَا يَقُولُ» حالا که این کار را کردیم «وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» ما عمر طولانی به او دادیم این از مال و ولد استفاده کرده بی راهه رفته طعنی زده و این را حق دانسته و خیال کرده هر کسی متمکن شد خیر با اوست و مانند آن، «وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» خب، آنچه را که او گفته یعنی مال و ولد آنها را ما می گیریم «وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ» این چه گفته؟ گفته «لَأَوْتِينَ مَالًا وَوَلَدًا» این مَقُولِ او را ما می گیریم خودش تنها دست خالی می ماند خودش بدون مال و ولد و با دست خالی نزد ما می آید پس آنچه او دارد ما از او می گیریم خود او هم به تنهایی می آید کسی هم با او نیست «وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ» که این بدلِ اشتغال می شود چه اینکه خود او را هم ارث می بریم دیگر «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا» (۱) همه را او ارث می برد در اینجا این بدلِ اشتغال است آنچه را که او گفته نه «نَرِثُ ما يَقُولُ» که دیگر بدل نباشد «نَرِثُهُ مَا يَقُولُ» خب، این «نَرِثُهُ مَا يَقُولُ» یعنی آنچه را که او گفته به دست ماست دیگر به او نمی دهیم خودش هم «وَيَأْتِينَا فَرْدًا» در حقیقت ما او را هم ارث می بریم آنچه را هم که او دارد ارث می بریم با هم نمی آیند همین میراث بری هم تک تک است یعنی مال او را جدا ارث می بریم او را هم جدا ارث می بریم یک وقت است که او با مال با هم می آیند یک چند لحظه ای هم مسرور است اما بی هم می آیند نه باهم «وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ» اول آنها را می گیریم بعد خودش هم تنها، بنابراین چیزی برای او نمی ماند.

مطلب مهم این است که همه تنها می آیند منتها تنهایی بعضی رفاه است تنهایی بعضی عذاب، پس سه طایفه آیه داریم یک طایفه این است که همه تنها می آیند قوم و قبیله و عشیره همراه کسی نیست یک طایفه این است که این تنهایی برای یک عده راحت است خب اینها قبلاً مزاحم بودند تعلقات بی جا بود یا دشمن بودند یا فتنه آنهایی که دشمن اند به نحو موجه ی جزئی فرمود: «إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ» (۱) آنهایی که فتنه اند یعنی آزمون اند به نحو موجه ی کلیه فرمود: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (۲) این فتنه یعنی آزمون، آن دشمن که موجه ی جزئی است اینها خوب است که با آدم نیابند دیگر، پس طایفه ثانیه طایفه ای است که تنهایی رحمت است برای او. طایفه ثالثه این است که این شخص تمام قدرتش به این مال و ولد بود دیگر اینها که از او گرفته شده تنها می آید برای او یک عذاب است لذا این سه بخش از قرآن با سه تا طایفه از آیات هماهنگ شده.

پرسش:....

پاسخ: اینکه تنها آمده دیگر چون اگر مشمول شفاعت باشد بله، «نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِيمَانِهِمْ» (۳) یک وقت می گوئیم موسویها بیایند یک وقت می گوئیم فرعونیهها بیایند، یک وقت می گوئیم موسویها بیایند یک وقت می گوئیم فرعونیهها بیایند، یک وقت می گوئیم محمّدیهها (صلی الله علیه و آله و سلم) بیایند یا علویها بیایند، حسنیها بیایند، حسینیها بیایند، فاطمیها بیایند (صلوات الله علیهم اجمعین) شیعه ها می آیند دیگر ما را به اسم ائمه مان می خوانند دیگر آنها را هم به اسم ائمه شان می خوانند دیگر خب.

ص: ۳۱۴

۱- (۱۶). سوره ی تغابن، آیه ی ۱۴.

۲- (۱۷). سوره ی تغابن، آیه ی ۱۵.

۳- (۱۸). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

پرسش: استاد در ثبوت و ما يقول نیست چون شما در آن مجموعه فرمودید جدا حساب می شوند.

پاسخ: جداست دیگر.

پرسش: چون بدل مقصود بالذات ما يقول است دیگر چون «نرثه ما يقول» شما فرمودید هم خودش را.

پاسخ: بله، خودشان «يَأْتِنِيَا فَرْدًا» دارد دیگر خودش که اصل است می آید این هم بر اساس «إِنَّا نَخْنُ نَرِثُ الْمَارِضَ وَمَنْ عَلَيْهِ» (۱) اینها را هم ارث می برد «لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲) هم افراد را ارث می برد هم اموال را ارث می برد منتها اول اموال را از اینها می گیرد بعد اینها که به دست خالی شدند خود اینها را هم می گیرد خب.

پرسش: استاد یک مؤید دیگر برای این است که «لَا وَتَيْنَ مَالًا وَوَلَدًا» برای دنیا می باشد بعید است که برای قیامت باشد.

پاسخ: حالا آنکه دارد آن مقداری که دارد آن مقداری هم که دارد این است دیگر خب.

در همین آیاتی که در پیش داریم می فرماید آیه ی ۹۷ همین سوره ی مبارکه ی «مریم» این است که «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» چون قبلش این است که «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (۳) همه تنها می آیند حالا- اینهایی که همه تنها می آیند برخیا تنهایی برای آنها رفاه است برای اینکه مزاحم ندارند برخیا این تنهایی برای آنها عذاب است مثل همین شخص که گرفتار این وضع شده است که اموالش و اولادش از او گرفته شده و چیزی هم او را همراهی نمی کند «وَيَأْتِنِيَا فَرْدًا» در بخشهای دیگر درباره ی همین کفار آمده خب، پس «وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِنِيَا فَرْدًا * وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِّيُكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» اینها ثروتی می خواستند که برای آنها حلال و حرام و اینها هیچ فرق نکند آن را از راه باطل به دست می آوردند یک عزت کاذبی می طلبیدند که در برابر بتها خضوع می کردند که می گفتند اینها که گرفتار وهم اند همین طور است دیگر می گویند اگر کسی سعادت بخواند عزت بخواند باید در برابر بتها خضوع کند فرمود این یک عزت کاذبی است عزت یعنی نفوذناپذیری که قبلاً هم این کلمه ی عزت تفسیر شده است سرزمین سفت و محکم که کلنگ و بیل در او اثر نمی کند می گویند «أَرْضٌ عَزَاز» یعنی زمین محکم لازمه ی نفوذناپذیری اقتدار است یا غلبه است و گرنه معنای عزت غلبه نیست همان نفوذناپذیری است مؤمن عزیز است نفوذناپذیر است حرف هر کسی را قبول نمی کند هر کسی نمی تواند در او نفوذ بکند و مانند آن، این معنا برای خدا و پیامبر و مؤمنین ثابت است طبق بعضی از آیات که «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۴) و بر اساس توحید این دو ضلع حذف می شود «الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۵) سایر موارد هم همین طور است قدرت این طور است، قوه این طور است اگر فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» (۶) یا «وَأَعِذُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (۷) یا «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» (۸) در سوره ی مبارکه ی «بقره» یکجا فرمود که معلوم می شود که «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۹) خاصیت توحید این است عزت هم یکی از همین مسائل است که اگر برای انبیا و اولیا و مؤمنین عزت است اینها عطیه ی الهی است «الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا» اگر از این مسیر کسی بیرون رفت عزت کاذب است عزت صادق نیست و چون اینها به دنبال عزت کاذب بودند و نمی فهمیدند این عزت، عزت دروغین است هر کذبی، راستی در قبال اوست اگر عزت اینها دروغین است ذلت اینها راست است این یک مقدمه، و قیامت ظرف ظهور حق و حقیقت است این دو مقدمه، در نتیجه در قیامت اینها خوار و ذلیل محشور می شوند این نتیجه برای اینکه کسی که دارای عزت کاذب است یعنی دارای ذلت صادق

است چون نمی شود هم عزّتش کاذب باشد هم ذلّتش کاذب که اگر عزّتش دروغ است پس ذلّتش راست است عالمی که حق و صدق روشن بشود آن قیامت است در قیامت «لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (۱۰) این عذاب مُهِین، مهین غیر از آن سوخت و سوز بدنی است کسی خوار می شود که در دنیا عزیز بی جهت باشد اگر عزیز بی جهت بود ذلیل باجهت است وقتی ذلیل باجهت بود قیامت ظرف ظهور حقیقت است و در قیامت ذلّت اینها روشن می شود فرمود اینها به دنبال عزّت اند این عزّت، عزّت دروغین است ما صحنه ی قیامت را برای شما تشریح بکنیم در صحنه ی قیامت فرمود عابد و معبود ما هر دو را می آوریم هم شما می گوید اینها ما را فریب دادند هم اینها می گویند ما فریب ندادیم اینها فریب خوردند خب شما به دنبال چه چیزی می گردید اگر این آلهه را می پرستید این آلهه در قیامت می گویند که اینها به ما تهمت زدند بعضی از اهل معرفت می گویند که سرّ اینکه خدای سبحان شرک را نمی آمرزد برای آن است که شرک بدترین تهمت را زده است به چه کسی تهمت زده، به در و دیوار عالم تهمت زده، به چوب و صنم و وثن تهمت زده اینها به خدا عرض می کنند خدایا ما که برده ی تویم، بنده ی تویم، مخلوق تویم او ما را متهم کرده که ما شریک تویم این بزرگوار می گوید که شرک به حقّ الناس برمی گردد نه حقّ الله کسی به خدا ظلم نمی کند «إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۱۱) یعنی «لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» لـ این آلهه ی جعلی اینها در قیامت دادشان بلند است خدایا اینها ما را متهم کردند ما برده ی تویم، بنده ی تویم، مسبحیم، حامدیم «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَنْسُبُ بِحَمْدِهِ» (۱۲) اینها ما را متهم کردند که ما شریک تویم و گرنه کسی نسبت به خدا ظلمی ندارد چطوری نسبت به خدا ظلمی دارد «إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» خب این یک دید خاصّی است ولی به هر تقدیر آنکه قرآن در این بخش مطرح می کند می فرماید: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» این چنین است؟! «كَلَّا» اینها عامل عزّتشان نیستند چرا، برای اینکه «سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» این «سَيَكْفُرُونَ» هم می تواند برگردد به عابدها هم می تواند برگردد به معبودها، هم بت پرستها در قیامت از بتها تبرئه می کنند خودشان را هم بتها خود را در قیامت از بت پرستها تبرئه می کنند هر دو بخش را قرآن کریم ذکر کرده که اینها در قیامت تبرئه می کنند آیه ی ۸۶ سوره ی مبارکه ی «نحل» که بحثش قبلاً گذشت این بود «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ» وقتی مشرکین آلهه ی خود را در قیامت دیدند چون در حشر اکبر همه محشور می شوند دیگر، اگر «يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» (۱۳) یعنی سماوات محشور می شوند، ارضین محشور می شود و همه محشور می شوند انسانها هم محشور می شوند خب اگر زمین محشور نشود که شهادت نمی دهد شفاعت نمی کند شکایت نمی کند، مسجد که از اهل محل شفاعت می کند یا شکایت می کند برای این است که همین مسجد آمده دیگر اگر مسجد نیاید یا یک مسجد دیگر بیاید که دیگر نمی تواند شکایت بکند یا شفاعت بدهد دیگر منتها هویتش را باید یک راه خاصّی حفظ بکنند زمینی که آدم در آن زمین اطاعت کرده شهادت می دهد یا زمینی که معصیت کرده شکایت می کند «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ» (۱۴) می گویند خدایا اینها بتهای ما بودند که ما اینها را می پرستیدیم آن گاه «فَالْقَوْلُ إِلَيْهِمْ الْقَوْلُ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ» این بتها می گویند خب شما ما را متهم کردید شما دروغ می گوید ما چه موقع شما را دعوت کردیم برابر هویستان، برابر خیالتان، برابر القائنات شیطانی تان به دنبال ما راه افتادیم و گرنه من چوب، من سنگ چه موقع به تو گفتم مرا بپرس یا من ستاره یا من آفتاب چه اینکه وجود مبارک عیسای مسیح می گوید ما چه موقع گفتیم «فَالْقَوْلُ إِلَيْهِمْ الْقَوْلُ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ» آن گاه «وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (۱۵) شرک گم می شود.

- ۱- (۱۹). سوره ی مریم، آیه ی ۴۰.
- ۲- (۲۰). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۰.
- ۳- (۲۱). سوره ی مریم، آیات ۹۳ _ ۹۵.
- ۴- (۲۲). سوره ی منافقون، آیه ی ۸.
- ۵- (۲۳). سوره ی یونس، آیه ی ۶۵.
- ۶- (۲۴). سوره ی مریم، آیه ی ۱۲.
- ۷- (۲۵). سوره ی انفال، آیه ی ۶۰.
- ۸- (۲۶). سوره ی بقره، آیه ی ۶۳.
- ۹- (۲۷). سوره ی بقره، آیه ی ۱۶۵.
- ۱۰- (۲۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۸.
- ۱۱- (۲۹). سوره ی لقمان، آیه ی ۱۳.
- ۱۲- (۳۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.
- ۱۳- (۳۱). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۸.
- ۱۴- (۳۲). سوره ی نحل، آیه ی ۸۶.
- ۱۵- (۳۳). سوره ی نحل، آیه ی ۸۷.

پرسش: پس اینکه می فرماید بتها می روند به جهنم چیست؟ آیه ای که می فرمایند می روند به جهنم.

پاسخ: بله دیگر، آن چون برای تعذیب اینها منتها این در و دیوار جهنم رنج نمی برند «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» (۱) این سنگهایی که شما می پرستید اینها را ما وسیله ی سوخت و سوز شما قرار می دهیم الآن جهنم در و دیوارش مشتعل است مگر آنها عذاب می بینند خود عذاب، خود نار آن اشتعالش تسبیح حق است الآن برای ما آتش عذاب است اما برای خود آتش، آتش عذاب نیست همان طوری که فضای لطیف تسبیح گوی حق است آب ملایم تسبیح گوی حق است نار مشتعل هم تسبیح گوی حق است مگر او رنج می برد این انسان است که برای اینکه به انسان بگویند همین را ما داریم می سوزانیم که تو تنبیه بشوی فرمود: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ». خب، در سوره ی مبارکه ی «انعام» که باز بحثش قبلاً گذشت فرمود اینها وقتی یکدیگر را می بینند از یکدیگر تبری می جویند و می گویند که «تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ» (۲) و مانند آن، برخیها می گویند که اصلاً ما شرک نورزیدیم ما مشرک نبودیم. در آیه ی ۹۴ سوره ی مبارکه ی «انعام» اصل فرادا بودن را مطرح می کند که «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» آن رابطه ی عابد و معبود قطع شد اینکه بت پرست بود در قیامت شروع می کند به دروغ بافی در همان سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۲۲ به بعد این است «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» به بت پرستها می گوییم که این بتهایی که شما آنها را شریک ما قرار دادید کجا هستند «ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» اینها همین طور که دنیا عادت به دروغ گفتن دارند آنجا هم به دروغگویی پرداختند نه اینکه دارند خبر می دهند جِدّ متمشی نمی شود الآن که روز روشن است ما به یکدیگر بگوییم مثلاً- روز نیست جِدّ ما متمشی نمی شود مگر اینکه لفظ را بگوییم، بگوییم این بحث در فلان شب بود این اشکال در فلان شب بود در حالی که در روز هست این جد متمشی نمی شود در حضور یکدیگر اما در غیاب یکدیگر می شود گفت فلان کس در فلان شب یا فلان شخص در فلان شب این شبهه را ایراد کرد در غیاب کذب متمشی می شود ولی در حضور جد متمشی نمی شود صحنه ی قیامت هم صحنه ی حضور همگانی است جد متمشی نمی شود اما آدم دروغگو عادت کرده به دروغ مثل آدم فحاشی که زیر شلاق دارند تنبیهش می کنند باز هم فحش می گوید یک آدم بددهن هم در عالم خواب هم که حرف می زند فحش می گوید این فحش دادن ملکه ی اوست نه این است که او بر اساس اختیار حرف می زند آن ملکات قبلی دهندش را باز کرده به بدگویی یک آدم دروغگو هرگز خواب صادق نمی بیند یک آدم بددهن در خواب هم که بخواهد حرف بزند حرفهای باطل می گوید اما بر اساس اختیار نمی گوید محصول ملکات قبلی اش است این هم که می گویند «مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (۳) همان طور است که به اصطلاح ترفندشان است آن گاه ذات اقدس الهی به رسولش فرمود: «انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (۴) در بخشی از آیات دارد که «تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ» (۵) بنابراین اگر سخن از مال و «الْأَوْتَيْنِ مَالاً وَوَلَدًا» با آن برهان ابطال شده است و اگر کسی «لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» با این برهان ابطال شده است.

ص: ۳۱۶

۱- (۳۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۸.

۲- (۳۵). سوره ی قصص، آیه ی ۶۳.

۳- (۳۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۲۳.

۴- (۳۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۲۴.

۵- (۳۸) . سوره ی قصص، آیه ی ۶۳.

Your browser does not support the audio tag

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲) أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُ لَهُمْ عَذَابًا (۸۴) وَمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا (۸۶)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوت و خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق بود نه جزئیات آنها مهم ترین مسئله برای مردم حجاز آن روز جریان توحید و بطلان شرک بود لذا قرآن کریم از راههای گوناگون ضرورت توحید و بطلان شرک را روشن می کند گاهی دلیل آنها را برای شرک ذکر می کند و ابطال می کند گاهی براهین توحید را ذکر می کند و تشریح می کند، گاهی هم ضرر بت پرستی را تبیین می کند در جریان مبدأ فاعلی و علت فاعلی به اصطلاح که چرا اینها مشرک شدند آن توده ی مردم که اهل استدلال نیستند به تقلید تکیه کردند گفتند «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٖ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُّقْتَدُونَ» (۱) قرآن کریم این راه را که بین الغی بود به آسانی ابطال کرد فرمود: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (۲) خب پدران شما راه باطل را رفتند شما چرا راه باطل می روید. آن محققین اهل شرک که الآن هم مشرکانشان همین راه را دارند می گویند این بت پرستی حق است چرا، برای اینکه ما خدا را قبول داریم به عنوان واجب الوجود خدا را به عنوان خالق کل قبول داریم خدا را به عنوان ربّ الأرباب و مدیر کل قبول داریم خدا را به عنوان علیم و قدیر محض قبول داریم اما ربوبیت جزئی به عهده دیگران است و چون خدا عالم است و قدیر، اگر کار ما باطل بود جلوی ما را می گرفت گفتند «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ» (۳) چون خدا جلوی ما را نگرفت معلوم می شود حق است برابر یک قیاس استثنایی می گفتند اگر این کار باطل بود خدا جلوی ما را می گرفت چون هم عالم بود هم علیم است هم قدیر و چون جلوی ما را نگرفت معلوم می شود باطل نیست و حق است. قرآن کریم وقتی استدلال اینها را نقل می کند می گوید این یک مغالطه است بین مشیئت تکوینی و تشریعی بله او اگر بخواهد خودش در قرآن کریم فرمود: «لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأْمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا» (۴) اگر خدا بخواهد با قهر و اجبار همگان را مؤمن کند می تواند. در نظام تکوین بله، خدا «عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۵) است اما ما را مختاراً خلق کرد که سعادت ما بشود کمال ما فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۶) من شما را مجبور نکردم جبر تکوینی که شما مجبور باشید به انتخاب یکی از دو راه اما تشریعاً بر شما واجب است خب، باید شما را هدایت بکنم از راه عقل، فطرت، وحی، نبوت، الهام، از درون، بیرون باید این کار را بکنم و کردم اما شما در انتخاب راه آزادید بشر تکویناً آزاد است که این از بهترین موهبتهای الهی است «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۷) «إِنَّا هِدَيْنَاكَ السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۸) و دهها آیات دیگر اما تشریحاً بر ما واجب است طیب می گوید می خواهی پرهیز کن می خواهی پرهیز نکن ولی پرهیز نکردی مرگ است و ضرر، پرهیز کردی سلامت است و نشاط و انبیا را فرستادند برای پرهیز که از پرهیز به تقوا تعبیر می شود. خب، فرمود شما چرا در این مقدمه ی قیاسی تان خلط کردید بین تشریع و تکوین بله، اگر خدای سبحان تکویناً بخواهد همه را مجبور می کند اما تشریعاً خواسته از

شما «هُدًى لِلنَّاسِ» (۹) است مشیئت الهی، اراده ی الهی تعلق گرفته «یُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ» (۱۰) این طهارت‌های مائیه و ترابیه را در سوره ی مبارکه ی «مائده» بیان کرده فرمود: «یُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ» اینها اراده های تشریعی است دیگر ما برای شما دستور و وضو فرستادیم، غسل فرستادیم، تیمم فرستادیم تا نماز بخوانید و طاهر بشویم ما می خواهیم شما طاهر باشید می خواهیم مؤمن باشید خب اینها اراده های تشریعی است دیگر اینها چون خلط کردند بین اراده ی تکوینی و اراده ی تشریعی گفتند که «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَزْمُنَا مِنْ شَيْءٍ» (۱۱) خب با این کار هر جنایتی را می شود تصحیح کرد مگر رهگذران، سارقان، قاطعان طریق نمی توانند به این استدلال کنند می گویند این کار مرضی خداست برای اینکه خدا علم دارد، قدرت دارد چون جلوی ما را نگرفته پس این کار حق است هر جنایتی را می شود با خلط بین تکوین و تشریع توجیه کرد پس بنابراین توده ی مردم به تقلید استدلال می کردند و قرآن کریم این را ابطال کرد فرمود: «أَوَلَوْ كَانُوا آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (۱۲) اصل تقلید را ابطال کرد، خواصشان در اثر خلط بین مشیئت تکوینی و تشریعی استدلال کردند قرآن کریم ابطال کرد، اما در بحث علت غایی که حالا چرا بتها را می پرستند در علت فاعلی که دلیل شما چیست دو گروه بودند در علت غایی مشترک اند خب بتها را برای چه می پرستید برای اینکه اینها چون تکاثر می خواستند نه کوثر ما می خواهیم مال ما زیاد بشود، «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعًا» (۱۳) بشود، فرزندان ما زیاد بشود، زندگی ما زیاد بشود، مرقه باشیم و این نعمتها در اختیار خداست ما هم دسترسی به خدا نداریم این بتها بین ما و خدا وسیله اند ما اینها را می پرستیم که اینها شفعا ی ما باشند عندالله تا ما در دنیا بشویم عزیز این شفاعتی که وثنیین و صنمیین حجاز معتقد بودند شفاعت معهود یوم القیامه نیست چون اینها به قیامت معتقد نبودند اینکه مرحوم امین الاسلام (رضوان الله علیه) در ذیل این آیه گفته «لیکون لهم شفعاء فی الآخرة» اینها به آخرت معتقد نیستند اینها می گفتند «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا» (۱۴) بعد هم گفتند «رَجِعْ بَعِيدٌ» (۱۵) مگر می شود انسان وقتی مُرده دوباره زنده بشود وقتی جریان معاد در مکه مطرح شد به یکدیگر می گفتند خبر تازه، خبر تازه «نُنَبِّئُكُمْ» (۱۶) به کسی که آمده می گوید «إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلُّ مُمَزَّقٍ» (۱۷) یا «إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلُّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» (۱۸) کسی آمده حرف تازه می زند می گوید شما وقتی که تکه تکه شدید، خاک شدید دوباره برمی گردید مگر این شدنی است «رَجِعْ بَعِيدٌ» (۱۹) خب با تعبیرات گوناگون منکر قیامت بودند وقتی منکر قیامت بودند شفاعتی که آنها می طلبیدند شفاعت در دنیا بود یعنی آنها را وسیله قرار بدهیم که خدای سبحان که مدیر است ربّ الأرباب است کار به دست اوست مال ما، فرزندان ما، جاه ما، قدرت ما را اضافه می کند می شود عزّت اینها عزّت را در این تکاثر می دانستند یک، و بتها را می پرستیدند که وسیله بشوند و شفیع بشوند برای اینها نزد خدا تا این عزّت دروغین را به اینها عطا کند دو، پس سخن از شفاعت آخرت نیست پس مبدأ فاعلی یعنی حق بودن این وثنیت را آن عوامشان از راه تقلید، خواصشان در اثر خلط بین تکوین و تشریع توجیه می کردند غرض و غایت وثنیت را «لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» ذکر کردند قرآن کریم همان علت فاعلی را، مبدأ فاعلی را به اصطلاح دلیل را نقل کرد و ابطال کرد همین غرض غایی و هدف و غایت و علت غایی را فرمود: «وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا» این آلهه برای اینها «عِزًّا» وسیله ی عزّت بشود از اینها سؤال می کند که چرا بتها را می پرستید می گویند «هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۲۰) «مِنْ أَعْنِي دُهُمُ إِلَّا لِيَقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۲۱) خب «شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» چه کار بکنند اینها مال می خواهند، ولد می خواهند، جاه می خواهند، قدرت می خواهند به وسیله ی این بتها می خواهند به مقصد برسند همین نه شفاعت یوم القیامه یا «لِيَقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» و هر کس وضع مالی او بهتر بود او را مقرب تر می پنداشتند این تفکر جاهلیت. قرآن کریم می فرماید کلّ نظام بر حق خلق شده ما یک چیز باطلی در این عالم نداریم هم به صورت قضیه موجب، هم به صورت قضیه سالبه هم فرمود ما این نظام را باطل خلق نکردیم «مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» (۲۲) که این مضمون بعضی آیات است هم به صورت قضیه موجب و منحصر فرمود: «مَا خَلَقْنَا

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ (۲۳) پس مصالح ساختمانی سماوات و ارضین و مَنْ فی السماء و مَنْ فی الأرض و ما فی الأرض حق است یعنی اگر کسی معمار این بناست مهندس این بناست و به ما خبر داد که مصالح ساختمانی این بنا مثلاً آهن است یا بتون ما باور می کنیم دیگر چون او اینها را ساخته ذات اقدس الهی فرمود آسمان و اهلش، زمین و اهلش اینها را من ساختم مصالح ساختمانی من حق است یعنی آسمان بالحق است، زمین بالحق است، سنگ بالحق است، چوب بالحق است چیزی ما باطل نیاوردیم اینجا خب اگر باطل نیاوردیم همه اش حق است شما اگر جلوی چشمتان را نبستید پرده آویزان نکردید می بینید اینها بیراهه می روند دیگر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود مگر نمی بینی! «أَلَمْ تَرَ» راه شفاف است اینها دارند بتها را می پرستند که «لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» خود بتها و آنچه اینها به عنوان معبود می دانند اینها بردگان الهی و بندگان حق اند پرستیدن غیر خدا باطل است عزت گرچه برای خدا و انبیا و مؤمنین هست ولی بر اساس توحید آن بالعرض به این بالذات برمی گردد گرچه «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۲۴) اما این مجموع بالذات و بالعرض است آنجا که فرمود: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا» این ارجاع ما بالعرض و ما بالذات است ذاتاً برای اوست در غالب این صفات هم همین طور است در قوت هم همین طور است در مال هم همین طور است در قدرتهای دیگر هم همین طور است، علم هم همین طور است حکم هم همین طور است حفظ هم همین طور است فصل هم همین طور است خلقت هم همین طور است، شما می بینید این آیات فراوانی است که می گوید خدا خیر الفاصلین است خدا خیر الحاکمین است «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۲۵) است، خدا خیر الرازقین است، خدا به شما عطا کرده حکم کرده فلاحت داده خودش بهترینش را دارد خب معلوم می شود رازقینی هست، خالقینی هست «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۲۶) بعد همه را یکسر می شورد رفت و رو می کند می گذارد کنار می گوید اینها پیام مرا دارند می رسانند مظاهر من هستند اینها آینه ها و مرایا و مرئی من هستند «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۲۷) خالق غیر از خدا نیست «اللَّهُ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (۲۸) این الف و لام با این ضمیر فصل مفید حصر است دیگر چه کسی رازق است؟ «هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» که در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» است اگر شفاعت است «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۲۹) اگر حکم است او احکم الحاکمین است «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۳۰) درست است در بسیاری از موارد جمع می آورد تا انسان خیال نکند دیگران هم خالق اند ولی برهان اقامه می کند که اینها بالعرض اند اسناد خلقت به اینها بالعرض است شما اگر گفتید رودخانه جاری است غلط نگفتی اما بالأخره تناسبی هست رودخانه خانه ی رود است خانه ی رود که جریان ندارد بعد وقتی که توجه کردید بله، می گوید که رود جاری است در خانه ی خودش و گرنه رودخانه که خانه ی رود است این زمینه است اینکه دیگر جریان ندارد که «جری النهر» از همین قبیل است، «جری المیزاب» از همین قبیل است اما غلط نیست اگر کسی بگوید ناودان جاری است یا رودخانه جاری است این می داند که مجاز است دیگر یعنی آبی که در او هست جاری است نمی گوید آقا چرا گفتی رودخانه جاری است تناسبی در آن هست چرا گفتی عیسی خالق است، چرا گفتی فلان شخص خالق است خب بالأخره خدا در قرآن گفته عیسای مسیح «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ» (۳۱) این را گفته مجازاً برای دیگران غلط است برای این مجاز است در بحثهای قبل هم داشتیم که استعمال و اسناد چه در کلمه چه در جمله این یا غلط است یا صحیح، صحیح که شد یا حقیقت است یا مجاز، اگر در اسناد بود حقیقت و مجازش عقلی است که آن را باید فلسفه و کلام معین کند اگر در کلمه بود نحو و صرف و لغت و امثال ذلك باید مشخص کند بالأخره یا غلط است مثل «جری الجدار» که غلط است یا صحیح است اگر صحیح بود یا مجاز است مثل «جری النهر» یا حقیقت است مثل «جری الماء» اگر گفتیم دیگران خالق اند غلط است، اگر گفتیم مسیح (سلام الله علیه) خالق است که گفت «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» هم او مجاز گفته هم ما مجاز می گویم و درست است برای اینکه مظهر است دیگر، خلیفه ی اوست دیگر اگر گفتیم «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» این حق است

شفاعت همین طور است «لله الشفاعة جميعا» در قیامت برایشان روشن می شود «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (۳۲) در سوره ی مبارکه ی «بقره» است بنابراین کاری از غیر خدا ساخته نیست اگر کسی چشم دارد این را می بیند دیگر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و هر بصیر دیگری که در سایه قرآن و عترت اهل بینش شد خدا می فرماید بین کجا می روند مگر نمی بینی، نمی بینی که چه کسی اینها را به طرف جهنم می برد «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْزُهُمْ أَزًّا» «أَزًّا» یعنی «هیچ» تحریک کرده، تهییج کرده، شورانده، اغتشاش کرده فرمود نمی بینی چه کسی اینها را شورانده که به این طرف دارند می روند این کلب معلّم ما را نمی بینی اینکه وسوسه کرده اینها را به طرف بت پرستی دارد می برد سوق می دهد هُمل می دهد نمی بینی ما فرستادیم ما شیاطین را فرستادیم که اینها را بگزیند در بحثهای قبل داشتیم که شیطان یک برده و بنده ی خداست و لاغیر درست است معصیت کرده است و اهل جهنّم است اما آن طور نیست که در نظام تکوین ستمی داشته باشد بخواد بیش از آن اندازه ای که کار بکند، کار بکند هر کاری که از شیطان برمی آید در نظام تشریع معصیت می کند ولی در نظام تکوین باید به اذن خدای سبحان باشد شیطان در نظام تشریع بله، جهنمی است و معصیت کرد و استکبار کرد و اینها ولی در نظام تکوین یک کلب معلّم است یک سگ تربیت شده است این سگ تربیت شده هر کس را بخواد گاز بگیرد باید صاحبش اجازه بدهد فرمود ما تا اجازه ندهیم این کسی را گاز نمی گیرد این فقط پارس می کند برای یک عده پارس می کند دعوت نامه می فرستد خب این می خواهد بیاید می خواهد نیاید انبیا دعوت نامه نوشتند این کتاب آسمانی این تورات این انجیل این صُحف انبیا، حصف ابراهیم، صفح موسی اینها همه کارت دعوت است دیگر اینها دعوت نامه است دیگر فرمود ما هم به وسیله ی انبیا دعوت نامه می فرستیم برای مردم او هم با وسوسه دعوت نامه می فرستد خب مردم مخیرند یا این راه یا آن راه اما بیش از دعوت نامه بخواد کسی را گاز بگیرد ما باید اجازه بدهیم ما افرادی را با عقل و فطرت از درون، با وحی و نبوت و الهام قرآن و عترت از بیرون راهنمایی کردیم بیراهه رفتند صبر کردیم، کژ راهه رفتند صبر کردیم، چندین بار خلاف کردند صبر کردیم، دعوت کردیم، راه توبه را باز کردیم، راه انابه را باز کردیم، وسیله ای برای او فراهم کردیم که برگردد گاهی اینها را در سختی قرار دادیم دیدیم ناله نکردند آیه فرستادیم که ما تو را فشار آوردیم چرا نگفتی یا الله! «تَضَرَّعُوا» (۳۳) فرمود ما اینها را فشار آوردیم که ضراعتی، تضرّعی، ناله ای، لابه ای، ضجّه ای بزنند ما جواب بدهیم آن هم نشد این فشار از بهترین نعمتهاست منتها آدم باید بفهمد که وقتی فشار دید به طرف چه کسی برود دیگر فحش نگویید بیراهه نرود فرمود چرا اینها تضرّع نکردند ما به اینها فشار آوردیم «فَأَخَذْنَاَهُمْ بِالْأَسْأَةِ وَالْضَّرَاءِ» (۳۴) چرا تضرّع نکردند دیدیم هیچ راه برای به راه آوردن اینها نیست «فَتَحْنَأَ عَلَيْهِمْ» (۳۵) دیگر تمام نعمتها را به روی اینها باز کردیم تا اینها در غرق نعمت اند بگیریم از آن بعد این شیطان را می فرستیم که طرّفی بکنند این «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (۳۶) از همین قبیل است وسوسه می کنند، تحریک می کنند «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (۳۷) از این قبیل است «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْزُهُمْ أَزًّا» که محلّ بحث است از این قبیل است ما از این به بعد دیدیم آدم نالایقی است دیگر این شیطان را فرستادیم به سراغ او از این طرف مرتّب این را تهییج می کند اما باز همچنان اختیارش محفوظ است باز در توبه محفوظ است تا زننده است در توبه محفوظ است ولی از این طرف هم دارد گاز می گیرد این را «أَزَّه» یعنی «هیجه» شورانده، تهییج کرده ما فرستادیم این کلب معلّم ما بدون اذن ما کسی را تحریک نمی کند ولی دعوت می کند دعوت کار خیری است دیگر اگر دعوت و وسوسه نباشد که کسی جهاد نمی کند کسی به کمال نمی رسد چرا انسان از فرشته ها بالاتر می رود برای اینکه او وسوسه ای ندارد بله او موجود خیر و خوبی است اما انسان با داشتن مزاحم اگر طیب و طاهر شد از فرشته بالا می رود دیگر، بنابراین فرمود پس عَلَّتْ فَاعِلِيَّ اینها که بت پرستی را توجیه کردند به دو شاهد هر دو بیراهه بود غرض اینها، غایت اینها بود که بت پرستی را با

آن غرض توجیه کردند که «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا * كَلَّا» این چنین نیست این ذلت است بیراهه رفتن ذلت است برخی از مفسران نقل کردند که قرآن کریم از نظر حروف به آیه ی نوزده سوره ی مبارکه ی «کهف» که رسیده بودیم آنجا «وَلْيَتَلَطَّفْ» دارد کسانی که کشف الآیات سابق دارند آن کشف الآیات سابق این «وَلْيَتَلَطَّفْ» را خیلی درشت می نوشت تقریباً نصف یک سطر به همین «وَلْيَتَلَطَّفْ» اختصاص داشت تا جلب توجه بکند که چرا «وَلْيَتَلَطَّفْ» را این قدر بزرگ می نویسند آنجا می نوشتند که این «وَلْيَتَلَطَّفْ» از نظر حروف نصف قرآن است آن بخشهای گذشته و بخشهای آینده به این «وَلْيَتَلَطَّفْ» که برسیم نصف می شود بعضیها که با شماره های دقیق متأخراً حساب کردند گفتند آن به آیه ی همین سوره ی مبارکه ی «کهف» آیه ی ۵۲ و اینها وسط قرآن است خب یک وقت از مرحوم سید حیدر آملی نقل کردیم که مرحوم فیض در وافی همان فرمایش مرحوم سید حیدر را نقل کرده که عدّه ی زیادی سور قرآن، آیات قرآن، کلمات قرآن، جمله های قرآن، حروف قرآن، همه را شمردند که قرآن حالا چند سوره دارد و چندتا آیه دارد خیلی روشن شده بود چندتا کلام دارد، چندتا جمله دارد، چندتا کلمه دارد، چندتا واو دارد، چندتا الف دارد، چندتا دال دارد تا آخر ۲۸ حرف چندتا تشدید دارد، چندتا مد دارد اینها را هم شمردند که هیچ کتابی علی وجه الأرض با او این معامله را نکردند که فلان کتاب را بشمارند حالا ببینند چندتا تشدید دارد، چندتا واو دارد چنین کتابی که هیچ کتابی در عالم مثل او نیست با او هم این کارها را کردند این برای هفتصد، هشتصد سال قبل است حالا البته بعدیها تحقیقات بیشتری کردند آنها گفتند که کلمه ی «کَلَّا» در نیم اول قرآن کریم به کار نرفته بیش از سی بار کلمه ی «کَلَّا» در قرآن کریم آمده ولی همه ی این سی بار در نیمه ی دوم قرآن کریم است. به هر تقدیر فرمود اینها قصد کردند که عزیز باشند و منظور از اینها از عزّت همین «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَیًّا» بود که در آیه ی ۷۴ گذشت زیرا منظورشان آخرت نیست چون منکر آخرت اند و شفاعتی هم که طلب می کردند که «هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۳۸) شفاعت در دنیاست برای همین مال و ولد و تقریب و تقرّبی هم که اینها درخواست می کردند «لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۳۹) برای همین مسائل است که برای عزّت، قرآن فرمود: «کَلَّا» این چنین نیست عزّت از راه دیگر است همینها بالأخره الآن شما در اوایل محلّ بازی هستید بگذارید به آن دقیقه نود برسد روشن بشود که وضع چیست «کَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» همین بتها عبادت همین وثنیها را تکفیر می کنند می گوید باطل است برای اینکه خود آنها بندگان حقّ اند اگر ملائکه را می پرستند که این را تکفیر می کنند، اگر ستاره ها را می پرستند که اینها ساجد و خاضع اند، اگر قدّسین بشر را مثل حضرت عیسی و عذیر و اینها را می پرستند که تکفیر می کنند، اگر جن را هم می پرستند که «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ» (۴۰) جنها هم هستند که الآن اینها را به خطر می اندازند که درباره ی شیطان می فرماید «کَلَّا سَيَكْفُرُونَ» این آلهه به عبادت این كفار «وَيَكُونُونَ» همین آلهه «عَلَيْهِمْ» یعنی علی الوثنیین بر مشرکین «ضِدًّا» اضداد نفرمود برای اینکه یک هدف مشترک، یک کار مشترک دارند قبلاً هم مشابه این درباره ی کلمه ی عدوّ داشتیم که وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) فرمود: «إِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» (۴۱) که اسم «إِنَّ» جمع است خبرش مفرد برای اینکه یک کار می کنند اینجا هم فرمود: «وَيَكُونُونَ» جمع است خبر مفرد «وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» «اضداداً» نفرمود برای اینکه یک کار بکنند. خب، در بخشهایی از قرآن کریم آمده که اینها از یکدیگر تبری دارند یعنی هم عابدها از معبود، هم معبودها از عابد اینها از یکدیگر تبری دارند در سوره ی مبارکه ی «فاطر» آیه ی چهارده به این صورت است آیه ی سیزده و چهارده «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ» فرمود غیر خدا را که شما می خوانید کاری از آنها ساخته نیست اینها به اندازه ی آن پوست نازک روی هسته ی خرما را مالک نیستند برای عرب این شیء به عنوان شیء حقیر مورد مثل بود فرمود چیزی اینها مالک نیستند «إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ» اینها گوش به دعای شما نمی دهند یا این چوبها را می فرماید این اصنام که «أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ» (۴۲) که اینها نمی

فهمند این «لَا يَسْمَعُوا» همان سَمِعَ فیزیکی یعنی اصلاً گوش نمی دهند نمی فهمند که، اگر قدّیسین بشر باشد ملائکه باشد اینها گوش به حرف شما نمی دهند اعتنا نمی کنند یک وقت است ما می گوئیم این نمی شنود مثل اینکه می گوئیم این سنگ نمی شنود یک وقت می گوئیم آقا حرف ما را نمی شنود یعنی اعتنا نمی کند فرمود شما چه کسی را می خواهید پرستید این احجاز و اصنام را که «أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ» اینها که چیز نمی فهمند بخواهید فرشتگان و قدّیسین بشر را پرستید آنها که گوش به حرفتان نمی دهند پس این «لَا يَسْمَعُوا» یا سَمِعَ فیزیکی است یا سَمِعَ به معنای ترتیب اثر دادن.

ص: ۳۱۷

- ۱- (۱). سوره ی زخرف، آیه ی ۲۳.
- ۲- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۰.
- ۳- (۳). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۸.
- ۴- (۴). سوره ی یونس، آیه ی ۹۹.
- ۵- (۵). سوره ی بقره، آیه ی ۲۰.
- ۶- (۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶.
- ۷- (۷). سوره ی کهف، آیه ی ۲۹.
- ۸- (۸). سوره ی انسان، آیه ی ۳.
- ۹- (۹). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی مائده، آیه ی ۶.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۸.
- ۱۲- (۱۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۰.
- ۱۳- (۱۳). سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.
- ۱۴- (۱۴). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۳۷.
- ۱۵- (۱۵). سوره ی ق، آیه ی ۳.
- ۱۶- (۱۶). سوره ی کهف، آیه ی ۱۰۳.
- ۱۷- (۱۷). سوره ی سبأ، آیه ی ۱۹.
- ۱۸- (۱۸). سوره ی سبأ، آیه ی ۷.
- ۱۹- (۱۹). سوره ی ق، آیه ی ۳.
- ۲۰- (۲۰). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۲۱- (۲۱). سوره ی زمر، آیه ی ۳.
- ۲۲- (۲۲). سوره ی ص، آیه ی ۲۷.
- ۲۳- (۲۳). سوره ی احقاف، آیه ی ۳.
- ۲۴- (۲۴). سوره ی منافقون، آیه ی ۸.

- ۲۵- (۲۵). سوره ی یوسف، آیه ی ۶۴.
- ۲۶- (۲۶). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.
- ۲۷- (۲۷). سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.
- ۲۸- (۲۸). سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۸.
- ۲۹- (۲۹). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.
- ۳۰- (۳۰). سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.
- ۳۱- (۳۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.
- ۳۲- (۳۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۶۵.
- ۳۳- (۳۳). سوره ی انعام، آیه ی ۴۳.
- ۳۴- (۳۴). سوره ی انعام، آیه ی ۴۲.
- ۳۵- (۳۵). سوره ی انعام، آیه ی ۴۴.
- ۳۶- (۳۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.
- ۳۷- (۳۷). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.
- ۳۸- (۳۸). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۳۹- (۳۹). سوره ی زمر، آیه ی ۳.
- ۴۰- (۴۰). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.
- ۴۱- (۴۱). سوره ی شعراء، آیه ی ۷۷.
- ۴۲- (۴۲). سوره ی صافات، آیه ی ۹۵.

درباره ی این بتها فرمود: «وَلَوْ سَـّـِـجَعُوا» که این سمع فیزیکی است اگر هم بشنوند کاری از آنها ساخته نیست «وَلَوْ سَـّـِـجَعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ» (۱) در روز قیامت می گویند شما کارِ باطل کردید چون قیامت همه ی اینها حرف می زنند منتها امروز هم حرف می زنند اگر کسی اهل سمع باشد حرف اینها را گوش می دهد اگر کسی اهل بصر باشد وضع اینها را می بیند اینکه فرمود: «أَلَمْ تَرَ» «أَلَمْ» یعنی مسئله بین الرشد است منتها حالا شما چشمتان را بستید و گرنه اگر بصیر بودید می دیدید قیامت ظرف ظهور این معارف است نه ظرف حدوث، اگر گفته شد قیامت «لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً» (۲) معنایش این نیست که امروز «تملک» فردا «لا- تملک» اگر گفته شد «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» معنایش این نیست که در دنیا غیر الله است و در آخرت الله خیر، در دنیا هم الله است در آخرت هم الله منتها در دنیا خلیها نمی فهمند در آخرت که ظرف ظهور حقایق است می فهمند این طور نیست که حالا امروز واقعاً غیر خدا مالک باشند فردا فقط خدا مالک باشد که «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» یعنی این حقیقت در قیامت ظهور می کند نه حدوث الآن هم همین طور است «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، (۳) «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» اگر «الیه أزمه الأمور» است همین طور است دیگر منتها او مدبّر است دارد می گرداند فرمود اینها خیال می کنند که بت پرستی در آن عزّت است در حالی که همین مایه ذلّت است و در قیامت این ظهور می کند نه اینکه حادث بشود. در سوره ی مبارکه ی «انعام» هم مشابه این گذشت وقتی که قیامت شد عابد از معبود جدا معبود از عابد جدا، معبود از عابد جدا در سوره ی مبارکه ی «فاطر» همین آیه بود که خواندیم اما عابد از معبود جدا باز هم اشاره شده بود قبلاً آیه ی ۲۲ و ۲۳ سوره ی

مبارکه ی «انعام» این بود «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» کجاست، شرکایان کجا هستند شما فکر می کردید که کاری از آنها ساخته است کجا، کارشان کجاست «ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» آنجا هم دروغ می گویند یعنی دروغشان ظهور می کند می گویند ما مشرک نبودیم اینها را نمی پرستیدیم پس معبود از عابد تبری می کند عابد هم از معبود تبری می کند در آیه ی محل بحث هم ذات اقدس الهی فرمود کمی صبر بکن معلوم می شود که اینها از یکدیگر تبری می کنند «وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ صِدًّا» به چه دلیل ضد است برای اینکه الآن دارند علیه خودشان قیام می کنند آنکه به سود اینهاست توحید است و عبادت خدا، آنکه به زیان اینهاست سم مهلک است شرک است و بت پرستی و همین شیطان اینها را به شرک و بت پرستی دعوت می کند «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا» اینجا اسم ظاهر آوردند برای اینکه سند حکم معلوم بشود و گرنه آنجا دوتا ضمیر بود ضمیر جمع بود این ضمیر سوم هم باید ضمیر جمع باشد یعنی «كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» یک، «وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ» دو، که این مرجع ضمیرها آن کفار است سومی هم باید این چنین می فرمود: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَيْهِمْ» اما اینجا اسم ظاهر آورده که هم آنها را هم دیگران را شامل بشود یک و هم علت ارسال هم مشخص بشود معلوم بشود دو، از شیطان به عنوان اینکه این دارد مأموریت ما را انجام می دهد چیزی در عالم نیست مگر اینکه مأمور الهی است فرمود: «أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ» (۴) آنجا هم که سونامی است یا تسونامی است باز هم رسالت الهی است این چنین نیست که حالا طوفان خودبه خود پیدا بشود، باد خودبه خود پیدا بشود، دریا خودبه خود موج داشته باشد همه ی اینها در تسخیر الهی اند فرمود: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ» خب اگر این گیاهان تلقیح نشوند که بار نمی دهند اگر ابرها هم تلقیح نشوند که بارور نمی شود فرمود ما این بادها را فرستادیم برای تلقیح، بخشی برای تلقیح این خوشه ها و شاخه های درختان از طرفی هم خود ابرها باید باردار بشوند مگر هر ابری مادر است چه اینکه هر خوشه و شاخه ای هم مادر نیست تا بچه داشته باشد آنجا رسالت الهی را دارند انجام می دهند فرمود این هم رسالت ما را انجام می دهد این چنین نیست که شیطان بدون اذن ما کاری را انجام بدهد ما دوتا اذن به او دادیم یک اذن وسوسه که وسوسه از بهترین نعمتهای الهی است در عالم، وسوسه دعوت نامه ای است برای اینکه انسان بخواهد به جهاد برسد تهذیب نفس بکند یک آدم کور اگر بگوید من نامحرم را ندیدم که به مقامی نمی رسد که، یک آدم کر بگوید اگر من آهنگ حرام گوش ندادم یا غیبت گوش ندادم که به کمال نمی رسد که اگر کسی امکان داشته باشد در حد وسوسه بعد با او مبارزه کند «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا» (۵) به کمال می رسد پس وسوسه از بهترین نعمتهای الهی است و اگر آن نبود کسی کامل نمی شد در حد وسوسه، البته چندین برابر وسوسه راه خیر است که به ما نشان دادند اگر کسی با داشتن همه ی آن راههای خیر بیراهه رفت، کج راهه رفت، چندین بار انبیا و اولیا به دنبالش رفتند بیا برگرد برنگشت در این مقطع خدا می فرماید ما شیطان را بر او مسلط می کنیم و او این را تهییج می کند، تحریک می کند «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا» پس «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» شما خیلی تمام نشد دنیا که.

ص: ۳۱۸

۱- (۴۳). سوره ی فاطر، آیه ی ۱۴.

۲- (۴۴). سوره ی انفطار، آیه ی ۱۹.

۳- (۴۵). سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.

۴- (۴۶). سوره ی حجر، آیه ی ۲۲.

پرسش: خب اگر شیطان مأمور خداست گناهی بر او مترتب نیست.

پاسخ: چرا دیگر، مأمور بود سجده کند مأمور بود اطاعت کند مأمور بود مثل فرشته های دیگر مطیع باشد این گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۱) گناه شیطان گذشته از اینکه معصیت کرد معصیت کبیره، مُستکبر بود که این بدترین کفر است یک وقت است کسی _ معاذ الله _ نماز نمی خواند خب بالآخره معصیت کبیره است.

پرسش: پس یک معصیت کرده در عدم اجرای امر خداوند؟

پاسخ: الآن هم باقی است دیگر الآن هم اگر توبه بکند برمی گردد این «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» برای همیشه هست هر کس گفت من از او بهترم این تریون شیطان را دارد الآن هم اگر شیطان برگردد خدا قبول می کند.

پرسش: نه، اینکه فرمود: «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ»...

پاسخ: بله، آن وقت ملائکه هم همین طورند ملائکه عذاب هم همین طورند درباره ی ملائکه عذاب که مسئولان جهنم اند این ملائکه (عليهم الصلاه و عليهم السلام) همینها را فرمود: «عَلَيْهَا مَلَائِكَةُ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۲) مگر آنها که مسئول سوخت و سوز جهنم اند ملائکه نیستند مرحوم سید رضی از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه نقل می کند که آنجا دیگر هیزم جدید نمی آورند برای اشتعال در قرآن آمده «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (۳) تا این آتش می رود کمی افسرده بشود ما مشتعلش می کنیم اما چطور مشتعلش می کنیم در نهج البلاغه دارد که همین که این ملائکه ها غضب می کنند این شعله بالا می آید خب اینها مأموران الهی اند دیگر، اگر خدای سبحان کسی را خواست به وسیله ی مأمورش بگیرد که آن مأمور کار بدی نمی کند که الآن هم اگر شیطان برگردد خدا قبول می کند منتها شیطان استکبارش مانع است نه معصیت کبیره اش ترک نماز معصیت کبیره است راه برای درمانش هست اما خودخواهی راه برای درمان ندارد «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (۴) در برابر خدا خب این دیگر خدای سبحان با او گفتگو کرده چرا اطاعت نکردی گفت به نظر جنابعالی باید این کار را بکنی ولی به نظر من نه، خب این دیگر قابل بخشش نیست این کفر عادی نیست این معصیت عادی نیست این در برابر خدا ایستادن است این از هر ارتدادی بالاتر است این از هر کفری بالاتر است.

ص: ۳۱۹

۱- (۴۸). سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۲- (۴۹). سوره ی تحریم، آیه ی ۶.

۳- (۵۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.

۴- (۵۱). سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

پرسش: آن وقت «لَاغَوَيْنَهُم» (۱) اش دیگر گناه نیست؟ چون ارسال است.

پاسخ: چرا، در حدّ وسوسه است وسوسه گناه نیست آن کاری که خودش بیراهه می رود اینها هم بیراهه می رود خود سگ این طور نیست که حالا- در نظام تکوین این سگ معلّم کارِ خلاف نمی کند اما گاز گرفتن چیز بدی است دیگر اما ذات اقدس الهی می فرماید اینکه دارد می گیرد در نظام تکوین تابع ماست نظام تشریع بیراهه می رود درباره ی سحر هم همین را فرمود در سوره ی مبارکه ی «بقره» سحر از معاصی کبیره است حتی ساحر محکوم به قتل است و مانند آن، اما این کسی که خدا فرمود ما بین زن و شوهر اُلفت برقرار کردیم «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (۲) این کار ماست در نظام تکوین این ساحر می آید «يَفْرَقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ» (۳) بین زن و شوهر اختلاف می اندازد این مثل سمّ است دیگر اما فرمود: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» این طور نیست که در نظام تشریع شارع مقدس تحریم کرده اذن نداده سنگین ترین حکم را برای ساحر تولید کرده این برای نظام تشریع، اما در نظام تکوین آیا _ معاذ الله _ این بر خلاف اراده و قدرت الهی دارد کار می کند یا «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» چیزی در نظام تکوین در برابر قدرت قاهره ی حق که نیست. به هر تقدیر فرمود ما این را فرستادیم خب شما یک عدّه زیادشان جنها را می پرستند «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ» (۴) شیطان هم که «مِنَ الْجِنَّ» است همین معبود این عابدان خودش را به خطر می اندازد حالا اگر درباره ی دیگر عبادان تردیدی بود درباره ی اینکه تردیدی نیست فرمود: «وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» الیوم هم ضِدّند این «سَيَكْفُرُونَ» یعنی ظهور ضِدّیت در قیامت است و گر نه الآن ضِدّند.

ص: ۳۲۰

۱- (۵۲). سوره ی ص، آیه ی ۸۲.

۲- (۵۳). سوره ی روم، آیه ی ۲۱.

۳- (۵۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۲.

۴- (۵۵). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.

پرسش: حاج آقا این سری از روایات که می گوید بعد از ظهور حضرت حجت (عج) .. ادامه پیدا می کند اگر شیطانی نباشد و سوسه ای نباشد.

پاسخ: چون دیگر عالم منقرض می شود دیگر.

پرسش: کمال فرق می کند.

پاسخ: بله دیگر عالم منقرض می شود بساط قیامت، وجود مبارک حضرت جزء اشراط الساعه است دیگر بعد کم بساط دنیا برچیده می شود و ذات اقدس الهی هم به او تا روز قیامت را وعده نداد او گفت «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» (۱) فرمود: «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (۲) وجود مبارک حضرت که ظهور کردند و یک مقدار اوضاع گذشت حضور حضرت جزء اشراط الساعه است دیگر بعد مسئله قیامت قیام می کند.

پرسش: پس رجعت چه؟

پاسخ: همان است دیگر در زمان وجود مبارک حضرت رجعت می آید دیگر حالا یا قدری زودتر، قدری دنبال تر در همان محدوده است رجعت بزرگان، ظهور مبارک حضرت وقتی این صحنه این مقطع تاریخی به پایان رسید خیلی هم شاید طول نکشد یعنی نسبت به کل جریان آن وقت قیامت قیام می کند دیگر.

پرسش: کمال باید منتفی بشود که و سوسه فرمودید.

پاسخ: قیامت دیگر، وقتی آمد قیامت که ظرف کمال نیست که کمال در دنیا است دیگر قیامت طبق بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که همین بیان را وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه بیان کرد فرمود: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ» (۳) در قیامت دیگر کسی کاری انجام بدهد عبادتی بکند ایمانی بیاورد و کامل بشود که نیست آن روز، روز نتیجه و حساب است فرمود: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَسَّوْهُمْ أَزًّا» پس «فَلَا تَعْجَلْ» عجله نکن ما حالا روز شماریم، روز شمار نزد ماست «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا».

ص: ۳۲۱

۱- (۵۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۸۴.

۲- (۵۷). سوره ی ص، آیه ی ۸۱.

۳- (۵۸). نهج البلاغه، خطبه ی ۴۲.

Your browser does not support the audio tag

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲) أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً» [قرآن ۸۶] «لَّا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و مطالب محوری سور مکی اصول اعتقادی بود یعنی توحید و وحی و نبوت و بخشی از خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق نه جزئیات آنها در این سوره گاهی از توحید، گاهی از وحی و نبوت و گاهی از معاد سخن به میان می آید. در جریان بت پرستی به دو مطلب اشاره فرمود یکی اینکه شرک باطل است و دیگری اینکه اینها بت را و شرک و بت پرستی را برای اینکه عزیز باشند اتخاذ کردند یک راه مبدأ فاعلی است که چرا این کار را کردند دو دلیل بود که در بحث دیروز گذشت توده ی بت پرستها بر اساس تقلید و محققان آنها بر اساس خلط بین مشیت تکوینی و مشیت تشریعی گفتند «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ» (۱) اما غایت و هدف بت پرستی چیست؟ هدف بت پرستی این است که اینها عزیز باشند برای اینکه این بتها را دارای سیمت می پنداشتند می گفتند اینها شفیع اند و مقرب اند «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۲) و همچنین «هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۳) این یک، و منظورشان از تقرب و شفاعت هم مسائل رفاهی دنیا بود نه آخرت زیرا اینها به قیامت و بهشت و جهنم و عذاب و کیفر و پاداش دو دوزخ معتقد نبودند تا اینکه شفیع یوم القیامه طلب بکنند این دو، پس اینها که شفیع می خواستند یعنی این بتها برای ما نزد خدا شفاعت کنند که مال ما زیاد بشود، قدرت ما زیاد بشود، فرزندان ما زیاد بشود ما بشویم عزیز لذا فرمود: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» آن گاه فرمود: «كَلَّا» این کلمه ی «كَلَّا» گاهی آغاز سخن است به منزله ی «إِنَّ» و «أَنَّ» و تحقیق است گاهی هم مربوط به گذشته است که ابطال گذشته را تفهیم می کند آنجا که مربوط به ابطال گذشته است نظیر آنچه در همین سوره چندجا قرائت شد آنجا که مربوط به آغاز مطلب است در سوره ی مبارکه ی «علق» که دارد «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (۴) در آیه ی ششم دارد «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ * كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِئٌ» (۵) این برای نفی گذشته نیست این به منزله ی «إِنَّ» است به منزله ی «أَنَّ» است یعنی تحقیقا این چنین است انسان وقتی قدرت پیدا کرد طغیان پیدا می کند مگر اوحدی از انسانها پس «كَلَّا» گاهی به منزله ی «إِنَّ» و «أَنَّ» و امثال ذلك است که آغاز مطلب است برای تحقیق مطلبی است که در پی می آید گاهی هم برای نفی مطلب گذشته است آیه محل بحث که دارد «كَلَّا» این برای نفی مطلب گذشته است «كَلَّا» این چنین نیست برای اینکه امروز که دنیاست حق و باطل مشوب است برای امتحان، فردا که روز حقیقت است حق ظاهر می شود معلوم می شود که عابد از معبود تبری می کند، معبود از عابد تبری می کند همین بتها ضد آنها خواهند بود و همین بت پرستی علیه اینها خواهد بود بعد خطاب را متوجه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می کند می فرماید مگر تو نمی بینی که الآن چگونه شیطان اینها را تحریک کرده، تهییج کرده این نصیب هر کس نیست می فرماید این حرف، حرف باطل است دیگران تا ن_مُردند نمی بینند تو ن_مُرده می بینی کسی هم که مثل توست چون به موت ارادی راه یافت می بیند که الآن شیطان دارد اینها را می گزد کسی که در محضر

وجود مبارک حضرت امیر آن حرف را زد برابر آنچه سید رضی (رضوان الله علیه) در نهج البلاغه نقل کرد وجود مبارک حضرت امیر فرمود شیطان در دهنش دَمید تو تریون شیطانی حرف شیطان را داری می زنی که «نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ» (۶) خب، فرمود: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْزُهُمْ أَزًّا» که در بحث دیروز اشاره شد اگر اینجا به ضمیر اکتفا می کرد می فرمود «علیهم» کافی بود برای اینکه دو بار با ضمیر، جمع مذکر سالم مطلب را گذرانند اینجا هم مناسب بود ضمیر جمع مذکر بیاورد اما اسم ظاهر آورده برای دو نکته یکی اینکه سبب ذکر بشود دوم اینکه اختصاصی به آنها ندارد همه ی کفار گرفتار چنین وضعی اند اما چون این ارسال، ارسال تکوینی است مأموریت، مأموریت تکوینی است سخن از اجر و پاداش نیست آن مأموریت تشریعی است که اگر کسی امر خدا را اطاعت کرده پاداش دارد اما امر تکوینی با پاداش همراه نیست شما ببینید این امر تکوینی را خدای سبحان نسبت به ابر گفته، نسبت به باران گفته فرمود: «وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا» (۷) یک، «أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ» (۸) دو، «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» (۹) سه، همه ی اینها رسالت الهی، مأموریت الهی، فرمان الهی را دارند اطاعت می کنند یعنی در نظام تکوین همه در تحت تدبیر رب العالمین اند بنابراین امر، امر تکوینی است نه امر تشریعی تا اجر را به همراه داشته باشد و هر چه در جهان هستی راه دارد مأموران الهی اند که با تدبیر مدبرات دارند کار می کنند خب، فرمود: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْزُهُمْ أَزًّا» بعد فرمود: «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» حالا اینجا که بیراهه می روند کفر می ورزند نگو چرا خدا زود نمی گیرد چون اگر خدا زود کسی را کیفر بکند که می شود نظام، نظام جبر فرمود: «أَمْهَلُهُمْ رُؤُودًا» (۱۰) مختصری اینها را مهلت بدهیم صد سال، نود سال نسبت به ابدیک لحظه است قابل اندازه گیری نیست فرمود: «أَمْهَلُهُمْ رُؤُودًا» مختصری چند روزی به اینها مهلت بدهید تا اینکه «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (۱۱).

ص: ۳۲۲

- ۱- (۱). سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۸.
- ۲- (۲). سوره ی زمر، آیه ی ۳.
- ۳- (۳). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۴- (۴). سوره ی علق، آیه ی ۱.
- ۵- (۵). سوره ی علق، آیات ۵ و ۶.
- ۶- (۶). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.
- ۷- (۷). سوره ی انعام، آیه ی ۶.
- ۸- (۸). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۳۳.
- ۹- (۹). سوره ی حجر، آیه ی ۲۲.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی طارق، آیه ی ۱۷.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

پرسش: «أَلَمْ تَرَ» مگر دلیل برای «سَيَكْفُرُونَ» نیست؟

پاسخ: برای مجموع می تواند باشد نه.

پرسش: برای مجموع هم باشد اینجا استدلال به اخص برای ادعای اعم نیست؟

پاسخ: نه، چون وقتی پیغمبر این را بفهمد اوحدی هم به تبع پیغمبر می فهمند دیگران می فهمند مشکل برای خودشان است وقتی «كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۱) آن وقت می فهمند می بینند.

پرسش: اخص بودن از جهت این است که آن آلهه اعم از بتها و شیاطین بوده ولی استدلالی که شده فقط به شیاطین شده.

پاسخ: بله دیگر، این یک نمونه از آنهاست این شیاطین هم آنها را به خودشان دعوت می کنند هم آنها را به آلهه ی دیگر در قیامت آن آلهه ی راستین می گویند خدایا! «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ» (۲) ما که تبری کرده بودیم ما که در دنیا گفتیم برده و بنده ی تویم یک، خودمان هم اینها را به توحید دعوت کرده بودیم دو، پس ما اهل این نبودیم که مردم را به خود دعوت کنیم «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» (۳) کذا و کذا، اینها حرف شیطان را گوش می دادند ما هر چه می گفتیم ما معبود نیستیم ما عبدیم اینها قبول نمی کردند لذا در قیامت فرشته ها و قدیسین بشر مثل عیسی (سلام الله علیه)، عزیر (علیه السلام) همه ی اینها می گویند که خدایا این «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ» حرف ما را گوش نمی دادند. خب، اما این شیاطین هم اینها را به خودشان دعوت می کردند هم به آلهه ی دیگر. فرمود عجله نکن «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُهُمْ عَذَابًا» ما شماره ای داریم هم شماره ی نفس هم شماره ی روز برای هر کسی اجل مقدری است «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۴) مستحضرید «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ» معنا دارد اما «لَا يَسْتَقْدِمُونَ» یعنی چه؟ فرمود وقتی مرگ ایشان رسید جلو و دنبال ندارد این یعنی چه؟ تأخیر ندارد معنایش را می فهمیم اما تقدیم ندارد یعنی چه؟ وقتی فرصت مرگ نرسید زمان مرگ نرسید اینها نمی بینند یعنی چه؟ می خواهد بفرماید همان طوری که قبل از فرصت کسی بخواهد بمیرد مستحیل است با رسیدن فرصت کسی یک لحظه بخواهد تأخیر بیندازد مستحیل است این دومی هم مثل اولی است اولی شما می گوید معقول نیست می گویم حق با شماست معقول نیست دومی هم معقول نیست «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»، «لَا يَسْتَقْدِمُونَ» یعنی چه؟ یعنی محال است، اگر فرصت مرگ هنوز نرسید هنوز شخص عمرش باقی است مُردنش محال است دیگر می فرماید وقتی هم که فرصت مرگ رسید یک لحظه بخواهد تأخیر بیندازد مثل این است دومی مثل اولی است اولی محال است دومی هم محال است چرا، برای اینکه اگر چیزی نظام علی و معلولی دارد «الشیء ما لم یَجِبْ لِم یوجد و الشیء» هم «لا لم یمتنع لم یُعَدَم» تا سبب نرسد شیء مستحیل الوقوع است وقتی سبب رسید شیء مستحیل التأخر است همان طوری که تقدیم مستحیل است تأخیر هم مستحیل است «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» فرمود ما شماره داریم برای اینها «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ» این بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است هر نفسی که انسان می کشد یک خطوه، یک گام، گام غیر از قدم است از آنجا که پایان مسح است تا رئوس الأنامل را می گویند قدم اما بین این قدم و بین آن قدم که انسان راه می رود این را می گویند خطوه این را می گویند گام آنجایی که کعب است تا انامل این را می گویند قدم، اگر کسی راه می رود یک قدم آنجا گذاشت یک قدم جلو، بین قدمین را می گویند خطوه می گویند گام فرمود: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ» (۵) هر نفسی که انسان برمی آورد یک گام نه یک قدم، یک گام به مرگ نزدیک تر می شود فرمود همه ی این شماره ها برای ما مشخص است قرطبی در جامع از بعضیها نقل کردند که انسان در شبانه روز مثلاً ۲۴ هزار بار نفس می کشد حالا یا

دقیق یا غیر دقیق اینها این حساب را داشتند شماره های انفاس ما معلوم است روزهایی هم که نفس می کشیم شبهایی هم که نفس می کشیم عددش معلوم است ذات اقدس الهی به رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود اینها شماره ای دارند این شماره تمام شد می آیند نزد ما دیگر ما منتظریم اینها شماره هایشان تمام بشود عِدَّ بدون مد است ما دیگر امتداد نمی دهیم این آقا باید چند هزار نفس بکشد دیگر بعد تمديد نمی کنیم غالب مفسرین به این نکته عنایت کردند این عَدَّ بلا مد است یعنی دیگر تمديد نیست نظیر فرصتهای دیگر نیست که می گویند یک هفته تمديد شده اگر «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا» یعنی همین روز عمرش مشخص است نفسهایش هم مشخص است چند روز عمر می کند چند ساعت عمر می کند چندتا نفس باید بکشد همه ی اینها شماره دارد و شماره های اینها هم مشخص است بعد هم تمديد نمی کنیم «إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا».

ص: ۳۲۳

- ۱- (۱۲). سوره ی ق، آیه ی ۲۲.
- ۲- (۱۳). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.
- ۳- (۱۴). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.
- ۴- (۱۵). سوره ی نحل، آیه ی ۶۱.
- ۵- (۱۶). نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

پرسش: این «ما» موصوله نیست استاد؟ یعنی آن نَفْسَهایی که می کشید.

پاسخ: نه، حصر است دیگر. خب، چه موقع این عمل می شود چه روزی، چه موقع این شماره تمام می شود و شما تمديد نمی کنید؟ روزی که يك عده سواره می آیند يك عده پیاده، يك عده سواره می آیند يك عده پیاده حالا نگاه کنید «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» اینجا با متكلم مع الغير خودش عهده دار شد فرمود ما این کار را می کنیم متقیان را ما محشور می کنیم وَفْد هم به رُكبان می گویند به سواره ها می گویند نه تك سوار این دو نکته چند آیه بود قبلاً خواندیم یکی از آن آیات همین آیه ی ۹۵ سوره ی مبارکه ی «مریم» است که در پیش داریم که فرمود: «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» همه تك می آیند در قیامت زندگی جمعی است نه اجتماعی برابر سوره ی مبارکه ی «واقعہ» «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (۱) اما «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» هیچ کس از دیگری خبر ندارد همه در ساهره ی قیامت حاضرند جمع اند اما کسی مشکل دیگری را حل نمی کند «لِكُلِّ امْرٍئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (۲) هر کسی کار خودش را دارد «لا- يَنْفَعُ وَلَا يَضُرُّ» پس زندگی در صحنه ی قیامت به نحو جمع است نه به نحو اجتماع لذا فرمود: «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» قبیله و عشیره و اینها در آن نیست اما وقتی درباره ی متقین سخن می گوید می فرماید متقین با موکب همایونی می آیند نه با هم مثلاً مرحوم آقای حائری با وَفْد می آید وفد یعنی هیئت آن هم هیئت سواره می گویند موکب همایونی آقای حائری مؤسس حوزه می آید، موکب همایونی آقای بروجردی می آید، موکب همایونی امام می آید يك نفر است اما موکب دارد فرشتگانی از جلو، فرشتگانی از پشت سر، يك عده استقبال يك عده بدرقه هم شیعہ ها از حضرت امیر نقل کردند هم سَنِيهَا فخررازی از حضرت امیر نقل کرده که حضرت امیر (سلام الله علیه) از پیغمبر (عليهم الصلاه و عليهم السلام) نقل کردند که فرشتگانی با مرکبهای سفید به استقبال متقین همین که از قبر برخاست می روند عده ای هم بدرقه می کنند پس يك نفر با موکب همایونی می آید نه اینکه متقین را ما با هم به صورت موکب جمع می کنیم این با آن آیاتی که دارد «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» هماهنگ نیست هر کسی تنها می آید منتها بسی پیاده می آیند بسی سواره می آیند، بسی يك نفر دارند بسی بی استقبال و بی بدرقه می آیند، بعضی با استقبال و با بدرقه می آیند «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ». خب، وَفْد هم مفرد نیست یعنی به يك نفر بگویند وفد به هیئت سواره می گویند به رُكبان می گویند وفد نه به پیاده نه به يك نفر.

ص: ۳۲۴

۱- (۱۷). سوره ی واقعہ، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۱۸). سوره ی عبس، آیه ی ۳۷.

پرسش: متّقین جمع است.

پاسخ: بله، متّقین جمع است ولی برابر آیات فراوانی که قبلاً گذشت و در همین سوره ی «مریم» خواهد آمد هر کسی در قیامت تنها می آید با قبیله و عشیره و اصناف که نمی آیند که «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» در چند آیه ای که قبلاً هم خواندیم فرمود: «وَيَأْتِيَنَا فَرْدًا» هر کسی تنها می آید دیگر با قبیله و عشیره و شاگرد و استاد که نمی آید که.

پرسش: ممکن است متّقین تخصیص بخورد.

پاسخ: نه، آن لسان آن آیات آبی از تخصیص است هر کسی تنها می آید و اما اینکه می آید باید روایات اینها را مشخص کند دیگر هم فخر رازی از وجود مبارک حضرت امیر نقل کرده هم در تفسیر کنزالدقائق که مرکبهای سفیدی به وسیله ی فرشتگانی به استقبال این متّقی که از قبر برخاست می روند عده ای بدرقه می کنند عده ای هم به استقبال می روند این می شود موکب همایونی شیخ انصاری «طوبی له و حسن مآب».

پرسش: استاد غایت آیه های قبل که راجع به کفار است چرا راجع به متّقین آمده.

پاسخ: نه، می فرماید چون معمولاً تبشیر و انذار با هم است خب چه موقع شما نفس اینها را تمام می کنی چه موقع به کیفر اینها می رسی چه موقع روشن می شود «سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» فلان، این روز، روزی که متّقین در بهشت اند کفار در جهنم دارد وضع قیامت را شرح می کند خب، چه اینکه «نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ» الآن هم در پیش است.

پرسش: «يَوْمَ نَحْشُرُ» که متعلّق به «لَا يَمْلِكُونَ» آیات قبل است «لا يملكون الشافعه يوم نحشرهم»

پاسخ: نه، وقتی که به قبل مرتبط باشد چرا به بعد بزنیم وقتی که به قبر مرتبط شد یک واسطه العقد است یک حلقه ی ارتباطی است که گذشته را به آینده مرتبط می کند چه موقع نفس اینها را می گیری، چه موقع «سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ كُفْرًا» چه موقع معلوم می شود اینها ضدّ اینها هستند قیامت، که در قیامت متّقین را با وفد، مجرمین را با این وضع محشور می کنیم و چون در قیامت مجرمین همه ی آنها یکسان نیستند برخی از شفاعت بهره مندند مبادا اینها خیال بکنند شفاعت نصیب اینها می شود شفاعت برای گروه خاص است خب.

پرسش: يوم القيامة با يوم الحشر فرق نمی کند.

پاسخ: نه، اسامی گوناگون برای قیامت هست که هر کدام به مناسبتی حشر یعنی جمع، قیامت چون «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱) روز قیامت یعنی روزی است که می ایستند در پیشگاه ذات اقدس الهی از قبر برمی خیزند و «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» (۲) حساب قائم است، حساب گر قائم است، حساب شونده قائم است از این جهت گفته می شود قیامت، حشر هست، ساهره هست و امثال ذلك.

پرسش: در روایت است که امام حسن مجتبی و محمد بن ابوبکر اینها با هم وارد بهشت می شوند، امام حسین، ائمه هر کسی با امام خودش وارد محشر می شود.

پاسخ: هر کسی با امام خودش دعوت می شود «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (۳) اما زندگی آنجا زندگی اجتماعی نیست که کسی از دیگری کمک بگیرد ولی وقتی حسابها مشخص شد فرمود ما برای اینکه رفاه عده ای، لذت عده ای، نشاط عده ای، به اصطلاح بسط عده ای بیشتر بشود فرزندان اینها را هم در بهشت کنار اینها می آوریم «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» (۴) آدم دلش می خواهد کسانی که «انقضی عنه المبدأ» در دنیا بچه های او بودند کنار او جمع بشوند فرمود برای رفاه بیشتر و لذت بیشتر گروهی از مؤمنان ما در بهشت بچه های اینها را به اینها ملحق می کنیم.

پرسش: نسب چه می شود.

پاسخ: بله، نسب و حصب در قیامت به استثنای آنچه مربوط به اهل بیت است قطع است چون همه شان از خاک برمی خیزند دیگر، اگر همه از خاک برمی خیزند دیگر والد و ولد نیست لکن نشاط یک عده در این است که آنهایی که اهل ایمان اند فرزندان اینها هم به هم ملحق بشود و گرنه اکثری مردم هر کسی از زن و بچه اش فرار می کند «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» (۵) «وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ» (۶) چون می داند اینها دشمنان او بودند برای اینها زحمت کشیده و خودش را دارد می سوزاند.

ص: ۳۲۶

۱- (۱۹). سوره ی مطففین، آیه ی ۶.

۲- (۲۰). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۱.

۳- (۲۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

۴- (۲۲). سوره ی طور، آیه ی ۲۱.

۵- (۲۳). سوره ی عبس، آیات ۳۴ _ ۳۶.

۶- (۲۴). سوره ی معارج، آیه ی ۱۳.

پرسش: حاج آقا «أَهْلُهُ مَسْرُورًا» (۱) دارد.

پاسخ: بله دیگر، این حالا یا آنجا اهل قیامت است یا اهلی که «انقضی عنه المبدأ» چون اینها در قیامت در بهشت کنار هم اند بعد از اینکه حسابها تسویه شد اینها تفاکه دارند، تسائل دارند، بهشتیها برخوردارند اما در صحنه ی قیامت «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (۲) هر کسی سؤال خودش را باید جواب بدهد مشکل خودش را باید حل کند وقتی این سؤالات تمام شد وارد بهشت شدند آن وقت «فَاَكْهُون»، (۳) «يَتَسَاءَلُونَ»، (۴) «عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» (۵) روبه روی هم اند لذت می برند گفتگو می کنند این چنین.

پرسش: حاج آقا اگر فرار کردن و تنها ماندن سخت باشد برای اینها پس باید علقه ای بین اینها باشد در قیامت.

پاسخ: چون اینها باعث شدند که این آتش بسوزد چون برای بچه رفته خودش را آتش زده «إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ» (۶) این برای همین بچه رفته مال حرام جمع کرده خب الان فرار می کند دیگر، خب.

«يَوْمَ نَخْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» پس بنابراین وَفْد به معنی رُکبان است نه راکب.

پرسش: پس «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۷) چه؟

پاسخ: آن «زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» است اما «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ» آن زینت حیات دنیاست برای آخرت که نیست. نه، در سوره ی مبارکه ی «کهف» بحثش گذشت این «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ»، خب.

بنابراین فرمود: «يَوْمَ نَخْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» پس همه ی اینها از نظر بشری یک نفر می آیند «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» یک، بعضیها برای همیشه یک نفرند آدمهای عادی، بعضیها هم با گروهی می آیند که این گروه نمی گذارند او تکان بخورد او را هی می کنند این تعبیر لطیف فخررازی است مشابه این در تعبیرات و فرمایشات مرحوم شیخ طوسی در تبیان هست منتها از این صریح تر فخررازی دارد که قبلاً هم مشابه این گذشت اینکه خدای سبحان می فرماید: «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا» (۸) که در همین آیه است یک وقت است کسی از پشت سر می آید به عنوان بدرقه این برای انسان شریف است یک وقت است کسی از پشت سر می آید به عنوان هی کردن این برای حیوان است دیگر اگر امروز فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۹) فردا این انعام را که بدرقه نمی کنند که هی می کنند دیگر این تعبیر هی برای فخررازی است در تفسیرش مشابه این را مرحوم شیخ طوسی قبل از ایشان گفته بالأخره حیوان را بخواهند جایی ببرند که دیگر با بدرقه نمی برند که سوق هم همین است فرمود: «نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا» یک عده فرشتگان عذاب می فرستیم اینها را هی بکنند منتها این شخص می فهمد که اینهایی که دارند این را هی می کنند به طرف جهنم اینها قبلاً با او بودند برابر آنچه در سوره ی مبارکه ی «ق» آمده که «جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» (۱۰) ناظر به همین بخش است دیگر آیه ی ۲۱ سوره ی مبارکه ی «ق» این است «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ * وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» یا این به همراه آدم است برای هی کردن یا به همراه آدم است برای بدرقه ما اینجا هستیم باید مشخص بکنیم یا هی کننده برای خودمان درست می کنیم _ معاذ الله _ یا بدرقه کننده آن شهید آن که گواه است آن هم با خود ماست دیگر «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» آن وقت

همین کسی که ما او را فرستادیم، درست کردیم سائق است برای ما، شهید است برای ما یا به عنوان بدرقه است یا به عنوان هی داریم هر دو را در سوره ی مبارکه ی «زمر» آنجا به مناسبتی هم قبلاً آیات سوره ی «زمر» خوانده شد آیه ی هفتاد به بعد سوره ی مبارکه ی «زمر» این است «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ * وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا» این را هی می کنند «حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» تا بخش دیگر، اما درباره ی مؤمنین و متّقین آیه ی ۷۳ همان سوره ی مبارکه ی «زمر» این است که «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا» اینها بدرقه کننده دارند آنها هی کننده دارند خب اینجا که جای تقابل هست ذات اقدس الهی نفرمود «نَسُوقُ الْمُتَّقِينَ» فرمود: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ» نه «إِلَى الْجَنَّةِ» آنجا «إِلَى جَهَنَّمَ» است اینجا «إِلَى الرَّحْمَنِ» است اینجا چه کسانی اند، چه گروهی اند، خب هر کسی که «إِلَى الرَّحْمَنِ» محشور نمی شود خیلی از مؤمنین اند که «إِلَى الْجَنَّةِ» محشور می شوند چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «زمر» هم فرمود: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» اینها را به بهشت دعوت می کنند خب آن که «شوقاً الى الجنة» عبادت کرد به بهشت دعوت می کنند آن که «حُبّاً لله» عبادت کرد، «شُكراً لله» عبادت کرد، «وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» عبادت کرد «إِلَى الرَّحْمَنِ» محشور می شود نکته ای که بعضی اهل معرفت گفتند این است که خب خدایی که حاشر است و خدایی که محشورُ اِليه است خدا می فرماید ما متّقین را به الرَّحْمَانِ محشور می کنیم ذات اقدس الهی کما مرّ مراراً که در هیچ مسئله ای، موضوع مسئله نیست او بالاتر از آن است که موضوع مسئله قرار بگیرد همه اش اسمای حسنا ی الهی است کدام اسم است که حاشِر است و کدام اسم است که محشورُ اِليه، محشورُ اِليه مشخص است فرمود ما متّقین را به الرَّحْمَانِ محشور می کنیم خیلی خب که فوق جَنّت است در سوره ی مبارکه ی «حذید» دارد که «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ» (۱۱) خب این رضوان بالاتر از آن مغفرت است دیگر، اگر در آخرت سه طبقه است، سه درجه است، سه مرتبه است، سه گروه اند این گروه سوم که «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۱۲) در بخش دیگر از آیات آمده بالاتر از مغفرت است دیگر خب، «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ» جهنم، «وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ» بهشت، «وَرِضْوَانٌ» اگر متّقین را به الرَّحْمَانِ محشور می کنند او به الرَّحْمَانِ محشور می شود حشر با الرَّحْمَانِ یعنی چه؟ خب حاشِر چه کسی است این شخصی که متّقی بود پروردگار خود را عبادت می کرد در اثر اینکه او آمر بود در اثر اینکه او مُرسِل رسول بود در اثر اینکه او مُنزل کتابها بود او را با این اسامی می شناخت و عبادت می کرد آن مرسل آن مُنزل، آن آمر آن دستور دهنده این شخص مطیع خاصّ خود را به اسم دیگر فرا می خواند این محشور می شود به اسم الرَّحْمَانِ خب حشر در بهشت یک مطلب است حشر با الرَّحْمَانِ مطلب دیگر است یک وقت هم به عرضتان رسید سیدنا الاستاد مرحوم علامه از استادشان مرحوم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی (رضوان الله علیهما) نقل کرد که وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) سالی یک بار برای اهل بهشت تجلّی می کند سالی یک بار حالا ایشان از کجا گرفته نمی دانم، این چنین نیست که حالا هر کسی خواست در دنیا شیعه حضرت بود در آخرت بتواند خدمت حضرت برسد فرمود سالی یک بار برای اهل بهشت تجلّی می کند فرمود ما اینها را با الرَّحْمَانِ محشور می کنیم لذا در تعبیرات دیگر این است که «لَهُمُ الْجَنَّةُ» بهشت برای اینهاست خب اینها که بالاتر از سلمان اند چطور، مرحوم محدّث قمی در سفینه البحار از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل کرد که بهشت مشتاق سلمان است آنجا تعبیر به عشق دارد «إِنَّ الْجَنَّةَ لَا عَشَقَ لِسُلْمَانَ مِّنْ سُلْمَانَ لِلْجَنَّةِ» (۱۳) که کلمه ی عشق را مرحوم محدّث قمی در ذیل این روایت در سفینه البحار نقل کرد خب، بهشت مشتاق اوست چرا، یک بیان نورانی از حضرت امیر در نهج البلاغه هست که هر فاعلی از فعل خودش بالاتر است درست است نماز عمود دین است آن صلاتی که عمود دین است حقیقت صلات است او البته از نمازگزار بالاتر است اما این نمازی که این شخص خاص به نام زید خوانده این زید از این نماز بالاتر

است «فاعل الخیر خیرٌ مِنْه»، «فاعلُ الشرِّ شرٌّ مِنْه» (۱۴) خب این خیر اثر اوست دیگر شأنی از شئون اوست این نماز گزار از این نماز بالاتر است البته حقیقت نماز که ستون دین است از خلیها بالاتر است خب، بهشت محصول کار بهشتیهاست هر محصولی به آن محصلش علاقه مند است هر اثری به مؤثرش مشتاق است لذا آن روایت را مرحوم محدث قمی نقل می کند که بهشت به سلمان عاشق تر از سلمان به بهشت است معلوم می شود حشر اینها بالاتر از بهشت است دیگر لذا فرمود در این قسمت «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» اینها سواره به پیشگاه ذات اقدس الهی می روند با این موکب همایونی

ص: ۳۲۷

- ۱- (۲۵). سوره ی انشقاق، آیه ی ۱۹.
- ۲- (۲۶). سوره ی مریم، آیه ی ۹۵.
- ۳- (۲۷). سوره ی یس، آیه ی ۵۵.
- ۴- (۲۸). سوره ی طور، آیه ی ۲۵.
- ۵- (۲۹). سوره ی صافات، آیه ی ۴۴.
- ۶- (۳۰). سوره ی تغابن، آیه ی ۱۴.
- ۷- (۳۱). سوره ی کهف، آیه ی ۴۶.
- ۸- (۳۲). سوره ی مریم، آیه ی ۹۵.
- ۹- (۳۳). سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.
- ۱۰- (۳۴). سوره ی ق، آیه ی ۲۱.
- ۱۱- (۳۵). سوره ی حدید، آیه ی ۲۰.
- ۱۲- (۳۶). سوره ی توبه، آیه ی ۷۲.
- ۱۳- (۳۷). بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.
- ۱۴- (۳۸). نهج البلاغه، حکمت ۳۲.

بسا امیر که آنجا اسیر خواهد شد بسا اسیر که آنجا امیر خواهد بود

خب، فرمود: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا * يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» (۱) در ذیل آن آیه این قسمت بحث شد که وقتی کسی می خواهد تشنه است وارد چشمه بشود کنار چاه برود آب بگیرد می گویند وارد که در سوره ی مبارکه ی «یوسف» داشت «فَأَرْسَلُوهُمُ وَأَرْدَهُمْ فَأَذَلَّيْ دَلْوَهُ» (۲) آن که می رود به سراغ آب به او می گویند وارد «فَأَرْسَلُوهُمُ وَأَرْدَهُمْ فَأَذَلَّيْ دَلْوَهُ» یا در جریان حضرت موسی (سلام الله علیه) که به مرز مدین رسید «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» (۳) انسان تشنه را می گویند وارد برای اینکه به سراغ آب می رود این هم که فرمود: «نَشْئِقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرَدًا» یعنی عطاشا اینها تشنه وارد جهنم می شوند آبش هم که «يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» (۴) هنوز _ معاذ الله _ به لب نرسیده از شدت حرارت پوست لب می ریزد «يَشْوِي» بریان می کند «يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» خب اینها این طور هستند همین کفار و مشرکین اند «وَنَشْئِقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرَدًا» خب می ماند مسئله شفاعت آنها به برکت شفاعت می خواستند بگویند می گویند شفاعت حق است اما نه برای اینها هم شفیع باید مآذون باشد هم مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (۵) یعنی «إِرتضی الله سبحانه و تعالی؟ دینه» هم مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد هم شفیع باید مآذون باشد کسی مالک شفاعت است که عهدی، اذنی، اجازه ای از طرف ذات اقدس الهی داشته باشد و این بتها و اصنام و اوئان که این چنین نیستند حالا روایتی را شما آقایان تحقیق کنید من فرصت مراجعه به آن منابع اصلی اش را نداشتم مخصوصاً فضلالی قم اگر در محفل حضور دارند این روایت را تحقیق کنند ببینند این درست است این یا درست نیست در کتاب شریف کنزالدقائق ذیل همین سوره ی «مریم» جلد هشتم صفحه ی ۲۶۷ ایشان روایتی را از عیون الأخبار نقل می کند اینکه عرض می کنم بعید است برای اینکه قم که حرم اهل بیت بود از اول تا آخر وقتی اسلام را پذیرفت تشیع را پذیرفت، ولی چون از عیون الأخبار اگر عیون الأخبار هم دارید جلد دوم صفحه ی ۲۸۶ و ۲۸۷ حدیث ششم این را نقل می کند ذیل همین «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ» برای این است که بعضیها این چنین قرائت کردند «يَوْمَ يُحْشَرُ الْمُتَّقُونَ» که مجهول خوانده شد «يَوْمَ يُسَاقُ الْمَجْرَمُونَ» که مجهول خوانده شد این قرائتی است حالا منظور آن قرائت نیست منظور این قصه است که ایشان نقل می کنند از عیون الأخبار نقل کرد که «حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمَعَاذِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَكَمِيُّ الْحَاكِمُ بَنُو قَانٍ قَالَ خَرَجَ عَلَيْنَا رَجُلَانِ مِنَ الرِّيِّ بِرِسَالِهِ بَعْضُ السَّلَاطِينِ بِهَا إِلَى الْأَمِيرِ نَصِيرِ بْنِ أَحْمَدَ لَبِيخَارًا» آن کسی که در بخارا بود امیر بخارا نامه ای را از سلطان ری که مرکز حکومت بود دریافت می کرد سلطان ری نامه ای را به وسیله ی دو نفر فرستاده برای امیر بخارا فرستاد آن وقت مستحضرید که خراسان غربی، خراسان شرقی اینها یک پارچه بودند و همه جزء ایران بودند خب، «و كان أحدهما من أهل الری و الآخر من أهل القم و كان القمى» این هم قُمی درست است هم قُمی، قُمی با تشدید بر خلاف است برای اینکه قم تشدید ندارد اما در خصوص این نه اینکه «یاء» مشدّد باشد این را استثنائاً گفتند مشدّدش هم صحیح است «و كان القمى» «یاء» که «یاء» نسبت است مشدّد است همه جا اما قُمی گفتن مطابق با ادبیات نیست قُمی نه قُمی اما در خصوص این گفتند تشدید مشدّد جایز است «و كان القمى على المذهب الذى كان قديمًا» در این پراگمتر دارد «بقم فى النصب» در بعضی از نسخه ها نیست و این خیلی بعید است که سابقه ی قم مثلاً، البته زمان امام حسن عسکری به بعد که حضرت نایب داشت و به دستور حضرت مسجد امام حسن عسکری ساخته شد و اینها بعد هم

که وجود مبارک حضرت فاطمه معصومه آمدند که یک دست شیعه بود اما حالا- قبلاً- در زمان امام رضا و قبل از امام رضا (سلام الله علیه) مثلاً غیر شیعه‌ی ناب در قم کسی بود یا نبود این را تحقیق کنید، تحقیق کنید یعنی تحقیق کنید نه اینکه این طور بگذرید چون محلّ ابتلاّی ماست «و كان القمّي على المذهب الذي كان قديماً» اینجا در پراوتر دارد «يقم في النصب» خیلی بعید است خیلی یعنی خیلی «و كان الرازي متشيعاً» ری یک دست شیعه بود اینکه می بینید تهران بزرگ شد بی خود نیست من چند سال که تهران درس می خواندم مدرسه‌ی مروی عزاداری به عظمت عزاداری مردم تهران ندیدم اینها مردانه برای حسین بن علی هزینه می کنند و زنانه ضجّه می زنند نمی دانم شما دید عزاداری اینها، ناله‌ی اینها، آن شیونی که اینها می کشند این طور من جایی ندیدم که کسی مردانه برای حسین بن علی هزینه کند و زنانه ضجّه بزند مردان بزرگسال مثل اینکه بچه شان را از دست دادند این طور گریه کردن این برکتش هم همین است. «و كان الرازي متشيعاً فلما بلغا بنيشابور قال الرازي للقمي ألا- نبدأ بزيارة الرضا(عليه السلام)» ما قبل از اینکه به طرف بخارا برویم مأموریتمان را انجام بدهیم می رویم طوس، مشهد، مرو حضرت را زیارت می کنیم و برمی گردیم «ثم نتوجه إلى بخارا فقال القمي قد بعثنا سلطاننا برسالة إلى الحضرة ببخارا فلا يجوز لنا أن نشتغل بغيرها» به بهانه‌ی اینکه ما مأموریم نامه را برسانیم دیگر از زیارت حضرت رضا (سلام الله علیه) منصرفش کرد این کار را بکنیم «حتّى نفرغ منها» ما اول برویم نامه را بدهیم بعد، لذا این را قبول کرد آن اهل ری پیشنهاد قمی را قبول کرد «فقصدنا بخارا» به طرف بخارا رفتند تا نامه را بدهند «و أديا الرسالة» نامه سلطان ری را به امیر بخارا دادند حالا می خواهند برگردند در برگشت «و رجعا حتّى حاذيا طوس» به محاذات طوس رسیدند «فقال الرازي للقمي ألا تزور الرضا(عليه السلام) فقال خرجت من قم مرجئاً لا- أرجع إليها رافضياً» خیلی بعید است این حرف این را تحقیق کنید ببینید درست است یا درست نیست «قال» گفت حالا که نمی آیی پس من بروم «فسلم الرازي أمتعته و دوابّه إليه» گفت اینها را داشته باش من بروم خدمت زیارت حضرت و برگردم «و ركب حماراً و قصد مشهد الرضا(عليه السلام) و قال لخدام المشهد» آن روزها که این طور نبود که زائران این همه زیاد باشند و اینها «لخدام المشهد» گفت «خلوا لي المشهد هذه الليلة ادفعوا إلى مفتاحه» این شب من را تنها بگذارید کلید را بدهید من در را قفل می کنم در را می بندم صبح هم موقع سحر در را باز می کنم بگذارید امشب من تنها خدمت حضرت باشم «ففعّلوا ذلك» این کار را کردند این رازی اهل تهران می گوید «فدخلت المشهد و غلقت الباب أو غلقت البار و زرت الرضا(عليه السلام) ثم قمت عند رأسه و صليت ما شاء الله تعالى؟ و ابتدأت في قرائه القرآن من أوله» شروع کردم به خواندن قرآن «فكنت أسمع صوتاً بالقرآن كما أقرأ» هر آیه ای را که من می خواندم می بینم کس دیگر هم دارد می خواند «فقطعت صوتي» خواندنم را قطع کردم و دور مشهد را گشتم آن ضریح مطهر را گشتم ببینم چه کسی است که هر چه من می گویم او هم می گوید «و دُرت المشهد كلّ و طلبت نواحيه فلم أر أحداً فعُدت إلى مكاني و أخذت في القرائه من أول القرآن فكنت أسمع الصوت كما أقرأ لا- ينقطع» هر چه من می خوانم او هم می خواند «فسكت هنيئاً» یک لحظه ساکت شدم «و أصغيت بأذني» خوب گوش دادم به طرف قبر «فإذا الصوت من القبر» دیدم با اینکه خودم بررسی کردم هیچ کس نیست اینجا که هر چه من می خوانم او بخواند خوب گوش دادم دیدم این صدا از طرف قبر در می آید «فكنت أسمع مثل ما أقرأ حتّى بلغت آخر سورة مريم» به همین جا رسیدم «فقرأت» «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» من این طور خواندم همین طور که هست «فسمعت الصوت من القبر يوم يُحْشَرُ الْمُتَّقُونَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا و يُسَاقُ الْمُجْرِمُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا» من این را از قبر این طور شنیدم «حتّى ختمت القرآن و ختم» تا آخر قرآن را من تمام کردم و آن کسی هم که یعنی وجود مبارک حضرت هم آن را تمام کرد «فلما أصبحت رجعت الى نوقان فسألت مَنْ بها من المُقرئين» آن‌ها که علم القرائه بلد بودند در شهر سؤال کردم که آیا در سوره‌ی مبارکه‌ی «مريم» «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ» است یا «يَوْمَ يُحْشَرُ

الْمُتَّقُونَ» به صیغه ی مجهول، قرائت کردم «فَقَالُوا هَذَا فِي اللَّفْظِ وَالْمَعْنَى مُسْتَقِيمٌ» این معنا درست است «لَكِنَّا لَا نَعْرِفُ فِي قِرَائِهِ أَحَدٌ» ما از هیچ کسی نشنیدیم «قَالَ فَرَجَعْتُ إِلَى نِشَابُورَ فَسَأَلْتُ مَنْ بِهَا مِنَ الْمُقْرئين عَنْ هَذِهِ الْقِرَائَةِ فَلَمْ يَعْرِفْهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ» آنها هم می گفتند ما نه، «يَوْمَ يُحْشَرُ الْمُتَّقُونَ» نشنیدیم «حَتَّى رَجَعْتُ إِلَى الرِّى فَسَأَلْتُ بَعْضَ الْمُقْرئين عَنْ هَذِهِ الْقِرَائَةِ فَقُلْتُ مَنْ قَرَأَ يَوْمَ يُحْشَرُ الْمُتَّقُونَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدَا وَيُسَاقُ الْمَجْرُمُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرَدَا» به من قاریان رى به من گفتند که «مَنْ أَيْنَ جِئْتَ بِهَذَا» این را چه کسی خوانده از چه کسی یاد گرفتی چه کسی این طور خواند «فَقُلْتُ وَقَعَ لِي احتیاج الی معرفتها فی أمرٍ حدث لی» داستانی برای من پیش آمد من می خواهم بدانم این قرائت درست است یا درست نیست دیگر آن راز را نگفتم «فَقَالَ» آن کسی که عالم به این قرائت بود در رى به من گفت «هَذِهِ قِرَائَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مِنْ رِوَايَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)» بعد «ثُمَّ اسْتَحْكَنِي السَّبَبَ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ وَسَأَلْتُ» فرمود حالا راز را بگو که چطور این قرائت غیر مشهور را که فقط از خود اهل بیت رسیده تو بلد شدی، «ثُمَّ اسْتَحْكَنِي السَّبَبَ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ سَأَلْتُ عَنْ هَذِهِ الْقِرَائَةِ فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ وَصَحَّحْتُ لِي الْقِرَائَةَ» این روایت خب برکات فراوانی دارد ولی آن قصه را شما حتماً مخصوصاً فضیلاً قم از عیون الأخبار بررسی کنید.

ص: ۳۲۸

۱- (۳۹). سوره ی مریم، آیه ی ۷۱.

۲- (۴۰). سوره ی یوسف، آیه ی ۱۹.

۳- (۴۱). سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.

۴- (۴۲). سوره ی کهف، آیه ی ۲۹.

۵- (۴۳). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸.

Your browser does not support the audio tag.

« أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْزُؤُهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) »

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و مطالب محوری سور مکی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوت بخشی از این آیات مربوط به جریان توحید است بخشی مربوط به نبوت بخشی هم مربوط به معاد. مشرکان حجاز مبتلا بودند به وثنیت و صنمیت و گاهی معتقد بودند که فرشتگان فرزندان پروردگارند قرآن کریم همه ی این توهمات و شبهات را ابطال کرد و ابطال می کند فرمود این بیراهه رفتن اینها و حرفهای بی دلیل گفتن اینها نشان آن است که شیطان اینها را آشفته کرده حرفهای شیطانی می زنند آن هم آشفته و این شیطان زدگی در اثر آن است که خود اینها رهبران الهی را رها کردند به دام شیطنت شیطان افتادند چون اینها به دام شیطنت شیطان افتادند ما بین اینها و بین شیطان رابطه برقرار کردیم شیطان را آزاد گذاشتیم به تعبیر مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان می فرماید وقتی که ما کلب معلّم را برای گرفتن یک صید می فرستیم یعنی جلوی او را باز می کنیم همین و این هم به عنوان کیفر هست نه کار ابتدایی پس این اضلال و این اغوا، اغوای کیفری است نه ابتدایی چون ابتداءً خدای سبحان شیطان را برای کسی نمی فرستد. دو، خود آنها آمدند شیطان را به عنوان سرپرست پذیرفتند و ما هر چه نهی از منکر کردیم نپذیرفتند راه توبه را باز کردیم برنگشتند از آن به بعد بین اینها و بین شیاطین ما مانع را برداشتیم همین حد آن هم این کار اضلال کیفری است. این مطالب مبسوطاً در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت در سوره ی «اعراف» آیه ی ۲۷ و همچنین آیه ی ۳۰ این طور بود آیه ی ۲۷ سوره ی «اعراف» این است که «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» در غالب این موارد با اینکه ممکن بود یا ممکن هست ضمیر آورده بشود به اسم ظاهر بسنده می کنند برای اینکه سند این حرف باشد می فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» که هم فعل مضارع است که مفید استمرار است و هم اسم ظاهر اینها چون هرگز ایمان نمی آورند این عدم ایمانشان مستمر است ما شیاطین را والیان اینها قرار دادیم بعد برای اینکه شفاف تر و روشن تر بشود می فرماید آنها این را به عنوان ولیّ قبول کردند ما هم راه را باز گذاشتیم در آیه ی سی می فرماید: «فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» چرا، چون «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» اینها خدا و رهبران الهی را عمداً رها کردند تحت ولایت شیطان در آمدند شیطان را به عنوان والی پذیرفتند دلیل ذکر می کند می گوید «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» چون اینها «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» این را قبول نکردند ما برای اینها اولیا فرستادیم گفتیم «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» قبول نکردند خودشان شیاطین را به عنوان اولیا اتخاذ کردند ما هم به تعبیر مرحوم شیخ طوسی بین اینها و بین این کلب معلّم مانع را برداشتیم همین، «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» چون

این چنین است فرموده‌اند اینها را در قیامت به طرف جهنم سوق می‌دهیم «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» که جمع وافد است «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً» در بحثهای روایی روایات فراوانی از فریقین نقل شده است تنها مربوط به ما شیعه‌ها نیست از شیعه و سنی روایات نقل شده است که آن «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً» برای اعدای این خاندان است. خب، بعد فرمود شما اینها را به عنوان شفیع قرار دادید البته به قیامت که معتقد نبودند حالا در قیامت اگر بخواهید از کمک این بتها بهره‌ای بگیرید و طرّفی ببندید اینها مالک شفاعت نیستند هیچ، نه هیچ کسی بدون اذن خدا حقّ شفاعت دارد که بشود شافع نه کسی که مرضی المذهب نیست می‌تواند مشفوع له باشد کسی مشفوع له است که «ارتضی الله دینهم»، «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» یعنی «ارتضی دینه» اینکه در تعقیبات بعضی از نمازها می‌خوانیم «رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رَسُولًا وَبِعَلِيِّ (ع) أَمَامًا» و همچنین اولادش هم به ولایت اینها به عنوان امامت اعتراف داریم ما راضی هستیم به ولایت اینها و خدا هم راضی است به ولایت اینها ما می‌شویم مرتضی المذهب لذا امید شفاعت داریم «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» درباره‌ی دیگران این چنین نیست فرمود: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ» که گفتند این «مَنِ» محلاً منصوب است استثنایش هم منقطع است این «لَا يَمْلِكُونَ» ضمیر به آن آله‌ی مشرکین برمی‌گردد آنها حقّ شفاعت ندارند فقط کسی حقّ شفاعت دارد که عندالله عهدی را داشته باشد خدای سبحان به او اذن داشته باشد اگر او بخواهد شافع باشد باید خدا اذن بدهد چون «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» اگر بخواهد مشفوع له باشد باید مرتضی المذهب باشد که «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» این «مَنِ» می‌شود استثنایش منقطع «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» که یکی از مصادیق عهد همان وصیت است که انسان هنگام مرگ آن جمله‌هایی که در تفسیرهایی روایی مثل کنزالدقائق اینها این وصیت نامه که انسان می‌گوید خدایا من به وحدانیت تو و نبوت پیغمبر ولایت اهل بیت شهادت می‌دهم اینها را در وصیت ذکر می‌کند حاجاتش هم ذکر می‌کند.

ص: ۳۲۹

پرسش: ...

پاسخ: آخر چون آنها این آله‌ها به عنوان شفعاء قبول داشتند بحث در شفاعت متّقین و مجرمین و اینها نبود بحث در این بود که اینها اتّخذوا بتها را «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» چون آنها آله‌ها را به عنوان «مِا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۱) یک، «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۲) دو، اخذ کرده بودند «لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» خدا می‌فرماید اینها که مالک شفاعت نیستند چون درباره‌ی متّقین و مجرمین و امثال ذلک سخن از شفاعت نبود که اینها شفیع باشند خب، «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» جریان شریک بودن یک مطلب است جریان اتّخاذ ولد مطلب دیگر است. مشرکین قائل بودند که خدای سبحان فرزندی اتّخاذ کرده است بین اینها هم تفاوت در مرتبه هست یا تفاوت در درکات هست بعضیها قائل بودند برای خدا ابن هست، بعضی قائل بودند برای خدا بنت هست، بعضی قائل بودند که خدا ولد اتّخاذ کرده آنها که قائل بودند که خدا ولد اتّخاذ کرده سخن از ابن و بنت نداشتند توهمی داشتند که احياناً در این کارهای بودائیه و هندوها اتّخاذ ولد، او از لاهوت منشعب شده این حرفها کم و بیش در بین اینها هست ولد غیر از ابن است، ولد غیر از بنت است اتّخاذ ولد چیز دیگر است اما آنها که قائل به ابن و بنت بودند خدای سبحان می‌فرماید: «لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً» آو که همسر ندارد تا فرزند داشته باشد و مانند آن، ملائکه را بنات الله می‌پنداشتند و موحدان آنها یعنی کسانی که به اصل وحی و نبوت معتقد بودند مثل مسیحیها و یهودیها عزیر را پسر

خدا می دانستند یا مسیح را _ معاذ الله _ پسر خدا می دانستند ولی این معنا در حجاز رواج نداشت در مکه رواج نداشت اگر هم بود بسیار کم بود یهودی که قائل باشد که خدای سبحان عزیر را پسر خود قرار داد یا مسیحی که قائل باشند که خداوند عیسی را پسر خود قرار داد در حجاز در مکه حرف رایج نبود حرف رایج مکه وثیت و صنمیت آن آلهه بود از یک سو و اینکه فرشته ها بنات الله اند از سوی دیگر. فرمود اینها «قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» که ملائکه مثلاً بنات الله اند در بخشهایی از سوره ی مبارکه ی «انعام» آمده است که اینها «خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ» آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «انعام» ایناست که «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ» که این «الْجِنَّ» منصوب است تا مفعول دوم «جَعَلُوا» باشد «جَعَلُوا» مشرکین «لِلَّهِ» چه چیز را، «شُرَكَاءَ» را «الْجِنَّ» همین جن را شریک خدا قرار دادند. خب، در حالی که «وَخَلَقَهُمْ» خدای سبحان اینها را خلق کرده «وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ» اینها اختلاف کردند بافتند و جعل کردند و اختلاف کردند افک کردند برای خدا پسرانی، برای خدا دخترانی _ معاذ الله _ آوردند جاهلانه این حرفها را زدند «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ» پس برخیها اصل شرک را دامن زدند برخیها فرشتگان را دختر خدا دانستند برخیها عزیر را پسر خدا، برخیها مسیح را پسر خدا _ معاذ الله _ دانستند منتها آن کفر رایج در مکه شرک بود از یک سو، و فرشتگان را دختران خدا دانستن از سوی دیگر بود که محلّ ابتلای آن روز مردم مکه بود فرمود: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا» یک کار بسیار زشت و منکر عظیمی را شما در آوردید و گفتید و نشان دادید که «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا» نزدیک است یا اراده می کند آسمان از بس که این کار و این حرف زشت است آسمان متلاشی بشود، زمین متلاشی بشود، کوهها فروپاشیده بشوند این است. وجود مبارک زینب کبرا (سلام الله علیها) هم در کوفه وقتی خطبه می خواند همین جمله ها را می فرمود برای اینکه مسئله ی ولایت در کنار توحید این کار است کاری که اینها در کربلا کردند از همین قبیل است که «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا». خب، این کار را کردید حالا - یا «كَادَ» به معنی «قَرَّبَ» است یا «كَادَ» به معنای «أَرَادَ» است که دو وجه گفته شد که در جریان «كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ» ذکر شد. چرا آسمان نزدیک بود متلاشی بشود و زمین شکافته بشود و سلسله ی جبال در هم بریزد، برای اینکه «أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا» برای خدا فرزند قائل شدند او منزّه از این کار است سراسر جهان بردگان الهی، مخلوقان الهی اند «وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» کلمه ی «يَتَّبِعِي» در تعبيرات فقهی بر معنای غیر الزامی هم به کار برده می شود ولی در قرآ کریم و موارد دیگر هر جا هست برای موارد امتناعی است حالا یا امتناع ذاتی یا امتناع عادی نظیر «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ» یا اینجا «وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» که اینجا محال بالذات است آنجا محال بالغیر کلمه ی «وَمَا يَتَّبِعِي» در مورد محال به کار برده شد «وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» برای اینکه «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» اگر همه ی موجودات بردگان خدای اند چگونه ممکن است کسی شریک خدا بشود، چگونه ممکن است کسی فرزند خدا باشد و مانند آن.

ص: ۳۳۰

۱- (۱). سوره ی زمر، آیه ی ۳.

۲- (۲). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

پاسخ: چون آخر اینها به الله و به الرحمن معتقد بودند خدا را به اسمای دیگر نمی شناختند «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» معمولاً اینها یرازا الله، غیر از الرحمن به عنوان رب و مانند آن نمی پذیرفتند.

حالا امروز که ۲۵ محرم است طبق برخی از نقلها مربوط به رحلت وجود مبارک امام سجاد (صلوات الله و سلامه علیه) است ما معمولاً رحلت آن حضرت را دوازده محرم مثلاً می دانیم و آنها برابر آن عمل شده حالا تمام این بحثها بالأخره این ثوابش کمتر از ثواب یک روزه خوانی نیست تمام این بحثها را همه مان هدیه می کنیم می گوئیم «یا مَنْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ أَقْبَلُ مِنِّْي التَّوْبَةَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرُ» همه ی این ثوابها را به روح مطهر وجود مبارک امام سجاد اهدا می کنیم. بحث ما هم در این قسمتهای اخیر سوره ی مبارکه ی «مریم» فرق بین تکاثر و کوثر بود آنها گرفتار «أَخْسَنُ أَثَاثًا وَرِءْيَاءً»^(۱) بودند که بحثهای فراوانی را در همین زمینه آیات داشت به همین مناسبت یک چند جمله ی نورانی از صحیفه ی سجاده وجود مبارک امام سجاد قرائت کنیم که این هم ثوابش نثار روح مطهر آن حضرت باشد نه تنها در جاهلیت افرادی بودند که مسائل تکاثر را، مسائل زر و زور را، مسائل مال را معیار ارزش می پنداشتند در اعصار دیگر قبل از جاهلیت، بعد از جاهلیت در اعصار بعدی عصر کنونی کسانی هم پیدا می شوند که همین مشکل جدی را دارند. وجود مبارک امام سجاد (صلوات الله و سلامه علیه) در دعای ۳۵ صحیفه ی سجاده به این صورت می فرمایند وقتی که اصحاب دنیا را می دید کسانی که وضع مالی شان خوب است و در رفاه اند می دید این جمله ها را عرض می کرد به خدا «الْحَمْدُ لِلَّهِ رِضَى بِحُكْمِ اللَّهِ شَهَدْتُ أَنَّ اللَّهَ قَسِيمٌ مَعَايِشَ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ» خدا عادلانه معیشتها را و مسائل مالی را تقسیم کرد عدل هم معنایش این است که هر کسی را برابر استحقاقش، لیاقتش، قابلیتش عطا بکند «وَأَخَذَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ» در هنگام بخشش عدالت را رعایت کرد کسی را بیشتر از دیگری نداد در هنگام پاداش ببیند که اینها چه کردند با فضل معامله می کند بالأخره خدای سبحان به همه امکانات را علی السویه داد علی السویه معنایش این نیست که کسی که استعداد بیشتری دارد با کسی که استعداد کمتری دارد یک اندازه داد برخیزا هستند که مال را تلف می کنند، برخیزا هستند که مال را منشأ تولید قرار می دهند با او برکات فراوانی نصیب جامعه می کنند هر کسی را برابر آن استعداد و لیاقتی که دارد به او عطا کرده است که «الناس معادن كمعادن الذهب والفضة» پس در توزیع عدالت را رعایت کرده اگر گفتند شما عادلانه تقسیم بکنید یعنی هر کس هر اندازه استعداد دارد به او بدهید عدالت غیر از مساوات است همین مثالهای معروف اگر درختی یک هفته اگر به او آب نرسد خودش را تأمین می کند هفته ای یک بار آب برای او کافی است با یک برگ گلی که تازه کاشتند این هر روز باید آب بخورد اگر کسی مساوات بکند هر روز آب بدهد این بی جاست، هفته ای یک بار آب بدهد باز هم بی جاست بلکه آن درخت را باید هفته ای یک بار این برگ گل را باید هر روز آب بدهد این طور نیست که مساوات با عدالت یکی باشد، مواسات با عدالت یکی باشد عدالت چیز دیگر است مساوات و مواسات چیز دیگر است منتها اصل عدل است مساوات و مواسات را برابر با عدل باید هماهنگ کرد نه اینکه عدل را با مساوات هماهنگ بکنیم. خب، در هنگام دادن امکانات عدل را رعایت کرده وقتی حسابرسی می خواهد بکند با فضل رفتار می کند نه با عدل اگر با عدل رفتار بکند بسیاری از ماها مشکل جدی پیدا می کنیم برای اینکه باید نعمت را به جا مصرف بکنیم نکردیم اما با فضل که با ما رفتار بکند صرف نظر می کند اینکه در دعاها عرض می کنیم «اللهم عاملنا بفضل و لا تعاملنا بعدلک» همین است لذا وجود مبارک امام سجاد عرض می کند که «أَنَّ اللَّهَ قَسِيمٌ

مَعَايِشِ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ وَ أَخَذَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ» مطلب بعدی عرض می کند «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَقْتِنِي بِمَا أَعْطَيْتَهُمْ وَ لَا تَفْتِنُهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِي» خدا یا خدای خدایا خدایا از چیزهاست که به دیگران دادی به ما ندادی، خیلی از چیزهاست که به ما ندادی به دیگران دادی، نه ما از داشتن دیگران در فتنه بیفتیم که حسد بورزیم نه آنها از نداشتن ما در فتنه بیفتند که فخر فروشی کنند هم آنها را نجات بده هم ما را نجات بده. «وَ لَا تَقْتِنِي بِمَا أَعْطَيْتَهُمْ وَ لَا تَفْتِنُهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِي» خب یعنی چه؟ فرمود: «وَ لَا تَفْتِنُهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِي فَأَخْشِدَ خَلْقَكَ وَ أَعْمَطَ حُكْمَكَ» اگر من گرفتار فتنه بشوم در اثر اینکه به آنها دادی نسبت به اینها حسادت می ورزم یک، نسبت به شما بی ادبی می کنم دو، که چرا به او دادی به من ندادی این دو خطر برای من هست «فَأَخْشِدَ خَلْقَكَ وَ أَعْمَطَ حُكْمَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ طَيِّبْ بِقَضَائِكَ نَفْسِي» من را یک آدم طیب و طاهر قرار بده یک آدمی که اهل زبانه است هر روز باید او را شستشو بکنی اما وقت طیب و طاهر باشد این دیگر هم خودش معطر است هم فضا را معطر می کند «وَ سَعَّ بِمَوَاقِعِ حُكْمِكَ صِدْرِي» به من شرح صدر عطا بکن «وَ هَبْ لِي الثَّغَةَ» به من آن طمأنینه را عطا بکن «لِأَوْفَرِ مَعَهَا بِأَنَّ قَضَاءَكَ لَمْ يَجْرِ إِلَّا بِالْخَيْرِ» آن دید وسیع را به من بده من گذشته را ببینم، آینده را ببینم بعضیها هستند که وضع مالی شان خوب است اما آدم نمی داند که پدرانشان در کمال فقر به سر بردند بعضیها هستند که وضع مالی شان مناسب نیست دیگر نمی داند که آباء و اجدادشان در کمال نعمت بودند شکرگزاری نکردند بچه ها به این زحمت افتادند آدم یک مقطع را که ببیند از گذشته و آینده بی خبر باشد داووری نابه جا دارد. «وَ اجْعَلْ شُكْرِي لَكَ عَلَى مَا زَوَيْتَ عَنِّي أَوْفَرَ مِنْ شُكْرِي إِذَاكَ عَلَى مَا خَوَّلْتَنِي» خدا یا خدایا خدایا از چیزها را به من ندادی که مصلحت من نبود که من بدهی که اگر به من می دادی من گرفتار می شدم من شکر من نسبت به آنچه ندادی بیشتر باشد نسبت به آنچه به من دادی برای اینکه آنچه به من ندادی مصلحت من بود که به من ندادی منظوری این جمله است که با آیاتی که محل بحث است «أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِعِيًّا» هماهنگ است که این چند جمله را مقدمه این قرار دادیم و آن این است عرض کرد «وَ اغْصِي مِنِّي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِعَدَمِ خَسَاسِهِ أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرَوِهِ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَفَتْهُ طَاعَتُكَ وَ الْعَزِيزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ» عرض کرد خدایا! مرا معصوم، محفوظ، مصون نگه بدار از این دید بد که معیار ارزش را ثروت و تکاثر بدانم خدایا! مبادا طوری باشم که کسی وضع مالی اش خوب است او را شریف بدانم، کسی که وضع مالی اش خوب نیست او را شریف ندانم این فکر، فکر بدی است من به تو پناه می برم از این فکر که مشکل جامعه ما همین است دیگر می بینید دعای امام سجاد تنها در این نیست که خدایا گناهان مرا بیاور این جزء بهترین مسائل ارزشی است «وَ اغْصِي مِنِّي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِعَدَمِ خَسَاسِهِ أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرَوِهِ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَفَتْهُ طَاعَتُكَ وَ الْعَزِيزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ» این برهان است دیگر این «إِنْ» و «أَنْ» و دلیل ذکر کردن است شما می بینید این سه جمله ای که از وجود مبارک حضرت امیر نقل شده است «إِلَهِي كَفَى بِي عَزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحَبَّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تَحِبُّ» همین جمله در این سلسله ی اهل بیت عصمت و طهارت به تعبیرات گوناگون آمده عرض کرد خدایا شریف آن است که در بردگی تو عابد تو باشد تو را بپرستد عزیز آن است که تو مُطَاع و معبود او باشی «وَ اغْصِي مِنِّي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِعَدَمِ خَسَاسِهِ أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرَوِهِ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَفَتْهُ طَاعَتُكَ وَ الْعَزِيزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ مَتَّعْنَا بِثَرَوِهِ لَا تَنفَدُ» خدایا به ما کوثر بده نه تکاثر چیزی که نفادپذیر نباشد از بین نرود نفاد، چه چیزی نفادپذیر نیست آنچه عندالناس است نفادپذیر است دیگر چون «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» چیزی که نفادپذیر نیست برابر آیه ی سوره ی «نحل» این است «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» ما را عنداللهی کن «وَ مَتَّعْنَا بِثَرَوِهِ لَا تَنفَدُ وَ أَيْدُنَا بِعِزٍّ لَا يُفْقَدُ» ما را عزیزِ باجهت بکن نه عزیز بی جهت، عزیز بی جهت کسی بشود طولی نمی کشد که اوضاع برمی گردد اما عزیزِ باجهت باشد همیشه عزیز است چه در دنیا، چه در آخرت، چه در قیامت. «وَ أَيْدُنَا بِعِزٍّ لَا يُفْقَدُ» ما را طرزی بکن که ابدی بیندیشیم نه زود گذر فکر بکنیم ما به فکر کالای

نمیر باشیم در جاهلیت این رواج داشت الآن هم شما می بینید کم و بیش در بعضی از افکار این هست قبلاً ظروفِ میسی را می گفتند ملکِ نمیر روستاها در رژیم ارباب و رعیتی آن زمینهای کشاورزی را می گفتند سرمایه ی نمیر در سوره ی مبارکه ی «کَافٍ» این بحثش گذشت که در جاهلیت کهنه هم همین را می گفتند که «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» وقتی وارد آن باغ شد گفت این دیگر ملکِ نمیر است «بَادَ» یعنی «هَلَكَ»، «يَبِيدُ» یعنی «هَلَكَ» «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ» یعنی این دیگر ملکِ نمیر است بعد طولی نکشید که بساطش برچیده شد در اینجا وجود مبارکِ امام سجاد عرض می کند خدایا! «وَاسْرِخْنَا فِي مُلْكِ الْأَبَدِ» که ما آنجا در آن میدان وسیع سیرح داشته باشیم قدم بزیم معیشت داشته باشیم «إِنَّكَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُوَلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوًا أَحَدٌ» که این بخش هم در آن مسئله ی «وَاعِصْ مَنِي مَنْ أَنْ أَظُنُّ» ارتباط مستقیم دارد با آیات یکه قبلاً خوانده شد «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعْيًا» (۲) هم ذیل این دو آیه ۳۵ که فرمود: «إِنَّكَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُوَلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوًا أَحَدٌ» با آیاتی که امروز تلاوت شده که ثواب همه ی این ادعیه و اذکار و آیات به روح مطهر امام سجاد (صلوات الله و سلامه علیه).

ص: ۳۳۱

۱- (۳). سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.

۲- (۴). سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.

Your browser does not support the audio tag.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی اصول دین بود و توحید و وحی و نبوت و معاد جزء مهم ترین مسائل آن روز بود ذات اقدس الهی این اصول را با بیانهای گوناگون ارائه می کند گاهی از راه علل گاهی از راه علانم گاهی از راه اهداف تشریح می کند. جریان بت پرستی را هم از راه برهان محال می داند و هم از نظر وجدان کار لغوی می داند از نظر برهان مستحیل است برای اینکه یک موجود ممکن حافظ هستی خود نیست چه رسد به اینکه مشکل دیگری را حل کند از نظر لغو بودن می فرماید شما اگر این بتها صنم و وثن را تکریم می کنید باید برای فایده ای باشد اینها «اتَّخَذُوا» آلهه را «مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» (۱) تا اینکه وسیله ی عزت اینها باشد گاهی تعبیر می کنند که «هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (۲)، گاهی تعبیر می کنند «وَمَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۳) و منظور آنها از این تقرب، تقرب دنیایی است زیرا به آخرت معتقد نیستند مقصود آنها از شفاعت، شفاعت در دنیا و مسائل رفاهی است برای اینکه اینها به بهشت و جهنم و قیامت معتقد نیستند اینها می گویند انسان با مُردن می پوسد و خبری نیست «إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنْآ لَمَبْعُوثُونَ» (۴) پس منظورشان از شفاعت مسائل دنیاست، منظورشان از تقرب مسائل دنیاست، منظورشان از این عزت، عزت دنیاست آن گاه ذات اقدس الهی تحلیل می کند که همه ی امور به دست خالق آنهاست از غیر خدا کاری ساخته نیست در طی این یک صفحه هشت بار نام مبارک «الرَّحْمَنِ» را می برد چون اینها به «الرَّحْمَنِ» معتقد بودند چه اینکه به الله هم معتقد بودند اما در ربوبیت شک داشتند سر اینکه در یک صفحه هشت بار کلمه ی نورانی «الرَّحْمَنِ» را به کار می برد برای اینکه اینها را متوجه کند کار به دست «الرَّحْمَنِ» است و لاغیر و این حرفهایی که شما می زنید این شیطان آمده در شما اثر گذاشته این کلب معلّم شما را گاز گرفته ناله تان بلند شد اگر کسی می گوید آخ، معلوم می شود که سگ او را گاز گرفته فرمود این حرفی که اینها می زنند یا فحشی که اینها می دهند معلوم می شود کسی اینها را گزیده اینکه حرف عالمانه نیست محققانه نیست یک حرف خلاف است بدگویی است، زشت گویی است حرفی است که عَدَد است، قول منکر است معلوم می شود کسی اینها را گاز گرفته و این همان کلب معلّم است. خب، «أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا» مار گزیده چطور می پیچد یا سگ گزیده چگونه ناله می زند یک انسان سگ شناس می فهمد این شخص را سگ هار گزیده فرمود تو نمی بینی اینها چطور داد می کشند، چطور عربده می کشند، اینها چه دارند می گویند همه که این حرفها را نمی شناسند که «أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا» این تعلیق حکم بر وصف که مُشعر به علیّت است هم در بخش اثبات

است هم در بخش نفی یک وقت می گویند «أكرم زیداً» سؤال می کنند چرا، می گویند «لأنه عالم» اما یک وقت می گویند «أكرم العالم» دیگر سؤال ندارد یک وقت می گویند «أهن زیداً» جای سؤال است که چرا اهانت بشود گاهی گفته می شود «أهن الظالم» خب دیگر سؤال ندارد اینکه می فرماید: «عَلَى الْكَافِرِينَ» دیگر سؤال ندارد هم علتش ذکر می شود هم از مشرک و غیر مشرک است لذا به ضمیر اکتفا نکرده. در سوره ی مبارکه ی «اعراف» که دو آیه قبلاً به آن اشاره شد ناظر به همین است در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۲۷ و آیه ی ۳۰ ناظر به همین است که ما شیاطین را اولیای اینها قرار دادیم «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» این فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد اینها که قبلاً ایمان نیاوردند الآن مؤمن نیستند آینده هم ایمان ندارند اینها تحت ولایت شیطان اند برای اینکه «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان ما بین شیاطین و بین این کفار حجاب را برداشتیم مانع را برداشتیم این سگ بسته را باز کردیم خب این به سراغ آنها می رود دیگر ما که سگ را فرستادیم این کلب معلّم ما ابتدائاً کسی را آسیب نمی رسانیم «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» نه «لِلَّذِينَ لَمْ يُؤْمِنُوا» «لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» این فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد و اصلاً ایمان نمی آورند چه اینکه آیه سی همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم این بود که «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» که بحثش قبلاً گذشت عندالاحتجاج یوم القیامه وقتی اینها از شیاطین کمک می خواهند شیطان می گوید «مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ» (۵) نه من مشکل شما را حل می کنم نه شما مشکل مرا حل می کنید نه من صریخ شما هستم نه شما صریخ من هستید «لَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ» من که شما را نخواستم فقط دعوت نامه نوشتم می خواستید نیاید انبیا دعوت نامه نوشتند اولیا دعوت نامه نوشتند فطرت دعوت نامه نوشته عقل دعوت نامه نوشته می خواستید آن طرف بروید «لَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ» (۶) در آنجا ذات اقدس الهی داوری می کند که هیچ ولایتی شیطان بر کسی ندارد الا بر کسانی که او را ولی خود قرار دادند همین، اینها اول تولی کردند رفتند در حوزه ی شیطنت او را به عنوان والی پذیرفتند بعد از این به بعد شیطان سرپرست آنها شد اینجا هم در آیه ی سی سوره ی مبارکه ی «اعراف» می فرماید: «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» ما گفتیم «إِنَّمَا وَكَّيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (۷) و کذا و کذا، گفتیم «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۸) همه ی اینها را گفتیم اینها در بین اولیای الهی اینها را رها کردند «تَبَيَّنَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (۹) آمدند تحت ولایت شیطان، پس اگر در آیه ی ۲۷ سوره ی «اعراف» فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» به استناد همان آیه ی سی سوره ی «اعراف» که «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» این جعل پاداشی و کیفری است در حقیقت نه جعل ابتدایی، ابتدائاً ذات اقدس الهی شیطان را ولی هیچ کس قرار نمی دهد شیطان هیچ حقّی ندارد فقط وسوسه کردن. خب، در اینجا فرمود اینها به سوء اختیار خودشان به طرف شیطان رفتند شما حالا خیلی عجله نکن برای اینکه اینها یک چند روزی هستند اتمام حجت بشود «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ» (۱۰) بشود بعد ما اینها را می گیریم «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُ لَهُمْ عَذَابًا» ما یک روزشمار داریم، نفس شمار داریم همه ی اینها را بررسی می کنیم وقتی به پایان رسید خب اینها را می گیریم در پایان سوره ی مبارکه ی «فاطر» آنجا می فرماید: «لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ» (۱۱) در بخشهای دیگر فرمود: «وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ» عجله نکن ما اینها را در فرصت مناسب در پایان سوره ی مبارکه ی «احقاف» آیه ی ۳۵ این است «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ» چه عجله ای است بالأخره اینها چند روزی حالا هشتاد سال یا صد سال این هشتاد سال یا صد سال نسبت به صحنه ی قیامت «كحلقه فی فلات» است «وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» مثل اینکه یک لحظه در دنیا بودند هشتاد سال یا صد سال نسبت به آن ابدی که در صحنه ی قیامت می بینند بیش از یک لحظه نیست لذا فرمود عجله نکن اینها فرصتشان فرا می رسد و حجت هم بر اینها تمام است.

- ۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۸۱.
- ۲- (۲). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۳- (۳). سوره ی زمر، آیه ی ۳.
- ۴- (۴). سوره ی صافات، آیه ی ۱۶.
- ۵- (۵). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.
- ۶- (۶). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.
- ۷- (۷). سوره ی مائده، آیه ی ۵۵.
- ۸- (۸). سوره ی نساء، آیه ی ۵۹.
- ۹- (۹). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۱.
- ۱۰- (۱۰). سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.
- ۱۱- (۱۱). سوره ی احقاف، آیه ی ۳۵.

پرسش: این سال بالآخره حقیقت است یا مجاز.

پاسخ: حقیقت است.

پرسش: اگر این سگ را رها می کند.

پاسخ: حقیقت است دیگر، این کیفر است این سگ را به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان این سگ در بند را زنجیرش را گرفته رها کرده و این هم می رود او را می گیرد آن هم می گیرد چطور می گیرد او را مجبور به کفر نمی کند مکرر می شوراند مکرر وسوسه می کند با اینکه راه توبه باز است این شخص تا آخرین لحظه اگر گناهی کرده باشد مدتی هم به او مهلت می دهند نمی نویسند تا توبه کند تا آخرین لحظه رحمت الهی بیش از غضب اوست نسبت به هر کافر، نسبت به هر مشرک تا آخرین لحظه راه توبه باز است او مختاراً عالماً عامداً بیراهه می رود.

پرسش: مصداق حقیقی در او حتماً باید بعث باشد.

پاسخ: بعث است دیگر.

پرسش: اینجا رفع مانع است.

پاسخ: نه، بعث است به طرف او منتها وسوسه اش را بیشتر می کند اینکه می رود آنجا به اذن خدا می رود وسوسه را بیشتر می کند برای دیگران یک بار دعوت نامه می نویسد برای او دو بار، سه بار، چهار بار پشت سر هم وسوسه می کند همین، این چنین نیست که بیش از وسوسه کار دیگر داشته باشد برای یک عده در جنگ چون جهاد اوسط یا اکبر است دیگر در جنگ

یک تیر رها می کند آن هم تیر رها می کنند جنگ خاتمه پیدا می کند اما این مرتب تیراندازی می کند اینکه در جریان «النظره سهم من سهام ابلیس»^(۱) که وارد شده این دیگر تمثیل است این تعیین نیست این چنین نیست که در بین گناهان فقط نگاه به نامحرم تیر شیطان باشد هر گناهی بالأخره تیر است جهاد معنایش تیراندازی است دیگر حضرت فرمود: «النظره سهم من سهام ابلیس» خب معاصی دیگر هم همین طور است یک وقت یک تیر می زند یک وقت ده تیر می زند نسبت به افراد عادی یک تیر می زند آن هم خودش را در سنگر در حصن الهی که توحید «کلمه لا- إله الا- الله حصنی»^(۲) حصن هست، توحید هست، می رود در قلعه دژ الهی است دژبان هم خداست محفوظ می ماند دیگر وقتی در قلعه رفت که تیر نمی خورد.

ص: ۳۳۳

۱- (۱۲). من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۸.

۲- (۱۳). بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.

پرسش: صحبت تیر شیطان نیست صحبت ارسال خداوند است.

پاسخ: ارسال خداوند است دیگر.

پرسش: خب این اگر حقیقت می خواهد باشد باید بعث در او باشد.

پاسخ: بعث کرده دیگر فرمود برو، یک عده را می بندد خدا شیطان، ذات اقدس الهی می بندد می گوید حق نداری نسبت به آنها وسوسه کنی «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (۱) اینها مطهرند اینها راحتِ راحتِ زندگی می کنند وسوسه ندارند یک عده را وسوسه دارند کم، یک عده وسوسه دارند زیاد اینها که وسوسه دارند زیاد این در اثر اینکه این شیطان را خدا فرستاد متنها فرمود آنها قبول کردند ما امضاء کردیم این آیه ی سی سوره ی مبارکه ی «اعراف» مبین است دیگر فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» این «لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علّیت است تبیین آیه ی ۲۷ سوره ی «اعراف» را آیه ی سی به عهده دارد فرمود: «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» اینها سگ باز شدند ما که اینها را به سگ بازی دعوت نکردیم حالا که سگ باز شدند بازی با سگ خطر دارد دیگر خب گاز می گیرد دیگر این چنین نیست که تربیت شده باشد که این وسوسه اش دو بار بود حالا شده ده بار قلعه هم کنارش است درش هم باز است «كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» (۲) «ولایه علی بن ابی طالب حصنی» (۳) دوتا قلعه است من هم قلعه بانم، دوتا دژ است من هم دژبانم در هم باز است کنار دستش است می گویم بیا نمی آید خب اگر دژبان می گوید بیا و نمی آید در بیرون هست خب تیر می خورد دیگر این معنای ارسال، برهانش هم آیه ی سی همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» بود فرمود: «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» ما که ابتدائاً کسی را به سگ بازی دعوت نکردیم خب.

ص: ۳۳۴

۱- (۱۴). سوره ی ص، آیه ی ۸۳.

۲- (۱۵). بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.

۳- (۱۶). بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶.

پرسش: اینکه فرمود: «... عَدًّا» حذف چه معنایی دارد، برای چه حذف کردیم؟

پاسخ: «عَدًّا» برای تو مدتی قرار دادیم برای هر کسی منتها یک عده پر برکت اند یک عده نعمت است یک عده نعمت، یک عده عمرشان آن قدر منشأ برکت است که ذات اقدس الهی به این عمر سوگند یاد می کند «لَعَمْرُكَ» عمر همان عمر است منتها چون در قسم زیاد به کار برده می شود و ضمّه سنگین است تبدیل به فتحه شد «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۱) خود وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) هم در بین راه فرمود: «لَعَمْرِي» قسم به جان خودم این جان جای قسم خوردن است. بیان لطیفی سیدناالاستاد مرحوم علامه دارد که قسمهای الهی به یتنه است نه در قبال یتنه معمولاً در محاکم یتنه داریم و یمین، یمین در مقابل یتنه است آن کسی که شاهد ندارد سوگند یاد می کند اما قسم خدا به شاهد است مثل اینکه کسی بگوید الآن روز است بعد بگوید قسم به این آفتاب الآن روز است این به دلیل قسم خورده نه به بیگانه همه یعنی همه ی قسمهای الهی به یتنه است نه در قبال یتنه اینجا هم سوگند یاد کرده عمر یعنی این یک وقت منشأ برکت است یک وقت همان بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) که عرض می کند خدایا! مادامی که عمر من در خدمت توست نگه بدار، اما مادامی که مرتع شیطن است زود بگیر خب هر چه زودتر بروم راحت تر می شوم اینها برای همه خدا عمری مشخص کرده است که «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۲) هست، «لكل انسان اجل» هست، «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ» (۳) اما بعضی منشأ برکت اند بعضی منشأ نعمت ما همه را می شماریم منتها یک عده خیر و رحمتشان افزوده می شود یک عده خیال می کنند بعد از مرگ خبری نیست بگذار این چند روز نفس بکشند بعد ما اینها را می گیریم «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» این روایات فراوانی فریقین نقل کردند که این درباره ی اولیا حضرت امیر (سلام الله علیه) است آن «نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ» درباره ی اعدای حضرت امیر است این تنها مربوط به روایات ما شیعه نیست در تفسیر شریف کنزالدقائق و سایر روایات می بینید و بخشی از این روایات را هم دیگران هم نقل کردند یعنی مفسران اهل سنت هم نقل کردند «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» اینها با جلال و شکوه با موکب همایونی می روند که بحثش قبلاً گذشت «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً» این تعبیری که از جناب فخررازی نقل شد که این سوق به معنای هی کردن از پشت است نه بدرقه همان طوری که انعام را از پشت سر هی می کنند، کفار را از پشت سر به جهنم هی می کنند مسبوق به تعبیر لطیف جناب زمخشری در کشاف است زمخشری اول گفته بعد فخررازی گفته، اگر در دنیا ذات اقدس الهی یک عده را انعام دانست «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۴) خب در آخرت انعام را که بدرقه نمی کنند که، انعام را هی می کنند دیگر این سوق همان سوق است «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً» بعد فرمود شما به دنبال چه چیزی می گردید این آلهه را می پرستید که می گوید «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» [۲۱] یا «هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا» (۵) کسی حق شفاعت ندارد مگر اینکه عهدهی عندالله أخذ کرده باشد که بنا بر برخی از تعبیرها این «مَنْ» مستثنای منقطع است و جناب زمخشری هم احتمال بدلیت و اینها را داده بالأخره شفاعت در قیامت حق است منتها هم شافع باید مأذون باشد «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۶) هم مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد که «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (۷) و اینها نه شافع اند نه مشفوع له «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» این یک، بعد فرمود همین مشرکان حجاز «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» این از آیه ی همین سوره ی مبارکه ی «مریم» آیه ی ۷۵ «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» یک، آیه ی ۷۶ «أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» دو، آیه ی ۸۷ «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» و آیه ی ۸۸ «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا»، آیه ی ۹۱ «أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا»، آیه ی ۹۲ «وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا»، آیه ی ۹۳ «إِلَّا آتَى الرَّحْمَنُ عَبْدًا» در این یک صفحه هشت بار نام نورانی «الرَّحْمَن» آمده تا توحید را تبیین کند آنها الرحمان و الله برای آنها شناخته شده بود «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ

الْحُسْنَى» (۸) خب، «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» می فرماید این معنا یا محال است که صدور ندارد محال ذاتی است یا لغو است که صدورش از خدای سبحان محال است اگر منظور زاد و ولد است او که و له ولد نیست برای اینکه «أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً» (۹) آنکه مستحیل است اگر منظور تبنی و فرزندخواندن است این لغو است برای اینکه خدا برای چه کسی را به عنوان فرزند بگیرد این «كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنُ عَبْدًا» همه ی عرش تا فرش برده ی او هستند، مطیع او هستند او برای چه کسی را تبنی بکند چه مشکلی از او ساخته است آن کسی که تبنی شده مثل دیگران برده ی اوست هر کاری را ذات اقدس الهی بخواهد انجام بدهد با اراده انجام می دهد پس یکی مستحیل است بالضروره، یکی هم لغو است محال است صدورش عن الله بالضروره. «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» گاهی التفات برای این است که تقییح علنی باشد گاهی التفات از غیبت به حضور است برای اینکه آن تشر زدن علنی باشد، گاهی التفات از حضور به غیبت است برای اینکه بگوید اینها لایق خطاب نیستند که من به اینها خطاب بکنم بگویم حرف بدی زدی اینجا از مواردی است که التفات از غیبت به حضور است همه ی آن موارد «قَالُوا»، «قَالُوا»، «اتَّخَذُوا» و امثال ذلک است در اینجا فرمود: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» بعد التفات فرموده از غیبت به خطاب فرمود: «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا» شیء منکر، زشت، عظیمی انجام دادید. این قسمت را عنایت کنید ذات اقدس الهی هم در عظمت توحید سخن گفته هم در عظمت امانت الهی سخن گفته هم درباره ی عظمت قرآن کریم و هم درباره ی وحی که خب به قرآن کریم برمی گردد اما این چند تعبیر یکسان نیست گاهی می فرماید اگر ما این قرآن را بر کوه نازل می کردیم کوه سر درد می گرفت چون مطلب عمیق را یا خلیها نمی فهمند یا اگر می فهمند آن قدر باید به مغزشان فشار بیاورند که سر درد می گیرند این سر درد را می گویند صداع، صداع، تصدع یعنی شکار گویا مغزش دیگر متلاشی شده فروپاشی شده شکاف برداشت، سر درد را که صداع می گویند اساس این جهت است فرمود ما اگر این قرآن را می خواستیم به کوه بفهمانیم کوه سر درد می گرفت «لَوْ أَنزَلْنَاهُ الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مَتَصَدَّعًا» (۱۰) سر درد می گرفت، صداع می گرفت مغزش می ترکید نمی تواند بکشد این یک مرحله، در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «احزاب» فرمود: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» (۱۱) ابای اینها ابای اشفاقی است نه ابای استکباری این آسمان و زمین ابا کردند اما عرض کردند ما نمی توانیم مقذورمان نیست خدا هم بخشید، اما ابای شیطن شیطان ابای استکباری است که «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (۱۲) اگر ابا استکباری باشد قابل بخشش نیست اگر ابا اشفاقی باشد عذرخواهی بشود خدایا ما مقذورمان نیست مورد ترخم است «فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» اما در همین حد که «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ» (۱۳) با یک فعل عذر همه را خواست مرحله ی بالاتر آن است که در سوره ی مبارکه ی «شوری» می فرماید این وحیی که از بالا نزول می کند و از این سلسله ی آسمانها پایین می آید مثل اینکه این آسمانها دارند ترک برمی دارند فرشته ها هم از عظمت وحی متأثرند در سوره ی مبارکه ی «شوری» آیه ی پنج این است که آیه ی دومش این است که «كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱۴) بعد «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» ما این قرآن را که از بالا می فرستیم این مراحل را باید طی کند گویا آسمانها دارند می ترکند این عظمت وحی را می رساند. مهم تر از همه همین جریان توحید است در جریان توحید از آسمانها سخن گفته، از زمین سخن گفته، از کوه سخن گفته با سه فعل درباره ی آسمانها یک طور، درباره ی زمین یک طور، درباره ی کوهها یک طور، فرمود این حرفهایی که اینها زدند «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ» یک، «وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ» دو، «وَتَجْرُ الْجِبَالُ هَيْدًا» این سه، همه دارند می ترکند این چه حرفی است می زنی کلّ این مجموعه به دست اوست «إِنَّ اللَّهَ يُفْسِكُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولًا وَلَكِنَّ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ» این مضمون آیه ی سوره ی مبارکه ی «فاطر» است فرمود کلّ این مجموعه را ذات اقدس الهی دارد اداره می کند و این مجموعه اگر مورد عنایت الهی است و کلّ این مجموعه را خدای سبحان، آیه ی ۴۱ سوره ی مبارکه ی «فاطر» این است که «إِنَّ اللَّهَ يُمِصُّكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» (۱۵) جاذبه را چه کسی خلق کرده فرمود ما یک مشت دود را به صورت شمس و قمر در آوردیم و راه شیری درست کردیم و میلیونها ستاره درست کردیم این برای شما خیلی عزیز است این شمس و قمر که همیشه شمس و قمر نبود «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» (۱۶) کذا و کذا این است که یک مشت دود را آفتاب درست کرده، یک مشت دود را ماه درست کرده، یک مشت دود را راه شیری کرده بساط همه را هم برمی چیند فرمود ما همه ی اینها را لوله می کنیم «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» (۳۴) یا «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۱۷) این چنین نیست که حالا شمس برای شما خیلی شفاف و روشن است نزد ما مثلاً حرمتی داشته باشد.

ص: ۳۳۵

- ۱- (۱۷). سوره ی حجر، آیه ی ۷۲.
- ۲- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.
- ۳- (۱۹). سوره ی یونس، آیه ی ۴۹.
- ۴- (۲۰). سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.
- ۵- (۲۲). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.
- ۶- (۲۳). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.
- ۷- (۲۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸.
- ۸- (۲۵). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.
- ۹- (۲۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۱.
- ۱۰- (۲۷). سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.
- ۱۱- (۲۸). سوره ی احزاب، آیه ی ۷۲.
- ۱۲- (۲۹). سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.
- ۱۳- (۳۰). سوره ی احزاب، آیه ی ۷۲.
- ۱۴- (۳۱). سوره ی شوری، آیات ۳ _ ۵.
- ۱۵- (۳۲). سوره ی فاطر، آیه ی ۴۱.
- ۱۶- (۳۳). سوره ی فصلت، آیه ی ۱۱. (۲۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۴.
- ۱۷- (۳۵). سوره ی تکویر، آیات ۱ و ۲.

پرسش: حاج آقا در کوفه بی بی بزرگوار به همین آیه استشهاد کردند.

پاسخ: بله به آن استدلال کرده که در بحث پریروز یا بحث دیروز به همین نکته اشاره شده وجود مبارک زینب کبری (سلام الله علیها) چون ولایت هم به همین برمی گردد دیگر. خب، اگر خدای سبحان به اینها می فرماید آسمان دارد می ترکد برای اینکه آسمان مسبح است می داند زمامش به دست چه کسی است زمین مسبح حق است می داند به دست چه کسی است، کوهها مسبح حق اند می داند به دست چه کسی است شما کل این مجموعه را دادید به چهارتا چوب و سنگ می گوید اینها را اینها دارند تدبیر می کنند این چه حرفی است دارید می زنید شما «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرُونَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا» کاری است که نظام بر نمی تابد این چه حرفی است می زنید «وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» چه بگویند وجود مبارک مسیح فرزند خداست چه بگویند عزیر فرزند خداست چه بگویند ملائکه فرزند خداست که «خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ» (۱) که در بحث دیروز از سوره ی مبارکه ی «انعام» اشاره شد آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «انعام» این بود «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ» این «جعل» چون دوتا مفعول می گیرد مفعول اولش شرکاء هستند مفعول دومش جن است یا جن را مفعول اول شرکاء مفعول دوم، جن را شریک خدا قرار دادند در حالی که «وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ» خرق کردند، جعل کردند، تهمت زدند بعضی از بزرگان اهل معرفت که در نوبتهای قبل اشاره شد می فرمودند اینکه خدا می فرماید: «إِنَّ الشُّرُكَاءَ لَظُلُمٌ عَظِيمٌ» (۲) این ظلم به الله نیست ظلم به الله معنا ندارد که این ظلم به این آلهه است اگر سنگ را، اگر چوب را، اگر فرشتگان را، اگر قدیسین بشر را، اگر ستاره و شمس و قمر را که گروهی تکریم می کردند آنها را آلهه دانستند اینها در قیامت به خدا عرض می کنند خدایا! سنگین ترین تهمت را اینها به ما زدند ما که برده ی تویم ما را گفتند شریک تو، ظلم اگر شرک ظلم است برای اینکه ظلم است به این صنم و وثن اینها در قیامت به خدا عرض می کنند خدایا اینها ما را متهم کردند ما که بنده ی تو بودیم و بنده ی تویم اینها درباره ی ما این تهمت را روا داشتند گفتند اینها شرکای خدا هستند وگرنه ظلم به الله فرض ندارد که «إِنَّ الشُّرُكَاءَ لَظُلُمٌ عَظِيمٌ» که، می گویند عظمت ظلم است یک وقت کسی، کسی را می کشد یا مالش را می گیرد این یک حرف است، یک وقت است می گویند تو شریک خدایی از این تهمت بالاتر نیست «إِنَّ الشُّرُكَاءَ لَظُلُمٌ عَظِيمٌ» لذا در آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «انعام» فرمود: «وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ * يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» اگر ولد فیزیکی می گویند که مستحیل است ذاتاً، ولد به معنی تبنی و اتخاذ ولد و تشریفی بگویند این هم محال است برای اینکه کسی تبنی می کند که مشکلش را با آن تبنی حل کند در حالی که «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» لذا از این جهت فرمود این مستحیل است «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» اما آن بخش دیگر را قبل از اینکه می فرماید اینها چنین صدایی در عالم هست خب، چنین صدایی هست که این صدا این جهان لرزه که در آغاز سوره ی مبارکه ی «حج» دارد «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (۳) سخن از زمین لرزه که نیست سخن از جهان لرزه است آسمان می لرزد، زمین می لرزد، شمس و قمر می لرزد، «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» این تهمت هم زلزله العالم است بعد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود چنین صدایی در عالم پیدا شده که کل این آسمان و زمین دارند تلاشی می شوند اینها از بس گزند این صدا را نمی شنوند فقط تو می شنوی یک مطلب این است که این تهمت خیلی سنگین است، دوم اینکه این صدا خیلی پرخروش است عالم خراش است نه گوش خراش، سوم این است که تو می شنوی، چهارم این است که اینها گزند این صدا را نمی شنوند تهمتی که ممکن است آسمان فرو بریزد زمین فرو بریزد اگر این حق باشد همه فرو می ریزند دیگر برابر آیه ی ۴۱ سوره ی مبارکه ی «فاطر» که «إِنَّ اللَّهَ

يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» چه کسی این کُرَات را نگه می دارد شما می گوئید جاذبه، جاذبه را چه کسی خلق کرده جاذبه را چه کسی نگه می دارد این را روی دستِ بی دستی خودش نگه داشته که هیچ کدام نباید از سر جای خودشان تکان بخورند«لَا- الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا- اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»(۴) او بزرگ تر است ولی باید مواظب باشد یک قدم جلو نرود این هم کوچک تر است یک قدم عقب نرود نه او باید جلو برود نه این باید جلو برود هر کدام سر جای خودشان باید باشند.

ص: ۳۳۶

۱- (۳۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۰.

۲- (۳۷). سوره ی لقمان، آیه ی ۱۳.

۳- (۳۸). سوره ی حج، آیه ی ۱.

۴- (۳۹). سوره ی یس، آیه ی ۴۰.

پرسش: ببخشید این «زَلْزَلَةُ السَّاعَةِ» اشاره به زمان لرزه نیست یعنی حرکت که متوقف بشود.

پاسخ: کُلِّ عَالَمٍ چون «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۱) هست، «إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۲) هست، «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» (۳) هست کُلِّ عَالَمٍ به هم می خورد دیگر سَجَل یعنی طومار این کاغذ که باز است به آن نمی گویند طومار یا این پارچه که باز است به این نمی گویند طومار وقتی این را لوله کردند که کاملاً لوله شد این را می گویند طومار این کاغذ لوله شده را می گویند طومار می فرماید ما بساط عَالَمٍ را این طور جمع می کنیم «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ»، سَجَل یعنی طومار «كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» تمام نوشته های این کاغذ الآن لوله شده است بساطش را جمع می کنیم «وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۴) خب این لرزه ی جهان است دیگر، اگر زمان کُلِّ شمس و قمر و اینها لرزید به تبع آنها زمان هم می لرزد.

قبل از پایان بحث این مطلبی که مربوط به حدیثی که در تفسیر کنزالدقائق از عیون الأخبار نقل شده درباره ی آن رازی و قمی بعضی از آقایان (حفظه الله) زحمت کشیدند و تا حدودی بعضی از منابع را پیدا کردند البته بحث هنوز ناتمام است بحث این است که آیا طبق این روایتی که در کنزالدقائق بود در عصر امام رضا (سلام الله علیه) نه عصر امام حسن عسکری، در عصر امام حسن عسکری خب عده ای از قم خدمت حضرت متشرف می شدند نمایندگی پیدا می کردند این مسجد امام حسن عسکری هم به اذن حضرت ساخته شد شاید اوضاع فرق کرده اما در عصر امام رضا آیا کسانی بودند در قم که تفکر ناصبی داشتند یا نه، چون اینجا دارد «علی النصب» آیا بودند تفکر ارجائی داشتند مُرجئه بودند یا نه، چون در این روایت این شخص قمی به آن شخص تهرانی می گوید که من از قم که خارج شدم مُرجیء بودم حالا- نمی خواهم رافضی بشویم من به زیارت امام رضا (سلام الله علیه) _ معاذ الله _ نمی آیم آیا این عبارت درست است یا نه، مرحوم سید مرتضی (رضوان الله علیه) طبق این نقلی که اینجا شده گفته روایتی که مثلاً اهل قم دارند مشکل دارد برای اینکه اینها یا مشبّه اند یا مُرجیء یا جبری بعضی از بزرگان آمدند نوشتند کتاب تنزیه القمیین در تنزیه القمیین گفتند این روایاتی که اینها نقل کردند دلیل نیست که اینها قبول داشتند که صِرَف نقل، دلیل نیست اما آنچه در این بخش دفاع آمده از کتاب تنزیه القمیین از وجود مبارک امام رضا یا ائمه دیگر هست که اگر روایاتی از ما اهل بیت (علیهم السلام) درباره ی جبر یا تشبیه نقل شده است به معنای این نیست که ما باور داریم چه اینکه مشابه این روایات از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نقل شده اینکه پیغمبر نه جبری بود نه مشبّه اما عمده این است که آیا آنچه در اینجا نقل شده ائمه (علیهم السلام) فرمودند روایاتی که از ما نقل شده است دلیل نیست بر اینکه ما این کار را داریم مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) هم در بحث رؤیت شاید چند سال قبل یعنی در طی این سالها ما شاید چند بار این توحید مرحوم صدوق را آوردیم در همین مجلس بحث تفسیر روایات رؤیت را خواندیم که خدا را می بینند، چطور می بینند ابی بصیر کور، کور یعنی کور به همین ابی بصیر کور می گویند ابی بصیر دیگر این خدمت حضرت نشسته است عرض کرد خدا را در قیامت می بینم؟ فرمود بله، قبل از قیامت هم دیدم بعد کمی تأمل کرد فرمود الآن مگر تو نمی بینی خب به برکت خود حضرت حالتی برای ابی بصیر پیدا شد این کور این معلوم می شود شهود قلبی است نه شهود بصری به ابی بصیر کور می گوید مگر الآن خدا را نمی بینی خب چه شاهی از این قوی تر مرحوم صدوق در همان کتاب قیم توحید فرمود روایاتی که درباره ی توحید نقل شده است «کُلُّهَا عِنْدِي صَحِيحَةٌ» (۵) این رؤیاه الله است و آن را اهل معرفت دنبال می کنند ولی من از ترس این روایت را نقل نمی کنم برای اینکه اگر همین طور قبول بکنند _ معاذ الله _ خب مشکل

تشبیه پیش می آید ائمه (علیهم السلام) را متهم کنند مشکل جدی پیش می آید حرف ائمه را رد کنند مشکل دیگر پیش می آید لذا ما برای اینکه از این مشکلات و محذورات نجات پیدا کنیم این روایت را نقل نکردیم و گرنه روایاتی که درباره ی رؤیت اله وارد شده است «کُلُّهَا عِنْدِي صَحِيحَةٌ» خب تحلیل کردن اینکه رؤیت قلبی است نه بصری «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ» (۶) و کذا و کذا مربوط به شهود دل هست خدا را نه در دنیا می شود دید نه در آخرت، نه در خواب می شود دید نه در بیداری چون او مثل ندارد، شکل ندارد، قیافه ندارد، دیدنی نیست، خیال کردنی نیست، وهم کردنی نیست خب این را چه موقع انسان می تواند به طور عادی بفهمد اما آن مشکل حل نشد که آیا در عصر امام رضا (علیه السلام) در بخشی از مردم قم کسانی بودند مُرجئه یا مشبَّه یا ناصبی _ معاذ الله _ یا نه، حالا تتمه ی این بحث برای فردا.

ص: ۳۳۷

۱- (۴۰). سوره ی تکویر، آیه ی ۱.

۲- (۴۱). سوره ی تکویر، آیه ی ۲.

۳- (۴۲). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۴.

۴- (۴۳). سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

۵- (۴۴). التوحید، ص ۱۱۹.

۶- (۴۵). سوره ی معارج، آیه ی ۶.

Your browser does not support the audio tag.

(وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُنْ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۹))

چون شرک در حجاز رایج بود و سبب شرک هم این بود که اینها عزّت می خواستند و منظور اینها از عزّت همان شفاعت بتها و تقریب بتها بود اینها را نزد خدا و بهره های دنیایی و مادی بردن بود قرآن کریم همه این جهات را تحلیل کرده اولاً معنای عزّت را تبیین کرده و ملاک عزّت و عزیز بودن را مشخص کرده و شفاعت را معنا کرده و چه کسی شافع است و چه کسی مشفوع له اینها را معین کرده بعد دوتا برهان اقامه کرده بعد از عبور از مسئله عزّت و تحلیل معنای عزّت و عبور از مسئله شفاعت دو برهان اقامه کرده که نه ذات اقدس الهی کسی را به عنوان ولد اتخاذ می کند و نه هیچ موجودی صلاحیت آن را دارد که بشود ولد خدا یا ابن خدا. تعدّد برهان هم به تعدّد حدّ وسط است اگر حدّ وسط یکی بود تقریبها متعدّد برهان یکی است تقریبش متعدّد است ولی اگر حدّ وسط دوتا بود برهان دوتا است ملاک در وحدت و تعدّد دلیل به وحدت و تعدّد آن حدّ وسط است دوتا برهانی که در این بخش ذات اقدس الهی اقامه می کند یکی مربوط به رحمانیت خداست یکی هم مربوط به عبودیت ماسواست رحمان مستحیل است که ولد بگیرد، عبد مستحیل است که بشود ولد خدا بیان این دوتا برهان این است که ذات اقدس الهی بی نیاز محض است و غنا برای ذات اقدس الهی از قبیل زوجیت اربعه نیست که لازم ذات باشد چون لازم ذات از ملزوم متأخر است و عین ذات نیست صفات ذات اقدس الهی عین ذات اوست یعنی مفهوماً غیر هم اند و مصداقاً عین هم اند طوری نیست که مثلاً یکی ملزوم باشد و دیگری لازم، ذات اقدس الهی طوری نیست که بگوییم «ذاتٌ ثَبَّتْ لَهُ الْغِنَى» بلکه هو عین غناست اگر ما گفتیم انسان ناطق است غیر از آن است که بگوییم اربعه زوج است زوجیت در مرتبه اربعه نیست چون زوجیت کیف مخصوص به کم است ولی اربعه کم است هرگز زوجیت در حریم ذات اربعه راه ندارد لذا می شود لازم ذات، اما ناطقیت در حریم ذات انسان راه دارد ذات انسان است اما این ذات به معنای ماهیت است نه ذات به معنی هویت ذات اقدس الهی یک مرحله سومی دارد یعنی غنا برای خدای سبحان از سنخ زوجیت برای اربعه نیست یک، غنا برای ذات اقدس الهی از سنخ ناطقیت انسان نیست دو، زیرا اینها در محدوده ماهیت اند غنا برای ذات اقدس الهی عین هویت است که دیگر ما نمونه نداریم همان طوری که (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) ما مثالی شبیهی داشته باشیم که بگوییم غنا برای خدا مثل فلان چیز است دیگر نخواهیم داشت پس بنابراین آن دو نمونه برای تقریب به ذهن بود ذاتیت ناطق برای انسان در محدوده ماهیت است و چون ذات اقدس الهی منزّه از ماهیت است این گونه از ذاتیات را هم نخواهد داشت خب، پس آن می شود عین غنا، وقتی عین غنا بود نیاز به هیچ وجه در آنجا راه ندارد اتخاذ ولد به این معنا که والد و ولد تکوینی فیزیکی باشد که ذاتاً محال است تشریفی هم که اگر خدا بخواهد کاری را انجام بدهد نیازی به این نیست که کسی فرزند او باشد فرزندخوانده او باشد ابن او باشد حالا ولد او نشد ابن او باشد به عنوان تبّنی و مانند آن از این قبیل هم نیست چون با اراده کار انجام می دهد پس او غنی محض است عن العالمین و عن ما سوا و هر غنی منزّه از تولید و تبّنی است پس ذات اقدس

الهی منزّه از تولید و تبّنی است او ولد نخواهد داشت، این خلاصهٔ برهان اول که فرمود رحمان بما أنّه رحمان (مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً) می ماند برهان دوم که آیا غیر خدا صلاحیت آن را دارند که ولد او بشوند، فرزند او بشوند، این او بشوند او ما شئت فسم این را هم می فرماید محال است برای اینکه (إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا) این عبودیت و بردگی از سنخ زوجیت برای اربعه نیست یک، از سنخ ناطقیّت برای انسان نیست چون در حریم ماهیت است بلکه در جهت نقص و فقر شبیه آن بی شبیه است، مثیل آن بی مثال است خدا، غنا عین ذات اوست «ذاتٌ ثَبَتَ لَهُ الْغَنَى» نیست فقر برای ماسوا از سنخ زوجیت اربعه نیست از سنخ ناطقیّت انسان نیست بلکه در هویت اوست منتها چون امر عدمی و نقص است نمی تواند مثیل و شبیه باشد برای خدا سبحان چگونه غنا برای خدا ثابت است در بخش کمال آن روشن شد اما چگونه فقر برای ماسوا ثابت است برای اینکه اگر این آیه که فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) (۱) فقر برای ماسوا مثلاً برای انسان یا ارض و سماء از سنخ زوجیت اربعه باشد وقتی گفتیم «الإنسان فقيرٌ» یعنی لازمهٔ ذات او فقر است خب اگر لازمهٔ ذات او فقر بود چون لازم در مرتبهٔ ملزوم نیست پس فقر در مرتبهٔ ملزوم فقر در مرتبهٔ ملزوم نشد آنجا غنا جایگزین می شود پس ذات او می شود غنی، فقر او می شود عرض منتها عرض لازم و این مستحیل است و اگر گفتیم نه، وزان فقر برای انسان وزان ناطقیّت است برای انسان، وزان فقر برای انسان وزان زوجیت برای اربعه نیست وزان ناطقیّت است برای انسان خب اگر این را گفتیم معنایش این است که در مقام ماهیت انسان وابسته است در حالی که ماهیت به وسیلهٔ هستی و وجودی که از ذات اقدس الهی تلقی می کند محقق می شود زیرا انسان سه حالت دارد اما هستی او دیگر سه حالت ندارد انسان قبل از اینکه خدای سبحان به او فیض عطا بکند معدوم بود «كان الانسان معدوماً»، (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ) که (لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً) (۲) این قضیهٔ اولی، وقتی که خدای سبحان او را موجود کرد می شود (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) (۳) فموجود، وقتی هم که مُرد «صار الانسان معدوماً» این سه تا قضیه دربارهٔ انسان و سایر امور ماهوی صادق است اما دربارهٔ هستی که ما بیش از یک قضیه که نداریم نمی شود گفت هستی یک وقت معدوم بود یک وقت موجود است بعد معدوم می شود این می شود تناقض هستی، هستی است اگر خدای سبحان این سه قضیه را ما دربارهٔ انسان ترسیم می کنیم برای اینکه انسان ماهیتش را از خدا تلقی نمی کند هستی تلقی می کند ما از حریم این هستی ماهیت به دست می آوریم پس فقر برای انسان از قبیل زوجیت اربعه نیست که بشود لازم ذات تا در مرتبهٔ ملزوم فقر نباشد و فقر برای انسان در قبیل ناطقیّت انسان نیست که در حریم ماهیت فقر باشد ولی در محدودهٔ هویت فقر نباشد بلکه فقر برای انسان از است که خود این هویت عین ربط است نه «ذاتٌ ثَبَتَ لَهُ الْفَقْرُ» اینجا فقیر و فقر، مشتق و مبدأ یکی است مثل اینکه دربارهٔ ذات اقدس الهی غنا و غنی یکی است، علم و علیم یکی است آن بیان نورانی که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در توحید از هشام نقل کرد که خدمت امام صادق (سلام الله علیه) رسید حضرت به او فرمود: «أَتْنَعْتَ اللَّهَ» یا خدا را نعت می کنی، عرض کرد آری، فرمود: «هات» خدا را وصف کن بینم چگونه وصف می کنی، عرض کرد او «سمیعٌ بصیرٌ» فلان، حضرت فرمود: «هذه صفةٌ يشترك فيها المخلوقين» خب این علیم را بر غیر خدا هم اطلاق می کنیم سمیع را بر خدا اطلاق می کنیم حی را هم بر غیر خدا اطلاق می کنیم خدا را وصف کن، عرض کرد من همین مقدار بلدم پس چه بگویم؟ فرمود نگو خدا علیم است بگو «هو نورٌ لاَ ظلمه فيه و حياةٌ لا موت فيه و علمٌ لا جهل فيه و حقٌ لا باطل فيه» (۴) شما که گفتی علیم این موهم آن است که ذاتی است که مشتق است و مبدأ اما وقتی که متوجه شدی او علم محض است دیگر علم و علیم می شود یکی این علم قائم به ذات است هر کسی که قائم به ذات باشد و روشن باشد می شود علیم نه «ذاتٌ ثَبَتَ لَهُ الْعَم» خب اگر این چنین است در ناحیهٔ کمال ذات اقدس الهی عین الغناست چون این غنا قائم بالذات است غنی ثابتٌ لنفسه و انسان در مقام هویت

عین فقر است نه «ذاتٌ ثبت له الفقر» اگر فقر برای او لازمه □ ذات باشد یک، یا اگر فقر برای او جزء ذات به معنای ماهیت باشد دو، در هر دو حال این خطر هست که هویتش فقر نیست در حالی که هویت او عین ارتباط و فقر به خداست خب اگر این (كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا) در مقام هویت برده □ محض است دیگر فرض ندارد که بشود ولد خدا یا ابن خدا چه کاری از دست او برمی آید چه تشریفی از او برمی آید چه تجلیلی از او برمی آید بنابراین محال است غیر خدا بشود ابن الله یا ولد خدا چه اینکه محال است ذات اقدس الهی کسی را به عنوان ولد یا ابن اتخاذ بکند این دوتا برهان را در این سه آیه ذکر می کنند و می فرماید این چه دنیا، چه برزخ، چه قیامت این اصل کلی هست اما آن مسئله ای که هر کسی تنها می آید این مربوط به قیامت است وگرنه این دوتا مطلب اختصاصی به دنیا یا آخرت یا برزخ ندارند فرمود: (وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا) این بالقول المطلق است چه در دنیا، چه در برزخ، چه در آخرت چرا، برای اینکه (إِنْ كُنْ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا) بالقول المطلق چه دنیا، چه برزخ، چه آخرت بعد فرمود اینها را شما خیلی مهم نشمرد (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا) در آن آیات قبلی هم داشتیم که (فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا) آیه □ ۸۴ هم همین بود در سوره □ مبارکه □ «یوسف» گذشت چیزی که کم باشد قابل شمارش است یک مقدار پول خرد را می گویند عدد معدود (وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) (۵) یعنی قابل شمارش است چیزی که کم باشد از او به معدود یاد می کنند اما چیزی که زیاد باشد که قابل شمارش نیست می گوید «لا تعد» اما اگر کم باشد معدود است این تعبیر که (وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) غیر از اینکه کلمه □ (بَخْسٍ) آن نقص را می فهماند این (دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) هم برای همین است نفرمود «دراهم» فرمود: (دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) یعنی مختصری که قابل شمارش است فرمود نفسهای اینها قابل شمارش است خیلی نیست روزهای اینها قابل شمارش است ما همه □ اینها را به شماره در آوردیم چیزی که قابل شمارش است شما نگران نباش که حالا تا چه موقع اینها می خواهند بمانند تا چه موقع کفار و مشرکین دوام دارند نه خیر، (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا) آنجا هم فرمود: (فَلَا تَعْجَلْ) پس بنابراین این دو تعبیر که یکی در آیه □ ۸۴ است که فرمود: (إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا) و یکی هم در آیه □ ۹۴ است با ده آیه فاصله (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا) ناظر به قَلَّتْ عدد اینهاست یعنی عدد معدود دارند زندگی معدود دارند روزهایشان معدود است نفسهایشان معدود است این سه آیه مطلق است درباره □ دنیا، برزخ، قیامت اما (وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا) این مربوط به قیامت است در این سه آیه قبلی کلمه □ (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) نیامده چه اینکه در بخشی از آنها هم کلمه □ (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) نیامده آنچه مخصوص به قیامت است این است که اینها زندگی فردی دارند چون در قیامت هم اگر زندگی اجتماعی بود می شد تمدن و می شد مدنی بالطبع، اگر مدنی بالطبع بود قانون می خواست، رسالت می خواست می شد دنیا در قیامت هر کس هر چه دارد و هر چه نیاز دارد از دنیا تأمین کرده برده بالآخره غذا می خواهد از دنیا تهیه کرده، لباس می خواهد از دنیا تهیه کرده اگر تهیه نکرده گرسنه می ماند چیزی باشد که بخرد آنجا نیست در آنجا نه روابط است و نه ضوابط مسئله □ شفاعت برای مؤمنان جد است فرمود انسان در دنیا مشکلش را یا با ضوابط حل می کند با خرید و فروش چیزی را می خرد چیزی را می فروشد یا با روابط حل می کند از دوستش می گیرد به دوستش می دهد یکی خُلَّتْ است یکی بیع، فرمود در صحنه □ قیامت (لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ) (۶) بخواند خرید و فروش نمی شود، بخواند دوست بازی نمی شود در دنیا هر دو راه ممکن است دوستی به دوست خودش می دهد پدر به پسر می دهد و مانند آن یا چیزی را آدم می خرد نیازش را یا با ضوابط یا با روابط یا با هر دو برطرف می کند آن روز هیچ کدام از اینها نیست می ماند مسئله □ شفاعت که باید به اذن باشد در دستگاه ایمان و ولایت سالک شفاعت هست هم شافع باید مأذون باشد هم مشفوع له باید مأذون باشد فرق توسل و شفاعت هم این است آن که نیازمند است درخواست می کند می شود توسل دارد آن که اعطا می کند شفاعت دارد پس

شافع آن بالایی است متوسل این پایینی، انسان کامل معصوم مثل اهل بیت (علیهم السلام) دستشان در هر سه مرحله به اذن خدا باز است هم در دنیا هم در برزخ هم در قیامت می توانند شفاعت کنند اینکه در بعضی از روایات دارد برزخ سخت است یعنی از طرف ما مشکل نیست شما به ما دسترسی ندارید مشکل در برزخ از ناحیه قابل هست و گرنه انسان کامل معصوم به اذن الله دستش باز است چه در دنیا، چه در برزخ، چه در آخرت. خب، در اینکه فرمود: (وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا) برهانش مشخص است (إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا) این برهان دوم است.

ص: ۳۳۸

۱- (۱). سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲- (۲). سوره انسان، آیه ۱.

۳- (۳). سوره انشقاق، آیه ۶.

۴- (۴). التوحید، ص ۱۴۶.

۵- (۵). سوره یوسف، آیه ۲۰.

۶- (۶). سوره بقره، آیه ۲۵۴.

پرسش: در هر دو برهان لمی است یا یکی لمی است.

پاسخ: هر دو جا برهان باید یا لمی باشد یا أحدالمتلازمین ملازم دیگر چون برهان انی به آن معنا که ما از معلول بخواهیم پی به علت ببریم این مستحیل است مستحیل یعنی مستحیل هرگز نمی شود از معلول پی به علت برد بلکه از احدالمتلازمین پی به ملازم دیگر می برند سرش این است که مبدا یک برهان مقدمات برهان باید یقین باشد یک، با شک در علت یقین به معلول مستحیل است ما اگر علت را شک داریم چگونه یقین به معلول پیدا می کنیم این دو، اگر علت برای ما مشکوک است یقیناً معلول هم برای ما مشکوک است آن وقت چگونه می توانیم از معلول پی به علت ببریم که معلول بشود یقینی، علت بشود مشکوک، آن وقت از متیقن به مشکوک پی ببریم، اما در این گونه از موارد که ما کتابتی دیدیم، کتابی دیدیم پی به مؤثر می بریم می گوئیم کتابی بود، نقشی دیدیم پی به نقاش می بریم اینها آن قسم دوم یعنی قسم دوم برهان «إن» است نه قسم است در برهان «إن» پی برده از معلول به علت بالقول المطلق مستحیل است آن قسم دوم برهان که از أحدالمتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم این راه رسمی است ما وقتی کتابتی دیدیم، نقشی دیدیم شما وقتی برهان تشکیل می دهید معلوم می شود اصغر و اکبر اینها متلازم هم اند نه اینکه یکی معلول باشد دیگری علت مثلاً اگر کتابی دیدیم می گوئیم «هذا مكتوب» این «هذا» اصغر، «مكتوب» اوسط و «كل مكتوب فله كاتب» نه «كل مكتوب فهو كاتب» ما به دنبال كاتب می گردیم كاتب گیرمان نمی آید اوسط ما «مكتوب» است می گوئیم «هذا مكتوب» بعد در کبرا می گوئیم «و كل مكتوب فله كاتب»، «له كاتب» با «مكتوب» متلازم هم اند آنکه علت مكتوب است «كاتب» است که كاتب در این حریم نیست اصلاً ما که نمی گوئیم «كل مكتوب فهو كاتب» بین «له كاتب» و «مكتوب» تلازم است ما از احدالمتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم بعد از اینکه فارغ شدیم از ما پرسند که كاتب این چه کسی است می گوئیم نمی دانیم آن که علت حقیقی این است این را نوشته چه کسی است، می گوئیم نمی دانیم برهان ما هم كاتب ثابت نکرده «له كاتب» ثابت کرده فرموده «كل مكتوب فله كاتب» آن علت

حقیقی اش هنوز برای ما مشخص نیست لذا در برهان از معلوم پی به علت بردن مستحیل است یک، آن مقداری که معهود است از احد المتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم این دو، و آن برهان اساسی در حقیقت برهان لَمّی است اینجا هم همین طور است ما سوای خدا فقیر محض اند و کل فقیر فله غنی نه فهو غنیّ از احد المتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم. به هر تقدیر کفار تنها هستند و پیاده هم هستند منتها در اینجا تعبیر به مُشات نشده که فرمود «و نسوق المجرمین الی جهنّم مشاء» بلکه به قرینه □ تقابل وقتی فرمود متّقیان سواره می آیند و مجرمان وِرداً می آیند یعنی پیاده بر اساس تقابل می فهمیم وگرنه آنجا نفرمود «و نسوق المجرمین الی جهنّم مشاء» این وِرد در مقابل آن وُفد است اگر وُفد به معنای رُکبان بود این بر اساس تقابل معنای پیاده به اضافه □ اینکه اینها پیاده های تشنه ای هستند جگر سوخته اند. خب، فرمود: (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا □ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا) پس زندگی قیامت گرچه جمعی است برابر آیه □ سوره □ «واقعۀ» ولی اجتماعی نیست که خلّتی، شفاعتی، بیعی چیزی باشد برای مشرکین برای کفار، برای مؤمنین خلّت نیست بیع نیست ولی شفاعت هست کسی روابط دوستانه داشته باشد که در دنیا دوست بود آنجا دوستانه مشکل یکدیگر را حل بکند این چنین نیست وام بدهد به دیگری عطا کند این چنین نیست، چیزی بخرد چیزی بفروشد این چنین نیست هیچ کدام از این عقود فقهی و حقوق فقهی آنجا راه ندارد به نحو نفی جنس فرمود: (لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ) (۱) با نفی جنس. می ماند مسئله □ شفاعت، شفاعت را ذات اقدس الهی به هر که اذن داد یک، و به مشفوع له ای که مرتضی المذهب است دو، نسبت به اینها درست است وقتی وارد بهشت شدند البته (مُتَكَيِّنَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ) (۲) اما در صحنه □ قیامت حساب دیگری دارد آنها هم که وارد جهنّم شدند (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا) (۳) هر کس وارد جهنّم شد دیگری را لعنت می کند می گوید تو باعث شدی این تضاد این دشمنی بین اینها هست و اما در بین مؤمنان دوستی هست که فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) مستحضرید که دین، اصل دین با ووداد و محبّت سامان پذیرفت در چهار مرحله شما اینها را بررسی می کنید می بینید که آن عنصر اصلی دین محبّت است همه □ ما فرزندان ابراهیم خلیلیم برابر بخش پایانی سوره □ مبارکه □ «حج» که خدا به ما فرمود: (مَلَّةٌ) که این منصوب به اغراست یعنی «خذوا»، (مَلَّةٌ أَبَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا) (۴) پس ما فرزندان ابراهیم خلیلیم چون مسلمانیم و ابراهیم خلیل بر اساس خلّتش و بر اساس دوستی اش که ذات اقدس الهی او را خلیل خود اتخاذ کرد (وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا) (۵) برای ما قبله ساخت و برای ما مطاف ساخت که همه □ ما به این قبله رو می آوریم پس عنصر اصلی این دین ابراهیمی شده خلّت این اولین پیامبر ابراهیمی، آخرین پیامبر ابراهیمی که وجود مبارک رسول خدا(علیهم آلاف التحية و الثناء) است با محبّت شروع کرده به کار که حبیب خدا شد پس از خلّت شروع شد به محبّت ختم شد و چون از نظر رسالت خاتم و خاتم است ولی از نظر ولایت که خاتم و خاتم نیست این اهل بیت الی یوم القیامه جانشین او نشستند برای اینکه هم وارث خلّت باشند هم وارث محبّت باشند اجر رسالت را ذات اقدس الهی مودّت این خاندان قرار داد (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۶) خب، شروعش با خلّت است، دوامش با محبّت است استمرارش هم با مودّت این دین می شود دین خلّت و محبّت و ووداد و دوستی آن خلافتش می شود بالعرض البته دشمنی هست، تبری هست ولی آنها بالعرض است آنچه اساس دین است خلّت است و محبّت است و مودّت کسی که با این اساس انس گرفته خدا محبّت این را مودّت این را در دلهای دیگران قرار می دهد در این آیه اختصاصی به قیامت ندارد فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) مودّت بعضیها را خدا در دلهای دیگران قرار می دهد نه «فی قلوب الناس» آن حذف متعلّق هم يدلّ علی العموم خیلی از فرشته ها هستند که دوستار فلان عالم اند، فلان شخص اند، فلان مؤمن اند این طور نیست که «سيجعل لهم الرحمن وُدًّا فی قلوب الناس» این طور نیست (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) اگر حذف متعلّق يدلّ علی العموم آن که مقلب قلوب است

دلها را به یک سیمت گرایش می دهد فرشته ها را هم بشرح ایضاً فرشته ها دوستار یکدیگر هستند در جریان وجود مبارک موسای کلیم در همان سوره مبارکه «طه» که بعد به خواست خدا خواهد آمد آیه ۳۸ به بعد در آیه ۳۹ دارد که (وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي) تو بالأخره کودکی بودی گذاشتنش در جعبه و انداختنش در رود نیل آن که تو را گرفت به تو دل بسته شد خب قلب او را ما به تو مایل کردیم دیگر (وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي) محبت خودم از طرف خودم برای تو قرار دادم تو محبوب شدی بالأخره و آنها با ناز وجود مبارک موسای کلیم را پروراندند این (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) هست دعایی که دیگران درباره انسان می کنند محصول همین محبت است دیگر اگر کسی این عناصر سه گانه را حفظ کرد خدا پاداشی که به او می دهد این است که مودت او را در دل های دیگران اعم از ملائکه و اعم از مؤمنین قرار می دهد انبیا علاقه مند می شوند به او، اولیا علاقه مند می شوند به او، ملائکه علاقه مند می شوند به او، مؤمنین علاقه مند می شوند به او حالا در دل چه کسی محبت چه کسی را قرار بدهد مشخص نیست ولی اجمالش این است که فرمود: (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) گاهی ائمه (علیهم السلام) به بعضی از شاگردانشان اظهار علاقه می کردند و می فرمودند نزد ما محبوبی ما بارها عرض کردیم مرحوم نجاشی نقل می کند که ابان بن تغلب وقتی خدمت امام صادق (سلام الله علیه) می رسید وجود مبارک امام صادق خب کم مقام نیست امام زمان است به دیگران دستور می داد که بالش را برای آقا بیاورید «أمر بوساده فألقیت له» (۷) این کم مقامی است این امام زمان است دیگر خب فرمود بالش را برای آقا بیاورید آقا تکیه بدهد خب ابان شاگرد حضرت بود دیگر این را مرحوم نجاشی در همان رجال در شرح حال ابان بن تغلب نقل می کند مگر الیوم وجود مبارک امام زمان هم همین کار را می کند دیگر غرض این است که اگر راه باز است این طور نیست که حالا ابان بن تغلب جزء مثلاً اوحدی از شاگردان حضرت بود نه، یک شاگرد متوسط بود دیگر برای هشام حسابی، برای هشام بن حکم یک حساب، هشام بن سالم یک حساب، اما برای ابان بن تغلب آن قدر حساب عمیق چیز حضرت باز نکرده بود به حمران آن فرمایش را فرمود به زراره آن فرمایش را فرمود ابان هم جزء شاگردان متوسط حضرت بود دیگر خب وجود مبارک حضرت ولی عصر هم همین کار را می کنند غرض اینکه ما اگر در راه باشیم به ما پاداش می دهند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) این گذشته از مسئله بهشت و مسئله برزخ و آخرت و امثال ذلک این لذا ید دارد.

ص: ۳۳۹

- ۱- (۷) . سوره بقره، آیه ۲۵۴.
- ۲- (۸) . سوره واقعه، آیه ۱۶.
- ۳- (۹) . سوره اعراف، آیه ۳۸.
- ۴- (۱۰) . سوره حج، آیه ۷۸.
- ۵- (۱۱) . سوره نساء، آیه ۱۲۵.
- ۶- (۱۲) . سوره شوری، آیه ۲۳.
- ۷- (۱۳) . رجال النجاشی، ص ۱۱.

پرسش: چرا یعجل نفرمود فرمود: (سَيَجْعَلُ).

پاسخ: این «سین» تأکیدی است نظیر سوره مبارکه «توبه» که در آنجا فرمود: (قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ) این «سین» های تحقیقی است نه «سین» تسویفی در آنجا که دیگر نمی شود گفت شما الآن کار بکنید بعدها خدا می بیند الآن خدا دارد می بیند چون در آن سوره مبارکه «یونس» فرمود همین که می خواهید وارد کار بشوید (وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) (۱) فرمود همین که می خواهید وارد بشوید مشهود ما هستید در سوره مبارکه «یونس» آنجا فرمود می خواهید قرآن بخوانید، می خواهید کاری انجام بدهید همین که می خواهید وارد بشوید در مشهد مایید (إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) «أفاض» یعنی وارد شد «ثم افيض من حيث افاض الناس» همین است همین که می خواهید وارد بشوید در محضر مایید با اینکه حین ورود مشهود خدای سبحانیم مع ذلك ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «توبه» در دو جا با «سین» ذکر کرده فرمود: (قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ) این «سین» های تحقیق است نه تسویف.

«و الحمد لله رب العالمين»

آیات ۹۲ تا ۱۰۱ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۶

Your browser does not support the audio tag

«وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» (۹۲) «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» (۹۳) «لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا» (۹۴) «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (۹۵) «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۹۹) «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (۱۰۰) «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تَحْسُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْرًا» (۱۰۱)

ص: ۳۴۰

۱- (۱۴). سوره یونس، آیه ۶۱.

درمکه که مشرکان به سر می بردند خدا را به عنوان الله می شناختند خدا را به عنوان الرحمان می شناختند اما به عنوان رب و مانند آن تعبیر نمی کردند همین دونام بود که رواج داشت البته اگر از آنها می پرسیدند «مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ» (۱) یا می پرسیدند «مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ» لکن رواج اسمای الهی منحصر به همین دو اسم بود.

مطلب دوم آن است که در قرآن کریم که فرمود: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۲) که بحثش گذشت به مشرکان فرمودند اگر بگویند الله همه ی اسمای حسنا را داراست، اگر بگویند الرحمان همه ی اسمای حسنا را داراست چه الله بگویند چه الرحمن بگویند کلّ واحد از این دو، اسمای حسنا را دارا هستند معروف بین اهل تفسیر شاید این باشد که چه بگویند الله، چه بگویند الرحمان خداوند دارای اسمای حسناست این مراد نیست «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا» یعنی «أَيًّا» «أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ» یعنی برای این «أَيِّ» «الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» نه برای الله، شما بگویند الله، همه ی اسمای حسنا را داراست بگویند الرحمان همه ی اسمای حسنا را داراست این «أَيِّ» یعنی هر کدام از این دو واجد اسمای حسناست.

مطلب بعدی آن است که آنهایی که می گفتند فرشتگان بنات الله اند یا مثلاً «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا»^(۳) همین دوتا نام را مطرح می کردند یا می گفتند «الله اتَّخَذَ وَلَدًا» یا می گفتند «الرحمن اتَّخَذَ وَلَدًا» اگر در قرآن کریم سخن از این است که الله «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا»^(۴)، الرحمن «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» برای اینکه در فضای حجاز غیر از این دو مطرح نبود چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه در سوره ی مبارکه ی «یونس» سخن از این است که «ما اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» چه در سوره ی مبارکه ی «مریم» چه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» سخن در این است که «ما اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» سخن از ربِّ و امثال ذلک نیست برای اینکه آنها گاهی می گفتند «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا»، در سوره ی مبارکه ی «بقره» و «یونس» این رد شده یا می گفتند «الرحمن اتَّخَذَ وَلَدًا» در سوره ی مبارکه ی «مریم» و «انبیاء» این رد شده لذا اگر در محلِّ بحث فرمود: «وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» ناظر به این نکته است.

ص: ۳۴۱

۱- (۱). سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.

۲- (۲). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.

۳- (۳). سوره ی یونس، آیه ی ۶۸.

۴- (۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۱.

اما اینکه در آیات قبل فرمود: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً» (۱) بگوییم که اینکه متقیان با موکب همایونی محشور می شوند این برای بعد از حساب است و آیه ی ۹۵ که می فرماید: «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» این برای قبل از حساب است این جمع ناتمام است برای اینکه مردان باتقوا را ذات اقدس الهی از طلیعه ی برزخ تا حشر اکبر پایان حشر با موکب همایونی و با جلال و شکوه یاد می کند در سوره ی مبارکه ی «نحل» که بحثش گذشت آیه ی ۳۲ این است «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» همین که مرد متقی، زن باتقوا، انسان باتقوا رحلت کرد در هنگام قبض روحش و هنگام ورود به دالان برزخ با فرشتگان تکریم همراه است تنها وارد برزخ نمی شود ملائکه می آیند سلام عرض می کنند در بهشت برزخی را باز می کنند بعضیها هم چون برزخشان سریعاً می گذرد اینها را سریعاً وارد بهشت می کنند در بهشت را باز می کنند که همیشه باز است البته، به اینها سلام عرض می کنند می گویند «سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲) و مانند آن، این چنین نیست که مردان باتقوا تنها از قبر برخیزند کسی آنها را تکریم نکند، تنها بمیرند کسی آنها را تکریم نکند آنها با جلال و شکوه از دنیا وارد برزخ می شوند، با جلال و شکوه در برزخ سر از قبر برمی دارند وارد صحنه ی قیامت می شوند اما اینکه فرمود: «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» یعنی اموال هیچ کسی، فرزندان هیچ کسی، قبیله ی هیچ کسی با او نیست چون «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۳) و انسان وقتی وارد صحنه ی برزخ و بعد می شود تنهاست با اعمال اوست اگر مرد باتقوا باشد فرشتگان الهی در حین ورود برزخ خدمت او هستند تا جریان بهشت.

ص: ۳۴۲

۱- (۵). سوره ی مریم، آیات ۸۵ و ۸۶.

۲- (۶). سوره ی نحل، آیه ی ۳۲.

۳- (۷). سوره ی کهف، آیه ی ۴۶.

پرسش: ت آنهایی که اهل تقوا هستند و اعمالشان طبق حقیقت تقوا هست چه اشکالی دارد که فردای قیامت جمعی وارد بشوند با زن و بچه هایشان همراه بشوند.

پاسخ: غرض آن است که در جریان دنیا زندگی هم جمعی است هم اجتماعی در آخرت زندگی جمعی است ولی اجتماعی نیست همه با هم اند اما هیچ کس با دیگری رابطه ندارد چون در آن روز «لَا يَتَّبِعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ» (۱) تعاون در کار نیست مسئله ی اینکه کسی مشکل دیگری را از راه دوستی یا از راه خرید و فروش حل کند نیست فقط می ماند مسئله ی شفاعت آن هم، هم شافع باید مأذون باشد هم مشفوع له که «يَوْمَ لَا يَتَّبِعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» آن اولی و دومی نه تقیید پذیرند نه تخصیص پذیر سومی تخصیص و تقیید پذیرفت که عده ای شفاعت می کنند «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۲) و مانند آن خب، پس همه تنها می آیند کسی با کسی نیست ولی همین متقیان با موکب همایونی حرکت می کنند این ظاهر آیه. روایاتی که در کتاب شریف کنزالدقائق بیش از کتابهای دیگر معمولاً نقل می کنند هست آنجا ملاحظه بفرمایید که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت امیر (سلام الله علیه) می فرمود وقتی متقیان می خواهند از قبر محشور بشوند با موکب همایونی محشور می شوند نه اینکه بعد از حساب وقتی که وارد بهشت می خواهند بشوند اینها با جلال و شکوه از قبر برمی خیزد. آیه ی سوره ی «نحل» دارد اینها با جلال و شکوه وارد برزخ می شوند برای اینکه «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ» (۳) پس با جلال و شکوه می میرند، با جلال و شکوه هم سر از قبر برمی دارند در همان روایاتی که وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر (سلام الله علیهما) فرمود، فرمود یا علی! اینها مستقیماً با این جلال و شکوه وارد می شوند و ذات اقدس الهی به فرشته ها می فرماید اینها را معطل نکنید اینها را سریعاً وارد بهشت بکنید اینها را با دیگران بازداشت نکنید چون عده ای برابر «وَقَفُّوهُمْ»، «قَفُّوهُمْ» یعنی اینها را بازداشت کنید «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۴) اینها را اینجا معطل کنید بعضیها کمتر بعضی بیشتر آن روز بالأخره پنجاه هزار سال است ذیل این آیه که روزی که خمسين ألف عام هست در منزل زید بن أرقم از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند «ما أطول هذا اليوم» چه روز طولانی است حضرت فرمود: «والذي نفس محمد بيده» این پنجاه هزار سال برای مؤمن «من صلاه مكتوبة» (۵) به اندازه ی یک نماز واجب است حالا نماز واجب بر فرض ظهر باشد بیش از چند دقیقه ای این پنجاه هزار سال طول نمی کشد اینها همانهایی هستند که از قبر در آمدند تا وارد بهشت بشوند شاید همین چند دقیقه طول بکشد یک عده پنجاه هزار سال معطل اند یک عده پنج دقیقه عبور می کنند برای اینکه اینها کارهایشان را اینجا انجام دادند دیگر خدا نسبت به اینها سریع الحساب است نسبت به آنها باید دقیقاً همه ی این اعمالشان را بررسی بکند اینها که طیب و طاهرند، بار سبکی دارند و اصلاً بار سنگین ندارند اینها سریع الحساب است برایشان. همان روایتی که به وجود مبارک حضرت امیر می فرماید فرمود وقتی که اینها وارد دم در بهشت شدند در بهشت هرگز بسته نیست و قرآن کریم از بهشت به عنوان «مُفْتَحَهُ لَهُمُ الْأَبْوَابُ» (۶) یاد می کند چون هیچ کس بدون اذن که قدرت رفتن ندارد یک، و هیچ کسی هم مایل نیست از بهشت بیرون بیاید دو، باز بودن در و آزاد بودن هم نعمت برتری است سه، لذا «مُفْتَحَهُ لَهُمُ الْأَبْوَابُ» لکن در جهنم هیچ کسی مایل به رفتن نیست یک، هیچ کسی قدرت بیرون آمدن ندارد دو، ولی بسته بودن در عذابی است فوق العذاب سه، فرمود: «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» این سابقاً این طور بود الآن هم همین طور است الآن این دزدگیرها که می گذارند بالا- تا پایین این در را می بندد درهای معمولی که دزدگیر ندارد فقط قفل می کنند یا پشت بند می گذارند یک تکه آهنی را قرار می دهند که این لنگه در را به این لنگه در وصل کند سابقاً پشت بند چوبی بود در چوبی بود یک تکه چوب این دو لنگه را به هم وصل می کرد این پشت

بند در بود این را نمی گویند «عَمَدٌ مُّمَدَّدَةٌ» (۷) اما الآن که شما می بینید دزدگیر می گذارند از بالا تا پایین این در را می بندد این «عَمَدٌ» هست، عمود هست، ستون هست مُمَدَّد است مِنَ الْعَالِي إِلَى السَّفَلِ وَ مِنَ السَّفَلِ إِلَى الْعَالِي در جهنم این طور بسته است این نه برای این است که کسی وارد جهنم نشود خب کسی رغبت نمی کند، این نه برای آن است که کسی از جهنم فرار نکند برای اینکه اینها «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» (۸) این طور نیست که جهنمیها دست و پایشان باز باشد که اینها زنجیرند مقَرَّن اند یعنی مقَرَّن، «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» اصفا دهم یعنی زنجیر خب کسی که در غُل و زنجیر است که قدرت فرار ندارد اما بسته بودن در عذاب است فوق عذاب درباره ی بهشت که درها باز است طبق همین روایت که از علی بن ابراهیم نقل شده که وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر (سلام الله علیهما) می فرماید در روایت دیگر هم هست متَّقِیان را که وقتی وارد بهشت می کنند با این موکب همایونی به دم در بهشت که رسیدند در می زنند این حلقه ی در، کوبه ی در را به سینه ی در می کوبند همه ی اهل بهشت یعنی خدمه ی بهشت آماده می شوند برای پذیرایی. مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) بخشی از این روایات را در کتاب شریف امالی نقل کردند سیدنا الاستاد مرحوم علامه در شرح این حدیث در مجلس درس حدیث این حدیثی که خواندند چون در آن حدیث دارد که وقتی وارد در بهشت می شوند این کوبه ی در را به سینه ی در می کوبند این حلقه در همین روایت هم دارد حلقه، در این روایت دارد که «فتصر صریحاً» (۹).

ص: ۳۴۳

۱- (۸). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۴.

۲- (۹). سوره ی مریم، آیه ی ۸۷.

۳- (۱۰). سوره ی نحل، آیه ی ۳۲.

۴- (۱۱). سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.

۵- (۱۲). بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۳.

۶- (۱۳). سوره ی ص، آیه ی ۵۰.

۷- (۱۴). سوره ی همزه، آیه ی ۹.

۸- (۱۵). سوره ی ص، آیه ی ۳۸.

۹- (۱۶). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۴.

پرسش: در بهشت که بسته نیست چرا می کوبند دیگر.

پاسخ: حالا- عرض می کنم این را گفتند که همان حرفی که در شرح ابیات حافظ گفتند اینجا هم هست دیگر، گفتند چرا حافظ گفت دوش دیدم یعنی دیشب در حالت رؤیا برای من روشن شد که ملائک در میخانه زدند، در میخانه همیشه باز است چرا در را زدند اینکه شما گفتید «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند» در رحمت الهی همیشه باز است چرا در زدند آن بزرگوار گفت

در میخانه بُد بسته ولی حرمت می موجب آمد که ملائک در میخانه زدند

شما وقتی وارد دفتر استادتان می شوید با یک تلنگر در را می زنید در باز است ولی احترام صاحب آن در و آن دفتر ایجاب می کند که کسی در بزند

در میخانه بُد بسته ولی حرمت می موجب آمد که ملائک در میخانه زدند

به هر تقدیر در باز است در این روایت دارد که «فَتَصَرَ صَرِيحاً» صدایی از این در بلند است این صدا را همه ی خدمه و حوریها می شنوند و آماده می شوند لکن آن روایتی که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف امالی نقل کردند در آن روایت دارد که این حلقه را که به سینه ی در کوبیدند «طَنَّتْ وَقَالَتْ يَا عَلِيَّ» طنین، صدای این حلقه این است «یا علی» بیانی که سیدناالاستاد در شرح این جمله داشتند این است که وقتی مهمان بخواهد وارد منزلی بشود در می زند از درون خانه می گویند چه کسی است این صاحب خانه را می خواهد چه کسی را می خواهی می گوید من فلان کس را می خواهم، کسانی که دم در بهشت اند صاحب خانه را می خواهند و این صاحب خانه غیر از وجود مبارک حضرت امیر نیست همه می گویند «یا علی» یعنی ما صاحب این خانه را طلب می کنیم «طَنَّتْ وَقَالَتْ يَا عَلِيَّ». پیشنهادی که داده شده بود و اگر هنرمندان اسلامی این می شود هنر اسلامی این درهایی که برای عتبات درست می کنند طوری باشد که هر نیازمندی وقتی این کوبه ی در را به سینه ی این در می کوبد نام صاحب آن مزار شنیده بشود اینجا که در کنار کریمه ی اهل بیتیم این کوبه را طرزی بسازند که وقتی انسان در را زد بگوید «یا فاطمه ی معصومه» درباره ی حرم سیدالشهداء صدا «یا حسین» درباره ی وجود مبارک حضرت امیر صدا «یا علی» اگر ائمه بقیع _ ان شاء الله الرحمن _ قبورشان منور شد «یا حسن، یا سجاد، یا باقر، یا صادق(علیهم آلا ف التحيه و الثناء)» این می شود هنر اسلامی این شدنی است الآن که با امکانات فراوان این سهل التناول است، بنابراین متقیان از همان دالان ورودی به برزخ با موکب همایونی می روند نه اینکه بعد از حساب، اما چه قبل از حساب چه حین حساب چه بعد از حساب بساط دنیا با آنها همراه نیست وارد بهشت که شدند «دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱) یکدیگر را سلام می کنند و «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا تَأْثِيماً» (۲) با کرامت با هم زندگی می کنند نسبت به برخیا هم فرمود: «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (۳) یعنی ذریه ی دنیا «وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» اما در جهنم هر که وارد شد «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَةٌ لَعَنَتْ أُمَّتَهَا» (۴) این می گوید تو باعث شد آن می گوید تو باعث شدی و مانند آن، بنابراین اینکه فرمود: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» اینها همین که وارد طلیعه ی حشر می شوند از برزخ و صحنه ی قیامت و بهشت اینها را با موکب همایونی حرکت می کنند اما «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» این کریمه که فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» از انوارالتنزیل نقل شده است سرّ اینکه با «سَيَجْعَلُ» با «سین» «سَيَجْعَلُ» ذکر شده است این

بزرگوار پنداشت که این «سین»، «سین» تسويف است و علامت استقبال گفتند که چون در مکه مشرکین زیاد بودند و مسلمانها در اقلیت مسلمانها محبوب نبودند لذا فرمود بعدها خدا محبت شما را در دلها قرار می دهد بعدها که شما مثلاً وارد مدینه شدید اسلام توسعه پیدا کرد عده ای به شما علاقه مند می شوند و این سخن ناصواب است برای اینکه مشرکان قبلاً با مسلمین مخالف بودند بعداً شدند «أَلَدُّ الْخِصَامِ» و خداوند نسبت به آن مؤمنین قلیل محبت اهل ایمان را در دلهای آنها گذاشت اگر اهل ایمان بیشتر می شدند محبت مؤمنین را در دلهای آنها بیشتر می گذاشت آن وقت متعلق هم محذوف است معلوم نیست که درخصوص دلهای انسانها باشد «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» مودت اینها را در دلهای انبیا، اولیا، ملائکه و مانند آن قرار می دهد «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». بعد فرمود ما این قرآن را حالا دارند جمع بندی می کنند درباره ی قرآنی که در مکه نازل شده است می فرماید هیچ کسی بهانه ندارد چرا، برای اینکه «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ» ما چهار وصف را درباره ی قرآن ذکر کردیم دو وصف ثبوتی، دو وصف سلبی آن دو وصف ثبوتی این است که قرآن ثقیل است یعنی وزین است با برهان است با محتوایست و حرف عمیق علمی دارد که «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۵) این یک، و این قول ثقیل چون دل مایه در آن هست، فطرت پذیر است، دل پذیر است حرف سنگینی برای نفس نیست «لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (۶) آسان است زیرا اگر چیزی مطابق با فطرت بود، مطابق با آفرینش بود، سعادت انسان را به همراه داشت، تحمیلی بر فطرت نبود دل پذیر هم هست پس این دو صف از اوصاف ثبوتی را ذات اقدس الهی برای قرآن ذکر کرده یکی اینکه «سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۷) یکی اینکه در سوره ی مبارکه ی «قمر» چند بار فرمود: «لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» ما قرآن را برای تذکر و تذکره آفریدیم آیه ی هفده و هیجده سوره ی مبارکه ی «قمر» این است «لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» همان طوری که «الرحمن» یک ترجیع بند دارد این سوره ی مبارکه ی «قمر» هم ترجیع بند دارد آیه ی ۳۲ هم این است «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» آیه ی چهل هم همین است آیات فراوانی در سوره ی مبارکه ی «قمر» هست که ترجیع بندش همین «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ» است. این دو وصف از اوصاف ثبوتی قرآن کریم که هم ثقیل است، وزین است، برهانی است و متقن است و هم دل پذیر. دو صفت از اوصاف سلبی قرآن را ذکر می کند که در قبال این دو وصف ثبوتی است یکی اینکه این خفیف نیست سبک مغز نیست تهی نیست برای اینکه ثقیل است یکی اینکه عسیر نیست، عُسر ندارد، دشواری ندارد برای اینکه فطرت پذیر است این تعبیری که «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ» گذشته از اینکه در سوره ی مبارکه ی «قمر» به عنوان ترجیع بند ذکر شد در موارد دیگری هم مطرح شد که یکی از آن موارد همین آیه ی ۹۷ سوره ی مبارکه ی «مریم» است فرمود: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ» آسان کردیم این یک، اما «بِلِسَانِكَ» است به زبان توست برای اینکه تو در بین عرب هستی و قوم عرب مُرسل إلیه ابتدایی تو هستند گرچه تو رسول عالمینی، «ذِكْرِي لِلْبَشَرِ» (۸) هستی، جهانی هستی، «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۹) هستی ولی آغاز رسالت از اینجا شروع شده نه اینکه تو برای اینها رسول شدی یک، یا اول برای اینها رسول شدی بعد رسالت تو گسترش پیدا کرده دو، این چنین نیست بلکه تو در همان آغاز رسول عالمیانی لکن مأموریت اولیه ات نسبت به قوم خودت است که دارد «فَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ» (۱۰) فرمود اینها هیچ بهانه ای ندارند اینها خوب می فهمند و اگر بخواهید به زبانهای دیگر ترجمه بکنید این زبان رساست عربی مبین است از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) رسیده است که عربی را مبین گفتند برای اینکه این لسان «يُبَيِّنُ الْأَلْسُنَ وَلَا تُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنُ» (۱۱) این توان آن را دارد که هر زبانی را ترجمه کند، هر فرهنگ لغتی را ترجمه کند اما لغات و فرهنگ دیگر آن قدرت را ندارند که به آسانی مطالب عربی و فرهنگ عربی را منتقل کنند شما ببینید این ترکیبات و مفردات و جمع و تشبیه که در عربی هست در جای دیگر نیست یا بسیار کم است شما در اشاره در فارسی می بینید می گوئیم این و آن یعنی مشار إلیه اگر نزدیک باشد می گوئیم این و اگر دور باشد می گوئیم آن، اما بین دور و نزدیک اگر وسط باشد ما لغتی

نداریم و همچنین در فارسی بین واحد و جمع ما وسطی نداریم می گوئیم او، آنها به یک نفر می گوئیم او به دو به بعد می گوئیم آنها دیگر برای تشبیه حسابی نداریم اما در لغت عرب بین واحد و جمع کلمه ای است، لغتی است به نام تشبیه، بین دور و نزدیک اشاره ای است به نام «ذاک» ما یک «ذا» داریم، یک «ذاک» داریم یک «ذلک» این گونه از تفاوت در لغت عرب فراوان هست که ما اگر بخواهیم این عربی را به غیر عربی ترجمه کنیم ناچار چند کلمه را باید کنار هم بگذاریم تا مفاد یک کلمه را به دست بیاوریم مستحضرید که هر کلمه مفهومی دارد مفهومی که جدا هستند آن معنای بسیط را اگر بخواهید با پنج تا مفهوم برسانید این پنج تا مفهوم چون همه از هم جدا هستند این وسطها خالی است این مثل بردن آب در غربال است کسی که بخواهد آبی را در غربال ببرد چون غربال بندهای او تر می شود بین این بندها فاصله است این آب می ریزد اگر این نظیر طشت یا لگن پُر بود ظرفیت داشت اما این بندها از هم جداست اینکه می گویند بعضیها از چیزها «یُدْرک و لا یوصف» سَرَش این است آنکه انسان می فهمد معنای بسیطی است بخواهد بیان کند باید پنج، شش تا کلمه را ردیف کند تا آن را بفهماند این کلمات هر کدام یک مفهوم دارند این مفهومی که جدا هستند چون این مفهومی که جدا هستند این وسطها ریزش دارد آن مطالب می ریزد لذا بعضی از مطالب بسیط «یُدْرک و لا یوصف» در لغت عرب هم همین طور است ولی عربی آن توان را دارد که از مطالب دیگر زبانها به زبان عربی به خوبی ترجمه بشود منتها آن ترجمان نه مترجم، آن ترجمان باید به این مثلث احاطه داشته باشد منقولٌ عنه و منقولٌ الیه و نقل یعنی آن فرهنگی را که می خواهند نقل کند خوب ترجمه کند، به این فرهنگی که می خواهند نقل بدهد خوب آشنا باشد زبان را هم مسلط باشد بنابراین این عربی زبانی است به خوبی قابل درک، عربی مبین است «فَإِنَّمَا يَسِرْنَاهُ بِلِسَانِكَ» در آغاز سوره ی مبارکه ی «زخرف» این مطلب آمده که «حم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلَّيْ حَكِيمٌ» (۱۲) این از عربی مبین تا لدی الله، از لدی الله تا عربی مبین قرآن است آنکه شما در خدمت او هستید عربی مبین است اینکه در حضور ذات اقدس الهی است علی حکیم است این کتاب یک طرفش علی حکیم است یک طرفش عربی مبین «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ» همین «فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلَّيْ حَكِيمٌ» از علی حکیم تا عربی مبین، از عربی مبین تا علی حکیم قرآن است چون قبلاً هم بحث گذشت که قرآن را نینداختند آویختند قرآن را مثل باران نازل نکردند که تجافی باشد و انداختن، قرآن را حبل متین است او را آویخت که در همان حدیث معروف «إِنِّي تَارَكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترتی» (۱۳) که فرمود این کتاب مبین «طرفه بید الله سبحانه و تعالی و الطرف الآخر بأیدیکم» (۱۴) این حبل متین یک طرفش به دست خداست یک طرفش به دست شما اگر گفتند «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» برای اینکه این حبل از جای بلند مستحکمی آویخته شده و گرنه طناب انداخته شده مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد به مشکل آن معتصم را به ما می گویند به کدام طناب تمسک کنید به آن طنابی که به سقف بلند مستحکم بسته است و گرنه طنابی که در مغازه ی طناب فروشی انداخته است که آن را نمی گویند اعتصام بکن که، اگر کتابی باشد که فقط انداخته باشند زمینی باشد خب این کتاب زمینی مشکل خودش را حل نمی کند که پس یک طرف این طناب به دست خداست طرف دیگر به دست انسانی است که در خدمت قرآن است فرمود: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلَّيْ حَكِيمٌ» پس قرآن «عَلَّيْ حَكِيمٌ» است به استناد آن «عَلَّيْ حَكِيمٌ» می شود قول ثقیل «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۱۶) به استناد این عربی مبین می شود «لَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (۱۷) آن گاه فرمود چون مردم دو قسم اند یک عده متقی اند یک عده غیر متقی این کتاب را ما با این وضع فرستادیم «لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدَا» این «لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ» برای همه است چون قرآن «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱۸) است ولی آن که بهره می برد متقین است انذار هم «نَذِيرًا لِلْبَشَرِ» (۱۹) است اما آن که گرفتار انذار الهی می شود قوم لدودِ خصومِ عنودِ مخصوصاً «أَلْعَدُّ الْخَصِيَامِ» (۲۰) که از این «أَلْعَدُّ

الْخِصَامِ» به «لَعْدَ» تعبیر شده است چون «لَعْدَ» جمع «أَلَدَ» است درست است که انذار کرده می گیریم «خُذُوهُ فَعْلَوْهُ» (۲۱) اما این برای همه بشر نیست دامنگیر قوم لُد می شود درست است که فرمود: «جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۲۲) اما این بهره ی همه ی مردم نیست بهره ی متقیان است نه رحمتی که خدا بشارت داد نصیب همه می شود چون عده ای خودشان را عمداً بی بهره کردند فقط متقیان بهره می برند نه عذابی که ذات اقدس الهی تهدید کرده است دامنگیر همه می شود چون خلیها «مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» (۲۳) هستند دیگر خدای سبحان از خلیها می گذرد فقط این عذاب دامنگیر قوم لُد که جمع أَلَدَ است «أَلَدُ الْخِصَامِ» دامنگیر آنها می شود «وَتُنذِرُ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» و ما آنها را منتظر قیامت نمی گذاریم یک وقت است کسی گناه شخصی می کند خب حسابش در قیامت است یک وقت گناه می کند نسبت به نظام اسلامی، امت اسلامی، به دین اسلام، جامعه ی اسلامی، به بشر ستم می کند ما بساط او را در دنیا هم برمی چینیم فرمود: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ خَلِيها را ما به خاک سپردیم» هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» هیچ کدام از آنها الآن محسوس هستند! «أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» رِكْز» آن صدای خفی است آن صوت پنهان و خفی را می گویند «رِكْز» این مدفونها و طلاهای دفن شده ی زیر خاک را می گویند «رِکاز» چون پنهان اند فرمود صدای اینها در نمی آید در بعضی از آیات قرآن دارد که «وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ» می گویند روزی در این مملکت ساسانیان بود، روزی در این مملکت سامانیان بود، روزی هخامنشیان بود، روزی کذا بود، روزی اموی بود، روزی مروانی بود، روزی عباسی بود، روزی بود، روزی بود، روزی بود فرمود اینها همه شدند احادیث، اُحدوثة نه کسی از اینها محسوس است نه نامی از اینهاست «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» کسی فعلاً هست از آنها که محسوس باشد یا صدای اینها هست، صدای اینها شنیده می شود «أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» حالا _ ان شاء الله _ به جمع بندی سوره ی مبارکه ی «مریم» برسیم این بزرگواری که زحمت کشیدند جریان قم و آن حدیثی که درباره ی زیارت مشهد امام رضا (سلام الله علیه) هست سعی شان مشکور تاکنون ثابت نشده است که مثلاً در شهر پربرکت قم مثلاً مُرجیء، ناصبی چیزی باشد.

ص: ۳۴۴

- ۱- (۱۷). سوره ی یونس، آیه ی ۱۰.
- ۲- (۱۸). سوره ی واقعه، آیه ی ۲۵.
- ۳- (۱۹). سوره ی طور، آیه ی ۲۱.
- ۴- (۲۰). سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.
- ۵- (۲۱). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.
- ۶- (۲۲). سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.
- ۷- (۲۳). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.
- ۸- (۲۴). سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.
- ۹- (۲۵). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۷.
- ۱۰- (۲۶). سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۳.
- ۱۱- (۲۷). الکافی، ج ۲، ص ۶۳۱.
- ۱۲- (۲۸). سوره ی زخرف، آیات ۱ _ ۴.

- ۱۳- (۲۹). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۱۴- (۳۰). بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۲۲.
- ۱۵- (۳۱). سوره ی زخرف، آیه ی ۴.
- ۱۶- (۳۲). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.
- ۱۷- (۳۳). سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.
- ۱۸- (۳۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.
- ۱۹- (۳۵). سوره ی مدثر، آیه ی ۳۶.
- ۲۰- (۳۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۴.
- ۲۱- (۳۷). سوره ی حاقه، آیه ی ۳۰.
- ۲۲- (۳۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.
- ۲۳- (۳۹). سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۶.

Your browser does not support the audio tag.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۹۹) فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدَا (۱۰۰) وَكَم أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تَحْسُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (۱۰۱)»

این بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «مریم» تصرف ذات اقدس الهی در دلها را تبیین می کند انسان بر فرض قادر باشد در مُلک اثر بگذارد یعنی زمین را مهار کند، زمان را کنترل کند، نظام سپهری را ببندد چه اینکه بعید نیست علم با پیشرفتش بتواند به بشر آن قدرتی را بدهد که جاذبه ها را مهار کند، ورود و خروج این سفینه ها را در کُرات را مهار کند که هیچ سفینه ای بدون استفاده از آن دستگاه نتواند در کُره ای بنشیند یا از آنجا خارج بشود همه ی اینها ممکن است، اما کنترل قلب مقدور کسی نیست یعنی انسان بتواند دل را مهار کند خاطره ای بیجا خطور نکند، مطلبی از ذهن بیرون نرود، چیزی را که مورد علاقه ی اوست فراموش نشود، چیزی که مورد علاقه ی او نیست در ذهنش خطور نکند این گونه از امور مقدور کسی نیست که بتواند قلب را کنترل کند قلب خودش را. دشوارتر از این قلب یک امت و جامعه است که بتواند دلهای امتی را کنترل کند قلب کسی را متوجه جایی کند یا قلب کسی را از جایی منصرف کند این دوتا کار را ذات اقدس الهی فرمود به عهده ی من هست و شرایطی هم دارد که من طبق آن شرایط دلها را یا به سود یا به ضرر منقلب می کنم چون او مقلب القلوب و الأحوال است فرمود اگر کسی بخواهد محبت او در دلهای دیگران راه پیدا کند دلهای دیگران نه در اختیار اوست نه در اختیار خود دیگران است در اختیار مقلب القلوب است «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۱) کسانی که حُسن فعلی و فاعلی را جمع کردند یعنی هم مؤمن اند هم کار خوب می کنند اگر کسی مؤمن باشد و کار خوب نکند حُسن فاعلی دارد ولی فاقد حُسن فعلی است کسی کار خوب می کند ولی مؤمن نیست این از حُسن فعلی برخوردار است ولی فاقد حُسن فاعلی است هر کدام از اینها بی بهره از فیض خاص الهی اند کسی که جامع بین حُسنین است او از این فیض بهره می برد «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» اصل اول، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اصل دوم، «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». روایتی که در ضمن این آیه است ناظر به این است که خدای سبحان می فرماید فلان بنده محبوب من است فرشتگان او را دوست داشته باشند اهل جنت او را دوست داشته باشند و مانند آن، این تطبیق است بیان بعضی از مصداق است نه بیان همه ی مصداق در دنیا هم این چنین است یک وقت کسی محبوب یک ملت است که خداوند محبت او را در دلهای دیگران یا اهل آن محل یا همسایه های او قرار می دهد سِعه و ضیقش دیگر مربوط به سِعه و ضیق ایمان و عمل صالح اوست اینکه برخی از مفسران گفتند این «سین»، «سین» تسویف است برای اینکه بعدها خدا قرار می دهد این فی الجمله درست است نه بالجمله یعنی گسترش این محبت فرع بر آن است که اسلام حکومتی تشکیل بدهد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مدینه بشود جامعه ی اسلامی متشکل بشود تا محبت مؤمنین در دلهای افراد فراوانی مستقر بشود ولی در همان مکه اصل جعل محبت و مودت ممکن است بنابراین اصل جعل تحقیقی است گسترش آن جعل تسویف و استقبالی است و حذف متعلق هم دلیل بر عموم است و آن روایت هم عموم را تأیید می کند یعنی محبت این شخص را خدا قرار می دهد هم نزد خودش، هم نزد ملائکه، هم نزد مردم لذا یک انسان

مؤمن عامل به عمل صالح هم محبوب خداست هم محبوب ملائکه است هم محبوب مردم «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا».

ص: ۳۴۵

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۹۶.

پرسش: جعل تکوینی است یا تشریعی؟

پاسخ: تکوینی است دیگر، جعل تشریعی که حکم واجب باشد مقدور کسی نیست که انسان قلباً کسی را دوست داشته باشد جریان تولّی و تبرّی تا آنجایی که برای ما مقدور است تعیین تکلیف است که ما باید تولّی داشته باشیم اهل بیت را، اولیای الهی را و تبرّی داشته باشیم از اعدای اینها.

الآن دوتا مطلب مهم است یکی اینکه تصرّف در دلها فقط مقدور خداست دوم اینکه خدا نسبت به چه کسی این کارها را کرده شواهدی هم هست یا نه، اما این مطلب که تصرّف در دلها فقط مقدور ذات اقدس الهی است در سوره ی مبارکه ی «انفال» آیه ی ۶۳ به بعد این چنین فرمود، فرمود: «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» کینه و عداوت و دشمنی در حجاز مخصوصاً در مکه و مدینه در بین قبیله ی اوس و خزرج و مانند آن سابقه ی دیرینه داشت ذات اقدس الهی بین دلهای مردم حجاز اُلفت برقرار کرد «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» این یک، بعد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «لَوْ أَنفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» اگر همه ی ذخایر و معادن زمین در اختیار تو باشد و این را تقسیم بکنی بین مردم بخواهی با مال دلها را به هم متحد کنی این شدنی نیست «لَوْ أَنفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَفْتُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» یک جامعه ی مُلتَهَب و متشتّت را با مسائل مالی نمی شود متحد کرد «وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ» ذات اقدس الهی بین اینها اُلفت برقرار کرد از توی پیغمبر با مال بر نمی آید البته معجزه و عنایت الهی که فیض خداست به وسیله ی تو حاصل می شود «إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» بنابراین هیچ کس نمی تواند بگوید که ما می توانیم دلها را تسخیر بکنیم این اصلش که این کار مقدور ذات اقدس الهی است و لاغیر حتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم بخواهد با بخشش معادن زمین تمام طلاها در اختیارش باشد بخواهد تقسیم بکند و با طلا و نقره دلها را مرتبط بکند شدنی نیست چون دلها با کوثر مرتبط می شوند نه با تکاثر چون از این سنخ نیست قلب از سنخ کوثر است از سنخ ملکوت است جز ایمان چیزی دلها را به هم مرتبط نمی کند این اصل اول که دل فقط به دست مقلب القلوب است اما اصل دوم که شواهد ذکر می کند، نمونه ها ذکر می کند که از این جهت با آن آیه ی «كَذَلِكَ يَسْرَنَاهُ» هماهنگ می شود با قصّه، با داستان، با تمثیل، با تشبیه یک مطلب را می فهماند آیه ی بعدی که خوانده شد این بود که «يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ» درست است که بعضی از آیات بسیار عمیق است اما محتوای همان آیات عمیق در آیات دیگر به وسیله ی قصّه، تمثیل، تشبیه، ترقیق مطلب در دسترس عموم قرار می گیرد در قرآن آیاتی است که بسیاری از علما در او راجل اند یک، همان مطالب که از همان آیه پر پیچ و خم بخواهد استنباط بشود در بخشهای فراوان قرآن به صورت قصّه، به صورت تمثیل، به صورت تشبیه، به صورت موعظه، به صورت خطابه رقیق می شود، نرم می شود، نازک می شود، ظریف می شود و در دسترس همه قرار می گیرد لذا شده «هُدًى لِلنَّاسِ» (۱) مطلبی در قرآن نیست که قابل فهم برای ساده اندیش ترین انسان نباشد اما آیات پیچیده و عمیقی است که خلیها را سرگردان کرده. خب، پس بنابراین اصل اول این است که اگر جامعه ای گرفتار اختلاف شد باید ببینیم منشأش چیست در

نوبتهای دیگر هم عرض شد که اختلاف سه قسم است یک اختلاف علمی است که بین صاحب نظران هست چه در حوزه، چه در دانشگاه اختلاف علمی چیز مقدّس و منزّهی است کسی نظرش مطلب منفی است کسی نظرش مطلب مثبت است یک پزشک معالج می گوید این شخص را باید با عمل درمان کرد دیگری می گوید با دارو حل می شود در فتوهای فقهای ما همین طور است نظرات حکمای ما همین طور است این اختلاف علمی چیز خوبی است و قابل حل هم نیست. قسم دوم اختلاف حقوقی است که به کسی بدرفتاری شده حقّ کسی ضایع شده این با خواهش با تمنا و امثال ذلک کاملاً قابل حل است اگر کسی با او بدرفتاری شده این حلیمانه و صبورانه اجر خدا را دریافت می کند و می گذرد و نظام را حفظ می کند اما وسط هم ما خدای ناکرده اگر قسم سوم شد قسم سوم اختلافی است عذاب الهی خود خدا این اختلاف را القا می کند آن وقت چاره ی او جز ناله و ضجّه و لابه و سحرخیزی و اشک شبانه چیز دیگر نیست آن اختلاف سوم در سوره ی مبارکه ی «مائده» آمده در «مائده» هم درباره ی یهودیها هست هم درباره ی مسیحیها، درباره ی یهودیها آیه ی ۶۴ سوره ی مبارکه ی «مائده» این است که «وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» ما نصیحت کردیم، موعظه فرستادیم، معجزه فرستادیم، کرامت فرستادیم، مَنْ و سلوی؟ فرستادیم، برکات ظاهر فرستادیم، برکات باطن فرستادیم اینها به جان هم افتادند همه ی راههای حق را به سوی اینها باز کردیم اینها بیراهه رفتند از آن به بعد ما اینها را به جان هم انداختیم ما القا کردیم «وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» مشابه این کمی رقیق تر درباره ی مسیحیهاست در همین سوره ی مبارکه ی «مائده» آنجا دارد «فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۲) اغرا یک مقدار رقیق تر از القاست این قسم سوم تنها راهش ناله و ضجّه شبانه است که خدایا مشکل ما را حل کن «أَلْفَ بَيْنِنَا»، «غَيْرُ سَوْءٍ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكِ»، «أَصْلَحَ كُلَّ فَاسِدٍ مِّنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ» (۳) راهش این است آن وقت آن راه را به آدم نشان می دهد. اما در بخشهایی که در این قسمت فرمود ما موذّت قرار می دهیم در قبال موذّت، عداوت هست مثل همین جا چه درباره ی یهودیها، چه درباره ی مسیحیها فرمود ما کینه را در بین اینها قرار دادیم خب این عذاب الهی است دیگر بدخواهی را و بغضا را و عداوت را در بین اینها قرار دادیم پس یک عده «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» درباره ی عده ی دیگر «أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ» یک، «فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ» دو، پس دوستی و دشمنی به دست اوست که این قسم سوم است و کسی نیست عذاب الهی است این عذاب الهی را از راه دیگر باید درمان کرد.

ص: ۳۴۶

۱- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۲- (۳). سوره ی مائده، آیه ی ۱۴.

۳- (۴). بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۲۰.

پاسخ: بله خب دیگر، دیگر فرقی نمی کند که این عذاب الهی مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود هر بلایی که بر سر یهودیها آمد دامنگیر امت من هم می شود خب، این خطر هست برای همیشه ولی آن ناله هم هست آن در هم باز است آن سحر خیزی هم باز است سخت تر از این را هم خدا بر طرف می کند آن درد این هم درمان. در جریان پس محبت و موّدت این است درباره ی ترس و آرامش، درباره ی ترس فرمود ما یکی از علل پیروزی مسلمانها همین است که ما رعب اینها را در دلهای کفار قرار دادیم «قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» (۱) از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست درباره ی خود حضرت امیر (سلام الله علیه) هم هست که «أَنَا نَصَرْتُ بِالرَّعْبِ» (۲) یعنی ما وقتی وارد میدان شدیم ترس ما در دلهای دیگران مستقر می شود در جریان حضرت امیر هم همین است وقتی کفار می فهمیدند علی پرچم را گرفته خیلها فرار می کردند منصور بالرعب است وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین طور فرمود ما «نَصَرْتُ بِالرَّعْبِ» در سوره ی مبارکه ی «حشر» فرمود: «قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» سر پیروزی شما مسلمانهای کوخ نشین بر یهودیهای کاخ نشین همین بود که ترس شما را ما در دلهای اینها مستقر کردیم در سوره ی مبارکه ی «حشر» فرمود: «قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» آیه ی دو سوره ی مبارکه ی «حشر» این انقلاب اسلامی ما هم نظیر انقلاب اسلامی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود خدا فرمود ما کاری کردیم که نه دوست خیال می کرد نه دشمن، در جریان پیروزی انقلاب اسلامی هم همین طور بود هیچ دوستی خیال نمی کرد که انقلاب به این زودی به ثمر می رسد هیچ دشمن هم خیال نمی کرد آیه دوم سوره ی مبارکه ی «حشر» این است که شما یادتان هست هر وقت نسیه می خواستید می رفتید از این سرمایه داران یهود می گرفتید آن هم به زحمت به شما نسیه می دادند آن هم با وام با ربا شما کوخ نشین بودید آنها کاخ نشین شما که حصن نداشتید، قلعه نداشتید، دژ نداشتید «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» (۳) اینکه می گویند اولین بار، اولین بار این است یک وقت است انسان اولیت زمانی دارد خب اولیت زمانی خیلی فخر نیست کسی می خواهد وارد درس بشود یا وارد مدرسه بشود در باز است یا او بیکار است زودتر می آید این نشانه ی فخر نیست اما یک وقت است کسی برای اولین بار که مقدور دیگران نیست یا از نظر علم و ادراک مقدور نیست یا از نظر همت و شجاعت مقدور نیست کسی اولین بار این کار را می کند این فخر است فخر ما شیعه ها این است که وجود مبارک حضرت امیر اولین مسلمان است خیلها نمی فهمیدند اسلام چیست برخیا هم که می فهمیدند آن شهادت را نداشتند و وجود مبارک حضرت امیر اولین مسلمان است این اول، اول از همین اول سوره ی مبارکه ی «حشر» گرفته شد فرمود اولین باری که در حجاز ما کوخ نشین را بر کاخ نشین مسلط کردیم ما بودیم ما این وام گیرها و نسیه بخورها را بر سرمایه دارها پیروز کردیم ما بودیم، ما این پابره نه ها را بر آن قدرتمندها پیروز کردیم ما بودیم، اولین بار ما این کار را کردیم بعد شما رشد کردید، ترقی کردید در جنگهای بعدی پیروز شدید «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» «حشر» یعنی کوچاندن فرمود چرا اولین بار ما آن کار را کردیم برای اینکه «مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا» شما فکر نمی کردید اینها که کاخ نشین اند حصن دارند قلعه دارند اینها فرار می کنند «وَضُنُّوا أَنَّهُمْ مِائِنَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ» آنها هم هرگز فکر نمی کردند که متواری می شوند آخر چطور یک آدم نسیه بخور، کوخ نشین، پابره نه با دست خالی با چوب دستی بر کسانی که شمشیر به دست اند و قلعه دارند و سرمایه دارند پیروز بشود اصلاً باورکردنی نیست فرمود ما کاری کردیم که نه دوست باور می کرد نه دشمن مثل همین انقلاب اسلامی خب حیف است آدم این را از دست بدهد خدای ناکرده اگر کمی آسیب ببیند این جریان صفوی نیست که بعد از او زندی بیاید، قجر بیاید، پهلوی

بیاید، یک کس دیگر بیاید اگر _ معاذ الله _ ضربه دید رفت که رفت خدا آن روز را نیاورد این رهبر را، این نظام را، این دولت را، این ملت را باید با دعا حفظ کرد و اگر اختلافی هست برابر قانون و چیزی که رهبری فرمودند عمل کرد مواظب باشیم خدای ناکرده این مثل صفوی نیست یا زندی نیست یا قجر نیست یا پهلوی نیست که یکی برود دیگری بیاید اگر خدای ناکرده آسیب دید، دید خدایا تو را به عصمت زهرا این نظام را حفظ بکن!

ص: ۳۴۷

۱- (۵). سوره ی احزاب، آیه ی ۲۶.

۲- (۶). من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳- (۷). سوره ی حشر، آیه ی ۲.

خب، فرمود این کار را ما کردیم هیچ کس باور نمی کرد» وَظَنُوا أَنَّهُمْ مَانَعَتْهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ «ما چه کار کردیم؟ شمشیر دادیم به اینها نه، این کوخ نشین را کاخ نشین کردیم نه، به اینها وسایل دفاعی دادیم نه، چه کار کردیم؟» فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدَى الْمُؤْمِنِينَ (۱) ما ترسِ مؤمنین را در دلهای اینها القا کردیم اینها برای اینکه زود فرار کنند قصرهای خودشان، قلعه های خودشان را فرار کردند و گریختند این اولین بار در حجاز ما این کار را کردیم این است خب، پس قذف رعب، القای ترس به دست اوست القای امن هم به دست اوست در جریان مادر حضرت موسی (سلام الله علیهما) فرمود ما دل او را آرام کردیم خب بالأخره آدم به زحمت فرزندی را از ترس به بار بیاورد بعد به او بگویند این را بینداز بگذار در جعبه بینداز در این دریای روان کدام مادر این کار را می کند با دست خودش، ما قلب او را آرام کردیم به او گفتیم جعبه فراهم بکن این بچه را بگذار در جعبه بینداز در دریا به ما بده ما این را پیغمبر می کنیم به تو برمی گردانیم این کار به دست احدی نیست دیگر فرمود آیه ی ده سوره ی مبارکه ی «قصص» وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِيَ بِهِ لَوْ لَا أَنْ رَبَّنَا عَلَى قَلْبِهَا «اگر ما قلب را به خودمان مرتبط نمی کردیم اگر او یا الله، یا الله نمی گفت و اگر قلب را به خودمان نمی بستیم خب این خالی می شد دیگر چطوری آدم یک مادر عمداً این را بیندازد در دریا که معلوم نیست کجا می رود آنجا که بچه را می کُشتند بالأخره به مادر می دادند او کنار قبرش می رفت دیگر، جایی دفن می کرد اما الآن بدهد به دریا یعنی چه، فرمود ما به او گفتیم آرام باش به تو برمی گردانیم پس او گاهی دل را نرم می کند گاهی سخت می کند» جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً (۲) گاهی دل را می ترساند گاهی دل را آرام می کند، گاهی دلها را با هم درگیر می کند گاهی دلها را به هم مرتبط می کند این کارهای اوست همه ی نمونه ها را ذکر کرده لذا این کتاب قابل فهم برای همه است درست است که او مقلب القلوب است همین که بفرمایند مقلب القلوب است قابل فهم برای خلیفها نیست اما با این قصه ها، با این دستورها، با این ذکر مثلها، با این شواهدا برای همه قابل فهم است. فرمود: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِيَ بِهِ لَوْ لَا أَنْ رَبَّنَا عَلَى قَلْبِهَا لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۳) پس ما گاهی نرم می کنیم گاهی سخت» جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً «می کنیم گاهی نرم می کنیم، گاهی می ترسانیم گاهی آرام می کنیم، گاهی قذف رعب می کنیم گاهی القای محبت می کنیم، گاهی مودت می دهیم گاهی دشمنی را در بین اینها به عنوان کيفر گسترش می دهیم خب این کارها را ذات اقدس الهی در موارد گوناگون انجام داده پس او «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» پس مودت به دست اوست اگر مودت الهی هست درست است و اگر مودت فرشته هاست درست است و اگر مودت اهل جنت است درست است اینها چون حذف متعلق دلیل بر عموم است در سوره ی مبارکه ی «مائده» آیه ی ۵۴ فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» فرمود حالا اسلام آمده شما یاری نکرديد خب بشر که تمام نشده من یک عده را می آورم بهتر از شما ولی دلمان می خواهد این دین به دست شما آبیاری بشود» إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۴) _ معاذ الله _ کسی خیال نکند حالا اگر ما انقلاب را یاری نکردیم تمام می شود وعده ی الهی هست عمده خسارت خود ماست فرمود شما نشد دیگری» إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ «اینجا هم در آیه ی ۵۴ سوره ی مبارکه ی «مائده» فرمود: «فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» که در ذیل این آیه نقل شده است وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست روی دوش سلمان گذاشت فرمود قوم این شخص اند که هم مُحَبِّ خدايند هم محبوب خدايند خب پس معلوم می شود خدا به عده ای علاقه مند است اگر خدا دوست یک عده است آن حذف متعلق هم دلیل بر عموم است شامل این مورد هم می شود» سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا «مودتش را هم بر پیش خودش قرار می دهد هم پیش فرشته ها قرار می دهد هم پیش بهشتیها قرار می دهد هم پیش مؤمنین پس معلوم می شود یک عده محبوب خدايند و اصل کلی را در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آنجا

مشخص کرد که اگر کسی بخواهد محبوب من بشود باید پیرو حبیب من باشد این حبیب من واسطها للعقد است حلقه ی مرتبط بین من و بین مردم در مدار محبت حبیب من است آیه ی ۳۱ سوره ی «آل عمران» این است که «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» یک وقت است می فرماید اگر مؤمن بودید عمل صالح کردید بهشت می روید آن یک سلسله پاداش است یک وقت می فرماید اگر مؤمن بودید پیرو حبیب من بودید محبوب من می شوید اگر کسی محبوب خدا شد ممکن است قُرب نوافل شامل حالش بشود «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» خب چه چیزی بالاتر از این که انسان محبوب خدای سبحان بشود ملاحظه فرمودید که گاهی یک مطلب عمیق را به عنوان اصل ذکر می کند آن وقت با شواهد با آیات با تشبیه با تمثیل با قصه و داستانهای دیگر این را تبیین می کند لذا در همین بخش فرمود: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ» خب دیگر حالا برای آدم بین الرشد می شود که چطور انسان محبوب خدا می شود قلب در اختیار کیست و مانند آن، فرمود این معارف را ما گفتیم «لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنَذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» بشارت به عموم هست ولی متقیان بهره می برند انذار برای عموم است ولی دامنگیر آن «أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْخِصَامَ» (۵) می شود آنها گرفتار می شوند برای اینکه این قوم لُد را بفهمانی که ماندنی نیستند این جمله را هم بگوییم «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» که «هَلْ تَحْسُ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» یا با عذاب الهی از بین رفتند یا بالأخره ما عذابشان را به برزخ و قیامت مبدل کردیم و در دنیا به طور عادی مُردند این سوره ی مبارکه ی «مریم» مطالب فراوانی داشت که سی مطلبش را در بعضی از کتابها خلاصه بندی کردند اجمالش این است که این سوره ی مبارکه ی «مریم» از جریان مریم (سلام الله علیها) شروع شده به عنوان ذکر رحمت و جریان زکریا را ذکر فرمود، مناجات زکریا را ذکر فرمود، بخشش یحیی (سلام الله علیها) را ذکر کرد بعد از جریان حضرت یحیی، جریان عیسی (سلام الله علیه) را ذکر کرد، آیت و علامت وجود مبارک عیسی را ذکر کرد آن معجزه بودن حضرت زکریا را یادآور شد به یحیی (سلام الله علیه) فرمود همین کتابی را که ما فرستادیم نه برای تو، این کتاب را «خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» (۶) سفارش به احسان به پدر و مادر جزء دستورات بین المللی است ملاحظه می فرمایید هیچ ملتی نیست مگر اینکه خدای سبحان در آنجا مسئله ی احترام به پدر و مادر را مطرح کرده اینکه فرمود: «لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنَذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» قابل فهم باشد برای همه برای اینکه هم احکام محلّی را فرموده هم احکام منطقه ای را هم احکام بین المللی را بالأخره انسان یا مسلمان است یا موحد است یهودی، مسیحی، زرتشتی و مانند آن است یا کافر حالا کافر باشد بالأخره اسلام برای کافر یک زندگی مسالمت آمیز دارد یا ندارد خب یقیناً دارد اگر این «هُدًى لِلنَّاسِ» است، «نَذِيرًا لِلْبَشَرِ» (۷) است عده ای کافرند چگونه خودشان راحت باشند چگونه ما با آنها زندگی کنیم این بیان نورانی حضرت سیدالشهداء همین بخش را به عهده دارد فرمود حالا- بسیار خب کافرید اما «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا- تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فی دنیاکم» (۸) هم شما خودتان راحتید هم با دیگران از دست شما راحت اند این چنین نیست که اگر کسی کافر بود قرآن برای او برنامه نداشته باشد طبق همین آیه هفت و هشت سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» در قانون اساسی ما هم آمده که ما با کفار چگونه برخورد کنیم در قانون اساسی ما همین آیه ی هفت و هشت سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» آمده آن کفاری که کاری با ما ندارند نه توطئه می کنند نه تحریم دارند نه زحمتی برای ما ایجاد می کنند فرمود با اینها رابطه ی عادلانه داشته باشید «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ» (۹) اینها که قتال نمی کنند، توطئه نمی کنند، تحریم ندارند، مزاحم شما نیستند خدا نهی نکرده که با آنها رابطه داشته باشید آنها که رابطه دارید رابطه ی عادلانه داشته باشید «وَتَقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» نسبت به خود آنها هم فرمود بالأخره شما وظیفه تان این است این می شود کتاب جهانی «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» (۱۰) معنای «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» این نیست که فقط برای مسلمانها رحمت است خیر، اگر کسی کافر بود قرآن برای او برنامه دارد که خودشان چطور زندگی نکنند ما با آنها چطور زندگی می کنیم این چنین نیست که حالا اگر کسی کافر بود

خدا برای او برای تأمین رفاه دنیای او برنامه نداشته باشد این سخن نورانی حضرت سیدالشهداء هم از اینجا گرفته شده که بالاخره شما حالا کافر می خواهید خوب زندگی کنید یا نکنید اگر بخواهید خوب زندگی کنید باید احرار و آزاد باشید این مسئله ی حریت، مسئله ی امانت، مسئله ی ترک خیانت، مسئله ی ترک ظلم اینها جزء حقوق بین المللی اسلام است احترام به پدر و مادر هم همین است در جریان احترام به پدر و مادر در سوره ی مبارکه ی «لقمان» و امثال «لقمان» آمده حالا بسیار خب پدر کافر، مادر کافر انسان که نباید خانه قهر بکند به نام فراری از منزل که، فرمود: «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (۱۱) حالا اگر پدر مشرک است و مادر هم مشرک است و اصرار دارند که پسر دست از اسلام بکشد فرمود: «وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» اما «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» فرار از منزل ممنوع است نگو حالا پدر کافر است مادر کافر است من رها کنم خیر، باش اینها را پذیرایی کن زندگی اینها را تأمین کن این می شود دین جهانی برای هر کسی برنامه ای قرار داده لذا فرمود این کتاب به لسان تو تبیین شده و درکش هم آسان است بعد از جریان حضرت یحیی، بعد از جریان حضرت عیسی، سفارش به پدر و مادر و رعایت روز میلاد و حیات بین میلاد و موت و جریان مرگ را به طور کامل مشخص فرمود آن معجزه ی حضرت مریم و بارداری مریم و زایمان حضرت عیسی را مشخص فرمود معجزه ی حضرت عیسی درباره ی حالا- یا ارهاص بود یا معجزه ی مریم و عیسی (سلام الله علیهما) بود که درخت خشک با تکان دادن مریم (سلام الله علیها) بارور شد و میوه داد اینها را هم ذکر فرمود و اینکه همه ی ما درباره ی وجود مبارک حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) عرض می کنیم «السلام علیک یا وارث عیسی» ما هم موظفیم وارث عیسی باشیم منتها به هر اندازه ای که به انبیا ارتباط داریم به همان اندازه ارث می بریم اگر وجود مبارک عیسی فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» (۱۲) ما هم وارث حضرت عیسی باید باشیم هر جا هستیم منشأ خیر و برکت باشیم نگوییم کار ما این است به ما چه، نه خیر هم به ما چه هم به تو چه هم به او چه، این کار مردم راه انداختن می شود «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «نَقَاعًا» (۱۳) آدم هر جا هست منشأ نفع و برکت باشد این وارث حضرت عیسی بودن است، وارث حضرت موسی بودن است، این وارث حضرت موسی وارث حضرت عیسی مخصوص سیدالشهداء (سلام الله علیهم اجمعین) نیست خب آن مقام بالاتر البته برای اینهاست اما همه ی ما موظفیم که وارث آنها باشیم چون «العلماء ورثة الأنبياء» (۱۴) این «العلماء ورثة الأنبياء» که مخصوص ائمه (علیهم السلام) نیست آنها خودشان از راه وحی و الهام الهی خیلی از چیزها را می فهمند اما همه ی ما موظفیم این راه را طی بکنیم جریان استحاله ی شرک بطلان شرک و امثال ذلک را هم فرمود، مسئله ی معاد را مکرر ذکر فرمود برای اینکه مهم ترین عامل اخلاقی همان مسئله ی معاد است گرچه مسئله ی مبدأ اثر علمی دارد اما اثر عملی وابسته به جریان معاد است در حجاز مشرکین خدا را به عنوان الله قبول داشتند، به عنوان الرحمن قبول داشتند اما به عنوان ربّ و اله نمی گفتند او اله ماست او ربّ ماست قرآن فرمود اگر الله را قبول دارید الله همه ی این کمالات و اسما را داراست، اگر الرحمن را قبول داریم الرحمن همه ی این کمالات را داراست «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۱۵) آنها می گفتند الله، می گفتند الرحمن اما نمی گفتند ربنا، الهنا، الهشان همان بتهایی بود که می پرستیدند. جریان انبیا را یکی پس از دیگری ذکر فرمود، خصوصیت آنها را ذکر فرمود، جریان وحی یابی وجود مبارک موسای کلیم را ذکر کرد، اسماعیل صادق الوعد فرمود، ادريس که از رفعت مکان برخوردار بود فرمود، بعد فرمود عدّه ای متأسفانه به دنبال اینها آمدند که راه اینها را ادامه ندادند خب، اینهایی که «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» (۱۶) حرفی است آموزنده برای هر عصر و مصری که اگر خدای ناکرده ما هم راه پیشینیانمان را در این انقلاب نرویم همین مشکل را پیدا می کنیم. بهشت را ذکر فرمود، خصوصیات بهشت را ذکر فرمود این آیه مثلاً- آیه ی ۶۴ سوره ی مبارکه ی «مریم» که ما گرچه خیلی

بحث کردیم اما برای بسیاری، برای بسیار یعنی برای بسیاری حل نشده است ولی خب مطالب دیگر این را می تواند حل بکند که فرشته ها می گویند «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» (۱۷) چه می ماند برای فرشته، قبلش برای خدا، بعدش برای خدا، بین قبل و بعد هویت آدم است این برای خداست این می شود مقام فنا شما ده بار هم این را برای یک طلبه ی عادی بگویی قابل فهم نیست که همه ی این هویت ما برای اوست چون شما می بینید در تفسیری مثل زمخشری مثل فخر رازی اینها همه اش را به بیرون ذات معنا می کنند «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» یعنی گذشته، حال، آینده و حال در حالی که این چیز دیگر است آیه چیز دیگر می خواهد بگوید مبادی قبلی ما برای خداست، مآثر و آثار بعدی برای خداست، بین علت قبلی و معلول بعدی هویت ما برای اوست اینها همه ی اینها را به زمان و زمین زدند گذشته برای خدا، آینده برای خدا، حال برای خدا خب، بنابراین فرمود خدای سبحان شریکی ندارد، مثیلی ندارد و مانند آن، حشر یقینی است مهم ترین عامل تربیت مسئله ی حشر است اثر علمی برای اعتقاد به مبدأ بار هست همین اعتقاد به مبدأ در مشرکین هم بود دیگر آنها قبول داشتند الله موجود است یک، واجب الوجود است دو، خالق کل است سه، ربّ الأرباب است چهار، مدیر کلّ آلهه است پنج، همه ی اینها را قبول داشتند اما مسئولیت ما با چه کسی است با این بتهاست، بعد از مرگ چه می شویم هیچ، «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» (۱۸) خب اگر کسی خدای ناکرده عقیده و مسئولیت نداشته باشد رهاست دیگر آدم رها را که نمی شود با موعظه شما این را به بند بکشی که مهم ترین عاملی که انسان را متخلّق به اخلاق الهی می کند این است که بداند این عمل زنده است دامنگیر او می شود این را اگر رها کنی چه می شود «لَيُفْجَرَنَّ أَمَامَهُ» (۱۹) می شود اثر اعتقاد به مرگ و برزخ و قیامت و حساب و بهشت و جهنم این خیلی بیشتر از آثار دیگر است در سوره ی مبارکه ی «ص» فرمود اینها گرفتار جهنم می شوند «بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (۲۰) چون قیامت را فراموش کردند اینها چرا به دنبال هوس افتادند «بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» برهان قرآن این است چون مسئولیت یادشان رفته نمی دانند در برابر این عمل باید پاسخ بدهند جلوی شان باز شد اینکه می گویند هر کاری می کنید اول بگویید «بسم الله» مرگ از نظرتان نرود بیشتری چیزی که انسان باید مداوم با او باشد مرگ است از همین قبیل است آن گاه فرمود معیار ارزش کوثر است و نه تکاثر این یک بحث روز است دیگر نه بحث امروز است بحث دیروز، بحث فردا الی یوم القيامة آنها می گفتند که «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءً» (۲۱) تأخیر افتادن ازدواج برای همین است، تجلّیل گرای برای همین است، در سوره ی مبارکه ی «نحل» از حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل شده است که اینکه خدا فرمود من به مؤمنی که عمل صالح بکند «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ» (۲۲) خب آخر ما در زیارتها می گوئیم «کلامکم نور» بعد می گوئیم شیعه ایم بعد مشکل ما این است که سنّ ازدواج رفته بالا خب چرا، برای اینکه پدر و مادر از آن طرف دست بچه ها را نمی گیرند اینها هم از طرفی گرفتار تجلّیل اند همه شان گرفتار «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءً» هستند این مشکل جامعه شد اگر قرآن حرف روز را می زند می گوید «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءً» را بگذارید کنار ببین که چه چیزی نزد خدا ارزش دارد با همان قناعت زندگی می کنید اگر فرزندی پیدا کردید تمام لذا یز زندگی را با آن فرزند تأمین می کنید به دنبال کوثر باشید و نه تکاثر و گرنه خطر دامنگیر همه می شود این «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءً» را فرمود که «شَرُّ مَكَانًا» (۲۳) را به دنبال دارد بعد از این بخش فرمود اینها به غیر خدا پناهنده شدند تا عزّت پیدا کنند این عزّت دروغ است یک، هر دروغی راستی دارد دو، اگر عزّت اینها کاذب بود ذلّت اینها صادق است سه، قیامت ظرف ظهور حق و صدق است چهار، اینها در قیامت «عَذَابِ الْهُونِ» (۲۴) «هون» یعنی رسوایی و خزی و ذلّت عذاب مُهین دارند پنج، خب اگر کسی عزیز بی جهت بود ذلیل با جهت است دیگر نمی شود هر دو دروغ باشد که ذلیل با جهت شد در قیامت که حق ظهور می کند ذلّت او ظهور می کند حالا غیر از جریان جهنم فرمود: «الْعَذَابِ الْهُونِ» اینها رسوا هستند، خارند، فرومایه اند این طور نیست که اینها را به جهنم ببرد این راه جهنم را گم کرده است کور هم هست راه جهنم

هم گم کرده حالا- می خواهد برود جهنم بلد نیست خب دیگر عذاب فوق عذاب است دیگر. فرمود عده ای گرفتار عزّت دروغ اند و مبتلا- به ذلّت صادق حرفی که آنها زدند حرفی است که اگر جهان درک می کرد متلاشی می شد» تَكَاذُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ» (۲۵) بعد فرمود همه تان تنها باید بیایید خب آدم اگر همین در همین یک صفحه آن روز شمرده شده هشت بار ذات اقدس الهی نام «الرَّحْمَنِ» را برده خب اگر با الرحمن کار دارید رحمت او فراوان است فراگیر هم هست در بخشهای سوره ی مبارکه ی «انعام» و اینها گذشت فرمود ما گاهی اینها را فشار می دهیم که اینها ناله کنند «تَضَرَّعُوا» (۲۶) خب ما شما را فشار دادیم که بگویید «یا الله» خب چرا نگفتید چرا ضراعت نکردید، تَضَرَّع نکردید «تَضَرَّعُوا» خب یقیناً این ذات اقدس الهی این تَضَرَّع را پاسخ مثبت می دهد دیگر امیدواریم ذات اقدس الهی به همه ی شما و نظام و دولت و ملت و رهبر ما سعادت و سیادت دنیا و آخرت عطا بکند.

ص: ۳۴۸

- ۱- (۸) . سوره ی حشر، آیه ی ۲.
- ۲- (۹) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۳.
- ۳- (۱۰) . سوره ی قصص، آیه ی ۱۰.
- ۴- (۱۱) . سوره ی محمد، آیه ی ۳۸.
- ۵- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۴.
- ۶- (۱۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۲.
- ۷- (۱۴) . سوره ی مدثر، آیه ی ۳۶.
- ۸- (۱۵) . بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۱.
- ۹- (۱۶) . سوره ی ممتحنه، آیه ی ۸.
- ۱۰- (۱۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۷.
- ۱۱- (۱۸) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۵.
- ۱۲- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۱.
- ۱۳- (۲۰) . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۶۵.
- ۱۴- (۲۱) . الکافی، ج ۱، ص ۳۲.
- ۱۵- (۲۲) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.
- ۱۶- (۲۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۹.
- ۱۷- (۲۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.
- ۱۸- (۲۵) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۳۷.
- ۱۹- (۲۶) . سوره ی قیامت، آیه ی ۵.
- ۲۰- (۲۷) . سوره ی ص، آیه ی ۲۶.
- ۲۱- (۲۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.

۲۲- (۲۹) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۷.

۲۳- (۳۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۵.

۲۴- (۳۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۹۳.

۲۵- (۳۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۹۰.

۲۶- (۳۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۴۳.